۲۴۸

[illegible]

از ... مولانا ... کتاب فروش
... ۱۲۵۷

[illegible]

سوره‌ها و آیاتی که منتخب شده از منتخب منهج الصادقین برای دعا ... توضیح ...

در سوره قمر ان المتقین فی جنات و نهر فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر

در سوره ... لقمان اذ قال ... اکبر

در سوره جمعه یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة

در سوره ن و القلم و انک لعلی خلق عظیم

سوره المعارج

سوره دهر و ابرار یوفون بالنذر و یخافون ...

سوره عم یتساءلون عن النبأ العظیم

سوره عبس و تولی

سوره اذا الشمس کورت

سوره مطففین

سوره البروج

سوره الفجر الم تر کیف فعل ربک بعاد

سوره والضحی

سوره العلق

سوره القدر

والعادیات

سوره التکاثر

سوره العصر

سوره الهمزه

سوره الفیل

سوره الکوثر

سوره النصر

سوره تبت

سوره الاخلاص

سوره الفلق

[illegible]

جلد ثالث از تفسیر منهج الصادقین

وبه نستعین

سورة القمر مکیة وهی خمس وخمسون آیة

اُبی ابن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده که هر که قرائة
این سوره کند غبّاً یعنی روزی خواند وروزی نخواند روز قیامت که مبعوث شود
روی او بصورت قمر باشد در شب بدر وهر که شب بخواند افضل از همه کس باشد
وروی او در روز قیامت روشن تر از روی همه خلایق باشد واز ابو عبد الله علیه السلام
روایتست که هر که این سوره را بخواند حق تعالی اورا در وقت خروج از قبر بر ناقه
از ناقهای بهشت سوار کند وبهشت عدن رساند مخفی نیست که چون حق تعالی
ختم سوره مذکوره کرد بذکر ازفت الآزفة یعنی اقتراب قیامت این سوره را نیز
بمثل این افتتاح کرده فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم • اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ آورده اند
که کفار قریش از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله طلب معجزه کردند آنحضرت ماه را
بدو نیم کرد بر وجهی که کوه حرا را در میان هر دو شق قمر دیدند • ودر تبیان آورده که
ابن عباس وابن مسعود نقل کرده اند که شق قمر دو بار در مکه واقع شد وبعد از آن
حق تعالی این آیه فرستاد که اقتربت الساعة نزدیک شد ساعت قیامت وَانْشَقَّ
الْقَمَرُ وشکافته شد ماه تتمیه قیامت باعث بالعبث آنست که در استداد یکسا عت
قایم شود وانشقاق از علامات قرب آنست ودر نقل صحیح آمده که ابو جهل با
یهودی دیگر شبی بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله رسیدند وآن شب چهاردهم
ماه بود وقمر بمرتبه قرص رسیده ابو جهل گفت ای محمد بر وفق دعوی خود آیتی

بنمای والا سر ترا بتیشه بردارم حضرت فرمود که چه میخواهی ابو جهل با آن
یهودی گفت چه چیز است که از فعل آن شعله آدمی وان تحت قدرت بشر بیرون
بود در چه چیز است خود نگریست ودر دل اندیشه میکرد یهودی گفت محمد ساحرست
وآنچه از وافتراح میکنیم بقوت سحر آن را بما مینماید بگو تا ماه را بشکافد که سحر در
آسمان تاثیر نمیکند وساحر را در آن تصرفی نیست وچون از ایشان آن عاجز شود
او را بقتل رسان ابو جهل گفت ای محمد ماه را از برای من بشکاف با انگشت خود
آنحضرت دعا کرد وانگشت مبارک را بر آورد واشاره بماه کرد وماه را بدو نیم ساخت
که نیمه آن بجا خود باند ونیمه دیگر بطرف دیگر رفت ابو جهل گفت آن را سلیم ساز
آنحضرت اشاره فرمود هر دو نیمه بهم پیوستند یهودی ایمان آورد ابو جهل
گفت او چشم ما را بسحر بسته است وبجز آن قمر را شق بما نموده واز جماعت
مسافران که از اطراف وآفاق میرسیدند بپرسیم تا ایشان دیده اند یا نه چون از
آینده وروندپرسیدند همه جواب دادند که در فلان شب ماه را بدو نیمه دیده ایم
با وجود این معجزه باهره ابو جهل پر جهل ایمان نیاورد وآن را بر سحر حمل کرد کفار
قریش نیز تابع او شده گفتند سحر کرد شما را • پسر ابی کبشه وابو کبشه یکی از
اجداد مادری حضرت بود ومشرکان آن حضرت را ابن ابی کبشه میگفتند بجهة مخالفت
آنحضرت با ایشان در دین همچنانکه ابو کبشه مخالفت کرده بود ایشان را در عبادة اوثان
پس حق تعالی آیه فرستاد که وَاِنْ یَرَوْا واگر ببینند کافران آیَةً نشانه از آیات
قدرت ما که اظهار معجزه نیز است بر دست پیغمبر خود تا صدق دعوی وی باشد
یُعْرِضُوا اعراض کنند از تامل کردن در آن وروی بگردانند از انقیاد کردن
بصحت آن بجهة عناد وطغیان وحسد وَیَقُولُوا وگویند که این سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ
جادوییست دایم ومستمر یعنی همیشه سحر از محمد صادر شود ودیده ایم
با این ارتکاب مینماید واز ابن مسعود روایتست که گفت بحق آنکسی که نفس من بفرمان
اوست که من دیدم کوه حرا را در میان هر دو حلقه قمر وجبیر بن مطعم نیز روایت کرده

کرده بعهد رسول قمر شکافته گشت بمرتبه که در بالای این کوه بدو نصف شد و اشاره
بکوه حرا کرد کفار کفتند که محمد سحر کرد مخصوص ایشان کفت چکونه این سحر باشد که همه
مردمان در اقطار عالم دیده اند   و بروایت منقوله از ابن عباس که مشرکان اجماع کردند و نزد
رسول صلی الله علیه واله آمدند و کفتند ای محمد اکر تو صادقی در نبوت شق قمر کن
برای ما حضرت فرمود اکر قمر را بشکافم شما ایمان آورید کفتند بلی و آن شب لیلة البدر
بود پس آن حضرت دعا فرمود حق تعالی اجابت دعای وی فرموده ماه را بدو نیم ساخت و
آنحضرت بآواز بلند کفت اشهدوا اشهدوا و با وجود این مشرکان در صدد انکار در آمده
وحق تعالی ازین خبر میدهد که چون اهل عناد آیت ما را به بینند انکار آن کنند وکذبوا
وتکذیب کنند پیغمبر او را با معجزه که از و دیده اند واتبعوا اهواءهم و پیروی کنند آرزوهای
خود را یعنی آنچه را که شیطان در نظر ایشان آراسته بود از رد حق بعد از ظهور آن و
لجاج و عناد نمودن در آن وکل امر مستقر و هر کاری که قرار کیرنده است بجای خود یعنی
هر چیزی که هست البته منتهی میشود بغایت نهایتی که بران استقرار یابد چه خیر و شر
اهل خیر است و شر اهل شر است پس مقر و منتهای اهل ایمان بهدایت و نصرت
و در عقبی بهشت است بانواع کرامت و قرارگاه اهل کفر خذلان است در دار فنا
و عذاب نیران است در سرای بقا کلبی چنین تفسیر کرده که هر امر را حقیقتی است که
مقر اوست پس حقیقت امر دنیا زود باشد که ظاهر کردد و حقیقت کار آخرت عنقریب ظاهر
شود ولقد جاءهم و بتحقیق که آمد باهل مکه درین قرآن من الانباء از خبرهای قرون
ماضیه و یا از اخبار امور اخرویه ما فیه مزدجر آنچه در آن باز داشته است نشانه منع
کفار از تمرد و سرکشی و آن مزدجر است حکمة بالغة حکمتی است تمام و امریست
منتها که رسیده است بحد کمال که هیچ خللی در آن راه ندارد فما تغن النذر پس نفع ندهد
و سود نرسانند پیغمبران بیم کننده اشارت خود را در هدایت ایشان کردن یا منع عذاب
از ایشان نمودن و نزد بعضی نذر یعنی زواجر مخوفه و آیات وعید و چون دانستی ای
محمد که حال امت بر این منوالست فتول عنهم پس روی بکردان از ایشان یعنی ترک

موعظه ایشان نمای تا وقتی که بقتال مامور شوی و یاد کن یوم یدع الداع روزیرا
که چون بخواند خواننده یعنی اسرافیل بر صخره بیت المقدس بر آمده مردمان را بخواند
الی شیء نکر بچیزی زشت و ناخوش مراد خبر است از اهوال قیامت یا عذاب
آخرت خشعا ابصارهم در حالتی که ذلیل باشند چشمهای ایشان و سر در پیش افکنده
و فراهم دیده از هول و هیبت آن روز یخرجون من الاجداث بیرون آیند از قبرها
یعنی در وقت بیرون آمدن ایشان از قبر سر در پیش افکنده باشند ترسان و هراسان
و کویند معنی آنست که ای محمد اعراض کن از شفاعت ایشان در چنین روزی که در
نهایت خوف و هراس باشند کانهم جراد منتشر کویا که ایشان ملخ پراکنده اند
یعنی از بسیاری پراکندگی و سرکردانی مانند ملخ حیران و سرکردان هم بر آیند و بهر طرف
روند چاره بیرون شدن ازین بلیت نداشته باشند مهطعین در حالتی که شتاب
کنندکان باشند و نظر کنندکان بآن جانب تا اجابت داعی خود کنند یقول الکافرون
کویند ناکرویدکان در آن روز هذا یوم عسر این روزیست که دشوار است و سخت
بر ما و بعد از ذکر بعضی از احوال قیامت بیان احوال مکذبه میکند جهت تسلیه خاطر
عاطر حضرت سید عالم و میفرماید کذبت قبلهم تکذیب کردند پیش از قوم تو قوم نوح
کروه نوح بعث و قیامت را فکذبوا عبدنا پس بدروغ داشتند بنده ما را که نوح بود
این تفصیل بعد از اجمالست و یا تکذیب نوح کردند تکذیبی در عقب تکذیبی یعنی هرگاه
قرنی میمردند قرنی دیکر که در عقب ایشان می بوده اند اقتدا بآبا خود نموده بایذا و آزار
مشغول شده اند و یا آنکه نوح را تکذیب کردند بعد از آنکه تکذیب انبیا کرده بودند وقالوا
مجنون و کفتند او دیوانه است وازدجر و باز داشته شد از دعوت بانواع اذیت یعنی
هر وقتی که نوح ایشان را بتوحید دعوت فرمودی او را ایذا کردندی و برجم تهدید
نمودندی و بعد از آن چندان سنگ بر و زدندی که بیهوش شدی و از دعوت
باز ماندی و چون از ایمان آنها نومید شد بی طاقت گشت فدعا ربه پس بخواند
پروردگار خود را انی مغلوب بآنکه من مغلوب شدم یعنی قوم بر من غالب شدند

بقهر نه بحجت و من از مقاومت با ایشان بی طاقت شده عاجز گشتم فَانْتَصِرْ پس
انتقام کش از ایشان و داد مرا از ایشان بستان از مجاهد نقلست که نوح هر وقت
که دعوت قوم نمودی او را بکشیدندی و گلوی وی را بیفشردندی تا بیفتادی و
بیهوش شدی و چون بخود آمدی گفتی بار خدایا از سر تقصیر ایشان بگذر که جاهلاند
و نمیدانند تا آنکه کار از حد در گذشت و طغیان ایشان متجاوز شد بر ایشان دعای
بد کرد که رب لا تذر تا آخر آیه حق تعالی دعای او را اجابت کرده و ایشان را
بطوفان هلاک ساخت کما قال فَفَتَحْنَا پس بگشادیم برای عذاب ایشان أَبْوَابَ
السَّمَاءِ درهای آسمان را بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ بآبی بغایت ریزان یعنی ریخته شدن آن در
نهایت شدت و کثرت بود مرویست که چهل شبانه روز علی الدوام آب از آسمان میریخت
بطریقی که ریختن اصلا منقطع نشد وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ و روان ساختیم از زمین
عُيُونًا چشمهای یعنی آب زمین را روان ساختیم فَالْتَقَى الْمَاءُ پس ملاقی شد آب زمین
با آب آسمان عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ بر حال و امری که اندازه کرده شده بود یعنی بر قدری که
حق تعالی در ازل بر آن تقدیر کرده بود و مشیت او تعلق گرفته بدون تفاوت
یا بر حالی که مقدر و مستوی بود و آن حکم الهی بود بآنکه آبی که از آسمان نازل شود بقدر
آبی باشد که از زمین بیرون آید که یکقطره تفاوت نداشته باشد وَحَمَلْنَاهُ و برداشتیم
نوح را با هر که ایمان بوی آورده بود یعنی سوار کردیم همه اهل ایمان را عَلَى ذَاتِ أَلْوَاحٍ
بر کشتی که خداوند لوحها بود یعنی تختهای پهناور وَدُسُرٍ و خداوند میخها که کشتی را
بدان بند کنند تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا میرفت آن کشتی بنگهداشت ما بحراست اولیای ما
و کسانی که بر آن موکل اند از فرشتگان جَزَاءً برای ثواب و پاداش لِمَنْ كَانَ كُفِرَ برای
کسانی که کافر شده بودند از قوم او که باو نگرویده بودند و یا کسی که کفران و ناسپاسی
کرده بود بر نعمت وجود او و مراد نوح است علیه السلام مرویست که همه کفار در آن
روز بطوفان هلاک شدند الا عوج بن عنق که آب تا زیر پشت کمر او بود گفته اند
که سبب نجات وی آن بود که نوح بجهت ساختن کشتی بچوب ساج احتیاج داشت

ونقل

ونقل آن از بلاد شام متعسر بود عوج بشام آمد و چوبها که محتاج الیه بود بر گردن گرفته
نزد نوح آورد حق تعالی بجهة آن تاخیر عذاب ازو نمود و او را غرق نساخت وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا
و بتحقیق که باقی گذاشتیم این قصه را که متضمن هلاک کافران و نجات مؤمنان
آيَةً نشانه در میان مردمان تا از آن عبرت گیرند یا گذاشتیم کشتی نوح را بر زمین
قردی که از ارض جزیره است یا بر کوه جودی علامتی و عبرتی در قصص آورده اند
که اوایل این امت کشتی نوح را دیده بودند • از قتاده مرویست که آن کشتی تا بعهد
رسول صلی الله علیه و آله بود و مردم آن را میدیدند و آن را عبرت میگرفتند و
بسیار کشتیها از چوبهای آن ساختند فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ پند گیرنده
هست که از آن عبرت گیرد فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود عَذَابِي عقوبت من در دنیا
که همه را بطوفان مبتلا کردم وَنُذُرِ و بیم کردنهای من قوم نوح را بعذاب قبل از آنکه
بر ایشان نازل شود وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و بتحقیق که آسان گردانیدیم قرآن را بحسن
بیان و ظهور برهان لِلذِّكْرِ برای یاد کردن امم ماضیه و پند گرفتن بآن چه جامع
انواع مواعظ شافیه است یا برای حفظ کردن آن بجهة اختصار و عذوبت الفاظ از
مجاهد نقلست که از کتب سماویه هیچ کتابی نیست که آن را از بر خوانده باشند
مگر قرآن فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ قبول کننده و موعظه پذیرنده هست که بآن پند
گیرد حق تعالی این دو آیه درین سوره مکرر ذکر فرموده تا اشعار باشد بآنکه تکذیب هر
رسولی مقتضی نزول عذابست و استماع هر قصه مستدعی اتعاظ • بعد از ذکر بعضی
از قصه نوح ذکر بر خوان قصه عاد میکند که كَذَّبَتْ عَادٌ تکذیب کردند گروه عاد
هود پیغمبر را فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود عَذَابِي عذاب من ایشان را بیاد کرده وَنُذُرِ
و ترسانیدن من ایشان را از عذاب بزبان پیغمبر ایشان پس تفصیل مجمل میکند إِنَّا أَرْسَلْنَا
عَلَيْهِمْ بدرستی که ما فرستادیم بر ایشان رِيحًا صَرْصَرًا بادی بغایت سرد یا هولناک
فِي يَوْمِ نَحْسٍ در روز شوم مُسْتَمِرٍّ که استحکام داشت و قوی بود شامت آن یا استمرار
داشت بر ایشان تا مدت هشت روز و هفت شب ایشان را هلاک ساخت یا مستمر بود

بر جمیع صغیر و کبیر ایشان و هیچیک از آنها باقی نگذاشت یا سخت بود مرارت
و تلخی آن بر ایشان و آن روز چهارشنبه آخر ماه صفر بود تَنْزِعُ النَّاسَ که بر میکند
آن باد مردمان را از موضع خود مرویست که ایشان نزد دیدن این عذاب در
رخنهای کوه و حفیرهها رفتند و در آنجا پنهان شدند و همه یکدیگر را در بغل گرفتند
و بهم چسبیدند و باد همه ایشان را از آنجا بر کند و بیرون انداخت و مستأصل
ساخت محمد بن اسحق گوید که چون باد آغاز وزیدن گرفت هفت کس از اقویای
قوم عاد بود و جسیم تر چون عمرو بن خلود حارث بن شداد و هلقان و خلجان
عیال خود را در شعبی کردند و خود بر در آن شعب بایستادند تا باد را دفع کنند
چون باد اشتداد یافت یکیک را از جای خود بر میکند و بر کوه میزد و پاره پاره میکرد
تا همه را هلاک ساخت کَأَنَّهُمْ گویا که ایشان أَعْجَازُ نَخْلٍ تنهای دراز نخل
خرما بودند مُنْقَعِرٍ که بر کنده شده باشند از بیخ و افکنده شده و بر زمین افتاده
عیاشی باسناد از حضرت ابو جعفر صلوات الله علیه روایت کرده که آن باد
بر میکند مردمان را از جای خود و بر کردن بر زمین سکوفت و گردنهای ایشان را
می شکست و سرهای ایشان از بدن ساقط میشد مانند تنه خرما که بی سر باشد
فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي پس چگونه بود عذاب کردن من ایشان را وَنُذُرِ و وعیدی
که ایشان را بآن بیم کردم وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و بدرستی که ما آسان ساختیم
قرآن را لِلذِّكْرِ برای پند گرفتن یا حفظ نمودن فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس آیا هیچ
پند گیرنده هست که از این منتفع شود كَذَّبَتْ ثَمُودُ تکذیب کردند قوم ثمود صالح را
بِالنُّذُرِ به بیم کردن و پند دادن یا با انذارات و مواعظ وی فَقَالُوا أَبَشَرًا مِنَّا
پس گفتند آیا آدمی هیچ شیء و حشمی ندارد نَتَّبِعُهُ پیروی کنیم او را مراد انکار این معنیست
یعنی تابع شخصی نشویم که هیچ فضلی و مزیتی ندارد بر ما و بیکس و بی یار و بی مونس
و بی خویش و تبار است إِنَّا إِذًا بدرستی که ما این هنگام که متابعت او کنیم باشیم
لَفِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ هر آینه در گمراهی و آتش سوزان این کلام صالح بود که بر قوم می گفت

اگر تابع

اگر تابع من نشوید از طریق حق گمراه باشید و در آخرت بآتش سوزان گرفتار شوید
ایشان معکوس شده گفتند اگر تابع تو شویم در ضلالت افتیم و از اهتدا دور باشیم
و در آخرت بآتش سوزان گرفتار گردیم و گویند سعر بمعنی جنونست و معنی آنست
که اگر پیروی تو کنیم در طریق پدران خود منحرف شده باشیم و در آن خطا کرده
و از عقل و ادراک بیرون رفته باشیم ءَأُلْقِيَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ آیا القا کرده شده است
وحی بر وی مِنْ بَيْنِنَا از میان ما و حال آنکه در میان ما اولی و احق از وی یافت می شود
در اجابت نبوت بَلْ هُوَ نه چنین است که وحی مخصوص باشد باو بلکه وی كَذَّابٌ
أَشِرٌ دروغ گوییست خود پسند و متکبر و میخواهد که بجهت این دعوی کاذب بر ما
تعظیم کند حق تعالی بجهت رد قول ایشان بر سبیل وعید میفرماید سَيَعْلَمُونَ غَدًا
زود باشد که بدانند که فردا عذاب بر ایشان نازل شود یا در روز قیامت معلوم کنند
مَنِ الْكَذَّابُ الْأَشِرُ کیست دروغ گوی خود پسند متکبر القصه قوم ثمود در تکذیب
صالح غلو کرده بر سبیل تعنت از وی طلب معجزه کردند گفتند برای ما از این سنگ
بیرون آور شتر ماده آبستن ده ساله را که یک روز شرب تعلق باو داشته باشد
و ما بعوض شیر او را بیاشامیم و آب آن روز را تصرف نکنیم و روز دیگر مخصوص
بما باشد و ناقه را در آن حق نباشد حق تعالی از روی امتحان این معجزه را بایشان نمود
چنانکه میفرماید إِنَّا مُرْسِلُو النَّاقَةِ بدرستی که ما برانگیزاننده و بیرون آورنده
شتریم از سنگ بدان طریق که از صالح درخواسته بودند فِتْنَةً لَهُمْ برای امتحان
کردن ایشان یعنی تا بر عالمیان روشن گردد که ایشان بسبب آن ایمان می آورند
یا نه تا آنکه بندگان بدانند که سبب عذاب ایشان چه بوده فَارْتَقِبْهُمْ پس نگاه بدار
ایشان را و ببین که با ناقه چه میکنند وَاصْطَبِرْ و شکیبایی ورز از ایذای ایشان
نسبت بتو تعجیل مکن در عذاب ایشان پیش از وقت مقرر وَنَبِّئْهُمْ و آگاه کن ایشان را
أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ بآنکه آب چشمه بخش کرده شده است میان ایشان
یعنی روزی از ایشان و مواشی ایشان باشد و روز دیگر مخصوص بناقه كُلُّ شِرْبٍ

هر نصیبی از آن آب مُحْتَضَرٌ حاضر کرده آید شده است نزد صاحب آن یعنی هر کدام
از ایشان و ناقه باید که در روز نوبت خود حاضر شوند و آن را شرب نمایند و در
روزی که نوبت ناقه باشد آن در عوض شیر با ایشان دهد که در آن روز ایشان را
از آب مستغنی سازد پس ناقه در روز نوبت خود بیامدی و جمله آب را بخوردی
و عوض آن شیر با ایشان دادی روز دیگر هیچ از آن نخوردی و آب با ایشان واگذاشتی
فَنَادَوْا پس بخواندند قوم ثمود صَاحِبَهُمْ یار خود را که قدار بن سالف بود و احیمر بن
هود بنی بود برای عقر ناقه و بجهة سرخی روی او را احمر ثمود گفتندی و بروایت
دیگر احیمر ثمود فَتَعَاطَى پس بگرفت شمشیر خود را و بر سر ناقه در کمین نشست فَعَقَرَ
پس پی کرد ناقه را بشمشیر و در ما سبق گذشت که محرک عقر ناقه دو زن بودند عنیزه
و صدوف و سبب آن بود که صدوف ابن عم خود را که مصدع بن مهرج را بود بوصال
خود وعده داد و عنیزه یکی از دختران خود را نامزد قدار بن سالف کرد و هر دو بر
راه گذار ناقه کمین کردند چون ناقه از آب باز گشت اول بمصدع رسید او
تیری بیفکند و پاهای ناقه را در هم دوخت و قدار نیز از کمین بدر آمد و بشمشیر
ناقه را پی کرد و چون از پای در آمد او را پاره پاره کردند و در میان منقسم ساختند
و بچه او بکوه صنوبر بر آمد و سه بار بانگ کرد و از آنجا بآسمان رفت و بعد از
سه روز عذاب بر ایشان نازل شد فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي پس چگونه بود عذاب من
قوم ثمود را وَنُذُرِ و بیم کردن من برسالت صالح إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ پس بدرستی که ما
فرستادیم بر ایشان صَيْحَةً وَاحِدَةً یك فریاد کردن که صیحه جبرئیل بود فَكَانُوا پس
گشتند همه كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ مانند درخت خشك در هم شکسته مثل گیاهی که
سازنده خطیره باشد بر آن حفظ و جمع آن مانند گیاه خشك صاحب خطیره که
جمع کرده باشد آن را در زمستان برای علوفه گوسفندان خود در زمستان
و گوسفندان آن را در زیر دست و پای خود خورد و مرد کرده باشند خلاصه سخن
آنست که ایشان بعد از هلاك ریزه ریزه و خورد مرد گشتند مانند گیاه خورد

کرد

مرد شده وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و بدرستی که ما آسان کردیم قرآن را لِلذِّكْرِ برای پند
دادن یا حفظ کردن فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس آیا پند گیرنده هست مر او را تا از آن عبرت
گیرد كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ تکذیب کردند قوم لوط حضرت لوط را بِالنُّذُرِ به بیم
کردن مر ایشان را یعنی وعید او را بدروغ پنداشتند إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ بدرستی
که ما فرستادیم بر ایشان حَاصِبًا بادی سنگ بارنده که سنگها بر ایشان میریخت تا همه را
هلاك کرد إِلَّا آلَ لُوطٍ مگر لوط و دختران وی را نَجَّيْنَاهُمْ که برهانیدیم ایشان را از
عذاب بِسَحَرٍ در وقت سحر و آن سحر آخر شب بود که عذاب بر ایشان واقع شد نِعْمَةً
مِنْ عِنْدِنَا انعامی بود از جانب ما كَذَلِكَ همچنانکه انعام لوط و دختران او را نَجْزِي
پاداش میدهیم بمزیت نعمت و رحمت مَنْ شَكَرَ هر که سپاس دارد نعمت ما را که
آن ارسال رسل و انزال کتب است یعنی بایشان ایمان آورد و اطاعت امر ایشان
نماید وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ و بدرستی که ترسانید لوط قوم خود را بَطْشَتَنَا از شدت
گرفتن ما ایشان را بتعذیب هلاکت فَتَمَارَوْا پس شك آوردند بِالنُّذُرِ بآن بیم
کردن یعنی تکذیب نمودند باو و بآن انذار و از روی جدال و عناد وَلَقَدْ
رَاوَدُوهُ بتحقیق که طلبیدند لوط را عَنْ ضَيْفِهِ از میهمانان که ملایکه بودند
یعنی طلب مراد خود کردند از لوط و گفتند ایشان را بما تسلیم کن لوط از آن
ابا نمود و ایشان را پند میداد و ایشان طریق عناد و جدال از دست نداده در
سرای او را شکستند و در آن خانه که ملائکه بودند در آمدند فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ پس
محو کردیم چشمهای ایشان را و بادیهای ایشان را هموار کردیم چنانکه اثر نشان
نماند بر رویها ایشان مرویست که حضرت لوط در مقام جدال در آمده می گفت
در گذرید از سر آنچه طلب میکنید ایشان خود را امتناع نمیکردند و با او مجادله می
کردند و چون کار از حد بگذشت جبرئیل با لوط گفت ما را با ایشان واگذار
پس ایشان در خانه وی در آمدند و جبرئیل پر خود را بر رویهای ایشان زد
همه کور شدند و چنان گشتند که چشمهای ایشان و با رویشان راست شد

در

از آنجا بدر آمدند بیهوش و متحیر می افتادند و بر میخواستند و فریاد میکردند
که لوط قوم ساحر را بخانه آورده ما را بجادو کور کردند و کفتیم ما ایشان را از زبان
فرشتکان فذوقوا عذابي پس بچشید عقوبت مرا و نذر و آنچه بیم کردم ایشان را
از زبان لوط از وقوع عذاب و نزول عقاب و لقد صبحهم و بتحقیق که بامداد
کرد قوم لوط بكرة در اول روز یعنی بوقت صبح بدیشان آمد عذاب
مستقر عقوبتی قرار کرفته و دایم و پیوسته بعذاب آخرت یعنی آن عذاب
از ایشان مرتفع نشد تا همه را هلاک کرد و بآتش دوزخ متصل ساخت
و کفتیم بایشان بالسنه ملائکه فذوقوا عذابي پس بچشید عقوبت مرا و نذر
و بیم کردن مرا یعنی عذابی که لوط بقوم شما بیم کرده ایشان را وجه تکرار
عذاب
آنست که اول در وقت طمس است دوم نزد هلاک و لقد یسرنا القرآن و بدرستی
که سهل و آسان کردیم قرآن را بر جمعی که عربی زبان باشند للذکر برای فهمیدن معانی
و دانستن اخبار کذشتکان فهل من مدکر پس آیا هیچ پند شنونده هست که
بدان عبرت کیرد و لقد جاء آل فرعون و بدرستی که آمد بفرعون و قوم او و
النذر بیم کردن و ترسانیدن از عذاب ما یا بیم کنندکان یعنی حضرت
موسی و هرون و غیر ایشان از پیغمبران که تکذیب همه پیغمبران کردند پس کوییا
که غیر موسی و هرون نیز بایشان آمده اند و ایشان تکذیب آنها نموده اند
کذبوا بآیاتنا کلها تکذیب کردند همه آیتهای ما و بدان نکرویدند مراد آیات
نه کانه اند یا جمیع آیات پیغمبران چه تکذیب بعضی موجب تکذیب همه است
فأخذناهم پس کرفتیم ایشان را بعذاب که آن غرق شدن بود بدریا
أخذ عزیز کرفتن کسی که غالب باشد و هرکز مغلوب نکردد و در کرفتن و
عذاب نمودن ایشان مقتدر توانا بر هلاک مشرکان که هیچ چیز او را عاجز
نتواند ساخت و بعد از ذکر اخبار مکذبان و بیان نوع عذاب ایشان اهل
مکه را تهدید میفرماید أکفارکم آیا کافران شما ای شعر عرب

خیره بهترند در قوت و شدت و عدد و عُدد و یا در کیش و ملت من أولئکم
ازین کروه مکذبان که مذکور شدند از قوم نوح و هود و صالح و لوط و قبطیان
استفهام برای انکار است یعنی ایشان از آن در قوت و سطوت و کثرت و ملت
بهتر نیستند پس بچه حال عقوبت و عذاب کرفتار نخواهند شد همچنانکه امم
مذکوره أم لکم آیا مر شما راست ای مشرکان مکه براءة فی الزبر برائتی در کتابهای
سماوی یعنی برات آسمانی که نوشته باشد که هر که کافر باشد و تکذیب پیغمبر کند
ایمن باشد از عذاب و عقاب چنانکه بر امم ماضیه واقع شد أم یقولون
آیا میکویند کفار عرب نحن جمیع ما کروهی جمع شده ایم یعنی ما جمعیتیم و مجتمع
در قوت و شوکت و حشمت و کثرت عدد منتصر انتقام کشنده از اعدا و یا
ممتنع در قوت از آنکه کسی طمع غالبیت داشته باشد در منع بلا از یکدیکر مرویست
که ابوجهل در روز بدر بانک بر اسب زد و از صف لشکر خود بیرون رفت و کفت
ما امروز انتقام خود از محمد و از اصحاب او بکشیم آیه آمد که سیهزم الجمع
زود باشد که هزیمت کرده شوند همه کفار مکه و یولون الدبر و برکردانند
پشتهای خود را از حرب این آیه از دلایل نبوت و معجزات نبویه بل الساعة بلکه
روز قیامت موعدهم وعده کاه عذاب اصلی ایشانست آنچه در دنیا دیده اند
نمونه ایست والساعة أدهى و قیامت فظیع تر است و أمر و تلخ تر و ناخوشتر
در شدت و فظاعت پس در تبیین احوال کفار میفرماید ان المجرمین بدرستی
که مشرکان که نامه اعمال خود را بجریمه شرک و عناد سیاه کرده اند فی ضلال در
کمراهی اند از حق در دنیا و سعر و در آتشهای سوزان در آخرت یوم یسحبون
روزی که کشیده شوند فی النار در آتش دوزخ علی وجوههم برویهای
ایشان یعنی ایشان را بر روی انداخته بکشند و بدوزخ افکنند و بآنحال
بایشان کویند ذوقوا مس سقر بچشید سودن دوزخ را یعنی حرارت آتش
والم آن را و سقر نیز طبقه ایست از طبقات دوزخ بعد از آن در بیان عدل

خود میفرماید إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ بدرستی که ما هر چیزیرا که آفریده ایم
در دنیا و آخرت بِقَدَرٍ باندازهٔ خود یعنی بمقدار و برتبه که لایق باشد باو
بمقتضی حکمت و وفق مصلحت بدون نقص و مزیت در آن مرتبه تا موجب خلاف
حکمت شود پس خلق عذاب و تقدیر آن برای مشرکان و اهل عصیان نیز
بر قدر استحقاق ایشان خواهد بود تا از دایره حکمت خارج نشود یا هر چیزیرا
که تقدیر بر طریق معتقد و مکتوب بوده در لوح محفوظ بدون زیاده و کم
و یا هر چیزیرا آفریدیم با اجل معین و مقرر که تقدم و تاخر نیابد یا برای هر
جنسی صورتی و هیأتی که موافق و لایق اوست بیافریدیم بر قدر معلوم
چون لسانی برای تکلم و ید برای بطش و رجل برای مشی و عین برای بصر
و اذن برای استماع و معده برای طعام (هضم بردن) و غیر آنکه اگر زیاده و کم باشد غرضی
که بآن متعلق است تمام نشود وَمَا أَمْرُنَا و نیست فرمودن ما چیزیرا که اراده بودن
آن کنیم إِلَّا وَاحِدَةٌ که لفظ کن است کقوله تعالی إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ
كُنْ فَيَكُونُ و نیست امر ما مکر یک کردن (بودن) لبث در آن بتفکر و معالجه كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ
همچون نگریستن بچشم در سرعت و سهولت از ابن عباس منقولست که مراد از
امر وقوع قیامت است در اسرع زمان همچنانکه در جای دیگر فرموده وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ
إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ یعنی اگر خواهیم قیامت را بیک چشم زدن بیاوریم
بلکه کمتر از آن وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا و بدرستی که ما هلاک کردیم در قرون ماضیه أَشْيَاعَكُمْ
اشباه و امثال شما را یعنی جمعیرا که در کفر و عناد مثل شما بودند چنانکه
درین سوره شنیدید فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ پند گیرنده هست تا
از حال ایشان عبرت گیرد وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ و هر چیزی که کرده اند کفار که (شد)
مکتوبست فِي الزُّبُرِ در نامه اعمال ایشان که بدست حفظه نوشته یا جمیع آنچه
کرده اند مکتوبست برای ایشان در لوح المحفوظ که موضع مکاتبت همه
اشیا است وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ و هر خوردی و بزرگی از اقوال و افعال که

از ایشان

که از ایشان و از جمیع خلایق اولین صادر شده و خواهد شد مُسْتَطَرٌ نوشته
شده است در لوح محفوظ و بر آن پاداش خواهند یافت یا هر صغیر و کبیر از ارزاق
و آجال و حیوة و ممات و غیر آن مکتوبست در لوح محفوظ و بعد از ذکر حالات
کفار تبه روزگار بیان حال مؤمنان پرهیزکار میکند إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی
که پرهیزکاران در روز قیامت فِي جَنَّاتٍ در بوستانها باشند که مملو باشد از
اشجار میوه دار وَنَهَرٍ و در جویهای واسعه که از آب و شیر و عسل و شراب طهور
در آن جاری باشد فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ در مجلس حق و راستی و مکان پسندیده
باشند در آن لغو و اثم نباشد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود
که حق تعالی این مکان را بصدق وصف کرده است پس غیر اهل صدق در آن مکان
نخواهد بود سلمی گفته که آن مکانیست که حق تعالی در آنجا راست کرده
وعده خود را که باولیای خود کرده حاصل که متقیان در آن مقام باشند عِنْدَ
مَلِيكٍ نزد پادشاهی که مبهمست امر او بر جمیع افهام و عاجزاند ادراک آن همه
ظنون و اوهام مُقْتَدِرٍ صاحب اقتدار و توانا بر همه چیزها بر وجهی که هیچ چیزی
نیست که در تحت قدرت سلطان او خارج باشد پس کدام منزلت اکرم و اعظم
از منزلت ایشان باشد و اجل و اشمل از این سعادت و شبهه نیست در آنکه مراد قرب
مکان و منزلت است نه قرب مکان و منزل پس مراد آنست که اهل تقوی در کنف
و جوار آفریدگار خود باشند بحیثیتی که مستغرق عواطف رحمت و افضال جلیله
او باشند در کشف الاسرار آورده که کلمه عِنْدَ اشعار است بقربیت تخصیصی
که اهل قرب فردا در آن سرا بدان اختصاص خواهند داشت و حضرت پیغمبر صلعم
درین سرا مختص بآن بود که ابیت عِنْدَ رَبِّي و چون رتبه که فردا خواص بیابند
نازند ادنی مرتبه او باشد پس رتبه اعلای او را که نتوانند داد عبدالله
بریده گوید که اهل بهشت که مکان و مرتبه ایشان که دون مقعد صدق
باشد هر روز بدین موضع آیند و در آن استماع قرآن کنند و از آن التذاذ تمام

یافته فرحان و نازان بمنازل خود باز آیند و در خبر است که روزی موسی ع
بمناجات میرفت بکنار ویرانه بگذشت ناله از آن ویرانه بگوش او رسید چون
نگاه کرد دید که برهنه در خاک خفته و خشتی در زیر سر کرده و عورت خود را
بپلاسی پوشیده مینالید و در آن ناله چیزی میگفت موسی نزد وی رفت و دید
که میگفت الهی ترا غربتی و وحدتی و تعرف فقری و فاقتی پس موسی بمناجات
رفت و چون اراده مراجعت کرد از مناجات خطاب رب العزة بوی رسید
که پیغام آن درویش بما نرسانیدی و احوال او بر ما عرض نکردی گفت بار خدایا
تو عالمی که وی حکایت وحدت و وحشت خود میکرد و شکایت از فقر و فاقه
خود مینمود حق تعالی فرمود که او را از من سلام برسان و بگو که تو تنها نیستی
منکه خداوندم انیس توام تو غریب نیستی منکه خداوند جلیلم انیس توام درویش
نیستی زیرا که من وکیل ما یحتاج توام حضرت موسی بیامد و ببالین آن درویش
بنشست و پیغام خدا بگذارد گفت یا کلیم الله مرا رتبه آن هست که خدای
عالم حدیث من شنود و جواب دهد پس نعره بزد و جان بحق تسلیم کرد و
حضرت موسی ع با اشراف بنی اسرائیل بیامدند تا وی را دفن کنند چون بآنجا رسیدند
پلاس عورت و خشت را دیدند آنجا افتاده و درویش را ندیدند حضرت موسی
مناجات کرد که بار خدایا این درویش کجا شد از میان او را فرو برد و یا کرکس بخورد
در حال جبرئیل علیه السلام از نزد رب جلیل بیامد و گفت این چه کار است که
بدوستان من میری این درویشی بود که شیطان علیه اللعنه او را در دنیا
طلب کرد و نیافت و ملک الموت در وقت نزعش طلبید و راه باو نبرد و منکر و
نکیر در قبر بجستند نیافتند رضوان در بهشت جست باو نرسید مالک
دوزخ او را طلب کرد ندید گفت بار خدایا درویش کجا رفت خطاب رسید که دوست
نباشد مگر نزد دوست فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر ثعلبی در
کتاب خود آورده که بعد از آنکه تفسیر این آیه کرده فرموده که از جابر روایت

کرده که

که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بود بعضی اصحاب از لوای
بهشت سؤال نمودند پرسیدند فرمود که خدا را لوائی است از نور و عمودی از زبرجد
که آنها را آفریده پیش از آفرینش آسمانها بدو هزار سال بر آن لوا نوشته که هیچ
خدائی نیست که مستحق پرستش باشد مگر او سبحانه و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده
خداست و آل محمد بهترین آفریدگانند و صاحب لوا امیر المؤمنین علی علیه
السلام است چون این کلام بشنیدند گفتند شکر و سپاس مر خدا را که ما را بتو هدایت
داده و مشرف و مکرم گردانیده فرمود که یا علی ندانسته که هر که ما را دوست دارد
و خود را بمحبت ما نسبت دهد و دعوی مودت ما کند حق تعالی او را جای دهد در درجه
ما و با ما رفیق و مصاحب باشد پس این آیه تلاوت فرمود که فی مقعد صدق
نصف جزو
عند ملیک مقتدر سورة الرحمن مکیة و هی سبعون آیه ابی بن کعب روایت
کرده که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که هر که سوره الرحمن قراءة کند
شکر نعم الهی گذارده باشد و حق تعالی بر ضعیفی و عاجزی او رحم کند و حضرت امام
موسی کاظم علیه السلام از آبای کرام خود نقل کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
که هر چیزی را عروسی است و عروس قرآن سوره الرحمن است و ابو بصیر از ابی عبد الله
علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود که ترک مکنید تلاوت سوره الرحمن را که این سوره
در دل منافقان قرار نمیگیرد و در روز قیامت نزد پروردگار خود بر صورت بشری
نیکو صورت و خوشبوی و در موقفی بایستد که اقرب باو سبحانه باشد و هیچکس را
رتبه آن نباشد که بآن موضع رسد پس حق تعالی باو خطاب کند که چه کسان در دنیا
بتلاوت تو رغبت نمودند گوید فلان و فلان حق سبحانه و تعالی روی ایشان را سفید
و نورانی گرداند و گوید به ایشان که هر کرا دوست میداشتید شفاعت کنید پس هر کرا
خواهند شفاعت کنند و هیچ کس نباشد که شفاعت او کنند الا که حق تعالی باو گوید
برو در بهشت من و ساکن شو که هر چه آرزوی نفس تو باشد در آنجا موجود و
مهیا است حماد بن عثمان از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کند که آنحضرت

برهر بنده که سوره الرحمن بخواند در روز جمعه و هرگاه که برسند بر فبای آلاء ربکما
تکذبان بگوید لا بشیء من آلائك رب نکذب یعنی ای پروردگار ما هیچ چیز
از نعمتهای ترا تکذیب نمیکنیم و نیز از آنحضرت مرویست که هر که در شب این سوره
بخواند باینوجه که مذکور شد حق تعالی دو فرشته بر وی موکل کرداند
که نگهبان او باشند تا صبح و اگر بروز بخواند نیز همین دو ملک موکل کرداند که حافظ
او باشند تا شب بدانکه چون حق تعالی ختم سوره القمر نمود باسم بزرگوار خود
افتتاح این سوره نیز بآن کرده می فرماید که بسم الله الرحمن الرحیم الرحمن
آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله کافران را از اسم الرحمن خبر داد گفتند
ما رحمن را نشناسیم و از پدران خود نشنیده ایم این آیه نازل شد و گفتند اهل مکه
و طعنه میزدند که جبر و یسار قرآن را بمحمد می آموزند حق تعالی فرمود که خداوند
بسیار بخشش که رحمت او همه چیز فرارسیده علم القرآن آموخته است قرآن را
بحبیب خود نه جبر و یسار و مراد به تعلیم خدا تمکین دادن و آسان کردانیدن
تعلیم قرآنست یا ایجاد علم کردن نزد ممارسه مدارسه آن ابن عباس برین وجه
تفسیر کرده که حق تعالی قرآن را علامت و نشانه نبوت حضرت رسالت صلی الله
علیه وآله کردانید خلق الانسان بیافرید جنس آدمیان را علمه البیان بیاموخت
او را یعنی آدم را روشن کردن ما فی الضمیر بنطق و کتاب یا تعلیم دادن ایشان را
بیان حلال و حرام و تمیز میان حق و باطل و خیر و شر تا بر ایشان حجت باشد
و ابن عباس فرموده که مراد آدم علیه السلام است که او را خلق کرد و جمیع اسما را تعلیم
او کردانید و در خبر است که آدم علیه السلام هفتصد هزار لغت سخن کفتی و عربیت
وی از همه فاضلتر بودی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که بیان
اسم اعظم است که آدم علیه السلام بسبب آن همه چیزها را دانست و نزد بعضی انسان
حضرت خاتمیت است صلی الله علیه وآله یعنی خدای بخشنده بیافرید محمد را
و بیاموزانید او را بیان آنچه بود و هست و باشد چنانچه مضمون علمت الاولین

وآخرین

وآخرین از این خبر میدهد الشمس والقمر آفتاب و ماه جاری می شوند در بروج آسمان
بحسبان بحسابی مقدر در بروج خود یعنی مقرر فرموده سیر آفتاب و ماه را در
بروج و منازل خود که اصلا از آن در نمیگذرند و علی الدوام بر آن حساب و طریق میروند
سیر مینمایند پس آفتاب قطع بروج میکند در عرض سیصد و شصت و پنج روز و ماه
در مدت بیست و هشت روز و هرگز از این حالت تجاوز نمینمایند و تخلف نمیکنند
تخصیص شمس و قمر بذکر جهة آنست که منشا منافع کثیره اند چه باین هر دو شناخته
میشود فصول و زمان و اوقات و شهور و سنوات و سایر محاسبات متسق و منتظم
میکردند امور سفلیات و از جمله منافع آن شب و روز است که معظم امور است و در
خبر است که وسعت آفتاب شش هزار و چهار فرسنگ است و وسعت ماه چهار هزار
فرسنگ است و بر ظاهر آفتاب نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله خلق الشمس
بقدرته و اجراها بامره و در باطن آن نوشته که لا اله الا الله رضاه کلام و غضبه کلام
و رحمته کلام و عذابه کلام مراد معنی آنست که بکلام حق تعالی راضی شوید و بر یک
دیگر رحم کنید و بکلام او خشم گیرید و عذاب نمایید یعنی می باید که رضا و رحمت مستکبرید
و غضب و تعذیب شما موافق اراده الهی باشد و بر ظاهر ماه نوشته که لا اله الا الله
محمد رسول الله خلق القمر و خلق الظلمات والنور و در بطن او نوشته
خلق الله الخیر والشر بقدرته یبتلی بهما من یشاء من خلقه طوبی لمن اجری
الله الخیر علی یده و ویل لمن اجری الشر علی یده مراد آنست که او سبحانه خالق
اقتدار تمکین و آلات خیر و شر است نه خالق نفس شر خوشا حال کسی که لطف
الهی شامل حال او شده مرتکب فعل خیر است و وای بر شخصی که در بادیه خذلان
فرو مانده بعمل شر مشغولست بعد از آن اشاره بنعم دیگر کرده میفرماید که والنجم
و گیاهی که بروید و ساق نداشته باشد که بآن قایم شود و بجهة علم شناسی بروی زمین
منبسط شود بقول بعضی چون کدو والشجر و نباتی که بروید و او را ساقی باشد که بآن
راست بایستد یسجدان سجده میکنند یعنی فرمان میبرند خدا را بطبع و طوع

در هر چه از برای او مخلوق‌اند و اصلاً از آن امتناع نمیکنند مثل فرمانبرداری
ساجدان از اهل تکلیف و گویند سجود ایشان بسایه است یا تحرک و تمایل ایشان
برياح و نزد اهل تحقیق سجود ایشان دلالت آنها است برای آنکه حادثند و ایشان را
صانعی و مدبری هست که مستحق سجود است و گویند ایشان را سجودی خاص
هست که ما را بر آن وقوفی و اطلاعی نیست همچنانکه بر تسبیح ایشان علم نداریم
و لکن لا تفقهون تسبیحهم وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا و برداشت آسمان را بر بالای زمین
بپانصد ساله راه یعنی آن را بیافرید بر وجهی که مرتفع بود و آن را منشا
احکام و مصدر قضا و محل نزول اوامر و نواهی و مسکن ملایکه کرد تا بپاید
این شعار است بر کبریای ذات او سبحانه و قدرت قاهره او جل شانه بر جمیع
بندگان او و سایر آفریدگان وَوَضَعَ الْمِيزَانَ و بیافرید ترازو را در میان
هر دو یا فرو گذاشت از آسمان آنچیزی را که بآن وزن اشیا مقادیر معلوم میشود
چون ترازو و مکیال و مقیاس و قپان و بآن معلق ساخت احکام عباد
و قضایای ایشان و آنچه بآن مامورند از تسویه و تعدیل در دادن و گرفتن
جهت انتظام عالم و نزد مجاهد مراد عدلست در جمیع امور که موجب انتظام کل امور است
کما قال علیه السلام و بالعدل قامت السموات و الارض و حسین بن فضل آنست
که مراد بآن قرآنست که عمل بآن موجب تسویه امور دینی و عقبی است و بر هر تقدیر وضع
آن فرمود که اَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ برای آنکه تجاوز نکنند و نکذرند از راستی
و براستی معامله کنید و یا از برای آنکه از عدل متجاوز نشوید و در جمیع امور
عدالت مرعی دارید وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ و بپای دارید سنجیدن آن را بِالْقِسْطِ براستی
و عدالت یعنی زبان ترازو را راست دارید در وقت گرفتن و دادن وَلَا تُخْسِرُوا
الْمِيزَانَ و کم مکنید ترازو را یعنی کم منمایید تا فوت وضع میزان قیامت غرامت زده
نشوید چه علت وضع میزان تسویه است و در کتب اوایل مذکور است که
ای فرزند آدم عدل کن اگر خواهی که با تو عدل کنند و وفا کن برده ما

اگر اراده آن داشته باشی که با تو وفا کنند تکرار لفظ میزان جهت مبالغه است و تشدید
توصیت و تقویت امر باستعمال میزان وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا و زمین را بنهاد بر روی آب
و بگسترانید بر آن لِلْأَنَامِ برای مردمان یا برای کلی ذی روح که بر روی آنست از جن و انس
و سایر حیوانات و آن مانند مهدیست که بر بالای آن نشینند و خسبند و برخیزند
و بمایحتاج خود قیام نمایند فِيهَا فَاكِهَةٌ که در آن انواع چیزهاست که بآن متفکه
و متلذذ شوند از اصناف اثمار وَالنَّخْلُ و خرماستان بسیار ذَاتُ الْأَكْمَامِ
که خداوند غلافهاست چه خرما که منشق شده در غلافست و تخصیص خرما
بذکر جهت تفضیل اوست و مشابهتی که بانسان دارد در نمو و تمایل و تجاذب و تاثیر جماع
و بعد از قطع اعضا و غیر آن وَالْحَبُّ و نیز در زمینست دانه ذُو الْعَصْفِ که خداوند
برگ خشکست مراد حبوبیست که قوت را شاید از گندم و جو و ارزن و غیر آن و عصف
کاهیست که دانه را از آن جدا میسازند و بخورد دواب میدهند وَالرَّيْحَانُ و دیگر در
زمین ریحان که از و بوی میکشند و نزد اکثر مفسران ریحان بمعنی روزی ریحانست
حاصل که بیان نعمتی میفرماید که بآن متلذذ میشوند از انواع فواکه و بیان آنچه
جامع تلذذ و تغذی که ثمره نخلست و ذکر آنچه تغذی جمیع حیوانات که حبات
و بیان چیزی که مخصوص بانسانست که ریحانست میکند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام
از نعمتهای حق تعالی که مذکور شد تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید و انکار مینمایید و می
گویید که از و نیست و این کلمه در سی و یک موضع ازین سوره تکرار یافته
بجهت آنکه این سوره مشتملست بر ذکر نعم الهی پس بعد از ذکر هر نعمتی این الفاظ
تکرار نموده تا سامعان و قایلان متنبه شوند و تصدیق نمایند بهر یک ازین
و یا تکرار برای دفع غفلت است و تاکید حجت و تقریر نعمت و تاکید در ذکر آن و
مبالغه در توبیخ تکذیب آن در صحیح آورده و از جابر نقل کرده اند که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله تا آخر این سوره را بر ما خواند و بعد از آن فرمود که چیست
شما را که خاموشید جنیان از شما نیکوترند در رد جواب من هیچ بار نخواندم

فبای آلاء ربکما تکذبان که ایشان در جواب نگفتند لا بشیء من نعمک ربنا
اکذب فلک الحمد یعنی ما هیچ چیز از نعمتهای ترا ای پروردگار ما تکذیب نمیکنیم
پس تراست ثنا و ستایش خلق الانسان آفرید آدم را که پدر انس است من صلصال
از گل خشک که از غایت جفاف مصوت باشد کالفخار مانند گل با آتش پخته پس
یعنی سفال و آجر که چون دست بروی زنند آواز کند و نزد بعضی مراد جنس انسان
باعتبار آنکه اصل همه که آدم است از صلصال است وخلق الجان و آفرید جان را
که پدر جن است آن ابلیس است نزد بعضی یا خلق کرد جمیع جنیان را من مارج
از زبانه صافی که مضطرب و متحرک است بید ودی من نار از آتش و گویند مارج
آتشی است که زبانه سرخ و سبز و زرد آن بیکدیگر آمیخته نگردد و بعد از بلندی
و تیزی آن در باب هم از سفر ثانی فتوحات مذکور است که مارج آتشی است ممتزج
بهوا که آن را هوای مشتعل گویند پس جان مخلوقیست که از دو عنصر که آتش و
هواست و آدم آفریده شده از دو عنصر که آب خاکست و چون آب و خاک ممزوج با هم
شوند آن را طین گویند و چون هوا و آتش هم مخلوط شوند آن را مارج خوانند و
چنانکه تناسل بالقای آب نطفه است در رحم تناسل در جن بالقای هواست در رحم
انثی و میان آفرینش جان و آدم مدت شصت هزار سال بود فبای آلاء ربکما تکذبان
پس بکدام نعمت از نعمتهای پروردگار خود که شما را از گل و مارج آفرید و افضل مرکبات
و خلاصه مکونات و احسن مصورات گردانید و دولت حیات ارزانی فرمود
تکذبان تکذیب و انکار میکنید رب المشرقین خدای بخشاینده آفریدگار دو
مشرقست برای آفتاب یکی مشرق صیفی و دیگری مشرق شتوی و رب المغربین
و پروردگار دو مغربست برای شمس یکی برای تابستان و دیگری بجهة زمستان و در
اختلاف مشرقین فواید بسیار مندرج است از اختلاف فصول و حدوث
آنچه بهر فصلی تعلق دارد و مع ذلک شروق آفتاب موجب طلب معیشت است
و غروبش سبب راحت و آسایش فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگا

خود

خود تکذبان جحود مینمایید و منکر میشوید مرج البحرین رها کرده و روان ساخت
دو دریا یکی شیرین و دیگری شور و تلخ یلتقیان در حالی که بیکدیگر میرسند و سطوح
تمام بهم تماس میکنند و آن بحر فارس و روم است که در محیط بیکدیگر ملتقی شوند
بینهما میانه هر دو دریا برزخ حاجزی پرده ایست از قدرت خدای یا مانعی از جزا
که بسبب آن لا یبغیان افزونی نمی جویند بر یکدیگر هیچکدام بممازجه و ابطال خاصیت
یکدیگر پس بسبب این حاجز شیرینی دریای عذب بموجبه دریای تلخ باطل نمیشود و
شبهه نیست بر آنکه منافع بسیار برین هر دو دریا متفرع است فبای آلاء ربکما
تکذبان پس بکدام نعمت از نعمتهای پروردگار خود تکذیب مینمایید و بعضی
از منافع این دو دریا این است که یخرج منهما بیرون می آید ازین دو دریا اللؤلؤ مروارید
بزرگ و المرجان و مروارید خورد و ریزه و گویند لؤلؤ و مرجان از بحر مالح حاصل
میشود نه از بحر عذب و جمع ایراد و ضمیر تثنیه بجهة آنست که خروج آن از ملتقی
ملح و عذب است و بروایت منقوله از ابن عباس مرویست که مراد بحر آسمان و زمینست
که هر دو دریا بقدرت آفریدگار سالی یکبار بهم میرسند و میانه ایشان برحاجزات
که مانع نزول دریای آسمان و صعود دریای زمینست و از دریای فلک قطرات
بر دریای زمین ریخته میشود و بدان صدف در می آید و از آن لؤلؤ منعقد میگردد
و از غواصان نقلست که لؤلؤ حاصل میشود نزد ملاقات دریای عذب و تلخ بیکدیگر
و فایده این جواهر آنست که نامردمان او را آرایش کنند و از بیع و شرای آن فایده
بینند فبای آلاء ربکما تکذبان پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود تکذیب میکنید
ابن عطا گفته که میان بنده و خدا دو دریاست یکی دریای نجات که قرآنست که هر که
متمسک بآن شود از غرقاب هلاک نجات یابد و دیگری دریای هلاکت که دنیاست
که هر که بدان متمسک جوید غرق و هلاک شود و میانه این دو دریا برزخ موعظه
الهی است که دل مؤمن بآن متأثر گشته از هلاکت دنیویه خلاص میشود چنانکه از
دریای مالح در و مرجان بیرون می آید اینجا نیز از دریای عذب رحمت که قرآنست

در علم و حلال و حرام بیرون می آید یا این دو دریا دریای دنیا و عقبی است و بینهما
برزخ قبر است تا یکی بر دیگری بغی نکند و یا مراد دریای عقلست و دریای هوا و بر
زخ لطف حضرت عزت و لؤلؤ و مرجان توفیق و عصمت و یا خوف و رجاست و یا قبض
و بسط و یا انس و وحشت و برزخ قدرت بی علت و لؤلؤ و مرجان حالات صافیه و مرجان لطائف
وافیه و در تفسیر اهل بیت علیهم السلام مذکور است که مراد ازین دو دریا علی بن
ابی طالب علیه السلام و حضرت فاطمه است علیها السلام که یکی دریای علم است و دیگری دریای
حلم یکی دریای شجاعت و دیگری دریای سخاوت یکی دریای وفا و دیگری دریای
حیا یکی دریای طهارت و دیگری دریا عصمت و برزخ در میان ایشان حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و لؤلؤ و مرجان که از آن دو دریا بیرون می آیند حضرت
امام حسن و امام حسین اند صلوات الله علیهما در تفسیر طبرسی نیز همین روایت از
سلمان فارسی و سعید بن جبیر و سفیان ثوری نقل کرده و ابن جبیر نیز از ابن عباس
روایت کرده که مراد از مرج البحرین علاقه زوجیت است میان علی بن ابی طالب و فاطمه
و از برزخ مودت و محبت است که میان ایشان واقع است که هرگز منقطع نخواهد
شد و خروج لؤلؤ و مرجان حضرت امام حسن و امام حسین اند و محمد بن جبله از
ابی الجارود و او از زیاد بن منذر روایت کرده که از ضحاک پرسیدند که مراد ازین
چیست گفت مراد از بحرین علی و فاطمه اند و برزخ حضرت محمد صلی الله علیه و آله و
لؤلؤ و مرجان حضرت امام حسن و امام حسین اند و ازین اخبار و نقه و روایت
صحیحه معلوم است که آل عبا افضل رحمت الهی اند و درر اصداف الطاف نامتناهی
اند و سفینه نجات دنیوی و اخروی چه بمصابیح هدایه ایشان از ظلمت خلاصی
حاصل شود و بلمعات انوار نامتناهی ایشان از تاریکی ضلالت بسر منزل انوار
فوز و فلاح میتوان رسید اعمش که از طرف اهل سنت است روایت کرده که
از عبد الرحمن سلمی شنیدم که فرمود هرگاه آفتاب را نیابید باید که توجه بماه
نمایید اگر ماه مفقود شود بزهره متوجه شوید و اگر زهره را نیابید بفرقدین

اقبال کنید صحابه گفتند مراد ازینها چیست فرمود که من بمنزلت خورشیدم
و علی بمنزلت ماه و فاطمه بمنزلت زهره و فرقدین دو نور دیده من امام حسن و
امام حسین اند و این حدیث نیز مشعر است که نجات از ظلمت گمراهی موقوفست
باشراقات انوار باهره و از مصابیح حدیث آل عبا بدون تمسک انوار ناصیه
ایشان از ورطات مهلکه مظلمه نجات متحقق نخواهد گشت لی خمسة اطفی بهم
حر الجحیم الحاطمة المصطفی و المرتضی و ابناهما و الفاطمة و له الجوار و مر خدای راست
یعنی بامر اوست کشتیهای رونده المنشآت که برداشته و برافراشته است و بادبانهای
خود را یا انشا کنند و ابتدا نمایند در رفتن و حفص بفتح شین خوانده یعنی
کشتیها بادبان برکرده برای روان گردانیدن آن کشتیها ساخته شده فی البحر کالاعلام
در دریا مانند کوهها در درازی و بلندی و بزرگی که از برای انتفاع بنده گان است
از قطع مسافت بسیار در زمان اندک و وقوع تجارت و معاملات فبای آلاء ربکما
پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خود تکذیبان بدروغ میدارید و در انکار آن
میکوشید کل من علیها هر که بر روی زمین است از جن و انس یا از ذات الارواح
یا از جمله مرکبات فان هلاک شونده است یعنی عاقبت ایشان فنا است از عبد الله
عباس نقلست که چون این آیه آمد گفتند ملائکه که همه اهل زمین هلاک شدند
و چون آیه کل شیء هالک الا وجهه نازل شد دانستند که ایشان نیز شربت فنا
خواهند چشید و هیچ چیز بصفت بقا متصف نخواهد شد مگر ذات احدیت او
سبحانه که و یبقی وجه ربک و باقی ماند ذات پروردگار تو ذو الجلال که صاحب
عظمت و غنای مطلق است یا کسی که سزاوار آنست او را از تشبیه ند و ضد تجلیل
و رفیع دانند و الاکرام و خداوند گرامی ساختن بفضل عام و کرم تام خود و هرکرا
که مستحق آن باشند از اولیا و انبیا و اتقیا و تنزیه ذات او بوجه جهت آنست که
جمیع ممکنات توجه بذات او دارند و مرویست که این هر دو اسم از اسمای عظیمه
او سبحانه و لهذا حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که انظوا بیا ذو

الجلال والاکرام الزام نمایید و مداومت نمایید بیاذا الجلال والاکرام از
کعب الاحبار منقولست که فنا از حیث تخلص بر اعادهٔ حیوة دایمه و انعام نعمت
اقامت در جنت مستلزم نعمت عظیمه است فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای
پروردکار خود که شما را خبر داد از فنا تا آماده شوید و کار آخرت را بسازید و سبب آن
در دار المخلود قرار کیرید تُکَذِّبَانِ تکذیب میکنید یَسْئَلُهُ سؤال میکنند او را یعنی
جمیع حاجات از و میطلبند مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر که در آسمانها و زمینها است
چه همه اهل آسمان و زمین بدان محتاجند در ذات و صفات خود پس اهل آسمان
میطلبند از و هرچه متعلق باشد بدین طاعت و عبادة و اهل زمین از و طلب
میکنند آنچه تعلق بدین و دنیا دارد همه را بر وجه مصلحت و حکمت باجابت مقرون
میسازد کُلَّ يَوْمٍ هر روز یعنی در هر وقتی و زمانی هُوَ فِي شَأْنٍ او در احداث امری است
در ساختن و پرداختن کاری ابو درداء روایت کند که چون حضرت رسول صلی الله
علیه و آله این آیه تلاوت فرمود از وی پرسیدند که شان خدا چیست فرمود
آنست که کناه کاری را بیامرزد و غمکینی را شاد سازد و کروهی را بلطف بردارد و جمعی را
بخذلان از نظر رحمت بیندازد و در سبب نزول این آیه آمده که او هر روز در
کاریست سعید بن جبیر از عبد الله عباس روایت کند که اول چیزی که حق تعالی
آفرید لوح بود از دُرِّ سفید و اطراف آن از یاقوت سرخ و قلم آن از نور و کتابت
آن نیز از نور در هر روزی سیصد و شصت بار بر آن لوح نظر کند و در آن نظرها
خلایق سازد پس دعای داعی اجابت کند و درمانده را نجات بخشد و سایل را
عطا دهد و غمکین را فرحان سازد و مریض را صحت دهد و قومی را توفیق توبه دهد
و کروهی را بیامرزد و در خبر است که هر روز سه لشکر از سه جا برانکیزد و به موضع
فرود آورد کروهی را از اصلاب پدران بارحام مادران فرستد و جماعتی را
از رحمهای مادران بر پشت زمین فرود آورد و بعضی دیکر را بشکم زمین رساند
و در روز قیامت همه نزد وی مجتمع شوند و هر یکرا فراخور کردار خود جزا

در شان نزول این آیه آورده اند که یهودان گفتند که خدای در روز شنبه هیچ کار [illegible]

دهد و در کشاف آورده اند که یکی از ملوک معنی این آیه را از وزیر خود پرسید
کفت تا بها الملوک یکروز مرا مهلت ده تا بیان آن کنم کفت چنین باشد پس وزیر
متفکر و غمکین بخانه آمد در میان غلامان او غلام سیاهی بود چون خواجه را
دلتنگ یافت کفت یا مولای من چه چیز ترا متفکر و غمکین ساخته خواجه از و
اعراض نمود و جواب نکفت او کفت ای مولا شاید که باعث فرح تو من شوم و کره از دل
تو من بکشایم خواجه حال خود را عیان کرد غلام کفت برو ملک را بکو که مرا غلامی است
که تفسیر این آیه را میداند خواجه این صورت را بعرض ملک رسانید ملک غلام را
حاضر کردانید از و پرسید که خدای هر روز در چه کار است کفت ای ملک شان
خدا آنست که یُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَيُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ
وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ ویرزق ویشفی السقیم ویسقم سقیما و یفقر غنیا و یغنی فقیرا
ویذل عزیزا و یعز ذلیلا ملک کفت نیکو کفتی و بفرمود تا غلام را مخلع کردند
و او را منصب وزارت دادند غلام کفت ای ملک این نیز از شان پروردکار ماست
و نیز صاحب کشاف از ابن عیینه نقل کرده که اول روزکار تا آخر نزد حق تعالی
دو روز است یکروز مدت دنیا است و شان او در آن روز امر است و نهی و عطا
و منع و خلق و رزق و حیات و ممات و اعزاز اذلة و اذلال اعزة و روز دوم روز
آخرتست و شان آن روز حسابست و عقاب و ثواب و سؤال و آیه منافی نیست
بحدیث ان القلم جف بما هو کاین الی یوم القیمة زیرا که مراد از حدیث ابتدای
همه امور است و آیت ابداء آنچه ابتدای عقاب آن فرموده که هر روز آن را بظهور
رساند چنانکه سابقا کذشت فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردکار
خود را از اخراج شما از مکمن عدم حیثا بعد حین و از قبول توبه و اجابت دعا و
آمرزش کناه و افاضه روزی تُکَذِّبَانِ تکذیب میکنید و انکار آن مینمایید سَنَفْرُغُ
زود باشد که فارغ شویم از همه امور و متجرد شویم لَكُمْ برای حساب و جزای
شما و آن در روز قیامت خواهد بود که حق تعالی هیچ کار دیکر رجوع نکند و آن روز

غیر از حساب جزای بندکان پس مراد آنست که چون وقت حساب در آید بهیچ کار دیکر مشغول نخواهم شد • و در اکثر تفسیر آورده که این تهدید است مستعار از آنکه تهدید کننده شخصی را کوید زود باشد که با تو پردازم و مجرم شود و از هرچه مشغول سازد مرا با تو تا غیر از این شغلی دیکر نداشته باشم کویند این هم وعید است مر عاصیان را و هم وعده مطیعان را یعنی زود باشد که قصد عقوبت و مثوبت شما کنیم أَيُّهَا الثَّقَلَانِ ای دو کروه عرب بدانکه آنچه قدر و قیمتی دارد آنرا ثقل کویند • و لهذا حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که اِنّی تارکٌ فیکم الثقلین یعنی دو چیز جلیل القدر و عظیم الخطر در میان شما میکذارم یکی کتاب خداست و یکی عترت طاهره من و اینها مراد جن و انس اند که ذوی العقل و التمیز اند یا عظیم الشان نسبت بحیوانات که ماذون آنها اند و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که تسمیه ایشان بثقلان باعتبار آنست که اکر بار بتکلیف و کویند بآن اعتبار که بیار کناه کران مانده اند یا به جهت احیا و موتی ایشان را زمین کران بار کرده و قوله وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردکار خود که تهدید شما نموده بجنبانان اعمال بد منزجر شوید و تعظیم خطاب فرموده تا بکرم سپاه امید وار باشید تُكَذِّبَانِ تکذیب مینمایید يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ ای کروه پریان و آدمیان إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا اکر توانایی دارید بر آنکه بیرون روید مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ از کنارهای آسمانها و زمینها تا آنکه بکریزید از مرگ یا از عذاب فَانْفُذُوا پس بیرون روید و فرار نمایید شما لَا تَنْفُذُونَ بیرون نتوانید شد و قادر نیستید بر آن إِلَّا بِسُلْطَانٍ مکر بتسلط و غلبه یا قدرت منکر بشما عطا کنم و حال آنکه شما را ازین تسلط نیست بلکه هرجا که روید مرگ لازم حال شما خواهد بود • و یا از عذاب من هیچ جا نتوانید که بحیث و کفته اند که روز قیامت ملائکه کردا کرد اهل محشر صف کشند و زبانیه از دوزخ بر آیند هر یک مانند حصار آتشین و ایشان را در حصار کیرند و منادی ندا کند که ای آدمیان و پریان این عرصه محشر است اکر توانید که بیرون روید بروید

ولیکن نمیتوانید رفت مکر بحجت و برهان و شما را آن استطاعت نیست و در حدیث مرفوع وارد شده که چون قیامت قایم شود فرشتکان از آسمان نزول کنند و جمیع خلایق را احاطه کنند و جن و انس روی بکریز نهند و بهر جا که روند فرشتکان را بینند احاطه کرده ایشان کرده اند و هیچ جا مفری نیابند که از ایشان فرار نمایند و از حضرت ابو عبد الله علیه السلام نقلست که در روز قیامت حق سبحانه و تعالی جمیع عباد را بر بالای تلی جمع کند و ملائکه هفت آسمان را امر کند تا نزول کنند و در حوالی آن تل بهفت صف شوند و هر صفی بعد از صفی دیکر همه جن و انس را احاطه نمایند و ایشان در میان ملائکه کرفتار شوند که هیچ مفری نداشته باشند و درین وقت منادی ندا کند که اِن استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات و الارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس بکدام از نعمتهای پروردکار خود که اخبار کرد شما را که عاجزید در دنیا و فرومانده در آخرت تا دانید که در هر دو سرا یار و مددکار شما نیست الا او سبحانه تا روی عجز بدرکاه او آرید تکذیب میکنید و انکار مینمایید يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا فرستاده شد بر شما اکر عاصی و مشرک باشید شُوَاظٌ زبانه سبز خالص که منقلع شود مِنْ نَارٍ از آتش دوزخ که شما را از صحرای قیامت بدوزخ کشد وَنُحَاسٌ و دودی سیاه کویند نحاس روی کداخته است که بر سرهای ایشان فرو ریزد و از مقاتل نقلست که نحاس پنج نهر است از مس کداخته که از زیر عرش جاری شوند و بر سر اهل دوزخ ریزند دو جوی در روز و سه جوی در شب و بروایت ابن عباس نحاس رنیت است که شما را از مالی بر بانه آتش و نوبتی بدود یا روی کداخته عذاب کند یا دودی رنیت کداخته فَلَا تَنْتَصِرَانِ پس نصرت نتوانید کرد یک دیکر را در منع عذاب از هم فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردکار خود که اخبار شما کرد بعذاب دوزخ یا از معاصی و شرک اجتناب کنید تُكَذِّبَانِ تکذیب مینمایید و منکر میشوید فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّمَاءُ پس چون بشکافد آسمان و نزد ایجال نزول کنند ملائکه فَكَانَتْ وَرْدَةً پس کردد آسمان سرخ برنک کل

و ابن عباس و ابن ضحاک و قتاده بر آنند که معنی آنست که آسمان برنگ اسپی گردد
و سفیدی او بسرخی زند و این نوع اسب را کمیت و اشقر است پس مراد آنست
که آسمان متلون شود بالوان مختلفه مانند اسب مذکور و بعد از انشقاق و سرخی
کالدهان مانند روغنهای زیت شود و این آن وقت باشد که حرارت دوزخ باو رسد
از مجاهد و ضحاک و قتاده نقلست که تشبیه آن بروغن زیت از حیثیت آنست که هر
ساعت روغن زیت برنگی نماید پس آسمان در آن روز مثل ورده باشد در لون
و مانند دهان باشد در اختلاف الوان فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای
آفریدگار خود شما را خبر داد از انشقاق آسمان و تلون آن تا از شدت درماندگی
بوی پناه جوئید تکذبان تکذیب مینمائید فیومئذ پس در آن روز که آسمان شکافته
میشود لا یسئل سؤال کرده نشود عن ذنبه از گناه خود انس و لا جان آدمی و پری
از گناه خود یعنی از ایشان پرسند که چها کردید بلکه سؤال کنند که چرا کردید
یا آنکه گناه بعلامات شناخته شود که از جمله آن کبودی چشم و سیاهی روی
خواهد بود پس احتیاج بسؤال نیفتد یا آنکه جوارح ایشان بگناه ایشان ناطق
شوند قبل از سؤال از آن یا بوقت خروج از قبور نپرسند در موضع دیگر که
موقف حسابست و اینکه حق تعالی فرموده که فوربک لنسئلنهم اجمعین و قوله
وقفوهم انهم مسئولون مراد وقت حساب و جزاست که از همه گناه ایشان سؤال کنند
پس منافی آیه مذکوره نباشد و از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدند معنی
این آیه فرمود که هر که معتقد حق بوده باشد و بی توبه وفات کرده باشد
در برزخ او را عذاب کنند تا روز قیامت که مبعوث گردد همچنان از ایشان
گناهی نباشد که از آن سؤال کنند و مراد بجان جن است از قبیل تسمیه اولاد
باسم والد فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خود که از اهوال آن
روز شما را خبر داد تا در ایمان ثابت شوید و بسبب آن فایز گردید تکذبان
تکذیب میکنید یعرف المجرمون شناخته شوند کافران که بجرایم کفر و عصیان

صحیفه اعمال خود را سیاه کرده باشند بسیماهم بعلامات ایشان که سیاهی روی
و کبودی چشم است یا آثار غم و اندوه در بشره ایشان فیؤخذ بالنواصی پس گرفته
شود بموهای پیشانی والاقدام و بقدمها یعنی نوبتی موی پیشانی ایشان را بگیرند
و نوبت دیگر پایهای ایشان را گیرند و بدوزخ کشند یا آنکه دوزخ بعضی را نواصی
گرفته و بعضی را اقدام گرفته بدوزخ کشند و از ضحاک نقلست که نواصی و
اقدام ایشان را بزنجیر آتشین مغلول ساخته و بروی انداخته بدوزخ اندازند
فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود را که اخبار شما کرد
بگرفتن و بخواری و زاری بدوزخ کشیدن و در آنجا افکندن تا از کفر و عصیان
بپرهیزید تکذبان تکذیب مینمائید و چون ملائکه ایشان را بدوزخ
اندازند گویند بایشان بر سبیل توبیخ که هذه جهنم التی این دوزخست که از روی
عناد و جحود یکذب بها المجرمون تکذیب میکردید آنرا ای مشرکان و باور
نمیداشتید یطوفون طواف کنند و گرد آیند دوزخیان را بینها میان دوزخ سوزان
و بین حمیم و میان آب گرم آن گرمی که بغایت گرمی رسیده که بر سر ایشان فرو ریزند یا بخورد
ایشان دهند و گویند هر وقت که دوزخیان از آتش استغاثه کنند باین نوع به
فریاد ایشان رسند که ایشان را در میان آب جوشان اندازند و بجهت شدت حرارت
اعضای ایشان از یکدیگر جدا شود و در روایت آمده که وادی از اودیه جهنم
گردد و چرک و ریم دوزخیان جمع شده باشد بروی ایشان بگشایند تا ایشان را
با غلال و سلاسل که داشته باشند برانند بدان وادی و همه را در آنجا منغمر
سازند و اوصال و پیوندها ایشان از هم بگسلد و بآخر نعش ایشان را از آنجا
بیرون آورده اعضای ایشان را بهم جمع کنند و بیافرینند و بآتش سوزان عذاب
نمایند پس بهمین دستور همیشه در عذاب جحیم و عقاب حمیم گرفتار باشند
فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که آگاه کرد شما را برین
نوع عذاب تا از کفر باز آیید تکذبان تکذیب مینمائید و بعد از ذکر

وعید در بیان وعد میفرماید وَلِمَنْ خَافَ وبرای کسی که بترسد مَقَامَ رَبِّهِ
از ایستادن نزد پروردگار خود از موقف حساب و بجهة آن ترک معاصی نماید جَنَّتَانِ
دو بهشتست و یا مراد بمقام قیام او سبحانه باشد بر عباد یعنی کسی که بترسد از آنکه
خدای شاهد و حافظ اعمال اوست و بجهة آن از معصیت اجتناب نماید و جرات
نکند او را دو جنت باشد مؤید اینست که حضرت امام جعفر صادق علیه السلم
فرموده که هر که داند که خدای افعال او را می بیند و اقوال او را میشنود و بجهة این
از معاصی دور شود او را دو بهشت و این دو بهشت یکی جنت عدنست و دیگری
جنت نعیم و گویند یکی خایف انسی راست و یکی خایف جنی را یا یکی برای ادای طاعت
و دیگری برای ترک معصیت یا یکی بر وجه عدل و دیگری از روی فضل و گویند
جنتی از طلا باشد و دیگری از نقره یا یکی از یاقوت سرخ و دیگری از زبرجد
سرخ سبز و خاک آن کافور و عنبر و کلش از مشک از فر و در موضع آورده که او را
دو باغ دهند از باغهای بهشت هر یکی صد ساله راه باشد و در میان هر باغی
سراهای خوش و حوران دلکش باشند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس بکدام از نعمتهای
پروردگار خود که بهشتهای متعدده میدهد تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید ذَوَاتَا
أَفْنَانٍ آن دو جنت خداوندان شاخها اند که موجب اوراق و اثمار کثیره اند
و باعث حسن اشجار و منشا امتداد ظل که مستلزم استراحت در تحت آن از
ابن عباس منقولست که افنان بمعنی الوان نعمتست یعنی بهشت مشتمل بر انواع
نعمتها فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که بهشتها مشتمله
بر انواع نعمتها تُكَذِّبَانِ انکار میکنید فِيهِمَا عَيْنَانِ درین دو جنت دو چشمه اند
تَجْرِيَانِ که روان می شوند هر جا که بهشتیان اراده کنند در اعالی منازل یا اسافل
یکی تسنیم و دیگری سلسبیل و در معالم گفته که یکی از آن آب صافی و دیگری از شراب لذیذ
و منبع هر دو چشمه کوهیست از مشک از فر ابو وراق گفته که این هر دو جنت
و این هر دو چشمه از کسی باشد که دو چشمه آب وان از چشم او جاری باشد جهة

خوف حضرت باری فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود
که چنین چشمها از برای راحت و لذات شما جاری ساخته تُكَذِّبَانِ انکار میکنید
و مجود میورزید فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ و درین هر دو بهشت از همه نوع میوها
زَوْجَانِ دو صنف متشاکل یکدیگر مانند تشاکل ذکر و انثی و آن دو صنف
یکی معروفست که در دنیا دیده باشند و دیگری غریبست که ندیده باشند یکی تر
و دیگری خشک چون انگور و مویز و رطب و تمر و ابن عباس فرموده که در
دنیا هیچ میوه نباشد از ترش و شیرین الا که در بهشت باشد حتی حنظل اما حنظل
بهشت شیرین باشد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که
اصناف فواکه و اثمار که بر بندگان عطا میکند تُكَذِّبَانِ منکر میشوید و مر
کسانی راست این دو جنت مذکوره که خائف باشند مُتَّكِئِينَ در حالتی که تکیه کننده
گان باشند بطریق پادشاهان تکیه زنان عَلَىٰ فُرُشٍ بر فرشهای گسترده بسیار
مِنْ إِسْتَبْرَقٍ که آستر آنها از دیبای محکم باشد و گویند استبرق حریریست که
میان غلیظ و رقیق واسطه است و گویند که ظاهر آن از سندس است که دیبای
رقیق است یا هر دو از یک جنس باشند وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ و میوه های این دو جنت
که چیده شود دَانٍ نزدیکست بزمین بهشت بر وجهی که دست قایم یا قاعد و مضطجع
و نایم بدو رسد مرویست که مؤمنان خائف تکیه کنند بر تختهای بهشت چون
آرزوی میوه کنند شاخ درخت سر فرود آورد و هر میوه که خواهد بدهن رسد
پس آنرا ببدست و یا بدهن خود فرا گیرد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس بکدام از نعمتهای
پروردگار خود که شما را بر تختها و فرشهای پادشاهانه نشاند و میوه لطیف و لذیذ
دهد انکار میکنید فِيهِنَّ در اشیاء معدوده یا در بهشتهای مشتمله بر قصرها
و منازل قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ زنان کوتاه چشمان باشند یعنی حوران که چشم فرو
خوابانیده باشند از نگریستن بغیر شوهران از ابن عباس نقلست که این زنان
شوهران خود را گویند که بعزت و جلال خدا که در بهشت زیباتر از تو نمی بینم

شکر مر خدای را که مراحمت تو داد لم یطمثهن نسوده باشند ایشان را یعنی دست
بایشان دراز نکرده باشند و بکارت ایشان را نبرده انس قبلهم آدمیان پیش از
خایفانی که در بهشت شوهران ایشان باشند و لا جان و نه جنیان یعنی حورانی
که برای وی مقرر بند دست آدمی بدامن ایشان نرسیده باشد و آنانی که برای
جن باشند جنی دیگر بایشان تصرف نکرده باشند فبای آلاء ربکما پس بکدام
از نعمتهای پروردکار خود که حوران بدین لطافت به بندکان میدهد تکذبان
تکذیب میکنید کانهن کویا آن حوران الیاقوت یاقوتانند در سرخی و صفا
والمرجان و مرجانند در سفیدی و روشنی مرویست که صفای حوریان از
صفای یاقوت و بیاض در و مرجان بیشتر باشد و در نقل آمده که هر حوری هفتاد
حله حریر پوشیده باشند و مغز ساق او در پس آن حلها مشاهده توان کرد
و مانند رشته سفید نمایان باشد از ماورای یاقوت بروایتی دیکر مانند
شراب سرخ در آبکینه سفید و در خبر آمده که زنان اهل دنیا نیز در بهشت مثل
حوران باشند در عدم طمث در صفا و طراوت پس ایشان نیز باین صفت بشوهران
خود ملاقات کنند فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمای پروردکار خود که حورانی
باین زیب و بها بشما کرامت فرماید تکذبان تکذیب میکنید هل جزاء
الاحسان آیا باشد پاداش نیکوی در عمل الا الاحسان مکر نیکوئی کردن
بثواب استفهام بجهة تقریر است یعنی البته جزای نیکی نیست الا نیکی پس جزای
طاعت بدرجات است و مکافات شکر زیاده و تقوی و فرج و توبه بقبول
و دعا باجابت و سؤال بعطا و استغفار بمغفرت و خوف دنیا با من آخرت بجای
آورد انس روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از تلاوت این آیه مذکوره
فرمود که خدای شما چه میکوید کفتند اصحاب که الله و رسوله اعلم فرمود
که میکوید که نیست جزای آنکسی که توحید را بر وا نعام کرده ایم مکر بهشت
مراد بتوحید عمل کردنست بآنچه حضرت از نزد حق تعالی آورده چنانکه ابن عباس

فرموده

فرموده که معناه هل جزاء من قال لا اله الا الله و عمل بما جاء به محمد الا الجنة و نزد بعضی
معنی آنست که نیست جزای آن نعم مذکوره که بشما انعام کرده الا آنکه احسان نمائید
در حق او بشکر کذاری و سپاس داری حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرموده که
حکم این آیه مطلق است یعنی شامل حال جمیع عباد است از کافر و مؤمن و نیکوکار
و بدکردار یعنی جزای کافر بدکار نیست مکر آنچه مثل آن باشد از عذاب و
پاداش مؤمن نیکوکار نیست مکر آنچه فراخور آن باشد ثواب در روز حساب و
بعد از آن فرمود نیکوی همه هر که در حق کسی کند بر آنکس لازم است که مکافات
آن باو رساند و مکافات نه آنست که مثل آنچه کرده باشد در حق او بجا آورد
بلکه مزیت ابتدا خواهد داشت بر وی پس باید که جزای احسن از فعل او در حق او
بتقدیم رساند پس مراد معنی آن آیه اینست که هر که نیکوئی کند در حق او و هر که
بدی میکند بوی تلافی نکند چه جزای نیکوست فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای
پروردکار خود که نیکوی کرده است در حق شما که بهشت عنبر سرشت نصیب
شما کردانیده است تکذبان تکذیب میکنید و من دونهما و از نزد آن دو بوستان
که موعودند از برای خائفان جنتان دو بوستان دیکر است یعنی این دو بوستان
آفریده قصور و اماکن خائفان که دران بوستان دیکر داشته باشند تا سبب
انتقال ایشان از دو جنت اولین باین دو جنت دیکر سرور و فرح ایشان مضاعف
شود چه آن ابعد خواهد بود از ملال و کلال که لازم طباع انسانست و اکثر
بر آنند که دون بمعنی پستی مرتبه است پس معنی آنست که فروتر و پست تر از
آن دو جنت که نامزد خایفانست جنت دیکر است برای کسانی که در مرتبه از
ایشان پایین تر و کمتر باشند و مؤید اینست آنچه در روایت واقع شده
که دو بوستان اول از زر است برای مقربان درکاه احدیت که سابقانند
و این دو بوستان که از نقره است برای اصحاب یمین اند فبای آلاء
ربکما پس بکدام از نعمای پروردکار خود که این بهشتها نامزد بندکان میکند

برقله رتبه تُکَذِّبانِ تکذیب میکنید عیاشی باسناد خود از ابو بصیر روایت کند و او از
ابو عبدالله علیه السلام که گفتم فدای تو گردم خبر ده مرا از مرد مؤمن که او را
در دنیا زوجه مؤمنه باشد آیا در بهشت میان ایشان تزویج باشد یا نه فرمود که
یا ابا محمد حق تعالی عادلست و حکیم هرگاه که مرد افضل از زن باشد او را مخیر کرداند
در آن تزویج پس اگر آن زن را اختیار کند از جمله زوجات وی باشد و اگر زن
بهتر باشد از مرد او را مخیر کرداند در آن تزویج اگر شوهر خود را اختیار کند
وی زوج او باشد بعد از آن فرمود که بهشت یکیست زیرا که حق تعالی فرموده وَ
مِن دُونِهِما جَنَّتانِ و میگوید که بهشت یک درجه و یکمرتبه است زیرا که حق تعالی
فرموده که درجاتٌ فوقها علی فوقِ بعض و آن مراتب بقدر اعمالست گفتم
یا بن رسول الله چون مؤمنان در بهشت بعضی از بعضی رفیع باشند پس اگر اراده
ملاقات یکدیگر داشته باشند چگونه میسر شود فرمود آنکه فوق از وی باشد
تواند که بمنزلت او هبوط کند و آنکه تحت دیگری باشد او را بمنزل او صعود
نماید زیرا که شایسته آن مکان نیست ولیکن هرگاه میل ملاقات یکدیگر
داشته باشند بهم ملتقی شوند بر منازل نیکو • علاء بن سیابه گوید که ابو
عبدالله علیه السلام را گفتم که یا بن رسول الله مردمان میگویند که قومی از دوزخ
بیرون آیند و به بهشت روند و آنجا از اولیاء الله باشند فرمود ای علاء
حق تعالی فرموده که وَمِن دُونِهِما جَنَّتانِ بخدا سوگند که ایشان با اولیاء الله نباشند
زیرا که اگرچه ایمان داشته باشند اما از افاضل و خیار اهل ایمان نبوده باشند
و این دو بهشت مُدْهامَّتانِ بسیار سبز باشند که از غایت سبزی بسیاهی زننده
باشند زیرا که آیه مشعر است بر آنکه غالب دین دو بهشت نباتات و ریاحین
منبسط بر زمین و غالب در آن دو بهشت دیگر اشجار فواکه فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما
پس یکدام از نعمای خدای خود که چنین بستانهای بغایت سبز و خرمی که موجب
روشنی چشم است بشما عطا میکند تُکَذِّبانِ تکذیب میکنید فِیهِما عَیْنانِ در این

دو بهشت دو چشمه باشند نَضّاخَتانِ جوشنده بر وجهی که در حین جوشیدن سنگ
ریزه ها و ریگها اگر در حوالی آن بوده باشد بر هوا اندازد و این دلالت بر قلت رتبه
این دو چشمه نسبت بدو چشمه که قبل ازین گذشت و برین قیاس است آنچه بعد
ازین است فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما پس یکدام از نعمتهای پروردگار خود که دو چشمه جوشنده است
که بشما میدهد تُکَذِّبانِ تکذیب مینمایید فِیهِما فاکِهَةٌ در این دو بهشت است
میوه های بسیار وَنَخْلٌ و خرماستان وَرُمّانٌ و اشجار انار تخصیص این دو میوه بذکر
بجهت تفضل و مزیت آنهاست بر سایر فواکه در خبر است که درختان بهشت
از اصل شاخ تا سر شاخ اثمار ملون آن چیده باشد و هر یک از آن میوه ها مثل
سبوی باشد هر که آنرا بچیند فی الحال در موضع آن میوه دیگر بیرون آید و خوشهای
انگور شش دوازده گز بوده باشد • ابو سعید خدری از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
روایت کرده که آنحضرت فرمود که چون شب معراج مرا بآسمان بردند درختان
انار دیدم که هر یک از آن چون شتر مقتّب و مرغانی مانند شتران بختی کبیر را
دیدم از وی پرسیدم که تو از برای کیستی گفت از برای زید حارثه و زید را بآن
بشارت دادم و در بهشت چیزها دیدم که هیچ گوشی نشنیده و هیچ چشمی ندیده
و در خاطر هیچ بشری نگذشته فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما پس یکدام از نعمای پروردگار خود که
چنین میوه ها به بندگان خود کرامت میفرمایید تُکَذِّبانِ تکذیب میکنید فِیهِنَّ
درین چهار بهشت خَیْراتٌ زنانی باشند فاضلات الاخلاق و حِسانٌ
نیکویان در صورت و جمال یعنی بحسن و خلق آراسته و بزیور جمال پیراسته
فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما پس یکدام از نعمای آفریدگار خود که شما را عطا فرمایید
همه زیبا صورت و نیکو سیرت تُکَذِّبانِ تکذیب میکنید و جحود مینمایید
و گویند که این زنان اهل دنیا باشند که در جنت نامزد ازواج خود شوند و
ایشان در حسن و خُلق از حوریان بهتر باشند مرویست که حوریان بهشت
دستهای یکدیگر بدست گیرند و بآواز خوش و صورت دلکش بوجهی که مثل

آن آوان هیچ کس نشنیده باشد گویند ما خوشنودیم که هرگز خشم نگیریم ما مقیمانیم
که هرگز از اینجا بیرون نرویم ما آراسته‌ایم بجمال و خصال و مخلوق شده‌ایم برای
شوهران بزرگوار و چون حوریان این ندا در دهند زنان مؤمنه گویند ما نماز
گذارنده‌گانیم و شما نه و ما روزه داراییم و شما نه ما صدقه دهنده‌گانیم
و شما نه و ما وضو سازنده‌گانیم و شما نه بعد از آن راوی گفت بخدای که ایشان
بر حوریان غالب باشند در حسن و خصال و زیب و جمال و نیز ایشان درین چهار
بهشت باشند حُورٌ مَقْصُورَاتٌ حوران باز داشته شده یعنی پنهان کرده
شده فِی الْخِیَامِ در خیمهای که از درهای مجوف باشند یا حورانی که چشمهای خود را
مقصور داشته باشند بر ازواج از خیمها • از ابن مسعود نقلست که هر زنی را خیمه
باشد که طول آن شصت میل باشد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
مرویست که خیمه یکی باشد که طول آن در آسمان شصت میل باشد و در هر
کنجی از آن خیمه زنی باشد از برای مؤمنی که غیر از آن مؤمن کسی دیگر او را
نه بیند • و از ابن عباس روایت است که خیمه یک در باشد یکفرسخ در یکفرسخ
و در آن چهار هزار در باشد از طلا و بروایتی چهار صد هزار در • انس روایت
کند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که شب معراج در بهشت نهری
دیدم که در اطراف آن خیمهای مرجان بود ندا در آنجا بمن ندائی رسید که
السلام علیک یا رسول الله گفتم ای جبرئیل اینها چه کسانند گفت حور العین
که از خدای اذن خواستند تا بر تو سلام کنند بعد از آن سلام گفتند ما همیشه
در بهشت باشیم که هرگز در آنجا نمیریم و باناز و نعم مشغولیم که هرگز درد
بما راه نداشته باشد و ازواج ما رجال کرامند و بعد از ذکر این حدیث
این آیه تلاوت فرمودند که حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِی الْخِیَامِ و نیز از انس روایت
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اگر یکی از حوریان آب دهن خود را
بدریای شور اندازند تمام آب شربت گردد از شیرینی آب دهن ایشان فَبِأَیِّ

آلَاءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خود که چنین از ازواج طیبه بهشتی میدهد
تُکَذِّبَانِ منکر میشوید لَمْ یَطْمِثْهُنَّ مر ایشان را نسوده و نزدیکی نکرده بایشان اِنْسٌ
قَبْلَهُمْ هیچ آدمی پیش از اصحاب بهشت که شوهران باشند وَلَا جَانٌّ و نه جنیان دست
بر ایشان رسانیده اند بلکه بصفت بکارت باشند مانند حوری که قبل ازین
مذکور شد تا حاصل که صفت حورٌ مقصورات در خیام همچو صفت قاصرات
الطرف باشند فَبِأَیِّ آلَاءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردکار خود که ازواج
ابکار نامزد اهل بهشت میکنند تُکَذِّبَانِ تکذیب میکنید مُتَّکِئِینَ اصحاب
یمین باشند در بهشت تکیه کننده‌گان اصحاب دست راست مختصند باینکه
تکیه کنان باشند عَلَی رَفْرَفٍ خُضْرٍ بر فرشهای مرتفعه که سبز باشند بر بالشهای
سبز وَعَبْقَرِیٍّ حِسَانٍ و بساطهای قیمتی در غایت زیبائی و نیکوئی یا جامهای
منقش از هر جنس که باشد فَبِأَیِّ آلَاءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردکار خود
که شما را باین کرامتها نوازش میفرماید تُکَذِّبَانِ تکذیب میکنید و انکار
مینمایید و بروایت سعید بن جبیر رفرف بمعنی ریاض جنات است و مرغزارهای
آن و نزد ابن عباس مجالس آن و یا وساده یا نوعی از بساط و یا دامن خیمه و یا هر
جامه عریض و عبقری بان منسوبست یعنی متاعی که منسوبست بعبقری که در بلاد
جن است و هر چیزی که غریب و عجیب باشد بان نسبت میدهند و در مقام اسم جنس است
و نزد مجاهد بمعنی دیباج و بمذهب حسن اسم جمیع بساطها و خلیل گفته هرچه
جلیل و جمیل است آن را عبقری گویند خواه جامه و غیر آن تَبَارَکَ اسْمُ
رَبِّکَ بزرکست نام پروردکار تو از حیثیت دلالت آن بر ذات اقدس او سبحانه
و هرگاه اسم او بجهة دلالت آن بر مسمی متصف بصفت عظمت باشد پس بین که
ذات در چه مرتبه خواهد بود • و بعضی چنین تفسیر کرده اند که بزرکست برکت
در اسم پروردکار تو پس طلب برکت کنید در همه امری بذکر او سبحانه و در
حدیث واقع شده که در هر کاری بزرک که ابتدا بنام خدا نکنند آن کار ابتر شود

وبآخر نرسد ویا اسم او سبحانه منزّه است از هر بدی و نقصی یعنی جمیع نامهای او
سبحانه اسماء حسنی است ذِی الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ خداوندی که او را ثابتست جمیع صفاتی
که مستلزم ذات اوست و مبرّاست از هر صفتی که منقص عزّت و کبریای اوست و نزد
اهل تحقیق جلالت اشارتست بصفات قهریّت و اکرام عبارت از اوصاف لطفیّه
پس ذوالجلال والاکرام جامع جمیع صفات او سبحانه باشد سورة الواقعه
مکیّة و هی ست و تسعون آیة ابیّ بن کعب از سیّد عالم صلّی الله علیه وآله روایت کرده که هر که
سورة الواقعه بخواند در نامهٔ عمل او بنویسند که او از غافلان نیست و از سرّی
روایتست که هر که خواهد بداند خبرهای خلق اوّلین و آخرین و خبر اهل جنّت
و اهل نار و خبر دنیا و آخرت را باید که قرائت سورة الواقعه کند مرویست که
عثمان بن عفّان علیه اللعنة والنیران بعیادت عبدالله مسعود رفت در مرض وی
او را گفت از چه شکایت داری گفت از گناهان خود گفت چه آرزو داری فرمود
که رحمت پروردگار خود گفت طبیبی را بیاورم تا علاج تو کند فرمود الطبیب امرضنی
یعنی طبیب مرا بیمار ساخته گفت میخواهی که عطیّهٔ بتو انعام کنم جواب گفت در وقتی
که محتاج بودم منع عطا میکردی اکنون که از آن مستغنی ام عطا می کنی گفت بدختران
تو عطیّه بدهم گفت ایشان را احتیاجی نیست زیرا که سورة الواقعه تعلیم ایشان
کرده ام و ایشان بر قراءت آن مداومت میکنند و از رسول خدای صلّی الله
علیه وآله شنیده ام که هر که در شب سورة الواقعه تلاوت کند هرگز درویش
نگردد و عیاشی بحدیث صحیح از حضرت ابوجعفر علیه السّلام روایت کرده که هر که هر شب
سورة الواقعه تلاوت کند پیش از آنکه خواب کند فردا که بخدا ملاقات نماید روی
او چون ماه شب چهارده باشد و ابوبصیر از ابوعبدالله علیه السّلام روایت کرده که هر که
در شب جمعه این سوره بخواند حق تعالی او را دوست خود گرداند و محبّت او را
در دلهای جملهٔ خلایق اندازد و هرگز در دنیا درویشی نبیند و از آفات و بلیّات
دنیوی محفوظ شود و از رفقای حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه باشد

چون

چون حضرت عزّت جلّ جلاله ختم سورة الرحمن نمود بصفات حسنهٔ خود افتتاح این
سوره نیز بصفت قیامت نموده تا مثل و نظیر یکدیگر باشند و فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ یاد کنید چون وقوع یابد ساعت واقع شونده مراد قیامتست
یعنی چون حادث شود قیامتی که متحقّق الوقوع است و ناچار است از واقع شدن
آن لَيْسَ لِوَقْعَتِهَا نیست و نباشد در حال واقع شدن آن كَاذِبَةٌ نفسی دروغ گوینده
بر خدا یا تکذیب کننده قیامت است همچنانکه الحال نفوس کاذب مکذّب باشند زیرا که
در آن روز هر نفسی که باشد مؤمن صادق مصدّق باشد قوله تعالی لا یؤمنون حتّی یروا
العذاب الالیم و قوله فلمّا راوا بأسنا قالوا آمنّا بالله و قوله ولا یزال الذین کفروا
فی مریة حتّی تأتیهم الساعة بغتة و یا بجهة واقع شدن آن هیچ نفسی که کاذب آن باشد
در نفس الامر نیست بلکه هر که از آن خبر میدهد صادق است بجهة عظمت و عزّت
و شدّت میفرماید خَافِضَةٌ یعنی قیامت فرو برنده است و پست سازنده قومی را
که در دنیا مرتفع باشند رَافِعَةٌ بردارنده و بلند کننده جمعی که در دنیا منخفض
باشند چه نزد وقوع واقعات عظیمه و حادثات شدیده بعضی مردمان منخفض
میگردند یعنی بمنازل وضیعه و برخی دیگر مرتفع می شوند بمراتب رفیعه مراد آنست
که در وقت ساعت قیامت حق تعالی خافض اشقیاست باسفل سافلین از روی عدل
و رافع سعدا را باعلا علیّین از روی فضل پس در آن روز اهل شقاوت و نفاق منخفض باشند
بمنازل متضعه و ارباب اخلاص و وفا مرتفع بدرجات عالیه یا در آن روز سموات
مرتفعه میل بسقوط کنند و کواکب منکدره منتشر گردند و ارضین از جای خود
متزلزل گردند کما قوله تعالی إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ یعنی یاد کنید چون بسیار جنبیده
شود زمین رَجًّا جنبانیدنی سخت بر آن وجه که جمیع ابنیه و جبال که فوق آن باشد
منهدم گردند و همه مردمان که بر روی او باشند سمت فنا پذیرند و همه مردمان
از قبور بیرون آیند وَبُسَّتِ الْجِبَالُ و ریزه ریزه و پاره پاره شوند کوهها بسًّا ریزه
شده ناپدید شوند از اماکن خود فَكَانَتْ هَبَاءً پس گردد مانند غباری

کردیده میشود باشعله شمر کران دوزخ تا ابد منتقما پراکنده ومنتشر کشته ازحضرت
امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که کوه‌ها درین روز مانند کرد ی شوند کران تم چار ط
برخیزد وکنتم وباشید شما ای مکلفان درآن وقت اَزْوَاجًا ثَلَاثَةً اصناف سه کانه هر
صنفی بر مرتبه فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ پس یاران دست راست مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ چه اند
یاران دست راست استفهام برای تعجبست از تفخیم شان ایشان در رفعت وآنها
جماعتی اند اخراج از ذریت از صلب آدم بر دست راست وی بودند یا کروهی که در
روز قیامت نامه اعمال او را بدست راست ایشان دهند یا کروهی که جای ایشان
بر یمین عرش است و یا کسانی که با یمن و برکت باشند وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ و
اصحاب دست چپ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ چه اند اصحاب دست چپ مَا أَصْحَابُ
الْمَشْأَمَةِ چه اند اصحاب دست چپ دراینمقام استفهام بجهة تعجبست از دنائت
حالت وشآمت مال ایشان پس آنها اصحاب منزلت دنیه اند همچنانکه عرب
کوید که فلان منی بالشمال در وقتی که وصف کسی کند بصفت دنائت واین
بواسطه تشآم ایشانست بشمایل پس مراد از اصحاب مشأمه اصحاب شومند
چه اشقیا بسبب کفر ومعصیت شوم ونامبارک اند در نفسهای خود از ابن عباس
مرویست که ایشان جمعی اند که بوقت اخراج در جانب شمال آدم علیه السلام بودند
یا کروهی که نامهای اعمال بدست چپ ایشان دهند یا طایفه که جای ایشان در شمال
عرش باشد چه در اخبار وارد شده که دوزخ در جانب چپ عرش است وبعد ازین
وصف صنف سیم میکند بقوله وَالسَّابِقُونَ وپیشی کیرندکان بایمان
وطاعت بعد از ظهور حق تعالی وتوانایی درآن السَّابِقُونَ کسانی اند که
حال ایشان در سبقت بر تو واضحست ومال ایشان بر تو لایح پس احتیاج به بیان
احوال ایشان نباشد ویا سابقان در ایمان ودر طاعت پیشی کیرنده کانند
بر اقوام خود بتحصیل ثواب رحمت وپیشروان بدخول جنت با اعظم کرامت واعلی
مرتبت وبعضی کفته اند که سابق کسیست که در حداثت سن بفعل خیر اقدام

نماید وبدان مداومت کند تا از دنیا بیرون رود وصاحب یمین شخصی است که
اوایل عمر مشغول بمعصیت وخطیئت وطول غفلت باشد وبعد از آن تایب شود و
صاحب شمال آنکه اول عمر تا آخر عمر بفسق وفجور اشتغال نماید ونزد ابن عباس سابقان جمعی
اند که بهجرت سبقت کرده اند بر غیر خود واز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که
ایشان کسانی اند که پیش کرفته اند بصلوة خمس وپیش از همه کس به تکبیر اول افتتاح
نموده ونزد بعضی مراد بسابق حضرت رسالتست صلوات الله علیه وآله وسایر
انبیا یا اهل قرآن یا آنانکه بدو قبله نماز کذارده باشند وابن کیسان کفته که مراد
سبقتست در جمیع مأمورات الهی ویا سبقت در حیازه علوم وفضایل وکمالات
وشبهه نیست درآنکه جامع این سوابق ذات عالی صفات حضرت امیر المؤمنین علیه
السلام است سبق او باسلام وایمان جمیع علما را اتفاقست واختلافی نیست که
از رجال اول شخصی که تصدیق حضرت رسالت صلی الله علیه وآله نمود وبوی ایمان
آورد آنحضرت بود واز زنان اول کسی که بوی ایمان آورد خدیجه کبری بود وابوذر
غفاری علیه الرحمه از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده که آنحضرت
خطاب بحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام کرده فرمود که ای علی تو اول کسی که ایمان
آوردی بمن در دنیا واول کسی که مصافحه کند با من در روز قیامت تو باشی وتو صدیق
اکبری وفاروق اعظم تو تفریق کنی حق را از باطل وتو یعسوب دین مسلمانانی وقامع
نسل کافران وظالمان اما دلیل سبق وی در نماز قول حضرت رسالتست صلی
الله علیه وآله که ملائکه مدت هفت سال الصلوات فرستادند بر من وبر امیر
المؤمنین علی علیه السلام زیرا که در آن مدت نماز هیچ کس نپوشیده ومخفی از زمین
مرتفع نشد مکر از من وعلی علیه السلام اما سبق او در جهاد بر هیچکس پوشیده ومخفی
نیست وباجماع جمیع امت کسی که نصرت ویاری حضرت رسول داد در همه غزوات
او بود ومعدودی چند از تابعان اما از وفور فضل او همین کافیست که
سلونی مادون العرش فرموده مرویست که روزی از اوصاف وکمالات حضرت

امیر المؤمنین علیه السلم را پرسیدند فرمودند که بخدا سوگند که حضرت علی علیه السلم
یکی از ثقلین است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله در حین وصیت فرمود که
انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی اهل بیتی او سابق بود بر همه کس بتصدیق
نمودن بتوحید وبنبوت وگذاردن نماز با حضرت رسول صلعم بدو قبله که بیت
المقدس وکعبه معظمه بود وبدو بیعت نمود با پیغمبر صلی الله علیه وآله که آن بیعت
العقبه است وبیعت الشجرة واورا دو بسط دادند بسط علم وبسط جسم ودو بار
آفتاب از برای او باز گردانیدند بعد از آنکه غروب کرده بود ودو نوبت
تیغ برهنه کرد اول برای تنزیل دوم برای تاویل وخداوند دو کرت بود و
دو رجعت پس مثل او در آیت عجیبه وعلامت غریبه مثل ذو القرنین است و
بعد از آن ابن عباس فرمود که این شخص که بنعوت مذکوره منعوت است وبصفات
مزبوره موصوف مولای من است علی بن ابی طالب علیه السلم از حضرت ابو جعفر
منقول است که سابقان چهار اند هابیل مقتول که پسر آدم علیه السلم است وحزقیل
مؤمن آل فرعون وحبیب نجار که مؤمن آل یس است وعلی بن ابی طالب علیه السلم
که وصی سید المرسلین است واحمد حنبل در مسند خود از ابی لیلا روایت
کرده واو از پدر خود واو از سید انبیا صلی الله علیه وآله ذکر فرمود که صدیقان
یعنی آنانکه در تصدیق انبیاء سبقت نموده اند سه کس اند یکی مؤمن آل یس
که حبیب نجار است ودیگری مؤمن آل فرعون واو حزقیل است ودیگر امیر المؤمنین
علیه السلم است وشنیدم که آنحضرت میفرمود منم بنده خدا وبرادر حضرت مصطفی
موسوم منم صدیق اکبر هر که این کلمه را بغیر من دعوی نماید او دروغ گوی و
مفتری باشد پس غیر مرا این دعوی نرسد که من هفت سال بر همه مردمان
سبقت نموده ام وایمان بحضرت رسالت آورده وبآنحضرت اقتدا کرده و
نماز گذارده ام ودیگران بعبادت اصنام مشغول بوده اند وپرستش اوثان
میکرده اند وحافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب روایات خود آورده که سلم بن

احمد بن

احمد بن سلم بن دهان واو از ظهیر که وی گفت پدرم خبر داد از سدی واو
از ابی مالک واو از ابن عباس واو از حضرت رسول صلی الله علیه وآله که میفرمود
که سابق این امت در ایمان علی بن ابی طالب است علیه السلام واخطب خوارزمی که از
اعاظم اهل سنت است در کتاب اربعین حدیثی روایت کرده باسناد از
انس مالک که او گفت من از رسول خدا شنیدم که او میگفت چون روز قیامت شود
علی بن ابی طالب را باین هفت نام آواز کنند که یا صدیق یا دال یا عابد یا مهدی
یا هادی یا فتی یا علی تو وشیعتک الی الجنة یا علی بگذر تو با شیعه ودوستان
خود بسوی بهشت حاصل که سابقان در روز قیامت در درجه قصوی باشند
در خبر است که چون یکی از سابقان در بهشت از سرای خود بیرون آید از روی
او چندان نور بتابد که اهل بهشت از آن متحیر فرو مانده بدانند که از
سابقانست وحق تعالی از علو رفعت وسمو مکانت ایشان خبر میدهد که
اولئک المقربون آن گروه سابقان نزدیک گردانیده شده اند از روی
درجه ومرتبه یعنی درجات ایشان نزدیک است بعرش خدای فی جنات النعیم
در بوستانها با نواع نعمت وکرامت یعنی ایشان در اعلای درجات جنان وارفع
مراتب آن خواهند بود که نزدیک عرش او سبحانه است واین سابقان که متصفند
باین صفات ثلة من الاولین گروهی بسیارند از پیشینیان یعنی از امم سابقان
از آدم علیه السلم تا بحضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه وآله وقلیل من الآخرین
وگروهی اندک از پسینیان یعنی از امت حضرت محمد صلی الله علیه وآله حاصل
که سابقان امم ماضیه بیشتر از سابقان این امتند واین آیه مخالفت ندارد به قول
حضرت رسول صلی الله علیه وآله که امت من از سایر امم بیشتر باشند ومردمانی
که تابع من باشند در قیامت اکثر مردمان دیگر باشند زیرا که جایز است که سابقان
این امت باشند وتابعان این امت اکثر از تابعان امم ماضیه ونیز منافات
ندارد بقوله تعالی ثلة من الاولین وثلة من الآخرین زیرا که مراد باین هر دو گروه اصحاب

یمین اند نه سابقان واین سابقان مذکوره علی سرر باشند بر تختهای بهشت
موضونة که بافته شده باشند از زر و مشک و بدر و یاقوت و زبرجد و مرصع
بانواع جواهر و یا نزدیک بیکدیگر نهاده شده و بهم پیوسته مانند مداخل حلقهای
زره بیکدیگر از کلبی مرویست که طول هر سریری سیصد گز باشد و چون
سابقان خواهند که بر بالای آن روند سر فرود آیند تا ایشان با برابر
شوند و قرار گیرند و بعد از آن باز بجای خود روند پس ایشان باین هیئت بر
بالای این تختها باشند متکئین در حالتی که تکیه زده گان باشند علیها بر آن تختها
متقابلین برابر یکدیگر قرار گرفته یعنی روی بروی خود بدون نگریستن در
قفای یکدیگر تا بدیدار هم انس گیرند و مسرور شوند یطوف علیهم طواف کنند
و گردند برای خدمت ایشان ولدان مخلدون کودکان جاوید ماندگان
بر هیئات کودکی با کمال صباحت و طراوت چه خدمت صغار زیباتر است از
خدمت کبار و بروایتی از جبیر از خلده مشتقست یعنی گوشواره یعنی کودکان
آراسته باشند بگوشوارههای زرین برای خدمت بهشتیان و از حضرت امیر
المؤمنین علیه السلم مرویست که اینها اولاد اهل دنیا اند که مر ایشان را حسنات نیست
تا بآن مثاب شوند و سیئات هم ندارند تا بر آن معاقب گردند و از سلمان فارسی
رضی الله عنه روایتست که ایشان اطفال مشرکانند که بجهة اهل بهشت نامزد
باشند و بعد تقدیر ایشان طواف کنند بر اهل بهشت باکواب بکوزههای دسته
لؤلؤ و اباریق و ابریقهای که دسته لؤلؤ باشد و کأس من معین و جامهای از
شراب جاری در بهشت یا خمر صافی و پاک چون آب زلال که از زیر عرش نابع شود و
بر روی زمین جاری گردد لا یصدعون عنها و درد سر نگشند بسبب شراب آن
یعنی آن خمر با خمار نباشد تا موجب صداع شود و لا ینزفون و نه بی عقل و نه
بیهوش شوند و یا زایل گردد آن شراب یا منقطع شود وفاکهة و دیگر آن طواف کنندگان
بر بهشتیان آیند بمیوه‌ها مما یتخیرون از آنچه اختیار کنند و برگزینند ولحم

طیر

طیر و بگوشت مرغ که الطف لحوم است مما یشتهون از آنچه آرزو کنند یعنی
بر وجهی که مشتهی طبع ایشان باشد جوشیده یا بریان کرده مرویست که هرگاه
اهل بهشت میل گوشت مرغ کنند و حق تعالی گوشت مرغ کند حق تعالی گوشت
مرغ پخته برای ایشان خلق فرماید تا احتیاج بذبح و طبخ نباشد و از ابن عباس
نقلست که هر مرغی که بر خاطر ایشان بگذرد فی الحال در نظر ایشان درآید
بر همان وجه که آرزوی ایشان بوده باشد ابو سعید خدری از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله روایت کند که در بهشت مرغانی که می‌پرند هر یکی هفتاد هزار
پر دارد هر وقت که مؤمن میل طعام کند یکی از آن مرغان بیاید و بر خوان او
افتد و پرها بیفشاند از هر پر او طعامی بیرون آید که از برف سفیدتر و از
مشک خوشبوتر باشد و از عسل شیرین‌تر که هیچ لون دیگر نماند بعد از آن بپرد و برود
آید و بر درختان بهشت نشیند وحور و دیگر بر سابقان طوف مینماید در جنت
برای خدمت ایشان زنان سفید اندام عین گشاده چشمان یا سفیده چشم ایشان
بغایت سفیدی باشد و سیاه در غایت لطافت و صفا باشد کامثال اللؤلؤ المکنون
مانند مروارید پوشیده شده در صدف که غبار بر او نه نشسته باشد و دست
اغیار بدو نرسیده بود ابو امامه از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که در بهشت
هیچ مؤمن نباشد مگر آنکه او را هفتاد و دو زن باشد از حور العین از عبد الله مسعود
روایتست که از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که نوری در بهشت پدید آید
اهل جنت گویند این چه نور است گویند که این روشنی دندان حوریست که در
روی شوهر خود خندیده و مجاهد گفته که حور را بجهة این حور گویند که حیران
مانند در دیده‌ها و حق تعالی این همه کرامتها با ایشان عطا فرماید که جزاء جهت
پاداش دادن ایشان باشد بما کانوا یعملون بسبب آنچه بودند که میکردند در دنیا
از اعمال صالحه لا یسمعون فیها نشنوند در بهشت لغوا سخن بیهوده که هیچ فایده
بر آن مترتب نشود و یا بانک و فریاد و سوگند دروغ و نشنوند یاد شرب خمر سخنان

بیهوده نگویند و سوگند بیکدیگر ندهند بر شرب آن همچنانکه در خمر دنیا میباشد
وَلَا تَأْثِيمًا و نه نسبت دادن باثم یعنی سخن گفتن آن که موجب گناه باشد چون فحش
و دشنام إِلَّا قِيلًا مگر قولی که اینست سَلَامًا سَلَامًا یعنی در آنجا استماع سلام کنند
که عبارتست از وارستگی غم و اندوه و حصول دوام نعمت بعد از ذکر احوال سابقان
بیان حال اصحاب یمین میفرماید وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ و یاران دست راست مَا أَصْحَابُ
الْيَمِينِ چه اند یاران دست راست این ما تعجب است از عظم و بزرگی مرتبه ایشان که
مکرم و معظم باشند فِي سِدْرٍ در زیر درخت کنار مَخْضُودٍ بی خار از ضحاک نقلست
که اهل اسلام نظر بوج کردند که آن وادیست از طایف مشتمل بر درختهای سدره
گفتند چه بودی اگر مثل این بودی این آیه آمد که اهل بهشت را سدره بی خار باشد
وَطَلْحٍ و درخت موز یا درخت ام غیلان که شکوفهای بسیار دارد بغایت خوشبوی
مَنْضُودٍ برهم چیده شده باشد میوهای آن یعنی از اسفل تا اعلای درخت همه
میوهای باشکوفه باشد که هیچ از ساق آن نمایان نباشد مانند رشته کرده برشته
کشیده باشند از سدی نقلست که طلح بهشت درختی است مانند طلح دنیا لیکن
میوهها او شیرین تر از عسل است تخصیص این دو شجر بذکر بجهة آنست که نزد
اعراب این هر دو درخت بیشتر بودی و انس ایشان بآن زیاده تر وَظِلٍّ مَمْدُودٍ و سایه
کشیده و گسترده شده که هرگز کم نشود و زایل نگردد بلکه همیشه ثابت باشد و عرب
هر چیزی که منقطع نشود او را ممدود گویند در خبر است که در بهشت درختان باشند
که سواری تند رو در مدت صد سال از زیر سایه آن بیرون نتواند رفت و در
روایت آمده که در جمیع اوقات هوای بهشت چون بامداد روزهای تابستان باشد
که نه گرم باشد و نه سرد مراد سایه عرشست وَمَاءٍ مَسْكُوبٍ و آب ریخته شده یعنی
آبی که از جنت عدن بسوی بستانهای دیگر ریزان شود یا آبی که خدای در بهشت جاری
گردانیده برو نوشته های بهشتیان در کمیت و کیفیت یا آبی که دایم جاری میباشد
و هرگز منقطع نشود یا بریزند در شرابها و بآن ممزوج کنند و یا بجهة آشامیدن

ایشان

ایشان در آنا ریزند مزاحم بن ذواد گفته که مرا برادری بود صالح که حرمت نماز
نیکو داشتی و در وظایف طاعات دقیقه فرو نگذاشتی چون وفات کرد او را در واقعه
دیدم گفتم ای برادر ست نیست که ترا ندیده ام و ندانم که تو چه حال داری و در کجایی گفت فی
سِدْرٍ مَخْضُودٍ وَطَلْحٍ مَنْضُودٍ وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ و میوهها بسیار از هر جنس که خواسته
باشند لَا مَقْطُوعَةٍ نه بریده شده و فانی نگشته یعنی در هیچ زمانی انقطاع نیابد
بخلاف میوهای دنیا که در فصلی باشد دون فصلی وَلَا مَمْنُوعَةٍ و نه منع کرده شده
یعنی آنرا از خوردن بهیچ نوع منع نکنند بخلاف میوههای دنیا که در بساطین و حظایر
حفظ آن میکنند و بسبب بعد و اذیت از آن منع میشوند از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله منقولست که هیچ میوه از درخت بهشت نچینند که در موضع آن
دو مثل آن در سبیل نشود وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ و گستردنیهای چند برای استراحت بر
داشته شده باشند یعنی رفیع القدر یا بر بالای یکدیگر نهاده تا بجد ارتفاع مرتبت
که ارتفاع آن سیصد گز باشد و در حین اراده جلوس بر آن منخفض شود تا بر آن
نشینند و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده که فرش مرفوعه باین معنیست که
فرشهای بر داشته شده بر بالای سریر افکنده و بقول بعضی کنایه است از زنان چه
عرب وجه را فراش میگویند و منقول النبی صلی الله علیه و آله که الولد للفراش و
للعاهر الحجر إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً بدرستی که ما آفریدیم ابتدای ایشان را بی سبب ولاده
آفریدنی مراد باین زنان دنیا اند که او سبحانه اعاده نماید ایشان را در روز معاد
و نزد بعضی مراد حور العین اند که بی ولادت در بهشت مخلوق شده اند فَجَعَلْنَاهُنَّ
پس بدرستی که گردانیدیم آنها را أَبْكَارًا دختران دوشیزه یعنی هرگاه که ازواج
نزد ایشان روند آنها را بکر یابند عُرُبًا دوستان و عاشقان شوهر خود باشند
باغنج و ناز و شیرین سخن أَتْرَابًا همه سی ساله شوهران نیز باین سن و در حدیث آمده
که اهل بهشت که به بهشت در آیند جُرْدًا مُرْدًا باشند سفید اندام و جعد موی و
چشمها سرمه کرده در سن سی ساله و ابو هریره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت

کرده که ایشان سی و سه ساله باشند طول هر آدمی شصت گز و هفت گز پهنا
و حق تعالی ایشان را بصورت نیکو و زیبا آفریده باشد بر وجهی که یکدیگر را
نتوانند شناخت و در تبیان آورده که صبیه را چون بهشت آورند بلبن سن رسانند
و بشوهر دهند و عجوزه را نیز باین سن رد کنند پس اگر در دنیا شوهر نداشته باشند
او را به بعضی از اهل بهشت دهند و اگر شوهر داشته باشد اما اگر شوهر او از اهل
بهشت نباشد چون آسیه که زن فرعون بود او را بیکی از بهشتیان دهند اگر زوج
او نیز بهشتی بوده باو ارزانی دارند و اگر زیاده از یک شوهر داشته باشد و بهشتی
باشند او را بزوج آخرین نامزد کنند ام سلمه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
روایت کند که اینها زنانی باشند که قبض روح آنها شده باشد در دنیا در حالتی
که پیر بوده باشند و موی سفید شده حق تعالی آنها را بعد از پیری هم سال هم
سازد بر وجهی که استغراب بر بکولادت باشند و هرگاه شوهران پیش ایشان آیند
ایشان را بکر یابند چون عایشه گفت وا وجعاه مراد وجعی بود که در حین ازاله بکارة آنرا شنید
ساخ میکردد و آنحضرت فرمود که آنجا وجعی و دردی نباشد و در اخبار آمده
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله عجوزه را که نزد عایشه نشسته بود فرمود که این
عجوزه کیست گفتا ن جملهٔ خالات منست حضرت فرمود ند که خبر دهید او را که هیچ
عجوزه در بهشت نروند آن زن بگریست و برگشت حضرت فرمود که او را خبر
دهید که در آن روز پیر نخواهد بود بلکه همه را خلعت جوانی پوشیده و با حسن
وجهی مطرز سازند و بهشت در آورند پس این آیه تلاوت فرمودند فَجَعَلْنَاهُنَّ
اَبْکَارًا عُرُبًا اَتْرَابًا حاصل که میفرماید زنان بهشت را باین صفات از آن کنیم
لِاَصْحَابِ الْیَمِینِ برای یاران دست راست ثُلَّةٌ مِنَ الْاَوَّلِینَ گروهی اند از پیشینان
وَثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِینَ و گروهی از پسینیان مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
مرویست که از آدم تا من یک ثلث است و از من تا روز قیامت یک ثلثه و ثلثه من
تمام نشود مگر باین سیاهان که در بیابان شتر میچرانند و میگویند لا اله الا الله

محمد

محمد رسول الله علیا ولی الله و از آنجا معلوم میشود که هیچکس در دوزخ از
امت من جاوید نخواهد ماند و نیز در حدیث آمده که امید وارم که شما نصفی
از اهل بهشت باشید و قبل ازین گذشت که اهل بهشت صد و بیست صف باشند
هشتاد از آن از امت من بوده و باقی از امت پیغمبران دیگر ابن مسعود روایت کند
که شبی با رسول الله صلی الله علیه و آله بودم و آنحضرت اخبار امم ماضیه میفرمود که
چون مجلس تمام شد برخواستیم و هر یک بخانهٔ خود رفتیم روز دیگر آنحضرت فرمود که
دوش پیغمبران گذشته و اتباع ایشان را بر من عرض کردند بعضی از انبیا را دیدم
که امت بسیار داشتند و برخی یکی کمتر و بعضی بیش از سه کس نداشتند بعضی دیگر
زیاده از یکی نبود و گروهی دیگر را هیچ امت نبود و پیغمبری را دیدم که با امت بسیار می آمد
که از کثرت ایشان متعجب شدم گفتم خداوندا این کدام پیغمبر است خطاب رسید
که این برادر تو موسی بن عمران است علیه السلم و اینها بنی اسرائیل اند گفتم بار خدایا امت من
کجایند گفت بدست راست خود نگر نگاه کردم صحرای مکه را دیدم چنانکه چشم کار نکند مردمان
بودند گفتم بار خدایا اینها کیستند ندا آمد که ایشان امت تو اند راضی شدی یا نه
گفتم بلی راضی شدم فرمود که در جانب چپ خود نگر نگاه کردم دیدم که از کثرت ایشان
افق آسمان پوشیده شده گفتم اینها کیستند ندا آمد که اینها نیز امت تو اند خوشنود
شدی گفتم بلی بعد از آن فرمود که در میان ایشان هفتاد هزار کس باشند که بی حساب
به بهشت روند عکاشه ابی محصن بن اسد برخواست و گفت یا رسول الله دعا کن تا من
از ایشان باشم رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اللهم اجعله منهم دیگری نیز
همین التماس کرد حضرت رسول فرمود که عکاشه بر تو سبقت نموده درین التماس
عبد الله مسعود گفت یا رسول الله کمان ما آنست که این هفتاد هزار آنانند که بر
اسلام زاده اند و بر آن باستادند فرمود که چنین نیست بلکه آنانند که دزدی نکنند
که تکبر و نظیر نکنند و بر خدای توکل نمایند تخصیص این سه چیز جهت این بود
که عرب عادت کرده بودند برین سه خصلت پس فرمود که امید وارم که امت

من تابع ربع اهل بهشت باشند ما تکبیر کفتیم فرمود امید وارم که ثلث اهل بهشت باشند
ما همه تکبیر کفتیم بعد از ان کفت امید وارم که نیمه اهل بهشت باشند بعد از آن این آیه آمد
که ثُلَّةٌ مِنَ الاوّلين وثُلَّةٌ من الاخرين وَاَصْحَابُ الشِّمَالِ واصحاب دست چپ مَا اَصْحَابُ
الشِّمَالِ چه اند اصحاب دست چپ این ما تعجب است از فضاحت و مذلت و خواری
ایشان یعنی در آن روز در نهایت خواری و رسوائی باشند فِي سَمُومٍ در بادی کرم
بنهایت کرمی که حرارت آن بمسام ایشان نفوذ کند وَحَمِيمٍ و در آبی که حرارت تا نهایت
باشد وَظِلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ و در سایهٔ از دود و در غایت سیاهی باشند در تبیان
کویند که چون حرارت سموم در اجساد و اکباد ایشان اثر کند پناه جویند بحمیم
همچنانکه کرما زده کان در دنیا آب میطلبند و چون در حمیم افتند از حرارت آن
بیشتر متاذی شوند پناه برند بسایه از دود ظلمانی و کویند یحموم کوهیست
در میان آتش که دوزخیان بسایهٔ آن پناه برند و کفته اند که آن آتش سیاه است
چه آتش دوزخ و اهل آن و لباس ایشان و هرچه در آن باشد سیاه باشد لَا بَارِدٍ خنک
نیست آن سایه مانند سایهای دیکر که بدان استراحت یابند وَلَا كَرِيمٍ و نه سود
رساننده و راحت بخشاینده باشد مر کسی را که بآن ملتجی شود پس در بیان علت تعذیب
میفرماید اِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان بودند قَبْلَ ذٰلِكَ پیش از این در دنیا مُتْرَفِينَ
منعمان و نعمت پرورده شدکان مراد متنعم ایشانست بمحرمات و اتباع شهوات و باز
دارنده ایشان بودند از تفکر در امور حقه و از امتثال اوامر و اجتناب نواهی
وَكَانُوا يُصِرُّونَ و بودند که اصرار میکردند در نیست قیام نمودن عَلَى الْحِنْثِ
الْعَظِيمِ بر کناه بزرک و از آن تائب و نادم نمیشدند و مراد از این شرک است
یا سوکند بدروغ بر آنکه حشر و نشر نخواهد بود یا جمیع کبایر موبقه است وَكَانُوا
يَقُولُونَ و بودند که میکفتند بر وجه انکار اَئِذَا مِتْنَا آیا ما وقتی که بمیریم وَكُنَّا
تُرَابًا و کردیم خاک وَعِظَامًا و استخوانهای بی کوشت و بی پوست اَئِنَّا
لَمَبْعُوثُونَ آیا ما بر انکیخته کانیم از قبرها و زنده شده کان اَوَاٰبَاؤُنَا الْاَوَّلُونَ

آیابا

آیا برانکیخته شوند پدران پیشینان که خاک کشته اند و از اجزای بدنیهٔ ایشان
هیچ باقی نمانده قُلْ بکوای محمد در جواب ایشان اِنَّ الْاَوَّلِينَ بدرستی که جمیع پیشینیان
از آبای شما و غیر آن وَالْاٰخِرِينَ و همه پسینیان از شما و غیر شما لَمَجْمُوعُونَ هر آینه
جمع کرده شده کان اند و محشور کشتکان اِلٰى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ بسوی آنچه
موقوتست محدود شده است در دنیا بآن که آن روزیست معلوم نزد خدای مراد
روز قیامتست چه مآل و مرجع همه منتهی بآنست با امم فراهم آورده شده اند
در قبرها برای میقات حشر که روز معلوم است پس بر سبیل توبیخ خطاب با اهل
مشرکان مکه میکند و امثال ایشان ثُمَّ اِنَّكُمْ پس بدرستی که شما در آن روز اَيُّهَا
الضَّالُّونَ ای کمراهان از طریق حق الْمُكَذِّبُونَ تکذیب کننده کان بعث
و نشور لَاٰكِلُونَ هر آینه خورنده کانید مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ از درختی که آن
زقوم است یعنی بعد از بعث شما را از میوه آن درخت بخورانند فَمَالِئُونَ
مِنْهَا الْبُطُونَ پس پر کننده کان باشید از آن درخت شکمها را جهة
شدت جوع فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ پس آشامنده کان باشید بر بالای آن درخت
زقوم مِنَ الْحَمِيمِ از آبی در نهایت کرمی بسبب کثرت جوش چون تشنکی بسیار
از آن بیا شامند کما قال فَشَارِبُونَ پس آشامنده کانید از حمیم شُرْبَ الْهِيمِ
مانند شتران بسیار تشنه زده و مدتها آب نیافته و آن جمع اهیم است و آن
شتریست که بعلت هیام مبتلا باشد بضم ها در دیست شبیه استسقا که شتر را
عارض میشود و بجهة آن هرچند آب میخورد سیر نمیشود و هلاک میکردد بعد از آن
از خطاب بغیبت التفات کرده بر سبیل تهکم میکوید هٰذَا نُزُلُهُمْ این ماکول
و مشروب پیش کش ایشانست يَوْمَ الدِّينِ در روز جزا همچنانکه ما حضر را که برای
مهمان حاضر سازند و بعد از آن تخصیص کفار میفرماید بر تصدیق بعث
باین احتجاج نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ ما آفریدیم شما را در ابتدا و شما بآن معترفید
فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ پس چرا باور نمیدارید آفرینش ما باز دادنها چه بر همه ارباب

[illegible]

عقل و فهم واضح است که هر که بر ابتداء قادر باشد بر اعاده نیز قادر است و توانا
خواهد بود. بعد از بیان احتجاج تنبیه ایشان میکند بر وجه استدلال بر بعث
بقوله أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ آیا پس دیدید آنچه را که میریزید در رحم یعنی خبر
دهید از آب نطفه که در رحم میریزید ءَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ آیا شما می آفرینید
آن آب را بصورت بشر و آن را بحد انسانی میرسانید أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ یا
مائیم آفریننده کان و چون شما مقرید بآنکه خالق آن مائیم چه شما بر آن وجه
و بر آن نوع که فرزند میطلبید متولد نمیشود بلکه بر وفق اراده و مشیت ما متولد
میشود پس البته قادر خواهیم بود بر اعاده زیرا که اعاده بعد از ابداء بسهولت
مخلوق میشود پس از اثبات ابداء میگوید که نَحْنُ قَدَّرْنَا بعد از آفرینش ما
تقدیر کردیم بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ میان شما مرگ را یعنی مقدر ساختیم زمان موت
هر یک از شما را و قسمت آن کردیم بر شما مانند قسمت ارزاق در اختلاف
بر وفق مشیت ما پس اعمار شما نیز متفاوت است در طول و قصر و متوسط
وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ و نیستیم ما پیشی گرفته شده کان یعنی هیچ کس
نتواند که سبقت گیرد بر ما و غلبه نتواند کرد ما را عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ بر آنکه تبدیل
کنیم أَمْثَالَكُمْ بکسانی که مثل شما باشند و ما را عاجز سازند از آنکه شما را بمیرانیم
و دیگران را بدل شما بیاوریم حاصل سخن آنست که هیچ کس مغلوب نتواند
ساخت ما را بر آنکه تبدیل شما کنیم بامثال شما وَنُنْشِئَكُمْ و بر آنکه دیگر باره
بیافرینیم شما را فِيمَا لَا تَعْلَمُونَ در صورتی و هیئتی که نمیدانید از مثل
صورت قرده و خنازیر و غیرها و گویند آن نشأه ثانیه است و معنی اینکه ما
قدرت داریم بر آنکه اعاده شما کنیم بهیئات مختلفه یعنی کافران را در
زشت ترین صورتی خلق کنیم و مؤمنان را در بهترین هیأتی ملخص
سخن آنست که ما قادریم بر خلق کردن مثل شما و انشاء شما کنیم در صورتی
که معلوم و معهود شما نیست و چون هیچکس ما را عاجز نتواند ساخت درین

دوام

دوام که خلق مماثل و غیر مماثل است پس چگونه عاجز شویم از اعاده شما
پس بجهت تاکید در باب صحت وقوع اعاده میفرماید وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ و بدرستی
که شما دانسته اید النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ آفرینش نخستین را که آن انتقال نطفه است
بعلقه و علقه بمضغه و عظام و لحوم و اعصاب و اوتار در رباط و تصویر آن
بر صورت انسانی و ایلاج روح در آن و شما مقرید که خالق آن مائیم فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ
پس چرا یاد نمیکنید و توانائی ما را و بآن استدلال نمینمائید بر قدرت ما نشأه
اخری را چه او بر آن قادر است بلکه این سهل تر از آن خواهد بود بجهت حصول مواد و
تخصیص اجزا و سؤال أَفَرَأَيْتُمْ آیا پس دیدید مَا تَحْرُثُونَ آنچه کشت میکنید
یعنی خبر دهید از تخمی که در زمین می افکنید و پنهان میکنید ءَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ
آیا شما میرویانید آن تخم در زمین افکنده را و نشو و نمای آن میدهید أَمْ نَحْنُ
الزَّارِعُونَ یا ما رویاننده ایم و نشو و نما دهنده و آن را بغایت خود رسانده
و چون درین باب نزاع ندارید بلکه مقرید بر زراعت ما پس چرا اندیشه
نمیکنید تا بدانید که آنکس که قادر باشد بر انبات زرع از حبه صغیره و ایجاد
حبوب کثیره از آن قادر خواهد بود بر اعاده خلق بر آن نهجی که بوده باشد. ابو
هریره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده باید که یکی از شما نگوید
که زراعت کردم بلکه گوید که حراثت کردم زیرا که زرع عبارتست از انبات
نباتات و آن از فعل حق تعالیست و حرث شق ارض است و القای تخم در آن
و آن از فعل شما است لَوْ نَشَاءُ اگر خواهیم یعنی مصلحت ما تقاضا کند که آنچه
کشته اید آن را درهم شکنیم و خشک کردانیم قبل از رسیدن لَجَعَلْنَاهُ
هر آینه کردانیم آن را از روی قدرت حُطَامًا گیاهی درهم شکسته پیش از رسیدن
آن که منتفع به نباشد در مطعم یا کاه بی دانه کردانیم فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ
پس همه روز تعجب کنید از آن قضیه و بلیه یا پشیمان کردید از تعبی که در
حرث آن کشیده باشید و تأسف خورید از اخراجاتی که در آن کرده باشید

وهمیشه بر سبیل تأسف و تعجب تحدیث نمایید در آن و گویید با یکدیگر إِنَّا
لَمُغْرَمُونَ آیا ما الزام کرده شده کانیم بغرامت و خسارت آنچه انفاق کردیم یا هلاک
شده کانیم بسبب هلاکت و فوت رزق و حفص أَإِنَّا میخوانند بطریق خبر یعنی البته
ما تاوان زده کانیم بعد از آن ترقی نموده گویند که بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ بلکه ما بی بهره
مانده کانیم از رزق و هیچ حظی و بختی نداریم که اگر ما را نصیبی بودی این
قضیه بر ما واقع نمیشدی أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي آیا پس دیدید آبی را آنچنان آبی
که تَشْرَبُونَ می آشامید یعنی خبر دهید مرا از آب شیرین لطیف که بجهة تسکین
تشنگی و حفظ زندگی می آشامید أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ آیا شما فرو فرستاده اید
آن را مِنَ الْمُزْنِ از ابر گویند مزن ابر سفید است که آب آن شیرین تر است
از آب ابرهای دیگر أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ یا ما فرو فرستنده ایم آن آب لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ
اگر خواهیم هر آینه کردانیم آن آب أُجَاجًا تلخ و شور که هیچکس نتواند که شرب
آن کند از غایت تلخی و شوری فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ پس چرا شکر نمیکنید خدایرا ب
آسان این نعمتهای ضروریه و نیز بجهة آثار قدرت خود میفرماید که
أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي آیا پس دیدید آن آتشی را که تُورُونَ بیرون می آرید
یعنی خبر دهید مرا از بیرون آوردن آتش از درخت سبز أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ
آیا شما آفریده اید شَجَرَتَهَا درخت آتش را که آن مرخ و عفار است أَمْ نَحْنُ
الْمُنْشِئُونَ یا ما پیدا کننده و آفریننده آنیم در سوره یس گذشت که اهل بادیه
شاخی از شجر مرخ که مذکر میگویند و شاخی از درخت عفار که انثی میخوانند
بهم میسایند حق تعالی نزد آنحال بقدرت غالبه خود از میان این
دو شاخ سبز و تر آفریده که از آن آب میچکد و آتش بیرون می آرد و از اینجاست
که میفرماید که ای اهل عناد چون هیچ کس این اسناد قدرت بخود نمیتواند
داد پس باید که معترف شوید بقدرت ما بر آن و بآن استدلال کنید
بر آنکه ما قادریم بر جمیع امور ممکنه که از جمله آن بعث و نشور است

نحن

نَحْنُ جَعَلْنَاهَا ما کردانیدیم آتش را تَذْكِرَةً یاد کردنی یعنی تا چون آن را به
بینند دوزخ را یاد کنید یا از بجهة که همه اسباب معاش بآن معلق کرده ایم
و همه شما را محتاج بآن ساخته تا اکثر اوقات نزد آن حاضر باشید و آن را منظور
داشته از آتش دوزخ متذکر شوید و یا آنکه این آتش را تبصره شما ساختیم
تا اهل بصیرت بدانند که هر که قادر است بر احداث آتش از درخت سبز و تر که
متضمن اجزای مائیه است که در کیفیت ضد آتش است هر آینه قادر بود بر تازه
ساختن حال وجود انسان بعد از خشکی و مردگی آن وَمَتَاعًا و کردانیدیم آن را
برخورداری یعنی سبب نفع گرفتن لِلْمُقْوِينَ مر آنان را که نزول کننده اند
در قواء که بیابانیست که دور از آبادانی باشد یعنی آن را منفعت مسافران کردانیدیم
که بطون ایشان از قوت خالی باشد و بنابر معنی اول اکتفا بذکر احد الضدین است
از قبیل سرابیل تقیکم الحر که مراد حر و برد است یعنی آتش را سبب انتفاع جمیع
مردمان کردانیدیم تا در تاریکی بروشنایی آن نشینند و در طبخ و غیر آن
بدان نفع میگیرند و چون این امور مذکوره داله اند بر انعام منعم خلقان
و علم و قدرت او بر عالمیان در عقب آن میفرماید که فَسَبِّحْ پس تسبیح کن تو
یا محمد بِاسْمِ رَبِّكَ بنام پروردگار خود الْعَظِيمِ که بزرگست یعنی ذات او را
بپاکی یاد کن چه اطلاق اسم [illegible] است در روایت آمده که چون این آیه نازل شد
پیغمبر فرمود که بکردانید این را در رکوع خود یعنی ذکر رکوع خود سازید و بگویید
سبحان ربی العظیم و بحمده بعد از آن بجهة تاکید حقیت قرآن که متضمن بعث
و نشور است و وضوح صدق آن میفرماید که فَلَا أُقْسِمُ لام زایده برای تاکید است
یعنی پس البته سوگند میخورم بر آنچه بعد از این مذکور خواهد شد از حقیت
قرآن و بزرگواری آن و یا معنی آنست که سوگند نمیخورم در حقیت قرآن زیراکه
امر آن واضح تر از آنست که احتیاج بقسم داشته باشد و یا ذکر لا بجهة رد آن چیزی
باشد که موافق مقسم علیه باشد یعنی نه آنچنانست که کفار میگویند سحر است

یا شعر یا کهانت بلکه سوکند میخورم بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ بمواضع ستاره کان یعنی
بمغارب و مساقط آن و تخصیص مغارب بجهة آنست که غروب دلیل زوالست و به
زوال اثر استدلال میتوان کرد بر وجود مؤثری که تأثیر او را زوال نیست یا آنکه ملائکه
در ینوقت عبادت معلوم است یا بجهة آنکه آنوقت زمان قیام متهجدانست و عرض
نیاز محتاجان و نزول رحمت و رضوان بر ایشان و بروایت اهل البیت علیهم السلام
واقع شده که مراد از مواقع نجوم منازل ائمه معصومین است که در آنجا عبادت معبود
مطلق کرده اند یا محل دفن و مشهد ایشان که در آنجا مدفونند فلهذا سوکند
بمواقع آن خورده و استعظام نموده بقوله وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ و بدرستی که آنچه خدای بدان
قسم خورده هر آینه سوکندیست لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ اگر دانید بزرگ قدر و در نظر
عقل بیان معتبر و از ابن عباس نقلست که مراد مواضع وقوع آیات قرآنی است
که نجم نجم و متفرقه نازل شده یعنی باوقات نزول و جواب قسم اینکه
إِنَّهُ بدرستی که آنچه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر شما میخوانند لَقُرْآنٌ
كَرِيمٌ هر آینه قرآنیست بزرگوار و بسیار نفع و کثیر الخیر چه مشتمل است
بر اصول علمی که در باب مصالح معاش و معاد ضرور یست یا کریمی است نزد حضرت
عزت و ملائکه و مؤمنان یا حافظ و قاری آن مکرم و معزز است یا عملی که بآن
عظیم الاجر است یا از حیثیت آنکه محفوظ است از تغییر و تبدیل یا بآن اعجاز
که معجز حضرت رسالتست و بر هر تقدیر قرآن ثبت است فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ در کتابی
که پوشیده و نگهداشته شده است از غیر ملائکه مقربین مراد لوح المحفوظ است
لَا يَمَسُّهُ که مس نکنند لوح را یعنی مطلع نشوند بر آنچه در وست إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ مگر
پاکیزه کان یعنی ملائکه که مطهر اند از دنس و ذنوب و از کدورت جسمانیه
و اوصاف ردیه و اخلاق سیئه کلبی گفته مراد سَفَرَةٍ و بَرَرَة اند و نزد بعضی این
صفت قرآنست یعنی اینکه سزاوار نیست که مس قرآن کنند مگر کسانی که پاک
باشند از شرک و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و از حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام

روایت

[illegible]

روایت کرده اند که مراد آنست که مس نکنند قرآن را مگر جماعتی که مطهر باشند
از احداث صغری و کبری یعنی غیر طاهر که جنب و حایض و نفسا است و سایر
محدثین بر آنند که مس قرآن میکنند و فقهای ما باین آیه استدلال کرده اند
که مس قرآن بر ذوی الاحداث حرام است مرویست که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
بولد خود گفت اقرء المصحف یعنی قرآن را بخوان گفت وضو ندارم فرمود که لا تمس
الكتابة و مس الورقة یعنی نوشته قرآن را مس مکن هر گاه غیر متوضی را مس جایز
نباشد پس بر جنب بطریق اولی و باقی اقوال را بمقام از موافق و مخالف حواله
بمنهج الصادقین میرود ابن عطا فرموده که حقایق قرآن ندانند الا آنانکه اسرار
ایشان بانوار عصمت پاک کردانیده شده باشند از ادجاس معصیت مراد
پیغمبر و ائمه معصومین علیهم السلام اند و این قرآن عظیم تَنْزِيلٌ فرو
فرستاده شده است مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ از نزد آفریدکار عالمیان و بعد از
بیان شرافت و کرامت قرآن بر سبیل انکار خطاب بکفار اهل مکه کرده میفرماید
أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ آیا پس بدین سخن که قرآنست أَنْتُمْ شما ای اهل مکه مُدْهِنُونَ
تهاون کننده کانید مانند کسی که نرم باشد جانب او در امری و صلب نباشد
در آن و بجهة آن تهاون نمایید در آن مراد آنست که شما در تصدیق نمودن بقرآن
ثابت قدم نیستید و رسوخ قلبی ندارید و یا خطاب باهل نفاق است یعنی
منافقان نزد مسلمانان دعوی میکنند که ایمان داریم بآن و چون بکفار میرسند
مداهنه میکنند و سخنان نرم که موافق طبع ایشانست میکویند وَتَجْعَلُونَ
رِزْقَكُمْ و میکردانید نصیب حظ خود را ازین قرآن أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ آنکه
شما تکذیب کنید آن را و لهذا آنچه در قرآن بآنکار میبایست کرد شما بر
عکس آن میکنید و بخلاف آن مینمایید ابن عباس چنین تفسیر کرده که می
کردانید شکر که سبب روزی شما است آنکه تکذیب کنید و کویید که آن از
جانب خدا نیست و نسبت میدهید آن را بصعود و هبوط ستاره کان و

بعلما ان کفته که سبب آن بود که حضرت رسول صلی الله علیه وآله با اصحاب
بسفری میرفت در راه تشنگی بایشان غلبه کرد و آب نیافتند و با حضرت
شکایت نمودند و کفتند یا رسول الله تشنگی بر ما غالب شده و مشرف بر هلاک
شده ایم حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که اکر من دعا کنم و خدا باران
فرستد خواهید کفت که بطلوع فلان ستاره و بسقوط فلان کوکب باران
بما رسید کفتند یا رسول الله این وقت تاثیر ستاره نیست تا نسبت بآن دهیم
حضرت رسول دو رکعت نماز بکذارد و دعا کرد بادی برآمد و ابری پیدا شد
و باران عظیم بارید تا آنکه جمیع اودیه پر آب شدند و ایشان همه مشکها و
ظرفها پر آب کردند حضرت رسول مردی را دید که بقدحی آب بر میداشت
و میکفت این باران بجهة فلان ستاره است رسول فرمود که من میدانستم
که از شما بعضی چنین کویید پس حق سبحانه وتعالی این آیه فرستاد تجعلون رزقکم
انکم تکذبون • و در اخبار آمده که سلیمان عبد الملک مرا را کفتند که بعضی این
علوم نجوم بیاموز تا از آن علم نیز بی نصیب نباشی کفت مرا از آن منع کرده اند
زیرا که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله مرویست که فرموده که مخوفترین
چیزی که برامت خود میترسم چند چیز است یکی ظلم کردن برائمه هدی
دوم تکذیب کردن قدر سیم بنجوم • بعد از آن از نفاق منافقان و تحذیر ایشان
میکند بقوله فلولا پس چرا نه اذا بلغت الحلقوم که چون برسد روح بکلو در وقت
مرگ وانتم حینئذ و شما آنهنکام تنظرون که مینکرید بحال محتضر از روی
تحیر و نتوانید که چاره آن کنید ونحن اقرب و ما نزدیکتریم از روی علم
و قدرت و یا فرشتکان ما که موکلند بر قبض روح نزدیکترند الیه بدان
محتضر منکم ولکن لا تبصرون از شما ولیکن در نمییابید و نمی بینید ملائکه را
که قابض روحند فلولا ان کنتم پس چرا نه اکر هستید شما غیر مدینین
غیر جزا داده شدکان در قیامت و یا غیر مقهوران و ذلیلان ترجعونها

بازگردانید روح را بجسد آن محتضر ان کنتم صادقین اکر هستید شما راستکویان
در تعطیل و اهمال خدای شما را در انکار حشر و نشر از فراء نقلست که این خطاب مجاز است
که میکفتند که ما مرگ را از خود باز توانیم داشت بتدبیر و بعلم طب حق تعالی بر سبیل
تفریع کفت اکر راست میکویید چرا چون جان مرده بحلق رسد آن را رد نکنید بتدبیر
و معالجه و معلوم است که هیچ چاره نمیدانید در آن صاحب کشاف کفته که تفصیل
و تبیین معنی آیه آنست که بجحود و انکار شما در افعال خدا و آیات او بر وجهی است که
اکر کتاب بشما انزال میفرماید میکویید که این سحر است و افترا و اکر ارسال رسول
میکند میکویید که ساحرست و کذاب و اکر باران میفرستد که سبب حیوة شما است
میکویید که این از فلان ستاره است پس جمیع مذهب شما راجع است باهمال و
تعطیل پس چرا شما اکر رد روح کنید ببدن بعد از رسیدن آن بحلقوم اکر شما
صادقید در تعطیل امور و انکار در آنکه او سبحانه محیی و ممیتست و چون قادر
نباشید بر این پس اعتقاد کنید که آن از تقدیر مقدر حکیمی است و از تدبیر مدبر
علیم • بعد از آن بیان تفضیل اصناف عباد کرده میفرماید که فاما ان کان
پس اما اکر باشد محتضر من المقربین از نزدیک کردانیده شدکان بدرکاه ربانی
از سابقان که از ازواج ثلاثه مذکوره اند پس مر او راست رحمت که سبب حیات دایمی
مرحوم است یا با بقا که نفس از آن متلذذ شود و غم از و زایل کرده و یا نجات
از نار یا مغفرت و اینها در قبر بود یا در قیامت وریحان و دیکر مراو راست روزی
خوشبوی یا نجا مشموم از ریاحین جنت که در حین موت نزد او حاضر سازند تا او را
ببوید یا هر شرافتی و کرامتی یا فوز یا رضوان علی اختلاف الاقوال و از ابن زید
منقولست که روح در قبر باشد و ریحان در جنت و کویند روح منافعه ابکار
و ریحان مرافقه ابرار یا روح جان دادن بر شهادت و ریحان دار سعادة وجنت
نعیم و دیکر مراو راست بوستان پر نعمت واما ان کان واما اکر باشد آن متوفی
من اصحاب الیمین از یاران دست راست فسلام لک پس سلامتی از خوف و

مکاره مر تراست یعنی ای اهل دست راست مِنْ اَصْحَابِ الْيَمِينِ از اصحاب دست
راست یعنی از برادران تو که سلام کنند بر تو یا سلامتی از جانب ملائکه ای آنکسی
که از اصحاب یمینی فاوق لا تمهیر واظهر است وَاَمَّا اِنْ كَانَ واما اگر باشد آن میت
مِنَ الْمُكَذِّبِينَ از تکذیب کنندگان مر خدا و رسول او را واز منکران دون
بعث باشد الضَّالِّينَ وگمراهان از طریق حق فَنُزُلٌ پس مر او راست پیش کشی
در قبر مِنْ حَمِيمٍ از آب گرم کرده در دوزخ وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ ودرآوردن در آتش
سوزان در روز قیامت وضع تکذیب وضلالت در مقام اصحاب شمال که
مقام اصحاب یمین است بجهة ایذان است از افعال اِنَّ هٰذَا بدرستی که آنچه
گفته شد درین سوره یاد رشان این سه طایفه لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ هر آینه آنحق است
وثابت از یقین یعنی راستی و درستی آن از سر یقین است که هیچ شبهه در آن
نیست اضافه حق بیقین با آنکه هر دو بیک معنی است وجهه تاکید است
فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ پس تسبیح کن باسم پروردگار خود الْعَظِيمِ که بزرگست از آنکه اسناد
شرك ونقص وفعل وقبح باو توان کرد یعنی تنزیه کن او را بذکر نام خجسته
فرجام او از آنچه لایق عظمت کبریای او نباشد یا نماز گذار بذکر پروردگار
خود یا عظمت خدا عبارتست از آنکه از هرچه غیر اوست قاصر است از ادراك
ذات او تَقَدَّسَتْ اسماؤه وجَلَّتْ آلاؤه سورة الحديد مدنية وهي تسع
وعشرون آية اُبَيّ بن كعب از حضرت سید انبیا صلی الله علیه وآله روایت
کند که هر که سورة الحديد بخواند در نامه اعمال او ثبت کنند که این
آنکسیست که بخدا ورسول ایمان آورده و از حضرت ابو جعفر صادق علیه السلام
روایت است که هر که سوره مسبّحات همه قرائت کند پیش از آنکه خواب کند نمیرد
تا آنکه قایم ما را صلوات الله علیه ببیند وچون از دنیا رود در جوار حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله باشد و از حضرت ابو عبد الله علیه السلام مرویست
که هر که در نماز فریضه سورة الحديد والمجادله مداومت کند هرگز عذاب او

نکند

نکند خدا و هرگز در نفس ومال او بدی نرسد و بدن او از جمیع خلال وملال
وخصاصت دور باشد بدانکه حق تعالی چون ختم سورة الواقعه نمود بتسبیح افتتاح
این سوره به تسبیح کرده فرموده که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ سَبَّحَ لِلّٰهِ تنزیه وتسبیح مر
گفته مر خدا را از آنچه لایق کمال وشایسته جلال وی نیست از صفات نقص
وبپاکی و پاکیزگی یاد آورده مَا فِي السَّمٰوَاتِ از آنچه در آسمانهاست از ملائکه ونجوم
وشمس وقمر وَالْاَرْضِ و آنچه در زمین است از حیوانات ونباتات وجمادات و
غیر آن حاصل که تسبیح او سبحانه عام است در هرچه او خلق کرده وَاِنْ مِنْ شَيْءٍ
اِلَّا يُسَبِّحُ بحمده تسبیح ذوی العقول بزبانست وتسبیح غیر ایشان بظلال کقوله وظلالهم
بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ یا بآنچه در وست از ادله داله بر وحدانیت او وبر صفات
جلال ونعوت کمال او که بآن از جمیع خلق مبین گشته واز جمیع با همه بر عدم
مشابه او بخلق وگویند تسبیح معنی مراست از قبیل ونفس وما سویها است یعنی
تنزیه کرد یا نماز گذارد مر خدا را هر که در آسمانهاست از فرشتگان وهر که در زمینست
از مؤمنان جن وانس وغیر هما وَهُوَ الْعَزِيزُ واوست غالب در هرچه خواهد
الْحَكِيمُ دانا هرچه فرماید لَهُ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ مر او راست پادشاهی
آسمانها وزمینها وهرچه او موجد آنست ومتصرف در آن وهمه در قبضه قدرت
اوست وهیچ کس را غیر رسد که منع او نماید اگرچه پادشاه عظیم القدر جلیل
الشان باشد يُحْيِي زنده میگرداند هر کرا میخواهد وَيُمِيتُ ومیمیراند احیا را
در دنیا یا احیای اموات میکند در دنیا یعنی نطفه را که جماد است حیوان میسازد
ومیمیراند زندگان را نزد انقضای اجل وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ واو بر همه
چیزها از احیا واماتت تمام القدر است یعنی قدرت تام دارد بر معدومات
با یجاد وانشا وموجودات بتغییر وافنا وبر افعال عباد و مقدور ایشان بقدرت
دادن بر آن وسلب قدرت نمودن از آن که حاصل که هرچه خواهد کند از اماتت
واحیا وغیر آن هُوَ الْاَوَّلُ اوست پیش از جمیع موجودات و لهذا بدید آرنده

همه آنها است یعنی قدیم وازلیست که اولیت اورا ابدایت نیست این دالست بر فنای جمیع جواهر و اجسام وَالظَّاهِرُ و آشکار است وجود او بکثرت دلایل وَالْبَاطِنُ و نهانست حقیقت ذات او از تعقل هر عاقل و گویند ظاهر یعنی غالب و غالبیت بر هر شی و باطن یعنی عالم بباطن هر چیزی یا عالم بما ظهر و عالم بما بطن در کشف الاسرار آورده که درین آیه حضرت عزت بزبان لطف و مرحمت از روی بشارت میگوید که ای آدمی تو در دنیا بچهار طایفه احتیاج داری اول کرده اول حالت ترا بکار آید چون پدر و مادر دوم جمعی که ترا در آخر زندگانیت دست گیرند چون اولاد و احفاد سیم زمره که آشکارا باتو باشند چون یاران و دوستان چهارم فرقه پنهان که باتو معاشرت کنند چون کنیزان و زنان رب العالمین میگوید که اعتماد بر اینها مکن و کارساز خود ایشانرا مپندار که اول منم که ترا از عدم بوجود آورده و آخر منم که بازگشت تو بمن خواهد بود ظاهر منم که صورت ترا بخوبترین وجهی آراسته و باطن منم که سر این حقایق در دل تو بودیعت نهادم و تتبع وجوه این اقوال در چهار اسم شریف بیسطی تمام در منهج الصادقین مذکور است در خبر است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله با صحابه نشسته بودند که ابری بر آمد فرمود که شما میدانید که این چیست گفتند الله و رسوله اعلم فرمود اینرا عنایت خوانند زمین را سیراب کرداند و نباتات را سبز و خرم نماید حق تعالی این ابرا باز دارد از قومی که آنرا ندانند و شکر او نکنند و ویرا نخوانند بعد از آن فرمود که آیا میدانید که بالای این چه چیز است گفتند خدا و رسول اش بهتر میدانند فرمود که آسمان دنیاست که آنرا رفیع خوانند و تا آسمان هفتم که زیر یکدیگر است و از هر یکی تا بدیگری پانصد ساله راه است بعد از آن فرمود که میدانید که در زیر زمین چیست گفتند الله و رسوله اعلم فرمود که زمین دیگریست و از زمینی تا زمین دیگر پانصد ساله راه است پس بعد از آن فرمود بآن خدای که جان محمد بامر اوست که اگر شما اورا

بخواند

بخوانید از بالای عرش جواب دهد و اگر در پایین آسمان و زمین اورا بخوانید هم جواب دهد پس این آیه تلاوت فرمود که هو الاول والاخر والظاهر والباطن وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و او بهمه چیزها دانا است و اول و آخر نزد علم او مساویست و ظاهر و باطن نسبت بدانش یکسان هُوَ الَّذِي اوست آن خدای که خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمینها را فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مدت شش روز برو فق اراده مصلحت تا ملائکه ملاحظه آنها کنند بظهور شیء بعد از شیء دیگر یا بجهت مصالح مکلفین همچنانکه در اخبار ثابت شده و اگر نه بجهت این میبود در ساعت واحده ایجاد آن میفرمود چه او قادر بالذاتست ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس مستولی شد عَلَى الْعَرْشِ بر خلق عرش یا تدبیر کرد بقصد آن بعد از اظهار کمال قدرت در بیان کمال علم خود میفرماید يَعْلَمُ مَا يَلِجُ میداند آنچه در آید فِي الْأَرْضِ در زمین چون تخمهای پنهان کرده در زمین و قطرات ابرها و گنجها و مرده ها و غیر آن وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا و آنچه بیرون می آید از زمین چون نباتات و معدنیات و برخی اند فاین در دنیا و کنوز و تمامی موتی در آخرت وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ و آنچه فرود آید از آسمان چون باران و برف و تگرگ که سبب ارزاق‌اند و ملائکه باحکام مأموره و منهیه می آورند وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا و آنچه بالا رود در آسمان چون ارواح و اعمال عباد و دعوت ایشان و ملائکه که اعمال بندگان مینویسند و بخارات زمین و غیر آن حاصل که همه چیزها از اشیاء بر او پوشیده و پنهان نیست وَهُوَ مَعَكُمْ و او با شما است بعلم و قدرت عموماً بفضل و رحمت خصوصاً أَيْنَ مَا كُنْتُمْ هر جا که باشید و چون معیت علم قدرت او بهیچ حال از شما منفک نیست پس هیچ چیز از احوال و اعمال شما بر او مخفی نخواهد بود پس بجهة تاکید این میفرماید وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه میکنید از خیر و شر بَصِيرٌ بینا است بر آن جزا و سزا خواهد داد لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر او راست حکم گذاری و فرمان روایی در آسمانها و زمینها وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ و بسوی خدا باز گردیده شود عواقب کارها

واگر در زیر زمین هفتم اورا بخوانید جواب دهد

دانا باشد ... باطن ...

یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهَارِ در می‌آورد شب را در روز یعنی از زمان شب بروز افزاید
وَیُولِجُ النَّهَارَ فِی اللَّیْلِ و در می‌آورد روز را در شب یعنی از زمان روز بر شب زیاده
کند باختلاف فصول بحسب مصلحت عباد وَهُوَ عَلِیمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ
و او داناست بآنچه در دلها است از امور مکنونه از اعتقادات و عزایم و ارادات
و هیچ چیز از آنها بر او مخفی نیست و چون او سبحانه خالق جمیع اشیا است و عالم
و قادر بر همه آنها پس ای اهل کفر و عناد و ارباب جحود و انکار آمِنُوا بِاللَّهِ بگروید
بخدا و تصدیق کنید بوحدانیت او وَرَسُولِهِ و به فرستاده او که محمد است
صلی الله علیه وآله وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَکُمْ و بدهید از آنچه کرداینده است
خدای شما را مُسْتَخْلَفِینَ استخلاف کرده شده‌گان از امم سابقه یعنی
شما را خلیفه و پس نشینان کرداینده فِیهِ در ملک در آن و بعد از موت
ایشان بشما رسانیده و شما را از آن ممتع و برخوردار کرداینده آن را انفاق
کنید در وجوهی که بآن مامور شده اید و عبرت گیرید از آن کسانی که
آن را نخوردند و انفاق نکردند و رنج کشیدند و از آن نفع ندیدند
و همه را بشما گذاشتند بدون تعب شما و عنقریب از شما نیز که بعد از
شما باشند منتقل خواهد شد پس پیش از آنکه از شما بکسی دیگر رسد
آن را صرف کنید در حقوق الله یا آنکه فی الحقیقة مال شما نیست بلکه از
حق سبحانه و تعالی است از حیثیت خلق و انشاء و شما در تصرف آن بمنزله خلفاء و
وکلا نیید از جانب خدا پس باید که انفاق مال بر شما آسان باشد همچنانکه صرف
آن آسانست بر کسی که وکیل و نایب غیر است و چون اجر ایمان و پاداش بانفاق
بر خدا واجبست از بیغرضه بعد از امر بایمان و بانفاق میفرماید فَالَّذِینَ آمَنُوا
پس آنانکه بگرویدند بخدا و رسول مِنْکُمْ از شما وَأَنْفَقُوا و نفقه کردند مال خود را
بزکوة و خمس و غیر آن از وجوه مفروضه و سایر خیرات لَهُمْ أَجْرٌ کَبِیرٌ
مر ایشان راست مزدی بزرگ و ثواب عظیم که جنت نعیم است وَمَا لَکُمْ و چیست

مر شما را ای اهل کفر و شرک لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ که نمیگروید بخدا و بوحدانیت
او معترف نمیشوید وَالرَّسُولُ و حال آنکه پیغمبری که فرستاده است یَدْعُوکُمْ
میخواند شما را بحجت و برهان لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّکُمْ تا ایمان آورید به آفریننده کار
خویش وَقَدْ أَخَذَ و بدرستی که فرا گرفته است خدای از شما مِیثَاقَکُمْ
پیمان شما را بایمان قبل از دعوت که آن نصب ادله عقلیه و بینه رسول
عذری و علتی نیست پس چیست شما را نگرویدن و تصدیق ننمودن بخدا و
رسول یا مراد روز الست است یعنی خدای فرا گرفته است از شما میثاق در روز
الست بر اقرار بربوبیت و نفی شرک إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ اگر هستید شما باور
کننده‌گان و تصدیق نماینده‌گان بحق پس الحال که ظاهر است علامات حق
و واضح است براهین آن پس چرا ایمان نمی‌آرید یعنی باین همه ادله عقلیه و بینات
نبویه و ازاحه علت و ارتفاع شبهه چرا تصدیق نمیکنید بخدا و رسول او و نیز به
جهة تبیین آیات داله بر وجوب ایمان میفرماید که هُوَ الَّذِی یُنَزِّلُ اوست
آن خدای که فرو میفرستد عَلَى عَبْدِهِ بر بنده خود که محمد است صلی الله علیه وآله آیَاتٍ
بَیِّنَاتٍ نشانهای روشن یعنی قرآن یا معجزات هویدا لِیُخْرِجَکُمْ تا بیرون آورد
شما را بوسیله قرآن یا بدعوت پیغمبر مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهای کفر إِلَى النُّورِ
بروشنی ایمان یا از ظلمات جهل بنور علم یا از ضلالت بهدایت و از مخالفت
بموافقت وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی که حق تعالی بِکُمْ لَرَءُوفٌ بشما مهربانیست بغایت مهربان
رَحِیمٌ بخشاینده که رسول را بدعوت امر میفرماید و اقتصار نمیکند بنصب ادله
عقلیه بر وحدانیت خود پس ختم کلام بانفاق نموده میفرماید که وَمَا لَکُمْ
و چیست شما را و چه عذر دارید أَلَّا تُنْفِقُوا بآنکه نفقه نمیکنید مالهای خود را
فِی سَبِیلِ اللَّهِ در راه خدا یعنی در آنچه سبب تقرب میشود بخدا از حقوق
واجبه و مندوبه وَلِلَّهِ و حال آنکه مر خدای راست مِیرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
میراث آسمانها و زمینها یعنی هرچه در آنهاست بعد از فنای اهل آن بوی باز

خواهد گشت و فی الحقیقه امروز نیز از او راست ولیکن خلقان را در آن رخصت
تصرف داده اند و بالاخرة دست تصرف ایشان کوتاه شده باو سبحانه باز خواهند
گشت یعنی چون دانستید که این اموال در دست شما باقی نخواهند ماند پس
انفاق آن از آن حیثیت که مخلف عوض و ثوابیست که باقی خواهد بود بعد از مانند زر و نقره و غیر اینهم
امر بانفاق تبیین تفاوت میکند میان منفقین باختلاف احوال از سبق و قوت
یقین و شدت حاجت مردمان بآن و از عکوس تا اختیار احسن و افضل آن کنید
و میفرماید لا یستوی منکم برابر نیست از شما ای اهل ایمان من انفق من
قبل الفتح هر که نفقه کند پیش از فتح مکه که قبل از عز اسلام است و قوت
مسلمانان در عدد و عدد و قاتل و کارزار کند با دشمنان خدا با کسی که انفاق
نماید و قتال کند بعد از فتح مکه مال بسیار خواهد بود و انفاق و مقاتله
چندان احتیاج و انفاق نخواهد افتاد اولئک منفقان و قاتلان قبل از
فتح یعنی از مهاجر و انصار که حضرت رسول در شان ایشان فرموده که اگر
انفاق کند یکی از شما مثل کوه احد طلا نرسد بمرتبه انفاق مد یکی از سابقان
مهاجر و انصار و نه نصف مد اعظم درجة بزرگترند از روی درجه
و مرتبه من الذین انفقوا از آنانکه نفقه کنند من بعد پس از فتح مکه و قاتلوا
و کارزار کنند و کلا و همه را نفقه میکنند و قتال مینمایند قبل از فتح و بعد
از آن وعد الله الحسنی وعده داده است خدای مثوبت نیکو که بهشت است
اما با تفاوت درجات والله بما تعملون و خدای بدانچه میکنید از انفاق و
قتال بر وجه اخلاص یا ریا خبیر دانا است بظاهر و باطن آن و همه را بر وفق
نیات جزا خواهد داد و اهل خلاف این آیه را تخصیص بابو بکر علیه اللعنه داده اند
چنانکه بیضاوی و صاحب کشاف که آورده اند نزلت فی ابی بکر لانه اول من
اسلم و اول من انفق فی سبیل الله و این محض عناد است زیرا که در آیه
والسابقون گذشت که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام اسبق همه بود

در اسلام

در اسلام و سخاوت و شجاعت که بسبب تفضیل است از هیچ کس این قدر شرف
نیافته که از آنحضرت و سخاوتش بمرتبه بود که با وجود گرسنگی خود مردم را طعام
میداد چنانکه آیه ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و مصرح است
باین و بنزد وی زر و نقره یکسان بود چنانکه در خبر صحیح وارد شده که روزی
اعرابی از و طلبی کرد و کیل خود را فرمود که اعط الاعرابی الفا ببده یا اعرابی هم
هزار را تعیین نفرمود که از زر یا از نقره گفت نه بدهم یا نقره فرمود و کلاهما
حجر عندی یعنی آن هر دو نزد من حکم دو سنگ دارد اعرابی را بده آنچه
انفع باشد بوی و وقایع و غزوات وی قبل از فتح مکه بود و بعد از آن از
آفتاب روشنتر است و موافق و مخالف را در آن اتفاقست و شبهه نیست در
آنکه انفاق و جهاد فرع اسلام است و از مسلمات مخالفانست که آنحضرت
در اسلام اسبق از همه بوده پس تخصیص بوی اولی باشد نه بابی بکر علیه اللعنه
همچنانکه صاحب کشاف و بیضاوی از فرط عناد و عصبیت گفته اند پس به
جهت تحریض بر انفاق میفرماید که من ذا الذی یقرض الله کیست آنکس که قرض
دهد خدا را یعنی نفقه کند مال را بامید عوض تسمیه انفاق بقرض جهة
آنست که همچنانکه قرض دنیا است واجب العوض و انفاق نیز امریست لازم
الاجر پس معنی آن باشد کسی باشد که وام دهد قرضا حسنا وامی نیکو یعنی
بطیب نفس و اخلاص در افضل جهات صرف کند فیضاعفه پس زیاده کرداند
حق تعالی آن قرض را له برای او یعنی اجر او را دو چندان کرداند از ده تا هفصد
یا بیشتر و له و مر او را بود اجر کریم مزدی نیکو و بزرگ که اضعاف مضاعف
شده باشد و آن بهشت که مشحونست بانواع نعم علمای محققین گفته اند
که قرض حسنه آنست که جامع ده صفت باشد اول آنکه از مال حلال باشد
زیرا که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که ان الله الطیب لا یقبل الا
الطیب دوم آنکه از اموال نفیسه متصدق باشد نه از ردی آن لقوله تعالی

ولا تیمموا الخبیث منه تنفقون ستم آنکه میت آن مال باشد و راجی
محبوب خود زیرا که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله از فضل صدقه
سؤال کردند فرمود که افضل صدقه آنست که تصدق کنی آن را در حالتی
که تندرست باشی و نفس تو در تصدق کردن بآن ظنت نماید و امید
بزندگی خود داشته باشی و از درویشی ترسی و به تعویق نینداری تا بوقتی که
روح بحنجره رسد گوئی مر فلان را این مال و فلان دیگر را آن مال چهارم
آنکه در کتمان آن کوشند و آن را با محتاج مردمان رسانند کقوله تعالی ان تخفوها
الفقراء فهو خیر لکم پنجم آنکه در عقب آن منت ننهند و اذیت نرسانند
کقوله تعالی لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی ششم آنکه قصد قربت کند و آن را
بریا آمیخته نسازد چه ریا مذموم است شرعا هفتم آنکه مصدق به را حقیر شمرد
اگرچه بسیار باشد زیرا که متاع دنیا قلیل است نسبت بنعیم عقبی هشتم
آنکه از احب اموال او باشد کقوله تعالی لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون
دهم آنکه با وجود احتیاج خود بآن تصدق نماید زیرا که آن قربست باخلاص
و ابعد از ریا بعد از ترغیب عباد بانفاق بیان احوال اهل ایمان میکند
در روز میعاد لقوله یوم تری المؤمنین یاد کن ای محمد روزی را که ببینی
مردان مؤمنان را و المؤمنات و زنان گرویده را بر صراط یسعی نورهم
که میرود روشنائی ایمان ایشان بین ایدیهم و بایمانهم در پیش ایشان
و بجانب راست ایشان تخصیص این دو جهت آنست که نامه اعمال سعدا در آن روز
از پیش و بجانب راست ایشان باشد همچنانکه نامه اعمال اشقیا را بر پس پشت و یا
از جانب چپ بایشان دهند پس این نور در این دو جهت علامت آن خواهد بود که
ایشان بحسنات خود سعیداند و بصحایف سعید خود فایز و با عیش رغید و
بسبب این نور چون برق از صراط بگذرند و هرچند در رفتن سرعت کنند
نور ایشان در جانب راست و در پیش ایشان سرعت کند تا آنکه بهشت درآیند

از ابن

از ابن مسعود منقولست که نور هر کسی بر قدر عمل وی باشد و بعضی مؤمنان باشند
نور ایشان بمرتبه رسیده باشد که آتش دوزخ را فرو نشاند و چون از صراط بگذرند
از دوزخ آواز آید که ای مؤمن بگذر که نور تو آتش مرا فرو نشاند القصه همه
مؤمنان بر قدر مرتبه خود نور از پیش ایشان و از دست راست ایشان میرود تا بدر
بهشت رسند و در اینحال فرشتگان استقبال ایشان کرده گویند بشریکم الیوم
مژده باد شما را امروز جنات بدخول تجری من تحتها الانهار بدخول در بوستانهای
پر از اشجار آن جویها خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند در آن ذلک این
بشری ایشان بهشت جاودان هو الفوز العظیم آن از رستگاری بزرگست چه ایشان
در اینحال از همه اهوال قیامت نجات یافته بدار الجلال نزول نمایند ابو امامه
فرموده که مؤمنان را بر صراط نور دهند و منافقان را در عقب و شی بگذارند
و مؤمنان هرگاه نظر بعقب کنند همه صراط روشن شود پس منافقان از ایشان
التماس نور کنند همچنانکه میفرماید یوم یقول المنافقون پس اجر کریم و فوز عظیم
در روزیست که گویند منافقان از مرد و المنافقات و زنان منافقه نیز گویند للذین
آمنوا مر آنان را که گرویده اند یعنی اهل ایمان را التماس نور کنند انظرونا نظر
کنید بما یعنی روی با ما کنید نقتبس تا فرا گیریم روشنی برای خود من نورکم
از نور شما چون بما نگرید و یا منتظر باشید و توقف کنید تا کسب نور کنیم
از شما و این را بجهة آن گویند که تا از صراط بگذرند پس مؤمنان مثل برق
لامع هم بر مرکبهای خوش رفتار سوار شده بگذرند و منافقان پیاده باشند
و گویند مؤمنان و منافقان که چون از قبور برخیزند بهم مختلط شوند
و منافقان که چون از قبور برخیزند بهم مختلط شوند و منافقان بروشنی
مؤمنان براه روند و چون اهل ایمان را از ایشان متمیز سازند ایشان بی نور
بمانند پس التماس نور کنند از مؤمنان مرویست که مؤمن در روز قیامت در
عرصه گاه آید و بنور ایمان بر صراط چون برق جهنده گذر کند منافقان

چون در دنیا بظاهر ایمان با مؤمنان بوده باشند بعد از مرک آن نور ایشان
پنهان شد و همچنین در عرصه کاه بر وجه جزای مکر و خدیعه که بمؤمنان کرده
باشند چنانکه یخادعون الله وهو خادعهم دانست برین همین طریقه با ایشان
سلوک کنند یعنی همچنانکه کسی را فریب دهند ایشان را نور ضعیف بدهند که
کاهی روشن شود ایشان رونده و زمانی تاریک کردد و ایشان توقف نمایند تاکاه بادی
بر آید و نور ایشان را فرو نشاند و نزد اینحال با مؤمنان کویند انظرونا نقتبس
من نورکم مؤمنان چون اینحال ببینند کویند مبادا بر ما این معامله رود هد
پس همه ایشان کویند ربنا اتمم لنا نورنا القصه منافقان چون طلب نور کنند
قیل ارجعوا کفته شود یعنی مؤمنان بر یکدیکر کویند ایشان را بان کر وایید وَرَآءَكُمْ
باز پس خود یعنی بدنیا رجوع کنید فَالْتَمِسُوا نُورًا پس بجویید روشنی را در آنجا به
تحصیل آن که ایمان است زیرا که در محشر کسب نور نمیتوان کرد و از دنیا باخود
باید آورد و یا رجوع بموقف کنید که اینجا بما دادند مؤمنان این کلام را بر وجه
تخییب و نومید ساختن ایشان کویند از نور زیرا که دانسته باشند که در پس
ایشان نوری نیست و منافقان فهم این معنی نکرده بتصور آنکه نور در عقب
ایشانست روی باز پس کنند فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ پس زده شود یعنی بحکم حق تعالی
بزنند میان منافقان و مؤمنان بِسُورٍ دیواری بلند چون مناره شهر و کویند
این اعراف است لَهُ بَابٌ که مر آنرا دری باشد که مؤمنان از آن در آیند بَاطِنُهُ
داخل آن که مؤمنان در آن باشند فِيهِ الرَّحْمَةُ در وی بود رحمت خدا زیرا که
نزدیکی بهشت باشد وَظَاهِرُهُ و خارج آن که منافقان باشند مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ
از نزد آن عذاب باشند نزدیک دوزخ باشد و منافقان چون باز پس نکرند
و نوری نه بینند باز متوجه مؤمنان شوند دیوار ببینند و مؤمنان خرامان
و نازان متوجه بیاض جنان شوند يُنَادُونَهُمْ بخوانند ایشان را باواز بلند با تضرع
و زاری که ای مؤمنان أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ آیا نبودیم با شما در دنیا که بجماعت شما نماز

میکذاردیم و موافقت شما و روزه میداشتیم و با شما مناکحه و مشاوره میکردیم قَالُوا
بَلَى کویند مؤمنان که آری بظاهر با ما بودید وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ و لکن شما در محنت و
هلاکت افکندید أَنْفُسَكُمْ نفسهای خود را بسبب نفاق وَتَرَبَّصْتُمْ و انتظار داشتید
و مصائب میکشیدید که بر محمد صلی الله علیه واله و مؤمنان فرود آید وَارْتَبْتُمْ و شک
آوردید شما در نبوت پیغمبر ما وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ و بفریفت شما را آرزوها یعنی
املهای دور و دراز که آن امتداد عمر است یا غیر آن و یا امید وقوع مصائب بر اهل
ایمان در پیش کرفتند یعنی دنیای ناپایدار شما را فریفته خود ساخت و بسبب آن
از اهوال عقبی غافل شده آمالی بی اعتبار در دل کرفتید حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ تا وقتی
که بیامد بقبض روح شما یا بتعذیب شما بنار دوزخ یا امر خدا در نصرت نبی و غلبه
دین او بر سایر ادیان وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ و فریب داد شما را به خدا یعنی بانکه خدای
حکیم و کریمست و شما را عذاب نکند و فرو کذارد الْغَرُورُ شیطان فریب دهنده
انس روایت کند که روزی حضرت رسول صلی الله علیه واله وعظ میفرمود در اثنای
آن خطها بر زمین کشید بعد از آن یک خط دیکر بر سر آن کشید و فرمود که میدانید
که این چیست کفتند نه یا رسول الله فرمود که این خطها مثل آرزوهای فرزند
آدم است و این خط دیکر مرکست که بر ایشان واقع شود و همه آمال و امانی ایشان را
باطل کند چنانکه حق تعالی میفرماید که حتی جاء امر الله وغرکم بالله الغرور
فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ پس امروز فرا کرفته نشود مِنْكُمْ از شما فِدْيَةٌ چیزی که فدای
خود کنید تا از عذاب برهید وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا و نه از آنکسانی که نکرویدند
ظاهرا و باطنا مَأْوَاكُمُ النَّارُ جای همه شما و ایشان در آتش دوزخ است هِيَ
این آتش مَوْلَاكُمْ سزاوارتر است شما را وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد بازکشتی است آتش دوزخ
صاحب کشاف کفته که مولی بمعنی اولی و احریست و کویند مولی بمعنی ناصر است
یعنی آتش یاری دهنده شماست نه غیر آن مراد نفی ناصر است از ایشان را در
نشاه آخرت آورده اند که مؤمنان در مکه با وجود فقر و فاقه بجد تمام قواعد

طاعت را [illegible] بجا آوردند و بعضی از ایشان کفتند [illegible]
[illegible] کردند مال بسیار بدیشان
رسیده [illegible]
آن [illegible]

طاعات و عبادات ایشان ظاهر گشت آیه آمد که أَلَمْ يَأْنِ آیا وقت آن نیامد لِلَّذِينَ
آمَنُوا مر آنان را که گرویدند أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ آنکه بترسد و نرم شود دلهای ایشان
لِذِكْرِ اللَّهِ برای یاد کردن خدا یعنی برای آنچه خدا را یاد کنند از مواعظ وَمَا نَزَلَ
و آنچه فرو فرستاد خدای مِنَ الْحَقِّ از کلام حق و صدق قول دیگر آنست که مزاح
و ضحک میان اصحاب پیدا شد این آیه نازل شد از ابن عباس مرویست که
حق تعالی بعد از سیزده سال از نزول قرآن در صحابه قساوتی یافت ایشان را
باین آیه معاتب ساخت و گویند در شان منافقانست یعنی آیا وقت آن نشد
آنان را که بزبان ایمان آورده اند دل ایشان نیز ترسکار شود و بخلوص اعتقاد
و صدق تمام ایمان آورند آورده اند که فضیل عیاض مردی راهزن بود و
تجار از دست او بتنگ آمده بودند و چاره با او نداشتند در مجاورت او کنیزی بود
که او را بسیار دوست میداشت شبی خواست که نزد او برود از بالای بام بر آمد از آن
سرای آوازی شنید که یکی این آیه میخواند که أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا تا آخر
فضیل این آیه بشنید گفت بلی الهی وقت آن آمد که دل من نرم شود پس بسیار
بگریست و باز گشت و بخرابه رفت که بخسبد جمعی از کاروانان آنجا دید که با هم
میگفتند که امشب بیدار باشید که فضیل در راه است که مبادا که راه زنی کند
فضیل با نفس خود گفت ای نفس بد ببین که خلق خدا چگونه از تو ترسانند
پس توبه کرد و با خود قرار داد که تا زنده باشد مجاور بیت المقدس باشد بعد از آن
آواز داد که ای قوم فضیل عیاض منم از من مترسید که توبه کردم و آنچه
کرده بودم پشیمان شدم پس بمکه رفت و در آنجا مجاور شد و از جمله اکمل اولیا
گشت وَلَا يَكُونُوا و وقت آن نماید مؤمنان را که نباشند كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
مانند آنانکه داده شدند کتاب مِنْ قَبْلُ پیش از این یعنی چون یهود و نصاری
مباشید که ایشان را توریة و انجیل داده بودند در بدایت حال خاضع و خاشع
بودند فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ پس دراز شد بر ایشان زمان یعنی عمر دراز شد

یافتند

یافتند و امل در پیش گرفتند و دراز شد بر ایشان زمان فترت میان ایشان
و انبیای ایشان یا میان جزا دادن ایشان بطول انجامید فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ پس سخت شد
دلهای ایشان در آن از خشوع پس روی بگناه آوردند و دین و شریعت خود را فرو
گذاشتند از ابن عباس روایت است که یهودان از توریة آنچه مقبول طبع ایشان
بود و آرزوی نفس ایشان و در آن تکلیفی نبود بگذاشتند و آنچه نواهی و زواجر بود
محرف ساختند کقوله تعالی يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ و آنچه هوای نفس ایشان بود
بجای آن نوشتند بعد از آن گفتند که بر بنی اسرائیل عرض باید کرد هر که قبول
نکند وی را باید کشت پس اتفاق کردند که اول بنزد حبری روند که اعلم ایشان
بود صورت حال با او اعلام کنند تا اگر قبول نکند وی را باید کشت اگر وی قبول کند
دیگری هم قبول خواهد کرد حبر از نیت خبر یافته آیاتی چند بر ورقی نوشت و آن ورق را
بر بالای محرفات ایشان نهاد و گفت این کلام خداست و توریة موسی ایشان پنداشتند
که کتاب محرفات ایشان را میگوید شاد شدند و بعضی از خواص حبر را سید دانستند
و چون وی وفات کرد این [illegible] آشکارا شد و اختلاف در بنی اسرائیل پیدا گشت
و بهفتاد و دو فرقه شدند [illegible] که بر حق بودند تابع حبر شدند از مقاتل مرویست
که مراد از این آیه مؤمنان اهل کتابند که بعد از بعث بر رسول ایمان داشتند چون
روزگار آمدن آنحضرت دراز شد دلهای ایشان سخت شد و بدعت رهبانیت
وضع کردند و صوامع ساختند کقوله تعالی وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا و اندکی بر دین
عیسی بماندند و قال جل ذکره وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ و بسیاری از ایشان فَاسِقُونَ خارجند
از دین خود و تارک احکام کتاب بجهت فرط قسوت بعضی از اکابر منقولست که نتیجه
قساوة دل غفلتست و نشانه نرمی دل توجه بطاعت از علی علیه السلام مرویست
که فرمود بحواریان که بسیار مگردانید کلام را بغیر یاد خدا تا بسبب آن غلیظ و سخت
نگردد دلهای شما و دلی که قساوت دارد دور است از رحمت خدا بعد از آن فرمود
که نظر در ذنوب عباد مکنید زیرا که شما معبود ایشان نیستید و نظر در گناهان

خود کنید زیرا که بلا هم بنده کی خدا دوست دارد و مردمان بر دو قسمند صاحبان بلا و
خداوند عافیت بر اهل بلا رحم کنید و بر اهل عافیت سپاس واجب کنید اِعْلَمُوا بدانید ای
اهل قساوت و ای منکران بعث أَنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای يُحْيِي الْأَرْضَ زنده میکرداند
زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مرده کی و افسرده کی همین منوال احیای قلوب قاسیه
کند بذکر و تلاوت قرآن و یا اموات را زنده سازد قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ بتحقیق که روشن
کردانیدیم برای شما حجج واضحات و دلایل باهرات بر قدرت خود پس از این
آیه استدلال کنید بر قدرت ما بر احیا قلوب و بر ایقاع بعث و نشور لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ
شاید که شما خردمند شوید یعنی کامل شود عقول شما در انقیاد بطاعت و آنچه
اهل کتاب مرتکب آن شده اند از تبدیل تحریف احکام ما از ارتکاب بآن نمایید
و بجمیع اوامر و نواهی ما تصدیق کنید إِنَّ الْمُصَّدِّقِينَ بدرستی که مردان تصدیق
کننده خدا و رسول وَالْمُصَّدِّقَاتِ و زنانی که باور دارنده اند کفتار ایشان را
و حفص بتشدید صاد میخوانند یعنی مردان و زنانی که صدقه دهنده اند وَأَقْرَضُوا اللّٰهَ
و مردان و زنانی که قرض دادند بخدا قَرْضًا حَسَنًا وامی نیکو یعنی طیب و از حبّ
اموال خود را در راه خدا بر وجه قربت بدون شایبه ریا و سمعه و بنا بر قراءت جمهور
حفص ذکر اقراض بعد از تصدّق جهة دلالت است بر آنکه معتبر در تصدّق
که مقارن اخلاص باشد يُضَاعَفُ لَهُمْ زیاده کرده شده مر ایشان را از ده تا هفتصد
و زیاده از آن وَلَهُمْ أَجْرٌ و مر ایشان راست مزدی كَرِيمٌ کرامی و پاداش نیکو
که بهشت جاودانست وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِ و آنانکه کرویدند بخدا و
فرستادگان او و منکر نیاوردند در اخبار و احکام شرایع ایشان أُولَٰئِكَ هُمُ
الصِّدِّيقُونَ آن گروه ایشانند صدیقان وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ و شهیدان نزد
پروردگار خود یعنی مؤمنان ثابت قدم در ایمان و طاعت بمنزله کسانی اند
که سبقت کرفته باشند بتصدیق خدا و رسول و شهید شده در راه خدا
منهال قصاب روایت کند از حضرت ابو عبد الله علیه السلام که کفتم یا ابن رسول الله دعا کن

تا شهادت را روزی من کند فرمود که إِنَّ الْمُؤْمِنَ شَهِيدٌ بعد از آن این
آیه تلاوت فرمود حارث بن مغیره روایت کند که ما نزد حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام نشسته بودیم و آنحضرت احادیث و اخبار جد بزرگوار خود نقل می
کرد در اثنای آن فرمود که بخدا سوکند هر کس که از شما عارف باشید بامر منتظر یعنی بر
صاحب الامر صلوات الله علیه مثل کسیست که با قایم آل محمد بشمشیر در راه خدا جهاد
نموده پس فرمود که بخدا سوکند که مثل کسی است که با پیغمبر خدا جهاد کرده بعد از آن از این
ترقی نموده فرمود که بلکه بخدا سوکند که او مانند کسی است که شهید شده باشد با رسول خدا
در خیمه کاه او پس فرمود که در شان شما آیتی است که از کتاب خدا مشعر است بر این کفتم کدام است
یا ابن رسول الله فرمود که قول الله تعالی که وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِ تا آخر آیه بعد از آن
فرمود که صرتم والله صادقین الشهداء عند ربکم بخدا که شما صادقان و شهیدانید
نزد خدا و کویند مراد از الشّهدا کواهی دهنده کانند بتوحید خدا و نبوت پیغمبران و بلغا
بر امم و در روز قیامت لَهُمْ أَجْرُهُمْ مر ایشان راست مزد طاعت صدیقان و شهیدان
یعنی مثل اجر ایشان وَنُورُهُمْ و مثل روشنی ایمان ایشان که در روز حشر بآن مهتدی
شده بهشت روند لیکن بدون تضعیف اجر و نور تا میان ایشان و صدیقان فرقی
باشد وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه بپوشیدند حق را یعنی انکار توحید و نبوت پیغمبر
کردند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب کردند آیتهای ما را که بر محمد فرستادیم أُولَٰئِكَ
أَصْحَابُ الْجَحِيمِ آن گروه ملازمان دوزخند بعد از آن در تزهید مؤمنان از احکام
دنیا بایشان از لذات آنکه موجب حرمانست از فوز بدرجات عالیات آنجهان
میفرماید که اعْلَمُوا بدانید ای طالبان دنیا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا که جز این نیست
که زندکانی دنیا لَعِبٌ بازیچه است و تعب و رنج در طلب متاع آنست بدون فایده
مانند ملاعب و متابعت اطفال که فایده بر آن مرتب میشود وَلَهْوٌ و مشغولیست
که بسبب اشتغال شما بآن باز میمانید از مراتب عظیمه اخرویه وَزِينَةٌ و آرایشی
در مطاعم خوشکوار و ملابس نیکو و منازل دلکش و مراکب رهوار و غیر آن وَتَفَاخُرٌ

بَیْنَکُمْ و مفاخرت کردن است میان یکدیگر بسبب نسب و جاه و منال وَتَکَاثُرٌ
فِی الْاَمْوَالِ و مباهات در کثرت مالها در عدد وَالْاَوْلَادِ و بسیاری فرزندان
بعضی اکابر در صفت دنیا گفته‌اند که دنیا لعبیست همچون لعب صبیان و لهویست
همچو لهو شان و زینتی است همچون زینت نسوان و تفاخریست همچو تفاخر اقران
و تکاثریست همچو تکاثر دهقان و بر هیچ عاقلی مخفی نیست که این بازی باندک زمانی بر
طرف شود و لهو و فرح بغم و ترح مبدل گردد و زینتهای آن از هم فرو ریزد و تکاثر
و تفاخر آن چون شراره آتش نابود شود مرویست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
عمار یاسر را گفت برای دنیا غم مخور که جملهٔ لذات دنیا بشش چیز است مطعوم و مشروب
و ملبوس و منکوح و مرکوب و مشموم و ملبوس شریفترین مطعومات عسلست و آن
لعاب مگس است بهترین مشروبات آبست و جملهٔ حیوانات با تو در آن شریکند
و نیکوترین مشمومات مشک است و آن خون آهوست و زیباترین مرکوبها اسبست و راکب
آن در معرض هلاکست و نفیس ترین ملبوسات دیباست و آن تنیدهٔ کرم است
و معظم فواید منکوحات مواقعه است و آن ادخال مجرای بول است در دیگر و چون معظم
لذات دنیا مبنی برین امور خسیس است پس معلوم است که قدر و خطر او تا کجا
باشد در خبر است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله با جمعی از صحابه
به بزغاله مرده گذر کردند که متورم و متعفن شده و در کنار راه افتاده فرمود کیست
که این را بیک درم بخرد گفتند یا رسول الله او در زندگی بیک درم نمی ارزید اکنون که
مرده و گندیده کی او را بیک درم میخرد فرمود بخدا سوگند که دنیا نزد حق تعالی حقیر
تر ازین بزغاله است حضرت امیر علی علیه السلام را گفتند ما را صفت دنیا کن فرمود که دنیا
اولش گریه است و میانش غم و آخرش فنا ثابت بن سعید گفته که دنیا چون عقربیست
که در دنبال او جز زهر نیست هر که برسد بزند و بکشد پس در بی اعتباری
دنیا و سرعت زوال آن این تمثیل فرموده که مثل دنیا کَمَثَلِ غَیْثٍ مانند مثل بارانست
که بر زمین کشت بیارد و تخمها که در اوست نمو برویند و براستند و بهجت

نضارت

نضارت و طراوت اَعْجَبَ الْکُفَّارَ نَبَاتُهُ بشگفت آورد مزرعان را نباتش روییده شده از
باران یعنی آنچه رسته باشد از باران متعجب سازد آن گیاه ناگرویده‌گان را که تعجب
ایشان بزینت دنیا بیشتر است بر خلاف اهل ایمان زیرا که مؤمن امر تعجب‌آور مشاهده
کند فکر او مشغول میشود بقدرت صانع آن پس تعجب او در آن نبات مشاهدهٔ
قدرت الهی میشود نه طراوت و نضارت آن و کافر فکر او در نمیگذرد از آنچه
احساس نموده بلکه مستغرق آن امر محسوس شده فکر خود را مقصور میدارد بر تعجب
کردن در آن و اصلا در خالق آن تفکر نمیکند حاصل که دنیا مانند نباتیست روییده
شده بباران با کمال تری و تازگی و نازکی ثُمَّ یَهِیجُ پس خشک گردد بسبب آفات
آسمانی و ارضی فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا پس به بینی آن را زرد شده بعد از سبزی و خرمی ثُمَّ
یَکُونُ پس گردد بعد از زردی آن حُطَامًا در هم شکسته و کوفته و ریزه ریزه گشته
یعنی مال دنیا نیز چنین است که روزی چند سبز و خرم باشد و بعد از آن بعوارض
آفات آفات خشک گردد و ریزه ریزه گشته بباد حوادث متلاشی و پراکنده شود
یا باد مرگ در آید و آن حیوة ضعیف و یا که نبات طبیعت است به پیری خشک
گردد و مال او را منتشر سازد بر جمعی دیگر که بِئْسَ مَالُ الْبَخِیلِ بحادث او و وارث وَفِی الْآخِرَةِ
عَذَابٌ شَدِیدٌ و در آخرت عذابی سخت است مر دشمنان خدا را که همه عمر خود
در طلب دنیا گذرانیده و از حق فراموش کرده باشند وَمَغْفِرَةٌ و آمرزش است
در آخرت مِنَ اللّٰهِ از جانب خدا مر عاصیان اهل ایمان را وَرِضْوَانٌ و خوشنودی
مر دوستان حق را بجهت مشغولی بطاعت و عبادت مولی و ترک دنیا کرده باشند
وَمَا الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا و نیست زندگانی دنیا اِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ مگر متاع فریفتن
که بفریبد و بازماند و این متاع غرور نسبت بکسی است که مشغول شود بآن و آنرا
دست افزار حصول نعم اخروی نسازد و بجهت استلذاذ نفس و هوا بکار آن
نپردازد اما اگر صاحب دولتی بعد توفیق اسباب دنیا را واسطه تحصیل عقبی نماید
نماید و بسبب آن از مراضی الهی بهره بردارد دنیا نسبت باو سرور خواهد بودن

متاع غرور و مؤید این است حدیث نبوی صلی الله علیه وآله که نعم المال
الصالح للرجل الصالح و بعد از تحقیر دنیا و ترغیب بر مسابقت نمودن
باسباب مغفرت میفرماید سابقوا پیشی گیرید بر یکدیگر یعنی مسارعت نمایید
مانند مسارعت سابقان بر یکدیگر در دویدن و تاختن اسب در میدان الی
مغفرة بسوی موجبات آمرزشی که واقع شود بشما من ربکم از پروردگار شما از جمله
موجبات مغفرت توبه است و استغفار و ادای فرائض مفروضه در روزه و صدقه
و حج و جهاد و حضور جماعت مسابقت کردن بصف اول و تکبیر اول و سلمی گفته
که وسیله مغفرت متابعت حضرت رسول است صلی الله علیه وآله پس معنی آیه
آنست که بشتابید بمتابعت پیغمبر که سبب آمرزش است و جنة عرضها و پیشی
گیرید باستحقاق بهشتی که پهنای آن کعرض السماء والارض مانند پهنای آسمان
و زمینست بشرطی که همه را صحایف رقیقه سازند و بیکدیگر وصل کنند و هرگاه عرض
آن باین مثابه باشد پس طول آن در چه مرتبه باشد و چون بهشت بر بالای آسمان
هفتم است پس منافات نداشته باشد باینکه عرض آن چون عرض آسمان و زمین آن
در خبر است که جبرئیل علیه السلام اراده آن نمود که طول بهشت را بداند سی هزار
سال بپرید ضعیف شد از حق تعالی قوت خواست سی هزار بار هر باری
هزار سال بپرید پس مناجات کرد که خدایا بیشتر بهشت را طی کرده ام یا نگذشته ام
از نیمه آن حوری از خیمه خود آواز داد که ای روح الله چرا زحمت خود میدهی و خود را
میرنجانی بخدای که در مدت که می پری هنوز از ملک شوهر من بیرون نرفته جبرئیل
گفت که تو کیستی گفت من حورام از حوریان که مخلوق شده ام برای مؤمنان اعدت
آماده کرده شده است این بهشت که متصف باین صفت است للذین آمنوا برای
آنانکه گرویده اند بالله و رسله بخدا و رسولان او ذلك آنچه موعود شده
از مغفرت و جنت فضل الله افزونی رحمت خداست و کرم او چه نعیم باقی را
جزای قلیل فانی داده و اگر اقتصار کند در جزا بقدر آنچه بنده بعمل مستحق

آن

آن شده بر سبیل عدل خواهد بود لیکن بفضل خود زیاده بر استحقاق و کرامت میفرماید
و بعضی گفته اند که هیچکس بخیر دنیا و آخرت نمیرسد مگر بفضل خدا چه او سبحانه اگر ما را بطاعت
امر نمیکرد و طریق آن را بما نمینمود و در عمل صالح توفیق نمیداد بنعیم ابدی اخروی نمیرسیدیم
پس از فضل باشد یؤتیه میدهد آن را بعنایت خود من یشاء هر که را میخواهد از ایمان بعد
ایجاد آن والله ذو الفضل العظیم و حق تعالی خداوند فضل بزرگ است بر مؤمنان در دنیا
بتوفیق ایمان و طاعت و هم در آخرت بمغفرت و جنت بعد از تبیین ثواب طاعت بیان
اعراض تحمل بر مصیبت میفرماید که ما اصاب نرسد و نخواهد رسید من مصیبة
هیچ بلیه رسنده فی الارض در زمین چون قحط و گرانی و نقصان اموال و در زرع و اثمار و
غیر آن ولا فی انفسکم و نه در تنهای شما چون علل و امراض و الام و غموم و موت اقربا
و احبا و غیر آن از انواع آفات الا فی کتاب مگر آنکه نصب کرده شده است در لوح محفوظ
من قبل ان نبرأها پیش از آنکه بیافرینیم نفسها را یا زمین را یا مصیبت را از ملائکه
بآن استدلال کنند بر آنکه او سبحانه عالم بالذات است و حقایق اشیا را پیش از وقوع آن
میداند ان ذلک بدرستی که اثبات مصایب در لوح محفوظ و ایجاد آن در آن با وجود
بسیاری آن علی الله یسیر بر خدا آسان است بجهت غنای او و آن از عدت و سنت اگرچه
دشوار است بر عباد این مصایب نازل و لوح محفوظ مثبت شد لکیلا تأسوا تا
اندوهگین نشوید و غم نخورید علی ما فاتکم بر آنچه فوت شده باشد بشما از مال
و ارزانی و عافیت و صحت و سایر منال ولا تفرحوا و شاد مگردید بما آتیکم بآنچه
داد شما را از نعم مذکوره هر که عالم شد باین آیه بداند و قرار نیست و نه فرح او را
اعتباری و همچنین اگر دانست که آنچه از او فوت شده عوض آن بر خدا واجبست که در
دنیا و یا در آخرت باو رساند محزون نخواهد شد از آن و اگر عالم شد باینکه نعمتی
باو رسیده مستلزم تکلیف شکر است بر آن و ابقای حقوق واجبه از آن فرحناک نخواهد
گشت از آن بدانکه این آیه مشعر است بچهار صفت اول حسن خلق زیرا که هرکه وجود
و علم دنیا نزد او مساویست حسد و معادات و نزاع که از اسباب سوء خلقند از و

مسلوب خواهد بود چه اینها از نتایج حب دنیا اند دوم استغفار اهل آن بجهة عدم فرح
بوجود آن و عدم حزن بعدم آن سیم تعظیم آخرت بجهة آنکه رسیدن مصائب و نوایب
مثمر ثواب ابدیست که خالیست از نواقص شوایب چهارم افتخار بجهة آنکه باسباب دنیا
و از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام مرویست که هر که باین آیه کار کند زهد از هر دو
طرف آن فرا گیرد یعنی زهد تمام شود و حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرموده
که ورع و یقین و رضا که از بواعث زهد است مندرج است در آیه کریمه
لکیلا تأسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتیکم و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
مرویست که ای فرزند آدم چرا غمناک میشوی بر کم شده که او ده تو آنرا باز نیاورد
و چرا شاد می شوی بچیزی که مرگ آنرا از تو باز ندارد و قتیبة بن سعید گفت که در بعض
از احیای عرب رسیدم در صحرا شتران بسیار دیدم که مرده بودند و پیرزنی آنجا
ایستاده پرسیدم که این شتران کراست گفت آن زن راست که بر آن پشته نشسته
و پشم می تابد نزد او رفتم گفتم این همه شتران از آن تو بودند گفت بنام من
بودند گفتم آنها را چه رسید گفت آن کس که آنها را داده بود باز گرفت حسین بن
فضیل گفت که حق تعالی خلقان را بآیه تنبیه فرموده بر آنکه بر بلاها صبر کنند
و بر آمدن خوشحال نباشند و دوستان هر دو برابر دارند و بقضای الهی خرسند
شوند چون حب جاه و مغرور شدن بحطام دنیا و خوشحال شدن بمتاع آن
مثمر افتخار و تکبر است که بدترین خصال ذمیمه است از این جهة بعد از آن می
فرماید که والله لا یحب و خدای دوست نمیدارد کل مختال هر متکبر را
که بنعمت دنیا بر دیگری تطاول کند فخور فخر کننده و نازنده بنعیم دنیا بر اکفا
و اقران و چون محبت مال و عظم آن در عیون مستلزم بخل است از حقوق واجبه
از این جهة میفرماید که الذین یبخلون یعنی خدای دوست نمیدارد آنانرا که با وجود
دنیاداری و محبت با جمعیت اسباب دنیوی بخل میکنند و مال را در راه خدا
صرف نمیکنند و یأمرون الناس و با وجود بخل خود امر میکنند مردمان را بالبخل

به بخیلی کردن و امساک نمودن و من یتول و هر که روی بگرداند از انفاق اموال در مواضع
مفروضه و اعراض نماید از اوامر و نواهی الهی و بآن باز ایستد از غمگین شدن بر فوات
و خوشحال گشتن بر وجود نعم عاجله و تکبر و بخل ورزیدن بسبب امور دنیوی فان
الله هو الغنی پس بدرستی که خدای اوست بی نیاز از آن بخیل و از انفاق او الحمید
ستوده در ذات و صفات که تولی و اعراض مردمان او را ضرری نکند و بعد از
نهی از بخل و تکبر بیان لطف خود میکند بر بندگان بقوله لقد ارسلنا بدرستی که ما
فرستادیم رسلنا فرستادگان خود را یعنی ملائکه را بر پیغمبران بالبینات بحجتهای
روشن بر وحدانیت ما یا معجزات هویدا بر صدق دعوی نبوت یا با شرایع واضحه
و انزلنا معهم الکتاب و فرو فرستادیم با ایشان کتابها را تا بآن حق از باطل متبین
شود و صواب از خطا متمیز گردد و متضمن احکام حلال و حرام بود چون توریة و
انجیل و قرآن و المیزان و نیز فرستادیم با ایشان ترازو را لیقوم الناس تا قایم شوند
و راست ایستند بالقسط بعدل یعنی بآن تسویه حقوق کنند در میان یکدیگر
در وقت معاملات و انزال میزان در زمان نوح علیه السلام بود چنانکه در روایت
آمده که جبرئیل علیه السلام میزان را از آسمان فرود آورد و بنوح داد و گفت قوم خود را
امر کن که بآن وزن اشیا کنند تا در میان ایشان ظلمی واقع نشود و بعدل و راستی قیام
نمایند و نزد بعضی مراد بآن عدلست که سبب انتظام امور است یا مراد از نزول
امر است قیام نمودن و ترازو که مستدعی ایفای حقوق مردمانست بعدل و
انزلنا الحدید و فرو فرستادیم آهن را با آدم علیه السلام از ابن عباس مرویست که
چون آدم از بهشت بدنیا آمد سه وصله آهن با او بود انبر و تپک و سندان
و نزد بعضی پنج چیز سندان و انبر و تپک و کاز بزرگ و سوزن ابن عمر از حضرت
رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده که حق تعالی چهار چیز با برکت از آسمان
بزیر فرستاد آب و آتش و نمک و آهن و نزد بعضی انزلنا بمعنی هیأنا یعنی مهیا ساختیم
برای آدمیان آهن را فیه بأس شدید در آهن کارزار سخت است چه آلتها که در

کارزار بکار آید وسلاح خواه برای دفع دشمن چون سنان وپیکان وخنجر وامثال
آن وخواه برای حفظ نفس چون خود وزره وجوشن وغیرآن وبیشتر مفسران برآنندکه
مراد باین شمشیر است ودر تفسیر اهل البیت علیهم السلام آمده که مراد ذوالفقار است
که از برای حضرت رسول صلی الله علیه واله از آسمان منزل گشت وآنحضرت آن را
بامیرالمؤمنین علیه السلام داد تا با دشمنان خدا قتال کند ومروی است که پیغمبر ص
چوبی دو سر از درخت بگرفت وبحضرت امیر علیه السلام داد وفرمود که باین جهاد کن
وچون حضرت شاه مردان بدست گرفت تیغی دو سر شد وبآن جهاد میکرد ودشمنان
خدا را میکشت حاصل که در ضمن آهن است قتال شدید با دشمنان ومنافع
للناس ومنفعتهای بسیار برای مردمان ومعظم نفع او آنست که کفار از ترس شمشیر
مسلمانان هراسانند حاصل که حق تعالی ارسال رسل فرمود تا حق از باطل متمیز گردد
وترازو فرستاد تا معاملات بر نهج راستی فیصلی یابد وآهن فرستاد تا از واعدای
دین منزجر گردند ونفع کلی از آن بمسلمانان رسد ولیعلم الله من ینصره وتا بداند
خدای آنکس را که نصرت میدهد دین او را ورسله ویاری میکند فرستادگان
خود را باستعمال اسلحه در جهاد تا علم او تعلق گیرد بوجود معلوم وی ظاهر گردد
براو کرکیست که نصرت پیغمبر میدهد بالغیب در حالت غیب بودن پیغبران
یعنی در وقتی که پیغمبران حاضر نباشند ایشان نصرت وی کنند ودر یاری
پیغمبران کوشش نمایند برخلاف منافقان که در حضور پیغمبر مددکاری
مینمایند ودر غیبت یار ومددکار نیستند یا مؤمنان یاری خدا وپیغمبر
میدهند در حالتی که بدلایل عقلیه تصدیق نموده اند بوحدانیت خدا
بدون مشاهده آن ان الله قوی بدرستی که حق تعالی تواناست بر هلاکت
گردانیدن دشمنان عزیز غالب بر همه بحکم وفرمان واحتیاج بنصرت
هیچ ناصری ندارد وامر بجهاد جهت آنست که تا بندگان بآن منتفع شوند
ومستوجب ثواب الهی گردند وامتثال او امر در آن چون نوح وابرهیم که افضل

ابنیا بودند از حیثیت آنکه پدر پیغمبرانند وجمله از ایشان پیدا شده اند
از ینجهت بعد از ذکر ارسال رسل علی الاجمال تخصیص بذکر ایشان نموده فرمود که
ولقد ارسلنا نوحا وبتحقیق که فرستادیم نوح نجی را بر بنی قابیل وابرهیم وابرهیم
خلیل را بنمرود وجعلنا وگردانیدیم یعنی بودیعت نهادیم فی ذریتهما
النبوة در فرزندان ایشان پیغمبری را بطریق وحی والکتاب وکتابی را که نازل
ایشان بود فمنهم پس بعضی از ذریت از ایشان یا بعضی از امتان نوح وبر ابرهیم
مهتد راه یافته کانند بطریق حق گرویدگان اند بانبیا وکتب ایشان وکثیر
منهم وبسیاری از ایشان فاسقون بیرون رفته کانند از طریق حق یعنی نگرویدند
بکتب ورسل ثم قفینا پس از پی درآوردیم علی آثارهم بر اعقاب نوح وابرهیم
امم ایشان ویا بر آثار نوح وابرهیم پیغمبرانی که در معاصر ایشان بودند برسلنا
فرستادگان خود را یعنی از پس نوح هود وصالح را از عقب ابرهیم اسمعیل و
اسحق ویعقوب ویوسف را علیهم السلام وقفینا واز پی درآوردیم این رسل را یعنی
تمام کردیم انبیای بنی اسرائیل را بعیسی ابن مریم بعیسی که پسر مریم است و
آتیناه الانجیل وعطا کردیم مر او را انجیل وجعلنا وگردانیدیم یعنی وضع
فرمودیم فی قلوب الذین اتبعوه در دلهای آنانکه پیروی کردند عیسی را یعنی
حواریین رأفة ورحمة مهربانی وبخشایش بر یکدیگر یعنی مشفق ومهربان
گردانیدیم متابعان وخواص عیسی را بر یکدیگر با نوعی که ایشان را بآن مامور
گردانیدیم وترغیب ایشان نمودیم در آن بوعده ثواب یا خلق آن فرمودیم
در دلهای ایشان ورهبانیة وطریقه رهبانیت ابتدعوها که نبود آوردند
وپیدا کردند آن را از نزد خود ورهبان چونکه صیغه مبالغه است یعنی کامل
خشیت وعبادت وریاضت وانقطاع از مردمانست ما کتبناها علیهم نوشته
بودیم وفرض نکرده رهبانیت را بر ایشان بلکه ایشان آن را لازم نفس خود
ساخته بودند همچنانکه نادر عبادات را لازم خود می کردند وسبب اینچنان

کسی است که در زمین بکاری در پرهیزکاری
و رهبانیت رسیده باشد با شفقتی از رهب
یعنی خوف وخشیت رهبان

بود که بعضی از امت عیسی بعد از رفع وی دست از احکام انجیل باز داشته
کافر شدند و جمعی که بر دین عیسی مانده بودند از میان ایشان فرار کردند و به
کوهها مترهب و متحصن شدند و صاحب کشاف آورده
که جبابره بعد از رفع عیسی بر مؤمنان مستولی شدند و سه بار با ایشان در مقام
مقاتله و محاربه در آمدند و بسیاری از ایشان را بقتل در آوردند و اندکی که باقی
ماندند در کوهها مترهب شدند و با خلاص تمام بعبادة او سبحانه اشتغال
نمودند و شغلهای کلی و ریاضت عظیم از ترک مطعم و مشرب و لباس و نکاح لازم خود
ساختند و حال آنکه این رهبانیت بر ایشان فرض نشده بود إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ
لیکن ایشان ابتداع آن طلب کردند بجهة خشنودی خدا عبد الله مسعود روایت
کند که روزی ردیف حضرت رسول صلی الله علیه و آله بودم مرا گفت دانی که ابداع
رهبانیت ترسایان چه بود گفتم الله و رسوله اعلم فرمود که بعد از عیسی جباران
دگر گشتند معاصی فسوق را آشکارا کردند مؤمنان ایشان را زجر کردند و منزجر
نگشتند و با ایشان سه مرتبه جهاد کردند تا بسیاری از اهل ایمان کشته شدند
و معدودی که چند که ماندند گفتند بعبادت خدا اشتغال مینمائیم باین وجه
که تا محمد پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله که عیسی وعده داده است مبعوث
شود و چون من مبعوث شدم بعضی بمن ایمان آوردند و بعضی کافر شدند همچنانکه
میفرماید فَمَا رَعَوْهَا پس رعایت نکردند و نگاه نداشتند همه ایشان حق رهبانیت را
حَقَّ رِعَايَتِهَا همچنانکه سزاوار و نگه داشت آن بود بلکه به تثلیث قایل گشتند و محمد
و قرآن را منکر شدند و اندکی از ایشان از منهج متابعت مسیح منحرف نشده
حضرت رسالت را دریافتند و بدو اسلام آوردند و بشرف متابعت سید انام
علیه افضل الصلوة والسلام سرافراز گشتند و گویند که معنی آنست که نذری که در
رهبانیت کرده بودند رعایت نکردند و وفا بآن ننمودند بلکه نقض کردند
و بر آن ثابت نشدند و مقوی قول اوست آنکه در حق ایشان میفرماید فَآتَيْنَا

الذین

الَّذِينَ آمَنُوا پس دادیم آنان را که ایمان آورده بودند مِنْهُمْ از جماعت رهبانان
بحضرت رسالت أَجْرَهُمْ مزد ایشان را که مثوبت بسیار و کرامت بیشمار است وَكَثِيرٌ
مِنْهُمْ و بسیاری از ترسایان فَاسِقُونَ بیرون آمدگانند از دایره ایمان و نیز از ابن
مسعود روایتست که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که یا ابن
مسعود جماعتی پیش از شما بودند هفتاد و دو فرقه شدند فرقه از ایشان
ناجی شدند و باقی هلاک گشتند یکی از آن فرقه بودند که با جبابره مقاتله
کردند بر دین عیسی و فرقه دیگر آنها بودند که طاقت نداشتند در بلاد
منتشر شدند و مترهب گشتند و ایشانند که حق تعالی در حق ایشان فرموده
که رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ بعد از آن فرمود که هر که بمن ایمان آورد و
تصدیق من نموده و تابع من شده حق رعایت رهبانیت کرده و هر که ایمان
نیاورد از جمله هالکان و خاسرانست پس فرمود که لا رهبانية في الإسلام رهبانیت
و در دین اسلام نیست بلکه رهبانیت امت من هجرتست و جهاد و روزه و نماز و حج و زکوة و تکبیر
گفتن بر بلندیها در حین احرام بعد از احوال حواریین خطاب میکند با اهل
کتاب که ایمان آورده بودند و میفرماید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنانکه گرویده
اید برسولان گذشته اتَّقُوا اللَّهَ بترسید از خدای پیغمبران وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ و
ایمان آورید بفرستاده او که محمد است يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ تا بدهد شما را
دو نصیب مِنْ رَحْمَتِهِ از بخشایش خود یکی برای ایمان بمحمد و دیگری برای ایمان
بانبیای گذشته وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا و تا بگرداند یعنی مقرر کند برای شما
روشنی تَمْشُونَ بِهِ و بروید بدان و بر صراط بگذرید و ببهشت رسید وَ
يَغْفِرْ لَكُمْ و تا بیامرزد برای شما گناهان سابقه شما را از کفر و معاصی وَاللَّهُ
غَفُورٌ و خدای آمرزنده است مؤمنان را رَحِيمٌ مهربان بر ایشان و در تفسیر
اهل البیت علیهم السلام آورده که مراد بکفلین امام حسن و امام حسین اند
علیهما السلام و بنور علی بن ابی طالب علیه السلام یعنی ایمان آرید برسول خدا با و سبحانه

تا شفاعت حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما کرامت فرماید
و عبور علی بن ابی طالب از صراط بگذرانید و از سعید بن جبیر و غیره مرویست که حضرت
رسالت جعفر بن ابی طالب با هفتاد سوار بجانب نجاشی فرستاد تا او را بدین اسلام دعوت
کند جعفر بجانب او رفت و او را بدین اسلام رغبت نمود و او اجابت دعوت کرده اسلام آورد و چهل
کس از اهل مملکت که ایمان آورده بودند از وی اذن طلبیدند که بشرف صحبت حضرت رسالت مشرف
شوند ایشان را اذن داد تا با جعفر بمدینه آمدند و وقتی که آنحضرت بتهیهٔ اسباب جنگ احد
مشغول بود و چون فقر و احتیاج اصحاب و فقدان اسباب قتال ایشان مشاهده کردند از جناب
نبوت مآب اذن طلبیدند که مراجعت کنند و اموال خود را آورده بمسلمانان قسمت کنند
و معاودت نمودند حق تعالی در حق ایشان این آیه فرستاد که الذین آتیناهم الکتاب تا آخر پس
کفار اهل کتاب بعد از استماع یؤتون اجرهم مرتین فخر کردند بر اهل اسلام که هر که ایمان بکتاب
ما و بکتاب شما دارد او را دو اجر است و آنکه ایمان بکتاب شما دارد و بکتاب ما ندارد او را یک اجر
پس چگونه شما بر ما مزیت فضل داشته باشید بلکه ما را بر شما فضل و مزیت است آیه حق تعالی
این آیه فرستاد که ای آنکسانیکه ایمان آورده اید از خدای بترسید و در ایمان آوردن بمحمد علیه السلام
ثابت قدم باشید تا حق تعالی بدهد بشما آنچه وعده داده است مؤمنان از اهل کتاب را کفلین
یعنی اجر شما را کمتر از اجر ایشان نکرد و ندید اگر شما مثل ایشانید در قول لا نفرق بین
احد من رسله و بعد از آن فرمود لئلا یعلم یعنی خدای مؤمنان را در بخشش از نور و
مغفرت میدهد تا البته بدانند اهل الکتاب اهل کتاب الا یقدرون بآنکه بتحقیق
و یقین قادر نیستند علی شیء من فضل الله بر چیزی از فضل خدای یعنی از آن که اینها که
فرع ایمانست بستید کاینات و ایشان باین سعادت مستعد نشده اند پس از این عطیات
محروم باشند و ان الفضل و تا بدانند که بدرستی و راستی که افزونی اجر و ثواب
بید الله بدست قدرت خداست یؤتیه من یشاء میدهد آنرا که میخواهد و مصلحت
او را اقتضا نماید و الله ذو الفضل العظیم و خدای صاحب فضل بزرگست یعنی نالک
نعمت تمام و عطاهای لا کلام که فراسیه بخواص از عباد منقولست که اهل کتاب میگفتند

از برای عموم مؤمنان مذکور شده
بر آن قادر نخواهند بود کردند
بر این که امت ما نیم

که پیغمبری

که پیغمبری پیدا شود که حد زنند و پایها و دستها قطع کند و زعم ایشان آن بود که آن پیغمبر
از ایشان باشند و چون از میان عرب پدید آمد بر و حسد بردند و بوی ایمان نیاوردند
حق تعالی این آیه را اعلام فرستاد یعنی تا بدانند که کرامت نبوت و عصمت و منصب رسالت
که بمحمد صلی الله علیه و آله اختصاص یافت در تحت قدرت ایشان نیست تا بهر که مدعای
ایشان باشد دهند سورة المجادلة مدنیة و هی اثنتان و عشرون آیة آورده اند که روزی
خویله بنت ثعلبه که از انصار بود و از قوم خزرج نماز میگذارد و چون حسن الجسم
بود شوهرش اوس بن صامت که برادر عباده بود در حال رکوع و سجود در و نگاه می
کرد شهوت بر او غالب شد و چون از نماز فارغ شد خواست که با وی خلوت کند وی
بجهت مانعی از وی استماع ننمود اوس چونکه از خفت عقل خالی نبود از بیمعنی در غضب شد
او را گفت انت علی کظهر امی تو بر من چون پشت مادر منی و این را ظهار گویند و مثمر حرمت
وطی است تا وقتی که کفارت بدهند و در جاهلیت طلاق بظهار و ایلا واقع میشد اوس
بعد از لفظ پشیمان شد خویله را گفت کمان من چنانست که تو بر من حرام شدی خویله
گفت برو از رسول خدا استفسار کن یعنی گفت مرا حیا مانع میشود پس خویله
بخدمت جناب نبوت مآب آمد در حینی که عایشه سر آنحضرت را می شست و
گفت یا رسول الله اوس در وقتی که مرا به نکاح خود می آورد جوان بودم و خداوند
مال و عشیره بسیار داشتم و الحال که مال مرا خورده و فرزندان بسیار از من آورده و
صبح جوانی من بشب پیری مشرف شده و اهل من از من متفرق کشته مرا مثل مادر خود
گردانیده و من میدانم که با فرزندان او چه چاره کنم اگر با او گذارم ضایع شوند
و اگر نزد خود نگهدارم بسبب جوع هلاک شوند و حالی که از ظهار نادم گشته ام آیا
درین باب هیچ تدبیری هست که موجب اجتماع و مواصلهٔ ما شود فرمود که کمان نمیبرم
مگر که بر تو حرام شده خویله از کثرت اطفال و خوردی ایشان و مفارقت اوس که
مدت مدید انیس او بود بغایت غمناک شد دیگر باره به پیغمبر اعادهٔ آن کلام
نمود و همان جواب شنید گفت این شکایت درویشی و پریشانی و بیکسی خود را بخدا عرض

میکنم حضرت رسول فرمود که بظاهر شرع بر وی حرامی و خدا در باب تو چیزی نفرستاده
پس روی بآسمان کرده گفت اللهم انی اشکو الیک فاقتی و وحدتی ماثر علی نبیک
فانیه خلاصی و راحتی یعنی بار خدایا بیه و بیتی و بیکسی و پریشانی من نظری کن آنچه صلاح
و راحت من در آنست بر پیغمبر خود اخبار نمای این میگفت و عایشه سر حضرت رسول می
شست پس دیگر باره گفت یا رسول الله در کار من فکری کن و بر حال من رحم نمای عایشه
گفت مجادله و الحاح را کوتاه کن که وحی بر رسول خدا نازل گشت و علامت وحی آنحضرت
آن بود که در آن وقت مانند خوابی را عارض میشد چون عایشه بیمه سر آنحضرت
باخود آمد و خوله را امر کرد که شوهر خود را حاضر کن بعد از آن این چهار آیه تلاوت
فرمود بسم الله الرحمن الرحیم قد سمع الله بتحقیق که شنود خدای قول التی تجادلک
سخن آن زن که مجادله میکرد با تو فی زوجها در کار شوهر خود و تشتکی الی الله و
شکایت خود را میداشت بخدای تعالی والله یسمع و خدای میشنود تحاورکما
مراجعه شما هر دو را مبالغه در خطاب یعنی بازگردانیدن سخن یکدیگر را و
جواب یکدیگر گفتن در باب لفظ ظهار که تو میگفتی بآن زن که بر شوهر خود حرامی
و وی میگفت که مرا طلاق نداده ان الله سمیع بدرستی که خدا شنواست اقوال در
ماندگان را بصیر بیناست باحوال ایشان مرویست که چون عایشه این آیه
بشنید گفت بزرگوار است آن خدای که هیچ چیز از وی پوشیده نشد بعد از آن در
حکم ظهار میفرماید الذین یظاهرون منکم آنانکه ظهار کنند از شما من نسائهم
از زنان خود یعنی بزن خود گویند که تو بر من چون پشت مادر منی ما هن
نیستند ایشان در حقیقت امهاتهم مادران ایشان چه میان این زنان و ما
دران مباینتی عظیم است و بگفتن این کلمه مادر ایشان نمیشوند ان امهاتهم
نیستند مادر ایشان الا اللائی ولدنهم مگر زنانی که زاده اند ایشان را پس
در حرمت مشابه ایشان نیستند مگر زنانی که حق تعالی بایشان حرام کرده است مانند ازواج
نبی و مرضعات پس تشبیه مذکور وجه مادر نمیشود و انهم و بدرستی که مردان

ظهار کویند لیقولون منکرا هر آینه میگویند انکار کرده شده من القول از سخن
یعنی ناشناخته و نادانسته در شرع چه احکام شرعیه منکر آنست و زورا و دروغ
و باطل و منحرف از حق زیرا که هر گز زوجه مادر نباشد و ان الله و بدرستی که خدای
عز و جل لعفو هر آینه عفو کننده است مر گناه توبه کنندگان را ازین قول غفور
آمرزنده مر ایشان را بایجاب کفاره و احکام متعلقه درین باب و مسایل متفرعه
بآن حواله بمنهج الصادقین است بعد از بیان انکار ظهار بتبیین حکم آن میفرماید
والذین یظاهرون و آنانکه در جاهلیت عادت ایشان این بوده باشد که مظاهره
کرده باشند من نسائهم از زنان خود پس آن را قطع نمایند باسلام ثم یعودون
بعد از آن بازگردند لما قالوا بسوی آنچه گفته اند یعنی بار دیگر آن را اعاده
نمایند در زمان اسلام فتحریر رقبة پس بر ایشان است آزاد کردن بنده و
میتواند بود که مراد بالذین اهل ایمان باشند و مراد بعود رجوع باشد بر وجه تدارک
و معنی آنکه مؤمنانی که مظاهره کنند از زنان خود بعد از آن بازگردند بتدارک
و تلافی آنچه آن قول مقتضی آن بود بنقض آن میل نمایند پس بر ایشانست آزاد
کردن بنده و مذهب امامیه آنست که مراد بعود اراده وطی است یا نقض قول ظهار
چه وطی و ابطال قول ظهار هیچ کدام جایز نیست مگر بعد از کفارت و جمیع علمای ما
قایلند بشرطیه ایمان در آن بنده یا در حکم ایمان از اطفال مؤمنین و آزاد کردن
چنین بنده واجبست من قبل ان یتماسا پیش از آنکه مس یکدیگر کنند مرد مظاهر
و زن مظاهره عنها و تمتع گیرند از هم مراد از مس جماعست بر مذهب حق ذلکم
این حکم بکفاره که مامور شدید بآن توعظون به پند داده میشوید بآن تا باز
ایستید از تلفظ باین لفظ منکر والله بما تعملون و خدای بآنچه میکنید
خبیر داناست و بر او پوشیده و پنهان نیست و وجوب آزاد کردن بنده
در حین قدرت مرد مظاهر است بر آن پس هر که نیابد بنده یعنی نتواند بنده
آزاد کردن فصیام شهرین متتابعین پس بر وست روزه داشتن دو ماه پی در پی یعنی

اتصال ماه اول بماه دیکر پس اکر یک روز از ماه ثانی پیاپی روزه دارد و بعد از آن
باقی را متفرق میتواند بود که روزه دو ماه پیاپی داشته باشد و این دو ماه روزه میباید
داشت مِن قَبلِ اَن یَتَماسّا پیش از آنکه یکدیگر را مس کنند بمباشرت فَمَن لَم یَستَطِع
پس هر که نتواند روزه داشتن بر طریق مذکور بجهة مرض یا کبر سن فَاِطعامُ سِتّینَ
مِسکیناً پس بر او ست طعام دادن شصت مسکین هر یکی را نصفی صاع از غالب
قوت و اکر قادر نباشد مدّی از آن بدهد ذلِکَ فرض کردانیدن این بیان
با تعلیم احکام اظهار را بجهة آنست لِتُؤمِنوا بِاللهِ وَرَسولِهِ تا تصدیق کنید بخدا
و فرستاده او در قبول شرایع وی و ترک آنچه بر آن بودید در زمان جاهلیت خود
وَتِلکَ حُدودُ اللهِ و این حکمها حدهای خداست که از آن در نتوان کذشت وَلِلکافِرینَ
و مر ناکرویدکان راست که قبول حدود الهی نکنند عَذابٌ اَلیمٌ عذابی دردناک در آخرت
آورده اند که بعد از نزول این آیات حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اوس را مخیر
ساخت میان طلاق و امساک وی اوس امساک اختیار کرد آنحضرت فرمود که بجهة
کفاره آن رقبه را آزاد کن کفت غیر از این رقبه رقبه دیکر ندارم و اشارت بخود
کرد حضرت رسول کفت رقبه بجز کفت یا رسول الله مال من اندکست و رقبه
کرانبها فرمود توانی که دو ماه پیوسته روزه بداری کفت طاقت آن ندارم زیراکه
اکر من در روزی دو بار طعام نخورم رنجور میشوم و چشمم تاریک میکردد فرمود
که میتوانی شصت مسکین را طعام دهی کفت لا والله که درین دیار درویش
تر از خود کسی نمیبینم پس حضرت از مال زکوة پانزده صاع بوی داد و امر کرد تا بر اهل
استحقاق رساند کفت یا رسول الله فقر و فاقه من بیش از آن جماعتست که
ایذا بایشان دفع کنم حضرت تبسم فرمود و او را امر کرد باستغفار بعد از آن آیات را
بهم مواصله داد و اینکلام دالست بر آنکه در حین عجز از کفاره ثلاثه استغفار
کافیست و این موافق مذهب ماست و منقول از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
بعد از بیان حکم ظهار از کسانی میفرماید که از حدود شرع تعدی مینمایند بقوله

ان الذین

اِنَّ الَّذینَ بدرستی آنانکه ایشان یُحادّونَ اللهَ وَرَسولَهُ شقاق و خلاف میکنند
با خدا و رسول او و اوامر و نواهی ایشان را بیک حد نهاده اختیار حدودی میکنند
که غیر حدود ایشان باشد کُبِتوا نکونسار و خوار کرده شوند کَما کُبِتَ الَّذینَ همچنانکه
ذلیل و خوار کردانیده شدند آنانکه مِن قَبلِهِم پیش از ایشان بودند از کفار همچنانکه
از کفار امم ماضیه که اعدای رسول بودند هلاک کردانیده شدند و بعذاب الهی
کرفتار شدند ایشان نیز بهلاک دنیوی و اخروی کرفتار شوند وَقَد اَنزَلنا و به
تحقیق که فرو فرستادیم ما آیاتٍ بَیِّناتٍ آیتهای روشن که قرآنست و سایر معجزات
داله بر صدق نبوت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وَلِلکافِرینَ و مر کافران را
در دنیا عَذابٌ مُهینٌ عذابی خوار کننده و رسوا سازنده که عزت و تکبر ایشان را
درهم شکند یا مر ایشانراست عذاب خوار سازنده یَومَ یَبعَثُهُمُ اللهُ در روزی که
برانکیزد حق تعالی ایشان را از قبور جَمیعاً همه ایشان را که یکی غیر مبعوث نماند فَیُنَبِّئُهُم
پس خبر دهد خدا ایشان را بر رؤس الاشهاد بِما عَمِلوا بآنچه کرده باشند بجهة
تشهیر حال ایشان را و توبیخ و تخجیل ایشان و تعریض عذاب ایشان بسبب این خجالت
و رسوایی عظمای آن کناه که بر عرصه محشر تمامتر بد و زخ روند اَحصیهُ اللهُ شمرده و
نکاه داشته باشد خدا عمل ایشان را و بعموم علم خود احاطه جمیع عدد عمل ایشان را
کرده که هیچ از آن از علم او غایب نباشد وَنَسوهُ و فراموش کرده باشند ایشان آنها را بجهة
کثرت نسیان یا تهاون نمودن بآن وَاللهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ و خدا بر همه چیز از اعمال و
احوال بندکان شَهیدٌ حاضر است یعنی عالم بجمیع آن پس همه را بر وفق عمل
مکافات دهد در کشاف آورده که روزی ربیعه بن عمرو و حبیب برادر او با صفوان
بن امیه مکالمه میکردند یکی کفت آیا خدا میداند آنچه ما میکوییم و دیکری کفت
بعضی را میداند و بعضی را نمیداند ثالث کفت اکر بعضی را میداند همه را نیز میداند
زیراکه مانعی ندارد در دانستن چیزی او عالم بالذاتست پس با همه معلوم عالم خواهد
بود آیه آمد اَلَم تَرَ اَنَّ اللهَ آیا ندانستی آن را که خدای عز و جل یَعلَمُ ما فِی السَّماواتِ

میداند آنچه در آسمانها است از ملائکه و نجوم و ارواح و غیر آن وَمَا فِي الْأَرْضِ
و آنچه در زمین است از معدنیات و حیوانات و سایر جمادات مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى
ثَلَاثَةٍ نباشد یعنی واقع نشود از راز گفتن سه کس إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ مگر آنکه حق تعالی
چهارم ایشانست در عالمیت او بآن راز یعنی علم او مر فوق آنهاست و محیط و
مطلع بر ایشان وَلَا خَمْسَةٍ و نه راز گفتن پنج کس إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ مگر که او ششم ایشانست
یعنی بداند و بینش بر آن بنحوی ایشان را عدد شش ساخته وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ
و نه کمتر از سه عدد وَلَا أَكْثَرَ و نه بیشتر از پنج کس إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ مگر که او با ایشانست
بعلم خود آنچیزی که در میان ایشان جاری میشود أَيْنَ مَا كَانُوا هر جا که باشند
خواه در اقطار سموات و خواه در نواحی زمین زیرا که علم او باشیا و مکانی نیست
تا باختلاف آنکه تفاوت کند ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشان را بِمَا عَمِلُوا بآنچه کرده اند
در دنیا يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز بجهة تفضیح و تنبیه ایشان و تقریر آنچه
مستحق آنند از جزای اعمال إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ بدرستی که خدای بر همه چیز از گفتار
و کردار شما عَلِيمٌ داناست چه علم او باهمه معلومات یکسانست پس حالات
اهل آسمان را چنان داند که حالات اهل زمین را و علم او بجزئیات امور بر آن
وجه احاطه کرده که بکلیات آن و تخصیص عدد این بذکر بجهة خصوص
واقعه است یعنی مناجیان سه کس بودند چنانکه گذشت یا بجهة آنکه خدای و
تر است و یحب وتر ثلثه اول اوتار است از ابن عباس مرویست که جهودان
و منافقان را عادت آن بود که چون پیغمبر سریت فرستادی و خبر ایشان دیرتر
آمدی بر سر راه مؤمنان نا نزدیک ایشان نشستندی و با یکدیگر راز گفتندی
و بگوشه چشم بدانها که در میان آن سریت قومی داشتندی نگاه کرده برمز
و بغمز در میان آوردندی و مؤمنان در گمان افتادندی که مگر آن لشکر را
کاری افتاده از قتل و هزیمت و موت و بغایت اندوهناک شدندی و این خبر
بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسید ایشان را از آن نهی فرمود ایشان

دو سه

دو سه دوبار اجابت کردند و بعد از آن بهمان منوال بتناجی مشغول شدند آیه آمد که
أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ آیا نمی بینی و نمی نگری بسوی آنانکه نُهُوا عَنِ النَّجْوَى نهی کرده شدند از
راز گفتن با یکدیگر ثُمَّ يَعُودُونَ پس باز میگردند لِمَا نُهُوا عَنْهُ نهی کرده شده
بودند و آنچیزی که نهی کرده شده بودند از آن وَيَتَنَاجَوْنَ و راز میگویند از روی
عناد و ستیزه بِالْإِثْمِ بآنچه ایشان را اثم میسازد از رنج مؤمنان و غیبت ایشان وَالْعُدْوَانِ
و تعدی نمودن و ظلم کردن در حق اهل ایمان که آن اندوهناک ساختن ایشانست وَمَعْصِيَتِ
الرَّسُولِ و به نافرمانی پیغمبر یکدیگر را وصیت نمودن بمخالفت قول رسول و باک
نداشتن از کلام خدا • آورده اند که جهودان نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
می آمدند و میگفتند السام علیک و سام در لغت ایشان بمعنی موتست یا قتل یا
شمشیر و آنحضرت در جواب فرمودی که علیکم السام روزی نزد آنحضرت آمدند
و چنین گفتند عایشه این شنید گفت بر شما باد سام یعنی مرگ و درد و خشم خدای
و دوری از رحمت خدا و نزدیکی بعذاب خدا پیغمبر فرمود که ای عایشه آهسته باش و نرمی
و خوشخویی کن که حق تعالی رفق دوست میدارد عایشه گفت یا رسول الله مگر نشنیدی که
چه گفتند فرمود مگر تو نشنیدی که من رد کردم سخن ایشان را بر ایشان و گفتم بر شما
باد هرچه من گفتند کلام من در باب ایشان مستجابست و نه از آن ایشان در باره من
پس حق تعالی این آیه فرستاد که وَإِذَا جَاءُوكَ و چون بیایند جهودان بسوی تو ای محمد
حَيَّوْكَ تحیت گویند ترا بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ بآنچیزی که تحیت نگفت ترا بآن لفظ
حق تعالی یعنی خدای ترا گفت که سلام علی عباده الذین اصطفی و ایشان میگویند که
السام علیک وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ و میگویند در میان یکدیگر لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ چرا
عذاب نمیکند حق تعالی ما را بِمَا نَقُولُ بآنچه میگوییم نسبت به پیغمبر او یعنی اگر او نبی
بودی بایستی بدین اهانت که بدو میرسانیم خدا بما عذاب فرستادی و حق تعالی
در جواب ایشان میفرماید که حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ بس است ایشان را دوزخ از برای عذاب يَصْلَوْنَهَا
که در آیند بخواری در آن فَبِئْسَ الْمَصِيرُ پس بد جای بازگشتست دوزخ چه متضمن

انواع عذاب نکالست • بعد از آن مؤمنان را از آن نهی میکند و میفرماید یا ایها الذین
آمنوا ای آنکسانی که گرویده اید اذا تناجیتم چون راز گویید بر یکدیگر فلا تتناجوا بالاثم
پس راز مگویید بگناه والعدوان و بتعدی پیدا و دشمنی ظاهر و معصیت الرسول و بنا
فرمانی رسول چنانکه منافقان و جهودان گویند با یکدیگر گویند خطاب با منافقانست
یعنی ای کسانی که بظاهر معترفید بایمان آوردن چون راز گویید مثل جهودان مگویید
وتناجوا بالبر و راز گویید به نیکوکاری والتقوی و به پرهیزکاری از آنچه جنس
مؤمنان در آن باشد و موجب معصیت رسول نباشد واتقوا الله و بترسید از حق
تعالی در هر کاری که کنید الذی الیه آنخدای که همه شما بسوی او تحشرون حشر کرده خواهید
شد و شما را بر کردارها جزا خواهد داد انما النجوی جز این نیست که آن راز گفتن
باثم و تعدی و عصیان من الشیطان از وسوسه شیطانست که آنرا در نظر شما می آراید
و شما را بدان میدارد بوسوسه خود لیحزن الذین آمنوا تا اندوه ناک کرداند مؤمنان را
ولیس بضارهم شیئا و نیست شیطان یا تناجی ایشان ضرر رساننده مؤمنان بچیزی
الا باذن الله مگر بفرمان خدای و بمشیت و مصلحت او که ضرری و حادثه از مرض
و غیر آن باقربا و خویشان رسد باینوجه که در غزا مغلوب شوند و در فی الحال موت بر ایشان
مقتضی کرده و موجب حزن مؤمنان شود و گویند اذن یعنی علمست مگر بدانش خدا
بوقوع سرت بر ایشان که موجب حزن شما است و علی الله و بر خداست نه بر غیر او
فلیتوکل المؤمنون پس باید که توکل کنند مؤمنان مهم خود را با حق گذارند
و از راز گفتن جهود و منافق که کردار ایشان را اعتباری نیست باک ندارند ابن
مسعود از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هرگاه شما سه کس باشید
پس باید که دو کس راز نگویید بدون صاحب خود که شخص سیم است چه آن موجب
حزن و اندوه او میشود و اگر چهار باشید یا بیشتر راز گفتن رواست جز آنکه
آن دو کس روا دادند که از هر یکی از ایشان پوشیده میکردانند • از قتاده نقلست
که اصحاب رسالت صلی الله علیه و آله بجهة مجلس بیکدیگر تنگی مینمودند و هرگاه

میدیدند

میدیدند که هرگاه کسی اراده نشستن دارد او را جای نمیدادند روز جمعه حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در صفه مسجد نشسته بود و آنجا چندان وسعتی نداشت جمعی از اهل
بدر که از جمله ایشان ثابت بن قیس بن شماس بود بمجلس حضرت آمدند دیدند که اصحاب
گرداگرد آنحضرت فرو گرفته بودند گفتند السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته
حضرت جواب سلام ایشان باز دادند پس سلام بر اصحاب کردند ایشان نیز جواب دادند
چون جای خالی ندیدند در میان مسجد بر پای ایستادند و انتظار جای میکشیدند کسی بر ایشان
جای نداد و آنحضرت بدریان را حرمت نیکو داشتی بجهة سبقت ایمان و علم ایشان
چون دید که ایشان را هیچکس جای نداد این حال بر او شاق آمد فرمود که برخیز ای فلان و
فلان ایشان از روی کراهت برخواستند و جای باهل بدر گذاشتند منافقان
مجال یافته درین باب آغاز کنایت و شکایت کردند و گفتند که شما میگویید که صاحب
ما عادلست و حال آنکه جمع سابق را برخیزانیدن و جماعت مسبوق بجای ایشان نشانیدن
مخالف عدالت است و ندانستند که در نفس الامر سبقت بایمان و عمل است نه استباق
بمجلس و حضرت عزت استصواب پیغمبر خود کرده آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا
ای آنکسانی که گرویده اید بخدا و رسول اذا قیل لکم هرگاه گفته شود مر شما را تفسحوا
فی المجالس جای فراخ کنید از برای یکدیگر در نشستن مراد اسم جنس است
و عاصم که مجلس خوانده دالست بر این و گویند مراد مجلس غزاست کقوله تعالی مقاعد للقتال
حاصل که هرگاه شما را گویند فراخ سازید مجلسهای ذکر یا تلاوت قرآن یا نماز یا
جای حرب را فافسحوا پس گشاده کنید جای را بر مردم یفسح الله لکم تا گشاده گرداند
خدا برای شما جای در قبر یا در بهشت منزلهای یا وسعت یا دلهای شما را منشرح
گرداند یا انالله تضایق و تزاحم یا هر چیزی که در آن اراده تفسح داشته باشید
از مکان و رزق و انشراح صدر و غیر آن در موضع آورده که جمعی که در مجلس پیغمبر
صلی الله علیه و آله می نشستند و چون یکی از ایشان را بمهمی میطلبیدند نمیخواستی که
برخیزد چه هر یک از ایشان میخواست که آخر کس باشد که از مجلس بیرون آید آیه آمد

که وَاِذَا قِیلَ انْشُزُوا و چون گویند شما را ای اهل ایمان برخیزید فَانْشُزُوا
پس برخیزید و در بعضی تفاسیر مذکور است که معنی آیه آنست که چون ندا
کنند که برخیزید و بشتابید بنماز جمعه پس برخیزید و بشتابید بنماز یَرْفَعِ اللّٰهُ
الَّذِینَ آمَنُوا تا برداردخدای آنان را که گرویده اند مِنْکُمْ از شما بسبب امتثال
اوامر خدا و رسول وَالَّذِینَ اُوتُوا الْعِلْمَ و آنان را که داده شده اند علم باحکام
شرایع ایمان دَرَجَاتٍ درجهای ارجمند و مرتبه های بلند و تخصیص اهل
علم بذکر با آنکه از جملهٔ مؤمنانند بجهة زیادتی اختصاص ایشانست برفع
درجات از قبیل ملائکه و کتبه و رسله و جبرئیل و میکال پس گوییا چنین
فرموده که یرفع اللّٰه للمؤمنین خصوصاً العالمین درجات یعنی بلند گرداند
درجات مؤمنان را بنصرت حسن ذکر در دنیا و باعطای غرف جنان در
عقبی خصوصاً اهل علم را و درجات ایشان را بلندتر گرداند از درجات
مؤمنانی که بی علم باشند پس مؤمن عالم افضل باشد از مؤمن بی علم هذا
حضرت رسالت صلی اللّٰه علیه و آله اهل علم را مقدم می نشانید بر غیر ایشان
مرویست که چون عبداللّٰه مسعود این آیه میخواند میگفت بفهمید معنی این آیه را
و رغبت کنید بعلم و از حضرت رسالت صلی اللّٰه علیه و آله مرویست که فضل
عالم بر عابد چون فضل ماه بدر است بر سایر ستاره گان و نیز فرموده که روز
قیامت سه گروه رخصت شفاعت دهند اول انبیا را بعد از آن علما را پس
از آن شهدا را پس چه بزرگ مرتبه علم که مابین نبوت و شهادتست و افضلیت
علما بر شهدا از این حدیث نیز معلوم توان کرد که مداد العلماء خیر من دماء
الشهداء یعنی مرکب علما فاضلتر از خون شهیدانست و نیز فرموده که فضل
عالم بر سایر مردمان مثل فضل منست بر ادنای ایشان از ابن عباس مرویست
که علما را هفتصد درجاتست بر بالای درجات مؤمنان که میان هر درجه پانصد
ساله راه باشد و از ابی ذر غفاری رحمة اللّٰه علیه منقولست که حضرت رسول

فرمود

فرمود که حاضر شدن در مجلس عالم افضلست از هزار رکعت نماز گذاردن و نزد هزار جنازه
حاضر شدن گفتند یا رسول اللّٰه از قراءت قرآن نیز افضلست فرمود که قراءت قرآن
نفع نمیدهد مگر بعلم و نیز از ابن عباس مرویست که سلیمان بن داود را مخیر ساختند میان
علم و ملک وی اختیار علم کرد پس ببرکت علم و صحبت او مال و ملک نیز با او ارزانی داشتند
و نیز آنحضرت فرمود که من عالم و همه عالمان را دوست میدارم و ابو امامه باهلی از
آنحضرت نقل کرده که صلوات میفرستند ملایکه جمیع اهل آسمان و زمین تا آنکه
مور چها در سوراخها و ماهیها در آبها بر آنکس که مردمان را تعلیم میدهد باموری شرعیه
و نیز فرمود که هر که بجهة طلب علم براهی رود حق تعالی راه جنت باو نماید از آن راه و
نزد رفتن مؤمن بطلب علم ملائکه اجنحه خود را بگسترانند تا او پای بر آنجا می نهد
و میرود و جمیع اهل آسمان و زمین برای او استغفار کنند حتی ماهیها در آب و نیز
از آنحضرت ماثور است که هر که یک مسئله تعلیم غیر کند حق تعالی در روز قیامت هزار
قلاده نور در گردن او بیاویزد و هزار گناه او را بیامرزد و هزار شهر در بهشت برای
او بنا کند و بعدد هر موئی که در بدن اوست حجی و عمره از برای او بنویسد و از حضرت
امیرالمؤمنین علی علیه السلام منقولست که علم بهتر است از مال زیرا که علم نگهبان تست
و تو نگهبان مالی و این دو بیت از آنحضرت منقولست وان العلم باق لا یزال و در فضیلت
علم همین قدر کافیست که حق تعالی خطاب فرموده بحبیب خود که قل رب زدنی علما
و از اینجا معلوم شد که علمای دین در دنیا بمزیت مرتبه و شرف وراثت انبیا اختصاص دارند
و هم در عقبی در درجه و مرتبه و مرافقهٔ اصفیا وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای با آنچه شما میکنید
از افعال و اقوال خَبِیرٌ داناست پس همه را بر وفق عمل جزا و سزا خواهد داد و از ابن عباس
و مقاتل منقولست که مردمان بسیار نزد سید مختار تردد میکردند و سؤال بسیار از آنحضرت
مینمودند و سخنانی که موجب ملال آنحضرت بود در مجلس میگفتند و از اینجا است که
خلق عظیم در شان آنحضرت بود منع ایشان نمی فرمود و از جملهٔ اغنیا می آمدند و صحبت
طویل با آنحضرت میداشتند و بجهة کثرت ایشان جا فقرای صحابه در مجلس نمیماند
و از این حیثیت نیز آنحضرت کراهت داشتی و اظهار آن نکردی حق تعالی اراده آن کرد که پیغمبر
خود را از این مشقت و ملال برهاند و آن کثرت را بقلت تبدیل نماید این آیه فرستاد

رضینا قسمة الجبار
فینا لنا علم وللاعداء مال
فان المال یفنی عن قریب

که یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید إِذَا نَاجَیْتُمُ الرَّسُولَ هرگاه خواهید
راز گویید با رسول فَقَدِّمُوا پس پیش دارید بَیْنَ یَدَیْ نَجْوَاکُمْ نزد اراده راز گفتن
خود صَدَقَةً صدقه دادن به مستحقان ذَلِکَ این تصدق قبل از نجوی خَیْرٌ لَکُمْ
بهتر است شما را در دین وَأَطْهَرُ و پاکیزه تر برای آنکه بآن گناهان پاک شوید علی بن علقمه
از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کند که چون این آیه نازل شد حضرت بر اصحاب خواند
همه مردم از نزد وی پراکنده شدند و رسول را تنها گذاشتند و این ازدحام بخلوت مبدل
گشت و رسول صلی الله علیه و آله مرا طلبید و فرمود که چه مصلحت می بینی بر آنکه تعیین نمایم
که هر یک از مردمان یک دینار صدقه دهند گفتم یا رسول الله طاقت این ندارند فرمود که
پس چند بدهند گفتم حبه یا شعیره از دینار را فی الحال بر ایشان دشوار آمده بجهة عسر و غنی
و بسبب بخل ترک ملازمت حضرت رسول کردند و من از مال دنیا یک دینار داشتم و آن را ده
درم کردم و هر روز درمی صدقه میدادم و با رسول خدا راز میگفتم و مسایل می پرسیدم در
خلوت با وحدت تمام و حضور دل بر اسرار علوم واقف می شدم و در کشاف آورده که عبد الله عمر
و از پدر خود روایت کرده که او گفت که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سه چیز داشت که اگر یکی
از آنها من داشتمی مرا دوستر بودی از همه اشتران سرخ موی یکی تزویج فاطمه زهرا دوم عطا
رایت بوی در روز خیبر و ورود اینحدیث در حق او که لأعطین الرایة غدا یحب الله و رسوله
کرار غیر فرار سیم آنکه چون فرود آمد این آیه هیچ کس بآن عمل نکرد الا حضرت علی علیه السلام
و موافق و مخالف از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که آنحضرت فرمود که از کتاب
خدا آیتی فرود آمد که هیچ کس از مسلمانان بر آن عمل نکرد قبل از من و بعد از من و بسبب
عمل کردن من بآن حق تعالی تخفیف نمود از این امت و از سر این حکم در گذشت و جامع صحاح
نیز آورده که هیچ کس از صحابه باین آیه عمل ننمود غیر از علی بن ابی طالب علیه السلام و این دلیل روشنست
بر افضلیت او بر سایر اصحاب و تفصیل این مبحث در منهج الصادقین بتحریر دلپذیر
پیرقوم گشته بعد از آن حق تعالی این حکم را منسوخ ساخت و فقرا و اغنیا را رخصت داد
که بدون صدقه با رسول خدای راز گویند اول در حق فقرا فرمود که فَإِن لَّمْ تَجِدُوا پس
اگر نیابید چیزی را که بصدقه دهید فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ پس بدرستی که خدا آمرزنده است
یعنی در گذرنده از کسی که بی صدقه با پیغمبر خدا راز گوید رَحِیمٌ مهربانست که بنده را

تحلیف

تحلیف ما لایطاق نفرماید و بعد از آن اغنیا را بر وجه عتاب خطاب کرد که أَأَشْفَقْتُمْ
آیا بترسیدید شما از درویشی أَن تُقَدِّمُوا از آنکه پیش بدهید از روی اخلاص بَیْنَ یَدَیْ
نَجْوَاکُمْ نزد راز گفتن خود با پیغمبر صَدَقَاتٍ صدقه ها را یعنی هر یک چیزی تصدق
کنید فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا پس چون نکردید این کار را وَتَابَ اللَّهُ عَلَیْکُمْ و باز گشت خدای بر شما
یعنی در گذرانید حکم صدقه را و شما را معذور داشت و از تقصیر شما در گذشت
فَأَقِیمُوا الصَّلَاةَ پس بپای دارید نماز فریضه را وَآتُوا الزَّکَاةَ و بدهید زکوة مفروضه را
وَأَطِیعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ و فرمان برید خدا را و رسول او را در همه حال که اینها تدارک
و تلافی آن کند وَاللَّهُ خَبِیرٌ و خدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید ظاهراً و باطناً
و جزای شما را بر وفق صواب بشما رساند آورده اند که عادت منافقان آن بود که با جهودان
دوستی میکردند و اسرار مؤمنان را بایشان افشا مینمودند از جمله ایشان عبد الله بن
نبتل منافق با رسول خدا نشست و خواست میکرد و سخن آنحضرت را بر یهودان می گفت
روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حجره از حجرات طاهرات بود و جمعی از صحابه
آنجا بودند حضرت فرمودند که حالا مردی بر شما در آید که دل او چون دل متکبران و سرکشان
باشد و بنظر شیطان نگاه کند ناگاه ابن نبتل در آمد و ازرق چشم بود حضرت فرمود
که چرا تو مرا دشنام میدهی او سوگند خورد که هرگز من این بی ادبی نکرده ام آیه
آمد که أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِینَ آیا نمی نگری بسوی آنانکه تَوَلَّوْا قَوْمًا دوست گرفتند قومی را
یعنی بمنافقان دوستی کردند غَضِبَ اللَّهُ عَلَیْهِم خشم گرفته است خدا بر ایشان
یعنی یهود که در باره ایشان فرموده که من لعنه الله و غضب علیه مَا هُم مِّنکُمْ نیستند
آن منافقان از شما که مؤمنانید وَلَا مِنْهُمْ و نه از ایشان که جهودانند کما قال الله تعالی
مُذَبْذَبِینَ بَیْنَ ذَلِکَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَیَحْلِفُونَ عَلَى الْکَذِبِ و سوگند
میخورند بدروغ در دعوی اسلام و احترام سید انام وَهُمْ یَعْلَمُونَ و حال آنکه
ایشان میدانند که منافق اند و آنچه سوگند بدان میخورند کذبست مانند
کسی که سوگند بغموس خورد أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ آماده کرده است خدای برای ایشان
عَذَابًا شَدِیدًا عذابی سخت در دنیا بخواری و رسوائی و در آخرت بآتش دوزخ ابد
الآباد إِنَّهُمْ سَاءَ بدرستی که ایشان بد کردند مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ آنچیزی که بودند

پیوسته میکردند یعنی پیش از این زمان بر عمل بد مُصِرّ میبودند و بر آن اصرار
میکردند اِتَّخَذُوا اَیْمَانَهُمْ فرا گرفتند سوگندان خود را که به دروغ میخوردند جُنَّةً
سپری یعنی آن را قایمه مقام خود ساختند و صیانت خون و مال خود کردانیدند
تا از دست مسلمانان در امان باشند فَصَدُّوا پس باز داشتند مردمان را در حین
ایمنی خود عَنْ سَبِیلِ اللهِ از راه خدا بتوهین امر مسلمانان و تجبین ایشان از مجاهده
کافران و باز داشتن ایشان را از ملاقات با اهل اسلام و از مصاحبت با سید
انام صلی الله علیه و آله فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِینٌ پس مر ایشان راست عذابی خوار کننده
آورده‌اند که مردی از اهل نفاق گفت که ما بواسطه اموال کثیره و اولاد متعدده
در روز قیامت منصور باشیم و از عقبات و هلکات آن روز فایز و رستکار آیه آمد
که لَنْ تُغْنِیَ هرگز دفع نکند و باز ندارد عَنْهُمْ اَمْوَالُهُمْ از ایشان مالهای ایشان در روز
قیامت وَلَا اَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان مِنَ اللهِ شَیْئًا از عذاب خدا چیزی را اُولٰئِكَ
آن گروه منافقان اَصْحَابُ النَّارِ یاران و ملازمان دوزخند هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ ایشان
در آن جاوید ماننده کانند یعنی منافقان نیز در خلود نار با کافران خواهند بود بلکه
درکه ایشان زیرتر خواهد بود و عذاب ایشان سخت‌تر یَوْمَ یَبْعَثُهُمُ اللهُ جَمِیعًا یاد کن آن روز را که بر
انگیزاند حق تعالی همه منافقان را از قبور و با ایشان گوید که چرا در دنیا ایمان نیاوردید
و تصدیق نکردید بجان خود فَیَحْلِفُونَ لَهُ پس سوگند خورند برای خدا بر ایمان و اخلاص
خود كَمَا یَحْلِفُونَ لَكُمْ همچنانکه سوگند میخورند برای شما ای اهل اسلام و میگویند که ما
با شماییم وَیَحْسَبُونَ و پندارند ایشان در آن روز اَنَّهُمْ عَلٰی شَیْءٍ آنکه ایشان بر چیزی‌اند
یعنی پندارند که بسبب آن سوگند دروغ نفعی و فایده در آن روز بایشان خواهد رسید
مراد آنست که تمکین نفاق در نفوس ایشان بر وجهی است که در آخرت نیز با ایشان باشد و
زایل نگردد بجهة آن تصور کنند که حق تعالی علم ندارد بایمان کاذبه ایشان همچنانکه در دنیا
با مؤمنان تصور میکردند نظیر این است قوله تعالی وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَاِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ
وقوله وَاللهِ مَا كُنَّا مُشْرِكِینَ و گویند غرض ایشان از این گفتار آن باشد که تا مؤمنان بر صراط
توقف کنند اقتباس نور از ایشان کنند و از حسن منقولست که در قیامت منافقان را مواطن
متعدده باشد در بعضی مواطن منافقان که بر فتح کذب خود واقف شوند و هیچ نگویند

ودر مواطن دیگر چون مدهوشان و متحیران باشند مانند صبیان بکلام دروغ
تکلم نمایند و در این موضع سوگند خورند پندارند که ایشان بر خیر بوده‌اند و صاحب
طریبی آورده که این کلام وصف ایشانست در دنیا یعنی اهل نفاق میپندارند
که ایشان بر راه راستند اَلَا اِنَّهُمْ بدانید ای اهل ایمان آنکه منافقان هُمُ الْكَاذِبُونَ
ایشان دروغ گویانند و دروغ ایشان بغایتی رسیده که با خدای نهان و آشکارا
نیز دروغ میگویند و بر آن سوگند میخورند ابن عباس از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
روایت کرده که چون روز قیامت باشد منادی ندا کند که اَیْنَ خصماء الله کجااند
خصمان خدای قدریان برخیزند با رویها سیاه و چشمهای کبود و لبها و دندانها
کج شده و آب از دهن ایشان روان گشته گویند والله که بدون تو معبودی را عبادت
نکردیم پس ابن عباس گفت که ایشان در این قول صادق باشند اما شرک از جایی در
دل ایشان حلول کرده باشد که ندانسته‌اند و این آیه تلاوت فرمود وَیَحْسَبُونَ
اَنَّهُمْ عَلٰی شَیْءٍ اَلَا اِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ پس گفت بخدا سوگند که ایشان قدریانند اِسْتَحْوَذَ
عَلَیْهِمُ الشَّیْطَانُ مستولی شد و غلبه کرد بر ایشان دیو سرکش و بوسوسه خود ایشان را
بمعاصی مایل ساخت فَاَنْسَاهُمْ پس فراموش کردانید ایشان را ذِكْرَ اللهِ از یاد کردن
خدای تا او را یاد نکنند نه بدل و نه بزبان اُولٰئِكَ آن گروه فراموش کاران حِزْبُ الشَّیْطَانِ
لشکر دیوانند و متابعان او اَلَا اِنَّ حِزْبَ الشَّیْطَانِ بدانید ای بندگان بدرستی
که سپاه دیو سرکش هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیانکاران که نعیم مؤبد از دست دادند
و در عذاب مخلد افتادند اِنَّ الَّذِینَ بدرستی آنانکه یُحَادُّونَ اللهَ وَرَسُولَهُ خلاف و
شقاق کنند خدا و رسول او را اُولٰئِكَ فِی الْاَذَلِّینَ آن گروه منافقان در جماعت خوارتر
ایشانند یعنی داخلند در زمره آنانکه ذلیلترین خلق خدا باشند چه در دنیا بخواری و
قتل و سبی گرفتار شوند و در عقبی رسوا و سیاه روی و معذب بنار مرویست که مسلمانان بعد از
فتح قری که در حدود ایشان بود گفتند البته خدای تعالی ما را موفق سازد بر فتح بلاد
روم و فارس چون عبدالله بن سلول و غیر او از منافقان این را شنیدند گفتند که آن

شما نیست چنانکه فارس و روم مثل بعضی قری باشند که بر شما مفتوح گشته آیه آمد کَتَبَ اللهُ
نوشته است حق تعالی در لوح محفوظ و در و ثبت ساخته محکم نموده لَاَغْلِبَنَّ اَنَا هر آینه
غالب شوم من وَرُسُلِی و فرستادگان من غلبه خدا بحجت است و نصرت دادن پیغمبران
و اهل اسلام را بر دشمنان و غلبه رسل اگر مأمور شوند بحرب بنفس و زجر اعادیست و اگر نه
بدلیل و حجت اِنَّ اللهَ قَوِیٌّ بدرستی که حق تعالی توانا است بر نصرت انبیای خود
عَزِیزٌ غالب در هر حکمی که خواهد و کسی بر منع آن قدرت ندارد آورده اند که روزی
عبد الله سلول نزد حضرت رسول صلی الله علیه وآله آمد و آنحضرت در آن اثنا آب
مینوشید و بقیه از آن باز مانده بود گفت یا رسول الله دستوری ده تا این بقیه
آب را بر پدر خود دهم تا بیاشامد و برکت و یمن تو این آب دلش را از شرک خالص کند
حضرت فرمود که چنین کن وی آن آب را بنزد پدر خود برد وی گفت این چیست عبد الله
گفت این سؤر رسول خداست بیا بخور تا دلت از شرک و نفاق پاک شود گفت چرا بول مادر را
نیاوردی که بیاشامم صورت حال بعرض آنحضرت رسانید و گفت یا رسول الله اجازت
فرما تا گردنش را بزنم رسول فرمود برو و با او برفق و مدارا زندگانی کن حق تعالی این
آیه فرستاد لَا تَجِدُ قَوْمًا نیابی گروهی شاید که بیابی این باب تخییل است یعنی باید که
چنین تخیل کنی که ممتنع و محالست که بیابی گروهی را یُؤْمِنُونَ بِاللهِ که میگروند بخدای عز
و جل وَالْیَوْمِ الْآخِرِ و بروز بازپسین که ایشان یُوَادُّونَ مودت ورزند و دوستی کنند
مَنْ حَادَّ اللهَ وَرَسُولَهُ کسی را که خلاف کند با خدا و رسول او یعنی هرگز مؤمنان اهل کفر و نفاق
و سایر اهل خلاف را دوست ندارند وَلَوْ کَانُوا آبَاءَهُمْ و اگر چه باشند آن مخالفان خدا و رسول
پدران ایشان چون عبد الله سلول که در صدد قتل پدر خود بود اَوْ اَبْنَاءَهُمْ یا پسران
ایشان چون روز بدر که پسر خود عبد الرحمن را بمبارزت خود طلبید و پیغمبر نگذاشت
که وی بحرب پسر رود اَوْ اِخْوَانَهُمْ یا برادران ایشان چون مصعب بن عمیر که برادر خود را
در روز احد بقتل رسانید اَوْ عَشِیرَتَهُمْ یا خویشان اگر چه اقرب قربی باشند چون
امیر المؤمنین علیه السلم و حمزه رضی الله عنه که اقربای خود را مثل عتبه و شیبه را که در جنگ بدر کشتند

اُولٰئِکَ آن گروه با دشمنان خدای دوستی نکنند کَتَبَ نوشته است یعنی ثبت کرده خدا
فِی قُلُوبِهِمُ الْاِیمَانَ در دلهای ایشان ایمان را بوسیلهٔ الطاف خود یا جمع کرده اند آن را
بلوازم آن از اخلاص و استقامت و گویند مراد بکتب علامت ایمانست تا ملائکه بآن
علامت بر ایمان ایشان گواهی بدهند همچنانکه منافقان را علامتی ثبت کرده تا ملائکه
آن علم بنفاق ایشان حاصل کرده بر ایشان گواهی بدهند لقوله تعالی وطبع الله علی قلوبهم
وَاَیَّدَهُمْ و تقویت کرده است و قوت داده ایشان را بِرُوحٍ بچیزی که دل ایشان بدان
زنده شود از رحمت یا نصرت یا نور هدایت که حجت و برهانست مِنْهُ از نزدیک
خود و گویند مدد داده ایشان را بجبرئیل علیه السلام یا قرآن وَیُدْخِلُهُمْ و در آورد
ایشان را در روز حشر جَنَّاتٍ تَجْرِی در بهشتی که جاری میشود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ
از زیر درختان آن جویها آب و عسل و شیر و خمر خَالِدِینَ فِیهَا در حالتی که جاوید مانده باشند
در آن رَضِیَ اللهُ عَنْهُمْ خوشنود شد خدای از ایشان و اعمال ایشان را پسندید وَرَضُوا عَنْهُ
و خشنود شدند ایشان از عطای بکرامی که وعده کرده ایشان را در عقبی اُولٰئِکَ حِزْبُ
اللهِ آن گروه لشکر خدا و ناصر دین وی اند اَلَا اِنَّ حِزْبَ اللهِ بدانید بدرستی که سپاه
خدا هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشان رستگارانند در دنیا و عقبی از ثعلبی نقلست که داود علیه السلم
در مناجات گفت بار خدایا حزب تو کیانند خطاب آمد که هر که چشم او از محارم
بسته بود و دست او از آزار خلق و اخذ حرام کوتاه باشد و دل خود را از ماسوی الله
پاکیزه کرده از جملهٔ حزب ما باشند و ما عرض من آیه دلیل است بر آنکه هیچ چیز در دین
ادخل از این نیست که دوستی کنند با دوستان خدا و دشمنی نمایند با دشمنان خدا
چه امتیاز تمام میان اهل حق و اهل ضلال بتولی و تبراست سورة الحشر مکیة وهی
اربع و عشرون آیه اُبَیّ بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله روایت کرده
که هر که سورة الحشر قرائت کند هیچ چیز نماند از بهشت و دوزخ و عرش و کرسی
و لوح و قلم و ملائکه الا که بر او صلوات فرستند و برای او استغفار کنند اگر در
آن روز یا در آن شب بمیرد شهید مرده باشد و نیز از آنحضرت مرویست که هر که سورة

المحشر بخواند حق تعالی گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد و ابو عبیده مکاری از حضرت
ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده که هر که در شبانگاه سورة الرحمن و سورة الحشر
بخواند حق تعالی فرشته را بخانهٔ وی فرستد که شمشیر کشیده پاسبانی او و اهل او
کند تا روز بباید دانست که چون حق تعالی ختم سورة المجادله فرمود بذکر حزب الشیطان
و حزب الله افتتاح این سوره نیز بمقهوریت و مغلوبیت حزب الشیطان نمود بجزئی و
هوانی که بسبب جلای اوطان ایشان رسید و بقاهریت و غالبیت حزب خود که اهل ایمانند
و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم سَبَّحَ تسبیح و ستایش کرد بپاکی و پاکیزگی لِلّٰهِ مر خدا را
که مستحق ثناست مَا فِي السَّمٰوَاتِ آنچه در آسمانهاست از اجرام علویه وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است
از اجسام سفلیه وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ و او غلبه کننده است بر همه در حکم و فرمان صواب کار و
راست کردار در جمیع حالات و ا[رباب] زمان آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در
سال چهارم از هجرت با جمعی از خواص اصحاب خود بدیهٔ دو عامری که در عهد آنحضرت بودند
و عمرو بن امیه ضمیری ایشان را کشته بود بمنازل یهود بنی نضیر رفت و در میان بنی
نضیر و بنی عامر معاقده و معاهده بود و حضرت در دیهٔ دو عامری از ایشان استعانت
خواست گفتند سمعاً و طاعةً ما اعانت تو میکنیم در هر چه امر فرمائی و پنهان با یکدیگر
گفتند که کار محمد بسازید و کینه خود را از و بکشید که فرصتی به از این نخواهد شد پس
پشت بدیوار خانهٔ خود نهاده بود سنگی بر بام بردند که بر آنحضرت افکنند فی الحال
جبرئیل علیه السلام آمده آنحضرت را خبردار گردانید آنحضرت از آنجا برخاسته باصحاب
گفت که از اینجا مروید و خود بمدینه مراجعت نمود چون آمدن آنحضرت دیر کشید برخواستند
و طلب آنحضرت کردند در اثنای راه مردی را دیدند که از مدینه می آمد و احوال پیغمبر
از و پرسیدند گفت در راه او را دیدم که متوجه مدینه بود پس ایشان بمدینه آمدند
و پیغمبر ایشان را از غدر یهودان اخبار فرمود و محمد بن مسلمه را بقتل کعب بن اشرف
که رئیس بنی نضیر بود مقرر نمود و او با سلکان بن سلامه و سه دیگر از بنی الحارث بطلب کعب
از مدینه بیرون رفتند و پیغمبر از عقب ایشان بیرون آمد و در خارج مدینه در موضعی

بنشست

بنشست و انتظار آن میکشید و محمد بن مسلمه با رفقای خود بنزدیک قصر کعب رسیده یاران
خود را در پای حصار بنشاند و کعب را آواز داد کعب جواب داد که چه کسی گفت برادر تو محمد بن
مسلمه و وی برادر رضاعی کعب بود گفت یا اخی آمده ام تا از تو درمی چند قرض کنم چه محمد
از ما مطالبهٔ صدقه میکند و با ما چیزی نیست کعب آواز داد که قرض نمیدهم مگر برهن
گفت بزیر آی که رهن همراه دارم کعب در همان شب داماد شده بود عروس چون صیحهٔ
محمد را بشنید گفت نمیگذارم که بیرون روی چه از این صیحه سرخی مشاهده میکنم
التفات بقول عروس نکرده بپایین آمد و محمد بن مسلمه با او معانقه کرده با یکدیگر سخن
میکردند تا از قصر دور شدند و بصحرا رسیدند پس سر او را در زیر بغل گرفته رفقای
خود را آواز داد کعب فریاد برکشید که عروس آواز او را شنید بنی نضیر را بانگ زد ایشان
از خانهای خود بیرون دویدند چون به آنجا رسیدند کعب را مقتول یافتند و ابن
مسلمه با رفقای خود فرار نموده متوجه پیغمبر شدند و چون سپیدهٔ صبح بدمید
خبر قتل کعب را بآنحضرت رسانیدند اصحاب از این معنی شاد گشتند و حضرت ایشان را
بحرب بنی نضیر اشارت کرد اصحاب متوجه آن صوب شدند و محاصرهٔ حصون ایشان
کردند پیغمبر با ایشان اعلام کرد که چون غدر شما ظاهر شد از دیار من بیرون روید
و اگر نه آماده حرب باشید پس ده روز ایشان را امان داد ایشان بتهیهٔ سفر اشتغال نمودند
و ابن ابی منافق نزد ایشان فرستاد که از دیار خود مروید و بقلاع خود متحصن باشید
که من با دو هزار کس از قوم خود بمعاونت شما می آیم یهودان بسخن آن منافق مغرور
شده یاغی گشتند و خبر بآنحضرت رسید پانزده روز حصون ایشان را محاصره کردند
و ایشان بواسطه ترس و بیمی که خدای بر دل ایشان افکنده بود اقدام بر محاربه ننموده جلای
وطن قبول نمودند حضرت فرمود بشرط آنکه اسلحهٔ خود را بگذارید و آنقدر از اموال
خود که دواب شما توانند برداشت با خود ببرید پس بر اینوجه قرار یافت پس ایشان
نواحی مدینه را گذاشتند و باریحا که از مزروعات شام است نزول کردند الا
آل ابی حقیق و آل حیی بن اخطب که باهل خیبر ملحق شدند و طایفهٔ دیگر بحیره

حق تعالی در بارهٔ ایشان فرمود هُوَ الَّذِی اوست آن خدای که از روی خواری و اذلال اَخْرَجَ
الَّذِینَ کَفَرُوا بیرون کرد آنانرا که نگرویدند مِنْ اَهْلِ الْکِتَابِ از اهل توریه یعنی بنی
نضیر را مِنْ دِیَارِهِمْ از سراها و منزلهای خود که ایشان در مدینه ساکن داشتند لِاَوَّلِ الْحَشْرِ در اول
راندن ایشان از جزیره عرب بشام و حشر بمعنی اخراج جمعی است از مکانی اولیت حشر باعتبار
آنست که این نوع عقله قبل از ایشان نرسیده بود و یا باعتبار آنکه آخر حشر ایشان از خیبر
خواهد بود بشام یا آخر حشر آنها در قیامت باشد در روایت آمده که در آخر الزمان آتشی
از جانب مشرق بیاید و همه را بزمین شام راند و آنجا قیامت قایم کرده و پس آن حشر
دوم ایشانست بزمین شام و عکرمه از ابن عباس نقل کرده که هر که شک دارد در آنکه زمین
محشر زمین شام خواهد بود این آیه بخواند زیرا که رسول صلی الله علیه و آله ایشانرا
گفت که جلای وطن کنید و از منازل خود بدر روید گفتند بکجا رویم فرمود بزمین محشر
بعد از آن حق تعالی این آیه فرستاد و گویند معنی آیه آنست که اول راندن بجهة قتالست چه
آن اول قتالی بود که حضرت رسول با ایشان کرد بعد از آن از روی امتنان بر مؤمنان میگوید
مَا ظَنَنْتُمْ گمان نداشتید شما ای اهل ایمان اَنْ یَخْرُجُوا به آنکه بیرون روند بنی نضیر از مدینه
بجهة بسیاری عدد ایشان و شجاعت و شوکت ایشان وَظَنُّوا اَنَّهُمْ و گمان بردند مَانِعَتُهُمْ
حُصُونُهُمْ که منع کننده و باز دارنده است ایشان را حصارهای ایشان مِنَ اللهِ از عذاب خدا
اصلا بخاطر ایشان نمیگذشت که مقهور و مخذول گردند فَاَتٰیهُمُ اللهُ پس بیامد بدیشان
عذاب خدا مِنْ حَیْثُ لَمْ یَحْتَسِبُوا از آنجا که گمان نمیبردند و تصور آن نمیکردند بجهة قوت
و محکمی حصون وَقَذَفَ و بیفکند حق تعالی فِی قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ در دلهای ایشان ترس و بیم را
بسبب کشته شدن کعب که پیشوای ایشان بود بجهة آن دل بر جلای وطن نهادند یُخْرِبُونَ
بُیُوتَهُمْ خراب میکردند خانهای خود را بِاَیْدِیهِمْ بدستهای خود بجهة ظنت آن بر مسلمانان
وَاَیْدِی الْمُؤْمِنِینَ و بدستهای مؤمنان یعنی کافران بواطن آن را خراب میکردند و مؤمنان
ظواهر آن را و باعث تخریب ایشان بجهة آنکه احتیاج ایشان بود باخشاب و احجار و یا آنکه
افواه از قبر را که مواضع هجوم مؤمنان بود بر ایشان مسدود سازند و یا بجهة آنکه

بعد از

بعد از جلا متحسر نشوند بر بقای آن مساکن و امداد داعی مؤمنان بر تخریب آن ازالهٔ تحصن و
منع ایشان بود و اتساع مجال الحرب برای خود • و بروایت ابن عباس مسلمانان از بیرون سوراخها
میکردند تا باندرون در روند و اموال ایشان را غنیمت گیرند و ایشان از اندرون دیوارها را
می شکافتند و بیرون میرفتند • و مرویست که چون یهودان دل بر جلا نهادند و دانستند
که منازل ایشان بدست مؤمنان می افتد خانها را می کندند و هر چه ایشان را خوش می
آمد از درها و چوبها و سنگهای تراشیده از محل آن بر کنده میخواستند که با خود ببرند
پس شصت شتر بار کرده و خود را بیاراستند و جلا نمودند و دفها میزدند و سرود گویان از بازار
مدینه گذشتند و بولایت شام رفتند فَاعْتَبِرُوا یَا اُولِی الْاَبْصَارِ • پس عبرت گیرید شما ای
خداوند دیدها یعنی می بینید احوال ایشان را و اندیشه نمایید که حق تعالی چگونه مؤمنان را
بر ایشان مسلط گردانید بدون قتال و جدال تا مرتبه که بجهة خوف و هیبت مؤمنان همه
خانمان خود را رها کرده فرار بر قرار داده اند • بعد از آن بیان حکمت کرده میفرماید در مأمور
شدن ایشان بجلا بقوله وَلَوْلَا اَنْ کَتَبَ اللهُ و اگر نه آنست که خدا نوشته است بحسب اقتضای
مصلحت و حکمت و فرض کرده شده عَلَیْهِمُ الْجَلَاءَ بر ایشان بیرون شدن از خانمان و
آن را واگذاشتن لَعَذَّبَهُمْ هر آینه عذاب میکرد ایشان را فِی الدُّنْیَا در این سرا باستیصال و قتل
و سبی چنانکه با بنی قریظه عمل نمود وَلَهُمْ فِی الْآخِرَةِ و مر ایشانراست در آن سرای عَذَابُ النَّارِ
عذاب دوزخ مراد آنست که اگر ایشان از عذاب دنیا رستگاری یابند از عذاب آخرت نجات نخواهند
یافت ذٰلِکَ این عذاب که نامزد ایشان بود از رعب و جلا و عذاب آخرت بِاَنَّهُمْ بسبب آنست
که ایشان شَاقُّوا اللهَ وَرَسُولَهُ مخالفت کردند و معاندت نمودند با خدای و رسول او
وَمَنْ یُشَاقِّ اللهَ و هر که شقاق و خلاف کند خدا را فَاِنَّ اللهَ پس بدرستی که حق تعالی شَدِیدُ
الْعِقَابِ سخت عقوبت است مراو را و امثال او را آورده اند که در زمان محاصره ایشان حکم الهی
شد که خرمابنان ایشان را قطع کنند غیر از عجوه و برنیه و عبد الله سلام و ابولیلی مازنی
بدان مهم مامور گشتند ابولیلی چند انواع خرما را می برید و میگفت بریدن آن یهود را
غمناک میگرداند و عبد الله سلام بدترین انواع آنها را قطع میکرد و میگفت آنکه بهتر آنست

برای مسلمانان میکندام الفتنه جهودان بسبب آن درخشم شدند وبطریق طعن
میگفتند که ای محمد تو دعوی میکنی که من مأمورم وان جادهٔ عدالت تجاوز نمیکنم
این عدالتست که تو درختان خرما را میبری و میسوزانی این سخن برسول خدا شاق و
مسلمانان مستضعف در اندیشه افتادند که مبادا قطع نخل خرما تعدی و فساد باشد
پس با یکدیگر خلاف کرده بعضی گفتند که نباید برید که داخل غنیمت است وبعضی
دیگر گفتند که قطع باید کرد بجهة ترغیم یهودان ایشان در این خلاف بودند که حق تعالی
این آیه فرستاد که ما قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ آنچه بریدید شما از خرمابنان بالوان بانواع
مختلفه أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً یا بگذاشتید شما آن را ایستاده عَلَىٰ أُصُولِهَا بر اصلهای
خود فَبِإِذْنِ اللَّهِ پس بامر خداست وبرضای او وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ و قطع نخل جنان
کرد اند ویا خوار کرداند خدا جهودان را که بیرون رفته کاسند از دایرهٔ ایمان آورده اند
که چون بنی نضیر جلای وطن نمودند پنجاه زره وپنجاه خود وسیصد وچهل شتر از ایشان ماند
واموال وعقار ایشان مجموع فی شد یعنی تمام خاصهٔ پیغمبر صلی الله علیه وآله گشت پس
آنحضرت از آن اسلحه هرکس که خواست هبه نمود وعقار آنرا بعضی باصحاب بخشید ودر
روایت ثابت شده که آنحضرت بر مهاجر قسمت فرمود وانصار را نصیبی نداد مگر سه کس را
ابودجانه سهل بن حنیف [illegible] زید بن ضمه واز بنی نضیر پیشتر از دو کس ایمان نیاورده بودند
یکی سفیان بن عمر ودیگری سعید بن وهب ورسول صلی الله علیه وآله فرمود که مال وملک
بایشان رد کردند وحق تعالی در باب فی آیه فرستاد که وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ وآنچه باز گردانید خدای
عَلَىٰ رَسُولِهِ بر پیغمبر خود مِنْهُمْ از اموال واملاک ایشان یعنی این را برسول خود ارزانی فرمود
فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ پس نتاختید شما بر تحصیل آن مِنْ خَيْلٍ هیچ اسبی وَلَا رِكَابٍ ونه شتری یعنی
پیاده بدین حصار آمدید غیر از پیغمبر که بر شتر وبروایتی بر درازگوشی سوار شده بود در
فتح آن وجهاد وکارزاری واقع نشد تا شما را کلفتی رسیده باشد وبسبب آن مستحق
چیزی از غنایم شده باشید وَلَٰكِنَّ اللَّهَ ولیکن خدا بنصرت واعانت خود يُسَلِّطُ رُسُلَهُ مسلط
ومستولی میسازد پیغمبر خود را عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ بر هرکه میخواهد بسبب رعب خوف پس این

غنیمت

غنیمت مفوض است باو هرکه خواهد فی قسمت کند پس از غنایمی نباشد که بقتال آنرا گرفته باشند
وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وخدای بر همه چیزها از غالبیت شما و مغلوبیت ایشان و غیر آن
تواناست پس گاهی بسبب امر ظاهر که جدال وقتال است ایشان را بر دشمنان غالب میسازد
وگاهی بسبب امر پنهانی که آن القای ترس وبیم است در دل ایشان مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ آنچه
باز گردانید خدای بر پیغمبر خود مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ از اموال واملاک ودههاکه بحرب گرفته
نشده یعنی قریهٔ بنی نضیر فَلِلَّهِ پس مر خدای راست وَلِلرَّسُولِ ومر پیغمبر او را متصرف در اسم
واول نیز آنحضرت است صلی الله علیه وآله که بر وفق مصلحت صرف نماید وَلِذِي الْقُرْبَىٰ
ومر خداوند خویشی نسبت بحضرت نبوی صلی الله علیه وآله از اهل بیت وی که ائمه
معصومین اند علیهم السلام وَالْيَتَامَىٰ ومر اطفال بی پدران محتاج از آل محمد صلی الله علیه
وآله وَالْمَسَاكِينِ ومردم درویشان را که از ایشان باشند وبر قوت سال قادر نباشند و
ابْنِ السَّبِيلِ ومر در ماندگان ایشان را که استطاعت نداشته باشند که بشهر خود رسند
منهال بن عمران روایت کرده که از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام پرسیدم که مراد بذی القربی
والیتامی والمساکین وابن السبیل که درین آیه واقع شده چه کسانند فرمود که هم قرباءنا و
ایتامنا ومساکیننا وابناء السبیلنا یعنی ایشان خویشان ما اند ویتیمان ما ودرویشان
ما ودرماندگان ما اند ونزد فقهای ما فی از برای اقارب فقرای رسول اند که بنی هاشم اند
وبنی عبد المطلب اغنیای ایشان واز حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نیز روایت
که فرمود ما جماعتی هستیم که خدای عز وجل فرض کرده است بر بندگان فرمانبرداری
ما را وما راست انفال ومالی که برگزیده شده باشد از دواب جید وکنیزان خوب صورت
وزرهای قیمتی وهر چیزی که بی مثل باشد از نفایس وبدانکه اموالی که ائمه وحکام
شرع در آن تصرف دارند سه نوع است یکی آنکه از مسلمان اخذ نمایند بر سبیل
زکوة وحکم آن در آیهٔ زکوة مبین شده قال انما الصدقات للفقراء والمساکین دوم
غنایم است که از کفار بتیغ گرفته باشند بر سبیل قهر وغلبه وحکم این نیز در آیهٔ
فاعلموا انما غنمتم من شیء الی آخر معلوم شده سیم فی است وآن مالیست که از

کفار بعلمانان رسیده بدون قتال وخیل ورکاب آن رسول را باشد در حال حیوة و بعد از
وی کسی راست که قایم مقام او باشد ائمه هدی وایشان بهر کس که خواهند دهند بر حسب
مصلحت وباجماع فقهای ما مستحقان فیء بنو هاشم اند از فرزندان ابی طالب و عباس و
تفصیل احکام خمس در منهج الصادقین سمت ذکر یافته * در معالم التنزیل آورده که اهل جاهلیت
چون غنیمتی گرفتندی مهتر ایشان ربعی برداشتی و باقی را نیز آنچه خیار آن بودی
برای خود اختیار کردی و آن را صفی گفتندی و باقی را با قوم گذاشتی و توانگران قوم با درویشان
حیف کردندی وچون رؤسای اسلام در غنایم بنی نضیر همین خیال بسته گفتند یا رسول الله
شما ربع و صفی غنیمت بردارید و باقی را بگذارید تا با یکدیگر قسمت کنیم حق تعالی آن را مخصوص
خاصه پیغمبر گردانید و قسمت آن را بر وجهی که مذکور شد مقرر ساخت و فرمود که بر
طریق فیء حکم نمودیم کیلا یکون تا باشد آن فیء دولة آنچیزی که متداول باشد و دست
بدست گرداند بین الاغنیاء منکم میان توانگران از شما که بآن مکاثرت کنند و بقوت
وغلبه زیاده از حق خود بردارند و فقرا را اندک دهند یا محروم سازند چنانکه در زمان
جاهلیت بود خطاب باهل ایمانست غیر از پیغمبر واهل بیت وی وما آتیکم الرسول وآنچه
بدهد شما را پیغمبر از فیء وغنیمت فخذوه پس فرا گیرید آن را که حق شما است وما نهیکم
عنه وآنچه نهی کند شما را از آن فانتهوا پس باز ایستید از آن علمای محققین برآنند که حکم
این کلمات عامست معنی آنکه آنچه پیغمبر صلی الله علیه وآله امر فرماید شما را از مامورات
غنیمت دانید آن را و برغبت تمام اخذ آن نمایید و هرچه نهی کند از منهیات از آن
باز ایستید که امر و نهی خداست پس هر که مرتکب امر او شود نجات یابد و هر که از نهی
او اجتناب ننماید در ورطه هلاکت ابدی و شقاوت سرمدی گرفتار گردد
واز حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت است که قرآن صعب است و مستصعب
بر آنکه ترک کند و آسانست آنکه را که متابعت کند واتقوا الله و بترسید از عذاب
خدا در مخالفت حضرت رسول ان الله شدید العقاب بدرستی که حق تعالی سخت
عقوبتست بر مخالفان حکم زید بن شحام از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت

کرده

روایت کرده که حق تعالی هیچ چیز بانبیا کرامت نکرده که بحضرت رسالت صلی الله علیه
وآله عطا فرموده از آن جمله حضرت سلیمان را گفت فامنن او امسک بغیر حساب
و در حق پیغمبر ما فرموده وما آتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا در این
اشارتیست بآنکه تدبیر امور متعلق است بآنحضرت و بائمه که قایم مقام اویند * و
لهذا آنحضرت اموال خیبر را قسمت نمود بر اهل اسلام و بر اهل خیبر منت نهاده ایشان را
بحال خود باز گذاشت و بنی نضیر و بنی قینقاع را حکم بجلاء وطن فرمود و بعضی از اموال ایشان
بدیشان داد و رجال بنی قریظه را مقتول ساخت و ذراری و نساء ایشان را سبی کرده -
اموال همه ایشان را بر اصحاب قسمت کرد بر وجه مصلحت چنانکه حق تعالی میفرماید
که فیء للفقراء المهاجرین مردود ایشان راست که هجرت کنند از مکه بمدینه
الذین اخرجوا آنانکه بیرون کرده شده اند یعنی کفار مکه بیرون کردند ایشان را
من دیارهم از سراهای خود که در مکه داشتند واموالهم و مالهای خود را یعنی در گرفتند
ومنع کردند ایشان را از برداشتن اموالی که آنجا داشتند یبتغون در حالتی که این مهاجران
طلب میکنند بسبب هجرت فضلا من الله افزونی و مزیت عطا از خداوند خود
ورضوانا و خشنودی حضرت رسالت صلی الله علیه وآله یعنی هجرت ایشان برای تجارت
واغراض دنیویه نبود بلکه محض رضای خدا بود پس بجهت دوستی خدا و رسول ترک دیار
خود کردند و اعراض نمودند از امتعه خود که در مکه داشتند وینصرون الله و
رسوله ویاری میکنند دین خدا را بانفس و اموال ونصرت مینمایند پیغمبر او را
اولئک آن گروه مهاجران هم الصادقون ایشان راستگویانند در دین اسلام
بقول وهم بفعل در خبر است که مهاجر جمعی بود که از غایت گرسنگی سنگ بر شکم
بسته و در زمستان بجهت برهنگی خود گوی کندی و در آنجا نشستی تا سرما کمتر اثر کند
چون حال ایشان بر این منوال بود حضرت رسول صلی الله علیه وآله اموال بنی نضیر را بر ایشان
قسمت کرد و بسه کس از انصار که محتاج بودند چنانکه گذشت بعد از ذکر مهاجرین
در حق انصار فرموده والذین تبوؤا الدار ودیگر فی مرکسایر است کجای گرفتند

دوستر اکه مدینه است وَالْإِيمَانَ و در ایمان بخدا و رسول یعنی در مدینه ایمان را
مواطن و مستقر خود ساختند و متمکن شدند درین هردو و آنها را در کنف و ملاذ
خود کردانیدند مِنْ قَبْلِهِمْ پیشتر ان مهاجران مراد فقرای انصار اند که سبقت نمودند
بر مهاجران در ایمان • و یا قبل از هجرت ایشان ایمان آورده بودند و بدو سال قبل از
قدوم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مساجد ساختند و نزد بعضی مراد
اصحاب لیلة العقبه اند که هفتاد کس بودند که مبایعت کردند با رسول خدا
در حرب احمر و ابیض یُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ دوست میدارند این انصار هر کرا که هجرت
نماید إِلَيْهِمْ بسوی خانه ایشان و مراجای دادند بدیار و اموال خود او را مساعده
نمودند وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ و نیابند در سینهای ایشان حَاجَةً آنچه
احتیاج داعی ایشان باشد از حسد و حقد و غبطه و طلب مِمَّا أُوتُوا از آنچه داده
شدند مهاجران بدون ایشان را از مال غنیمت بنی نضیر یعنی اصلا شکوه آنچیزی
نمیکنند که بمهاجران عطا کرده شده بلکه بآن قسمی که حضرت رسول کرده راضی و خشنودند
مرویست که حضرت رسول انصار را طلبید و اعانت و احسان و امداد و اسعاد که نسبت
با مهاجر کرده بود با ایشان بیز کرد و فرمود که ای کروه انصار اکر میخواهید که اموال بنی
نضیر را در میان شما تقسیم کنم و طایفه مهاجر بر قرار خود در مساکن شما باشند
و اکر خواهید همه اینمال را بمهاجر دهیم و ایشان را از منازل شما بیرون کنیم تا بکفایت
معیشت خود مشغول شوند سعد بن معاذ و سعد بن عباده کفتند یا رسول الله
خاطر ما آن میخواهد که اموال را بمهاجر قسمت نمایی و ایشان همچنان در خانهای
ما باشند که روشنای و برکت در منازل ما از ایشانست حضرت ایشان را دعا کفت
و حق تعالی در حق ایشان این آیه فرستاد که وَيُؤْثِرُونَ و اختیار میکنند یعنی
مقدم میدارند مهاجران را عَلَى أَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خود یعنی اموال و منازل از خود
باز میکیرند و بدیشان میدهند وَلَوْ كَانَ بِهِمْ و اکرچه در حالیست که هست
ایشان را خَصَاصَةٌ احتیاج و فقر با آنچه ایثار میکنند ایثار عبارتست از آنکه کسی

محتاج

محتاج باشد بچیزی و دیکری مستحق آن بیند از خود باز کیرد و بوی بخشد در
اسباب نزول • از عبدالله بن عمر علیه اللعنه نقل کرده که سر کوسفندی بریان
کرده بود برای از درویشان صحابه آوردند او را بدرویشی که از و محتاج تر بود
فرستادند و او بدیکری ایثار نمود و همچنین شش از فقرا بیکدیکر ایثار کردند
و این آیه در شان درویشان نوان کران نازل شد • عبدالله مسعود روایت کند که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله از نماز شام و خفتن فارغ شد مردی از
میان صفوف برخاست و کفت ای مهاجر و انصار مردی غریبم و بر هیچ چیز قادر
نیستم مرا طعامی دهید رسول فرمود که ذکر غربت مکن که دل مرا اند و هکین
ساختی بعد از آن فرمود که غریبان چهارند مسجدی که در میان جماعتی باشد
که در آنجا نروند و نماز نکذارند و مصحفی که در خانه باشد و مردم از آن
تلاوت ننمایند و عالمی که در میان جماعتی باشد و ایشان تفقد آن نکنند و مسایل
دین از وی نپرسند و اسیری که از اهل اسلام باشد و در میان کفار باشد پس
کفت هر که مونت این مرد را کفایت کند در فردوس اعلا او را جای دهند پس حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست و دست سایل کرفته بحجره طاهره فاطمه زهرا
علیها السلام در آورد و کفت ای دختر رسول خدا در کار این میهمان نظری کن کفت یا ابن
عم در خانه طعام اندکیست اما حسن و امام حسین علیهما السلام کرسنه اند و تو روزه
داری و آن طعام یک کس را کفایت بیش نکند فرمود که آن را حاضر کن حضرت فاطمه طعام پیش
آورد و حضرت آن طعام را پیش مهمان نهاد و با خود کفت اکر من طعام بخورم مهمان را
کافی نباشد و اکر نخورم سبب انفعال میشود پس دست مبارک دراز کرد و چنان
باو نمود که چراغ را اصلاح میکند و آن را فرو نشاند و حضرت فاطمه را کفته کرد
کرفتن چراغ تعلل کن تا مهمان از طعام خوردن فارغ شود و خود دهان مبارک
میجنبانید تا مهمان تصور کند که طعام میخورد چون مهمان از طعام فارغ
شد حضرت فاطمه چراغ در کرفت و بمهمان خانه فرستاد دیدند که طعام همچنان

در جای خود بود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ای مؤمن درویش چرا طعام نخوردی
گفت طعام خوردم و سیر شدم پس حضرت امیر و فاطمه و امام حسن و امام حسین و فضه
و همسایها از آن طعام خوردند و هنوز باقی بود روز دیگر آنحضرت نزد حضرت
رسول آمد آنحضرت وی را گفت یا علی دیشب چون گذرانیدی گفت بخیر و خوبی پس
حضرت رسول حکایت گذشته را نقل کرد و حضرت علی گفت که یا رسول الله ترا که اعلام
کرد حضرت فرمود که جبرئیل نزد من آمد و اظهار این معنی کرده این آیه آورد که ویؤثرون
علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة • و این حکایت عاصم بن کلیب که یکی از اهل سنت است
روایت کرده از پدرش و او از ابو هریره که چون حق تعالی بیان صفت ایشان نمود در
عقب آن ترغیب بایشان به سخاوت مینماید ومن یوق و هر که نگهداشته شود شح نفسه
از بخل نفس خود یعنی منع نفس خود کند از آنچه طبیعت مستدعی آن باشد از
حب مال و بغض نفاق واجبه و مخالفت نماید با نفس اماره فاولئک هم
المفلحون • پس آن گروه ایشانند رستگاران و فیروزی یافتگان به ثنای
عاجل و ثواب آجل و بمراد و مطلوب خود رسنده و در حدیث آمده که شح و ایمان
بهم جمع نشود در دل مؤمن مراد منع امتناع است از حقوق مفروضه مالیه
و بعد از آن بیان صفات اصحاب ذکر تابعین میفرماید و تبع تابعین قرنی بعد از
قرنی تا انقراض دنیا میگوید که والذین جاؤا و آنانکه آمدند یعنی می آیند من
بعدهم از پس مهاجر و انصار یقولون ربنا میگویند از روی نیاز که ای پروردگار
ما اغفر لنا بیامرز گناهان برای ما ولاخواننا الذین و مر برادران ما در دین
آنانکه سبقونا بالایمان پیشی گرفتند بما با بیمان ولا تجعل فی قلوبنا و
مگردان یعنی وضع مکن در دلهای ما غلا کینه و حسد و خیانتی للذین
آمنوا مر آنانی را که گرویده اند یعنی نگهدار ما را بلطف ابدی و فضل سرمدی
خود از اراده بدی بمؤمنان ربنا انک رؤف ای پروردگار ما بدرستی
که تو بنیک مهربانی پس دعای ما مستجاب کن رحیم بخشنده پس ما را برحمت شامله

خود

خود در زمره سابقان داخل گردان و شبهه نیست که بغض و خیانت با مؤمنان و اراده
بدی بایشان از حیثیت ایمان کفر است و از حیثیت غیر آن فسق چه حق تعالی در این آیه
مؤمنان را بسه فرقه قسمت کرده مهاجر و انصار و تابعین که موصوف باشند بپاکی
عقیدت و صفای طینت پس هر که باین صفت نباشد از اقسام مؤمنان خارج افتد
بعد از مدح مهاجر و انصار و تابعین بیان احوال منافقین میفرماید بقوله الم
تر الی الذین آیا نگاه کردی بسوی آنانکه نافقوا نفاق میورزند و خلاف آنچه در
باطن دارند ظاهر میکنند یعنی ابن ابی و ابن نبیل و مر قاعه و احزاب ایشان که بر
بنی نضیر پیغام فرستادند که ما با شما موافقیم و معاون در حرب کردن با محمد و انفاق
ما با شما تا بحدیست که اگر محمد بر شما غالب شود و شما را از دیار اخراج کند ما
نیز موافقت کنیم کما قال جل ذکره یقولون میگویند جماعت منافقان لاخوانهم
مر برادران خود را یعنی اشباه و امثال خود را که اخوة الکفره اند الذین کفروا آنانکه
نگرویدند من اهل الکتاب از اهل توریه که غم مخورید و اندیشه بخود راه مدهید
لئن اخرجتم هر آینه اگر بیرون کرده شوید شما از دیار خود لنخرجن معکم هر آینه
بیرون آییم ما با شما از روی موافقت و مصاحبت ولا نطیع فیکم و فرمان نبریم در
خلاف جدال با شما احدا یکی را که محمد است یا دیگری را از مسلمانان یعنی در مخالفت
نمودن با شما اطاعت ایشان نکنیم ابدا در هیچ وقتی از اوقات هرگز وان قوتلتم
و اگر کارزار کرده شوید یعنی اگر مسلمانان با شما کارزار کنند لننصرنکم هر آینه
یاری کنیم شما را والله یشهد و خدا گواهی میدهد انهم لکاذبون بآنکه ایشان
یعنی منافقان هر آینه دروغ گویانند در آنچه میگویند یعنی آن قول را بفعل نیارند
و آن شرط که با یهودان کرده اند بجای نیارند کما قال لئن اخرجوا هر آینه اگر
بیرون کرده شوند لا یخرجون معهم بیرون نیایند با ایشان ولئن قوتلوا
و هر آینه اگر مقاتل شوند یعنی مسلمانان با ایشان کارزار کنند لا ینصرونهم
یاری نکنند منافقان ایشان را ولئن نصروهم و هر آینه اگر یاری دهند اهل

نفاق را یعنی بر سبیل فرض و تقدیر آنچه خدا نفی آن فرموده وجود خارجی پیدا میکند
لَیُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ هر آینه باز گردانند پشتهای خود را یعنی بهزیمت روند ثُمَّ لَا یُنْصَرُونَ
پس یاری کرده نشوند بنی نضیر بعد از هزیمت منافقان یعنی چون ناصران ایشان منهزم
گردند ایشان منصور نگردند بلکه بعذاب قتل و سبی و جلا گرفتار شوند انگه بر وجه
امتنان خطاب بمؤمنان میکند که لَأَنْتُمْ هر آینه شما که مؤمنانید أَشَدُّ رَهْبَةً سخت
ترید از روی ترس فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ در سینهای ایشان از خدای یعنی ترس شما در دل
منافقان بیشتر است از ترس خدا ذَلِكَ آن خوف و خشیت از شما مر ایشان را بِأَنَّهُمْ
بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَا یَفْقَهُونَ گروهی اند که نمیدانند عظمت خدا و شدت
عقوبت او را اگر نه بایستی که از و بترسیدندی نه از شما مراد آنست که ترس ایشان از شما
در سر سختست از ترس ایشان از خدای که اظهار میکنند و میکنند نزد شما از آنکه ایشان را
ترس از خدا باشد همچنانکه ظاهر کلام ایشان راست لَا یُقَاتِلُونَكُمْ جَمِیعًا کار زار
نمیکنند با شما یهودان و اهل نفاق در حالتی که مجتمع و متفق باشند برای جدال
کردن با شما إِلَّا فِي قُرًى مگر در دههای چند مُحَصَّنَةٍ استوار شده بخندق
و بروج و حصار مستحکم أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ یا از پس دیوارها بچوب و سنگ و
غیر آن بجهة فرط ترس ایشان از شما یعنی ایشان را قوت آن نیست که از حصون
بیرون آمده بصحرا آیند و روی بروی با شما حرب کنند و این نه از ضعف ایشانست
بلکه بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ کارزار ایشان در میان یکدیگر شدید سخت است یعنی چون
بایکدیگر محاربه کنند حرب ایشان در نهایت شدت باشد اما هر شجاعی از ایشان
که با رسول خدا و اصحاب او حرب کند او سبحانه خوف و رعب در دل او افکند
و بسبب آن طاقت مقاتله در مقابله و مواجهه ایشان ندارد تَحْسَبُهُمْ جَمِیعًا
پنداری تو یهود و اهل نفاق را مجتمع و متفق اند از روی تدبیر و صلاح
اندیشی وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى و حال آنکه دلهای ایشان پراکنده و پریشانست در آن
بجهة افتراق عقاید و اختلاف دواعی و مقاصد و کثرت حقد و حسد

وعداوت

و عداوت با یکدیگر ذَلِكَ این افتراق عقاید و اختلاف دواعی بِأَنَّهُمْ بسبب
آنست که ایشان قَوْمٌ لَا یَعْقِلُونَ گروهی اند که تعقل نمیکنند و در نمی یابند آنچه صلاح
ایشان در آنست بعد از آن میفرماید که مثل یهود در منهزم شدن بعد از
قوت خود كَمَثَلِ الَّذِينَ مثل آنهاست که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا پیش از ایشان
بزمان نزدیک اندک ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ که بچشیدند عاقبت کفر خود را در دنیا مراد مشرکان
قریش اند که شش ماه قبل از ایشان در بدر کشته گشتند و بروایت ابن عباس
بنی قینقاع اند که عهدی با حضرت رسالت صلی الله علیه وآله کرده بودند
بشکستند و چون از بدر مراجعت نمودند فرمود که از دیار خود بیرون روند
و جلای وطن کنند عبد الله ابی با ایشان گفت بیرون مروید که من پیش محمد روم
و شفاعت کنم یا با شما در حصن در آیم و مدد شما دهم و چون ایشان در حصن
رفتند عبد الله نصرت ایشان نداد و ایشان بالضروره قرار بر فرار دادند و جلای
وطن کردند وَلَهُمْ و مر ایشان راست با وجود خواری جلای وطن در دنیا
عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک در عقبی مثل منافقان در فریب دادن یهودان و وعده
نصرت کردن و خلاف آن نمودن كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ مانند مثل شیطانست إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ
اكْفُرْ چون گفت مر آدمی را که بر کفر خود ثابت باش که من معاون و ناصر توام فَلَمَّا
كَفَرَ پس چون بر کفر خود ثبات ورزید و نهال کفر در دل او استحکام یافت
قَالَ إِنِّي گفت شیطان بدرستی که من بَرِيءٌ مِنْكَ بیزارم از تو إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ بدرستی
که من میترسم از خدای رَبَّ الْعَالَمِينَ که پروردگار عالمیانست یعنی تا آنکه حق تعالی
روز قیامت او را شریک تو نسازد در عذاب مراد از انسان ابو جهل است چه در وقتی
که ببدر متوجه شد از قبیله کنانه متوهم بود ابلیس بصورت سراقة که رئیس بنی
کنانه بود بر آمده گفت ای ابو الحکم مترس که هیچ کس غالب نشود و من رفیق و مصاحب
شما ام و چون به بدر رسیدند ابلیس دید که ملائکه بمدد اهل اسلام از آسمان نازل میشوند
از عقاب ترسیده بگریخت و گفت من از شما بیزارم و در سوره انفال این قصه مفصلا گذشت

و از ابن عباس و ابن مسعود روایتست که مراد از شیطان ابیض است که پسر ابلیس است و مراد
از انسان برصیصای راهب است که از بنی اسرائیل بود که برا و راه یافت و این قصه آنست که بر
صیصا در زمان فترت در صومعه هفتاد سال عبادة کرده و ابلیس هر چند خواست
که اضلال او کند و بر او ظفر یابد نتوانست آخر مرده و اعوان خود را جمع کرد و درین
باب با ایشان مطارحه کرد ابیض مهم اغوا و اضلال او را بر ذمت خود گرفت و همچنین
ابیض بود که اراده آن نمود که اغوای حضرت رسول صلی الله علیه و آله کند جبرئیل ع
بر خورد او بر وی زد و او را با قصای هند انداخت القصه ابیض بلباس راهبان
برآمده در زیر صومعه برصیصا بایستاد بنماز و آواز داد و وی بسبب آنکه در نماز
بود جواب نداد ابیض از روی نفاق در زیر صومعه بنماز مشغول شد و اظهار
از کار آن را بخضوع و خشوع تمام بجای آورد برصیصا چون آن حال بدید آواز داد
که یا عبد الله مرا معذور دار که در آن وقت که مرا آواز دادی در نماز بودم چه
حاجت داری گفت التماس آن دارم که باین صومعه در آیم تا سیرت ترا فرا گیرم
و علم را از تو کسب کنم برصیصا از این امتناع کرد و ابیض تضرع و زاری آغاز
کرده درین باب مبالغه بحد اطناب رسانید برصیصا او را دستوری داد و بصومعه
در آمده بریاضت مشغول شد و متحمل شاق عبادت شد برصیصا از شدت مجاهده
و کثرت طاعت در آمده بریاضت او متعجب شده مرید او گشت و او همین طریقه
سلوک مینمود روز بروز محبت او در دل برصیصا اشتداد مییافت تا یکسال برآمد
ابیض گفت مرا یار دیست که در عبادت از من پیشتر است و ریاضت وی از من زیاده
میخواهم که نزد او روم و چندروزی در خدمت او بریاضت مشغول شوم برصیصا
نمیخواست که از وی جدا شود اما چون دانست که قصد وی جازم است در رفتن و
نمیتواند که او را از آن باز دارد بالضروره راضی شد ابیض در وقت مفارقت
او را گفت ترا دعای تعلیم دهم که حق تعالی ببرکت آن بیماران را شفا دهد و اهل بلا را
نجات ارزانی فرماید و مجنونان را عاقل سازد برصیصا گفت میترسم که چون

مردم

مردم بر این مطلع شوند مرا از عبادت باز دارند و اوقات من صرف ایشان شود گفت
البته این دعا را بیاموز روزی باشد که ترا بآن احتیاج افتد پس آن دعا را تعلیم برصیصا
داد و او را وداع کرده بنزد ابلیس آمد و گفت نزدیک آن باشد که برصیصا را اغوا کنم پس
بشهر آمد و شخصی را مختنق گردانیده بیهوش نمود باز بصورت طبیبی ظاهر گشته اولیا او را
گفت علاج این جز بدعای برصیصا میسر نیست پس آنکس را بدر صومعه برصیصا آوردند
و نزد او تضرع و زاری کردند تا وی دعا کرد ابیض دست از گلوی او باز داشته
با خود آمد و شفا یافت و این خبر در ولایت شهرت یافت روزی دختر پادشاه
آن زمان که پدرش مرده بود و سه برادر داشت متعرض او شد او را بیهوش ساخت
برادران او را برداشته بدر صومعه برصیصا آوردند برصیصا بجهة گریختن
از مردمان بشناخت آمده در صومعه را لبسته بود ایشان دختر را همانجا نهادند
و گفتند این دختر امانتست پیش تو با او چه باید کرد بکن و او را تنها گذاشته
رفتند برصیصا نگاه کرد دختری در غایت جمال نزد وی آمده دعا کرد ابیض
دست از گلوی او برداشته بهوش آمد و وسوسه برصیصا کرد که این دختری
صاحب جمالست اگر با او مواقعه کنی کسی بر آن مطلع نشود برصیصا بوسوسه او
از راه رفته با دختر مواقعه کرد ابیض بصورت اول آمده گفت این چه عمل
شنیع و فعل قبیح بود که کردی و خود را در میان مردمان رسوا ساختی برصیصا بزاری
در آمده گفت درین باب فکری کن و تدبیری نما ابیض گفت صلاح آنست که وی را
بکشی و بزیر سجاده خود دفن کنی برصیصا از بیم جان او را کشته و در خاک دفن
کرد ابیض گوشه جامه او را از خاک بیرون گذاشت و چون برادران بدیر
برصیصا آمدند و احوال خواهر را از برصیصا پرسیدند گفت دیوان او را بردند
ایشان قبول کرده رفتند ابیض در خواب برادر مهین آمده گفت برصیصا
با خواهر تو چنین و چنان کرد چون بیدار شد با خود گفت این خواب شیطانیست
شب دوم بخواب برادر میانین آمد و همین گفت و در شب سیم نیز بخواب برادر کوچک برآمده

همان سخن گفت روز چهارم برادران باهم نشستند و بر خواهر خود میگریستند برادر
مهین گفت من خوابی چنین دیده‌ام برادر میانین نیز همین گفت و برادر کوچک
نیز گفت والله من نیز همین خواب دیدم پس ایشان نزد برصیصا آمدند و خاک را
بشکافتند و خواهر را بیرون آوردند و در میان بازار داری زدند و برصیصا را از دیر
آورده خواستند که بردار زنند ابلیس بصورت اول بنزد برصیصا آمده
گفت اکنون ترا چیزی تعلیم کنم تا ازین بلا خلاص شوی گفت چه باید کرد ابلیس
گفت مرا سجده کن تا ترا بعابیوان چشم خلق بپوشانم و توان ایشان بگریز و توبه کن
القصه برصیصا ابلیس را سجده کرد ابلیس گفت من از تو بیزارم پس او را بردار کشیدند
و آن بی سعادت بعد از آنکه آن همه طاعت و عبادت از و صادر شده بود بورطهٔ
شقاوت ابدی گرفتار گشت حق تعالی ازین خبر میدهد فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا
پس هست آخر کار داعی که شیطان باشد و مدعو که انسان باشد از منافقان
و یهودان و سایر مشرکان أَنَّهُمَا فِي النَّارِ آنکه ایشان هردو در آتش دوزخ باشند
خَالِدَيْنِ فِيهَا جاوید مانده کان هردو در آن وَذَٰلِكَ و این خلود در آتش دوزخ
جَزَاءُ الظَّالِمِينَ پاداش کافرانست که از جادهٔ حق تجاوز نموده‌اند بعد از بیان
عاقبت کافران در موعظه مؤمنان میفرماید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده
اید اتَّقُوا اللَّهَ بترسید از خدا و در امر و نهی طاعت او کنید وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ و
باید که نظر کند هر نفسی و ببیند مَا قَدَّمَتْ آنچه پیش فرستاده آنرا
لِغَدٍ برای فردای قیامت که عمل صالح است که منجی او ست یا از فعل قبیح او که موبق
اوست پس تقدیم خیرات و طاعات کرده شکر گذاری توفیق آن نماید و در زیادتی
آن کوشد و اگر سیئات و معاصی فرستاده توبه کند و پشیمان شود و تسمیهٔ قیامت
لغد جهت وفور قرب آنست پس جهت تاکید امر بتقوی تکرار آن کرده میفرماید
وَاتَّقُوا اللَّهَ والبته بترسید از قهر الهی إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بدرستی که خدای داناست
بِمَا تَعْمَلُونَ بدانچه میکنید این کلمه وعید است بر معاصی وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ

وباشید

و مباشید ای مؤمنان مانند آنانکه نَسُوا اللَّهَ فراموش کردند یعنی واگذاشتند
احکام خدا را مراد یهودان و منافقان و مشرکانند که از روی عناد و جحود مطلقا
پیروی احکام الله نکردند مثل کسی که ناسی چیزی باشد و اصلا آن را بخاطر نیاورد
فَأَنْسَاهُمْ پس خدای فراموش گردانید بر ایشان أَنْفُسَهُمْ نفسهای ایشان را و در توفیق
از ایشان دریغ بر وجه تخلیه و بجهة آن تقدیم خیری نکردند فردای قیامت
ایشان را محروم ساختن از حظوظ آخرت أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ آن گروه ایشانند
بیرون رفتگان از دائرهٔ فرمان یعنی کاملان در فسق و عصیان و متوغل در کفر
و طغیان بعد از آن مردمان را تنبیه میسازد بقوله لَا يَسْتَوِي برابر نیستند نزد
حق تعالی أَصْحَابُ النَّارِ یاران دوزخ که نفس خود را خوار ساخته بکسب معاصی
مستوجب نار شدند وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ و اصحاب بهشت در اشکال نفس کوشیده
سزاوار جنت گشتند أَصْحَابُ الْجَنَّةِ یاران بهشت یعنی ساکنان آن هُمُ الْفَائِزُونَ
ایشانند رستگاران یعنی از عذاب جحیم باز رسته‌اند در نعیم مقیم پیوسته بعد
از آن بر سبیل تخییل در بیان تعظیم قرآن میفرماید لَوْ أَنْزَلْنَا هَٰذَا الْقُرْآنَ اگر می
فرستادیم ما این قرآن را عَلَىٰ جَبَلٍ بر کوهی بطریق مثل لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا هر آینه میدیدی
آن را ترسنده مُتَصَدِّعًا شکافته و از هم ریخته مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ از ترس خدا و از
هیبت وعیدی که در قرآنست یعنی کوه با وجود بزرگی و سختی و غلظت بترسید و گردن
مینهاد و دلهای کافران از آن متاثر نمیشود کما قال ثم قست قلوبکم من بعد ذلک
تا آخر و گویند معنی آنست که اگر قرآن را بر کوه انزال میکردیم بعد از آنکه فهم و ادراک
میدادیم پاره پاره میشد از ترس خدا وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ و هر یک ازین مثلها از
امثال قرآنی که از جملهٔ آن دو مثل درین سوره گذشت نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ بیان
میکنیم آنرا برای مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ تا شاید که اندیشه کنند در زواجر و
مواعید آن درین کلام توبیخست بر عدم تخشع قریشیان نزد تلاوت قرآن
بجهة قساوت قلب و کمی تدبر در آن بعد از آن بجهة تعظیم قرآن اظهار ربوبیت

وعظمت خود میفرماید بقوله هُوَ اللّٰهُ الَّذِی اوست آن خدای که هیچ وجه لا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست
معبود خدای که سزاوار پرستش باشد مگر او عَالِمُ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ که دانای هر نهان و
آشکار است هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِیمُ اوست خدای بخشاینده مهربان اوست آن خدای
که هیچ وجه لا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست معبودی که سزاوار پرستش باشد و عبودیت مگر او
اَلْمَلِکُ که جمیع ممالک و ملکوت ملک اوست و همه اشیا در تحت تصرف او و هیچ کس
قادر نیست بر منع او از آنچه جلال ذاتش باستغنای مطلق مقرونست و کمال صفاتش
از وجه احتیاج مصون اَلْقُدُّوسُ در نهایت نزاهت از شوب نقص و معایب و در
کمال تبری از طریق آفات و نوایب چه مبراست از جمیع قبایح و رذایل و مبرا از شریک
و اولاد و از صفات و تجربه و تمثیل و انقسام یا مبارک که جمیع برکات از جانب او فایض آید
و همه خیرات از او ظاهر و همه اشرار از و زایل یا بعید از اوهام و بصایر ابصار اَلسَّلَامُ
سالم از عیوب و علل و مبرا از نقص و عجز و خلل یا معطی سلامة بعباد در عالم مبدء
و معاد اَلْمُؤْمِنُ ایمن کننده بندگان از ظلم و عقوبت نیران و یا مصدق ظنون
مؤمنان یعنی منجز موعود ایشان نه مخیب آمال ایشان و مؤید او است قول حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام که تسمیه او بمؤمن جهة آنست که ایمن کرداننده اهل
طاعتست از عذاب و عقاب یا داعی خلقان بایمان و یا واهب امان بایشان یا تصدیق
کننده بذات خود قبل از تصدیق خلقان کما قال شهد الله انه لا اله الا هو یعنی بیان
ساخته توحید و الوهیت خود را بر بندگان بدلایل واضحه که منشأ آن
ایجاد عالم است بر نظامی که حال آن شاهد است بر وحدانیت و معبودیت او
اَلْمُهَیْمِنُ نگهبان بر هر چیزی که خلق فرموده و یا شاهد بر بندگان یا ایمن بر همه
ایشان که هیچ چیز نزد او ضایع و مهمل نمیشود و گفته اند اسمیست از اسماء الهی
که تأویل آن جز خدا کسی نداند اَلْعَزِیزُ غالب در حکم که هیچ کس او را مغلوب نتواند
ساخت و او را از مرتبه رفیعه خود زایل نتوانند کرد یا بی مانند یا کسی که هدیه
غیر او مخوف نشود اَلْجَبَّارُ بزرگوار و عظیم الشان در ملک و سلطنت یا قاهری

کربکنه

کربکنه او نتوان رسید و ابصار احاطه او نتوانند کرد یا با صلاح آورنده کارهای
شکسته بندگان از اسباب معاش و ارزاق و غیر آن یا آنکه باک نداشته باشد با آنچه
بوده و نبوده پس مسرور نشود بآنچه باشد و محزون نگردد از آنچه فائت شود اَلْمُتَکَبِّرُ
در نهایت کبریا و عظمت یا بلند مرتبه از ظلم و نقصان و احتیاج و از سایر
صفات محدثات و متعالی از جمیع ما لا یلیق یا کسی که همه چیز را نسبت بذات
خود حقیر میبیند و این متصور کسی نیست مگر او سبحانه سُبْحَانَ اللّٰهِ پاکست و منزه
از همه نقص و عیب خدای یگانه عَمَّا یُشْرِکُونَ از آنچه شریک میسازند باوی چه
ببراهین عقلیه و حجج نقلیه ثابت است که سبحانه قابل شرکت نیست هُوَ اللّٰهُ
الْخَالِقُ او خدای است که تقدیر کننده است هر چیز را که ایجاد آن فرماید از مخلوقات
بر وفق مشیت و مقتضای حکمت اَلْبَارِئُ آفریننده اعیان و ظاهر سازنده آنها
از علم بوجود در حالت برائت از نواقص و عیوب در خلق آن اَلْمُصَوِّرُ بخشنده صورت
و مثال مخلوقات و نگارنده آنها بر اشکال مختلفه از حیوانات و نباتات و جمادات
و غیر آن از مصنوعات که از یکدیگر ممتاز ند بصور و هیئات لَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰی
مر او راست نامهای نیکو در شرع و عقل مستحسن و پسندیده است چه آنها دال اند
بر محاسن معانی چون الله و رحمن و رحیم و صانع و قادر و علیم و حی و قیوم و حلیم و غیر آن
یُسَبِّحُ لَهُ بپاکی و پاکیزگی یاد میکنند مر او را از همه نقایص و او را منزه و مقدس
میدانند از جمیع معایب مَا فِی السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ آنچه در آسمانها و زمینها است چه
ارباب عقول او را بصفت تنزیه ستایش میکنند و غیر ایشان از سایر حیوانات
و جمادات دلالت تمام دارد بر تقدیس او وَهُوَ الْعَزِیزُ و اوست ارجمند در ملک
خود که هرگز مغلوب و مقهور نگردد اَلْحَکِیمُ صوابکار در کردار و گفتار
هر چه خواهد کند بر وجه حکمت و مصلحت هر آینه شاید ابو هریره از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنحضرت فرمود که من
از جبرئیل از اسم اعظم پرسیدم جواب داد که علیک بآخر سورة الحشر فاکثر

قرائة برنو باد که نظر بآخر سوره حشر کنی پس یاد کردان قراءة آنرا باردوم وسیم
نیز که پرسیدم همین جواب داد ابو امامه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت
کرده که هر که خواتیم سوره حشر را در شب یا روز بخواند و بمیرد حق تعالی بهشت را
بر وی واجب گرداند سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده که رسول صلی الله علیه وآله
فرموده که اسم الله الاعظم فی ستة ایات فی آخر الحشر یعنی اسم اعظم در شش آیت
از آن مجمله در آخر سوره حشر است و معقل بن یسار از حضرت رسول صلی الله علیه وآله
روایت کند که هر که در صباح سه بار بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم وسه آیه
از آخر سوره حشر بخواند حق تعالی هفتاد هزار فرشته را بر او موکل گرداند
تا او را نگاه دارند از جمیع آفات در آن روز و صلوة بر او می دهند تا شب و
اگر آن روز بمیرد شهید مرده باشد و اگر آن را در شب اندرو نیز همین صورت بخواند
همین منزلت یابد و انس نیز از آنحضرت روایت کرده که لو انزلنا هذا القرآن تا آخر سوره
تلاوت کند در آن شب بمیرد شهید مرده باشد سورة الممتحنة مکیة وهی ثلث
عشرون ایات ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله روایت
کرده که هر که سورة الممتحنه بخواند در روز قیامت جمیع مؤمنین ومؤمنات
شفیع او باشند و ابو حمزه ثمالی از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده
که هر که سورة الممتحنه بخواند حق تعالی دل او را بایمان امتحان کند و چشم او را
روشن کرداند و هرگز درویشی و دیوانگی با او و اولاد او نرسد بدانکه
چون حق تعالی ختم سوره حشر نمود به بیان احوال کفار و منافقان افتتاح
این سوره کرد بذکر تحریم موالات و ایجاب معادات ایشان و فرمود که
بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین امنوا ای کسانی که ایمان آورده اید
بخدا و رسول لا تتخذوا عدوی وعدوکم فرا مگیرید دشمنان مرا و دشمنان
خود را اولیاء دوستان و یا با ایشان طرح مصاحبت میفکنید آورده اند
که در سال ششم از هجرت که بعد از دو سال بود از مراجعت بدر حضرت رسول

بطریق

۶۳

بطریق اخفا عزیمت مکه داشت ساره کنیز ابی عمرو بن ضیف بن هشام مغنیه
و نایحه بود از مکه بمدینه آمد حضرت رسول از او استفسار نمود که از جهة اسلام آورده
بدینجانب آمده گفت نه فرمود که بجهة مهاجرت گفت نه بلکه آمده ام که مرا طعام و لباس
دهید بان بمکه رجوع کنم فرمود که چرا از اهل مکه طعام و لباس نطلبیدی گفت بعد از واقعه
بدر کسی بغنا و نوحه من میل نکرد و صله من نداد حضرت رسول فرزندان عبد المطلب را فرمود
که وی را چیزی بدهند ایشان او را جامه و دینار و زاد و راحله دادند پس نزد حاطب بن ابی بلتعه
آمد و از او چیزی طلبید و وی نامه نوشت باهل مکه با این مضمون که این نامه ایست از حاطب
بن ابی بلتعه بسوی اهل مکه بدانید که رسول خدا قصد شما دارد پس اسلحه جمع کنید و آماده
قتال باشید نامه را بوی داد و ده دینار و بروایتی ده درم با وعطا کرد و برد
یمانی در وی پوشانید و گفت این نامه را باهل مکه برسان ساره نامه را گرفت و در میان
موی سر خود پنهان کرد و روی بمکه نهاد حضرت جبرئیل رسول را از این قصه خبر داد
آنحضرت امیر المؤمنین علیه السلام را با طلحه و زبیر و عمار و مقداد و ابا مرثد و عمر را امر کرد که براه
مکه متوجه شوید که در روضه خاخ زنی را یابید که نامه داشته باشد که باهل مکه
رساند و آن نامه متضمن اعلام اهل مکه باشد از قصد ما با تجانب آن را بستانید
و بیاورید ایشان حسب الامر عمل نموده سوار شده با آنموضع آمدند و آن زن را آنجا یافته از و طلب
نامه کردند وی انکار کرد پس او را و متاع او را بجستند نیافتند پس قصد رجوع
کردند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که بخدا سوگند که هرگز پیغمبر خدا دروغ نگفته و آنچه
فرموده باخبار جبرئیل بوده پس شمشیر برکشیده نزد وی رفت و گفت مرا می شناسی بخدا
که اگر نامه را ندهی گردنت بزنم زن بترسید گفت یا ابن ابی طالب روی بگردان تا نامه را
بیرون آورده بتو سپارم پس موی سر خود بکشید و نامه بیرون آورده با آنحضرت داد حضرة
شاه مردان نزد رسول آمده آورده بوی داد مرویست که در روز فتح مکه همه مکیان را
امان داد الا چهار زن و ساره از ایشان بود القصه حضرت رسول صلی الله علیه وآله
بر منبر رفت و خطبه خواند و گفت یکی از شما نامه باهل مکه نوشته تا ایشان را

از قصهٔ ما آگاه کند اگر برخیزد و بآن معترف شود فهو المراد اگر نه رسوا سازم دو نوبت فرمود
کسی جواب نداد نوبت سیم حاطب برخواست گفت یا رسول الله صاحب نامه منم و خدا داناست
که بعد از اسلام کفر نورزیده ام و از دین اسلام برنگشته مرا در اینجا قبیله و عشیره نیست تا حمایت
من کند بلکه اینجا غریب افتاده ام خواستم تا ملاحظه آن کرده رعایت من کنند و خاطر
جوی اهل من نمایند آنجا بودیم و اگرنه من از سر یقین میدانم که غضب خدا بر ایشان نازل
خواهد شد و این نامه فایده بایشان نخواهد داد پیغمبر عذر او را قبول نموده تصدیق او
فرمود عمر بن خطاب علیه اللعنه برخواست و گفت یا رسول الله اجازت فرما تا گردن
این منافق بزنم رسول خدا فرمود که او از اهل بدر است حق تعالی بدریان را وعده
مغفرت داده و ایشان را بخطاب مستطاب اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم
نوازش فرموده امید هست که بآب مغفرت نامه سیاه او را بشوید و در روایتی
آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که او را از مسجد بیرون کنید مردمان
دست بر او میزدند و می انداختند پس مینگریست و بحضرت رسول نگاه میکرد
تا شاید که بر وی رحم کند چون بدر مسجد رسید حضرت فرمود که او را باز گردانید
پس آنحضرت او را توبه داد حق تعالی این آیه فرستاد که ای مؤمنان کسانی که در
نفس الامر عدوی خدا و رسول خدا باشند و شما ایشان را دوست مگیرید و با
ایشان مودت مورزید تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ والقا میکنید شما و میفرستید
بسوی ایشان دوستی را بسبب مکاتبت وَقَدْ كَفَرُوا و بتحقیق که کافر شدند و تصدیق
نکردند بِمَا جَاءَكُمْ بآنچه آمده بشما مِنَ الْحَقِّ از سخن درست و راست که
قرآنست یا کار درست که دین اسلام است یا بکسی که سزاوار متابعت یعنی
حضرت رسول صلی الله علیه و آله يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ بیرون میکنند حضرت رسول را
وَإِيَّاكُمْ و شما را نیز بیرون میکنند أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ بسبب آنکه میگروید
بخدای که پروردگار شماست یعنی ایشان بسبب ایمان شما را از دیار خود میکنند بیرون
پس ایشان را دوست خود مگیرید إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ اگر شما هستید که بیرون

آمده اید از وطنهای خود جِهَادًا فِي سَبِيلِي بجهت جهاد و قتال در راه من وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي
و برای طلب خوشنودی من تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ پنهان میفرستید بسوی ایشان دوستی را
بسبب کتابت یا سخن سری با ایشان بسبب دوستی (میفرستید) وَأَنَا أَعْلَمُ و من داناترم بِمَا أَخْفَيْتُمْ
بآنچه پنهان میکنید از مودت اعدا وَمَا أَعْلَنْتُمْ و آنچه ظاهر میسازید از اعتذار و
رسول خود را از آن مطلع میگردانم وَمَنْ يَفْعَلْهُ و هر که بکند این کار را که القای حرمت
با ایشان و اسرار مودت با ایشان یا اتحاد اعدا مِنْكُمْ از شما فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ
پس بتحقیق که گم کرده است راه راست را و خطا نموده طریق حق و صواب را إِنْ يَثْقَفُوكُمْ
اگر بیابند شما را کفار مکه یعنی بر شما قادر گردند و ظفر یابند يَكُونُوا لَكُمْ
باشند مر شما را أَعْدَاءً دشمنان یعنی القای محبت فایده ندهد و ایشان دشمنی نهانی
آشکارا کنند وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ و منبسط سازند و بگشایند بسوی شما أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُمْ
دستهای خود را و زبانهای خود را بِالسُّوءِ به بدی یعنی بکشتن و دشنام دادن وَوَدُّوا
لَوْ تَكْفُرُونَ و دوست دارند اگر شما کافر شوید چنانکه ایشان هستند و از دین
خود برگردید و چون حال شما با ایشان باین طریقست پس مودت و نصیحت کردن
با امثال ایشان خطائی عظیم است از شما لَنْ تَنْفَعَكُمْ هرگز نفع نخواهند رسانید
شما را أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ خویشان شما و نه فرزندان شما یعنی مرو... مودت
مورزید با مشرکان بسبب حمایت فرزندان و خویشان و حال آنکه ایشان هرگز
نفعی نرسانند بعد از آن میفرماید که يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ روز رستخیز جدا می کند
حق تعالی بَيْنَكُمْ میان شما و اولاد و اقربا یعنی کافران را بدوزخ فرستد و
مؤمنان را به بهشت پس جهت شما اگر ترک حق الله میکنید جهت مراعات کسانی
که نفع بشما نخواهند رسانید و فردا از شما جدا خواهند شد وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
و خدا بآنچه شما میکردید از دوستی و دشمنی بَصِيرٌ بیناست و شما را بر آن جزا
و سزا خواهد داد قَدْ كَانَتْ لَكُمْ پس بتحقیق که هست مر شما را ای مؤمنان در ترک
موالات کافران و تبرا نمودن از ایشان أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ قدوه نیکو و خصلتی پسندیده

که بدان اقتدا باید کرد فِی إِبْرَاهِیمَ آنچنان قدوه وطریقه نیکویی که در میان
حضرت ابرهیم بود وَالَّذِینَ مَعَهُ ودر آنانکه با وی بودند اهل ایمان پس أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ
مر شماراست در ابراهیم وتابعان او إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ در وقتی که کفتند ایشان مر کروه
خود را از مشرکان إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ بدرستی که ما بیزاریم از شما وَمِمَّا تَعْبُدُونَ واز آنچه
میپرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدا از اصنام باطله كَفَرْنَا بِكُمْ نکرویدیم بدین
شما یا بمعبودان شما یعنی جاحد دین شما ومنکر معبود شماایم وَبَدَا بَيْنَنَا وظاهر
وآشکار شد میان ما وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ ومیان شما دشمنی بدل وَالْبَغْضَاءُ ودشمنی
بدست یعنی بضرب وقتل أَبَدًا همیشه مراد آنست که پیوسته دشمنی میان ما و
شما قایم خواهد بود بدست وزبان حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ تا آنکه ایمان آرید
بخدا وَحْدَهُ درحالتی که یکتا ویکانه است یعنی تا هنکامی که بیکتایی او بکروید
حاصل یعنی آنست که سبب عداوت وبغض میان ما و شما نیست مکر سبب نکرویدن
شما بخدا پس شما نیز اقتدا کرده با دشمنان دین تبرا جویید مادام که اسلام
نیارند ترک عداوت ایشان مکنید وحاصل که شما در تبرا نمودن از اهل شرک
اقتدا بابرهیم علیه السلم کنید إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِیمَ لِأَبِیهِ مکر در کفتن حضرت ابرهیم
بپدر خود لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ هر آینه آمرزش خواهم برای تو مراد آنست که ای
اهل اسلام اقتدا کنید بحضرت خلیل در بیزاری از کافران نه در طلب آمرزش
برای ایشان چه استغفار ابرهیم مر پدر خود را یعنی عم خود را مشروط بود بایمان
کقوله ما کان استغفار ابرهیم لابیه الا عن موعدة وعدها ایاه وچون دانست
که ایمان نخواهد آورد از او بیزار شد چنانکه حق تعالی میفرماید که فلما تبین له
انه عدو لله تبرء منه اکر حق تعالی این استثنا نمیکرد مظنه این میشد که استغفار
برای کفار مطلقا جایز باشد بدون وعده ایمان پس بجهة دفع مظنه نهی
اسلام نمود از این اقتدا وَمَا أَمْلِكُ لَكَ از تتمه قول ابرهیم است یعنی ابرهیم
علیه السلام به پدر خود کفت که من مالک نیستم ای پدر برای تو مِنَ اللَّهِ

من شیء

مِنْ شَيْءٍ از عذاب خدا هیچ چیز را یعنی نمیتوانم که از تو رفع کنم وبردارم از تو
عذاب خدا بلکه همین قدرت دارم که استغفار کنم وبس وچون خلیل واصحاب
او از قوم تبرا کردند وروی نیاز بدرکاه ملک جلیل آورده کفتند رَبَّنَا عَلَيْكَ
تَوَكَّلْنَا ای پروردکار ما بر تو توکل کردیم واعتماد کردیم یعنی از خلق بریدیم وبتو پیوستیم
وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وبسوی تو باز کشتیم وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ وبسوی حکم تست بازکشت همه
در آخرت نزد بعضی اینها از قول ابراهیم نیست بلکه حق تعالی مومنان این امت را
بعد از نهی ایشان از موالات کفار امر میفرماید که قطع علاقه مودت با دشمنان
کردید بکویید ای آفریدکار ما از ایشان بریدیم وبلطف وکرم تو پیوستیم
واز این قبیلست قوله رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا ای پروردکار ما مکردان ما را فِتْنَةً بلیه
وآزمایش لِلَّذِينَ كَفَرُوا برای آنانکه نکرویدند یعنی ایشان را بر ما مسلط
مکردان وبدست ایشان ما را مفتون ومعذب مکردان که اکر ایشان بر حق
میبودند بدست ما کرفتار نمیشدند یا ایشان را بر ما مستولی مساز تا ما را
از دین خود در فتنه اندازند واز آن منحرف سازند یا نکاه دار ما را از موالات
ایشان وَاغْفِرْ لَنَا وبیامرز ما را رَبَّنَا ای آفریدکار ما از آنچه تقصیر کردیم در راه
تو إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ بدرستی که تو توی غالب در حکم پس شر ایشان را از ما
دفع کن الْحَكِيمُ دانا بصلاح کار خود پس ما را بیامرز بعد از آن بجهة تاکید
قول مذکور تکریر آن میکند لَقَدْ كَانَ لَكُمْ پس بدرستی که هست
مر شما را ای اهل اسلام فِيهِمْ در ابرهیم وقوم او أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ خصلتی نیکو که
بآن اقتدا ثابت است لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ مر کسی را که باشد که امید میدارد
رضای خدای را وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وپاداش روز قیامت را وَمَنْ يَتَوَلَّ وهر که
روی بکرداند از این اقتدا ودوستی کند با اعدا فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ پس
بدرستی که خدای بی نیاز است از وی واز نصرت کردن وی مر دین او را
چه خود ناصر دین خود است واحتیاج بغیر ندارد الْحَمِيدُ ستوده در جمیع افعال

بی ستایش خلقان پس تولای هیچ کس ضرری بوی نرساند بلکه ضرر تولا بمتولی
خواهد رسید ٭ مرویست که بعد از نزول این آیات بیخ مودت آباء و ابناء و سایر
اقربا که در مکه داشتند از دل خود برکنده درخت عداوت بجای آن نشاندند
و چون حق تعالی ثبات و جد ایشان را در ترک موالات و مواصلت اقربا بدید
و رسوخ عداوت ایشان را مشاهده نمود رحم فرموده وعده مودت ایشان
داد عسی الله ان یجعل شاید یعنی امید هست که خدا پیدا کند بینکم و بین
الذین میان شما و میان آنانکه عادیتم دشمن داشتید منهم از کفار مکه
که خویشان شما اند مودة دوستی و یاری آنچنان بود که ابوسفیان و سهل بن
عمرو و حکم بن حزام و غیر ایشان از صنادید قریش که دشمنان عظیم بودند اسلام آوردند
در عام الفتح و کسان ایشان را با ایشان محبتی تمام پیدا شد و چون حضرت رسول صلعم
ام حبیبه که دختر ابوسفیان بود بعد از اسلام بعقد خود در آورد و شکیمه ابو
سفیان برطرف شده دل او بر اسلام نرم گشت و ام حبیبه قبل از این زن عبدالله
بن جحش بود و چون بحبشه هجرت کردند عبدالله ترسا شد ام حبیبه را بدین
ترسا دعوت کرد او قبول نکرد چون بمرد حضرت رسول کسی را بنجاشی فرستاد
و ام حبیبه را از او طلب کرد نجاشی سعید بن عاص را گفت او را نزد رسول خدا
فرست سعید قبول این معنی نموده نجاشی چهارصد دینار برای صداق
رسول بدو داد و بمدینه آمده بزفاف حضرت رسول سرافراز گشت ابو
سفیان علیه اللعنه مشرک بود چون این خبر شنید گفت این مرد عظیم الشأنست
که اصلا گرد مذلت بر او ننشیند پس بدامادی حضرت رسول راضی شد
والله قدیر و خدای تواناست بر همه مقدورات پس قادرست بر آنکه
دشمنی را بدوستی مبدل کند و اسباب مودت را بر ایشان آسان گرداند
والله غفور و خدا آمرزنده است کسی را که موالات کند با ایشان قبل از
نهی رحیم ٭ مهربان بر آنکه بعد از نهی قطع مودت کرده باشد یا آمرزنده

وبخشاینده

و بخشاینده مر کسی را که اسلام آورد از ابن عباس مرویست که بنو خزاعه و بنو مدلج را
با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله عهد و پیمان بود که هرگز قصد مسلمانان
نکنند و دشمنان دین را یاری ندهند و ایشان بر عهد خود ثبات ورزیده قصد
اسلام نمیکردند و اعدای دین را حمایت نمینمودند حق تعالی درباره ایشان
فرمود لا ینهیکم الله نهی نمیکند خدا شما را ای مومنان عن الذین لم یقاتلوکم از
آنانکه کارزار نکردند با شما فی الدین در کار دین و ملت و لم یخرجوکم و
بیرون نکردند شما را من دیارکم از سراها و منزلهای خود ان تبروهم آنکه
نیکویی کنید با ایشان و تقسطوا الیهم و حکم بعدل کنید بسوی ایشان و ظلم مکنید
بر ایشان تا موجب الفت قلوب ایشان شود و سبب تشوق ایشان بایمان یا آنکه
بفرستید قسطی و بهره از آنکه در خانهای شما است از مطعومات یعنی با ایشان
طریقه عدالت باحسان مرعی دارید ان الله بدرستی که حق تعالی یحب المقسطین
دوست میدارد عدل کنندگان را یا احسان نمایندگان را و گویند قتیله بنت
العزی که مشرک بود هدیه چند نزد دختر خود اسماء بنت ابی بکر آورد وی قبول
نکرد و اذن نداد که در مدینه داخل شود حق تعالی این آیه فرستاد پس پیغمبر صلعم
بدخول او امر فرمود و هدیه او را قبول کرد و اجماع امت است که نیکویی حرام نیست
خواه قرابت باشد و خواه نه باشد و خلاف در دادن زکوة و کفارات است با ایشان و
نزد اصحاب ما جایز نیست انما ینهیکم الله جز این نیست که نهی میکند شما را عن الذین
قاتلوکم از آنانکه کارزار کردند با شما فی الدین در دین و مذهب و اخرجوکم
و بیرون کردند شما را من دیارکم از سراهای شما و ظاهروا و هم پشت شدند
با اعادی و معاونت کردند با ایشان علی اخراجکم بر بیرون کردن شما ان تولوهم
آنکه دوستی کنید با ایشان یعنی خدای منع فرموده از دوستی کردن شما با جمعی که در
مقام مقاتله آیند در اخراج شما و معاون یکدیگر شدند مراد کفار مکه اند بعضی
با اهل اسلام محاربه کردند و برخی در اخراج ایشان سعی نمودند و بعضی ساعیان

کرویدند وَمَن یَتَوَلَّهُمْ وهرکه دوست دارد ایشان را فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه دوست
دارندگان هُمُ الظَّالِمُونَ • ایشانند ستمکاران که موضع دوستی در غیر موضع
میکنند و بسبب آن مستحق عذاب الیم و عقاب عظیم اند • آورده اند که چون در حدیبیه
صلح واقع شد یکی از جمله شروط این بود که هر مسلمان که از مکه بمدینه رود آنحضرت
او را بکفار باز فرستد و اگر مسلمانی از مدینه روی برتافته بمکه رود قریش او را
باز نگردانند و باینوجه نوشتند و مهر بران نهادند هنوز آنحضرت در مدینه بود
که جمعی مؤمنان از مکه گریختند و بملازمت آنحضرت آمدند از جمله آن سبیعه
اسلمیه دختر حارث بمدینه آمد و اسلام آورد و شوهر او مسافر مخزومی بروایت
صیفی بن راهب بیامد و گفت زوجه مرا بمن رد کن که شرط صلح براینوجه بود که
هر که از ما بتو آید رد کنی و مهری که بر صلح نهاده ایم هنوز خشک نشده حضرت
جبرئیل آمد گفت شرط بر مردمان واقع شده نه بر زنان و روایتست که مؤمنان را
بمشرکان باز دهند جبرئیل این آیه را آورد که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان
إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ چون بیایند بشما زنان مؤمنه یعنی تکلم نمایند بکلمه شهادة
و ظاهر سازنده ایمان باشند مُهَاجِرَاتٍ در حالتی که هجرت کننده باشند از کفر
بدار ایمان فَامْتَحِنُوهُنَّ پس بیازمایید آنها را براینوجه که ایشان را سوگند دهید
که بیرون آمدن ایشان از دشمنی شوهر نبوده و دوستی دیگران سبب آمدن
ایشان نشده و بهیچ غرضی از اغراض دنیویه متعلق نبوده بلکه خاص برای دوستی
خدا و رسول و تدین بدین اسلام باینجانب آمده اید یا نظر کنید در اماراتی که
موجب غلبه ظن شود در اینکه ایشان بسبب ایمان نه غیر آن باین صوب توجه نموده اند
اللَّهُ أَعْلَمُ خدا داناتر است بِإِيمَانِهِنَّ بگرویدن ایشان چه اوست که مطلع بر ضمایر است
یعنی شما را هیچ راهی نیست بچیزی که بآن اطمینان و یقین قلب حاصل شود در حقیقت
ایمان ایشان چه این مخصوص است بعلام الغیوب پس شما را در این باب امتحان
کافیست و لهذا مدار احکام شرع بظاهر است پس ایشان را سوگند دهید و باقدر

وسع ملاحظه امارات فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ پس اگر دانستید ایشان را بغلبه ظن خود نمایید
مُؤْمِنَاتٍ که مؤمنه اند فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ پس باز مگردانید ایشان را إِلَى الْكُفَّارِ بسوی
کافران گویند که مراد علمیت که مسلمانان را ممکن باشد و آن ظن غالب است که حاصل شده
باشد از سوگند دادن مهاجرات و یا از ظهور امارات چه ظن غالب باشد علت
وجود عمل بآن و مراد بکفار در این آیه شوهران زنان ممتحنه اند لقوله لَا هُنَّ حِلٌّ
لَهُمْ نه این زنان حلال است مر کافران را وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ و نه آن کافران حلال
میشوند مر این زنان را زیرا که ایمن نتوان بود از آنکه ازواج اضلال ایشان نکنند
بجهة استیلای ایشان برایشان و مظنه تلفین زوجات براین ازواج وَآتُوهُمْ و
بدهید شوهران ایشان را مَا أَنْفَقُوا آنچه خرج کرده باشند از کابین نه ماکول و
ملبوس از ضحاک منقولست که عهد مشرکان با حضرت رسول در باره زنان باین طریق
شده بود که هیچ زنی از نزد ما نزد شما نیاید که بر دین تو باشد الا که او را بسوی ما
رد کنی و اگر بدین تو در آمده باشد و شوهر داشته باشد آنچه شوهر انفاق او
کرده باشد از صداق برا ورد نمائی و آنحضرت نیز باین طریقه با ایشان عهد کرده
بود پس احتیاج نباشد صرف مطلق آیت بمقید • و بروایت قتاده این حکم بعد از آن
منسوخ شد القصه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سبیعه را سوگند داد
و مهری که مسافر بدو داده بود گرفته باز گشت و آیه آمد که وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ
و هیچ اثمی و بزه نیست بر شما أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ آنکه بخواهید زنان مهاجر را چه اسلام
فسخ نکاح کرده میان ایشان و میان ازواج کفار ایشان پس شما را جایزست
که ایشان را بنکاح خود در آورید إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ پس چون داده باشید ایشان را
أُجُورَهُنَّ مزدها یعنی مهرهای ایشان را بعد از این امر کرد عمر ملعون سبیعه را
بنکاح خود در آورد بر صداق معین و نیز بجهة مباینه کفر و ایمانست اینکه میفرماید
وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ و چنگ مزنید بعقدهای زنان کافره یعنی باید که میان
شما و ایشان علاقه زوجیت نباشد و عصمت منعست و تسمیه نکاح بآن بجهة آنست

که منکوحه در عصمت زوج و حبالهٔ اوست • و مرویست که بعد از نزول این آیه اصحاب حضرت
هر کافره که در نکاح داشتند طلاق دادند وَاسْأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ • و بجویید از کفار آنچه
خرج کرده اید از مهر ایشان یعنی هرگاه که زنان مرتده بکفار لاحق شده باشند مهری
که بایشان داده باشید از کفار مطالبه کنید اگر مانع آن زنان شوند وَلْيَسْأَلُوا
و باید که بجویند از شما کافران مَا أَنْفَقُوا آنچه خرج کرده اند از مهر مهاجرات
زوجات خود یعنی چون عصمت زوجیت منقطع شد میان مؤمنان و مؤمنه
و کافر و کافره پس هر یک رد کنند مهری که بصاحب خود داده اند ذَلِكُمْ جمیع آنچه
مذکور شد حُكْمُ اللَّهِ فرمان الله لازم الاتباع حق تعالی است يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ حکم میکند
خدا میان شما وَاللَّهُ عَلِيمٌ • و خدای داناست بمصالح شما حَكِيمٌ • حکم کننده بآنچه مقتضی
حکمت اوست • مرویست که قصد اسلام مسلمه در تحت کافر بود و کافره در تحت مسلم
پس این آیه آمد که بعد از این آیه مؤمنان ادای مهر مهاجرات کردند بازواج
ایشان و کفار از ادای مهر مرتدات ابا نمودند این آیه آمد و منسوخ شد وَإِنْ فَاتَكُمْ
و اگر فوت شود یعنی سبقت گیرد و برهد از شما ای مؤمنان شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ چیزی
یعنی یکی از زنان شما إِلَى الْكُفَّارِ بسوی کفار یعنی بدار الحرب پیوندد و مهر او
بدست شما نیاید فَعَاقَبْتُمْ پس از پی درآیید شما ایشان را و غنیمت ایشان بدست
شما درآید عاقبتم مشتق از عقبه یعنی نوبت شما آزاد کردن مهر باینوجه
که در عاقبت شما بر ایشان ظفر یابید و غنیمت بدست شما آید فَآتُوا الَّذِينَ
ذَهَبَتْ پس بدهید آنان را که رفته اند أَزْوَاجُهُمْ زنان ایشان بدار الکفر
و مهر نیافته اند مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا مانند آنچه نفقه کرده اند از مهر آن زنان
یعنی وقتی که نوبت ظفر بشما رسد مهرهای آن زنان را بوجه غنیمت بازواج
ایشان رسانید وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از عذاب خدای در مجاوزه از امر الَّذِي
أَنْتُمْ آن خدای که شما بِهِ مُؤْمِنُونَ • به او گرویدگانید که ایمان مقتضی پرهیز است
از عقاب او • از ابن عباس مرویست که شش تن از زنان مهاجر مرتد شده بر

کفار رفتند یکی حکم بنت ابی سفیان زن عیاض بن شداد فهری دوم فاطمه بنت امیه بن مغیره
زوجه عمر علیه اللعنه که خواهر ام سلمه بود سیم بروع بنت عقبه منکوحه شماس بن عثمان چهارم
عبده بنت عبد عزی زن عمرو بن عبد ود پنجم هند بنت ابی جهل زوجه هشام بن عاص ششم کلثوم
بنت جرول که آن نیز زن عمر علیه اللعنه بود پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله
از غنیمت مهر ایشان از شوهران ایشان داد آورده اند که در روز فتح مکه چون
سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم بکوه صفا بر آمد زنان با رجال مکه باسلام
و جهاد مشغول شدن ایشان در متابعت میل کردند حق تعالی طریقهٔ بیعت با
ایشان از حبیب خود تعلیم نموده فرمود که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر خبر دهنده از جانب خدا
ای بلند قدر و عالی مرتبه إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ چون بیایند بتو زنان گرونده
یعنی به نیت گرویدن يُبَايِعْنَكَ که مبایعت کنند با تو عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بر آنکه
شرک نیاورند و شریک نگیرند بِاللَّهِ شَيْئًا بخدا چیزی را از اصنام وَلَا يَسْرِقْنَ
و دزدی نکنند از مال شوهران و از غیر ایشان وَلَا يَزْنِينَ و زنا نکنند هرگز
وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ و نکشند فرزندان خود را مراد دختران اند که زنده در خاک
میکردند یا قصد بچه که در شکم دارند نکنند و او را نیفکنند وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ
و نیایند ببهتان دروغی که از روی حیل يَفْتَرِينَهُ بر بافته باشند آن را بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ
وَأَرْجُلِهِنَّ میان دستها و پایها خود این کنایت است از فرزندی که بدروغ بر شوهر
خود بندند چه بطن که میان هر دو دست بر داشته است و ولد را و فرج که در میان
هر دو پاهاست از و ولد حاصل میشود مراد آنست که فرزند حرام زاده را بدروغ
بر شوهر خود نسبت ندهند وَلَا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ و عاصی نشوند ترا در کردار
نیکو که بایشان امر کنی مانند آنکه با هیچ مردی غیر محرم در خلوت ننشینند و
نوحه نکنند و روی نخراشند و سلیطه نباشند و غیر آن آنچه موافق طاعت خدا
باشد و تمییز آن بمعروف جهت آنست که عقل معترفست بآن بجهت عظم حسن
چون بدین شرط بیعت کنند فَبَايِعْهُنَّ پس بیعت کن با ایشان و ضامن شو از برای ایشان

شود و وفا نمودن باین شرط • و بخاری در صحیح خود از عایشه نقل کرده که بیعت پیغمبر با زنان
بسخن بود و دست آن حضرت را دست هیچ زن مس نکرد • و قول آنست که زنان دست در
قدح آب فرو بردند و بعد از آن آنحضرت دست مبارک خود با آب فرو برد و گویند
حضرت جامه بر سر دست خود انداخت و آن را بالای دست ایشان نهاد و بایشان
بیعت فرمود • و بروایتی دیگر امیمه خواهر خدیجه را فرمود تا در آنها بیعت فرا
گرفت وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللّٰهَ • و طلب آمرزش کن برای زنان مبایعه از آنچه کرده اند در
حالت کفر إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ بتحقیق که خدا آمرزنده گناهان کسی است که بیعت کند رَحِيمٌ مهربان
بر ایشان که توفیق ایمان و توبه داده • پس رسول خدا بر طبق مذکوره فرمود که مبایعت میکنم
با شما از آنکه شرک نیارید بخدا هند دختر عتبه زن ابو سفیان در میان زنان ایستاده بود
و مقنعه بر سر خود کشیده بجهت آنکه رسول او را نشناسد گفت یا رسول الله با ما در اخذ
بیعت تاکیدی کردی که با مردان نکردی بجهت آنکه پیغمبر با مردان ایشان همین بر اسلام و
جهاد بیعت نموده بود و بعد از آن فرمود وَلَا يَسْرِقْنَ هند گفت ابو سفیان مردی بخیل
و من از مال او بسیار گرفته ام بدون اذن او نمیدانم حلال است یا نه ابو سفیان حاضر بود
گفت هر چه برگرفتی و خواهی گرفت بر تو حلال است حضرت رسول بخندید گفت تو هندی
گفت نعم یا رسول الله عفو فرما از آنچه گذشت فرمود که خدا از تو عفو کناد و بطالبت
خود ترا برساناد و این بسبب آن گفت که در احد جگر حمزه را شکافته بود و مضغ کرده
بعد از آن فرمود وَلَا يَزْنِينَ هند گفت آیا زن آزاده زنا کند عمر علیه اللعنة بخندید
بجهت آنکه در جاهلیت میان او و هند این نوع فعل قبیحی واقع شده بود پس فرمود
وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ هند گفت ما ایشان را می پروریم و شما میکشید و مرجع او این
برای آن گفت که پسر او حنظلة بن ابی سفیان در روز بدر بدست حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
بقتل رسیده بود پیغمبر تبسم نمود و عمر لعین بخندید بروجهی که بر پشت افتاد دیگر
فرمود وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ هند گفت بهتان قبیحست
و تو ما را امر نمیکنی مگر برشد و مکارم اخلاق بعد از آن فرمود وَلَا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ

[illegible]

هند گفت بخدا سوگند که ما برای این اینجا حاضر شده ایم که بر تو عاصی شویم و آنچه فرمایی خلاف
آن کنیم پس همه زنان باین شرایط با حضرت رسول بیعت کردند و پیغمبر دیگر علیه در حق ایشان فرمود
آورده اند که جمعی از درویشان اهل اسلام با یهودان دوستی میکردند و خبر مسلمانان
بایشان میگفتند و میوه و طعام از ایشان میگرفتند حق تعالی ایشان را از آن نهی کرده
فرمود يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آن کسانی که گرویده اید بخدا و رسول لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا
دوستی مکنید و موده مورزید غَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ که خشم گرفته است خدا بر ایشان — قومی را
و ایشان را بآتش غضب غیظ خود سوخته مراد یهود اند قَدْ يَئِسُوا بتحقیق که نومید
شده اند ایشان مِنَ الْآخِرَةِ از ثواب آخرت چه دانسته اند که بسبب عناد و کتمان
نعت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در توریه با آنکه معرفت دارند بصدق آنحضرت
ایشان را هیچ نوع حظی از مثوبات اخروی نخواهد بود پس نا امید اند از آن كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ
همچنانکه کافران نا امید شده اند مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ • از اهل گورها یعنی مبعوث شدن
مرده ها در نشاء آخرت یا از رجوع مرده گان خود بدنیا یا رسیدن خبر آنها بایشان
و یا یهودان نا امید اند از ثواب عقبی همچنانکه کافران مرده که برای العین قبح حال و
بدی مآل خود را دیده اند و بعلم الیقین عاقبت خود را دانسته و از نعیم آنجهانی بکلی
قطع امید و طمع کرده

سُورَةُ الصَّفِّ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ أَرْبَعَ عَشَرَةَ آيَاتٍ

ابی بن کعب از سید کاینات محمد المصطفی صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره
عیسی علیه السلم بخواند حضرت عیسی برای وی استغفار کند و صلوات فرستند
مادام که در دنیا باشد و در قیامت رفیق او باشد و او را ثواب حواریان بدهند ابو بصیر از حضرت
ابو جعفر علیه السلام روایت کرده که هر که سوره صف بخواند بعد از نماز فرض حق تعالی او را
در صف ملائکه و انبیای مرسل جای دهد • و باید دانست که چون حق تعالی ختم سوره ممتحنه
بقطع موالات کافران نمود افتتاح این سوره را با یجاب قطع این موالات ظاهرا و باطنا
فرمود و امر بنده کان نمود بجهاد با ایشان و فرمود که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ • سَبَّحَ لِلّٰهِ
بپاکی و پاکیزه گی یاد کرد خدا را مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از علویات وَمَا فِي الْأَرْضِ

وآنچه در نسبتها از سلطنا وهو العزیز واو غالب که بر هیچ وجه مغلوب نگردد الحکیم درست
کار که خلل بافعال او راه نیابد مرویست از مقاتل و کلبی که جمعی از اصحاب بآن قدوه احباب گفتند
که یا رسول الله اگر بدانیم که دوسترین عمل نزد خدا کدام است که تا ما انفس و اموال خود را
در آن بذل کنیم و بجان در آن کوشیم حق تعالی آیه ان الله یحب الذین یقاتلون
فی سبیل الله که مذکور خواهد شد انزال فرمود و چون روز احد بقول خود عمل
نا کرده از جهاد فرار نمودند و پیغمبر را با معدودی چند در میان کفار
بگذاشتند و بجهة آن سرو دندان رباعیه آنحضرت بسنگ جفای کفار شکسته
شد حق تعالی توبیخ ایشان فرمود باین آیه که یا ایها الذین ای آنانکه گرویده اید امنوا
لم تقولون ما لا تفعلون چرا میگوئید آنچیزی که نمیکنید کبر مقتا چه بزرگست
از روی شدت و غضب خشم عند الله ان تقولوا نزد خدای آنکه بگوئید ما لا تفعلون
چیزی را که نخواهید کرد نزد اکثر علما این آیه عام است یعنی هر که سخنی گوید و نکند درین عتاب
داخلست • پس علمای که خلق را بعمل خیر ارشاد کنند و خود ترک آن کنند درین توبیخ
داخلند • قوله اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم • در خبر است که حضرت رسول صلعم
در شب معراج گفت که لبهای چنین کسانی را بمقراض آتشین می بریدند از میاطی
نقلست که اصحاب بحضرت گفتند که آیا کدام عمل بجای آریم که ما را از حفره نیران
برهاند و بروضه جنان رساند • حق تعالی این آیه فرستاد یا ایها الذین امنوا هل
ادلکم تا آخر آیه • پیغمبر فرمود ای یاران آنچه میجستید یعنی عملی که بنده را از
سجن سجین رهائی بخشد و باعلا علیین فرود آورد که آن ایمان و جهاد است چون
محل جهاد رسید اصحاب از آن متشاغل شدند و متقاعد گشتند و حق تعالی آیه
مذکوره را فرو فرستاد و ایشان را بدان عتاب فرمود • و سعید بن مسیب مروی بود
که اصحاب را بجا آیندی و در روز بدر صهیب را کشت و رسول از کشته شدن او
خشمناک شد و گفت ویرا که کشتی گفت من ویرا کشتم تا او را نشاکوید
چنانکه میفرماید که یحبون ان یحمدوا بما لم یفعلوا عمر بن خطاب عبد الرحمن بن

عوف گفتند دروغ میگوید او را صهیب بقتل رسانید صهیب حاضر بود هیچ
نمیگفت ویرا گفتند چرا نمیگوئی گفت من ویرا برضای خدا کشتم نه از برای لاف
زدن و اظهار جلادت نمودن رسول فرمود بتو او را کشتی گفتم یا رسول الله
پس حق تعالی این آیه نازل ساخت بعد از آن در ترغیب جهاد میفرماید ان الله
یحب الذین بدرستی که خدا دوست میدارد آنان را که یقاتلون فی سبیله کارزار
میکنند در راه خدا صفا در حالتی که صف زده کانند یا صف زده اند در معرکه
کارزار و جهاد صف زدنی کانهم بنیان گوییا که ایشان بناهای مرصوص
اند از زیر بخته شده اند این کنایه است از استحکام و ثبات اقدام در معرکه
جهاد و بیکدیگر چسبیدن بر وجهی که از غایت اتصال در صفوف قتال هیچ
فرجه در میان ایشان پیدا نمیشود حاصل که حق تعالی در این کلام بنده کان را
اعلام فرموده که واجبست ثبات قدم در معرکه جدال و عدم انتقال از مکان
خود در وقت قتال مانند رسوخ بنای مرصوص و عدم ذهاب از مکان خود
معنی محبت خدا ببنده اعطای مثوبت و رفع درجات او و ستا از نزد خود
مقاتل بن سلیمان از ضحاک و او از ابن عباس که او فرمود که کان علی اذا صف فی القتال
کانه بنیان مرصوص • فانزل الله هذا الایه یعنی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
چون در صف قتال قیام مینمود گوییا که صف آن صفدر چون دیوار متین
و حصار مستحکم بود چون این حال محبوب و مرضی حق تعالی بود این آیه در حق
او نازل شد و براء بن الحسین از زبیر بن عدی و او از ضحاک روایت کند
که او گفت من از ابن عباس شنیدم که گفت آنجماعت که حق تعالی در این آیه ثنای
ایشان کرده و اظهار محبت نموده علی بن ابی طالب است علیه السلام و حمزه بن
عبد المطلب و عبیده بن حارث و مقداد اسود و بروایت کلبی از ابی
صالح و ابن عباس چنین است که این آیه در شان علی بن ابی طالب است و بهر
تقدیر حضرت شاه اولیا ممدوح و محبوب خالق الارض و السموات و حضرت

شهر رشوان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله در حق حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه که فرمود لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله ورسوله کرار
غیر فرار گواه است بر این مراد از این آیه آنحضرت است واتباع او نه جمعی که مکرر
از حرب اعدا فرار نمودند • بعد از مدح عباد بر ثبات قدم در جهاد بیان
میکند در صدد تنبیه حضرت موسی بر صبر کردن بر اذیت قوم بجهة تسلیه
حضرت رسالت صلی الله علیه وآله در شکیبایی از تکذیب امت میفرماید
که وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ و یاد کن ای محمد آن را که چون گفت موسی مر گروه
خود را که بنی اسرائیل بودند یَا قَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِي که ای قوم من چرا مرا میرنجانید
و فرمان من نمیبرید و اظهار نقص و عیب من و افترا میکنید و بهتان بر من می بندید که ایشان گاهی
او را ساحر میگفتند و زمانی او را مجنون نام مینهادند و وقتی اسناد برص و
ادره باو میکردند و محلی اسم ثانی بد و اطلاق میکردند و غیر آن از انواع
ایذا پس فرمود که چرا مرا این انواع ایذا و آزار میرسانید وَقَدْ تَعْلَمُونَ
و حال آنکه به یقین میدانید شما أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ که من فرستاده خدایم
بسوی شما با معجزات بینه بر صحت رسالت خود و شبهه نیست در صدق
دعوی من و رسول میباید که مکرم و محترم باشد پس احترام مرا مرعی دارید
و فرمان برید در طریق عناد و طغیان سلوک مکنید ایشان بر ضلالت
و جهالت خود ثابت شده سخن او را به سمع قبول نشنیدند و دست از ایذای
او باز نداشتند فَلَمَّا زَاغُوا پس چون بگشتند از قبول فرمان موسی با وجود
ادله باهره بر صدق او أَزَاغَ اللَّهُ بگردانید حق تعالی قُلُوبَهُمْ دلهای آنها را
از استقامت یقین یعنی منع الطاف نمود و ایشان را در بادیه خذلان فرو
گذاشت تا در طریق ضلالت خود بمانند و بر صراط مستقیم نرسند وَاللَّهُ
لَا يَهْدِي و خدا راه راست نمینماید ایشان را بالطاف و اعطای یا ثبوت
و کرامت و طریق جنت الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ گروهی را که بیرون رفته کامند

از دایره

از دایره فرمان بجهة فرط عناد و طغیان چه این مانع از حضرت منان نیست بلکه
تخلیه ایشان میکند و بحال خود شان وا میگذارد و نظر لطف از ایشان باز میدارد
وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ و یاد کن آن را که گفت حضرت عیسی که پسر مریم است
مر امت خود را که یَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ
بدرستی که من فرستاده خدایم بجانب شما بحجت و برهان مُصَدِّقًا در حالتی که
باور دارنده ام لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مر آنچیز را که پیش از من است مِنَ التَّوْرَاةِ از کتاب توریه
که بر موسی نازل شده یعنی تصدیق کرده ام که آن از نزد خداست وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ
و مژده دهنده ام بر فرستاده که يَأْتِي می آید بدین کامل و شرع شامل مِنْ بَعْدِي
اسْمُهُ أَحْمَدُ بعد از من که نام او احمد است که بمعنی ستاینده تر است یعنی ستاینده
تر است یعنی ستایش او بیشتر است از ستایش مخلوق و دیگر بجهة آنکه محاسن
اخلاق او بیشتر از همه کس است مراد او اینست که دین و مذهب من تصدیق کننده است
بر کتب خدا و جمیع انبیای متقدم و متاخر و در بعضی روایت آمده که ترجمه
کلام عیسی بحواریان بر این وجه است که إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَالْفَارِقْلِيطَا کما
احمد است یعنی میروم بجانب پروردگار خود و آفریننده کار شما و بر نزد احمد
که خاتم پیغمبرانست که بعد از من خواهد آمد محمد بن جبیر بن مطعم از پدر
خود روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده که مرا نامهای متعدد است من
احمدم و محمدم و ماحی ام که حق تعالی بسبب من محو کفر کرده و حاشرم که
مردمان بر قدم من محشور شوند و عاقبم که هیچ پیغمبر در عقب من نباشد و در
تبیان آورده که اسم آنحضرت بزبان سریانی مسیحا است و معنی او آنکه
بفرستاد او بتما بعد از مسیح و از کعب منقولست که حواریان بعیسی گفتند
که یا روح الله بعد از ما امتی دیگر خواهد بود گفت بلی بعد از ما امت احمد
خواهد بود که خاتم پیغمبرانست و ایشان حکیمان و عالمان باشند و نیکوکاران
و پرهیزکاران و در علم شریعت بمرتبه رسیده باشند که گویا

پیغمبرانند خشنود باشند از خدای باندک روزی و خدا نیز خشنود باشد از
ایشان باندک کرداری و بشارت بوجود باجود احمدی صلی الله علیه وآله متضمن
معجز عیسی است علیه السلام نزد ظهور او فلما جاءهم پس چون آمد حضرت محمد بدیشان
بالبینات بمعجزات روشن و آیات هویدا قالوا گفتند پسران بنی اسرائیل
هذا سحر مبین اینکه وا مینماید جادویی است آشکارا که بر هیچ کس پوشیده
و پنهان نیست و گویند ضمیر راجع بعیسی است چون عیسی بایشان آمد و معجزات
نمود گفتند این سحریست نمایان ومن اظلم وکیست ستمکارتر ممن افتری از
کسی که بر بندد علی الله الکذب بر خدا دروغ را یعنی پیغمبر او را تکذیب کند
و تصدیق بمعجزات او ننماید و گوید که خدا او را نفرستاده وهو یدعی و حال
آنکه خوانده میشود آن مفتری یعنی پیغمبر خدا او را میخوانند الی الاسلام بسوی دین
اسلام که مشتملست بر خیر و صلاح دنیا و فوز و نجات عقبی والله لا یهدی
القوم الظالمین وخدا راه ننماید گروه ستمکاران را که بسبب رسوخ در کفر از
صراط المستقیم و دین قویم تجاوز نموده باشند یعنی حق تعالی الطاف خود که
سبب هدایتست از ایشان باز دارد و ایشان را در بادیه خذلان فرو گذارد
بسبب فرط عناد و طغیان ایشان یا طریق جنت در روز قیامت بایشان ننماید
بواسطه کفر و فرط عناد مرویست که نضر بن حارث گفت در روز قیامت لات و عزی
مرا شفاعت خواهند کرد نزد خدا و خدای شفاعت ایشان را قبول خواهد کرد حق تعالی
رد قول او این آیه فرستاد که کیست ظالم تر از کسی که دروغ بر خدا بندد و بقول شفاعت
بتان در باره کفار و خدای این نوع کسان را راه ننماید بجهة توغل ایشان
در عناد و در لباب آورده که چند روزی وحی بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله نیامد
کعب بن اشرف گفت مژده باد شما را ای گروه یهود که حق تعالی نور محمد را فرو نشاند
و کار او با تمام نخواهد رسید این خبر بآنحضرت رسید غبار ملال بر آیینه دل
او نشست جبرئیل بجهة دفع ملال او این آیه آورد که یریدون لیطفئوا یعنی البته

میخواهند

میخواهند آنکه فرو نشانند نور الله نور خدا را لام از برای تاکید اراده است یا لام
علت است یعنی اراده میکنند که افترا بر خدا یا پیغمبر بندند یا بنشانند نور حق تعالی که دین
اسلام است یا قرآن یا حجت واضحه و معجزه باهره بر صدق حضرت رسالت بافواههم
بدهنهای خود یعنی بطعن کردن در آن بگفتار ناپسندیده و سخن بی ادبانه که در حکم
تراکم ظلامست یعنی حال ایشان در این اطفا مانند حال کسی است که بدهن باد
دمد در نور آفتاب تا آن را بنشاند والله متم نوره و خدای تمام کننده است نور
خود را یعنی روشن کننده دین و شریعت سید المرسلین است باظهار کلمه
اسلام و تایید سید انام و اعلان دین شریعت و رسانیدن آن بغایت نهایت
تا روز قیامت ولو کره الکافرون واگرچه کراهت دارند ناگرویدگان از اتمام
آن و کراهت ایشان را اثری نیست در اطفای چراغ صدق و ثواب همچو اراده
خفاش که غیر موثر است در نور آفتاب شب پره گر وصل آفتاب نخواهد رونق
بازار آفتاب نکاهد هو الذی ارسل اوست آن خدای که فرستاد رسوله بالهدی
پیغمبر خود را بچیزی که سبب هدایتست یا قرآن و معجزه ودین الحق و بمذهب دین
و راست که ملت اسلامیه است لیظهره تا غالب سازد دین را علی الدین کله بر همه
کیش و ملت ولو کره المشرکون واگرچه کاره‌اند مشرکان اظهار دین محمدی را که مشتمل است
بر اثبات توحید و ابطال شرکت و این وعده از ممکن قوت بفعل آمده چه هیچ
دینی از ادیان نمانده که بدین محمدی مقهور و مغلوب نیست و گویند این در وقت نزول
عیسی و خروج صاحب علیهما السلام خواهد بود که همه اهل زمین قبول اسلام
کنند وعیاشی باسناد خود از عمران بن میثم و وی از عبایه نقل کرده که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که اعلای کلمه اسلام بعد از این خواهد بود پس فرمود
بحق آن خدای که نفس من بید قدرت اوست که دین اسلام را غالب گرداند بر
جمیع ادیان تا آنکه باقی نماند هیچ دینی الا که بامداد و شبانگاه در او ندای لا اله
الا الله محمد رسول الله شنوند بعد از آن بنده کان را بقبول قول حضرت رسول

ونصرت دین محمد صلی الله علیه وآله میفرماید که یا ایها الذین امنوا ای
آنانکه گرویده اید هل ادلکم ایا دلالت کنم شما را وره نمایم علی تجارة تنجیکم
بر بازرگانی که نجات دهد و برهاند شما را من عذاب الیم از عذاب دردناک که آتش
دوزخ است وانواع عقوبت آن پس بیان تجارت نجات میدهد که آن تجارت
منجیه از درکات مهلکه آن کسی است که تؤمنون بالله ورسوله بگروید بخدا
ورسول او وتجاهدون وکارزار کنید با کافران مراد اهل است با ایمان وجهاد با اهل
شرک وکفر فی سبیل الله در راه خدا واعلاء دین او بعد باموالکم بمالهای خو
که صرف زاد وراحله اسلحه مجاهدان کنید وانفسکم به نفسهای خود که متعرض قتل
وحرب شوید سبب نزول این آیه در صدر سوره مذکور شد ذلکم آنچه مذکور شد
از ایمان وجهاد خیر لکم بهتر است مر شما را از معاملات دیگران کنتم تعلمون اگر
هستید شما که دانید طریق تجارت حقیقی را یعنی اگر عالم شوید بخیریت ایمان وجهاد
ومعتقد شوید بانکه آن مؤدیست بربح دایمی ونفع سرمدی که فوز است بثواب
او ونجات از عقاب بتجارت اموال مؤدی بربح فانی هر آینه اجابت آن کنید آنرا بر سایر
ارباح مقدم دارید پس اگر ایمان آرید بخدا وجهاد کنید در راه او ویغفر
لکم ذنوبکم تا بیامرزد خدا از برای شما گناهان گذشته شما را ویدخلکم جنات
ودر آورد شما را در عقبی ببوستانها تجری من تحتها الانهار که میرود از زیر
اشجار یا غرفات جویها ومساکن طیبة وبمسکنهای پاکیزه که واقع شده باشد
فی جنات عدن در بوستانهای باقامت که هرگز از آنجا بیرون نیایید ذلک
آنچه مذکور شد از مغفرت وادخال جنت الفوز العظیم رستکاری بزرک
نه آنچه مردمان آن را فوز میشمرند از طول بقا وحکومت دنیا ودر حدیث
آمده که جنات عدن کوشکیست در بهشت از لؤلؤ ودر آن هفتاد سراست
از یاقوت سرخ ودر هر سرایی هفتاد خانه است از زمرد سبز ودر هر خانه
هفتاد سریر وبر هر سریری هفتاد فراش وبر هر فراشی حوری نشسته ودر هر

ودر هر خانه از آن هفتاد مایده وبر هر مایده هفتاد لون طعام ودر هر یک
از آن غلامی وکنیزی باشد حق تعالی هر مؤمنی را چندان قوت دهد که با همه
زنان خلوت سازد ودر یک بامداد از همه طعام بخورد واین نعمتی است عظیم
در عقبی واخری تحبونها ونعمتی دیگر که دوست میدارید شما آن را در دنیا نصر
من الله نصرتی است از جانب خدا بر قریش وفتح قریب وفتح نزدیک که فتح مکه است
یا فتح فارس وروم ویا جمیع فتوحی که در اسلام واقع شود نزد محققان فتح باب دولت
بترقی از مقدمات نفس وغنایم این فتح معارف یقینیه است ومؤمنان را برتبت
در این دو نعمتند وبشر المؤمنین وبشارت ده ای محمد مؤمنان را باین دو نعمت
آجل وعاجل که ثواب ومغفرتست در عقبی وفتح ونصرتست در دنیا یا ایها
الذین امنوا ای گروه مؤمنان خطاب بجماعتیست که در لیلة العقبه بیعت کردند
وایشان هفتاد تن بودند ویا عام است که ای جمیع کسانی که ایمان آورده اید کونوا
انصار الله باشید نصرت کنندگان خدا یعنی یاری دهندگان دین خدا ورسول مراد
آنست که باید که اطاعت بر نصرت وانقیاد شما بر وجهی باشد که چون حضرت
رسول از شما طلب نصرت کند شما سمعا وطاعة اجابت نموده همگی وتمامی همت
خود را بر نصرت او مصروف دارید کما قال عیسی ابن مریم همچنانکه گفت عیسی
پسر مریم طلب نصرت کرده فرموده للحواریین مر حواریان را که خواص او بودند
در دین او بجهة سبقت ایشان در دین من انصاری کیستند نصرت کنندگان من یعنی
از جنود دعا عیان که توجه نماید با من الی الله بسوی خدا یعنی برای نصرت دین خدا
قال الحواریون گفتند حواریان یعنی نحن انصار الله ما یاری دهندگان
خداییم خلاصه معنی آنست که ای محمد بگو باصحاب خود که انصار دین خدا باشند
همچنانکه عیسی بحواریان گفت که یاری دهندگان خدا باشید وحواریان دوازده
کس بودند که جامها را سفید میکردند ودر اخبار آمده که ایشان بعد از حضرت
عیسی نصرت دین کردند وخلقان را بخدا دعوت نمودند وایشان را بطریق مستقیم

ارشاد فرمودند که امّت پس ایمان آوردند برسالت عیسی و وحدانیّت خدا بسبب دعوت
حواریان فَآمَنَتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ گروهی از بنی اسرائیل وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ و کافر
شدند گروهی دیگر و عیسی را خدا گفتند از ابن عباس منقولست که چون عیسی
بآسمان رفت بنی اسرائیل بر سه فرقه گشتند فرقه گفتند خدا بود بآسمان مرتفع
شد جمعی دیگر گفتند پسر خدا بود و پیغمبر خدا بود پس قتال و جدال میان ایشان
واقع شد و آن هر دو فرقه کافر غالب شدند بر مؤمنان و جدال و عناد ایشان
مستمر بود در میان ایشان تا زمانی که خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله مبعوث
شد و موافقت مؤمنان بنی اسرائیل نموده که کان عیسی عبد الله و رسوله ایمان
آوردند بآنحضرت و بسبب آن قوت تمام یافتند و بر آن دو فرقه دیگر غالب شدند
کما قال فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا پس قوت دادیم و غالب دانیدیم آنان را که گرویده بودند
بعیسی و رسالت و عبودیت او و تصدیق نموده عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ بر دشمنان ایشان که
قایل بودند بمسیح بن الله و بالوهیت او فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ پس گشتند آن مؤمنان
غلبه کنندگان بر کافران در مجاهده و محاربه یا در حجت گویند معنی آنست که معجز
کسانی که بعیسی گرویده بودند ظاهر گشت بتصدیق محمد رسول الله بلکه عیسی
کلمة الله و روح الله است و بروایت مجاهد تایید غلبه ایشان بر دشمنان بعد از
رفع عیسی بود سورة الجمعة مکیة وهی احدی عشرة آیة ابی بن کعب از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سورة الجمعة بخواند
بعدد هر که در شهرهای اسلام بنماز جمعه حاضر شود و هر که نشود او را ده حسنه
بنویسند منصور بن حازم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
کند که لازم است بر آنکه شیعه ماست که شب جمعه این سوره و سوره منافقین تلاوت
کند چون بانیطریق عمل کند چنان باشد که بعمل رسول خدا عمل نموده و جزا و ثواب
او بر خدا است که بهشت باشد بدانکه چون حق تعالی ختم سوره صف نمود بترغیب
دادن بندگان در عبادت خود و دعوت ایشان بایمان و ذکر تایید مؤمنان

بنصرت

بنصرت و غلبه بر دشمنان افتتاح این سوره نمود به بیان قدرت کامله خود
و فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ يُسَبِّحُ لِلَّهِ بپاکی و پاکیزگی یاد می کند
و تنزیه مینماید مر خدا را مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از بدایع علوی وَمَا
فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از کوائن سفلی ذکر تسبیح بصیغه ماضی و
گاهی مستقبل اشارتست بدوام تنزیه یعنی همه اشیاء موجوده که متضمن
بدایع حکمتست و عجایب صنعتند دالند بر وحدانیت و ربوبیت و سر
مدیت و عالمیت و قادریت او سبحانه پس در صفت خود میفرماید الْمَلِكِ
پادشاهی او دایم است و بی زوال الْقُدُّوسِ پاک از سمت عیب و صفت اختلال
الْعَزِيزِ ارجمند و غالب بر جمیع احوال که هیچکس بر او غلبه نکند و گرد ملالت
بر دامن کبریای او ننشیند الْحَكِيمِ صوابکار و راست کردار در جمیع
احوال و هر چه کند بر وفق حکمت و مصلحت باشد هُوَ الَّذِي بَعَثَ اوست آنکه
که برانگیخت فِي الْأُمِّيِّينَ در میان ناخوانندگان و نانویسندگان که اهل
مکه اند رَسُولًا مِنْهُمْ فرستاده از جمله ایشان یعنی ناخواننده و نانویسنده
مثل ایشان تا رسالت او از تهمت دور باشد چه در غیر امی توهم آن می شود
که معلمی تعلیم او کرده باشد و اخبار امم ماضیه باو آموخته بخلاف
امّی بآیای امی یای نسبتست یعنی منسوب بامت عرب چه اکثر ایشان
خواننده و نویسنده نبودند بخلاف امم دیگر و یا یای منسوبست بام
القری که مکه است یا منسوب بام الکتاب که قرآنست و قول اول اصح است
و گفته اند که امیت حضرت بجهة آنست که در کتب متقدمه بر اینوجه
بوده که خاتم انبیا امّی باشد و از جمله در کتب شعیای پیغمبر علیه السلام مذکور است
بدرستی که من بعث خواهم کرد در میان جماعت امی و باو ختم خواهم
کرد و بهر تقدیر يَتْلُو عَلَيْهِمْ میخواند رسول امی بر ایشان که
مکیانند آيَاتِهِ آیتهای کلام خدا را وَيُزَكِّيهِمْ و پاک میسازد آنها را از کفر

کفر وخبث عقاید ورداءة اخلاق وَیُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ ومی آموزد ایشان را قرآن
وَالْحِکْمَةَ واحکام شریعت ومعالم دین وثبوت نبوت او همین حد که تعلیم بندگان
کند وآیات بر ایشان خواند واحکام شرع که سبب صلاح دنیا وعقبی است
بایشان ارشاد نماید چون این دلالتی صریح داد بر آنکه آنچه میخواند ومی گوید از وحی
الهی است وَإِنْ کَانُوا وبدرستی که بودند این گروه که حالا قرآن خوانان و پاکان
وآموخته کانند مِنْ قَبْلُ پیش از بعث حضرت محمد صلی الله علیه وآله لَفِی ضَلَالٍ
مُبِینٍ هر آینه در گمراهی هویدا که شرک بود در تتبع ملت جاهلیت وَآخَرِینَ مِنْهُمْ و
دیگر مبعوث ساخت او را در میان جماعت دیگران از ایشان لَمَّا یَلْحَقُوا بِهِمْ که هنوز
لاحق نشده اند بایشان اما لاحق خواهند شد ودر عقب ایشان خواهند
آمد مراد تابعین ایشانند وَهُوَ الْعَزِیزُ واوست غالب بر همه الْحَکِیمُ استوار
در اقوال وافعال ودر روایت صحیحه آمده بعد از نزول این آیه اصحاب
پرسیدند که یا رسول الله اینها چه کسان باشند حضرت رسول دست
مبارک بر دوش سلمان نهاد وفرمود که اگر ایمان بایست باشد هر آینه فرا گیرند
مردانی که از این جماعت باشند یعنی اهل عجم از سهل ساعدی مرویست که رسول
صلی الله علیه وآله فرمود که در اصلاب مردان امت من مردانی وزنانی باشند که
که بی حساب بهشت روند وبعد از آن این آیه تلاوت فرمود واز حضرت امام محمد
باقر علیه السلام منقولست که پیغمبر صلی الله علیه وآله مبعوث است بهر که مشاهده او
کرده وبهر که بعد از ایشان باشند از عرب وعجم تا بروز قیامت ذَلِکَ این
عموم بعث که پیغمبر ما ممتاز گشته از اقران خود فَضْلُ اللهِ فزونی نعمت و
افزونی کرم خداست یُؤْتِیهِ میدهد آن را بر سبیل تفضل وعطیه مَنْ
یَشَاءُ هر که را که میخواهد از بندگان بر مقتضی حکمت ومصلحت وَاللهُ ذُو
الْفَضْلِ الْعَظِیمِ وحق تعالی خداوند فضل بزرگست ونعم دنیا وآخرت در جنب
آن محقر ومختصر نماید محمد بن ابی عمیر از هشام بن سالم روایت کرده که نفرای

اهل اسلام نزد حضرت رسول صلی الله علیه وآله آمدند وگفتند یا رسول الله
اغنیا را مالی هست که بدان تصدق می کنند وما را نیست وحج میکنند ما را
استطاعت آن نیست وبندگان آزاد میکنند ما را نیست فرمود که دل خوش دارید
که هر که از شما صد بار تکبیر بگوید افضل است از آزاد کردن بنده واگر
صد بار تسبیح بگوید بهتر است از صد اسبی که در راه خدا تصدق کند و
هر که صد بار تهلیل گوید افضل از جمیع مردمان باشد در عمل مگر کسی
که تکبیر او زیاده باشد از وی پس فقرا باین عمل مشغول شدند وچون
این خبر باغنیا رسید ایشان نیز باین عمل اشتغال نمودند تا ثواب عمل بدنی ومالی
هر دو داشته باشند فقرا چون چنین دیدند بخدمت جناب نبوی مآب
آمده گفتند یا رسول الله آنچه فرموده اغنیا بدان مواظبت میکنند وهمان
مزیت فضل بر ما دارند حضرت فرمود که ذَلِکَ فَضْلُ اللهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشَاءُ
وَاللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ ۝ بعد از ذکر رسالت رسول مذمت حاملان توریة
وتالیان وحافظان آن میفرماید بجهة کتمان نعت حضرت رسالت صلی الله
علیه وآله باین ضرب المثل مَثَلُ الَّذِینَ حُمِّلُوا التَّوْرَیةَ مثل آنانکه بار کرده شده اند
بتوریة یعنی مامور گشتند بآنکه توریة را بیاموزند وبخوانند وبآن تکلیف
آن را بر دادند وبآن عمل کنند وایشان حامل آن شدند بآموختن وباد
گرفتن وقراءت کردن ثُمَّ لَمْ یَحْمِلُوهَا بعد از آن بر نداشتند بار توریة را یعنی
چنانچه حق عمل آن بود حامل آن نشدند چه اکتفا بحفظ کردن وخواندن
آن کردند بدانچه در آن بود نفع نگرفتند وعمل بآیات آن ننمودند چه آن
اظهار نعت حضرت رسالت بود وخبر بآمدن او صلوات الله علیه وآله کَمَثَلِ
الْحِمَارِ مانند ومثل دراز گوش است یَحْمِلُ أَسْفَارًا در حالتی که بر میدارد کتابهای
بزرگ وگران بار از علوم یعنی در حمل آن رنج میکشد ودر کشیدن آن تعب بسیار
می بیند ونمیداند آنچه در هر دو پهلوی خود حمل کرده اند که چه چیز است

وبغیر از مشقت و تعب نفعی و فایده از آن باو نمیرسد • و شبهه نیست در آنکه
هر که حفظ قرآن کند و تلاوت آن نماید و معنی آنرا تعقل نکند و از آن اعراض
کند در بحث این آیه داخلست و همچنین است هر که مسایل علوم را بداند و بدان عمل
نکند وبئس مثل القوم بد است مثل گروه الذین کذبوا آنکسانی که تکذیب کردند
بآیات الله بآیتهای خدا و حجتهای او که دالند بر صحت نبوت سید انبیا صلی
الله علیه وآله مراد آیات قرآنست والله لا یهدی و حق تعالی راه فلاح و رستگاری
نمی‌نماید القوم الظالمین • گروه ستمکاران را که بسبب عناد با خدا بر نفس خود ظلم
کردند و از طریق حق تجاوز نمودند مراد آنست که حق تعالی بسبب عناد و
طغیان مکذبان تخلیه ایشان میکند و بحال خود شان وا میگذارد و الطافی که در
حق مؤمنان کرامت میفرماید ایشان را از آن محروم میسازد و براه بهشت
بایشان نمینماید مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله کتابی بیهودان
مدینه نوشت که اسلام آورید و به نبوت من اعتراف کنید ایشان مکتوبی بیهودان
خیبر نوشتند و در آنجا تمرد و کفر خود را اظهار کردند و اعلام ایشان نمودند
که نبوت ما و شما سزاوارتر است از محمد زیرا که ما سبط موسی کلیم الله ایم و ابنای
واحبای اوییم و چگونه بعربی ایمان آوریم که در میان قوم او نبوت نبوده حق تعالی این
آیه فرستاد که قل بگو ای محمد بیهودان یا ایها الذین هادوا ای آنکسانی که ملت یهودیت
اختیار کردید ان زعمتم اگر دعوی میکنید بزعم خود انکم اولیاء لله آنکه
شما دوستانید مر خدا را من دون الناس بدون مردمان دیگر از عرب و عجم
که گرویده اند فتمنوا الموت پس آرزو کنید از خدا مرگ را هرچند زودتر از این
زندان عنا و خاکدان بلا خلاص شده بمنزل کرامت رسید که حق تعالی برای
دوستان خود مقرر فرموده ان کنتم صادقین اگر هستید شما راست گویان
در آنکه شما دوستان خدااید یعنی اگر در این دعوی صادقید و آن را از سر اعتقاد
میگویید پس تمنای موت کنید تا از مقربان درگاه او شوید چه هر که دوست

خلاف

خداست مشتاق لقای آخرت خواهد بود و مرگ را تحفه روزگار خواهد دانست
و از آن نخواهد ترسید • چنانکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که باک ندارم
از این که مرگ بر من واقع شود یا من بمرگ ملاقات کنم در وقتی که ابن ملجم علیه اللعنه تیغ بر فرق
مبارک آنحضرت زد فرمود که فزت برب الکعبه یعنی بمراد رستم و فیروزی یافتم
بخدای کعبه بعد از آن حق تعالی از کذب ایشان در این قول خبر میدهد ولا یتمنونه
ابدا و آرزو نکنند یهودان مرگ را هرگز در هیچ وقت بما قدمت ایدیهم بآنچه از پیش
فرستاده است دستهای ایشان یعنی بواسطه عملهای بد که کرده اند از تحریف احکام
توریة و تغییر نعت و صفت سید انبیا صلی الله علیه وآله از کفر و غیر آن از سایر
معاصی و یقین میدانند که بعد از مرگ بدین اعمال قبیحه معذب خواهند شد و
الله علیم بالظالمین • و خدا داناست بحال ستمکاران که در گذشته اند از طریق
ایمان و فرو رفته اند در عناد و طغیان پس ایشان را معذب خواهند ساخت
مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله یهودان را گفت بحق آنکسی که نفس من
بید قدرت و فرمان اوست که هیچ کس از شما تمنای مرگ نکند الا که مرگ براو واقع
شود ایشان تمنای آن نکردند پس در صدق نبوت حضرت یقین میبودند که
تمنا میکردند ولیکن میدانستند که اگر تمنا کنند در ساعت بمیرند و بعذاب ابد
گرفتار گردند و بجهت این هیچ کدام باین جرأت نکردند پس این آیه یکی از معجزات
آنحضرت است زیرا که در آن خبر داده که هرگز ایشان تمنای مرگ نکنند بجهت
معرفت ایشان بصدق آنحضرت قل ان الموت الذی بگو یا محمد بدرستی که آن
مرگ که شما تفرون منه میگریزید از آن فانه ملاقیکم پس بتحقیق که آن رسنده است
بشما یعنی البته بشما رسد و فرا شما خواهد رسید ثم تردون پس باز گردانیده شوید
الی عالم الغیب والشهادة بسوی دانای نهان و آشکارا فینبئکم بما کنتم تعملون پس خبر
میدهد شما را در آن روز بآنچه هستید که عمل میکنید بآن و بر وفق آن شما را
جزا دهد بعد از ذکر احوال اهل کتاب که اهل عناد اند و طغیان امر میکند اهل

ایمان را بعبادت و طاعت که سرمایه وصولست بنعم اخرویه ونهی ایشان مینماید از اشتغال
بارباح دنیویه فانیه که مانع رسیدنست بسعادت باقیه ومیفرماید که یا ایها الذین
آمنوا ای آنانکه گرویده اید به احکام شرعیه مصطفویه اذا نودی للصلوة چون ندا داده
شود برای نماز یعنی وقتی که موذن بانگ نماز گوید یا در حین بالا رفتن خطیب بر منبر
من یوم الجمعة در روز جمعه که موذن اذان گوید فاسعوا الی ذکر الله پس بشتابید
بسوی یاد کردن خدای یاد کردن خدای که نماز است یا خطبه که متضمن حمد و موعظه
است وذروا البیع و بگذارید خرید و فروخت و سایر عقود را ذلکم که آن سعی و ترکست
خیر لکم بهتر است مر شما را از معامله زیرا که آن سعی منتج منافع باقیه است و بیع مثمر
فایده فانیه ان کنتم تعلمون • اگر هستید که میدانید منافع امور و مضار آنرا
ومفاسد آن • از بعضی علما منقولست که فخر کردن یهودان بر اسلام در سه چیز بود
اول آنکه میگفتند نحن ابناء الله واحباؤه حق تعالی تکذیب ایشان نمود باین آیه
که فتمنوا الموت ان کنتم صادقین دوم آنکه میگفتند ما اهل کتابیم و یهود از
اهل کتاب نیستند حق تعالی تشبیه کرد ایشان را بحماری که کتب علوم کشد کقوله
کمثل الحمار یحمل اسفارا • سیم آنکه میگفتند که ما را از اسبوع روزی هست که در آن
عبادت کنیم یعنی روز شنبه و مسلمانان را نیست حق تعالی روز جمعه را عطا فرمود
که یا ایها الذین امنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله تا آخر
بدانکه مراد بسعی در آیه مشی است چه زیاده از مشی بر طریق اقتصاد واجب نیست
در مذهب امامیه و این روایتست از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و ابن عباس و
عمر و ابی بن کعب و از حضرت ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام نیز ماثورست و از
ابن عباس روایتست که اگر میدانستم که دویدن واجبست هر آینه میدویدم بمرتبه
که ردا از دوش من می افتاد و حسن بصری نیز روایت کرده که مراد نه شتافتن و
دویدنست بقدم چه سکینه و وقار سنتست بلکه مراد سعی بدل و نیت باطنست
و امر بسعی مستلزم وجوب ترک هر چیزیست که مانع رفتن باشد بنماز لکن چون هیچ

م

هم از ایشانست در این باب از جهة حق تعالی تخصیص بذکر آن کرده و بیان احکام و
شروط نماز جمعه و مباحث متفرعه بر آن حواله بنهج القصاد نیز است و باید دانست
که فضیلت روز جمعه بسیار است و ثواب بر عبادت آن بیشمار و اخبار متعدده در این
باب از سید ابرار و ائمه اطهار صلی الله علیه و آله ماثورست از آنجمله آنکه حضرت
رسالت آن را حج درویشان خوانده و فرموده الجمعة حج المساکین چون فقرای اهل
ایمان قصد مسجد جامع کنند و نماز کنند ثواب حجی در نامه اعمال ایشان ثبت کنند
و نیز فرموده که ای بندگان بدانید که حق تعالی نماز جمعه را بر شما فرض کرده پس جماعتی
که ترک نماز جمعه کنند در حیوة من و بعد از وفات من و حال آنکه ایشانرا امامی
عادل باشد بجهة استخفاف نمودن بآن نماز و بدانید که آنکس را نه نماز باشد و نه
زکوة و نه حج و نه برکت یعنی جمیع اعمال بدنی و مالی او مقبول درگاه الهی نشود تا او
از آن توبه کند و بنماز جمعه اقدام نماید • و ابن بابویه رحمة الله علیه از ائمه
اطهار علیهم السلام روایت کرده که هر که ترک نماز جمعه کند سه جمعه پیاپی
بدون علتی پس او منافق است یعنی در مظنه نفاقست و از جابر انصاری مرویست
که هر که سه جمعه نماز جمعه نگذارد بی ضرورتی خدا مهر بر دل او نهد و او را خذلان
کند و مرویست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که بهترین روزی که آفتاب
در آن طلوع میکند روز جمعه است و در این روز بود که حق تعالی حضرت آدم را بیافرید
وهم در این روز بود که حق تعالی حضرت آدم را بیافرید وهم در این روز او را به
بهشت برد و در این روز بزمین فرستاد و در این روز قبض روح او کرد و در این
روز قیامت خواهد شد و نزد حق تعالی یوم المزید است و هیچ فرشته و حیوانی نباشد
از وحوش و طیور و سباع و غیر آن الا که در این روز بتسبیح خدا مشغولند از حین طلوع
تا غروب بجهة ترس وقوع قیامت و در آن ساعتیست که هیچ مومن دعا نکند الا که مستجاب
شود و آن وقتیست که امام از خطبه خواندن فارغ شود و موذن اقامت گوید
و بروایتی آخر روز است نیم ساعت بغروب مانده • و گفته اند که در اینساعت که یک

نیمهٔ آفتاب فرو رفته ونیمهٔ دیکر باقی مانده باشد وعمران بن حصین روایت
کرده که هرکه غسل جمعه کند کناه او مکفر شود وچون قدم در راه مسجد نهد
بهر کام که بردارد بیست ساله عمل صالحش بنویسند وچون از نماز جمعه
فارغ شود دویست ساله کردار نیکو در نامهٔ اعمال او ثبت کنند انس مالک از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت کند که آنحضرت فرمود که شب جمعه مرا بآسمان
بردند وهفتاد شهر در زیر عرش دیدم وسعت هر یک مثل دنیا مملو از فرشتکان
که همه خدایرا تسبیح وتهلیل میکردند ومیکفتند خدا وندا بیامرز آنانرا که بنماز جمعه
مشغول میشوند وبیامرز آنانرا که غسل جمعه میکنند ودر صحیح بخاری از ابو هریره
نقل است که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که هرکه در روز جمعه غسل کند وجامهٔ
پاکیزه بپوشد وبوی خوش بخور کند ودرو غرس بدن سا الله حق تعالی اورا بیامرزد
از هرچه میان این جمعه وجمعهٔ آینده کند وسلیمان تیمی از حضرت پیغمبر صلی
روایت کند که حق تعالی در هر روز جمعه شصت هزار بنده از آتش دوزخ خلاص کند
که همه مستوجب عذاب باشند ودر روایت دیکر آمده که حق تعالی در هر ساعتی
از جمعه سیصد هزار بنده آزاد میکند که همه از اهل عقوبت باشند ونیز در حدیث
آمده که چون روز جمعه رسد ملائکه بابواب مساجد جمعه مسارعت کنند که
در دستهای ایشان صحیفهای نقره وقلمهای طلا باشد وثواب سبقت کیرندکان
بمسجد مینویسند تا که مرد آخر از مسجد بیرون آید واز این حدیث معلوم میشود
که مباکرهٔ مسجد سنت مؤکد است ومتمم مزیت شوبة انس از حضرت پیغمبر صلی
روایت کرده که این روز نزد خدا بهترین روزهاست واهل بهشت این روزرا یوم
المزید خوانند کفتم یا رسول الله مزید چه باشد فرمود در بهشت وادیست وسیع
خاک او از مشک خوشبوتر چون روز جمعه رسد حق تعالی فرماید تا کرسی از نور آنجا
بنهند وپیغمبران بران نشینند وصدیقان ومؤمنان پیرامن آن نشینند واز آنجا
حضرت عزت خطاب آید که ای بندکان هر حاجت که دارید بخواهید کویند

ونیز در حدیث آمده که هرکه روز جمعه بمیرد حق تعالی اجر شهید در نامهٔ اعمال او نویسد واز فتنهٔ قبر ایمن باشد

بارخدا

بارخدایا رضای تو میخواهیم کویند راضی شدم از همه شما بان ندا آید که حاجت
خود عرضه کنید پس هر کسی حاجتی که داشته باشد بخواهد واو سبحانه اجابت
آن فرماید که هیچکس محروم نماند وبایشان کرامت کند آنچه هیچ چشم ندیده
باشد ودر خاطر هیچ کس خطور نکرده باشد بعد از آن هر کسی بمقام خود باز روند تا جمعهٔ
دیکر بیاید ودر آثار وادی در بیت مجوف که هیچ پیغمبر مرسل وفرشتهٔ مقرب آنرا
ندیده باشد چون روز جمعه رسد حق تعالی باو خطاب کند که بسخن درآی او کوید
قد افلح المؤمنون من امت محمد معتکفون علی ذکر الله مؤدون فرایضه فرشته
نزد من فرستد ومرا بشارت دهد که حق تعالی در روز جمعه سه بار نظر کند
بامتان نود در هر نظری هزار کناه کار را بیامرزد واز عبد الله عباس روایت
که چون روز جمعه باشد حق تعالی فرماید تا منبری در بیت المعمور بنهند و
فرشتکان کروبی حاضر آیند وجبرئیل بانک نماز کوید ومیکائیل امامت کند
فرشتکان در عقب وی نماز کذارند چون فارغ شوند جبرئیل کوید ثواب این اذان بمود
امت محمد صلی الله علیه وآله بخشیدم ومیکائیل کوید که ثواب این امامت بامام آل
محمد بخشیدم فرشتکان کویند که ثواب این نماز بامتان حضرت محمد بخشیدیم
حق تعالی کوید که شما از من سخی تر نیستید چه من اولیتر مجود وکرم شما را کواه کرفتم
که کناه امت محمد را تمام بخشیدم پس منتشر شوند تا جمعهٔ دیکر وهم از ابن عباس
مرویست که در بهشت حوریست نام او ولیعه مزیت فضل او در حسن بر دیکران
چون مزیت ماه شب چهارده است بر دیکر ستارکان چون روز جمعه رسد حور
العین بر کرسیهای در وجواهر نشینند تسبیح وتهلیل کنند تا آنکه مردمان از
نماز عصر فارغ شوند در اثنای تسبیح ایشان نوری از زیر عرش پدید آید کویند
ای رضوان این چه نوراست کوید لعبه می آید تا کاه لعبه ظاهر شود با هفتاد
هزار حوری که برو سنت وی حلل او اکرفته باشند وهفتاد هزار از پیش وی حلل او
برداشته وهفتاد هزار از پیش مجمرها در دست کرفته وهفتاد هزار از پس او

آیند گیسوهای او را برداشته واو بر سریری نشیند که از نور باشد و آواز تسبیح
وتهلیل برداره وچون از نماز عصر فارغ شوند برخیزد و جام از ساقی برگیرد حوریان
گویند جام از ساقی فرو کن که اگر اهل دنیا بر حسن تو مطلع شوند از شوق
تو روح از ایشان مفارقت کند پس گویند لعبه را که حق تعالی ترا برای که آفریده
گویند از برای کسی که پیش از همه کس بمسجد جامع رود واز عقب همه کس بیرون آید
چون حرمت بیع در روز جمعه بجهة وجوب استماع خطبه وگذاردن نماز جمعه است
از اینجهة بعد از فراغ نماز رخصت بندگان داده که بر کسب ارزاق در معاملات
متفرق شوند لقوله فَاِذَا قُضِيَتِ الصَّلوٰةُ پس چون گذارده شود نماز جمعه فَانْتَشِرُوا
پس پراکنده شوید فِي الْاَرْضِ در زمین برای تجارت وتصرف در ما یحتاج
خود این امر بر سبیل اباحتست بعد از نماز اگر خواهید در پی مهمات خود روید
وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللهِ وبجوئید از فضل خدای یعنی طلب روزی خود کنید بوسیله
معاملات وگفته اند انتشار هم در زمین مسجدهاست جهة رفتن بمجلس علما
وواعظان وگویند مراد عیادت بیمارانست وحضور جنازه وزیارت مومنان
وطلب علم و قضای حوایج اهل ایمان وآنچه مانند این باشد چه جستن میان
فضل الهی منوط باینهاست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که
الصلوة یوم الجمعه والانتشار یوم السبت یعنی نماز در روز جمعه است و پراکنده
شدن در روز شنبه عمر بن زید از آنحضرت روایت کرده که فرمود که من
طلب معیشت حلال میکنم ودر آن باب سعی مینمایم واز خدا التماس میکنم که آنرا
از وجه حلال بمن رساند ووجه حلیت آن را بمن نماید چه حق تعالی عباد را
امر فرموده بطلب رزق حلال در این آیه کریمه که فاذا قضیت الصلوة فانتشروا
في الارض وابتغوا من فضل الله پس هر که در خانه بنشیند ودر بروی خود ببندد از خود
طلب روزی کند یکی از آن سه کس باشد که حق تعالی دعای ایشان را اجابت نمیکند
یکی آنکه زن خود را دعای بد کند حق تعالی او را اجابت نکند زیرا که طلاق زن

دردست

در دست اوست اگر خواهد رها کند دوم مردی که او را حقی بر ذمت کسی باشد و بر
او گواه نگیرد ووی منکر آن شود او وی را دعای بد کند در این صورت نیز دعای او
بمحل اجابت نرسد بجهة آنکه ترک مامور نموده سیم آنکه کسی راس المال داشته
باشد واز آن طلب سعی نکند در خانه بنشیند وتمام او را بخورد بعد از آن از خدا طلب
روزی کند حق تعالی دعای او را نیز مستجاب نگرداند زیرا که میفرماید فانتشروا
في الارض وابتغوا من فضل الله وَاذْكُرُوا اللهَ ویاد کنید خدا را باحسان او
وشکر نمائید بر نعمت او بر توفیق طاعت واداء فرض او كَثِيرًا یاد کردنی بسیار
یاد در وقت بسیار یعنی در مجامع احوال بذکر او اشتغال نمائید نه همین در وقت
نماز لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید وبخیر دارین برسید وفایز دو
جهان گردید چه اقدام بصلوة جمعه طلب روزی او در اکثر اوقات بذکر او مشغول
شدن موجب جمعیت ظاهر وباطن است وسبب نجات دنیا وآخرت امر باکثار ذکر
بعد از رخصت انتشار در وقت فراغ از نماز بجهة آنست تا بنده گان همت
خود را در جمیع حالات مصروف نداد نه بر طلب دنیا که بسبب آن از یاد خدا
غافل شوند واز حضرت رسول صلی الله علیه وآله منقولست که هر که باخلاص
ذکر خدا کند در بازار وقتی که مردمان غافل باشند ومشغول بیع وشری باشند
حق تعالی هزار حسنه برای او نویسد ودر قیامت او را بیامرزد ونوازش فرماید
بروجهی که در خاطر هیچ کس خطور نکرده باشد آورده اند که روزی حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله خطبه جمعه میخواند ناگاه کاروان دحیه بن
خلیفه کلبی از شام رسید با روغن زیت بسیار در آن وقت در مدینه تنگی بود
وقحطی اشتداد یافته وکاروان چون بسلامت بمدینه رسیدند وطبل شادی
میزدند ودست بر دست میکوفتند واز مسجد آواز دست زدن بسماع
حضار مجلس رسید بجهت جمع طعام بر یکدیگر سبقت میگرفتند واز
مسجد بیرون دویدند وبه بقیع میشتافتند وروی بکاروان نهادند

پیغمبران در دوازده تن و بروایت عبدالله عباس سوای هشت تن دیگر کسی نماند
حضرت فرمود بحق آنخدایی که نفس محمد بید قدرت اوست که اگر همه بیرون
میرفتید وکسی باقی نمیماند در مسجد از این وادی بسوی شما آتش سوزان روان
میگشت و همه شما را میسوخت مقاتل بخاله آیه آمد وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً و هرگاه ببینید
بازرگانی یعنی کاروانی تاجرها أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا یا لهو و لعبی که آن طبل
زدنست ودست بهم کوفتن یعنی واقف شوند واز مجلس بروند بسوی آن تجارة
وَتَرَكُوكَ قَائِمًا و بگذارند ترا ایستاده بر منبر از قتاده نقلست که این عمل سه
بار از ایشان واقع شد وهرسه نوبت در روز جمعه بود قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ بگوای
محمد آنچه نزد خداست از ثواب نماز جمعه واستماع خطبه ولزوم مجلس
پیغمبر خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ بهتر و سودمندتر از استماع طبل است وَمِنَ التِّجَارَةِ
وبهتر از نفع تجارت چه فواید مثوبات محقق و مخلدات و منافع
معاملات متوهم و فانی وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ وحق تعالی بهترین روزی
دهنده کانست پس روزی را بشما خواهد رسانید واگرچه بجهة مشغولی
شما باستماع خطبه و نماز جمعه در طلب روزی نمیروید پس توکل کنید
براو وروزی از او طلبید نه آنانکه در مظانه رو کنند زیراکه وقت باشد
که بخیلی کنند ونفعی بشما نرسانند وشاید که مصلحت وقت ندانند آورده اند
که یکی از خلفای بغداد بهلول را گفت میخواهی روزی ترا مقرر کنم
که هر روز ترا بدهند بجهة آن فارغ بال شوی واز در قد فکر روزی استراحت
یابی بهلول گفت چنین میکردم اگرچند چیز مانع نمیشد اول آنکه تو ندانی
که مرا چه باید دوم نشناسی که مرا کی باید سیم معلوم ندا دی که مرا چند قدر
باید حق تعالی کافل روزی منست وا ینهمه میداند واز روی حکمت کامله
خود بمن میرساند ودیگر شاید که تو بر من غضب کنی وآن وظیفه از من
بازگیری وحق تعالی بسبب گناه از من باز نمیدارد سورة المنافقون مکیّة

وهی احدی عشر آیة أُبَیّ بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت
کرده که هرکه سورة المنافقین بخواند از نفاق بری شود واز شر منافقان
ایمن گردد بدانکه چون حق تعالی ختم سورة جمعه نمود بآنچه از علامات
نفاق است از ترک نبی در وقت قیام او بخطبه و نماز واستقبال کردن بلهو و
لعب از نفاق افتتاح این سوره نیز بذکر اهل نفاق کرده فرمود بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ در سبب نزول این سوره آورده اند که در
سال پنجم از هجرت بنو المصطلق اتفاق نمودند بر حرب حضرت رسالت صلی
الله علیه وآله پیشوای ایشان حارث بن ابی ضرار بود پدر جویریه زوجه پیغمبر
چون این خبر بآنحضرت رسید با اصحاب خود از مدینه بیرون آمد و در
کنار آب مریسیع که از جمله میاه ایشان بود بایشان رسید وآغاز مقاتله شده
بعضی کشته شدند وبرخی قرار فرار بر فرار داده منهزم شدند ومسلمانان زنان
واطفال ایشان را اسیر کردند واموال ایشان را غنیمت گرفتند مردی از انصار
از اولاد بن صامت بمسلمانی رسید بگمان آنکه از کفارست او را مجروح ساخت
ومیان ایشان نزاع واقع شد در اثنای آن اجیر عمر خطاب علیه اللعنه که نام او
جهجاه بن سعید بود از بنی غفار اواسب عمر ملعون را میکشید چون بر سر آب جهینة
ابن وهب بر آب با سنان جهنی که جهنی آواز برکشید که یا معشر الانصار و جهجاه
فریاد برآورد که یا معشر المهاجرین پس مرد فقیر از مهاجرین که جعال نام داشت
باعانت جهجاه آمد عبدالله بن ابی منافق چون آن را بدید که بجانب جهجاه
آمد بر سبیل استهزا گفت انک لهناک یعنی تو بی جاهی و در غضب شده جواب داد
که چه چیزست که مانع حمایت من میشود پس سخنان درشت بعبدالله گفت عبد
الله گفت صبر کن تا بمدینه رسی که ترا گرسنگی چندان باشد که بیادت نیاید که خصومت
ونزاع چه چیز میباشد ونزد عبدالله جماعتی از قوم او ایستاده بودند که از
جمله ایشان زید بن ارقم بود بایشان گفت این همه از شما شده است اگر فضله

طعام خود باین نوع کسان نیداد دیدا ایشان را قوت آن نبود که امروز با ما
خصومت کنند بخدا سوگند که مثل ما و مثل ایشان نیست الا آنچه قایلی گفته است
که سمن کلبک یاکلک یعنی فربه کن سگ خود را تا ترا بخورد اما والله لئن رجعنا
الی المدینة لیخرجن الاعز منها الاذل یعنی بخدای که اگر بمدینه مراجعت کنیم عزیز
تر ما ذلیل تر ایشان را از مدینه بیرون کند مراد او با عز نفس خبیث خود بود و مراد
باذل نفس طیب حضرت رسالت زید بن ارقم ازین در غضب شد و گفت تویی خوار
و بیمقدار و تو در میان قوم خود مقهور و مبغوض و بی اعتبار و محمد صلی الله علیه
واله در عزت و ارجمند پیش از جانب حق تعالی در مودت و دوستی از طرف
مسلمانان بخدا که من بعد میان ما و تو دوستی نباشد پس مردم از آنجا کوچ
کردند اسید بن حضیر گفت یا رسول الله سبب چیست که در وقت چنین بر
خلاف عادت کوچ فرموده گفت ای اسید آیا نشنیده که آنچه صاحب شما گفته که
چون بمدینه رسید عزیز تر ذلیل تر را اخراج کند گفت یا رسول الله اعز توئی و
اذل او و اگر خواهی او را اخراج کن پس گفت با شید اما با وی مدارا فرمای والله که در
آن وقت که تو بمدینه تشریف آوردی قوم او تاجی مکلل برای او ساخته تا بر سر
وی نهند و او را رئیس خود کردانند چون شما آمدید آن کاره بیکر گون شد و
اعتقاد او آنست که تو امارت و ریاست از او سلب کرده و مانع پادشاهی او شده
پسر وی عبدالله بن ابی پیش آمد و گفت یا رسول الله همه بنی خزرج میدانند که
هیچ کس عبدالله ابی را دوستر از من میندارد اما در کار دین مدارا و رفق دخل ندارد
اگر به کشتن او جازت می امر فرمایی تا من او را بکشم زیرا که میترسم که اگر بکسی دیگر
امر فرمایی که او را بکشد من نتوانم که نظر بروی وی کنم و نفس اماره مرا
بآن وا دارد که از آنکس انتقام کشم و چون مومنی را برای کافری بکشم مستوجب
آتش دوزخ کردم حضرت فرمود که برو و با وی مدارا کن مادام که باشد با او
ملایمت نمای و دقیقه از حرمت داری او فرو مگذار القصه از آنجا کوچ کردند

اکثر

آنشب و آن روز سیر فتند تا بروز دیگر در وقت چاشت که آفتاب گرم شده بود
و کوفتناک شده بودند فرود آمدند بجهة کوفت و ماندگی راه همه در خواب رفتند و
سبب تحمیل این مشقت آن بود که تا حدیث عبدالله ابی از یاد ایشان برود بعد از
نماز از آنجا کوچ کرده میرفتند تا به بحر بلعقبار رسیدند و آن موضعیست قریب به
بقیع بر کنار آب حجاز در آنجا فرود آمدند و چون بارها کشادند بادی سخت بر
خواست که همه از آن خائف شدند و شتر حضرت رسول در آنشب گم شد حضرت
فرمود که منشا این باد عظیم آنست که در مدینه یکی از اکابر فوت شده است گفتند
کیست یا رسول الله فرمود که رفاعه را و یکی از منافقان بود از رؤسای یهود پ
پناه ایشان بود و در نهایت شقی و نفاق شخصی از اهل نفاق برخواست و گفت
عجب از محمد خبر میدهد که در مدینه حادثه واقع شده و خبر از گم شدن شتر خود
ندارد فی الحال جبرئیل نازل شد و سخن آن منافق را بعرض سید کاینات رسانید
و موضع آن شتر را جبرئیل بن اخبار کرد پس گفتند یا رسول الله موضع آن شتر کجاست
فرمود که در فلان شعب مهار او در شاخ فلان درخت پیچیده بعضی برفتند تا
بآنجا همچنانکه حضرت خبر داده بود مشاهده کردند شتر را گرفته بعسکر همایون
آوردند آن منافق ایمان آورد و علت نفاق از دل او زایل شد و چون بمدینه
نزدیک شدند تابوت رفاعه را دیدند که بنی قینقاع برداشته به بقیع می آوردند
تا آنجا دفن کنند روایت که چون سپاه نصرت پناه نبوی بوادی عقیق رسیدند
پسر عبدالله ابی بر مجامع طریق توقف کرد تا پدر رسید شتر او را آنجا بخوابانید
و پای بر دست شتر نهاد و گفت بخدای نگذارم که بمدینه در آیی تا خبر بحضرت رسید
حضرت رسولی فرستاد براو که پدر را رنجه مدار بگذار تا بمدینه در آید پس گفت
چون امر رسول چنین است ترا واگذاشتم و در آن دو سه روز بیمار شد و رنج
بیار جزا کشید زید بن ارقم چون بمدینه رسید بجهة تعرض انصار با او مهموم و مغموم
در خانه بنشست حق تعالی برای زید و تکذیب ابن ابی بر رسول خطاب کرد که چون

و موضع شتر را او بی خود و حضرت با اعجاز خود گفت که من دعوی نبوتم که از غیب خبر دهم و لیکن حق تعالی مرا خبر داد ... شتر را ... از مکان و موضع آن

بیایند نزد تو منافقان یعنی ابن ابی بن و احزاب او قالوا نشهد گویند گواهی میدهیم
إنك لرسول الله بآنکه تو فرستاده خدایی یعنی منافقین میگوییم بدل و زبان رسالت
ترا معتقدیم شهادت اخبار است از علوم مشهور به که آن حضور و اطلاعست
ولهذا تصدیق مشهود به و تکذیب ایشان در شهادة بقوله والله يعلم و خدای
میداند یعنی گواهی میدهد إنك لرسوله بآنکه تو رسول وی بحق چه اوست که
مرسلست والله يشهد و خدای گواهی میدهد إن المنافقين لكاذبون بآنکه
منافقان هرآینه دروغ گویانند در گواهی خود بجهة عدم موافقت اعتقاد
ایشان بگفتار ایشان پس شهادت ایشان بر آنکه دل معتقد رسالت نیست
دروغ باشد اتخذوا أيمانهم فرا گرفتند آن منافقان سوگندان دروغ خود را
یا شهادت خود را که جاری مجرای قسم در تاکید جنة یعنی سپری آن را و قایه خود
ساختند تا بسبب آن از قتل و سبی ایمن شوند مانند اهل حرب که سپر را آلت حفظ
خود میگردانند فصدوا پس باز میدارند مردم عوام را بالقای شهادت باطل و
کلمات واهیه عن سبيل الله از اتباع راه حق که طریق اسلام است همچنانکه
فعل مبتدع است إنهم ساء بدرستی که ایشان را بد عملیست ما كانوا يعملون آنچه
هستند که می کنند از اظهار ایمان و ابطان خلاف آن و از منع مردمان از ایمان
ذلك این قول ایشان که شاهد است بر بدی اعمال ایشان یا افعال مذکوره از
نفاق و کذب ایشان بأنهم آمنوا بسبب آنست که ایشان گرویدند بزبان یعنی
بکلمه شهادتین ناطق شدند و خود را در زی مسلمانان نمودند ثم كفروا
پس نگرویدند بدل یعنی بعد از آن ظاهر شد کفر ایشان و مبین گشت نفاق
ایشان از اقوال کاذبه ایشان مثل آنکه گفتند اگر آنچه محمد میگوید حقست
پس خرانیم و در غزوه تبوک میگفتند چه دور است ازین مرد که طمع دارد که
فتح قصور کسری و قیصر کند و امثال این که علامت ظاهر است بر نفاق فطبع
على قلوبهم پس مهر نهاده شد بر دلهای آنها تا بسبب این علامت ملایکه ایشان را

از اهل

از اهل ایمان امتیاز کنند و بر ایشان لعن کنند یا آنکه حق تعالی الطاف هادیه از
ایشان باز گرفت و تخلیه ایشان کرد و در بادیه ضلالت و خذلان ایشان را
باز گذاشت بجهة فرط تمرد ایشان بر کفر و عناد و عدم تفکر در معاد با وجود
مشاهده معجزات ظاهره داله بر صدق رسول رب العباد فهم لا يفقهون
پس ایشان نمیدانند حقیقت ایمان را و نمیشناسند صحت آن را بجهة عدم تفکر
و تدبر در آیات هادیه تا حق را از باطل امتیاز کنند مرویست که ابن ابی مرد جسیم
بود و نیکو سیرت و نیکو صورت و شیرین سخن و فصیح زبان و جمعی دیگر از منافقان
نیز بدین صورت بدین صفت بودند چون بمجلس حضرت رسول صلی الله علیه و آله
می آمدند استناد میکردند بکلام فصیح و بیان ملیح تکلم مینمودند و آنحضرت
از هیاکل جسیمه و اقوال فصیحه ایشان متعجب میشد حق تعالی فرمود که وإذا
رأيتهم و چون می بینی منافقان را تعجبك أجسامهم بشگفت می آورد ترا جسمهای
ایشان بجهة جسامت و صباحت آن وإن يقولوا تسمع لقولهم و اگر سخن گویند
گوش میکنی مر گفتار ایشان را بجهة طلاقت و حلاوت و بلاغت و فصاحت کلام
ایشان و بسبب این آنچه میگویند از ایمان کاذبه بر ایمان خود و غیر آن باور میکنی
كأنهم و حال آنکه ایشان در عدم تعقل و قلت تدبر گوییا که ایشان خشب
چوبهای خشک شده اند مسندة که بدیوار باز نهاده یعنی اشباحی اند خالی از
علم و نظر و عاری از ایمان و خیر يحسبون می پندارند و گمان میبرند كل صيحة
هر فریادی را که برآید در میان لشکر و یا هر آوازی که بر کشند عليهم که آن واقعست
بر ایشان یعنی بد دلی و ترس ایشان بمرتبه ایست که هر آوازی بشنوند پندارند
که بر ایشان واقع خواهد شد و از آن ضرری بایشان خواهد رسید که هلاک خواهند
شد و باطن ایشان آن باشد که آیتی نازل شده که کاشف احوال ایشان است و بجهة
آن نفاق ایشان بر پیغمبر و مومنان ظاهر شده رسوا خواهند شد هم العدو ایشان
کاملند در دشمنی تو و مومنان فاحذرهم پس حذر کن از مکر ایشان و بر ظاهر حال

ایشان ایمن مباش قَاتَلَهُمُ اللهُ هلاک کرداناد حق تعالی ایشان را و لعنت کناد بر ایشان و ایشان را رسوای دنیا و آخرت کرداناد این تعلیم مومنانست که بدین کلمه بر ایشان دعا کنند أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ چگونه کردانیده میشوند از طریق حق با وجود کثرت دلالتها دیر این تعجب است از جهل و ضلالت ایشان بعد از نزول این آیات قوم ابن ابی ویرا کفتند این آیت در بارهٔ تو نازل شده نزد رسول خدا شو تا از برای تو آمرزش کند آن منافق سر را به پیچید و روی بکردانید و کفت مرا کفتند که ایمان آور ایمان آوردم و تکلیف کردند که زکوة بده دادم همین ماند که محمد را سجده باید کرد آیه آمد که وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون کفته شود مر منافقانرا یعنی ابن ابی و اصحاب او را تَعَالَوْا که بیائید بطریق اعتذار يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ تا آمرزش طلبد برای شما رَسُولُ اللهِ فرستاده خدای لَوَّوْا رُءُوسَهُمْ به پیچند سرهای خود یعنی روی بکردانند و کردن برتابند چنانچه کسی که ازو امر مکروهی روی بکرداند یا سر را بحرکت درآرد و بجنباند بجهة استهزا باستغفار پیغمبر وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ و بینی تو ایشان را که اعراض میکنند و روی برمیکردانند از آن استغفار وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ و ایشان کردن کشانند از اعتذار جستن نزد حضرت رسالت و طلب مغفرت از او کردن کشانند و اظهار کننده کان عدم احتیاج ایشان باو سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ یکسانست بر ایشان أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ آمرزش خواهی از برای ایشان أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ یا آمرزش نخواهی برای ایشان مساویست استغفار و عدم استغفار تو برای ایشان لَنْ يَغْفِرَ اللهُ لَهُمْ هرکز نیامرزد حق تعالی مر ایشان را بجهت رسوخ ایشان در نفاق و عناد و از حسن نقلست که رسول صلی الله علیه و آله برای ایشان استغفار میکرد بنابر حال ظاهر ایشان یا بشرط توبه و یا بشرط آنکه ظاهر ایشان مثل باطن ایشان باشد پس حق تعالی اخبار او نمود که ایشان بر صفت کفر خواهند مرد حضرت ترک استغفار ایشان نمود إِنَّ اللهَ لَا يَهْدِي بدرستی که حق تعالی راه فلاح نمی‌نماید الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ کروه بیرون رفتکان

از دایره صلاح یعنی نظر لطف توفیق از ایشان باز میکیرد بجهة فرط عناد و رسوخ کفر و نفاق ایشان با وجود ادلهٔ داله بر حقیت ایمان هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ ایشان آنانند که میکویند انصار را که شما لَا تُنْفِقُوا نفقه مکنید یعنی طعام و لباس مدهید عَلَىٰ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللهِ بر کسانی که نزدیک رسول خدایند از فقرای مهاجرین حَتَّىٰ يَنْفَضُّوا تا متفرق شوند بجهة کرسنکی و برهنکی یعنی غلامان بنزد خواجکان خود روند و پسران بپدران ملحق شوند حاصل که منافقان انصار را منع میکردند از انفاق بر فقرای مهاجر وَلِلَّهِ و حال آنکه مر خدا راست خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خزینه های روزی آسمانها و زمینها یعنی مفتاح ارزاق که از آسمان و زمین به بنده رسد بید قدرت اوست و بر حسب حکمت و مصلحت مر که را خواهد غنی کرداند اکرچه اهل مدینه را باز داشته باشند از انفاق نمودن بر مهاجر وَلَٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ و این قدر هست که منافقان بجهة فرط عناد و ضلالت لَا يَفْقَهُونَ نمیدانند که رزاق علی الاطلاق اوست سبحانه نه آدمیان يَقُولُونَ میکویند یعنی ابن ابی و کسانی که تابع اویند در اقوال و اعمال لَئِنْ رَجَعْنَا هر آینه اکر مراجعت کنیم ما از این سفر إِلَى الْمَدِينَةِ بسوی مدینه طیبه لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ هر آینه بیرون کنند عزیزتر مِنْهَا الْأَذَلَّ از مدینه خوارتر را مراد از اعز نفس اخس ابی بود و مراد از اذل اشرف و اکمل مخلوقات علیه افضل التسلیمات پس حق تعالی رد قول او نموده فرمود که وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ و مر خدا راست عزت قدرت و ربوبیت وَلِرَسُولِهِ و مر رسول اوراست عزت نبوت و شفاعت بعزت اعلای دین او بر سایر ادیان بفتح و نصرت وَلِلْمُؤْمِنِينَ و مر کرویدکانرا عزت ایمان و طاعت یا عزت خلود ایشان در جنت همچنانکه مذلت و هوان مر شیاطین راست و اتباع ایشان از منافقان و کافران و کویند عزت خدا پنج است عزت ملک و بقا و عزت عظمت و کبریا و عزت بذل و عطا و عزت جلال و غنا و عزت رفعت و علا و عزت رسول خدا عزت سبق و ابتدا عزت اذان و ندا و عزت قلم صدق بر انبیا و عزت اجتبا و اصطفا و عزت ظهور بر اعدا و عزت تاجیر که

نحن الاخرون السابقون ٭ عزتیسیرکه ولقد یسرنا القرآن للذکر ویرید الله بکم الیسر
وعزتبشیرکه بشر المؤمنین بان لهم من الله فضلا کبیرا ٭ وعزتوفیرکه وانتم الاعلون
وعزتکثیرکه انت اکثر الاکرم مرویست که بحضرت امام حسن علیه السلام گفتند که مردمان
در تو تیه کبر گمان میبرند فرمود که آن کبر نیست بلکه عزتست پس این آیه
تلاوت فرمود ٭ واز حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که پروردگار
یکفنی من وشلی ورب العرش معبودی یعنی مانند من کیست که آفریدگار عرش
وکعبه معبود منست ومن مثلی ذات لی ومثل من کیست که تو خداوند وپروردگار
منی وگویند عز خدا بولایت است که هنالک الولایة لله الحق وعز رسول بکفایت
که انا کفیناک المستهزئین ٭ وعز مؤمنان بعلو نعمت که وانتم الاعلون ان کنتم
مؤمنین ولکن المنافقین ٭ ولیکن منافقان تیره ضمیر لا یعلمون نمیدانند ونمی
یابند حقیقت عزت وحقیقت آن را بجهة فرط عناد وجهالت وضلالت
منطقه ایشان آنست که عزت مر ایشان راست بعد از حال منافقان خطاب
بمؤمنان میکند که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید لا تلهکم باید
که مشغول نسازد شما را اموالکم ولا اولادکم مالهای شما وفرزندان شما
عن ذکر الله از یاد کردن خدای که آن صلوة خمس است یا جمیع فرایض ویا قرآن
ویا جهاد یا شکر بر نعمت ویا صبر بر بلا ورضا بقضا که مقتضی ایمانست که دوستی
خدا غالب باشد بر دوستی همه ایشان مراد نهی ایشانست از مشغولی اموال
وتصرف در آن وسعی در تدبیر آن وتلذذ واستماع آن وسرور شدن
بلقای اولاد وشفقت بر ایشان وقیام نمودن بمؤنت ایشان وتهیه
آنچه صلاح حال ایشان باشد وبجهة آن باز ماندن از طاعات رحمن نهی
اموال واولاد از ایشان چه توجیه نهی ازین هر دو جهة مبالغه است در توجه
تام بطاعت لهذا حق تعالی میفرماید که ومن یفعل ذلک وهر که بکند این کار را
یعنی بمال وفرزندان از حق باز ماند فاولئک هم الخاسرون ٭ پس آن گروه

ایشانند

ایشانند زیانکاران که ثواب عظیم باقی را بحقیر فانی فروختند وانفقوا ونفقه
کنید در راه خدا مما رزقناکم از آنچه روزی داده ایم شما را مراد اخراج زکوة
وسایر حقوق واجبه است من قبل ان یاتی پیش از آنکه بیاید احدکم الموت بیکی
از شما اسباب وعلامات مرگ فیقول پس گوید آنکس که بر مرگ مشرف شده از
روی تاسف وتحیر رب ای پروردگار من لولا اخرتنی چرا باز پس نینداختی و
مهلت ندهی مرا یعنی تاخیر نکنی موت را الی اجل قریب ٭ تا مدتی نزدیک یعنی زمانی
اندک که در آن اخراج حقوق توانکرد فاصدق پس در آن زمان تصدق کنیم وسایر
حقوق واجبه از مال خود ادا نماییم واکن من الصالحین ٭ وباشیم از شایستگان
ونیکوکاران وفرمان برداران بسبب این تدارک واز ابن عباس منقولست که
این آیه در حق مانع زکوة نازل گشته ٭ بعد از آن فرمود که تصدق کنید قبل از
آنکه سلطان مرگ بر شما نازل شود پس آن زمان توبه مقبول نباشد وهیچ عمل
نفع ندهد ونیز ازو نقل است که چه باز میدارد یکی از شما را که چون مال داشته
باشد زکوة بدهد وچون استطاعت داشته باشد حج کند پیش از آنکه مرگ
باو رسد پس از خدا طلب رجوع کند بدنیا واو را باز نگردانند والتماس او را قبول
نکنند واین قول از حضرت ابو عبدالله علیه السلام نیز مرویست ولن یؤخر الله وهرگز
باز پس نیفکند خدا تعالی هیچ نفس را از مرگ اذا جاء چون بیاید وبرسد اجلها
وقت فوت او چه حکمت الهی مقتضی آنست که چون عمر بآخر رسد چیزی بر آن
نیفزاید واز آن کم نکند والله خبیر ٭ وخدای داناست بما تعملون ٭ بآنچه میکنید وحفص
بخطاب میخواند یعنی بآنچه شما میکنید از خیر وشر همه را بر وفق عمل جزا و
سزا خواهد داد وچون دانستید که مرگ از وقت خود متاخر نمیشود پس هرچند
زودتر مسارعت کنید به بیرون آمدن از عهده واجبات ومستعد شدن
بمثوبات بهتر خواهد بود مر شما را سورة التغابن مکیة وهی ثمانی عشرة آیة
ابی بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده که هر که سورة التغابن

بخوانداز مرده مغاجات امین کرده از حضرت ابو عبدالله علیه السلام منقولست که هرکه
این سوره بخواند در فریضه روز قیامت این سوره شافع او باشد و شاهد عدل
بر اعمال صالحه نزد آنکس که اورا اجازت شهادة داده باشند و از او مفارقت نکند
تا که در بهشتش در آورند وچون حق تعالی ختم سوره منافقین نمود بامر طاعت
ونهی از معصیت افتتاح این سوره نمود به بیان حال مطیع وعاصی فرمود که
بسم الله الرحمن الرحیم یسبح لله پاکی وپاکیزه کی ستایش میکند مر خدای را
ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از روحانیات وما فی الارض وآنچه در زمینست
از جسمانیات تسبیح مکلفان بقولست وتسبیح غیر ایشان بدلالت چه آنها دالند
بر کمال قدرت وعلم واستغنای او سبحانه له الملک مر او راست پادشاهی مطلق
چه خالق ارض وسما وما بینهما است وله الحمد ومر او راست ستایش زیرا که نعمت
آفرینش وبیرون شهر از وست وهو علی کل شیء قدیر واو بر همه چیز توانا است از
ایجاد واعدام وافنای موجود وتغییر وتبدیل بر وفق حکمت ومصلحت هو
الذی خلقکم وآن کسیست که بیافرید شمارا ای آدمیان از عدم بوجود آورد
شمارا فمنکم کافر پس بعضی از شما نکرویدید بخالقیت او وچون دهریان ویا
بوحدانیت او وچون مشرکان ومنکم مؤمن وبرخی دیگر از شما باور دارنده اید
بخالقیت ووحدانیت او وچون اهل ایمان تقدیم کفر بر ایمان باعتبار غلبیت و
اکثریتست خلاصه معنی آنست که خدای آنکسی است که بیافرید شمارا وبر شما
تفضل نموده اصل نعم خود را که آن خلقت وایجاد است از عدم وبجهة این واجبست
بر شما اکر بنظر صحیح تفکر کنید ودر معرفت او وهمه شما بندکان مطیع او شوید
وشاکر بر نعمت او پس بعضی از شما در آن تفکر نکرده در دریای کفر وکفران
غوطه خورده اید وبرخی دیکر بسفینه تفکر نشسته بوسیله بادبان نتایج افکار
صائبه خود را بساحل معرفت کشیده اید والله بما تعملون وخدای بدانچه
میکنید بصیر بیناست پس بر وفق اعمال با شما معامله خواهد کرد خلق السموات

والارض

والارض بالحق بیافرید او سبحانه همه آسمانها وزمینها را براستی یعنی بحکمت بالغه
واغراض صحیحه نه بباطل مالا طایل یا برای بیان حق چه آنها دال بر وحدانیت و
آثار خالقیت وقادریت وعالمیت حضرت عزت پس مظهر حق باشند وصورکم و
تصویر کرد ونکاشت شمارا فاحسن صورکم پس نیکو کردانید صورتهای شمارا
بامتداد قامت واعتدال خلقت تا شکر کوئید برای این نعمت ودلیل بر حسن صورتست
آنکه هیچ کس تمنا نمیکند که صورت او مثل صورت حیوان باشد واکر حیوانی نیکوتر
از ایشان بودی تمنای آن کردی که بصورت آن حیوان باشد قشیری کفته که ظاهر
شمارا بیاراست بکمال قدرت وباطن شمارا مجلی کردانید بجمال قضریت والیه
المصیر وبسوی اوست بازکشت همه روز قیامت پس کسانی که بر نعمت خلقت وحسن
صورت شاکرند مجازات خواهد داد وجمعی که کفران نموده اند بجزا وسزا خواهد
رسانید یعلم میداند بعلم کامل خود ما فی السموات آنچه در آسمانها است از
اصناف مکونات والارض وآنچه در زمینست از انواع مخترعات ویعلم ما تسرون
ومیداند آنچه میپوشید بریکدیکر وما تعلنون وآنچه آشکارا میکنید والله
علیم وخدای داناست بذات الصدور بدانچه در سینهاست از خواطر وافکار یعنی
عالمست بجمیع معلومات بعلم کلی وجزوی چه نسبت مقتضیة الهم باو مساوی علی التسویه
آیه متضمن وعیداست وهمچنین است قوله الم یاتکم آیا نیامد بشما ای کفار مکه
نبؤا الذین کفروا خبر آنانکه کافر شدند من قبل پیش از شما چون اولاد قابیل وعاد و
ثمود واصحاب ایکه وغیر آن فذاقوا وبال امرهم پس چشیدند عقوبت وبال وزر
کار خود را در دنیا از غرق وریح صرصر وصیحه وعذاب یوم الظلة ولهم عذاب
الیم ومر ایشان راست در آخرت عذابی دردناک ذلک این وبال دنیا وعذاب آخرت
مر ایشان راست بانه کانت تاتیهم بسبب آنست که شان وقصه این بود که
آمد بدیشان رسلهم پیغمبران فرستاده شده بدیشان بالبینات بحجتهای
روشن ومعجزهای هویدا فقالوا پس کفتند بروجه استکبار وعناد وانکار ابشر

آیا آدمیانی اند مانند ما یهدوننا راه مینمایند ما را و نداننسته اند که رسول اگر فرشته
میبود نامرئی شود قوله تعالی ولو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا فکفروا پس کافر شدند
بر رسولان وتولوا و روی بگردانیدند از ترود بجانب ایشان و تدبر در معجزاتی
که با ایشان بود پس حق تعالی ایشان را مستاصل ساخت واستغنی الله و بی نیاز شد
حق تعالی از ایمان و طاعت ایشان مراد آنست که ظاهر شد استغنای او سبحانه نزد
تولی ایشان از جهت آنکه ایشان را ملجاء و مضطر نساخت بایمان و با وجود قدرت
کامله او سبحانه بر آن نه آنکه حین اعراض ایشان از او وجود پیدا کرد چه او
غنی بالذات است پس تکلیف ایشان بایمان بجهة وصول نفع است بایشان نه باو
سبحانه والله غنی حمید • و خدای بی نیاز است از عبادت آفریدگان و غیر
آن ستوده بی ستودن ستایش کنندگان چه وجود هر یک از مخلوقات دال اند
بر حمد او زعم الذین کفروا دعوی میکنند آنانکه کافر شدند ان لن
یبعثوا بآنکه هرگز برانگیخته نخواهند شد قل بگوای محمد در رد قول ایشان
بلی آری برانگیخته خواهید شد وربی لتبعثن سوگند به پروردگار من
یعنی البته مبعوث کردید در روز قیامت ثم لتنبؤن پس خبر داده شوید
بما عملتم بآنچه کرده اید در دنیا یعنی البته حساب شما کنند و شما را بجزا و سزا
برسانند وذلک و این برانگیختن و خبر دادن علی الله یسیر بر حق تعالی سهل
و آسانست بجهة قبول ماده و حصول قدرت تامه چون مآل حال شما چنین
خواهد بود فامنوا بالله پس ایمان آرید بخدا و بگروید باو سبحانه ورسوله
و بفرستاده او که محمد است صلی الله علیه و آله والنور الذی انزلنا و بآن روشنی
که فرستادیم بر محمد که مراد قرآنست در اعجاز و مظهر حقایق احکام حلال و
حرام است والله بما تعملون و حق تعالی به آنچه شما میکنید از اقرار و انکار خبیر
داناست پس شما را بر آن جزا خواهد داد یوم یجمعکم روزی که خدا شما را
جمع کند لیوم الجمع برای آنچه در وی جمع است از حساب و جزا و حسابت یا برای

روزی

روزی که خلق اولین و آخرین در او جمع شوند یا از حیثیت اجتماع انبیا علیهم السلام با
امم یا ظالم با مظلوم یا اهل نار و با اهل جنت و اشهر آنست که یوم الجمع باعتبار آنکه در
آن روز ملائکه و جن و انس باهم مجتمع شوند ذلک یوم التغابن آن روز جمع روز
زیان آوردنست بر یکدیگر بجهة نزول سعدا در منازل اشقیا که در بهشت داشته
باشند بر تقدیر آنکه اگر صعود سعدا میبودند و نزول اشقیا در منازل سعدا که
در دوزخ داشته باشند بر تقدیر آنکه اشقیا میبودند چنانکه حدیث
نبوی صلی الله علیه و آله واقع شده که معنی تغابن در آن روز آنست که هیچ کس
در بهشت نرود الا که بنمایند باو جای وی را در دوزخ بر تقدیر آنکه اگر کافر بوده
تا شکر را زیاده کند و هیچ بنده در دوزخ نرود مگر که بنمایند مکان او را در بهشت بر
تقدیر آنکه اگر نیکوکار میبود پس در آن روز مؤمن مقام کافر را در بهشت میراث گیرد و کافر را
در دوزخ بمقام مؤمن در آرند و ذلک یوم التغابن باین معنی است و گویند باین اعتبار
که هر یک از خلایق بر خود غبن بیند و هر یک بر مقدار حظ خود حسرت و ندامت خورند
کافر گوید چرا مسلمان نشدم تا ببهشت روم مؤمن گوید چرا بیشتر عبادة نکردم تا زیاده
از این درجات داشته باشم پس کافر غبن خود بیند بترک ایمان و مؤمن زیان
خود را یابد بتقصیر احسان • بعد از ذکر تغابن بر سبیل اجمال بیان تفصیل آن
میکند که ومن یؤمن بالله و هر که بگروید بخدا و رسول او ویعمل صالحا و بکند
کار شایسته یکفر عنه بپوشاند خدا از وی سیئاته بدیهای وی را یعنی عفو فرماید
ویدخله و در آورد خدای او را جنات تجری در بوستانهای که میرود من تحتها
الانهار از زیر قصور یا اشجار آن جویها خالدین فیها در حالتی که جاویدان باشند
در آن ابدا همیشه این تاکید خلود است ذلک آن عفو گناه و در آوردن بهشت
ز هنگاه الفوز العظیم رستگاری بزرگ است که مافوق آن متصور نباشد و
الذین کفروا آنانکه نگرویدند بوحدانیت خدا و رسالت سید انبیا صلی الله
علیه و آله وکذبوا بآیاتنا و تکذیب کردند آیتهای ما را که قرآنست یا معجزات

پیغمبر آخر الزمان اولئک آنکروه شقاوت آثار تیره روزکار اصحاب النار یاران
دوزخند وملازمان نیران خالدین فیها در حالتی که باقی مانده کانند
در آن که هرکز نمیرند وبئس المصیر و بد جای بازکشتن است دوزخ بعد از آن
در تسلی اصحاب مصایب میفرماید ما اصاب من مصیبة نرسد هیچکس مصیبتی
از مصایب دنیا الا باذن الله مکر بفرمان خدا و اراده او ومراد هر مصیبتی است
که از خدا به بنده برسد مانند بیماری وسختی وقحطی وموت اهل وولد وتلف
مال ومانند آن وچون علم او بهمه مصایب محیط است اکر خواهد آفریده کان را
از آن سالم میتواند داشت لیکن برای صلاح حال بندکان وامتحان ایشان
بصبر وثبات بر آن رفع بلیه نمیکند از ایشان وچون اهل مصایب دانند
که این مصیبت وبلیت مراد الله است جل جلاله بجان قبول میکنند واز وقوع آن
اضطراب نمینمایند وکویند مراد باذن علم است یعنی هیچ مصیبتی نیست مکر که
او سبحانه عالم است بآن وثواب آن خواهد داد ومراد باذن تخلیه است یعنی
نیست هیچ مصیبتی که شخصی بغیر خود رساند مکر که بسبب تخلیه حق تعالی است
بروجه اختیار بدون اجبار میان آنکس ومیان آنکه میخواهد بدی باو رساند
ومن یؤمن بالله وهرکه بکرود بخدا ورسول او واعتقاد کند که آنچه قبل او
سبحانه باو میرسد خیر وصلاح او در آنست یهد قلبه راه نماید خدا دل
او را یعنی ثابت کرداند دل او را بر ایمان یا مزیت لطف را بر او وکرامت فرماید
یا طاعت عبادت او را زیاده کرداند وبروایت ابن عباس راه نماید دل
او را بکلمه استرجاع تا در وقت مصایب بقول انا لله وانا الیه راجعون
قایل شود ورضا بقضا داده خود را تسلیم او نماید یا راه نماید بصبر وشکر
تا در نعمت بجهت آن اعطای لطف میفرماید بآن علم دارد بقلوبی
که لطف وی در او اثر ندارد بسبب آن منع لطف میکند از آن ویا عالم است
بصابر وشاکر وجازع وکفور والله بکل شیء علیم ۝ وخدای

بهم

بهمه چیز داناست وجزای شاکر وکفور میدهد وهمه را بر وفق آن جزا خواهد
داد واطیعوا الله واطاعت کنید خدا را در جمیع مامورات واطیعوا الرسول و
فرمان برید رسول او را در همه چیزها که شما را بر آن میخواند ویا نهی میکند فان
تولیتم پس اکر روی بر کردانید از اطاعت پیغمبر زیان باو نمیرسد زیرا که
اطاعت او بر شما بر او مکتوب نشده فانما علی رسولنا پس جز این نیست که بر فرستاده
ما البلاغ المبین رسانیدنی است هویدا وتبلیغ رسالت کرده آشکارا و وظیفه
ابلاغ بجای آورده پس آسیبی بر او مرتب نمیشود بلکه وبال تولی بتولی راجع کردد
الله اوست خدای بحق لا اله الا هو نیست هیچ معبودی سزا مکر او وعلی الله و
بر خدا نه بر غیر او فلیتوکل المؤمنون پس باید که توکل کنند مومنان چه ایمان اقتضای
آن میکند که کار خود را واکذارند باو ودر کفایت مهمات تکیه بر کرم او کنند واز ابن
عباس منقولست که بعد از هجرت حضرت رسول جمعی از اهل اسلام که در مکه بودند
داعیه مهاجرت کردند بمدینه زنان وفرزندان ایشان بتضرع وزاری ونالد وبیقراری
در آمدند وایشان را نکذاشتند که ما اینجا ضایع وسرکردان میشویم وایشان
نیز از غایت مهربانی بدیشان متقاعد شدند حق تعالی در باره ایشان این آیه
فرستاد که یا ایها الذین آمنوا ای کروه کرویدکان ان من ازواجکم بدرستی که
بعضی از زنان شما واولادکم وفرزندان شما که مانع هجرت میشوند در
امر دین با شما امتناع میکنند ونشوز وعقوبت مینمایند عدوا لکم دشمنانند
مر شما را چه نمیکذارند که شما بمثوبات اخرویه فایز شوید فاحذروهم پس حذر
کنید از ایشان ومکاید وتملق وتضرع ایشان فریفته مشوید تا شما را از راه
نبرند واز هجرت که مثمر حصول روضات جنات است باز ندارند واین آیه که
بایشان رسید هجرت کردند وچون بمدینه رسیدند دیدند که یاران
مهاجر که پیش از ایشان مهاجرت کرده بودند هر یک فقیهی کامل ودانای
فاضل شده بودند قصد عقوبت زن وفرزند خود کردند کفتند که ما بجهت

شما از علم و فضل بی بهره مانده ایم و بدین سبب نفقه از ایشان باز گرفتند
و مراسم شفقت و مرحمت از ایشان فرو گذاشتند حق تعالی فرمود وَإِنْ تَعْفُوا
و اگر عفو کنید از ذنوب ازواج و اولاد به ترک معاقبه ایشان وَتَصْفَحُوا و روی
بگردانید از عتاب ایشان در آنچه از ایشان صادر شده وَتَغْفِرُوا و بپوشید
آن را و عذر ایشان را بپذیرید فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که حق تعالی غَفُورٌ رَحِيمٌ
آمرزنده و مهربانست و از گناهان ایشان در گذرید و با شما همان معامله
کند که با ایشان بجای آورید از عفو و صفح و مغفرت و مع ذلک مزیت
فضل بر شما کرامت فرماید و گفته اند که عوف بن مالک اشجعی صاحب اهل
و ولد بود و چون خواست که بغزا رود ازواج و اولاد او با او آویختند آغاز
تضرع کردند که ما را بکه میگذاری و ما بی تو چگونه زندگانی کنیم عوف
در صدد آن شد که با ایشان ایذا رساند حق تعالی این آیه فرستاد و منع
او نمود از ایذا بعد از آن فرمود إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ جز این نیست که مالهای
شما وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ و فرزندان شما آزمایش است تا ظاهر گردد که
کدام از شما محبت حق را بر ایشان اختیار میکنید و کدام دل را در مال بسته
از محبت الهی کناره میگیرید و با آنکه ایشان موجب محنتند و سبب ریاضت
و مشقت چه بجهة ایشان تکلیف زیاده میشود که مقصر آن مستوجب عذاب
ابدی میگردد و هیچ بلایی عظیم تر از این نیست وَاللَّهُ عِنْدَهُ و خدای راست
نزد او أَجْرٌ عَظِيمٌ مزد بزرگ هر کسی را که محبت خدا و رسول و اطاعت ایشان را
اختیار میکند بر محبت او بر اموال و اولاد و در حدیث آمده که در روز قیامت
مردی را حاضر سازند و گویند اهل و عیال حسنات ترا خورده اند یعنی بواسطه
مشغول شدن با ایشان حسنات را گذاشته اند و طاعت الهی را از دست داده اند
و از بعضی سلف منقولست که العیال سوس الطاعات یعنی عیالان مضر
عبادت و طاعتند همچنانکه کرمهای خورد پشمینه را ضایع میکند و غله را میخورند

فاتقوا الله

فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از عذاب خدای و بپرهیزید از موجبات عقاب مَا
اسْتَطَعْتُمْ آنچه توانید و طاقت داشته باشید در خشیت از حضرت عزت این آیه
منافی آیه وَاتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ نیست زیرا که هر یک مستلزم ترک جمیع معاصی
اند پس هر که جمیع از محارم بر کنار است از عقاب الهی رستگار است و امری که
حق تعالی مصلحت بنده میکند و ناچار است از آنکه مشروط باستطاعت باشد
پس این کریمه فاتقوا الله مشروطست بقدر طاقت وَاسْمَعُوا و بشنوید مواعظ
خدای را وَأَطِيعُوا و فرمان برید اوامر او را وَأَنْفِقُوا و نفقه کنید اموال خود را
در وجوه البر و بکنید خَيْرًا کاری که بهترین افعال باشد و نیکوترین اعمال یا
نفقه کنید مال خود را در انفاق نیکو یعنی خالصا لله و خیر بمعنی مالست یعنی
انفاق کنید مال را لِأَنْفُسِكُمْ برای نفسهای خود چه فواید این اعمال به نفس شما
راجع خواهد شد که درجه عالیه است و مرتبه باقیه در روضات جنات
و ریاض رضوان وَمَنْ يُوقَ و هر که نگاه داشته شود شُحَّ نَفْسِهِ از بخل نفس خود را
یعنی هر که باز دارد خود را از بخل در حقوق مفروضه فَأُولَئِكَ پس آن گروه
منفقان هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران در دنیا از دناءت و در عقبی
از عقوبات و رسیدگان بروضات جنات از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام مرویست که هر که زکوة ادا کند او نگاه داشته است از بخل نفس خود را
إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ اگر قرض دهید خدای را مراد انفاق حقوق واجبه است
که عوض آن بر خدا واجبست همچنانکه بر مقترض ادای عوض قرض واجبست قَرْضًا
حَسَنًا قرضی و حرفی نیکو یعنی مقرون باخلاص بی شائبه ریا و منت يُضَاعِفْهُ
لَكُمْ زیاده گرداند خدا آن را که داده باشید برای خود یعنی یکی را ده یا هفتصد
یا بغیر حساب دهد وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد گناهان شما را که پیش ازین کرده باشید
از امساک و ترک انفاق و غیر آن وَاللَّهُ شَكُورٌ و خدا جزا دهنده سپاس دارنده
کانست چه عطیه جزیل در برابر صدقه قلیل میدهد مراد آنست که هر که

شکر او مبالغه نماید حق تعالی نیز در مقابل آن مثوبات بالغه بوی
کرامت کند حَلِیْمٌ بردبار است بعقوبت عاصیان یعنی تعجیل نکند در
عذاب ایشان اگرچه ذنوب ایشان از حدّ وحصر بیرون باشد عَالِمُ الْغَیْبِ
وَالشَّهَادَةِ دانای نهان وآشکار است پس آنچه ظاهر میکنید از تصدیق و
آنچه پنهان میدارید از اخلاص و ریا اَلْعَزِیْزُ غالب و تمام القدرة بر انتقام
کشیدن از کسی که حقوق واجبه را با خلاص نرساند اَلْحَکِیْمُ حکم کننده بکرامت
ورفعت مرکسی را که از روی صدق تصدیق نماید یا حکیمست که هرچه کند
بروجه حکمت ومصلحت کند از ثواب و عقاب سورة الطلاق مکیّة
وهو اثنتا عشرة آیة اُبَیّ بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت کند که هرکه
سورة الطلاق وسورة التحریم بخواند در فریضه حق تعالی او را در پناه
خود گیرد واو را از خوف روز قیامت نگاه دارد واز دوزخ بجات داده
ببهشتش درآورد زیرا که این هر دو سوره پیغمبرند بدانکه چون حق تعالی ختم
سوره تغابن نمود بذکر نساء و تحذیر مردمان از مکاید ایشان افتتاح این
سوره نیز بذکر احکام نساء کرده فرموده که بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ یَا اَیُّهَا
النَّبِیُّ ای پیغمبر رفیع مرتبه اِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ چون طلاق دهید شما
زنان را آورده اند که عبدالله عمر زن خود را در حالت حیض طلاق داد
حضرت پیغمبر فرمود که رجوع کن تا وقتی که از حیض پاک شود اگر خواهی او را
طلاق ده پیش از آنکه با وی مباشرت کنی حق تعالی در این باب فرمود که ای
پیغمبر عالیمقدار چون خواهید که طلاق دهید تو وامت تو زنان مدخول بها
خود را که صغیره و آیسه و حامله نباشند فَطَلِّقُوْهُنَّ پس طلاق دهید ایشانرا
لِعِدَّتِهِنَّ در وقت عدّه ایشان که آن طهریست که با ایشان نزدیکی نکرده
باشید در آنچه این طهر است که در ایام عدّه ایشانست وبباید دانست
که حکم بعدم صحت طلاق در حیض مشروطست بدو امر یکی آنکه زوجه

(در حاشیه:) سوره الطلاق بخوانند نیست مگر از دنیا بیرون رود ابو بصیر از ابو عبدالله ع روایت کرده که هر کس

مدخول

مدخول بها باشد دوم آنکه زوج حاضر باشد یا در حکم حضور که استعلام حال
زوج تواند کرد پس اگر مدخول بها نباشد یا آنکه زوج غایب باشد بروجهی
که علم نداشته باشد بانتقال زوجه از طهری دیگر در اینصورت صحیح است
اگرچه در حالت حیض واقع شده باشد واین قول اجماع اصحاب ماست و
اخبار اهل البیت علیهم السلام درین قول متظاهر است پس طلاق در حیض
یا در طهری که در آن مجامعت واقع شده باشد صحیح نیست بیان صیغه طلاق
واحکام آن و مسایل متفرعه بر آن واقوال اهل خلاف در آن ودفع آن از ائمه
صادقین علیهم السلام در منهج الصادقین مسطور است بعد از امر بطلاق
زوجه در وقت عدّه با حصای آن امر میفرماید بقوله وَاَحْصُوا الْعِدَّةَ و
شمار کنید عدّه زنان را یعنی ضبط کنید وآن را کامل سازید یا بر طهرها چه
ایشان از ضبط آن عاجزند یا از احصای آن غافل بجهة غلبه نسیان و نقصان
عقل ایشان یا بشمارید اوقات اطهار را که وقت وقوع طلاقست و چون
فواید بسیار در ضمن احصا مندرج است ازین جهة حق تعالی جهة مبالغه در
باب آن فرمود وَاتَّقُوا اللهَ رَبَّکُمْ وبترسید از خدای که پروردگار شما است در
ضبط عدّه پس در آن تهاون مورزید یا تطویل آن مکنید بدانکه عدّه عبارتست
از قعود حرّه از زوج تا انقضای مدّت معیّنه بحسب شرع آن بر چند نوع است
نوع اول باقراء است یعنی طهارها وآن عدّه حایضه است چنانکه مذکور شد دوم
باشهر است که آن سه ماه است مر زنی را که در سن من تحیض باشد وحیض نبیند
چهار ماه ده روز زنی را که زوج او وفات کرده باشد نوع سیّم بوضع حمل است
خواه حایضه باشد یا در سن من تحیض الامتوفی عنها زوجها که عدّه بعد الاجلین
است واین هر دو نوع اخیر بعد از این مذکور خواهد شد لَا تُخْرِجُوْهُنَّ بیرون
مکنید زنان مطلقه را مِنْ بُیُوْتِهِنَّ از خانهای ایشان که در وقت طلاق شوهری
در آنجا بوده اند تا وقتی که عدّه ایشان منقضی شود مراد خانهای شوهرانست و

اضافه بیوت بایشان از حیثیت اختصاص است از قبیل الجُلّ للفرس وَلا
یَخْرُجْنَ و باید که زنان بیرون نروند از آنجا بدون اذن شما اما اگر هر دو
متفق باشند بر انتقال و خروج جایز است بیرون رفتن ایشان پس بدون
رضا اخراج ایشان مکنید از بیوت اِلّا اَنْ یَأْتِینَ مگر آنکه بیایند زنان بما
بِفاحِشَةٍ مُبَیِّنَةٍ بعمل زشت هویدا کرده شده و حفص بکسر یا خوانده یعنی
بکردار قبیح که روشن کننده حال زنان باشد در بدکرداری مراد از این
فحش است و ایذا و ضرر با اهل زوج چه آن در حکم نشوز است که مسقط حق
ایشانست و این قول منقولست از صادقین علیهما السلام و از حضرت امام
رضا علیه التحیة والثنا نیز ماثور است و معمول فقهای ماست و این حکم در عدّه
رجعیت که علاقه زوجیت در آن باقیست و شوهر را در آن رجوع هست بدون
تجدید عقد نکاح بخلاف عدّه باین چه باجماع فقهای ما اخراج و خروج در
عدّه باین جایز نیست وَتِلْکَ و اینحکمها که مذکور شد حُدُودُ اللّهِ حدهای
خداست که مقرر فرموده است برای مصالح بندگان وَمَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ
اللّهِ و هر که در گذرد از حدهای خدا فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ پس بتحقیق که ستم کرده
بر نفس خود بسبب آنکه مستحق سخط و عقوبت خدا گشته و از مثوبات ابدیه
محروم مانده لا تَدْرِی نمیدانی تو ای طلاق دهنده یا ای پیغمبر برگزیده یا
نمیداند هیچ نفس لَعَلَّ اللّهَ شاید که خدای تو یا محمد یُحْدِثُ بَعْدَ ذٰلِکَ حادث
گرداند بعد از این طلاق اَمْرًا کاری را باینوجه که مرد را پشیمان سازد
و دوستی زن در دل او بدید آید تا رجوع نماید در اثنای عدّه خلاصه
معنی آنست که طلاق دهید زن را در وقت طهر آن و احصای عدّه ایشان
نمایید و ایشان را از خانه بیرون مکنید شاید که نادم شوید از طلاق
و رغبت کنید بزنان و مراجعت نمایید بایشان فَاِذَا بَلَغْنَ پس چون
برسند زنان اَجَلَهُنَّ بمدت خود یعنی مشرف گردند بزمان آخر عدّه

فامسکوهن

فَاَمْسِکُوهُنَّ پس نگاه دارید ایشان را یعنی رجعت کنید بایشان بِمَعْرُوفٍ بنیکویی
که آن حسن معاشرتست و لطف و رفقت و انفاق مناسب و عدم قصد طلاق
بار دیگر یا ترک اضرار ایشان بسبب تطویل بر طریق مذکور تا مانع ازدواج
ایشان شود بغیر او اَوْ فَارِقُوهُنَّ یا جدا شوید از ایشان بِمَعْرُوفٍ به نیکویی
یعنی آنچه حق طلاقست از نفقه و مسکن صداق ادا کنید حاصل که
مطلقات تا در عدّه اند اختیار امساك و مفارقت در دست شماست و بعد از
عدّه اختیار ایشان راست در تزویج ایشان با شما یا غیر شما یا در ترک مطلق
مزاوجه جایز نیست که مراد ببلوغ اجل نهایت بزمان عدّه باشد زیرا که
در اینصورت زوج مالك رجعت نیست بجهت آنکه زن مالك نفس خود
خواهد بود وَاَشْهِدُوا و گواه گیرید بطلاق وجوب یا رجعت و مفارقت بر
طریق ندب ذَوَیْ عَدْلٍ دو خداوند عدل یعنی دو کس که عادل باشند
مِنْکُمْ از شما که مؤمنان باشند و فایده اشهاد آنست که تا مرد جاحد طلاق
نشود و یا زن بعد از انقضای عدّه منکر رجعت نشود و این امر بر سبیل وجوبست
اگر اینها در طلاق باین باشد و بر سبیل ندبست کرده در مراجعت و مفارقت باشد
این باجماع فقهای ماست وَاَقِیمُوا الشَّهَادَةَ و اقامت شهادة کنید ای گواهان
بوقت حاجت لِلّهِ برای طلب مثوبت و رضای حضرت عزت نه بجهة رضای
مشهود یا اشفاق مشهود علیه یا بغرضی دیگر از اغراض که غیر حق باشد و فقهای
ما از ائمه هدی علیهم السلام نقل کرده اند که مراد اشهاد است بر طلاق چه
اشهاد از شرایط طلاقست ذٰلِکُمْ این اشهاد و اقامت یا جمیع آنچه مذکور شد
در این آیه یُوعَظُ بِهِ پند داده میشود بآن مَنْ کَانَ یُؤْمِنُ بِاللّهِ هر که
هست که او میگرود بخدا و بآنچه فرموده وَالْیَوْمِ الْآخِرِ و بروز رستخیز و
آنچه متعلق است بآن چه اتعاظ و انتفاع مختص است باهل ایمان بخلاف
کفار که اهل عناد اند و طغیان وَمَنْ یَتَّقِ اللّهَ و هر که بترسد از خدا و

ومرتکب مناهی نشود یجعل له بگرداند یعنی بدید آرد حق تعالی برای او مخرجا
جای بیرون شدنی یعنی خلاصی دهد او را از اندوه دنیا و آخرت و از غمرات
الموت و شدائد الهول روز قیامت که از حرام بپرهیزد حق تعالی مهتدی
سازد او را بطریق حلال ویرزقه من حیث و روزی دهد او را از آنجا
که لا یحتسب گمان نداشته باشند و در شمار نیارد یعنی بخاطر نگذرد
ابوذر غفاری علیه الرحمه از حضرت رسول صلی الله علیه وآله نقل کرده
که آنحضرت فرمود که من میدانم آیتی از قرآن که اگر مردمان آن را فرا گیرند
ایشان را کفایت کند پس آیه ومن یتق الله را تلاوت فرموده چند نوبت
اعاده فرمود که هر که استغفار کند حق تعالی او را از غم برهاند و فرج دهد
و از هر تنگی خلاصی بخشد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود
ویرزقه من حیث لا یحتسب باینمعنی است که حق تعالی برکت فرماید بآنچه
باو کرامت کرده باشد آورده اند که مشرکان پسر مالک اشجعی را اسیر کردند
عوف بنزد حضرت پیغمبر آمده گفت یا رسول الله کفار پسرم را اسیر کردند
و مادر وی جزع بسیار میکند و با اینهمه بفقر و فاقه مبتلا گشته ایم حضرت
فرمود که تقوی پیش گیرید و با شکیبائی باشید و بسیار بگوئید لا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم عوف با زن خود بقول حضرت پیغمبر عمل نمودند
در اندک مدت پسر عوف اهل شرک را غافل ساخته از قید ایشان خلاص
شد و صد شتر و بقولی چهارصد شتر ایشان را رانده بسلامت بمدینه باز
آورد بعد از آن این آیه نازل شد که هر که تقوی ورزد روزی حلال یابد
ومن یتوکل علی الله و هر که توکل کند بخدا و کار خود را باو باز گذارد فهو
حسبه پس او پسندیده و کفایت کننده است و در کفایت مهمات ان
الله بدرستی که حق تعالی بالغ امره رساننده است کار خود را بهر چه خواهد
و بهر جا که اراده نماید یعنی مراد حق تعالی است در حق متوکل و غیر متوکل

کار و

کار و فوت نمیشود و حفص باضافه خوانده یعنی حق تعالی رساننده کار
خود است بهر نحوی که مراد او باشد قد جعل الله بتحقیق که گردانیده است خدای
و پیدا کرده لکل شیء قدرا برای هر چیزی اندازه و حدی که از آن درنگذرد
و یا مقداری از زمان که از آن پس و پیش نیفتد بدانکه بنای آیه بر تقوی و توکلست
و تقوی نخله بوستان قربست از روی معنیه که ان الله مع الذین اتقوا و
توکل را یحه گلزار کفایتست و از او بوی ریحان محبت دمد و رائحه و داد خیزد
که ان الله یحب المتوکلین مرویست که شخصی بنزد یکی از خلفا رفت و از و التماس
عمل کرد وی گفت قرآن میدانی گفت نه گفت برو قرآن را بیاموز بعد از آن
بیا تا عملی از برای تو مقرر کنم که ما عمل جز بقرآن خوان نمیدهیم آن مرد بطمع
عمل بقرآن آموختن مشغول شد چون باین آیه رسید از عمل طمع ببرید خلیفه
گفت قرآن آموختی گفت بلی گفت بیا تا عملی نامزد تو کنم گفت مرا اراده هیچ عمل
نمانده زیرا که هیچ عملی به از تقوی و توکل نیست در قرآن بآیتی رسیدم که مرا از
تو و عمل تو مستغنی ساخت گفت کدام است آن آیه و این آیه خواند که ومن
یتق الله تا بکل شیء قدرا آورده اند در وقتی که حکم عده مطلقات فرود آمد یعنی
آیه یتربصن بانفسهن ثلاثة قروء اصحاب پرسیدند که یا رسول الله
عده زنانی که حایض نشوند چیست آیه آمد که واللائی یئسن و آن زنانی
که نومید گشته باشند من المحیض از دیدن حیض من نسائکم از جمله زنان
شما ان ارتبتم اگر شک دارید در آنکه انقطاع دم ایشان بجهت کبر سن است
یا بسبب عارض دیگر فعدتهن پس زمان عده ایشان ثلاثة اشهر سه ماهست
مراد زنانی اند که امثال ایشان حیض نبینند زیرا که مرد و سن من لا تحیض
باشند از ایشان یعنی نخواهد داشت و اگر شک دارید در آنکه دم ایشان
حیض است یا استحاضه عده ایشان سه ماه است و یا اگر مترددید باشید در
حکم ایشان پس عده ایشان ثلثة اشهر است و قول اول مرویست از ائمه اطهار

صلوات الله علیهم و موافق اکثر فقهای ما و غیر ما آیسه و صغیره را نیز چون برایشان عدة نیست و از اخبار درین باب عبد الرحمن بن حجاج است و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم مرویست که سه زنند که در همه احوال شوهر تواند کرد زنی که حایض نشده باشد و مثل او حایض نباشد گفتم حد او چیست فرمود وقتی که او را کمتر از نه سال باشد و دیگر زنی که مدخول بها نباشد و زنی که مایوس شده باشد و امثال او حیض نه بیند گفتم حد یأس کدام است فرمود که هرگاه به پنجاه سال رسیده باشد پس عدة مذکوره که آن سه ماه است که مر زنانی را باشد که در سن من تحیض باشند و لسبب عارضی از مرضی یا رضاع یا غیر آن حیض از او منقطع شود خواه شک در سن او باشد یا در سبب انقطاع فهو المراد ان ارتبتم یا اصلا شک نباشد یا ارتفاع حیض جزم لسبب آن حاصل باشد وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ و عدة زنانی که حایض نشده باشند و در سن من تحیض باشند بر سه ماه مقرر است وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ و خداوندان بارها یعنی زنان حامله أَجَلُهُنَّ آنست که بنهند بار خود را از ابن عباس نقلست که مراد مطلقا نند و اما متوفی عنها زوجها عدة او ابعد الاجلین است و همچنین از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که عدة المتوفی عنها زوجها ابعد الاجلین است پس اگر چهار ماه و ده روز بکذرد و وضع حمل نشده باشد انتظار وضع حمل باید کشید وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ و هر که بترسد از خدا و مراعات حقوق مذکوره کند وَيَجْعَلْ لَهُ بکرداند یعنی پدید آرد حق تعالی برای او مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا از کار او آسانی یعنی بسبب تقوی امر دنیا و آخرت او را بر او سهل سازد ذَلِكَ اینکه مذکور شد از امر طلاق و رجعت و عدة أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ حکم خداست که فرو فرستاده است آن را از لوح محفوظ إِلَيْكُمْ بسوی شما وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ

مبهمای زمان عدة الیأس ... ان بعض علمای ...

وهرکه

و هرکه بپرهیزد از عقاب خدا و باحکام وی عمل نماید يُكَفِّرْ عَنْهُ بپوشاند از او خداوند کار غالم سَيِّئَاتِهِ بدیهای او را و عفو کند همه آن را که إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا و بزرگ سازد برای او مزد او را یعنی مزد او را بزرگ و بسیار دهد که آن خلود است در بهشت و روضه رضوان بعد از بیان عدة ذکر حقوق معتده میکند بقوله أَسْكِنُوهُنَّ ساکن کردانید زنان مطلقه را مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ از آنجا که ساکن شده اید مِنْ وُجْدِكُمْ از وسع و طاقت شما و قدر وسعت شما یعنی بقدر غنی و فقر خود ایشان را مسکن دهید بدانکه باجماع فقها سکنی و نفقه برای مطلقه رجعیه واجبست اما در باینه خلاف کرده اند باجماع اصحاب ما واجب نیست و شواهد داله بر اخبار ائمه هدی است صلوات الله علیهم که در موضع خود مبرهن شده پس حاصل آیه آنست که زنان مطلقه رجعیه را ساکن کردانید در منازلی که بوده باشند پیش از طلاق وَلَا تُضَارُّوهُنَّ و رنج مرسانید مطلقات را در سکنی لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ بر آنکه تنگ کردانید بر ایشان مساکن ایشان را تا جز ضرورة شود ایشان را و ولجیات مسکن از آن قبل که لایق بحال مطلقه باشد تا ضرر که منهی عنه است منتفی شود وَإِنْ كُنَّ و اگر باشند زنان أُولَاتِ حَمْلٍ خداوندان بار یعنی حامله باشند فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ پس نفقه دهید بر ایشان حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ تا بنهند بار خود را خواه رجعیه و خواه باینه زیرا که انقضای عدة ایشان بوضع حملست فَإِنْ أَرْضَعْنَ پس اگر شیر دهند اولاد را بعد از انقضای علاقه نکاح لَكُمْ برای شما ای پدران از روی تبرع فرزندان را با ایشان واگذارید اگر بدون اجرت راضی نشوند بشیر دادن بر حسب عرف و عادت و احادیث ماثوره از ائمه هدی علیهم السلم وارد کشته بر جواز استیجار امهات و رضاع اولاد قبل از طلاق و بعد از طلاق وَأْتَمِرُوا بَيْنَكُمْ و کار سازی کنید میان یکدیگر یعنی فرمان یکدیگر برید و باهم موافقت کنید ای پدران و مادران

فان ارضعن لکم فآتوهن اجورهن ای ... ایشان را مزدها ... انتهای ...

در باب رضاع فرزند بِمَعْرُوفٍ بنیکویی یعنی باید که اجرة زیادتی نطلبد
والده و والد نیز در اجرت مماسکت و سخت گیری نکند وَاِنْ تَعَاسَرْتُمْ واگر سخت
گیری کنید و مضایقه نمایید در اجرت رضاع یعنی مادر زیاده از اجرت طلبد
و پدر از آن امتناع نماید یا آنکه مادر اصلا راضی نشود به شیر دادن فَسَتُرْضِعُ
پس زود باشد که شیر دهد فرزند را لَهُ اُخْرَىٰ برای پدر زنی دیگر که سخت گیری
نکند مراد آنست که باید پدر دایه از مزد گیرد برای فرزند خود تا مادر را واگذارد
لِيُنْفِقْ باید که نفقه دهد ذُو سَعَةٍ خداوند فراخی و توانگری مِنْ سَعَتِهِ از غنای خود
یعنی بقدر توانایی خود نفقه بر مطلقه کند وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ و هر که تنگ کرده شود
روزی باو رِزْقُهُ روزی او یعنی فقیر دست و تنگ باشد فَلْيُنْفِقْ پس باید که نفقه کند
مِمَّا آتَاهُ اللهُ از آنچه داده است باو حق تعالی یعنی باید که نفقه کند بقدر ایثار
و اعسار خود انفاق کند لَا يُكَلِّفُ اللهُ نَفْسًا تکلیف نکند خدای هیچ نفسی را اِلَّا
مَا آتَاهَا مگر آنچه بدو عطا کرده از مال یعنی تکلیف ما لا یطاق نفرماید سَيَجْعَلُ
اللهُ زود باشد که بدید آورد خدای بَعْدَ عُسْرٍ پس از تنگ دستی و دشواری
يُسْرًا آسانی و توانگری اگر آنچه قادر باشند در انفاق آن تقصیر نکنند
وَكَاَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ و بسا از اهل دهی که از روی عناد و فرط جهل عَتَتْ سرباز
زدند و اعراض کردند عَنْ اَمْرِ رَبِّهَا از فرمان پروردگار خویش وَرُسُلِهِ
و از امر پیغمبر او که در مخالفت و عصیان از حد در گذشتند فَحَاسَبْنَاهَا پس
حساب کنیم ما ایشان را در قیامت حِسَابًا شَدِيدًا حسابی سخت یعنی در حساب
او سخت گیری کنیم و قلیل و کثیر او را در شمار آوریم و هیچ جرمی او را فرو گذاشت نکنیم
وَعَذَّبْنَاهَا و عذاب کنیم ما ایشان را دائم عَذَابًا نُكْرًا عذابی زشت بعد از
حساب که هیچ کس مثل آن عذاب ندیده و نچشیده و گویند مراد عذاب دنیاست
یعنی عذاب کنیم ایشان را در دنیا عذاب بخواری چون غرق و قحط و خسف
و سیف غرق و در آخرت نیز عذاب ایشان کنیم فَذَاقَتْ پس بچشیدند اهل

آن ده وَبَالَ اَمْرِهَا عقوبت کار خود را یعنی سزای کفر و شرک و نافرمانی را وَكَانَ
عَاقِبَةُ اَمْرِهَا و بود سرانجام کار ایشان خُسْرًا زیانکاری از آن بدتر بود که از جنت نعیم
ابدی و سعادت سرمدی محروم شده بزندان جحیم محبوس گردیدند اَعَدَّ اللهُ لَهُمْ
آماده کرده است حق تعالی برای مشرکان عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت در هر دو سرا
تکرار جهة تاکید است فَاتَّقُوا اللهَ پس بترسید از عذاب خدا يَا اُولِي الْاَلْبَابِ ای خداوند
عقلها از حال مآل ایشان عبرت گیرید که چگونه در دنیا بعذاب استیصال گرفتار
شدند و بچه نوع در آخرت بنکال معذب گردند پس مثل ایشان مباشید و
احتراز کنید ای اصحاب عقول و ارباب لباب اَلَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان
آورده اید قَدْ اَنْزَلَ اللهُ اِلَيْكُمْ بتحقیق که فرستاده است خدای بسوی شما ذِكْرًا
پندی یا شرفی را که قرآن است چه شرف دنیا و کرامت و کرامت عقبی وابسته
بخواندن و عمل کردن بآن از اوامر و نواهی آن حاصلست و گویند مراد جبرئیل است
علیه السلام که مذکور است میان انبیا و یا منزل ذکر قرآنست که مشهور است در طبقات
آسمان و یا صاحب ذکر و شرفست از ابو عبدالله علیه السلام مرویست که مراد بذکر حضرت
رسالتست صلی الله علیه و آله که مواظبت نماینده است بتلاوت قرآن یا
مبلغ آن بندگان یا مذکور است اسم سامی او بر السنه خلقان وقوله رَسُولًا بیان
ذکر است کاهی که مراد از آن جبرئیل یا پیغمبر علیهما السلام باشند یعنی آن ذکر
فرستاده خداست بنا بر آنکه مراد قرآن باشد معنی کلام اینست ارسل رسولا یعنی
فرو فرستاده است رسول را یعنی آنست که انزال فرموده بشما یاد کردن او را رسول
در کتاب انجیل و توریة يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللهِ میخواند آن رسول بر شما آیتهای
قرآن را یا ارسال رسولی کرده که تلاوت میکند بر شما آیات خدا را که قرآنست
مُبَيِّنَاتٍ در حالتی که روشن کرده است آن آیات را و حفص بکسر یا میخوانند
یعنی روشن کننده است آن آیتها حدود و احکام شریعت را و انزال ذکر و ارسال
رسول فرمود لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا تا بیرون آورد او سبحانه یا قرآن یا رسول

آنان را که گرویده اند و عملوا الصالحات و کرده اند کارهای شایسته من
الظلمات از تاریکی کفر و ضلالت الی النور بروشنای نور ایمان و هدایت کرد
از جهل بعلم یا از شبهه بحجت ومن یؤمن بالله و هر که بگرود بخدا و تصدیق نزدی
نماید ویعمل صالحا و بکند کارهای شایسته و کردار پسندیده یعنی خالص از
شوب ریا و غرض باشد یدخله جنات تجری در آورد او را خدای بوستانها
که میرود من تحتها الانهار از زیر مساکن یا اشجار آن جویهای آب و شیر و عسل
خالدین فیها ابدا در حالتی که جاوید مانده باشند در آن بهشت همیشه این تاکید
خلود است یعنی هر که از آنجا بیرون نیاید قد احسن الله بتحقیق که نیک
کردانیده است خدای در بهشت همیشه این تاکید خلود است یعنی هرگز
از آنجا بیرون نیاید قد احسن الله بتحقیق که نیک کردانیده است خدای در بهشت
له رزقا برای آن مؤمن صالح روزیرا از مثوبات جلیه و درجات عالیه الله
الذی خلق خدای بحق آنست که بیافرید سبع سموات هفت آسمانها را بر بالای
بعضی ومن الارض مثلهن و بیافرید زمینها را مثل و مانند آسمانها یعنی
آنرا نیز هفت طبقه ساخت یعنی بعضی را در تحت بعضی در کشاف آورده که
در قرآن هیچ آیتی نیست که دلالت کند بر اینکه زمین هفت طبقه است الا این آیه
و در روایت آمده که مابین هر دو آسمان پانصد ساله راه است و در زمین نیز
مثل آسمانها اند در حکم یتنزل الامر فرو د می آید فرمان خدا بینهن
میان آسمانها و زمینها یعنی نافذ است حکم او جمیع آسمانها و زمینها بحیات
و موت و صحت و مرض و غنا و فقر و سایر امور بر وجه حکمت و در روایت
منقوله از حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا در باب کیفیت آسمانها و
زمینها را بیافرید لتعلموا ان الله تا بدانید ای بندگان بدیهیتی که خدای علی
کل شیء بر آفریدن همه چیزها و تدبیرات آن قدیر قادر است و توانا
وان الله و دیگر فرمان خود را جاری ساخت در آن تا معلوم کنید که حق تعالی

و غلظت هر آسمانی پانصد ساله راه

قد احاط بتحقیق که فرا رسیده است بکل شیء علما بهر چیزی از روی دانش یعنی
علم او محیط است بهمه اشیا و هیچ چیز از موجودات علوی و سفلی از دایره علم و قدرت
او خارج نیست سورة التحریم مکیة وهی اثنی عشر آیات ابی بن کعب
از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده که هر که سورة التحریم بخواند
حق تعالی او را توبه نصوح کرامت فرماید و چون حق تعالی ختم سوره طلاق
نمود به بیان احکام طلاق افتتاح این سوره نیز در احکام ایشان فرمود
بسم الله الرحمن الرحیم بعضی از مفسران آورده اند که حضرت رسالت
بعد از نماز صبح کرد حجره زوجات بر آمدی بعد از آن بامور شرایع و احکام
آن نمودی قیام وقت زینب بنت جحش مقدار عسل داشت وقتی که حضرت
بخانه وی زینب شربت عسل نمودی و در آن بار تهاون نمودی تا حضرت بحجره وی بیشتر
توقف نماید آن حال بر بعضی زوجات گران آمد عایشه و حفصه اتفاق نمودند
که بخانه هر کدام از ما که بیاید گوییم از تو بوی مغافیر می آید زوجات دیگر را
نیز گفتند که شما در این سخن با ما متفق باشید و مغفور جمع در ختیست که
عرفطه خوانند و رایحه کریهه دارد و آنحضرت بوی خوش دوست میداشت
و از رایحه کریهه محترز بود تا جبرئیل نزد او که وحی آمد که بوی خوش احساس کند
پس آنحضرت شربت عسل آشامیده نزد سوده آمد و سوده با خود گفت سخن
دروغ بر پیغمبر گفتن بسیار قبیحست هیچ از آن مقوله اظهار نکرد پیغمبر از آنجا
بخانه عایشه رفت و آن ملعونه بینی خود را باستین گرفت حضرت فرمود که
چرا چنین کردی گفت از تو بوی مغفور می آید فرمود که مغفور نخورده ام
اما در خانه زینب شربت عسل آشامیده ام گفت بوران عسل از شکوفه
عرفط چریده بود و چون بخانه حفصه ملعونه رفت او نیز آنکه عایشه گفته
بود گفت چون حضرت این سخن را شنید و خبر مکرر استماع نمود فرمود که حرمت

العسل علی نفسی والله لا اکله ابداً یعنی عسل بر خود حرام کردیم بخدا که هرگز عسل
نخوریم آیه نازل شد که یا ایها النبی ای پیغمبر رفیع منزلت لم تحرم چرا حرام
میکنی بر خود ما احل الله لک آنچه حلال کرده است حق تعالی مر ترا یعنی عسل
و در روایت مشهورتر آنست که سبب نزول این سوره آن بود که حضرت رسول
روزها را قسمت کرده بود میان زوجات خود اتفاقا آن روز که نوبت حفصه
بود به پیغمبر گفت یا رسول الله اجازت فرما تا بدیدن پدر روم حضرت ویرا
رخصت داد بعد از آنکه او برفت ماریه قبطیه را که مادر ابرهیم بود مقوقس
پادشاه اسکندریه ماریه را بتحفه برای حضرت فرستاده بود او را بخانه
حفصه طلبید در آنجا بخدمت خود مشرف گردانید حفصه بعد از مراجعت
چون در سرا را بسته دید همانجا بنشست تا حضرت بیرون آمد عرق از روی
مبارکش میچکید حفصه بر قصه مطلع شده بگریست گفت یا رسول الله کنیزک
بخانه من آوردی و با او خلوت کردی و حرمت مرا نگاه نداشتی حضرت فرمود
ای حفصه این کنیزک من است و خدا او را بر من حلال گردانیده و من او را برای رضای
تو بر خود حرام گردانیدم اما این سخن سریست نزد تو بامانت باید که با کسی نگویی
و در آن خیانت نکنی حفصه قبول کرد و چون میان او و عایشه مصاحبت بود
و مصادقه بسیار در پس دیواری که میان خانه او و خانه عایشه بود دیوار
بکوفت عایشه خبردار شد حفصه با او گفت ای خواهر مژده باد که حضرت ماریه را
بر خود حرام گردانید و ما از تشویش او خلاصی یافتیم و چون حضرت بخانه عایشه آمد
برسبیل کنایه این حکایت باز گفت این سوره نازل شد که ای پیغمبر چرا حرام میکنی
بر خود آنچه حلال کرده است حق تعالی بر تو یعنی ماریه قبطیه را و از حضرت
ابو جعفر علیه السلام مرویست که چون پیغمبر ماریه را بر خود حرام گردانید
و در اخفای آن حفصه را امر فرمود حفصه را گفت مرا سری دیگر هست تا تو

بایدم

بایدم گفت که بهیچ کس نگویی و در کتمان کوشی و اصلا افشای آن ننمایی و آن سر را
با او بگفت و او بعایشه گفت حق تعالی آیه گذشته را نازل ساخت تبتغی میجویی بدین
تحریم مرضات ازواجک خشنودی ازواج خود را و حال آنکه ایشان احق‌اند از تو
در طلب خوشنودی خاطر عاطر والله غفور و خدای آمرزنده است یعنی بر ترک افضل
و اولی مؤاخذه نکند و بفضل خود ثوابی که بر فعل اولی و افضل مرتب میشود بتو
کرامت فرماید رحیم مهربانست در مراجعت تو بافضل و ا[ولی] لیکن بباید دانست
که این آیه دلالت ندارد بر صدور صغیره و کبیره از آنحضرت زیرا که تحریم بعضی
نسا یا غیر آن از مستلذات نفس خود بی سببی و آسیبی قبیح نیست و در تحت نهی
داخل نیست بلکه متضمن هضم نفس است و قطع شهوات و التزام ریاضت نفسانی
که موجب ثواب ابدیست و هیچ بعید ننماید که ذکر استطلاب بجهت نفی حرج باشد برای
او چه آنحضرت بجهت ارضای ازواج متحمل مشاق شده بود اگرچه آن بر او قبیح
نبود و شبهه نیست در آنکه اگر شخصی برای رضا[ی] زوجات طلاق بعضی دیگر
از ایشان بگوید جایز است که او را گویند چرا چنین کردی و خود را در مشقت
انداختی اگرچه فعل قبیح نکرده و بر تقدیر تسلیم که خطاب بر سبیل عتاب بود
میگوییم که آن عتاب ترک اولی و افضل است چه ترک تحریم افضل از تحریمست
و صحیح است که تارک ندب را گویند که چرا ازین عدول کردی و بفعل نیاوردی
پس آیه دلالت نداشته باشد بر صدور ذنب از آنحضرت و براهین عقلیه
بر عصمت انبیا از شواهد عادلند بر این قول و از جهت کثرت عطوفت و فرط
رحمت او سبحانه است که بعد از این اشاره مینماید بوجه تخلص از حنث
برای بندگان بقوله قد فرض الله و بتحقیق که واجب گردانید حق تعالی و
پدید آورد لکم برای شما ای بندگان تحلة ایمانکم گشودن سوگندان
شما را یعنی آنچیزی را که بآن سوگندان شما را زایل کند و حنث حلف را زایل سازد
مراد کفاره سوگند است حیث قال فکفارته اطعام عشرة مساکین تا آخر

وَاللّٰهُ مَوْلٰیکُمْ و خدای متولی کار شماست یعنی کارهای که صلاح شما در آنست برای شما
میسازد و یا آنکه او سبحانه اولیست بشما از نفسهای شما یعنی نصایح او انفع است
مر شما را از نصایح نفسهای خود وَهُوَ الْعَلِیْمُ و او داناست بمصالح بندگان
الْحَکِیْمُ صوابکار در هرچه کند و فرماید بایشان یا علیم است بآنچه حفصه
با عایشه گفت یا حکیمست در تدبیر ایشان از مقاتل مرویست که حق تعالی امر
فرمود پیغمبر خود را بکفارت یمین و مراجعت بماریه و آنحضرت بنده آزاد
کرد و بآن مراجعت نمود از حسن بصری نقلست که آنحضرت بدون کفارة
مراجعت نمود قوله تعالی لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر و اصحاب
ما بر آنند که اگر سوگند واقع شود بر امر مباح و اولی مخالف آن باشد در دین
یا در دنیا بعد از آن ایشان نمایند بر مخالف آن موجب کفاره و آثم نمیشود و
مأخذ این قول پیغمبر ماست صلی الله علیه وآله که من حلف علی یمین فرأی غیرها خیرا منها
فلیأت الذی هو خیر یعنی هرکه سوگند خورد بر چیزی پس خیر او در خلاف آن باشد
پس باید که اتیان نماید بآنچه خیر او در آنست پس بنا بر قول کسانی که حضرت بنده
آزاد کرد بر سبیل ندب باشد نه وجوب بین تقدیم تکفیر بر مراجعت در
روایت مقاتل دالست بر عدم وجوب آن زیرا که باجماع وجوب تکفیر بعد از
حنث است نه قبل از آن و بعد از رخصت مراجعت پیغمبر بماریه بیان اسرار
آنحضرت میکند وَاِذْ اَسَرَّ النَّبِیُّ و یاد کنید ای مؤمنان چون راز گفت
پیغمبر اِلٰی بَعْضِ اَزْوَاجِهِ بسوی بعضی از زنان خود یعنی حفصه حَدِیْثًا
سخنی را که تحریم ماریه است و حکم مذکور آن فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ پس آنهنگام
که خبر کرد حفصه عایشه را بآن حدیث سری وَاَظْهَرَهُ اللّٰهُ و آشکارا کرد
خدا آن را بر پیغمبر خود بزبان جبرئیل و او را مطلع ساخت عَلَیْهِ بر آن حدیث
یعنی بر افشای آن عَرَّفَ شناسا کرد اید پیغمبر بَعْضَهُ برخی از آن حدیث را
به حفصه و خبر داد بر افشای بعضی از آنکه تحریم ماریه است یعنی باو گفت

تحریم ماریه که با تو آن سر را امر کرده بودم نه افشای آن نمودی وَاَعْرَضَ و اعراض
کرد و روی بگردانید رسول صلی الله علیه وآله عَنْ بَعْضٍ از بعض دیگر یعنی حکومت
عمرین و تعریف افشای آن نکرد چه غرض اصلی از تعریف افشای ذکر خیانت
حفصه بود و آن تعریف افشای از بعضی حاصل میشود پس از تنبیه حضرت رسالت
استقصای آن نفرمود و از روی حلم و کرم تمام آن را بروی او نیاورد با آنکه حق
تعالی اعلام او کرده بود که حفصه جمیع سخنان سر ترا اظهار کرده بقرینه ذکر
اعراض چه اعراض از شیء فرع معرفت است بآن و سخن اکابر است که
التغافل من خلق الکرام فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ پس آنهنگام که خبر داد پیغمبر
حفصه را بآنچه خدای او را بر آن مطلع ساخته بود قَالَتْ گفت حفصه به
پیغمبر مَنْ اَنْبَأَکَ هٰذَا کی خبر داد ترا باینکه من راز ترا آشکارا کرده ام قَالَ
فرمود رسول خدا نَبَّأَنِیَ الْعَلِیْمُ خبر داد مرا خدایی که داناست بخفیات ضمایر
الْخَبِیْرُ خبردار از مکنونات سرایر مرویست که چون افشای آن خبر مذکور
بر آنحضرت ظاهر شد حفصه را طلاق داد و بخانه پدرش فرستاد
و پدر بروی خشم گرفت و گفت اگر بر افشای آن خبر خیر بودی ترا طلاق
ندادی پس یکماه حضرت از زنان اعتزال نمود و در غرفه ماریه منزوی شد
بتفصیلی که در سوره احزاب گذشت و حق تعالی جهة این در معاتبه حفصه
و عایشه از غیبت بخطاب التفات نموده فرمود که اِنْ تَتُوْبَا اگر توبه
کنید ای حفصه و عایشه باز گردید اِلَی اللّٰهِ بخدا و در آزار دل
پیغمبر هم پشت شوید پس آن بجای خود خواهد بود و شما را هرچه
بر شما توبه واجب است و ندامت بر افشای راز متحتم فَقَدْ صَغَتْ قُلُوْبُکُمَا
پس بدرستی که بگشته است دلهای شما از امر واجب که آن محافظت سر
پیغمبر است و عدول نمودن از استقامت و صواب بآنچه موجب اثم است
وَاِنْ تَظَاهَرَا عَلَیْهِ و اگر هم پشت شوید بر آزردن دل مقدس

حضرت رسالت صلی الله علیه واله او را چه باك فَاِنَّ اللّٰهَ پس که حق تعالی هُوَ
مَوْلٰیهُ اوست یار ومددکار پیغمبر خود وجِبْرِیلُ وجبرئیل نیز ناصر دین اوست
وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِیْنَ ومردی که صالح جمیع مؤمنان است وبرگزیده اهل ایمان
یعنی علی بن ابی طالب علیه السلم نیز یاری دهنده اوست واین قول ائمه است
از آنکه مراد جمیع شایستگان باشند از مؤمنان کما یاید وَالْمَلَائِكَةُ وفرشتگان
آسمان وزمین بَعْدَ ذٰلِكَ پس از نصرت خدا وجبرئیل وامیر المؤمنین که ناصر اویند
ظَهِیْرٌ هم پشت ومددکار ومعاون ویند یعنی با وجود خدا وجبرئیل وصالح
المؤمنین که ناصر اویند جمیع ملائکه نیز یاری دهنده اویند پس یاری ویار
ویاور تعاون شما بر اینا واز او چه ضرر باور سانند بدانکه نزد معظم اهل
سنت وامامیه مراد بصالح المؤمنین علی بن ابی طالب است علیه السلام
از آنجمله در تفسیر کواشی که یکی از علمای سنیانست صریحست که مراد
بصالح المؤمنین علی بن ابی طالب است علیه السلام وحافظ ابو نعیم اصفهانی در
کتاب خود که مسمی است بحلیة الاولیاء روایت کرده از اسماء بنت عمیس
که او گفت من از حضرت پیغمبر شنیدم که آنحضرت فرمود که صالح المؤمنین
علی بن ابی طالب است علیه السلم وثعلبی نیز که یکی از فضلای اهل سنت است در
تفسیر خود آورده که مراد از صالح المؤمنین علی بن ابی طالب است علیه السلم و
سدی از ابن مالك روایت کرده که او گفت من از ابن عباس شنیدم که گفت
صالح المؤمنین علی بن ابی طالب است علیه السلام وکلبی ومجاهد وابی صالح روایت
کرده که ابن عباس فرمود که صالح المؤمنین علی بن ابی طالب است علیه السلم
ودر کتاب شواهد التنزیل از سدیر صیرفی نقل کرده اند که ابی جعفر
محمد الباقر صلوات الله علیهما فرمود که پیغمبر صلی الله علیه واله دو نوبت مرتبت ومنزلت
امیر المؤمنین علی علیه السلم بر اصحاب شناکردانید یکنوبت آن بود که فرمود هر که
من مولای اویم واولی بتصرف در امور دینی ودنیوی علی مولی واولی بتصرف در امور اوست

ونوبت دیگر وقتی که آیه فَاِنَّ اللّٰهَ هُوَ مَوْلٰیهُ وَجِبْرِیلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِیْنَ
نازل شد دست حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را گرفت وفرمود اَیُّهَا النَّاسُ
هٰذَا صَالِحُ الْمُؤْمِنِیْنَ نازل شده است ایمردمان این مرد صالح مؤمنانست و
بهترین ایشان بعد از آن حق تعالی تهدید زوجات میفرماید بقوله عَسٰی
رَبُّهُ شاید که پروردگار او یعنی پیغمبر اِنْ طَلَّقَكُنَّ اگر طلاق دهد شما را
بجمیعا یا در آزار شما اَنْ یُبْدِلَهُ آنکه بدل دهد او را اَزْوَاجًا خَیْرًا مِنْكُنَّ
زنانی که شایسته وبهتر باشند از شما مُسْلِمَاتٍ که اعتراف کننده گان باشند
بوحدانیت خدا وبر نبوت سید انبیا صلی الله علیه واله یا گردن نهنده کان
امر خدا ورسول او مُؤْمِنَاتٍ باور دارنده کان بحق تعالی وپیغمبر او یا اخلاص
آرنده کان در افعال واقوال خود برای ایشان قَانِتَاتٍ فرمان بران خدا و
رسول یا مداومت کنان متخشع در امر ایشان یا نماز گذارنده کان یا باز ایستاده کان
از فحش واقوال وقبح افعال تَائِبَاتٍ باز گشتگان از گناه ورجوع نماینده کان
بامر رسول خدا یا ترك نماینده کان آنچه مشتهی نفس وهوای ایشان باشد
یا پشیمان شده کان بر تقصیری که از ایشان صادر گشته عَابِدَاتٍ پرستنده کان
واقدام نماینده کان وآنچه متعبد اند از فرایض وسنن یا خضوع کننده کان
در امور رسول سَائِحَاتٍ روان شونده کان در طاعت رسول یا سیر کننده کان
وهجرت کننده کان با رسول یعنی بهر جا که آنحضرت رود ایشان تابع او باشند
یا دوزه داران ثَیِّبَاتٍ شوهر دیده کان وَاَبْكَارًا ودختران بکر توسط
حرف عطف بینهما بجهت ثانی آنها است در اجتماع بر اخلاف صفات
مذکوره مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه واله بعد از آنکه طلاق
حفصه گفته بود در صدد آن شد که طلاق زنان دیگر بگوید چون اینخبر در مدینه
منتشر شد منافقان زبان طعن دراز کرده سخنان بی ادبانه گفتند
وخرمی میکردند وصحابه از اینمعنی دلتنگ شده زنان بتضرع وزاری مشغول

شدند واذکذ شده نادم گشتند وجازم شدند بر انقیاد اوامر ونواهی
حضرت رسالت پناهی عمر خطاب علیه اللعنه نزد آنحضرت آمد وگفت
یا رسول الله میشنوم که در صدد آنی که طلاق زنان بدهی وآنچه مذکور
شد از ندم زوجات وتضرع ایشان وخوشحالی منافقان ودلتنگی اصحاب
معروض داشت رسول هیچ جواب نداد ومتامل شد وانتظار وحی میکشید
جبرئیل علیه السلام آمد وآیه ولا تحل لك النساء من بعد را نازل ساخت
وچون حق تعالی بر جهة تادیب زوجات سید کاینات این آیات نازل ساخت
مؤمنان را در عقب آن امر فرمود بر وظایف طاعات واجتناب از سیئات
وتادیب اولاد وزوجات یا ایها الذین امنوا ای آنهای که گرویده اید قوا
انفسکم نگهدارید نفسهای خود را بترک معاصی واتباع شهوات وصبر
بر فعل طاعات وعبادات واهلیکم ونگاهدارید اهالی خود را از زنان
وفرزندان وخادمان وبوسیله تعلیم مفروضات ونصایح وتادیبات
نارا وقودها الناس از آتشی که افروزنده آن مردمان باشند یعنی کفار حق
والحجارة وسنگ مراد سنگ کبریت است که افزون کننده روشن
آتش است چنانکه مرویست از ابن عباس که هی الحجارة الکبریت وگویند مراد بتان
سنگین اند که کفار میپرستند یا گنجهای سیم وزر اجساد ودرهمان که اصل
آن سنگست خلاصه کلام آنست که بپرهیزید ازین نوع آتش که افروزنده
او باشد مگر مردمان وسنگها چنانکه آتشهای دیگر که بهیزم افروخته میشود
ودر حدیث آمده که رحمت خدا بر مردی که گوید با اهل بیت خود ای اهالی وعیال
بر شما باد که نماز گذارید وروزه بدارید وزکوة بدهید ودر حق مسکین ویتیم
وهمسایهای خود احسان نمایید ودر باره ایشان شفقت مرعی دارید که شاید که
حق تعالی ایشان را با آنمرد در بهشت جمع کند واز عقوبات عقاب ایشان را برهاند
ودر روایت آمده که سخت ترین عذاب آنکس در روز قیامت آن باشد که اهل

وعیال

وعیال او جاهل باشند یعنی ایشان را تعلیم فرایض نکند ودر خبر است که چون مؤمن
از معاصی بپرهیزد وبواجبات مرتکب شود واهل خود را از معاصی باز دارد در روز
قیامت بآن مؤمن گویند که حق تعالی ترا جزای خیر دهاد که در دنیا تعلیم ما دادی بمامورات
ونهی کردی ما را از منهیات وبسبب آن ما خود را از عذاب این روز برهانیدی پس
او وجمیع اهل او متوجه بهشت شوند وبنعیم ابدی فایز گردند واگر تعلیم
اهل خود نکرده باشند روز قیامت باو گویند که خدا از جزای خیر ندهاد که
ما را تعلیم نکردی بمامورات ونهی از منهیات ونفس خود را در هلاکت انداختی
پس او را با اهل بیت او بدوزخ کشند علیها بر آن آتش دوزخ ملائکة فرشتگان
باشند مراد زبانیه دوزخند واعوان وانصار ایشان که موکلند بر آتش دوزخ
غلاظ درشت سخنان بر دوزخیان یا غلاظ الاجرام شداد سخت کاران وتوانایان
در تعذیب که اهل دوزخ را قوت ستیزه وجنگ نباشد واز چنگ ایشان گریز
نه لا یعصون الله نافرمانی نمیکنند خدای را ما امرهم بآنچه فرموده باشد ایشان را
ویفعلون ما یؤمرون ومیکنند آنچه فرموده شوند بدان ویا ممتنع نشوند از قبول
اوامر بلکه بهرچه مامور شوند بلا تامل بآن قیام نمایند حقیقت معنی آنست
که ای مؤمنان نگهدارید نفسها خود را باجتناب فسوق از سالکه باجمع که آتش
موصوف برای ایشان مقدر ومهیا گویند خطاب باهل نفاق است که بزبان
ایمان آورده اند ودر باطن در صفت کفرند یا ایها الذین کفروا ای آنکسانی
که کافر شدید لا تعتذروا الیوم عذر میارید امروز که عذر شما مقبول نیست
وفایده بر آن مرتبه مرویست که چون زبانیه کافران را بکنار دوزخ آورد
ایشان اعتذار کرده داعیه خلاصی نمایند حق تعالی فرماید بآنکه ملائکه
گویند ای کفار عذر مگویید که شما را هیچ معذرتی نیست چه در دنیا شما انزال
کتب وارسال رسل نمودیم وشما را ازین روز تهدید کردیم وشما قبول آن نکردید
پس امروز هیچ عذر ندارید تا بآن خود را از عذاب برهانید انما تجزون

جز این نیست که پاداش داده میشوید ما کنتم تعملون آنچه بودید که میکردید در دنیا
از کفر و عصیان بعد از خطاب با کفار باز با اهل ایمان خطاب میفرماید یا ایها
الذین آمنوا ای آنکسانی که گرویده اید توبوا الی الله باز گردید از معاصی بطاعت
خدا توبة نصوحا باز گشتن خالص یعنی خالصا لله بر گذشته نادم شوید و
جازم باشید که باز بر سر گناه نروید و گویند نصوح از نصاحت ماخوذ است
یعنی خیاط یعنی توبه که مستحکم و استوار سازد طاعت را یا توبه که ناصح مردمان
باشد یعنی داعی ایشان بمثل خود بجهة ظهور اثر آن در صاحب آن و از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم روایتست که توبه مستجمع شش چیز است اول ندامت
بر گناهان گذشته دوم اعاده فرایض فوت شده سیم رد حقوق مردمان چهارم
طلب بحلی از خصمان پنجم عزم جزم بر عدم عود بر آن ششم گداختن گوشت
بدن در طاعت حضرت منان همچو پروردن آن در معصیت و چشانیدن
تلخی طاعات باو همچو چشانیدن شیرینی معاصی با آن و شبهه نیست که اینها
از شروط کمال توبه اند و اگر نه حقیقت توبه بندم بر گذشته و جزم بر عدم عود
بر آینده حاصل میشود. و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که توبه
نصوح آنست که تایب عود نکند بمعصیت همچنانکه شیر به پستان عود نمیکند
و از کلبی منقولست که توبه نصوح استغفار است بلسان و ندم بجنان و
امساك بدن از عصیان. و از سدی مرویست که توبه نصوح بضیق کردن
نفس کردن خود و سایر مؤمنانست بترك ذنوب. از ابن مسعود نقلست
که توبه نصوح میپوشاند هر بدی را که از تایب صادر شده بعد از آن فرمود
اینکه من گفتم در قرآنست پس این آیه تلاوت فرمود که یا ایها الذین آمنوا
توبوا الی الله توبة نصوحا عسی ربکم شاید که پروردگار شما چون توبه کنید
ان یکفر عنکم آنکه بپوشاند و در گذراند از شما سیئاتکم گناهان شمارا
و یدخلکم جنات تجری من و در آورد شمارا ببوستانها که پیوسته میرود من تحتها

الانهار از زیر اشجار یا قصور آن جویهای آب و شیر و انگبین یوم لا یخزی الله النبی
روزی که رسوا نسازد خدا پیغمبر را بعذاب و عدم شفاعت او در حق امت بلکه اعزاز
و اکرام فرماید بدخول جنت و جای دهد او را باعلای درجه و در خواست ایشان
در بارهٔ یاران و قبول شفاعت او در بارهٔ عاصیان امت و تنبیه بر آنکه بنده باید
که میان خوف و رجا باشد والذین آمنوا معه عطفست بر النبی یعنی روزی که رسوا
نسازد پیغمبر را و آنان را که گرویده اند با پیغمبر چه ایشان را در جنت جای دهد
و در خواست ایشان را در بارهٔ یاران و خویشان قبول کند والذین آمنوا مبتدا
و خبر آن نورهم یسعی یعنی کسانی که ایمان آورده اند به پیغمبر نور ایشان بجهت
طاعت میشتابد و میرود بین ایدیهم و بایمانهم در پیش ایشان و بجانب راست
ایشان وقتی که بر صراط گذرند و از حضرت ابو عبد الله علیه السلام روایتست
که پیشوایان اهل ایمان که ائمهٔ معصومین اند علیهم السلام روز قیامت در
پیش ایشان و بجانب راست ایشان روند و ایشان را همراه خود برند تا آنکه
آنها را فرود آرند در منازلی که در بهشت داشته باشند. از ابن عباس منقولست
که در محل گذشتن بر صراط نور منافقان فرو میرد مؤمنان خایف شوند
از آنکه مبادا نور ایشان نیز فرو میرد و یا کم شود زبان بدعا گشوده یقولون
ربنا گویند ای پروردگار ما اتمم لنا نورنا تمام کردان برای ما نور ما
و روشنایی را کم مکردان تا بسلامت باز بگذریم مرویست که نور ایشان بحسب
اعمال ایشان متفاوت باشد تا آنکه بعضی باشند که نور ایشان از مواطی قدم
ایشان در نگذرد بجهة قلت عمل پس گویند بار خدایا بفضل عمیم خود که نور
ایمان ما را تمام کردان و گویند سابقان مانند برق خاطف بر صراط گذشته
بهشت روند بعضی مانند ریح و برخی افتان و خیزان و پای کشان چون بطاعت
اول نتوانند رسید و گویند بار خدایا نور ما را تمام کردان تا با ایشان ملحق
شویم واغفر لنا و بیامرز مارا از ظلمت گناهان ما را پاك کردان انك علی کل شیء

بلد بشی که تو بر هر چیز از انوار مؤمنان و مغفرت او از ایشان واطفای نور منافقان
قَدِیرٌ ° توانای چون کفار با وجود این همه موعظه متنبه نمیشوند از غیر حضرت جامع
و تعالی در عقب آن فرمود یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر خبر دهنده یا بلند مرتبه جَاهِدِ الْکُفَّارَ
جهاد کن با کافران بشمشیر وَالْمُنَافِقِینَ ° و با منافقان بحجت و برهان بیرون یا باقتضای
اسرار ایشان و یا باقامت حد ° و از حسن بصری نقل است که بیشتر حدود در آن
وقت بر منافقان جاری میشد زیرا که ایشان بسیار مرتکب مناهی میشدند و بسبب
آن مستوجب حد گشتند و از حضرت ابو عبدالله علیه السلم روایتست که فرمود
پیغمبر هرگز با منافقان مقاتله نکرد پس مراد این باشد که با ایشان در محاجه جد و
جهد نمای وَاغْلُظْ عَلَیْهِمْ و درشتی کن و اظهار خشونت نمای بر ایشان و مسامحه
مکن یعنی با هر دو گروه در مقاتله و محاجه مجاهده نمای و آنچه امکان سعی است
در آن مرعی دار وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ و محل باز گشت کافران و منافقان اگر ایمان نیارند
و مؤمن خالص نشوند جَهَنَّمُ دوزخست که مخلد بمانند در آن وَبِئْسَ الْمَصِیرُ
و بد جای باز گشتست دوزخ بعد از ذکر حال مؤمنان و کفار و منافقان
بیان تمثیل میفرماید برای ازواج پیغمبر که مصاحبت و مواصلت رسول نفع بایشان
نرساند با وجود مخالفت ایشان باو و تظاهر بر ایذای او چنانکه مواصلت
کفار با انبیا علیهم السلام و قرابت آنها با ایشان دافع عذاب ایشان نشد
میفرماید که ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا بیان کرد خدای مثلی لِلَّذِینَ کَفَرُوا برای
آنانکه نگرویدند امْرَأَتَ نُوحٍ و آن مثل زن نوح است که واعله نام داشت
وَامْرَأَتَ لُوطٍ و مثل زن لوط که واهله نام او بود و یا والعه ° کَانَتَا تَحْتَ
عَبْدَیْنِ بودند این هر دو زن در زیر حکم دو بنده یعنی در حباله ایشان که آن
هر دو بنده مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَیْنِ از بندگان ما بودند و شایسته کاران در
جمیع امور فَخَانَتَاهُمَا پس خیانت کردند ایشان بآن دو بنده صالح
بنفاق یا بکفر و بنمیمه نزد نامحرم اکر زوجات انبیا ازین مبرا بودند از ابن عباس

روایت

روایت که ما بغت امرءة نبی قط یعنی زن هیچ پیغمبری زانیه نبود ° و در روایت
صحیحه آمده که زن نوح قوم را گفتی که نوح دیوانه است و احوال او را من بهتر
میدانم که دایم با اویم و زن لوط قوم را از میهمانان لوط خبردار کردی تا مهمانان را
رنجه کردندی و کسی که بوی ایمان آوردی زن با جبابره قوم خبر دادی تا ویرا گرفته
کشتندی فَلَمْ یُغْنِیَا پس دفع نکردندی نوح و لوط عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ ازین دو زن از
عذاب خدای شَیْئًا چیزی را یعنی ازواج و مواصلت ایشان بآن دو زن فایده بدیشان
نداد بلکه زن نوح بطوفان غرق شد و بر سر زن لوط سنگ بیارید وَقِیلَ و گفته
شود در حین موت یا روز قیامت بایشان که ای واعله و واهله ادْخُلَا النَّارَ در
آیید هر دو بآتش دوزخ مَعَ الدَّاخِلِینَ ° با آینده کان دیگر از کافران که هیچ وصلتی نباشد
میان ایشان و آن پیغمبران حاصل مثل آنست که حال کفار و منافقان که در معاقبه
بر کفر و عدوان بمؤمنان مانند معاقب و مثل ایشان است از امم ماضیه بدون
تفاوت و نسب قرابت و وصلت ایشان است بمصاهرت هیچ نفعی بایشان نخواهد
رسانید زیرا که عداوت و کفر ایشان قاطع علایق وصلت ایشان است اگر چه سبب
ایشان با انبیا باشد چنانکه مواصلة زن نوح و لوط که نفعی بدیشان نرسانند و
شبهه نیست درانکه ایراد این بعد از ذکر تظاهر حفصه و عایشه در ایذا و آزار
پیغمبر تحذیر و تهدید ایشان است بر اغلظ وجه اشد آن چه در این مثل ذکر کفر آن
بعد از آن بیان تمثیل دیگر میفرماید وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا و بیان کرد حق تعالی مثل
دیگر را لِلَّذِینَ آمَنُوا برای آنانکه گرویدند امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ و آن مثل زن فرعون است
یعنی آسیه بنت مزاحم که بجهت خلوص ایمان فایز شد و وصلة او با فرعون ضرری
باو نرسانید و نقصی در قرب منزلت او نزد حضرت عزت نیاورد چنانکه صلاحیت
نوح و لوط نفعی بزنان نداد و ایشان را از عذاب ابدی نرهانید و گویند آسیه
عمه موسی علیه السلم بود مرویست در وقتی که ساحران سحر خود را نمودند و حضرت

موسی عصا بینداخت اژدها شد و آنچه ایشان سحر ساخته بودند از حبال و عصی
همه را فرو برد آسیه ایمان آورد و مدتی ایمان خود را از فرعون پنهان میداشت
چون فرعون مطلع گشت ویرا گفت از دین موسی برگرد برنگشت امر کرد تا او را چهار
میخ کرده در آفتاب بیفکندند حق تعالی ملائکه را امر کرد تا بگرد وی در آمده
بالهای خود او را سایه کردند فرعون لعین فرمود تا سنگی بزرگ بیاوردند
و حکم شد که بر سینه وی نهند آسیه در آن حال دعا کرد و نجات از فرعون و دخول
در جنت از حضرت عزت درخواست همچنانکه میفرماید إِذْ قَالَتْ یاد کن که چون
گفت آسیه رَبِّ ابْنِ لِي ای پروردگار من بنا کن برای من عِنْدَكَ بَيْتًا نزدیک
خود خانه فِي الْجَنَّةِ در بهشت یعنی در مقام قرب مرا جای ده وَنَجِّنِي و نجات ده مرا مِنْ
فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ از شر فرعون و کردار ناپسندیده او که کفر است و طغیان و عذاب بدون
جرم از بندگان وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ و برهان مرا از گروه ستمکاران که قبطیانند
و سایر تابعان فرعون حق تعالی دعای او را استجابت کرده حجاب از پیش او برداشت و پیش
از آنکه سنگ بر او آید خانه ویرا باو نمودند و روح او را قبض کردند و آن سنگ
بر جسد بیجان او آمد و الم عذاب نچشید و در اکثر تفاسیر مذکور است که حق تعالی
ویرا باسمان برد با جسد و حالا در بهشت است و مشغول است باکل و شرب و سایر نعم
حاصل که حق تعالی تشبیه فرموده حال مؤمنان را در آنکه وصلت کافر ضرر بایشان
نمیرساند و نقص عمل ایشان نمیکند بحال آسیه و منزلت او نزد حق تعالی با آنکه
در تحت دشمن ترین خدا بود پس آیه دالست بر قطع طمع کسی که مرتکب معصیت
میشود بامید آنکه صلاح غیر نفع باو رساند و در اخبار است که معصیت غیر
ضرر بکسی نمیرساند که مطیع باشد وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ و دیگر بیان کرد حق تعالی برای
مؤمنان مثلی که مثل مریم است دختر عمران الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا که نگاه داشت
فرج خود را از حرام و فاحشه و از دلش و معصیت فَنَفَخْنَا پس دردمیدیم ما

فيه

فیه در فرج او یا در دهن او یا در گریبان جامه او یا در آستین او مِنْ رُوحِنَا از
روحی که آفریده بودیم یعنی جبرئیل را تا نفخ روح دمید در او و مسیح از آن آفریده
شد وَصَدَّقَتْ و باور داشت مریم و گروید بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا بسخنان پروردگار
خود یعنی صحف منزله قبل از انجیل یا جمیع اوامر و نواهی و وعد و وعید او که بر انبیای
سابق نازل شده بود یا مراد وعدهاست که جبرئیل از خدای بوی آورد بقوله
لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا وَكُتُبِهِ و بکتاب خدا تصدیق کرده یعنی انجیل یا بآنچه خدا
نوشته بود در لوح المحفوظ از قصه وی و غیر آن و حفص کتابه خوانده یعنی جمیع
کتابهای او از لوح محفوظ و کتب اربعه وَكَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ و بود مریم از
فرمان برداران یا مداومت کنندگان بر وظایف طاعات و عبادات و مراد بقانتین
عشیره او باشند که از اهل صلاح و طاعت بودند یعنی مریم از ایشان بود نه متولد
شده چه او از اقارب هرون است که برادر موسی است و یا مریم از جماعتیست که بر
صفت صلاحیت و تقوی و طاعت آراسته بودند از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
مرویست که از مردمان بسیار بکمال رسیدند و از زنان کامل نشدند مگر چهار
زن آسیه بنت مزاحم و مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد
صلی الله علیه و آله از مقاتل نقل کرده اند که حق تعالی درین دو تمثیل امر کرد بحفصه
و عایشه بآنکه شما مانند زن نوح و لوط مباشید در معصیت و خیانت و مانند
زن فرعون و مریم باشید در طاعت و صلاحیت و نیز در کشاف آورده که در طی
این دو تمثیل تعریضست بحفصه و عایشه که در صدر سوره مذکور شد و عتاب
بآنچه از ایشان ظاهر گشت از فرط تظاهر و تعاون بر ایذای رسول و تحذیر ایشان
بر وجه اغلظ چه در تمثیل ذکر کفر است مانند این است در تغلیظ قوله تعالی ومن
كفر فان الله غني عن العالمين اشارتست بآنکه باید که ایشان در کمال اخلاص مانند
زن فرعون و مریم باشند و اعتماد نکنند بر آنکه از ازواج رسولند چه این فضل
بایشان نفع نرساند سورة الملك مكية وهي ثلثون آيات أُبَيّ بن كعب از حضرت

رسول صلی الله علیه وآله روایت کند که سوره در کتاب خداست که سی آیه
بیش نیست در قیامت شفاعت قاری خود کند و او را از آتش دوزخ برهاند و بهشت
درآورد آن سورهٔ تبارک است و از ابن مسعود روایت است که چون در قبر نهند میت را
فرشتگان عذاب از پایین قبر بیرون آیند فرشتگان رحمت گویند بایشان که شما را بر او
راهی نیست که او تلاوت سورة الملک نموده و چون بر سر آن میت آیند زبان وی بسخن
آمده گوید که شما را بر این شخص دستی نیست که من سورة الملک خوانده بعد از آن
گفت که این سوره در توریة نیز سورة الملک نام دارد هر که آن را در شب قراءة کند خیر و
برکت یابد و نزد مردمان عزیز گردد و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که هر که
این سوره را بخواند در روز قیامت بر بالای بالهای فرشتگان ایستاده باشد
روی او مانند روی یوسف علیه السلام باشد سدیر صیرفی از حضرت ابی جعفر
علیه السلام روایت کند که سورة الملک سورة المانعة است زیرا که مانع عذاب
قبر است در توریة نیز بسورة الملک مسمّی شده هر که در شب قراءة کند با برکت گردد
و خوشحال شود و او را از غافلان ننویسند و من بعد از نماز خفتن میخوانم و بر
تحقیق که هر که قراءت این سوره کند در شب یا در روز چون بقبر نهند منکر و نکیر
در پایین قبر بر او ظاهر شوند پاهای او ناطق شده گویند که شما را باین سبب
راه نیست که سورة الملک خوانده در شب و روز و چون نزد جوف او آیند بسخن در
آید و گوید که شما را بر این بنده که رفتنی نیست که مداومت بسورة الملک کرده بود
چون نزد زبان او آیند گویا شود که شما را بر او راهی نیست زیرا که او بمن قراءت
سورة الملک میکرد ابو بصیر از ابو عبد الله روایت کند که هر که تبارک الذی بیده
الملک در فریضهٔ مکتوبه بخواند پیش از آنکه خواب کند همیشه در حفظ و امان
خدا باشد تا صبح و در قیامت در امان خدا باشد تا بهشت درآید بدانکه
چون حق تعالی ختم سوره تحریم نمود بآنکه مثوبت و مزیت مرتبه نزد حضرت عزت
متفرع است بر طاعت و تقوی و صلاحیت نه بر غیر آن اصل طاعت معرفت است

وتصدیق

وتصدیق رب العزت افتتاح این سوره کرد بدلایل معرفت و آیات ربوبیت فرمود
بسم الله الرحمن الرحیم تبارک بزرگوار و متعالیست از صفات مخلوقات
در ذات و صفات و یا ثابتست بر دوام یا کثیر البرکاتست الذی بیده الملک آنکی
که بدست قدرت اوست پادشاهی و تصرف در جمیع امور ملکی و همه آن در قبضه
اقتدار ویست وهو علی کل شیء قدیر و او بر همه چیزهای که اراده کند قدیر توانا است
چه همه ممکنات در قبضه قدرت اوست الذی خلق الموت آنکه خدائی که آفرید
مرگ را والحیوة و زندگی را مراد موت آدمیان است در دنیا و حیوة ایشان
در عقبی یا موت نطفه است و حیوة بایلاج روح در آن کقوله تعالی و کنتم
امواتا فاحیاکم گویند مراد موتیست که بعد از حیوة است بنابراین تقدیم
آن بر حیوة بر جهت آنست که بعهد اقرب است مانند تقدیم بنات بر بنین
در قول او که یهب لمن یشاء اناثا و یهب لمن یشاء الذکور یا جهة آنکه احیا از آن
بترسند و بتهیهٔ زاد آخرت شتابند چه هرگاه موت نصب العین است
ادعی است بعملی که وسیله زاد آخرتست در کشاف آورده که حیوة آنچیزیست که
بوجود آن صحیح باشد احساس محسوسات یا موجب اینکه شیء از جهة آن متصف شود
بصفت علم و قدرت و موت عدم آنست و معنی خلق الموت والحیوة ایجاد این
مصحح آنست و اعدام آن و مذهب اشعری آنست که مرگ صفتی است ضد زندگی
معنی خلق الموت آنست که حق تعالی ایجاد امری کند که نزد آن حیوة منتفی گردد
مثل تخریب بنیه و تغییر اموری محتاج الیه است از حیوة باشد از رطوبت و
حرارت و برودت و یبوست از ابن عباس مرویست که موت بر صورت املح
آفریده شد یعنی گوسفند نر سیاه و سفید و او بر هیچ نگذرد و بوی او را هیچ
چیز نشود الا که بمیرد و حیوة بر صورت مادیان ابلق و او بر هیچ چیز مرور
نکند و رایحهٔ او بهیچ چیز نرسد الا که زنده شود حاصل که حق تعالی ایجاد موت
و حیوة کرد که لیبلوکم تا بیازماید شما را یعنی با شما معامله آزماینده کان

کند یا ظاهر شود که در دار تکلیف أیکم أحسن کدام از شما نیکوتر باشید عملا از روی
کردار یعنی اخلاص کدام بیشتر است و صواب‌تر اگر خالص غیر صواب باشد مقبول
نخواهد بود مراد از خالص آنست که محض قربت باشد و از صواب آنکه بر وفق
سنت مطهره نبوی صلی الله علیه و آله باشد و قتاده گوید که از رسول صلی الله
علیه و آله از معنی احسن عملا پرسیدم فرمود یعنی احسن عقلا یعنی کدام از شما
عاقل‌تر باشید در تفکر و غایت خلق الموت و الحیوة بعد از آن فرمود که تمامتر
شما در عقل بخت‌تر شما است در ترس کاری از حضرت باری و نیکوتر از شما
از روی نظر و فکر در آنچه خدا بآن امر فرموده و از آن نهی کرده اگرچه کمتر از
شما باشد در طاعت متطوعه و عبادات مندوبه خلاصه معنی آنست که حق
تعالی حیوة را بشما عطا فرموده تا بآن قادر شوید بر کسب عمل صالح و موت را مسلط
ساخت تا داعی شوید باختیار عمل حسن و قبیح چه در وادی آن بعث و جزاست
وهو العزیز و اوست غالب در انتقام کشیدن از عاصیان پس هیچ کس با آن طاقت
عقل او را عاجز نتواند ساخت الغفور آمرزنده مرکسی را که توبه کند از آثام
یا بدون توبه از روی فضل و احسان الذی خلق آن خدائی که بیافرید
سبع سموات هفت آسمان معلق را طباقا مطابق بیکدیگر که یکی بالای دیگری
در معالم التنزیل از کعب الاحبار روایت کرده که طبقه اول یعنی آسمان دنیا موجیست
محکم شده دوم مرمریست سفید سیم آهن است چهارم رویست پنجم نقره است ششم
زر است هفتم یاقوت سرخ و از آسمان هفتم تا عرش هفت حجابست میان هر حجابی
تا حجابی بیابانها و صحراهاست از نور که نهایت آن را جز خدای نداند و نام فرشته
که موکل است بر آن قیطاطیروس است بعد از آن خلق سموات بیان استحکام و اتقان
آنها میکند بقوله ما تری فی خلق الرحمن نمی‌بینی تو ای بیننده در آفریدن خدا
مر آسمان را من تفاوت هیچ اختلافی و خللی و اعوجاجی و عدم تناسبی بلکه همه
آنها مستقیم و راستند و متناسب ملایم یکدیگر و همه در کمال اتقان و احکام

و انتظام مساوی هم بر وفق حکمت و مصلحت و نزد بعضی مراد بخلق جمیع مخلوقاتند
و عدم تفاوت آنها در احکام و اتقان است نه در صورت و هیئات چه صور و هیئات
آنها مختلف افتاده و ذکر رحمن در ضمیر تنبیه است بر آنکه ایجاد جمیع اشیاء فرموده
برحمت و تفضل خود و خطاب مذکوره راجع است برسول یا هر مخاطبی یعنی ای
بیننده تو آسمانها را دیده و بسیار نظر بآن کرده هیچ نقص و خللی از آن نیافته
فارجع البصر پس دیگرباره بگردان چشم را بعجایب آن در آن هل تری آیا می‌بینی
بمعاینه من فطور هیچ شکافی و خللی و عدم تناسبی خلاصه معنی آنست که اگر شبهه
داری در آنچه اخبار کرده شدی از عدم تفاوت خلق سموات پس یک نظر کن
در آن و بمعاینه ببین ثم ارجع البصر پس بازگردان دیده را یعنی برجعت اول
اکتفا مکن بلکه دیگرباره بازگردان چشم را کرتین دوبار یعنی برجعتی بعد از
رجعتی مراد تکریر و تکثیر است یعنی اگر بیک نگریستن معلوم نکردی عدم تفاوت
آن را متعاقب یکدیگر تکرار نگریستن کن و پیوسته در طلب آن نگاه کن و چون پیدا
نکردی و نظر خود را تکرار سازی در نگریستن بآن ینقلب الیک البصر باز گردد
بسوی تو چشم تو خاسئا در حالتی که دور باشد از یافتن آنچه مطلوب است
از دیدن عیب و خلل در آن وهو حسیر و او مانده باشد از دیدن بسبب طول
معاودت و کثرت مراجعت مراد آنست که هرچند چشم نگاه خواهد کرد هیچ عیبی
و نقصی در آن نخواهد یافت تا آنکه کلال پیدا کند و از نگریستن باز ماند ولقد
زینا السماء الدنیا و بتحقیق که بیاراستیم بزینت تمام آسمان نزدیکتر را یعنی آسمانی
که اقرب است بزمین آرایش دادیم بچراغها یعنی بستاره‌گان که بمثابه چراغ در خانه‌اند
در شب و این کلام نافی آن نمیشود که بعضی کواکب آسمانی دیگر باشند که بر بالای
آسمان دنیا اند زیرا که تزیین باظهار آنهاست و آسمان دنیا مانع آن نیست
بمصابیح وجعلناها رجوما للشیاطین و گردانیدیم ستاره‌گان را راننده‌گان
مر دیوان را وقتی که بجهة استراق کلمات ملایکه آسمان کنند و خواهند که

در دیدن گوش سخن ایشان کنند با نوجه شعلهٔ آتش از آن کواکب جدا کرده و اصل کواکب
بجای خود باشد چه کواکب مرکوزند در سموات و از آن زایل نمیشوند مگر نزد وقوع
قیامت پس آن شعله در شیاطین پیچید و همه را بسوزاند و در کشاف آورده که
از قتاده نقلست که حق تعالی ستاره کان را برای سه چیز خلق کرده برای زینت
آسمان و رجم دیوان و سبب اهتدای خلقان در سیر دریا و بیابان پس هر که غیر
این سه چیز تفسیر و بیان نماید مانند اهل تنجیم تکلیف اظهار چیزی کرده باشد
که هیچ علم بآن نداشته باشد وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ و آماده ساختیم برای شیاطین
جز بالاتر بعد از سوختن ایشان در دنیا بعد از ضلالت و اضلال ایشان
بر تنجیم عَذَابَ السَّعِيرِ عذاب آتش سوزان در آخرت و چون کفار اتباع
شیاطینند و مطیع امر ایشان از این جهت بعد از وعد شیاطین وعید ایشان
نیز میفرماید بقوله وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا و مر آنان راست که کافر شدند بسبب
اضلال دیوان بِرَبِّهِمْ بپروردگار خویش عَذَابُ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ وَبِئْسَ
الْمَصِيرُ و بد جای بازگشتن است دوزخ مر کفار را چه آن متضمن ضرر
ایشان است که ما فوق از آن متصور نباشد إِذَا أُلْقُوا فِيهَا چون افکنده
شوند کافران در جهنم مانند انداختن هیزم در آتش عظیم سَمِعُوا لَهَا
بشنوند مر دوزخ را شَهِيقًا آوازی مانند آواز دراز گوش که انکر الاصوات است
همچنانکه آوازی که از آتش عظیم شنوده میشود نزد سوختن یعنی چون کفار را
بدوزخ اندازند دوزخ بصوت منکر فضیح آید وَهِيَ تَفُورُ در حالتی که میجوشد
و ایشان را بالا میبرد و فرود می‌آورد مانند گوشت در دیگ جوشان تَكَادُ
تَمَيَّزُ نزدیک باشد که متفرق و پاره پاره شود دوزخ مِنَ الْغَيْظِ از خشم کافران تیل
شهوت برای اشتغال دوزخست بایشان و میتواند بود که مراد فریاد جمعی باشد
که پیش از آن در آن انداخته شده باشند یا آنکه آواز لهیب نفسهای خود شنوند
کقوله تعالی لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ تمیز کنایه است از افراط غیظ و غضب دوزخ

برکافران

بر کافران پس مراد شدت التهاب وی است بر کفار و محتمل است که مراد غیظ زبانیه
باشد كُلَّمَا أُلْقِيَ هر چند که انداخته شوند فِيهَا فَوْجٌ در دوزخ گروهی از اهل
کفر و شرک سَأَلَهُمْ سؤال کنند ایشان را خَزَنَتُهَا خازنان دوزخ یعنی مالک و اعوان
او از زبانیه که ای مشرکان أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد بشما نَذِيرٌ بیم کننده یعنی پیغمبری
بشما مبعوث نشد که شما را بخدا خواند و از این عذاب بترساند غرض از این توبیخ
ایشان باشد تا غموم ایشان مضاعف شود و موجب زیادتی عقوبت ایشان
گردد قَالُوا گویند کافران در جواب بَلَى قَدْ جَاءَنَا آری بتحقیق که آمد بما نَذِيرٌ
پیغمبران بیم کننده فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا پس تکذیب کردیم و گفتیم مر ایشان را که مَا
نَزَّلَ اللَّهُ فرو نفرستاده است خدای مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز از آنچه شما میگویید
از وعد و وعید و امر و نهی و دیگر گفتیم مَا إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما در دعوی رسالت
إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ مگر در گمراهی بزرگ با وجود بشریت این دعوی میکنید
یعنی ما در تکذیب ایشان افراط نمودیم تا آنکه نفی انزال جمیع کتب و ارسال جمیع
رسل کردیم و مبالغه نمودیم در نسبت دادن ایشان بضلالت وَقَالُوا و گویند
کافران با خزنه بر وجه تاسف و حسرت که لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ اگر میبودیم که می‌شنودیم
سخن پیغمبران و با ایشان عناد و جدال نمیکردیم و اعتماد می‌نمودیم بر آنچه ظاهر
بود از صدق ایشان بمعجزات باهره أَوْ نَعْقِلُ یا تعقل میکردیم در معانی کلام
ایشان و تفکر مینمودیم در انوار حکمت از افعال و اقوال ایشان مَا كُنَّا
نمیبودیم الحال فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ از یاران دوزخ زبانه سخن آنست که اگر ما
استماع انذار ایشان میکردیم مثل استماع طالبان حق یا تعقل میکردیم در آن
با طلب تعقل متاملان و تفکر مستبصران بعذاب دوزخ گرفتار نمیشدیم
و گویند که جمع میان عقل و سمع آنست که مدار تکلیف بر ادلهٔ سمعیه و عقلیه است
فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ پس اعتراف کنند بگناهان خود که آن کفر است و تکذیب رسل
در وقتی که آن اعتراف فایده ندهد فَسُحْقًا پس دور کردن از خدا رحمت خود را

دور کردانیدنی لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ مر یاران آتش دوزخرا سعید بن جبیر گوید که سحق نام
وادیست در دوزخ بعد از ذکر وعید در بیان وعد خایفان میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ
يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بدرستی آنانکه میترسند از عذاب پروردگار خویش با اجتناب از معصیت
و ارتکاب بطاعت بِالْغَيْبِ در حالتی که آن عذاب مر ایشانراست بغیب یعنی از ایشان
غایبست و معاین ایشان نیست یا آنکه ایشان غایبند و مشاهده آن نمیکنند یا در
غایبانه مردمان از عذاب خدا ترسند و مرتکب قبایح نشوند و ترک واجب نمیکنند
یا آثار خوف از مردم پوشیده میدارند و در خلوت بناله و زاری مشغول
میشوند تا از ریا دور باشند و باخلاص مقرون و در عین المعانی آورده که
مراد از غیب دلست که پوشیده است از مردمان و هویدا و پیدا نزد دانای آشکار
و نهان یعنی کسانی که ترسکار باشند لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشانراست آمرزش
گناهان وَأَجْرٌ كَبِيرٌ و مزدی بزرگ که لذت عظیمه آنجهان در مقابل
آن در نهایت حقارت باشد مراد نعیم جنان و روضه رضوانست گفته
اند که اجر کبیر ایمنی است از شداید و مکاره یعنی مزد ترسندگان امان
از هرچه میترسند. آورده اند که کفار قریش بسهولت عیش دنیا مغرور
و سرگشته در باب حضرت رسالت صلی الله علیه وآله سخنان گفتندی
و چون چند نوبت از نزول قرآن پرده از روی کار ایشان برداشته شد بایکدیگر
تدبیر کردند و رای ایشان بر آن قرار یافت که در باره محمد آنچه گویند
آهسته گویند تا خدا نشنود و رسول خود را از آن آگاه نکرداند آیه آمد
که وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ و آیا پنهان میسازید گفتار خود را در باره پیغمبر أَوِ اجْهَرُوا
یا آشکارا کنید بآن یعنی نزد خدا یکسانست إِنَّهُ عَلِيمٌ بدرستی که او داناست
بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینهاست قبل از آنکه بر زبان کنند و پیش کسی که بر
ضمایر واقف و مطلع است اگر تعبیر آن بسر کنید یا بجهر که از او پوشیده
و پنهان نخواهد بود أَلَا يَعْلَمُ آیا نمیداند آنچه در سینهاست مَنْ خَلَقَ

انکس

آنکس که آفریده است سینهارا و چون عالم نباشد بسرایر بندگان آنکه ایشانرا
آفریده وَهُوَ اللَّطِيفُ و حال آنکه او باریک بین و نیک داناست بظواهر و
بواطن مکنونات الْخَبِيرُ. آگاه بغوامض دقایق مکنونات از سبب نقل است
که مردی شبی در میان اشجار میرفت بادی سخت برآمد و از هر درخت برگی
بسیار فرود ریخت در خاطر او گذشت که آیا خدا میداند که چند برگ ازین درختان
بیفتاد هاتفی آواز داد که الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر هُوَ الَّذِي جَعَلَ
لَكُمُ اوست آنکه که گردانید برای شما الْأَرْضَ ذَلُولًا زمین را رام و فرمانبردار
تا بهرچه که میخواهید در آن میروید و می نشینید و عمارت و زراعت میکنید
و غیر آن فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا پس بروید بر دوشهای زمین یعنی جوانب و اطراف
مرتفعه آن را مشی در مناکب ارض مثلست برای فرط تذلیل و نهایت ذل آن
پس هرگاه که حق تعالی زمین را بر وجهی تذلیل و رام کرده باشد که در مناکب
آن که عبارتست از اماکن صعبه آن توان رفت پس هیچ موضع دیگر از آن
غیر متذلل نخواهد بود. و ابن عباس و قتاده گفته اند که مناکب ارض یعنی
جبالست چه منکب هر شیء ارفع آنست یعنی آسان گردانید سیر کردن شما را در
کوهها و چون سلوک در جبال شما را ممکن باشد پس ذل غیر آن ابلغ خواهد
بود وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ و بخورید از روزی خدا که برای شما مقرر فرموده یعنی
از آنچه در زمین رویانیده شده از زروع و اشجار و سایر نباتات وَإِلَيْهِ النُّشُورُ
و بسوی اوست برانگیختن شما از قبور یعنی مرجع شما بسوی حکم اوست پس شکر
گذاری نعمت و اکل را فرو مگذارید تا مستوجب سخط او نشوید بدانکه امر اگر
از برای طاعت مفروضه و یا مندوبه است پس امر برای وجوب یا ندب
خواهد بود و اگر نه برای اباحت مانند سیری برای طلب منافع دنیویه
و همچنین است اکل بعد از تعداد نعمت در تهدید کفار میفرماید أَأَمِنْتُمْ
آیا ایمن شدید ای کافران مَنْ فِي السَّمَاءِ از آنکه در آسمان است یعنی

یعنی حق تعالی همچنانکه زعم شماست یا آن خدای که ملکوت او در آسمانست چه آن
مسکن ملائکه است و عرش و کرسی و لوح المحفوظ و مبدء نزول کتاب و قضایا و اوامر
و نواهی یا آن ملک موکل بر عذاب شما که جبرئیل است یا آن سایر ملائکه که مدبّر عالمند
و بهر تقدیر میفرماید ایمن شدید اَنْ یَخْسِفَ بِکُمُ الْاَرْضَ آنکه فرو برد شما را در
زمین فَاِذَا هِیَ پس آنگاه که فرو رفته باشید تَمُورُ زمین از جای کرده و پیوسته
اضطراب کند تا شما را بزیر می افکند تا قیامت یا در وقت اراده خسف زمین
متحرک و شکافته شود و شما را فرو برد اَمْ اَمِنْتُمْ یا آیا ایمن شدید مَنْ فِی السَّمَاءِ
از خدای که در آسمان است بزعم شما یا عرش و ملکوت و قضا و امر او در آسمانست
یا جبرئیل یا سایر ملائکه اَنْ یُرْسِلَ عَلَیْکُمْ آنکه فرو فرستد بر شما حَاصِبًا بادی
که با او سنگریزه باشد چنانکه بر قوم لوط فرستاده شد فَسَتَعْلَمُونَ پس زود باشد
که بدانید یعنی بعد از مشاهده این عذاب دانا شوید کَیْفَ نَذِیرِ که چگونه است
بیم کردن من و آن دانستن شما را سود ندارد بعد از آن بجهة خاطر عاطر پیغمبر
صلی الله علیه و آله تکذیب کفار قریش مر او را تهدید ایشان میفرماید وَلَقَدْ کَذَّبَ
الَّذِینَ و بدرستی که تکذیب رسول خدا کردند آنانکه مِنْ قَبْلِهِمْ بودند پیش از کفار
این زمان یعنی مکه یا اسم ماضیه و بشامت تکذیب هلاک شدند فَکَیْفَ
کَانَ پس چگونه بود بر ایشان نَکِیرِ عقوبت من که با نکارت و فظاعت بعد
از آن تنبیه میفرماید بر قدرت خود بر خسف و ارسال حجاره اَوَلَمْ یَرَوْا اِلَی الطَّیْرِ
آیا نمی نگرند بسوی مرغان فَوْقَهُمْ که بر زبر سر ایشانند یعنی معلق بر هوا صَافَّاتٍ
در حالتی که صفها بر کشیده اند یعنی بالهای خود را گسترانیده اند در هوا نزد طیران
وَیَقْبِضْنَ و یا فراهم میگیرند بالهای خود را در وقتی که بر پهلوهای خود میزنند مَا
یُمْسِکُهُنَّ باز نمیدارد ایشان را در هوا بر خلاف طبع ما در حین بسط و قبض اجنحه
ایشان را از سقوط نگه نمیدارد اِلَّا الرَّحْمٰنُ مگر خدای بزرگ بخشایش که بقدرت
کامله خود هر یک از انواع طیور را شکلی و هیاتی و طبیعتی خاص داده و اسباب

طیران

طیران و جولان ایشان در هوا ساخته اِنَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ بدرستی که خدا همه چیزها
بَصِیرٌ بیناست و داناست با آنکه خلق غرایب نماید و تدبیر عجایب فرماید اَمَّنْ
آیا کیست که اشاره توان کرد باو هٰذَا الَّذِی این آنکس است که از روی حمایت هُوَ
جُنْدٌ لَکُمْ او لشکر شما است یعنی مددکار شما مانند لشکر که پادشاه را نگاه
دارند یَنْصُرُکُمْ یاری دهد شما را مِنْ دُونِ الرَّحْمٰنِ بجز از خدا از عذاب خشم وی
اِنِ الْکَافِرُونَ نیستند ناگرویدگان اِلَّا فِی غُرُورٍ مگر در فریب شیطان که می گوید
بایشان که بشما عذاب نازل نخواهد شد مراد آنست که آیا مر شما راست بجز از خدای
کسی که نصرت شما دهد از نزول عذاب خدا که بر شما آید اَمَّنْ آیا کیست که مشارٌ
الیه شود بانکه هٰذَا الَّذِی این آنکس است که بمحض عنایت خود یَرْزُقُکُمْ روزی
میدهد شما را اِنْ اَمْسَکَ رِزْقَهُ اگر باز گیرد روزی خود را از شما با مساک باران
یا با بطال حصول و وصول رزق فراکم وسایط و وسایل یعنی اگر خدا وظیفه روزی را
از شما باز گیرد کیست آنکه شما را روزی تواند داد و کفار میدانند که خالق
و رازق او است نه غیر او و کفر ایشان نه از جهل است بَلْ لَجُّوا بلکه لجاج و ستیزه
کردند و پا فشردند فِی عُتُوٍّ در عناد و سرکشی وَنُفُورٍ و نفرت از حق و رمیده
از راستی و انصاف بجهة تعرض طبع ایشان از آن بعد از آن برای مومنان و کافران را
مثل میکند که اَفَمَنْ یَمْشِی آیا کسی که میرود براه مُکِبًّا عَلٰی وَجْهِهِ در حالتی که فرو افتاده است
بر روی خود یعنی نگونسار میرود و بجهة این در وقت رفتن پس و پیش و چپ و راست
خود نمی بیند و هر ساعت بسر در می آید و بروی می افتد اَهْدٰی راه یافته تر است
و مطلوب رسنده تر اَمَّنْ یَمْشِی یا آنکه میرود سَوِیًّا در حالتی که راست ایستاده است
و همه جوانب خود را مشاهده میکند و بجهة آن سالم است از بسر درآمدن و بروی
در افتادن و واقع است عَلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ بر راه راست که رساننده اوست بمقصود
و مطلوب حاصل که این مثلی است برای کافر [illegible] که در سند راه ضلالت افتاده
و در بیدای غوایت حیران و سرگردان میرود نمیداند که محق است یا مبطل و چشم

نیک شاید تا پس و پیش و چپ و راست خود ملاحظه کند و طریق مستقیم خود را بجوید و در آن سلوک نماید برای مؤمن راه یافته که بر طریق از هدی ببصیرت سلوک میکند قتاده گفته آنکس که برروی افتاده راه میرود کسی است که در قیامت محشور شود و بر هر دو قدم خود مؤمن است که چون برق خاطف از صراط کذشته ببهشت رود قل خطاب بحضرت رسالتست و معنی اینکه ای محمد اگر کفار جواب ندهند و نکویند که ناصر و رزاق خداست بکو بایشان هُوَ ٱلَّذِي آن ناصر و رازق شما آنکس است که بقدرت کامله خود أَنشَأَكُمْ آفرید شما را و از علم بوجود آورد وَجَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمْعَ و بکردانید یعنی پیدا کرد برای شما شنوائی تا سخنان حق بشنوید و بدان پند کیرید وَٱلْأَبْصَٰرَ و دیده ها تا دلایل قدرت و بدایع فطرت مشاهده کنید وَٱلْأَفْـِٔدَةَ و دلها را تا در معانی کلمات الهی و دقایق مصنوعات پادشاهی تفکر و تامل نموده از آن عبرت کیرید و با وجود این اعطاف و الطاف دالّه بر اینکه قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ اندک شکر میکوئید این نعمتها را قُلْ هُوَ بکو ای محمد آنکه ناصر و رازق و است ٱلَّذِي ذَرَأَكُمْ آنکس است که بیافرید و پراکنده ساخت شما را فِي ٱلْأَرْضِ در روی زمین و هر یکی را در آن منزلی قرار داد و کاری معین فرمود تا تعبد کرده اطاعت او نمائید وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ و لکن او نه بغیر او باز کردیده خواهید شد و جزای کردار خود خواهید کرفت وَيَقُولُونَ و میکویند مشرکان به پیغمبر و یاران او از روی استبطای عذاب و استهزای آن مَتَىٰ هَٰذَا ٱلْوَعْدُ کی باشد این وعده خسف و سال حاصب یا وعده حشر یا فتن جزا در قیامت إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ اگر هستید شما راستکویان در این وعده قُلْ بکو ای محمد در جواب ایشان إِنَّمَا ٱلْعِلْمُ جز این نیست که دانستن وقت عذاب در دنیا یا علم بزمان قیامت و بروز جزا عِندَ ٱللَّهِ نزدیک خداست و غیر او بر آن مطلع نیست وَإِنَّمَآ أَنَا۠ و جز این نیست که من نَذِيرٌ مُّبِينٌ بیم کننده ام آشکارا یعنی در علانیه شما را از آمدن عذاب دنیا و عقاب عقبی بیم میکنم اما بر آمدن زمان آن دانا نیستم و در انذار علم بوقوع

محذور منه بلکه ظن کافیست فَلَمَّا رَأَوْهُ پس آنهنگام که به بینند وعده را یعنی موعد را که عذاب دنیاست از قتل و هزیمت و غیر آن یا انواع عذابها در دوزخ زُلْفَةً در حالتی که آن نزدیک باشد بایشان یعنی چون موعود مشاهد ایشان شود سِيٓـَٔتْ وُجُوهُ زشت کردانیده شود یعنی آن موعد زشت کرداند وُجُوهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ رویهای آنان را که کافر شدند و نکرویدند بوحدانیت خدا و صدق قول سید انبیا صلی الله علیه و آله یعنی نزد آن اثر نکابت و محنت و تیرکی بر چهرهای ایشان پدید آید وَقِيلَ و کفته شود یعنی مؤمنان بایشان کویند در روز بد روی یا نزد وقوع نکبت و یا خزانه دوزخ ایشان را کویند هَٰذَا ٱلَّذِي كُنتُم این آنست که بوده پیوسته بِهِۦ تَدَّعُونَ بآن طلب میکردید و تعجیل وقوع آن ادعا مینمودید یا دعوی میکردید بسبب آن که ما مستاصل نخواهیم شد یا مبعوث نخواهیم کشت در خبر است که یکی از زهاد در اول شب این سوره را در نماز تلاوت میکرد چون باین آیه رسید مکرر میخواند و کریه میکرد تا وقتی که مؤذن اذان نماز صبح کفت و حکم ابو القاسم حسکانی باسانید صحیحه از شریک نقل کرده که اعمش کفت که معنی آیه اینست لما راوا علی بن ابی طالب عند الله من الزلفی سیئت وجوه الذین کفروا یعنی چون دیدند منکران ولایت و قربت و مرتبت علی بن ابی طالب علیه السلام را نزد حق تعالی رویهای ایشان سیاه و زشت شد از غایت حقد و حسد و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه مرویست که معنی آیه آنست فلما راوا مکان علی بن ابی طالب من النبی سیئت وجوه الذین کفروا ای کذبوا بفضله یعنی چون مشاهده کردند قرب مکان امیر المؤمنین را نزد حضرت پیغمبر تیره شد رویهای ایشان آنانی که مکذب فضل او بودند آورده اند که کفار همیشه تمنای موت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و اصحاب او میکردند و میکفتند نتربص بکم الدوائر حق تعالی آنحضرت خطاب کرد قُلْ أَرَءَيْتُمْ بکو ای محمد که آیا می بینید یعنی تامل مینمائید در اینکه إِنْ أَهْلَكَنِيَ ٱللَّهُ اگر هلاک کند مرا

[illegible]

خدا و مَن مَعِیَ و آنان را که با منند از مؤمنان اَوْ رَحِمَنا یا ببخشد بر ما و اجل ما را به
تأخیر افکند فَمَن پس کیست آنکه او یُجِیرُ الکافِرِینَ زنهار دهد و برهاند کافران را مِنْ عَذابٍ
اَلِیمٍ از عذابی دردناک که بسبب کفر مستحق آن شده اید یعنی مرگ ما شما را سود
ندارد و چون ما مانع عذاب از شما نمیکنیم چه نجات دهنده شما از عذاب الهی جز
ایمان و توحید نیست خواه ما زنده باشیم و یا مرده پس آرزوی مرگ ما کردن چه
فایده بشما برساند مراد آنست که بکوی ما انتظار یکی ازین دو چیز میکنیم که عاقبت
هر دو در نهایت خوبی است یکی آنکه هلاک شویم چنانکه تمنای شماست و بنعیم
مقیم بهشت رسیم و دیگری آنکه مستسعد شویم بنصرت و دولت اسلام چنانچه
متمنای ماست و شما چه کونه و بچه وجه از عذاب اخروی که وقوع آن لابد است خلاصی
خواهید یافت ° و یا معنی آنست که اگر خدا ما را بموت هلاک کرداند پس که زنهار
دهد شما را بعد از موت ما که هادیان شما ایم و مانعان عذاب اخروی از شما و اگر
خدا برحمت شامله ما را مهلت دهد و بر قتل شما غالب سازد پس کیست که شما را القتل
نکند و از مانند عذاب اخروی برهاند چه هر که بر دست ما کشته کردد البته بعذاب
کرفتار کردد از ابن عباس منقولست که معنی آنست که اگر حق تعالی ما را بسبب کناه
ما در آخرت عذاب کند پس کیست که شما را از عذاب اخروی که اولی باهل کفر است
برهاند اگر رحم کند و بیامرزد ما را بسبب ایمان پس کدام امان دهد شما را که ایمان
ندارید قُلْ بگو ای محمد باین کفار از روی توبیخ که هُوَ آنکه من شما را بسوی او
دعوت میکنم الرَّحْمٰنُ خدای بزرگ بخشش است که نعم او بر جمیع خلایق رسیده
آمَنّا بِهِ کرویدیم باو بجهة آنکه علم بوحدانیت و ربوبیت او داریم وَعَلَیْهِ
تَوَکَّلْنا و براو نه بر غیر او توکل کردیم و اعتماد نموده همه کار خود را باو واکذاشتیم
فَسَتَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید شما یعنی بعد از مشاهده عذاب معلوم
کنید که فی نفس الامر مَنْ هُوَ کیست از ما و شما آنکه او فِی ضَلالٍ مُبِینٍ در کمراهی
هویداست قُلْ اَرَأَیْتُمْ بکو باایشان باد دیگر که آیا چه می بینید در اینکه اِنْ اَصْبَحَ

ماؤکم

ماؤُکُمْ اگر بکردد آب شما یعنی آب چاه زمزم و آب بیر میمون حضرمی که همیشه همه
مشرب شما است غَوْراً فرو رفته بزمین چنانکه دست و دلو کس بدان نرسد فَمَنْ
یَأْتِیکُمْ پس کیست اینکه بیارد برای شما بِماءٍ مَعِینٍ آبی ظاهر چنانکه همه کس بیند
نزد بعضی مراد مطلق آبست ابن عباس فرموده که معین یعنی جاریست یعنی کیست که از برای
شما آب جاری بیاورد پس شکر کذاری او قیام نمایید و او را پرستش کنید نه غیر او را
از اصنام تا آب شما را جاری کرده اند و برقرار بدارد ° و در آثار آمده که بعد از تلاوت
این آیه باید کفت الله رب العالمین یعنی خدایی که پروردکار عالمیانست که آب فرو
رفته را ظاهر کرداند یا جاری سازد و در بعضی تفاسیر مذکور است که زندیقی
شنید که معلمی شاکرد خود را تلقین میکرد که فَمَنْ یَأْتِیکُمْ بِماءٍ مَعِینٍ او جواب
داد که بالفئوس والمعاول بتبرها و تیشه ها آب بیان آرند ° و بروایت دیگر بر حال
شداد و معاول حداد یعنی بمردان باقوت و تیشهای آهنین آب را ظاهر سازند
بیتابیش نیاید شب هاتفی آواز داد که اینک چشمه چشم تو غایب شده بکوی تا بمعاول
فارسیان آرند ° کویند این کس محمد بن زکریای طبیب بود سورة ن مکیة
اثنا و خمسون آیة اُبَیّ بن کعب روایت کرده که هر که سورة ن والقلم بخواند حق تعالی
ثواب جماعتی که حسن الاخلاق باشند بوی کرامت فرماید و از چشم بدان
در امان ماند و از حضرت ابو عبدالله علیه السلام روایت است که هر که سورة ن
والقلم تلاوت کند در فریضه یا نافله تا زنده باشد حق تعالی او را از فقر ایمن
کرداند بعد از موت از فشار قبر و در پناه خود نکه دارد بدانکه چون
حق تعالی ختم سورة الملک نمود بذکر تکذیب کفار و بنا و عید ایشان افتتاح
این سوره نیز بمثل آن کرده فرمود که بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ ن پیش
بعضی این حروف مفتاح اسم نور و ناصر است و یا اشاره بکلمه کن است نزد بعضی
دیگر اسم سوره است یعنی سورة نون است و بحدیث مرفوع بحضرت رسالت
صلی الله علیه و آله واقع است که ن لوحیست از نور نزد بعضی دیگر قسم است

بنصرت حضرت عزت وحضرت انبیا ومؤمنان واشهر آنست کہ ن اسم ماهی است مراد بآن
جنس است وتخصیص آن بذکر باعتبار آنست کہ از آیات عزیبه او سبحانه است چه در آب
آن ایجاد نموده وهرگاه کہ از آب مفارقت میکند هلاک میشود برخلاف حیوانات
دیگر کہ چون در آب می افتند میمیرند از ابن عباس ومجاهد وسدی گفته اند کہ مراد
ماهیست کہ زمین بر پشت اوست وآن را بهموت گویند وبروایت دیگر لیوثا واز
حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام مرویست کہ نام آن ماهی بلهوث ودر خبر آمده کہ چون
حق تعالی زمین را بیافرید وا... هم شکافت وهفت طبقه کرد وفرشته خلق
خلق کرد ودستهای آن از مشرق تا مغرب کشید واین هفت طبقه زمین را بردوش
گرفت وبرای قرارگاه وی گاوی از فردوس بفرستاد کہ اورا چهل هزار قوایم بود
وفرشته قدم بر کوهان او نهاد وچون قدم او بر بالای کوهان مستقر نبود
یاقوتی آفرید کہ مسافت طول وعرض او پانصد ساله راه بود اورا بر بالای کوهان
بنهاد وآن فرشته قدم بر آن یاقوت نهاد وقرار گرفت وبرای قرارگاه قوایم
گاو سنگی سبز آفرید کہ مسافت آن بمقدار مسافت هفت آسمان وزمین بود
واین آن سنگست کہ لقمان پسر خود را گفت یا بنی انها ان تك مثقال حبة من
خردل فتکن فی صخرة بعد از آن برای قرار آن صخره نون را آفرید وآن سنگ را بر
پشت وی نهاد وبتمام اعضای وی چیزی دیگر بر بالای وی نیست وآن ماهی بر
آبست وآب بر باد وباد بر قدرت خدای ایستاده جلت قدرته از کعب الاحبار
مرویست کہ آن ماهی بوسوسه ابلیس خواست کہ بجنبد وآنچه بر پشت اوست
بیندازد حق تعالی جانوری را بیافرید تا در بینی وی رفت وبدماغ وی رسید
وماهی بنالید وفرمان رسید بآن جانور کہ بیرون آی بیرون آمده در برابر
وی بایستاد تا اگر ماهی عزیمت جنبیدن کند بدماغ وی رود ماهی بجهت خوف آن
ساکن شد عکرمه بروایت دیگر از ابن عباس نقل کرده کہ مراد بنون ن رحمن است
واز حسن وقتاده وضحاک نقلست کہ مراد بنون دواتست واز حضرت امام

محمد باقر علیه السلام روایتست کہ حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود کہ
نون نهریست در بهشت کہ حق تعالی امر نمود باو کہ کن مدادا فی الحال منجمد شد وآن از
شیر سفیدتر واز شهد شیرین تر بعد از آن بقلم امر کرد کہ اکتب بنویس قلم هر
چیز را کہ بود وهست وخواهد بود تا روز قیامت نوشت ابو هریره از حضرت
رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده کہ اول چیزی کہ حق تعالی بیافرید قلم بود
پس بنظر هیبت در او نگاه کرد شکافته شد بعد از آن نون را بیافرید وآن
دواتست قلم از آن دوات نوشت هر چیز را کہ تا قیامت حادث شود و
اصح اقوال نون اسم دواتست معنی آنست کہ سوگند بدوات وَالْقَلَمِ وبه قلم
اعلا کہ از نور است وطول آن مابین آسمان وزمینست وبآن لوح محفوظ
مکتوب شد ویا آنکه اسم جنس باشد یعنی هر قلمی کہ بدان کتابت کنند فواید
آن بر مصالح دنیا بر وجهی است کہ بوصف احاطه آن نمیتوان کرد وبجهت اینکه
کہ مقسم به واقع شد واز جلالت قلم است کہ جمیع کتب سماوی بآن نوشته
شد واحکام شریعت مصطفوی بآن محفوظ گشته واز بعضی علما نیز منقولست
کہ نظام دین ودنیا بدو چیز است قلم وشمشیر وشمشیر زیر دست قلم است ونیز از
علما منقولست کہ بیان دو است بیان زبان بمرور زمان مندرس گردد وبیان بنان بصفحه
روزگار باقی ماند ومؤید قول اول است حدیثی کہ حضرت ابو جعفر علیه السلام کہ ابو
هریره نقل کرده ونیز از ابن عباس مرویست کہ اول چیزی کہ حق تعالی از نور محمد صلی
الله علیه وآله ایجاد فرمود قلم بود بعد از آن لوح جاری شد وآنچه خواهد
بود تا قیامت بر آن مرقوم گشت بعد از آن از آب بخاری آمد واز آن آسمان
مخلوق شد پس از آن نون را آفرید وزمین بر پشت وی نهاد وهرگاه کہ نون
می جنبید زمین بحرکت می آمد پس کوهها آفرید میخهای زمین گردانید تا قرار
گرفت پس این آیه تلاوت فرمود کہ ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ ودیگر سوگند بآنچه
حفظه مینویسند بقلم از احکام وحی یا بآنچه بآن مامور شدند در دنیا آورده

کرا ابن هیثم کا و نقل کرده کر نون دهنست و قلم زبان و ما یسطرون آنچه حفظه
مینویسند بقلم زبان و مداد آب دهان بنده کان بر بنده کان از اعمال و اقوال ایشان
وکویند مراد جمیع نویسنده کان اند از جن و انس و ملک آورده اند که ولید بن مغیره
و ابو جهل جنون را نسبت به آنحضرت میدادند و از سخنان نالایق و کلمات
بی موقع بر زبان میراندند و بر سبیل استهزا میکفتند یا ایها الذی نزل علیه الذکر
انك لمجنون و آنحضرت بخلق عظیم خود تحمل این سخنان میفرمود و آتش غضب
خود را بآب حلم فرو می نشاند حق تعالی فرمود سوکند باین امور مذکوره که
مشتملند بر فواید عظیمه و مصالح جلیله که ما انت یعنی نیستی تو ای محمد بنعمة
ربك در حالتی که منعم و مکرمی بنعمت پروردکار خود که نبوتست و حصانت
و متانت عقل بمجنون دیوانه چنانکه اهل سفاهت و حماقت در حق تو میکویند
و تواند بود که با زیاده نباشد بلکه با قسمی باشد یعنی سوکند بنعمتی که پروردکار
تو بتو کرامت کرده از نبوت و کمال عقل و فهم تو که دیوانه نیستی و ان لك و بدرستی
که مر تراست لاجرا هر آینه مزدی و ثوابی بر کشیدن بار نبوت و تحمل مشقت
بر جفا امت در ابلاغ حضرت احکام عزت غیر ممنون که منت نهاده است
یعنی حق تعالی به تو بواسطه کسی که از او منت باید کشید بر عطای کامل داده یا
آنکه آن ثواب تفضلی نیست که نامقرون بمنت باشد بلکه مزد عمل تست و تو
بسبب عمل مستوجب آن شده و اجور اعمال از نظر منت محفوظند و نزد اکثر مفسران
ممنون بمعنی مقطوع است یعنی مزدی بر دوام که هرکز انقطاع بدان راه نیابد
از ابن عباس مرویست که هیچ پیغمبری نیست مکر که او را مثل مزد آنکسی است که بوی
ایمان آورده و در دین او در آمده بعد از آن در مدح حبیب خود میفرماید و
انك لعلی خلق عظیم و بدرستی که تو هر آینه بر خلقی بزرکی که مانند آن کسی
دیکر را نیست چه از قوم خود تحمل میکنی آنچه کسی را قوت تحمل آن نیست
و ابن عباس کفته که خلق عظیم دین اسلام است که اعظم جمیع ادیانست چه مراد

آداب قرآنست که حق تعالی بوی ارزانی فرموده و سعید بن هشام از عایشه از خلق
رسول صلی الله علیه و آله سوال کرد کفت خلق آنحضرت از قرآن بود پس ده آیه که در
اول سوره قد افلح المؤمنون است تلاوت کرد و کفت خلق او زین بیرون نبود و بروی
فرمود که هیچ خلقی بزرکتر از خلق محمدی نبوده چه او ملتفت بادنیا داشت و بکلی خود را با حق
کذاشت و کاینات در نظر او حقیر نمود و در شب معراج که همه اشیا را بروی
عرض کردند بچشم او هیچ چیز در نیامد که ما زاغ البصر و ما طغی نظر از بلا معرض شد
و نه از عطا منصرف کشت و او را هیچ مقصد و مطلبی جز حضرت معبود نبود کویند
خلق عظیم آنحضرت از آن حیثیت است که مؤدب بآداب حق ابود که آیه خذ
العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین و از اینجاست که آنحضرت فرمود که ادبنی
ربی فاحسن تادیبی یعنی پروردکار من مرا ادب آموخت و نیکو مرا بآداب تادیب
کرد کویند خلق عظیم او آن بود که ظاهرا با خلق بخلق معاشرت میفرمود و
باطنا با حق بود کفته اند که خلق عظیم او مکارم اخلاق بود و مؤید اینست
که آنحضرت فرمود که بعثت لاتمم مکارم الاخلاق یعنی مبعوث شده ام تا خلقهای
نیکو را تمام کردانم و ابن عباس فرمود که خلق آنحضرت بمرتبه بود که روزی
در مسجد نشسته بود و اصحاب در حوالی او بجد متکاری ایستاده که اعرابی از در
مسجد در آمد و شمشیری حمایل کرده سوسماری در دامن داشت کفت یا محمد
انك کاذب ساحر یاران در صدد آن شدند که او را بکشند حضرت
منع فرموده اعرابی را کفت یا اخا العرب من ترید کفت محمد ساحر کذاب را فرمود
که محمد منم ولیکن نه ساحرم نه کذاب بلکه رسول خدایم اعرابی کفت سوکند
بلات اکر نه مهیب و جاهت جمال وجه تو میبودی من این شمشیر را بخون تو سیراب
میکردم و قسم بلات که بتو ایمان نیارم تا این سوسمار بتو ایمان آورد پس سوسمار را
از دامن بدر آورده آنجا بینداخت رسول کفت ای سوسمار کفت لبیك یا رسول الله
فرمود که من انا من کیستم کفت انت رسول الله تو فرستاده خدای حق تعالی درسا عت

دل اعرابی را بنور معرفت کشوده بصدق تمام کفت اشهد ان لا اله الا الله واشهد انك
محمدا رسول الله پس کفت یا رسول الله در این مسجد در همه عالم از من دشمن تری ترا
نبود اکنون میروم هیچ کس را از خود دوست تر نمی‌یابم نسبت بتو اینست بیان آیه و
انك لعلی خلق عظیم مرویست که آنحضرت روزی با یکی از اصحاب در صحرای مدینه
میکشت کذر دید که پیرزنی بر سر چاهی میخواست که آب بکشد و نمیتوانست حضرت
نزد وی رفت و کفت ای عجوزه از برای تو آب بکشم کفت احسنتم احسنتم لانفسکم
حضرت بر سر چاه آمده دلو بر کشید و مشك آن زن را پر کرده بر دوش خود نهاد
و بعجوزه کفت پیش باش و راه خیمه خود را بمن نمای آن شخص کریم حضرت بود
هرچند خواست که از وی بستاند قبول نفرمود و کفت من اولی‌ام بکشیدن
بار امت و تحمل جفا و مشقت پس عجوزه پیش میرفت و حضرت در عقب او می
آمد تا بدر خیمه رسید و مشك را بر زمین نهاده برکشت عجوزه بخیمه رفت
و فرزندان را کفت برخیزید و آن مشك را باندرون خیمه آورید کفتند ای مادر
این مشك را چکونه باینجا آوردی کفت جوانمردی شیرین سخن زیبا روی خوش
خوی با من تلطف کرد این مشك را بر داشته تا اینجا آورد کفتند کجا رفت کفت
این است که در راه میرود ایشان از عقب آنحضرت بیرون رفتند و چون رسیدند
وی را شناختند بدر خیمه دویدند کفتند ای مادر این جوانمرد آنکس است
که تو بوی ایمان آورده و شب و روز مشتاق اوی عجوزه از خیمه بیرون دوید
و فرزندان از پی او آمدند و بدست و پای آنحضرت افتادند پیرزن
بسیار بکریست و کفت یا رسول الله کستاخی کردم و ترا نشناختم و چکونه از
عهده این عذر بیرون آیم آنحضرت وی را تسلی داده دعای خیر در حق او و فرزندانش
بتقدیم رسانید و ایشان را بلطف باز کردانید و این آیه آورد جبرئیل ع
که وانك لعلی خلق عظیم و از حضرت علی بن موسی الرضا علیه التحیة والسلام مرویست
که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که بر شما باد که التزام نمایید با حسن خلقی

که نیکو

که نیکو خلق البته به بهشت رود و بر شما باد که از بدخلقی احتراز نمایید که بدخلق بلا
شبهه بدوزخ خواهد رفت و ابودردا از آنحضرت نقل کرده که هیچ چیز دوست
تر از اعمال کران بهتر از خلق نیکو نیست و دیکر فرمود که مرد مومن بخوی نیکو درجه کسی می‌یابد
که همه شب نماز کند و همه روز روزه دارد و نیز فرمود که دوست داشته ترین مردمان
نزد خدا آنانند که نیکو خوتر باشند و با فتادکی باشند با مردم الفت کیرند
و مردمان ایشان را الفت کیرند و دشمن ترین مردمان نزد خدا آنانند که سخن
چینی کنند و میان برادران جدایی افکنند و عثرات بیکناهان جویند و نیز از
آنحضرت منقولست که مالهای شما بهمه مردمان نمیرسد پس خوی نیکوی خود را
بهمه ایشان رسانید و شبهه نیست که خلق حسن مثمر محبتهاست در قلوب مردمان
و قطع عداوتها از صدور ایشان ائمه هدی صلوات الله علیهم بیمن حسن خلق
اهل ضلال را هدایت میکردند و از بادیه ضلالت بطریق مستقیم ارشاد میفرمودند
چنانچه مرویست که حسان بن ثابت در زمان جاهلیت هجو حضرت رسالت ص
کفته بود یکی از اصحاب خواست که زبان او را قطع کند در راه به حضرت امیر المومنین ع
ملاقات و کیفیت حال بموقف عرض رسانید آنحضرت حسان را از دست او
بستد و خانه در دهشت یکی از انصار فروخت و آنقدر زر کرفت که دهن
حسان را پر از زر سرخ کرد حسان چون این حلم و احسان بدید از سر اخلاص مسلمان
شد تا زنده بود مداح بود و در کشف الغمه آورده که ابن عائشه روایت کرده که
خارجی شامی کفت که روزی بمدینه رسیدم مردی را دیدم که جامهای فاخر پوشیده و بر استر
قیمتی سوار شده آثار بزرکی در ناصیه او ظاهر و علامات سروری از جبین او
باهر از اسم او پرسیدم کفتند حضرت امام حسن است چون دلم از بغض ایشان
ممتلی بود پیش رفتم و کفتم تو پسر علی بن ابی طالبی کفت آری زبان برکشادم
و آنچه از ناکفتنی بود بدو کفتم او اینها را میشنید تبسم میفرمود و فرمود همانا
در شهر ما غریبی کفتم آری کفت ما را منزلی هست شایسته نزول مجاوران و

استراحت مسافران اگر بدآنجا که در کنی بمصالح حوایج تو قیام نمایم و عذر خواهم
بتقدیم رسانم و هرچه خواهی بتو عطا نمایم من چون این خلق محمد حسن ازو مشاهده
کردم خجل شده واز و عذر بی ادبی خواستم بعد از آن چنان شدم که نزد من هیچکس
دوستتر از او نبود• و یکی از مشایخ کبار را با جاهلی مناظره واقع شد جاهل در
اثنای محاوره گفت اگر تو مرا یک سخن گویی ده سخن درشت جواب شنوی شیخ
گفت اگر تو مرا ده دشنام دهی یکی را جواب ندهم حاضران از کمال لطف او
تعجب نمودند و جاهل منفعل گشته زمین خدمت ببوسید و بمقام معذرت
و ملایمت درآمد بعد از مدح رسول بذکر خلق عظیم تهدید اهل عناد مینماید
و بعذاب الیم وعید میفرماید که فَسَتُبْصِرُ پس زود باشد که ببینی ای محمد و
یُبْصِرُونَ• و ببینند معاندان تو از اهل مکه در آن وقت که عذاب نازل شود و
معلوم گردد بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ• که کدام از شما در فتنه جنون افتاده و ظاهر
شود در وقت نزول عذاب که بفریق مؤمنین دیوانگی تعلق گرفته یا بفرق
کافران إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو هُوَ أَعْلَمُ او داناتر است بِمَنْ ضَلَّ
عَنْ سَبِيلِهِ بکسی که گمراه شد از راه او که طریق مستقیم است وَهُوَ أَعْلَمُ و او داناتر
بود بِالْمُهْتَدِينَ براه یافتگان بکمال عقل که مؤمنانند یعنی داناتر بمجزای
فریقین و این کلام وعده مؤمنان است و وعید کافران صاحب طبرسی
آورده که محمد بن ابرا الحسینی باسانید معتبره از ضحاک نقل کرده که چون
قریش دیدند مقدم داشتن پیغمبر صلعم علی بن ابی طالب علیه السلام را بر سایر
اصحاب و اکرام و اعظام او بیجا آمدند زبان بمذمت علی گشودند و گفتند محمد
بفرط محبت علی مفتون شده و بفتنه جنون افتاده حق تعالی این سوره
فرستاد و سوگند خورد که ای محمد تو دیوانه نیستی بلکه باخلاق محسنه
مجلی و مزینی یعنی موفقی بآداب قرآنی و عنقریب معلوم شود که مفتونان
ایشانند یا تو و خدا داناتر است بحال آنانکه در حق محمد و علی این نوع سخنان

گفتند

گفتند
و خدا داناتر است براه یافتگان یعنی بعلی بن ابی طالب محمد بن شجاع نیز روایت
کند از محمد بن عبدالرحمن ابن ابی لیلی از کعب و او از عبدالله مسعود که ایشان
گفتند ما در مجلس حضرت رسول حاضر بودیم که سایلی از آن سیدان حال علی بن ابی
طالب سوال نمود و از فضایل و رتبه او استفسار کرد آنحضرت فرمود که علی بن
ابی طالب اقدم شما است در اسلام و کسی باو سبقت نکرده ایمان او از ایمان شما
وافرتر و بیشتر و حلم او از حلم شما افزونتر و غضب علی از شما اشد و اقوی است
علم او علم من است و معلم او منم و امور من موکل و مفوض باوست و او خلیفه
من است در میان اهل من تا آنکه هیچ چیز در حق او فرو نگذاشت حق تعالی از برای
تعظیم و تسکین خاطر مبارک آنحضرت و بر تنزیه علی بن ابی طالب از آنچه منافقان
در حق او توهم کرده بودند این آیه فرستاد فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ• پس فرمان
مبری محمد تکذیب کنندگان را یعنی منافقان که مکذب تو و منکر نبوت
و ولایت‌اند وَدُّوا دوست میدارند ایشان لَوْ تُدْهِنُ اگر نرمی کنی با ایشان و
بنوا ایشان نکنی از شرک و ضلالت فَيُدْهِنُونَ پس ایشان نیز نرمی کنند و بردن
تو طعنه نزنند یا دوست دارند که تو مدتی موافقت ایشان کنی در شرک
وَلَا تُطِعْ و فرمان برداری منمای كُلَّ حَلَّافٍ هر سوگند خوارهٔ بدروغ
و راست را بجهت قلت مبالات او بدان مراد ولید بن مغیره است که بیباک
بود در سوگند خوردن بدروغ و راست مَهِينٍ حقیر در رای و تدبیر یا در
خفت عقل و قلت تمیز یا کذاب که بجهة کذب بسیار در نظر مردمان حقیر
و خوار بود هَمَّازٍ بسیار عیب کننده در عقب مردمان و طعنه زننده با ایشان
از حسن بصری نقلست که ولید در پیش مردمان هر دو کنج دهن خود را میجید
و طعن و غمزه ایشان میکرد مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ بسیار رونده و بسخن چینی در میان
مردمان یعنی سخن این را بنزد آن و سخن آن را بنزد این بجهة این نزاع و فتنه در
میان ایشان می‌انداخت مَنَّاعٍ بسیار بازدارنده و منع نماینده لِلْخَيْرِ مر نیکوئی را

مراد بآن مال است یعنی ولید مال خود را از مردمان باز میداشت و هیچ کس از اهل
استحقاق و غیر آن چیزی نمیداد یعنی در نهایت بخل و امساک بود و یا آنکه مردمانرا
منع میکرد از اعطای اموال بفقرا و مساکین و مستحقان و نمیگذاشت که خیر ایشان
بکسی برسد یا منع کننده مردمان که بهترین همه چیزهاست کویند ولید مال
بسیار داشت و او را ده پسر بود و میگفت هر که از شما میل اسلام بسیار دارد
من عطای خود را از او منع کنم و هیچ بدو ندهم مُعْتَدٍ از حد در گذرنده در
ظلم یعنی بسیار ستم کار و جفا کردار أَثِيمٍ بسیار کناه کار و بد کار یا معتدی
در فعل و اثیم در اعتقاد یا معتدی در ظلم کردن و اثیم بر ستم نمودن بر خود
عُتُلٍّ درشت خوی سخت روی جافی باشد بد الخصومت در امر باطل یا متوغل
در کفر و عناد • از خلیل نقلست که عتل یعنی بسیار خوار و فراخ شکم است که
هرچه یابد از طعام و شراب بخورد و هیچ بمردم ندهد بَعْدَ ذَٰلِكَ پس از همه اینهای
شنیع زَنِيمٍ حرام زاده است که پدر او معلوم نباشد و او را بر خود
بند کنند و زنیم قطعه ایست از جلد ماعز که بعد از قطع بحال خود بگذارند
و در زیر حلق او آویخته شود و ولد زنا را باین اعتبار زنیم کویند و منفصل است
از نسب و متعلق بغیر اهل خود مرویست که ولید در میان قریش بزرک شده
بود و او را اصلی نبود مغیره بعد از هجده سال بر خود بست که به پسری خود
کرفت و کویند این صفت او را هیچکس نمیدانست تا آنکه این آیه نازل شد
روایت است که چون رسول صلی الله علیه وآله در انجمن قریش آیتها را بر ولید
خواند بهر عیبی که میرسید در خود می یافت مکر در حرام زاده کی خود کفت
من سید قریشم و پدرم مغیره مردی معروفست میدانم که محمد
دروغ نکوید این سخن چکونه باشد پس غضبناک از مجلس برخواست
و شمشیر کشیده نزد مادر آمد و بتهدید بسیار از او اقرار کرفت او کفت
پدر تو در رجولیت بهره نداشت و او را برادر زاده کان بود چشم

برات

بمیراث او نهاده بودند مرا رشک آمد غلام فلان را بر خود ترغیب کردم و آنچه
در میان مردان و زنان رود در میان ما واقع شد و تو فرزند اوئی حاصل
که حق تعالی حبیب خود را نهی میفرماید و میکوید که فرمان مبر آنکس را که متصف است
بصفات مذکوره أَنْ كَانَ بجهة آنکه هست آنکس ذَا مَالٍ وَبَنِينَ خداوند مال
و خداوند پسران یعنی باید که کثرت مال و بنین او ترا بر اطاعت او ندارد
إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا چون خوانده شود بر او آیتهای کلام ما قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ
کوید که اینها افسانهای پیشینیانست و هیچ اصلی و اعتباری ندارد ملخص معنی
آن است که ولید بجهة غرور و کثرت مال و اولاد تکذیب کرد آیات ما را و
آنرا بکذب نسبت داد سَنَسِمُهُ زود باشد که نشان کنیم او را بداغ عَلَى الْخُرْطُومِ
بر بینی که اشرف و اظهر اعضا است این کنایه است از نهایت اذل و اخزای او یعنی
او را بر وجهی خوار و رسوا سازیم در میان عالمیان که آن بر هیچ کس پوشیده
نباشد همچنانکه وقوع داغ بر بینی که موجب مذلت و خواریست و هیچ وجه آنرا رد
نتوان کرد نزد مجاهد معنی او آنست زود باشد که در قیامت ولید را بعلامتی
زشت نشان کنیم که بجهة آن در میان کفره و فجره ممتاز باشد همچنانکه
بسبب فرط عداوت و کثرت بغض او به پیغمبر در میان اعدا ممتاز بود از ابن عباس
مرویست که مراد باین داغ زخم شمشیر بود که در روز بدر بر بینی او آمد و اثر آن
باقی ماند تا زنده بود خجلت زده و منفعل بود إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ بدرستی که ما آزمودیم
اهل مکه را ابتلای قحط و زوال نعمت سبب آن بود که چون در جنگ احد اکثر اهل
اسلام کشته شدند و حمزه را شهید کردند و حضرت رسالت صلی الله علیه وآله بغایت
غمکین شد و بد دعا بر کافران اخلاص نهاده بر ایشان انداخت و کفت بار خدایا
محکم کردان بر ایشان کرفتن خود را و مبتلا ساز ایشانرا بقحط و غلا مانند
قحط زمان یوسف پس قحط و غلا بمرتبه بر اهل مکه اشتداد یافت که همه خونهای
آدمیان و چهارپایان را خوردند پس حق تعالی اینجا میفرماید که ما ایشان

معامله آن ما بنده کان کردیم تا بر عالمیان ظاهر کردد که ایشان متنبه می شوند
باین بلا یا نه کما بلونا همچنانکه آزمایش کردیم اصحاب الجنة یاران باغ
ضروان را از ابن عباس روایت کرده دو فرسنکی صنعا از ولایت یمن مردی صالح را
باغی بود مشتمل درختان خرما و آن را ضروان خواندندی در موضع که رهکذریان
بود واقع شده تا خرما بر درخت بودی رهکذریان را از آن منع نکردی و در روز
میوه چیدن درویشان را بخواندی و بساطی در زیر درخت بیفکندی و
هر میوه که را سر دست بدان نرسیدی یا باد از درخت بیفکندی یا بر طرف
بساط افتادی بدرویشان دادی و ده و یک از حاصل نیز بدیشان قسمت
کردی و چون آن مرد بمرد و سه پسر بود آن باغ از او به میراث بر پسران رسید کفتند
اکر ما چنان کنیم که پدر ما میکرد معیشت بر ما تنک شود و در وقت ارتفاع
میوه درویشان بنا بر عادتی که داشتند آمدند تا ایشان کفتند هنوز وقت
بریدن میوه نیست پس در شب اتفاق کردند که پنهان از درویشان میوه را
ببرند و بدین سوکند خوردند چنانکه حق تعالی میفرماید اذ اقسموا یاد کن
که چون قسم خوردند اهل آن باغ به پنهانی آن فرا لیصرمنها هر آینه
ببرند آن میوه ها را مصبحین در حالتی که در آینده کان باشند در صباح
یعنی در بامداد بکاه آن را بچینند پس باین قصد سوکند خوردند و لا یستثنون
و استثنا نکردند یعنی نکفتند کلمهٔ ان شاء الله و تسمیهٔ مشیت حق تعالی باستثنا
جهة آنست که مؤدی معنی استثناست چه معنی لاخرجن ان شاء الله اینست
که لا اخرج الا ان یشاء الله و کویند معنی آنست که استثنا نکردند از آن میوه
حصهٔ مساکین را همچنانکه پدر ایشان میکرد اخراج برای درویشان فطاف
علیها پس فرا کرفت بر آن باغ طائف برای طواف کننده بر کرد اکرد آن فرو
کیرنده من ربک از نزد پروردکار تو و هم نائمون در حالتی که ایشان خفتکان
بودند و آن آتشی بود که در آن وقت از آسمان فرود آمد و در آن باغ بپیچید

میوه ها را بسوخت و درختان را خشک کردانید فاصبحت پس کشت باغ ایشان
باین بلا کالصریم مانند باغی که میوه آن چیده و بریده شده یا مانند شب سیاه
بسبب احتراق و اسوداد یا مانند پشته ریک که هیچ نباتی بر او رسته نباشد مؤید
اینست که در بعضی روایت آمده که آتش درختان را از بیخ برکند و همه را توده خاکستر
کردانید القصه چون پسران از خواب در آمدند از این حال غافل بودند فتنادوا
پس ندا کردند یکدیگر را مصبحین در حالتی که در صبح در آمده کان بودند
یعنی بوقت صبح بخواندند یکدیگر را ان اغدوا بآنکه بامداد بیرون آئید
علی حرثکم بر کشت خود یعنی بدروید آنچه کشته شده است از اشجار ثمار
ان کنتم صارمین اکر هستید میوه برنده کان پس باتفاق داسها برداشتند
از خانه بیرون آمده متوجه باغ کشتند فانطلقوا پس روان شدند بجانب باغ
وهم یتخافتون و حال آنکه ایشان نرم و آهسته با یکدیکر میکفتند تا درویشان
آواز ایشان نشنوند ان لا یدخلنها الیوم بآنکه باید در نیاید باین باغ
امروز علیکم مسکین بر شما هیچ درویشی تا بهره نکیرد و حصه ما کم نشود
وغدوا و بامداد بکاه رفتند علی حرد بر قصد منع مساکین و محروم ساختن
ایشان قادرین در حالتی که توانا بودند باعتقاد خود بر منع درویشان و بریدن
و چیدن میوه باغ و همه را بتصرف خود در آوردن تا همین قادر بودند بر منع
درویشان از فقرا نه بر قطع اثمار زیرا که آن سوخته شده بود و نابود کشته فلما
راوها پس چون که دیدند باغ را بخلاف آنچه کذاشته بودند یعنی سوخته
و سیاه کشته قالوا انا لضالون کفتند با یکدیکر بدرستی که ما هر آینه کم کرده ایم
راه باغ را چه باغ ما دیروز معمور و پر میوه بود و می بینیم که خالیست از میوه و مع
هذا سوخته و سیاه کشته چون تامل کردند از نشانهای در و دیوار دانستند
که باغ ایشانست از این سخن اعراض کردند کفتند ما راه کم نکرده ایم بل نحن محرومون
بلکه ما بی بهره مانده کانیم از میوه و محصول این باغ و از خیر و نفع آن محروم

شدیم بجهت منع فقرا و ترک استثنا قال اوسطهم گفت میانه ایشان یا بهترین
وصواب تر در رای یا عادل تر در گفتار یا فاضل تر در کردار یا مهین سال تران
ایشان الم اقل لکم آیا نگفتم مر شما را در وقتی که قصد منع فقرا داشتید لولا تسبحون
چرا بپاکی و بزرگواری یاد نمیکنید خدای را یعنی چرا بذکر خدا مشغول نمیشوید
و یاد نمی آرید انتقام او را از مجرمان و ازین عزیمت خبیث توبه نمیکنید شما
سخن مرا نشنیدید و نافرمانی خدا کردید تا باین بلا گرفتار شدید قالوا سبحان
ربنا گفتند پاک است پروردگار ما یعنی متکلم شدند بآنچه ایشان را میخواند
بعد از مفارقت خطیه و وقوع بلیه نادم ندامت فایده بایشان نداد و گویند
مراد بر تسبیح استثناست یعنی چرا انشاء الله میگویید و نزد حسن مراد تسبیح
صلوات است زیرا که ایشان در نماز تهاون مینمودند و اکثر نماز ایشان را باز می
داشت از فحشا و منکر و باعث میشد بر آنکه استثنا گویند و فقرا را محروم نسازند
حاصل که بگناه خود معترف شدند و گفتند پاک است خدای ما از آنکه در فرستادن
این بلا ستم کرده باشد بما انا کنا ظالمین بدرستی که ما بودیم ستمکاران بر
نفس خود بمنع فقرا و مساکین فاقبل بعضهم پس روی آوردند بعضی از ایشان
بمنع فقرا امر میکردند و دیگری آن را صواب میدید و یکی دیگری ساکت
و راضی بودی و دیگری منکر پس زبان بملامت یکدیگر گشادند این آن را میگفت
که تو چنین اندیشیدی و آن علت بر آورد که تو صواب میدیدی و دیگری
میگفت تو اگر چه ساکت بودی اما بدین امر راضی بودی القصه همگی بر گناه گذشته
نادم گشتند و از روی ندامت قالوا یا ویلنا گفتند ای وای بر ما انا کنا طاغین
بدرستی که بودیم ما از حد برندگان در گنهکاری و در گذرندگان از حدود
باری عسی ربنا شاید که پروردگار ما یعنی امید داریم بکرم او ان یبدلنا بدل
دهد ما را خیرا منها باغی بهتر ازین ببرکت توبه و اعتراف بخطیئات انا
الی ربنا بدرستی که ما بسوی پروردگار خود راغبون رغبت کنندگانیم یعنی راجی

علی بعض یتلاومون در حالتی که یکدیگر را ملامت میکردند بجهت آنکه بعضی از ایشان

بعفو

بعفو و بیم یا طالب اذن یا راغب فرمان بردار تائب بسوی او از ابن عباس و
مجاهد روایت که حق تعالی بلطف عمیم خود قبول توبه ایشان کرد و باغی بایشان
کرامت فرمود که مشتمل بود بر کثرت اثمار و اشجار متنوعه هر خوشه انگور
او بار شتری بود و نام آن باغ حیوان بود و میاطی از ابو خالد یمانی نقل کرده که
گفت هر خوشه انگور آن باغ را دیدم برابر مردی بود سیاه بر پای ایستاده و محققان
گفته اند که هر که ببلایی مبتلا گردد و مال و منال او در عرصه تلف شود و او
تامل نماید و بداند که وی مستحق آن بلا بوده بعد از آن بگناه خود نموده به
حضرت عزت بازگشت کند بهتر و خوشتر از آنچه از او استده باو دهند چنانکه
بوستان حیوان بعوض ضروان بعد از آن بر سبیل تهدید میفرماید کذلک
همچنین است عذاب اهل مکه مثل عذاب ضروان العذاب عذاب کردن خدا در
دنیا و لعذاب الآخرة و هر آینه عذاب آخرت اکبر بزرگتر است در کیفیت و
کمیت چه عذاب دنیا زوال یابد و عذاب عقبی ابد الآبدین باقی ماند لو کانوا
یعلمون اگر باشند مردمان که بدانند بعین الیقین که عذاب آخرت اشد
الاهوال است و از آن هر آینه از امر الهی غافل نگردند و مرتکب نهی نشوند بعد از
وعید کفار در وعد ابرار میفرماید که ان للمتقین بدرستی که مر پرهیزکاران را
عند ربهم نزدیک پروردگار خود یعنی در آخرت یا در جوار قدس جنات النعیم
بوستانهای با نعمت خالی از شایبه نقص که متقیان در آن بفراغت تمام
تنعم نمایند نه مانند بوستانهای دنیا که مشوب بنقایص مر روایت که صنادید
قریش چون شنیدند که مومنان در آخرت بمزیت مرتبه و رفعت درجه
آراسته باشند مرفه الحال و فارغ البال در روضات جنان متنعم و متکرم گفتند
این جنت و نعمت که محمد میگوید و اصحاب او خبر میدهند خلاف واقع است
اگر بر سبیل فرض وقوع داشته باشد ما را حظ وافی و بهره کافی از دنیا برداریم
در آنجا نیز همین منوال خواهد بود مسلمانان که در دنیا حظی و نصیبی ندارند آن

باشد که مساوی ما باشند نه افضل از ما پس ایشان را نیز در آخرت بر ما
تفضیلی نخواهد بود حق تعالی رد قول ایشان کرده بر سبیل انکار میفرماید أَفَنَجْعَلُ
الْمُسْلِمِينَ آیا ما سازیم مسلمانان را در حصول نجات و وصول به درجات كَالْمُجْرِمِينَ
مانند مشرکان مَا لَكُمْ چیست شما را ای کافران كَيْفَ تَحْكُمُونَ چگونه
حکم میکنید به تسویه اهل توحید بر مشرک در مرتبت فضل و می پندارید
که امر روز جزا مفوض بشماست تا هرچه خواهید کنید در آن و در این باب (مثل)
چه حکم بد میکنید أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ یا آیا مر شماراست کتابی و نوشته
نازل شده از آسمان که شما فِيهِ تَدْرُسُونَ در آن کتاب درس میخوانید و می
فهمید این را که إِنَّ لَكُمْ فِيهِ به درستی که مر شماراست در این کتاب لَمَا تَخَيَّرُونَ
هر آینه آنچیزی که اختیار میکنید و تمنای آن مینمایید أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ یا مر شمارا
عهود و مواثیق مؤکده بوکندها عَلَيْنَا بر ما که خداوندیم بَالِغَةٌ رسنده بنهایت
تاکید إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز یعنی آیا ثابت است مر شمارا سوگندان بر ما تا روز
قیامت إِنَّ لَكُمْ آیا آنکه مر شماراست لَمَا تَحْكُمُونَ آنچه حکم میکنید
برای خود از خیر و کرامت آن رای و در کشاف آورده که حقیقت معنی آنست
آیا ما ضمان شده ایم و از برای شما سوگندان خورده ایم به ایمان مغلظه
متناهیه در تاکید که شما را در روز قیامت حاکم سازیم در تسویه مذکوره
سَلْهُمْ بپرس ای محمد مشرکان را أَيُّهُم بِذَٰلِكَ که کدام از شما باینحکم زَعِيمٌ متکفل
و ضامن است که در آخرت از عهده حکم بیرون آید یعنی قیام نماید بآن و به
انجاح صحت آن کوشد مانند شخصی که سخن گوید از جانب جماعتی و متکفل
بامور ایشان شود أَمْ لَهُمْ یا مر ایشان راست شُرَكَاءُ مردمانی که انباز ایشان
باشند در اینقول یعنی موافق ایشان بر این مدعی فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ پس باید
که بیاورند انبازان خود را تا ایشان را موافقت نمایند یا تصدیق ایشان
کنند إِن كَانُوا صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان در آنکه جنات النعیم

بدیشان

بدیشان خواهد رسید مراد نفی جمیع آنچیز است که بآن تمسک توانند جست
بر این دعوی از دلیل عقلی و نقلی تا بر ایشان ظاهر شود که این دعوی محض تقلید است
کار تخیل و توهم نفس و تسویل شیطانی ناشی گشته يَوْمَ يُكْشَفُ متعلق است به
فلیأتوا یعنی باید که بیارند شرکای خود را و حاضر سازند روزی که برداشته
شود جامه از ساق یا یاد کنید روزی را که ظاهر کرده آید شود در آن عَن سَاقٍ از
ساق پای و این کنایه است از کشف حقایق امور و خفایای صدور یعنی روزی
که کشف کرده شود در او اصل همه کارها و نمایان کرده شود حقیقت آن بحیثیتی
که همه بر اسرار آن یکدیگر را واقف شوند و احوال یکدیگر را بدانند و در کشاف
آورده که کشف ساق مثلیست از برای بیان شدت امر و صعوبت آن در ترس و
هرب مستعمل است چنانکه میگویند که شمرت المخدرات عن سوقهن فی الحرب یعنی
مخدره مستوره دامن خود را از ساق برداشتند و بر میان زدند برای گریختن از
دشمن پس معنی بر اینوجه است که روزی بسیار سخت و دشوار گردد در او کارهای
صعوبت و هول فظاعت آن بمرتبه باشد که ما فوق آن متصور نباشد و
این آن وقت باشد که ایام دنیا منقرض گردد و در تکلیف بسته گردد و قیامت
حادث شود و ثواب و عقاب معاینه ببینند و از ابن عباس منقولست که رسول ص
فرمود که چون روز قیامت شود خلایق را بعرصه قیامت حاضر سازند حق تعالی
میان ظالمان و مظلومان حکم کند که هر که شیر را بآب آمیخته و فروخته بوی
تکلیف شود که شیر از آب جدا کن و این تکلیف بر وجه عقوبت باشد پس منادی
ندا کند که جمله خلایق بشنوند و گویند که هر امتی در عقب معبود و مقتدای خود روند
پس عبده اصنام تابع اصنام شوند و بدوزخ برند یهودان را گویند که شما کرا می پرستید
گویند عزیر را که پسر خداست ندا آید که دروغ میگویید و خدا از فرزند
مبراست از ترسایان پرسند که شما کرا پرستیده اید گویند عیسی را که پسر خداست
ندا آید که عیسی را که پسر خداست همین جواب شنوند بعد از آن حق تعالی دو فرشته

امر کنند که یکی بر شکل عزیر و دیگری بر هیات علی متشکل شوند و ایشان گویند که اینها اند خدایان ما آنگاه حق تعالی امر فرماید تا این هر دو فرشته جمیع یهودیان را و ترسایان را بند و زنجیر برند و بمالک سپارند و ذلک قوله تعالی لو کان هؤلاء آلهة ما وردوها پس باقی باشند در عرصات آنانکه خدا را پرستیده اند از مومنان و منافقان حق تعالی خطاب کند با ایشان که شما کرا پرستیده اید گویند خدای بحق را امر فرماید که حجابها بردارند و نوری از عظمت انوار پیدا شود نزد آن حال مردمان را بسجود خوانند مومنان بسجده روند منافقان و مرائیان پشت ایشان چون چوب خشک گردد هر چند خواهند که از برای سجده دوتا شوند نتوانند ذلک قوله تعالی یوم یکشف عن ساق و یدعون الی السجود و خوانند مردمان را نزد آنحال بسجده و گویند ملائکه بکفره و فجره که تارک سجود بوده اند در دنیا از روی عنف بر وجه حسرت و ندامت بسجده خوانند صاحب لباب از ابوموسی اشعری نقل کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که حق تعالی در آن روز نور خود را از ساق عرش بنماید همه مومنان بسجده در افتند پشتهای منافقان یک تخته شود بر وجهی که گویا میخهای آهنین در او کوفته اند فلا یستطیعون پس نتوانند که سجده کنند خاشعة ابصارهم در حالتی که فرو افتاده باشد چشمهای ایشان یعنی بجهة شدت هول و ترس نتوانند که چشم بگشایند که سر بالا کنند ترهقهم برسد و فرو گیرد ایشان را ذلة خواری و نکونساری بجهة مذلت و حسرت پس پیوسته ملت ذلت میکنند وقد کانوا و بتحقیق که بودند ایشان در دنیا یدعون که خوانده میشدند یعنی مامور می کشتند الی السجود بسجده کردن مر خدا را و هم سالمون در حالتی که تن درست بودند و قادر بودند بر آن با وجود صحت بدن ترک آن مینمودند لاجرم در این روز غیر از حسرت و ندامت و مذلت بهره نداشته باشند و از حضرت ابو عبدالله امام روایت شده که در بیان این آیه فرمود که مردمان درمانده شوند در آن روز و هیبت

عظیم بر ایشان طاری شود و دیدهای ایشان باز مانند و دلهای ایشان بگلوهای ایشان رسد و این بجهة آن باشد که ایشان در دنیا استطاعت آن داشتند که باوامر الهی اقدام نمایند و از نواهی او محترز شوند ایشان مرتکب آن نشده حدود الهی را کان لم یکن انگاشتند چون مشرکان مکه تکذیب این اخبار میکردند و خاطر عاطر سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم بسیار اندوه ناک میشد حق تعالی بجهة تسلیه آنحضرت و تهدید اهل تکذیب فرمود و گفت ای محمد فذرنی پس بگذار مرا و من یکذب و آنانرا که تکذیب میکنند بهذا الحدیث باین سخن که قرآن است پس معنی اینست که مرا با او واگذار و خاطر جمع دار که ایشان را بجزای خود خواهیم رسانید سنستدرجهم زود باشد که بگیریم ایشان را درجه درجه و مرتبه بمهلت دادن در معصیت و ادامت صحت و ازدیاد نعمت من حیث از آنجا که ایشان لا یعلمون ندانند که این استدراج است یعنی هرگاه که ایشان خطائی کنند ما عطا دهیم و ایشان آن را تفضل دانسته خود را بر مومنان تفضیل دهند و پندارند که عطای نعمت بر ایشان بجهة مزیت مرتبه ایشانست بر مومنان و بآن جهة در طغیان بنهایت رسند پس بیکبار ایشان را بورطه عذاب و چنگال عقاب گرفتار سازیم از حضرت ابو عبدالله علیه افضل السلام روایتست هرگاه که بنده گناهی کند و نعمتی جدید باو رسد و او در عقب آن استغفار نکند پس آن استدراج خواهد بود واملی لهم و مهلت دهیم و دراز کشیم آجال ایشان را در دنیا یعنی با وجود صحت و نعمت عمر ایشان را دراز کنیم و تعجیل در عقوبت ایشان نکنیم تا مغرور شوند در طغیان و عصیان بنهایت رسند ان کیدی متین بدرستی که عقوبت من محکمست که هیچ چیز دفع آن از ایشان نتواند کرد و گرفتن من سخت است که هیچ کس را طاقت آن نباشد پس از روی توبیخ میفرماید که ام تسئلهم آیا طلب میکنی ایشان را یعنی از ایشان میطلبی اجرا مزدی بر دعوت و ارشاد و هدایت خود فهم پس ایشان من مغرم از غرامت و تاوان زده که آن اجر مثقلون

کران بار شده گان اند بدان تاوان روی از تو میگردانند و قبول ایمان نمیکنند یعنی تو از ایشان
مزد نمیخواهی چرا طلب هدایت و ارشاد تقصیر میکنند أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ یا نزدیک ایشانست
لوح محفوظ که مغیبات در آنست فَهُمْ يَكْتُبُونَ پس ایشان مینویسند از آنجا
آنچه حکم میکنند از تسویه مؤمن و کافر و عدم احتیاج بر هدایت تو و چون هیچ کدام
از ایشان نیست پس عدم اطاعت محض تقلید است و عناد و عصبیت جاهلیت
فَاصْبِرْ پس صبر کن و با شکیبا باش لِحُكْمِ رَبِّكَ مر حکم پروردگار خود را با مهال کافران
و تاخیر نصرت تو و تبلیغ وحی و تحمل آزار ایشان وَلَا تَكُنْ و مباش در
استعجال عذاب ایشان و شتاب زده که دیر بودن در رفتن از میان قوم
خود كَصَاحِبِ الْحُوتِ مانند خداوند ماهی یعنی یونس علیه السلم که صبر نکرد بر ایذای
قوم و شتاب زدگی کرده از میان ایشان بیرون رفت و بدان سبب در شکم ماهی
محبوس گشت مراد آن نیست که تحمل نبوت در یونس ثقیل بود و او قذف آن نکرد
بلکه مراد عدم طاقت بود بر صبر و شکیبای بر محنتی که حق تعالی او را بآن مبتلا
ساخت و او طاقت آن نیاورده از حق تعالی طلب خلاصی خواست از آن پس حق
تعالی حبیب خود را میفرماید که ما چون رتبه ترا از مرتبه یونس بمراتب بلند تر کرده ایم
پس باید که صبر تو بر قدر مرتبه تو باشد نه مانند صبر یونس إِذْ نَادَىٰ یاد کن که چون
بخواند یونس پروردگار خود را در شکم ماهی بکلمه طیبه لا اله الا انت
سبحانك انی كنت من الظالمین وَهُوَ مَكْظُومٌ و حال آنکه پر آمده از خشم و اندوه
لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ اگر نه آن بودی که دریافتی او را نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ رحمتی از پروردگار
خود باجابت دعا و تخلیص او از شکم ماهی لَنُبِذَ هر آینه افکنده شدی بِالْعَرَاءِ
بصحرای خالی از آب و گیاه و در آنجا هلاک گشتی وَهُوَ مَذْمُومٌ در حالتی که ملامت
کرده شده بودی و دور از رحمت و کرامت اما رحمت الهی و عنایت پادشاهی
شامل حال او گشته او را بساحل سلامت رسانید و در زیر درخت کدو پرورش
داده تا قوت گرفته بحال اول رسید فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ پس برگزید او را پروردگار او

بنبوت

بنبوت و القای وحی بوی فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ پس گردانید او را از ستوده گان و
فرمان برداران یعنی اسم او را در سلک پیغمبران صالح نوشت و ترک ندب او را از این
سعادة محروم نساخت گویند این آیه وقتی آمد که حضرت میخواست که بر ثقیف دعای
بد کند حق تعالی فرمود که صبر کن و آن دعا را در توقف دار که کارها بصبر نیکو شود
و بپاس آن مقاصد دنیوی و اخروی حاصل گردد آورده اند که کوتاه نظران قریش
از قبیله بنی اسد جمعی را که بحسد و چشم بد شهرتی داشتند احضار کردند و بمواعید
بسیار مستظهر ساختند تا بر تو جمال سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم از آسیب
چشم بد آفتی رسد و از ساحت عالم محو شود بد چشمی آن جماعت بحیثیتی بود که اگر از
ایشان اراده گوشت کردی کنیز خود را گفتی که زنبیل بردار و همراه من بیا و آمدی مرجا
شتری یا گاوی یا گوسفندی فربه بدیدی گفتی ما احسنها و ما رایت مثلها یعنی
چگونه نیکو حیوانیست و من مانند این ندیده ام در حال بیفتادی و صاحب
آمدی او را بکشتی و ویرا نصیبی دادی مرویست که اگر ایشان اراده هلاک کسی داشتندی
سه روز چیز نخوردندی بعد از آن نظر بر آنکس انداختندی فی الحال بمردی در میان
ایشان مردی بود که چشم بر هر که افکندی از پا در آمدی یا مقتول گشتی و آن مرد را از
خیمه بیرون نگذاشتندی القصه ایشان بیامدند در برابر حضرت رسول صلی الله علیه و آله
ایستادند و آنحضرت تلاوت قرآن می فرمود در او نگاه کرده گفتند ما افصحوا و ما
احسنوا یعنی ما مانند این مرد ندیده ایم در فصاحت و بلاغت و حسن صورت
و سیرت حق تعالی حافظ حبیب خود شد و او را از چشم زخم ایشان نگهداشت و این
آیه فرستاد وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا و بدرستی که نزدیک بود که آنانکه کافر شدند
لَيُزْلِقُونَكَ هر آینه بلغزانند و بیفکنند ترا و هلاک کنند بِأَبْصَارِهِمْ بچشمهای
خود لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ آنهنگام که شنیدند قرآن میخواندی وَيَقُولُونَ
و میگفتند از غایت حیرت و تعجب در کار تو إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ بدرستی که هر آینه این
مرد دیوانه است که خرق عادت از او صادر میشود یا جنی او را گرفته یعنی یا جنی

تعلیم میدهد و ما هو الا و حال آنکه نیست قرآن مگر ذکر للعالمین پندی
و موعظه مر عالمیان را یا نیست محمد مگر شرف عالمیان یا مذکر احکام الهی برای ایشان
و در بعضی روایت آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بود و قرآن
میخواند و این جماعت در مسجد ایستاده بودند و انتظار میکشیدند که آن
حضرت از مسجد بیرون آید و او را بچشم آفتی رسانند جبرئیل علیه السلام این آیه آورد و
گفت یا رسول الله این آیت تلاوت فرمای تا از چشم زخم ایمن باشی حضرت آیه را خواند
و از مسجد بیرون آمد چون چشم ایشان بر آنحضرت افتاد کور شدند و برو در افتادند
و وی از نزد ایشان بسلامت بگذشت و از حسن بصری نقلست که دوای چشم زخم خواندن
این آیت است و در خبر است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چشم بد
شتر را بدیگ می آورد و آدمی را در قبر اسمای بنت عمیس روایت کند که پیغمبر صلی الله
علیه و آله را گفتم یا رسول الله فرزندان جعفر را چشم زخم میرسد افسونی برای ایشان
بگوییم گفت آری اگر چیزی بر قدر سبقت کردی بر آن غالب شدی چشم زخم بودی
و نیز فرمود که افسون نیست مگر از چشم زخم و حیوان نیشدار و در خبر است که
رسول صلی الله علیه و آله در گورستان بقیع بگذشت فرمود بخدا سوگند که اکثر
اهل این قبور بسبب چشم زخم اینجا خسبیده اند و دور نیست که از خصایص بعضی
نفوس باشد این روایت ممکن و جمیع مفسرین بر این اند و میان عالمیان معروف
و مخبر است که علم الهدی قدس سره تجویز این کرده بعضی که تجویز این میکنند تفسیر
آیه بر این وجه میکنند که نزدیک است کافران که از روی فرط عداوت و شدت
بغض نسبت بتو در تو نگاه میکنند که بلغزانند قدم ترا و بآن نظر ترا بزمین زنند
و هلاک کنند در وقتی که تلاوت قرآن میکنی یعنی سماع آن باعث شدت حسد
و بغض ایشان میشود و بجهت تغییر مردمان تحقیر تو میکنند و میگویند که دیوانه است
و اگر نه میدانند که او اعقل ایشان است مراد آنست که اگر ممکن بودی آنها را اگر
بآن نظر کنند و ترا از پای در آرند البته چنین میکردند چنانکه کسی میگوید

که اگر

که اگر ممکن بودی فلان را که نظر خود بمن گماشته بود مرا اکل کردی و از پای در آوردی
البته چنان میکردی سورة الحاقة مکیة و هی اثنتان و خمسون آیة ابی بن کعب از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سورة الحاقة تلاوت کند حق تعالی
روز قیامت حساب او را آسان گرداند و در روایت دیگر آمده که هر که یازده بار
این سوره بخواند حق تعالی او را از فتنه دجال نگاه دارد و اگر تمام عمر بخواند این
سوره نوری گردد از سر تا قدم او و را فرا گیرد جابر بن جعفی از ابو جعفر صلوات الله
علیه روایت کرده که آنحضرت فرمود که سورة الحاقة را بسیار قراءت کنید که
خواندن آن در فرایض و نوافل موجب تمامی ایمان است بخدا و رسول و از
قاری آن هرگز ایمان مسلوب نشود تا آنکه بخدا ملاقات کند یعنی در جنات
رضوان بمرتبه بلند برسد بدانکه چون حق تعالی در آخر سورة القلم ذکر حدیث
قیامت کرد ببیان وعید کفار افتتاح این سوره نیز بذکر قیامت و احوال اهل
دوزخ کرده فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم الحاقة ساعتی
که حق است وقوع آن یا حالتی که سزاوار است رسیدن بآن یا شناخته کرده در او
حقایق اشیا ما الحاقة چیست آن ساعت یا ما او استفهام برای تفخیم است و
تعظیم شان و هول آن و ما ادریک و چه چیز دانا کرد ترا که ما الحاقة چه چیز است
که حقست وقوع آن یا واقع شود مکافات اعمال در آن یعنی کنه آنرا نمیدانی چه
آن اعظم از آن است که عقل و درک احدی بدان رسد مراد روز قیامت است
و حاقه یکی از اسما آنست بعد از ذکر تفخیم آن بیان حال مکذبان میکند کذبت
ثمود و عاد تکذیب کردند قبیله عاد و ثمود بالقارعة بساعتی کوبنده یعنی
روز قیامت که شکننده است مردمان را بافزاع و اهوال و آسمان را بانشقاق و
انفطار و زمین و جبال را بدک و نسف و نجوم را بطمس و انکدار فاما ثمود
پس اما قبیله ثمود که قوم صالح پیغمبر بودند فاهلکوا پس هلاک کردانیده شدند
بالطاغیة بسبب طغیان و عدوان و تکذیب کردن و غیر آن یا بجای بغایت حد

درگذشته که کسی مثل آن نشنیده بود یعنی صیحهٔ جبرئیل علیه السلام یا رجفه پس
تکذیب ایشان بقارعه بود وَأَمَّا عَادٌ وامّا قبیلهٔ عاد که گروه هود بودند فَأُهْلِكُوا
پس هلاک کرده شدند بِرِيحٍ صَرْصَرٍ ببادی سرد وسخت که بجهت شدت برودت
اعضا را محترق ومختزن کرده می ساخت یا باد شدید الصوت عَاتِيَةٍ از حد
درگذشته یعنی سرباز زننده از فرمان خازنان که قدرت ضبط آن نداشتند
قبیصة بن ذویب وشهر بن حوشب از ابن عباس روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه وآله
فرمود که ذرّه از باد وقطرهٔ از آب فرستاده نمی‌شود بدنیا مگر بوزن ومقدار
معلوم الا بر قوم نوح وهود که آب وباد طغیان کردند وخزنه را تمکین ننمودند
بعد از آن این مرد این دو آیت تلاوت فرمود که إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ
وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ مسخر کردانید باد را بر قوم عاد
بقدرت کاملهٔ خود سَبْعَ لَيَالٍ هفت شب وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ وهشت روز از وقت
صبح چهارشنبه تا غروب چهارشنبه دیگر حُسُومًا وشبها وروزها متوالی
یا شوم بر عادیان که یکی زنده نگذاشت واین ایام مذکوره را ایام عجوزه خوانند
زیرا که عجوزی از عاد در زیر زمین رفت در سرداب متواری شد ودر روز
هشتم باد او را منتزع ساخته هلاک کردانید فَتَرَى الْقَوْمَ پس تو میدیدی
قوم عاد را اگر حاضر میبودی فِيهَا در آن ایام یا در آن اماکن صَرْعَى در حالتی که
افتاده بودند مرده وهلاک کشته كَأَنَّهُمْ گوییا که ایشان از عظم جثّه
أَعْجَازُ نَخْلٍ تنهای درخت خرما اند خَاوِيَةٍ میان تهی وپوسیده که باد بدو
خورده وبیفتد ودر روایت آمده که طول وعرض ایشان دوازده گز بود وبجهة
این حق تعالی ایشان را بنخیل تشبیه کرده فَهَلْ تَرَى لَهُمْ پس آیا میبینی مر
ایشان را مِنْ بَاقِيَةٍ هیچ نفسی باقی مانده یا بقیه استفهام بر سبیل انکار است یعنی
همه مستاصل شدند یکی از ایشان باقی نماند وَجَاءَ فِرْعَوْنُ وآمد فرعون
بی عون وَمَنْ قَبْلَهُ ونیز آمدند آنها که پیش از او بودند وَالْمُؤْتَفِكَاتُ واهل

دمها

دمها مؤتفکه ومنقلبه بر اهل خود که قرای اهل لوط بودند بِالْخَاطِئَةِ بخطا وکنه
کاری یعنی شرک آورده اند که اعظم خطاهاست فَعَصَوْا پس عاصی شدند بر هر
قومی از ایشان رَسُولَ رَبِّهِمْ بفرستاده پروردگار خود فَأَخَذَهُمْ پس بگرفت
خدای ایشان را أَخْذَةً رَابِيَةً گرفتنی که افزون بود در شدت بر گرفتن از
امم دیگر یعنی عذاب ایشان سخت‌تر بود از امم دیگر بجهة زیادتی قبح اعمال ایشان
إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ بدرستی که آنهنگام که طغیان کرد آب از حد معتاد در گذشت
تا بجدی که از بالای کوهها چهل گز متجاوز شد ویا از فرمان خزنه سرباز زدند
ودر وقت طوفان حَمَلْنَاكُمْ برداشتیم شما را یعنی پدران شما را که شما در
اصلاب ایشان بودید اختیار حملناکم بجهة عرض امتنانست بر او لاد چه مراد
نجات او لادست حاصل که برداشتیم ایشان را فِي الْجَارِيَةِ در رونده بر آب یعنی
سفینهٔ نوح علیه السلام لِنَجْعَلَهَا تا بکردانیم آن فعل را که نجات مؤمنانست و
اغراق کافران لَكُمْ تَذْكِرَةً برای شما پندی وعبرتی ویادبودی در دلالت بر
قدرت وحکمت صانع وکمال قهر ورحمت او وَتَعِيَهَا وتا نگه دارد این پند را
أُذُنٌ وَاعِيَةٌ گوش نگاه دارنده که نفع گیرد بآنچه شنود یعنی گوشی که از شان او
آن باشد بر نگه داشتن چیزی که واجبست حفظ آن بتذکیر وتفکیر در آن و
عمل بموجب آن خلاصه معنی آنست که حق تعالی میفرماید حالاتی که بر قوم نوح
اجرا کردیم از رستکاری وگرفتاری برای آنست که بر خلق تنبیه شود بر آنکه
ما قادریم وقاهر ودلیلی باشد بر رحمت ورافت وقهر وغضب ما وهر گوشی که
از شان او باشد که حفظ وقایع وحوادث حالات کند آن را یاد گیرد و
فراموش نکند ودر آن تفکر نماید وبعمل خیر اقدام کند واز مناهی وقبایح
باز آید ابو الحسن بن علی الواحدی که یکی از دوات اهل سنت است واز مشاهیر
ایشان در تفسیر خود که مسماست باسباب النزول آورده که این آیه در شان
مالیشان علی بن ابی طالب علیه السلام نزول یافته وروایت کرده باسناد خود از جعفر

امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود دوری ستیدمرا در بر خود کشید و مرا بر سینه خود منضم ساخت و فرمود ای علی خدا مرا امر کرده که ترا بنزدیک خود خوانم و از خود دور نکردانم و ترا تعلیم کنم و هرچه بر تو خوانم و آن را بشنوی و یاد کیری و فراموش نکنی و این روایت را بر طریق ثعلبی نیز که یکی از اکابر سنیانست نقل کرده در تفسیر خود از بریده و او از حضرت رسول که فرموده نزلت هذه الایة و تعیها اذن واعیة یعنی این آیه نازل شد بعد از آنکه حق تعالی پیغمبر خود را امر کرده بود که تعلیم دهد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که فرموده که آن را یاد کیرد و فراموش نکند و حافظ ابو نعیم صفهانی در حلیة الاولیا آورده که از این جهت که این آیه در شان علی بن ابی طالب علیه السلام نزول یافت و ثعلبی نیز در تفسیر خود روایت کرده از عبد الله بن حسن که او کفت که چون این آیه فرود آمد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که اللهم اجعلها اذن علی فما اسمع منها نعدها الا حفظ یعنی بار خدایا این را در کوش علی جای کردان که هیچ نمیشنود مکر که حفظ آن میکند و صاحب کشاف نیز همین ذکر کرده و طبرسی محکون نیز این روایت کرده ذکر و مضمون این همه روایات آن است که چون این آیه نازل شد حضرت رسول از آفریدکار درخواست که خدا او ندا کوش برادر مرا واعی ساز که هرچه بشنود آن را یاد کیرد و هرکز فراموش نکند پس دعای حضرت پیغمبر در حق حضرت امیر المؤمنین علیهما السلام مستجاب شد و هرچه میشنود هرکز فراموش نمیکرد و نسیان در ذات اطهر او مدخلی نداشت و این فضیلتست که در حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه موجود است و در غیر او از اصحاب مفقود بود • بعد از ذکر تهویل قیامت و مکذبان باز سررشته کلام بشرح احوال قیامت کشیده میفرماید فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ پس چون دمیده شود در صور نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ یک دمیدن مراد نفخه صعقه است که نفخه اولیست نزد مقاتل و کلبی نفخه ثانیست حاصل که چون اسرافیل نفخ صور کند وَحُمِلَتِ

الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ و برداشته شود زمین و کوهها از اماکن خود بمجرد قدرت کامله یا بتوسط زلزله یا بادهای سخت فَدُكَّتَا پس در هم شکسته شوند همه زمین و کوه دَكَّةً وَاحِدَةً یک شکستگی تمام زمین و کوهها در هم شکسته شوند و خورد خرد کردند تا مانند کرد هوا ناپدید شوند کویند معنی آنست که منبسط شود زمین و کوهها به بسط واحد و تمام آن هموار شود که هیچ نشیب و فرازی در آن نباشد مانند ادیم ممدود و وجه دک سبب تسویه اسناد ناقه است که سنام آن مرتفع نباشد بلکه مساوی ظهر آن باشد او را دکا میکویند فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ پس در آن روز واقع شونده یعنی حادث شود قیامت وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ و بشکافد آسمان از طرف مجره فَهِيَ يَوْمَئِذٍ پس آسمان در آن روز وَاهِيَةٌ سست و ضعیف شود چون پشم رنکین زرد شده پس در قوت و استواری آن میفرماید که وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا • و فرشتکان بر کنارهای آسمان باشند یعنی چون آسمان که اماکن ملائکه است شکافته شود فرشتکان بر اطراف و نواحی آن مجتمع شوند بعضی کفته که میتواند بود که این کلام تمثیلی باشد برای خرابی آسمان بخرابی بنا و اجتماع اهل آن بر اطراف و نواحی دیکر بنا که در ظاهر خود باشد میشاید که هلاک ملائکه در عقب آن باشد کویند معنی آنست که ملائکه نزد انشقاق آن باطراف آسمان آیند تا چون امر الهی در رسد در باره مؤمن و کافر بلا تاخیر آن قیام نماید وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ و بردارند عرش پروردکار ترا فَوْقَهُمْ بر بالای ملائکه که بر اطراف آسمان باشند يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ در آن روز هشت فرشته مرویست که حاملان عرش امروز چهارند چون قیامت شود حق تعالی چهار فرشته دیکر را به مدد ایشان فرستد عظمت و جسامت ایشان و جهی آنکه مقر پای ایشان در زیر طبقه زمین هفتم است و عرش بر زبر سرهای ایشان و ایشان سر در پیش افکنده و بتسبیح و تهلیل الهی مشغولند و در خبر است که بعضی از ایشان بر صورت انسانند و بعضی بر صورت اسد و جماعتی

واقع شوند

برهیأت نور و گروهی بصورت نسر و هر یک از حق تعالی تا روز قیامت روزی
حیوانی می‌طلبند که متشکل بصورت اوست • و از علی بن الحسین علیهما السلام مرویست که چون
حق تعالی قبل از خلق عرش هیچ چیز نیافریده بود مگر نور و قلم و هوا پس ایجاد
عرش فرمود و از انوار متلونه از نوری سبزی که سبزی همه چیزها از وست و نور سرخ
که سرخی همه چیزها از اوست و نور زرد که زردی همه چیزها از اوست و روشنای
روز از وست بعد از آن هفتاد هزار هزار طبقه و هر طبقه مملو از فرشتگان
که همه تسبیح و تهلیل حق تعالی میگویند باوازهای مختلف که اگر از آوازهای ایشان
چیزی بر زمین رسیدی کوهها پاره پاره شدی و دریاها بر زمین فرو رفتی
ضحاک گفته که مراد بثمانیه هشت صنف از ملائکه که عدد ایشان را جز خدای
نداند • و در معالم آورده که در روز قیامت حمله عرش هشت باشند همه بر صورت
بز کوهی از سمهای ایشان تا بزانوهای آنمقدار بود که از آسمان اول تا آسمان دوم و
بروایت دیگر مقدار هفتاد ساله راه یَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ در آن روز عرض کرده
شوید بر حق تعالی برای محاسبه و مسائله و این عرض اگر بعد از نفخه ثانی باشد
چون یوم اسم زمانیست که وسعت آن دارد که در آن واقع شود و نفختین و صعق
نشور و حساب و ادخال اهل جنت بجنت و اهل نار بنار پس صحیح باشد که ظرف
همه باشد و از ابن مسعود نقلست که در روز عرصات باشد در عرصه اولی اعذار
و توبیخ و در عرصه ثانی احتجاج باشد و در عرصه ثالث نشر کتب باشد که فائزان را
بدست راست دهند و هالکان را بدست چپ لَا تَخْفَىٰ مِنكُمْ پنهان
نماند بر خدا از کردار و گفتار شما خَافِيَةٌ هیچ سریره و پوشیده‌ئی یعنی خدا
بر همه خفیات شما مطلع است و غرض از عرض حساب نه برای اطلاع است
بلکه برای اظهار عدالت بر بندگان و افشای احوال بر ایشان بعد از عرض اجمال
بتفصیل آن میکند که فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ پس اما آنکه داده شود كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ
نوشته عمل او را بدست راستش فَيَقُولُ پس گوید از روی سرور و خوشحالی

ونور سفید که [illegible]

مراحل قیامت هَاؤُمُ اقْرَءُوا بگیرید یا بیایید و بخوانید كِتَابِيَهْ کتاب کردار
مرا که درو هیچ عملی که من از اظهار او شرم داشته باشم نیابید و چون ظن غالب قائم
مقام علم است و یقین از بنجهة بجای یقین فرمود بقوله که إِنِّي ظَنَنتُ بدرستی
که من یقین دانستم که در دنیا أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَهْ آنکه من ملاقات کننده‌ام
و بیننده حساب خود را یعنی دانستم که مرا حساب خواهند کرد و برای آن مستعد
و مهیا شدم از ارتکاب بمامورات و اجتناب از منهیات فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ
پس آنکس در زندگانی باشد پسندیده فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ در بهشتی که بلند است
مکان آن زیرا که آن در آسمانست یا مرتفع است درجات او و ابنیه و اشجار آن
قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ میوه‌های آن چیده شود یعنی نزدیک است بقائم و قاعد و مضطجع
براء بن عازب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کند که مرد مؤمن در حالی
که خسپیده باشد میوه بهشت را چیند و تناول کند عطاء بن یسار از سلمان
روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هیچ کس نیست از شما که به بهشت
رود مگر بجوازی که مضمونش این باشد که بسم الله الرحمن الرحیم این کتابیست از خدای
بفلان پسر فلان در آرید او را به بهشت بلندمرتبه که میوه‌های آن نزدیک
باشد بر او که نشسته و افتاده و خسپیده باشد تواند که او را بچیند پس رضوان
با اهل بهشت گوید كُلُوا بخورید از میوه‌های وانیه وَاشْرَبُوا و بیاشامید
از شربتهای لذیذ هَنِيئًا خوردنی و آشامیدنی گوارنده که اصلا موجب اذیت
نباشد و احتیاج نیفتد باخراج فضلات آن از غایط و بول و غیر آن و در
روایت آمده که چون مؤمن طعام و شراب بهشت تناول کند در بدن او عرقی
پیدا گردد که خوشبوتر از مشک و لطیف‌تر از عنبر از بدن او بیرون رود حاصل
که ملائکه ایشان را گویند ای مطیب النفس از این طعام و شراب بخورید
و بیاشامید بِمَا أَسْلَفْتُمْ بسبب آنچه از پیش فرستاده اید از اعمال صالحه
فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ در روزهای گذشته یعنی در دنیا و از مجاهد نقلست که مراد

بایام خالیه روزه است که شکمهای خالی اند در آن روز و آن طعام و شراب بخورید و
بیاشامید بدل آنچه در دنیا امساک کردید از اکل و شرب قربة الی الله روایت
که حضرت رسول صلی الله فرمود که حق تعالی بدوستان خطاب کند در بهشت که ای
دوستان من در دنیا بسیار شما را دیدم که لبهای شما از تشنگی بهم چسپیده بود و
شکمهای شما باریک و لاغر گشته از غایت گرسنگی و تشنگی که در دنیا کشیده اید
وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ و اما آنکه داده شود كِتَابَهُ نوشته کردار او را بِشِمَالِهِ بدست
چپ او و ببیند اعمال خود را بیند و بقبح احوال خود واقف شود فَيَقُولُ پس گوید
از روی ندامت يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ ای کاشکی داده نشدمی یعنی نمیدادی
كِتَابِيَهْ نامه عمل مرا که او را ندیدمی بر ملاء و این فضیحت و رسوائی
نکشیدمی وَلَمْ أَدْرِ و کاشکی ندانستمی امروز مَا حِسَابِيَهْ که چیست حساب
من چه غیر از شدت و عقوبت حاصلی دیگر ندارد يَا لَيْتَهَا ای کاشکی که در دنیا
بآن مرده بودم كَانَتِ الْقَاضِيَةَ بودی حکم نماینده بفنای ابدی یا قطع کننده
امر من تا هرگز زنده نشدمی و این حالت ندیدمی یا کاش بودی این حالت موت
حکم کننده بر فنای من چه بشآمت و برودت و مرارت من بمراتب بیشتر از مرارت
موت پس بر سبیل تحسر گوید مَا أَغْنَى عَنِّي غنی نساخت یعنی دفع نکرد از من
عذاب مَالِيَهْ مال من یعنی آنچه مرا بود در دنیا از اموال کثیره و تبع و خدم
و حشم دفع عذاب از من نشد هَلَكَ عَنِّي نابود و کم شد از من سُلْطَانِيَهْ
تسلط و فرمان گذاری من بر مردمان که فقیر و ذلیل و بیمقدار گشتم
تا معلوم گشت از من حجتی که بزعم خود در دنیا چنگ در آن زده بودم
و بر آن اعتماد نموده بعد از آن خطاب بزبانیه رسد که خُذُوهُ بگیرید
او را بعنف و تعدی فَغُلُّوهُ پس غل کنید او را یعنی دست و پای او را بر گردن
او ببندید در خبر است که چون حق تعالی گوید که بگیرید او را و بر هم بندید صد
هزار زبانیه بیایند و وی را بگیرند و بپا و بزنند و وی در دست ایشان پاره پاره

گردد

گردد حق تعالی یکباره دیگر او را زنده گرداند و ایشان را گوید که بر فور او را بگیرید
و غل بر گردن او نهید ثُمَّ الْجَحِيمَ پس آنگاه او را در آتش سوزان بزرگ صَلُّوهُ
در آرید او را ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ پس آنگاه در زنجیری از آتش ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا
که گز آن هفتاد گز است فَاسْلُكُوهُ پس در آرید او را در آن یعنی آن را محکم
بر جسد او بپیچید تا هیچ حرکت نتواند کرد از کعب الاحبار روایت که اگر همه آهن
که در دنیاست جمع کنند بوزن یک حلقه آن زنجیر نیست و اگر حلقه از آن بر کوه
های عالم نهند چون ارزیز از هم بگدازد از سوید بن نجیح روایت که همه اهل
دوزخ در یک سلسله باشند از ابن عباس فرموده که زبانیه سلسله را از زیر او در
آورند و به بینی او کشند و در دهن او کنند و از شکمش بیرون آورند پس در
بیان این علت عذاب گوید إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بدرستی که او بود در دنیا که
ایمان نیاورد بِاللَّهِ الْعَظِيمِ بخدای بزرگوار که مستحق عظمت و بزرگواریست
و کسی که تعظیم نکند او را البته مستوجب این عقوبت باشد وَلَا يَحُضُّ و تحریض
نمیکرد مردمان را عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ بر طعام دادن بر بیچارگان یا وجه
بذل طعام خود بر او مراد اعطای زکوة مفروضه است و حقوق واجبه یا منع
نفس خود میکرد و بر این نمیداشت خود را که بذل طعام کند با اهل استحقاق تخصیص
این دو چیز بجهة بذکر جهة آنست که اقبح عقاید کفر است بوحدانیت الهی و اشنع
رذایل بخل و قساوت قلبی روایت که ابی درداء زن خود را تحریص میکرد بر تکثیر
مرق برای مساکین و میگفت نصفی سلسله از خود قلع کردیم بایمان پس نصفی دیگر
بطعام دادن از خود قلع کنیم حاصل که کافر هست تا در این روز مغلوب سلاسل
باشد و به آتش سوزان معذب گردد فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ پس نیست مر او را خوردنی
در این روز هَاهُنَا حَمِيمٌ وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ مگر از غساله دوزخیان یعنی
درد آبه و چرک و خون که از اعضای دوزخیان میرود لَا يَأْكُلُهُ نمیخورند
آنها را بطریق عذاب إِلَّا الْخَاطِئُونَ مگر گناهکاران که از روی تعمد مرتکب خطیئت

شوند مراد مشرکانند یعنی غسلین را نخورند مکر آنانی که در کذشته باشند
از حد و دخدا و فرق در میان خاطی و مخطی آنست که مخطی کاهی هست که خطا میکند
بدون نعمت و خاطی مذنب متعمد که جانی و متعدی از صراط مستقیم و متجاوز از آن
وکویند اهل دوزخ بر چند طبقه باشند بعضی طعام ایشان غسلین باشد وطعام
جمعی زقوم وکروهی ضریع زیرا که حق تعالی در موضع دیکر فرموده که لیس لهم طعام الا
من ضریع که اکر چنین نباشد لازم آید که هر دو آیه منافی یکدیکر باشند وتواند
بود که ضریع وغسلین یک طعام باشد که بدو عبارت تغییر یافته باشد فلا اقسم
پس البته قسم میخورم بما تبصرون بدانچه می بینید از مشهودات وما لا تبصرون
و بانچه نمی بینید از مغیبات کویند مراد اجسام ارواح است یا انس وجن
یا کعبه بیت المعمور یا بر وبحر یا تبلیغ محمد صلی الله علیه وآله و نزول جبرئیل
و یا آثار نبوت وانوار ولایت یا نعم ظاهره و باطنه وحضرت امام جعفر
صادق علیه السلم فرموده که حق تعالی در این آیه میفرماید که سوکند میخورم بانچه
می بینید از نعم من بر خلقان و آنچه نمی بینید از نیکه من یاد و ستان خود انه لقول
بدرستی که هر آینه قرآن کفتار رسول کریم رسولیست بزرکوار از نزد حق تعالی یعنی
بر وجه رسالت از جانب حضرت عزت بآن تکلم میکند و بر بندکان میخوانند
نه که خود بر می بافد و بر خدا نسبت میدهد و آن رسول کریم است یعنی محمد و
کویند مراد جبرئیلست یعنی قرآن قول جبرئیلست که از جانب خدا برسید ابنیا
میخوانند وما هو وبیست قرآن بقول شاعر سخن شاعر چنانکه ابو جهل و
اتباع او میکویند قلیلا ما تؤمنون اندک تصدیق این را ولا بقول کاهن و نیست
قرآن سخن کاهن که از جن کهانت کند بغیبات چنانچه عتبه بن ابی مغیط وتوابع او
میکویند قلیلا ما تذکرون اندکی متذکر میشوید باین ومعجزه را بشعر وکهانت
اشیاء نمیکنید و ذکر ایمان با نفی شاعریت وتذکر با کهانت جهت آنست که عدم
مشابهت قرآن بشعر امریست که منکر آن نمیشود مکر معاند بخلاف مشابهت آن

بکهانت

[illegible]

بکهانت که موقوفست بر تذکر احوال رسول ومعانی قرآن و اقوال کاهنان تنزیل
فرو فرستاده شده است این قرآن بمحمد من رب العالمین از نزد پروردکار
عالمیان بواسطه جبرئیل ولو تقول علینا واکر افترا کند محمد و بدروغ چیزی
بند د بر ما بعض الاقاویل یعنی سخنان را چنانچه زعم شماست لاخذنا منه
هر آینه بکیریم از وی بالیمین دست راست او را ثم لقطعنا پس هر آینه ببریم
منه الوتین از وی رک دل او که متصل است بکردن یعنی دست راست او را بکیریم
ورک کردن او را از پیش قطع کنیم این تصویر هلاک اوست یا قطع آنچه ملول میکند
بکسی که برو خشم میکیرند وغضب مینمایند واین چنانست که قتال او را مینماید
که دست راست او را میکیرد وشمشیر در مواجهه او از غلاف بیرون میکشد و کردن
او را از پیش میزند تا نکاه کردن بآن موجب یادتی عقوبت باشد بتخصیص
اخذ یمین بجهة آنست که قتال اکر اراده میکند که شمشیر در پس کردن زند دست چپ
مقتول میکیرد واکر میخواهد که شمشیر زند و در زیر حلق وکراشد و واقع است
بجهة نکریستن او در آن دست راست او را میکیرد وکویند مراد براینمعنی قوتست و
قوتست معنی آنست که او را بقوت وقدرت خود بکیریم یا قوت وتوانایی او را از وی
اخذ کنیم و او را بقتل رسانیم فما منکم پس نیست از شما من احد منه هیچ کس
یعنی همه شما از قتل وی حاجزین منع کنندکان از رستکاری ما وانه لتذکرة
وبدرستی که قرآن هر آینه پند یست للمتقین مر پرهیزکاران را چه ایشانند که بآن
منتفع میشوند وانا لنعلم وبدرستی که هر آینه ما میدانیم ان منکم انکه
بعضی از شما ایمر دمان مکذبین تکذیب کنندکانند مر قرآن را پس ما ایشان را
بر آن تکذیب جزا خواهیم داد وانه لحسرة وبدرستی که هر آینه قرآن سبب
حسرتست علی الکافرین بر ناکرویدکان وقتی که ثواب کسانی را که ایمان آورده باشند
به بینند وانه وبدرستی که نزول قرآن لحق الیقین هر اینه درست
راستست بیکمان یعنی محض یقین است که هیچ شکی در آن نیست که از نزد خدای

نازل شده **سَبِّحِ اسْمَ** یعنی تسبیح کوی بنام **رَبِّكَ الْعَظِيمِ** پروردگار خود که بزرگست
یعنی تنزیه نمای او را از صفات ناسزا و نالایق و از جمله رضای او باشد
بتطولی داد را به ثنا و ستایش قلم یاد کن بشکرانه آنکه بطریق وحی تو نازل
میسازد قرآن و غیر آن و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام منقولست
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که هرکه سبحان ربی العظیم و
بحمده بکوید بدون تعجب بلکه بقصد تسبیح و تنزیه او سبحانه صد هزار هزار
حسنه برای او بنویسند و سه هزار سیئه از نامه اعمال او محو کنند و سه
هزار درجه برای او در بهشت بردارند **سورة المعارج مکیة و هی اربع و**
اربعون آیات ابی بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت
کرده که هرکه سوره سئل سائل بخواند حق تعالی ثواب کسانی که نماز بپا دارند و حج گذارند
و مراعات امانت کنند و زکوة دهند در نامه اعمال او ثبت کند حضرت
ابوجعفر صلوات الله علیه فرمود که هرکه بر قراءت سئل سائل مداومت
نماید حق تعالی روز قیامت از گناهان او نپرسد و او را در بهشت همنشین
محمد و آل محمد گرداند بدانکه چون حق تعالی ختم سورة الحاقه
نمود بوعید مشرکان افتتاح این سوره نیز بمثل آن کرده فرموده که
بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که نضر بن حارث بن کلده که
از جمله مکذبان و قوادان و معاندان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بود در مسجد الحرام برپای خاسته از روی استهزا گفت خدایا اگر محمد بر حقست
و آنچه میگوید از نزد تست سنگی بر ما بباریا ما را بعذاب الیم مبتلا کن حق
تعالی این آیه فرستاد که **سَأَلَ سَائِلٌ** درخواست خواهنده **بِعَذَابٍ وَاقِعٍ** عذاب
واقع فرود آینده که ثابتست **لِلْكَافِرِينَ** برای ناگرویدگان
مرویست که در روز بدر او را بصبر هلاک کردند یعنی او را اسیر کردند و طعام
و آب بوی ندادند تا بمرد و جان بمالک دوزخ سپرد و از اسیران بدر

وهم کردا

هیچ کس دیگر را هلاک نساختند مگر او را و عقبة بن معیط را و صاحب طبرسی
از سید ابو احمد نقل کرده که حاکم ابو القاسم حسکانی مرا حدیث کرد از ابو عبد الله
شیرازی و او از ابی بکر جرجانی و او از ابو احمد بصری و او از محمد بن سهل و او از زید بن
اسماعیل و او از محمد بن ایوب واسطی و محمد از سفیان بن عیینه و وی از حضرت امام جعفر بن
محمد صادق صلوات الله علیه و آنحضرت از اباء کرام خود علیهم السلام که
پیغمبر خدا در روز عید غدیر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را منصب خلافت
داد و آنحضرت را قایم مقام خود گردانید و در حق او فرمود که هرکه من
مولای ویم با و و صاحب تصرف در امور او پس امیر المؤمنین مولای اوست و صاحب
تصرف وی در امور دین و این حکایت در اطراف عالم منتشر شد و در میان
مردمان اشتهار تمام پیدا کرد حارث بن نعمان فهری بر ناقه نشست و
متوجه مدینه شد تا در این باب بحضرت رسول مجادله نماید و چون
بمجلس آنحضرت در آمد در آن دم مجلس از مهاجر و انصار پر بود گفت یا محمد
تو ما را بر کلمه شهادت دلالت کردی از تو قبول کردیم و بقیام صلوة
خمس دعوت نمودی از تو اجابت نمودیم و بزکوة و صوم و حج و جهاد ترغیب
نمودی از تو اجابت نمودیم و بزکوة و صوم و حج و جهاد ترغیب نمودی
فرمان تو بردیم و بهرچه اشاره تو واقع شد خلاف آن نکردیم اینهمه
از ما راضی نشدی تا آنکه دست این پسر را گرفتی و گفتی من کنت مولاه فهذا علی
مولاه امر کردی که بعد از من با و اقتدا کنید و تابع او شوید این کار بمجرد رای
تو بود و از پیش خود علی بن ابی طالب برگزیدی و بر مردمان حاکم ساختی یا این
کار بامر خدای کردی حضرت سید کاینات صلی الله علیه و آله فرمود که بخدایی
که بجز او پروردگاری نیست که آنچه من در باره علی بن ابی طالب گفتم در حق وی بجای
آوردم و بخلقان رسانیدم بامر خدا بود نه باندیشه و تدبیر من چون حارث بن نعمان
این سخن بشنید روی خود را از آن قبله اسلام برگردانید و برخواست و گفت

بارخدایا آنچه محمد در حق علی بن ابی طالب میگوید اگر راست و درست و بامر توست بر ما سنگ بباران و یا ما را بعذابی دردناك گرفتار کن و چون این دعا کرد عذاب الیم از قهار عظیم درخواست سنگی از آسمان بیفتاد و بر سر او خورد و از زیرش بیرون رفت و در همان ساعت این آیه نازل شد سَأَلَ سائلٌ بعذابٍ واقعٍ للکافرین درخواست خواهنده که این نعمان بود عذابی را که فرود آینده است مر اهل کفر و عناد را لَیْسَ لَهُ دافِعٌ نیست مر عذاب را دفع کننده و باز دارنده مِنَ اللهِ از خدای واقع شونده از نزد خدا و یا نیست او را دفع کننده از جانب خدا چه مراد الله محقق الوقوع است و هیچ وجه دفع نگردد ذِی المَعارِجِ آن خدایی که خداوند درجهای بلندست یعنی غرفهای ارجمند در بهشت از برای انبیا و اولیاء مهیا کردانیده یا خداوند مواضع صعود و عروج برای کلمات طیبات که الیه یصعد الکلم الطیب یا مدارج که اهل ایمان دران ترقی میکنند در سلوک خود یا مراتب فیعه فرشتگان یا طبقات آسمان که ملائکه در آن عروج میکنند کما قال تَعْرُجُ المَلائِکَةُ بالا میروند فرشتگان وَالرُّوحُ و جبرئیل افراد روح بذکر جهة تمیز اوست از ملائکه بمرتبه فضل و مکانت گویند روح جماعتی از مخلوق الهی اند که اعظم از ملائکه اند و حافظان ایشان بی همچنانکه ملائکه که حافظ آدمیانند و بر تقدیر عروج میکنند اِلَیْهِ بسوی او یعنی عرش خدا که مهبط او امر الهی است فی یَوْمٍ کانَ مِقْدارُهُ در روزی که هست اندازه آن خَمْسِینَ اَلْفَ سَنَةٍ پنجاه هزار سال دنیا پس تمثیل و تخییل است یعنی آن معارج بر وجهیست که اگر تقدیر قطع آن توان کرد در زمان هر آینه خواهد بود که مقرر باشد به پنجاه هزار سال و در نزد بعضی معنی بر سبیل آنست که اگر یکی از بنی آدم سیر کند از اسفل زمین تا بآن معارج که ملائکه در یکروز میروند

او بقدار او بمقدار پنجاه هزار سال تواند رفت نزد بعضی دیگر مراد بیوم روز قیامتست یعنی ملائکه و روح عروج کنند بعرش خدا در روزی که باشد مقدار آن همچو مقدار پنجاه هزار سال بدانکه مراد اینست که ما بین مرکز ارض و مقر سماء دنیا پانصد ساله راه هست و همچنین هر یك از آسمان هفت گانه و کرسی و عرش نیز چنین است مراد بآیه کریمه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة زمان عروج بنی آدم است از ارض تا محدب آسمان دنیا گویند مراد باین مقدار موقوف خلقانست در روز قیامت برای حساب و فصل قضا یعنی اگر آنحساب در دنیا بودی در عرض پنجاه هزار سال تمام نشدی و از حضرت ابو عبدالله علیه السلام مرویست که معنی آنست که اگر متولی حساب غیر خدا بود پنجاه هزار سال میشد ولیکن خدای در یکساعت حساب خلقان کند و بروایت دیگر آمده که بر نیم ساعت باشد و نیز از آنحضرت ماثور است که این روز هنوز بنصف نرسیده باشد که اهل جنت بهشت درآیند و اهل دوزخ بدوزخ نزد بعضی دیگر از مفسرین معنی آنست که مقدار اول ملائکه برای اعلام امر و نهی بر قضای الهی بخلقان تا آخر عروج ایشان بآسمان که روز قیامت باشد پنجاه هزار سال باشد پس بنابر این مقدار زمان دنیا پنجاه هزار ساله باشد اما بغیر از خدای هیچکس نمیداند که چند از آن گذشته و چند باقی مانده و بعضی گفته اند مراد آنست که در عرصه گاه قیامت پنجاه موقف باشد که در هر موقفی حق تعالی هزار سال خلایق را دران مواقف باز دارد و از ابن عباس رضی الله کم مراد شدت روز قیامت است و سختی آن روز بر کافران که ایشان پندارند که این روز بر ایشان باین مقدار است و ابو سعید خدری نقل کرده که یکی از اصحاب بحضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت یا رسول الله چه روزی دراز خواهد بود روز قیامت فرمود بحق آن خدایی که غیر از او خدای نیست و جان محمد بید قدرت اوست که این

اسفل العالم تا اعلای عرش ... پنجاه هزار سال است ...

روز سکرات باشد از نماز فریضه بر مؤمن که در دنیا گذارده باشد
واز ابرهیم تیمی نقلست که مقدار آن روز بر مؤمن چندان باشد که
میان نماز پیشین و پسین حاصل که حق تعالی حبیب خود را میفرماید
عذابی که از اهل تکذیب مقرر است مر نفع عملشود والبته بر ایشان
واقع شود فاصبر بلاو برنج بالتکیبا باش بر تکذیب منکران صبرا جمیلا شکیبایی
نیکویی شایبه قلق وجزع وشکایت واستعجال انهم بدرستی که آن
کافران مکذب یرونه می بینند عذاب را تا روز قیامت بعیدا دور
از امکان یعنی مظنه ایشان آنست که آن وجود نخواهد گرفت وواقع
نخواهد شد ونریه قریبا و می بینیم ما آن را نزدیک بامکان یعنی
ممکن الوقوع یوم تکون السماء در روزی که گردد آسمان کالمهل
مانند نقره گداخته ویا مثل دردی زیت یا مس گداخته یعنی
آسمان در آن روز بگدازد وتکون الجبال وگردد کوهها با وجود آن
صلابت کالعهن مانند پشم رنگارنگ زیرا که جبال مختلف الالوانست
پس هرگاه که ریزه ریزه کرده وماند گرد در هوا رود وهمچو عهن منفوش
شوند وپس از آن چون هباء منثورا گردد ولا یسئل حمیم وپرسیده
نشود هیچ خویشی حمیما از خویشی خود یعنی از او طلب خویش نکند وباو
نگویند که خویش تو کجاست یا آنکه احوال خویش را از او استفسار نکنند
زیرا که همه نزدیک یکدیگر باشند واز یکدیگر مشاهده کنند چنانکه
میفرماید یبصرونهم بینا کرده شده باشند خویشان بخویشان
یعنی هر کسی خویش خود را شناسد وبه احوال او بینا باشد ودانند
که هر یک بچه عمل مشغول بوده اند ولیکن بجهة تشاغل ایشان بخود
از تسائل متمکن نباشند برای آنکه عدم تسائل جهة جفای ایشان
باشد از یکدیگر ونزد بعضی لا یسئل حمیم حمیما آنست که پرسیده

نشود

نشود هیچ خویشی از گناه خویش خود چه هر یک را از کردار خود سؤال
کنند نه از کردار غیر تا هیچ کس طلب خویش نکند واز او درخواست نکند تا وزر او
سبکبارتر سازد زیرا که همه از یکدیگر ناامید باشند یا آنکه عدم سؤال بجهة
این باشد که یکدیگر را بعلامات شناسند کافران را بسواد وجوه وزرقه
عیون ومؤمنان را بنضارت لون وبیاض وجوه واز ابن عباس منقولست
که اینکه خویشان یکدیگر را شناسند در یکساعت باشد بعد از آن هیچ کس
یکدیگر را ندانند وهمه از هم گریزند یود المجرم دوست دارد وآرزو برد
کافر لو یفتدی من عذاب یومئذ اگر فدا دهد از عذاب آن روز ببنیه
بر پسران خود یعنی فدا کند بعوض پسران را که عزیزترین خلقانند
بنزد وی تا ایشان عذاب کشند ووی خلاصی یابد از آن وصاحبته
وفدا دهد زن خود را که یار وهوادار ومونس وغمخوار او بوده واخیه
وبرادر خود را که هم پشت ومددکار او بوده وفصیلته وعشیره وخویشان
نزدیک خود را که از ایشان مفصول گشته وبوجود آمده باشد التی تؤویه
آن عشیره که جای داده باشند او را در دنیا از نزد خود یعنی پناه کار او
بوده باشند یا با او منضم بوده باشند در نسب ومن فی الارض ودوست
دارد که فدا دهد هر کرا که در روی زمین است جمیعا همه ایشان را یعنی
خواهد که همه خلایق را از اقارب واجانب فدا دهد ثم ینجیه پس برهاند
او را آن فدا دادن کلا نه چنانست که این فدا او را نجات دهد
بلکه انها بدرستی که آتش دوزخ که مجرم را از او فدا دهد وفایده
ندهد لظی زبانه ایست خالص که هیچ چیز باو مخلوط نباشد تا موجب
که شدت حرارت آن شود وبآن زبانه خالص نزاعة للشوی لبا
کشنده است برای سوختن هر دست وپای مشرکان را با پوست سر ایشان
وحفص بنصب خوانده یعنی در حالتی که کشنده است پوست وگوشت

ودست وپای ایشان را از استخوان ومرویست که هرگاه پوست و
گوشت را از استخوان بر باید فی الحال پوست وگوشت دیگر بر آن
رویبده شود وباز آتش آن را نزع کند و بهمین منوال ابد الابدین
کقوله تعالی کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب
تدعوا خواند آتش بعذاب یعنی جذب کند وحاضر سازد نزد خود
بروجه جبر وقهر ودر معالم از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت
کرده که آتش بقدرت کامله ربانی گویا شود مانند گویا شدن جوارح
وتکلم شجره موسی وبزبان فصیح بنام ولقب بخواند من ادبر کسی را که پشت
کرده بر حق وتولی ورو گردانیده از طاعت معبود مطلق وجمع
وگرد کرده مال دنیا را بدون ملاحظه حلال وحرام فاوعی پس در اوعا
کرده یعنی بجهة تحفظ در ظرف کرده ونگهداشته وحقوق واجبه
آن را نداده وبجهة کثرت حرص بر جمع آن وطول امل واشتغال بآن از دین
حق بازمانده مرویست که عبدالله سلیم سرکیسه را نبستی وپیوسته
آن را نامربوط ونامحفوظ داشتی وی را گفتند چرا چنین میکنی گفت
میترسم که اگر بحفظ آن مشغول شوم در آیه وجمع فاوعی داخل شوم بعد
از آن در بیان محبت ایشان بمال میفرماید که ان الانسان خلق بدرستی
که انسان آفریده شده است هلوعا بسیار حریص بر جمع مال وسریع
المنع از ادای حقوق مفروضه آن وبی صبر وسریع الجزع در بلیات
از مقاتل نقلست که هلوع جانوریست در پس کوه قاف که هر روز هفت
صحرا از گیاه بخورد وخالی گرداند یعنی همه حشایش آن را میخورد
وآب هفت دریا را می آشامد ودر گرما وسرما صبر ندارد وهر شب در
اندیشه آنست که فردا چه خواهد خورد پس حق تعالی آدمی را در بی
چیزی واندیشه روزی بدین جانور تشبیه کرده احمد بن یحیی

روایت کرده که عبدالله طاهر از من پرسید که هلوع چیست گفتم هیچ اوضح
از تفسیری نیست که حق تعالی فرموده اذا مسه الشر چون برسد او را چیزی
بد مانند فقر ومرض جزوعا بسیار جزع نماید وفزع کند واذا
مسه الخیر واگر برسد او را نیکی مثل توانگری وصحت منوعا منع کننده
نفس خود را از اطاعت وانفاق ونادر راه حضرت عزت یعنی انسان بجهة
رسوخ جزع ومنع برهنه ایست که گویا بر این مجبولست واز امور خلقیه
غیر اختیاریه اوست مثل خلق الانسان من عجل ودلیل بر این آنست که
آدمی در بطن ومهد متصف باین دو صفت نیست ودیگر این صفات
ذمیمه است وحق تعالی فاعل ذم نیست ودلیل دیگر بر آن استثناء مومن
ان در این قول که الا المصلین یعنی جمیع آدمیان باین دو صفت متصفند
مگر نماز گذارندگان الذینهم وایشان جماعت آنها اند که ایشان علی صلوتهم
دائمون بر نمازهای خود مداومت ومحافظت نمایند کانند در اوقات
آن هیچ شغلی دیگر از اشتغال از آن باز نمانند فرق در میان مداومت و
محافظت که بعد از این مذکور خواهد شد آنست که دوام راجع بر نفس
صلواتست ومحافظت باحوال آن از اقامت ارکان وشروط در آن و
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که این آیه در نوافلست وآیه
والذین هم علی صلوتهم یحافظون در فرایض وبروایت دیگر آمده که مراد
بدائمون کسانی اند که در حالت صلوة ساکن باشند وروی از سمت قبله
منحرف نسازند یعنی بچپ وراست خود التفات نکنند والذین فی اموالهم
وآنانکه در مالهای ایشان حق معلوم حقیست دانسته شده یعنی
معینه چون زکوة مقرره مفروضه وتصدقات موظفه للسائل
مر درویش خواهنده را والمحروم وبرای محتاج ناخواهنده که
بسبب عدم سؤال از مردمان پندارند که او غنی است وبجهة این او را محروم

سازند از اعطای مال و از حضرت ابو عبدالله علیه السلام منقولست
که حق معلوم از زکوة آنچیزیست که تو آن را از مال خود اخراج کنی بعد از آن
بمشیت خود در روز جمعه یا هر روز آن را بطریق تبرع باهل آن رسانی
و نیز از آنحضرت مرویست که حق معلوم آنست که خویشان و محارم خود را
صله و عطیه بدهی و بدشمنان از تصدق کنی وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ
و آنانکه تصدیق نمایند بِيَوْمِ الدِّينِ بوقوع روز جزا و شبهه نیست در آنکه
علامت تصدیق آن ارتکاب بطاعت وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان
مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ از عذاب پروردگار خود مُشْفِقُونَ ترسانند بر آنکه
مبادا بر نفس ایشان واقع شود و نشانهٔ خوف آن اجتناب از معاصی
و گویند خوف ایشان بجهة علم قبول حساب باشد و مؤاخذه بر
سیئات إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ بدرستی که عذاب پروردگار ایشان غَيْرُ
مَأْمُونٍ ایمن کرده نشده است یعنی از وقوع آن ایمن نتوان شد
بر آنکه بر عصاة واقع شود وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ و آنانکه ایشان مر فرجهای
خود را حَافِظُونَ نگه دارنده کانند از مناکح بر وجهی و سببی که باشد
إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ مگر بر زنان خود أَوْ مَا مَلَكَتْ یا بآنکه مالک شده
باشند أَيْمَانُهُمْ دستهای ایشان یعنی کنیزان که ملک یمین در تحت
تصرف خود در آورده شده باشند فَإِنَّهُمْ پس بدرستی که ایشان
غَيْرُ مَلُومِينَ ملامت کرده نیستند بر ترک حفظ فروج نسبت بزنان
و کنیزان خود فَمَنِ ابْتَغَى پس هر که طلب کند منکحی را وَرَاءَ ذَلِكَ
غیر از آنچه گفته شد از اباحت مناکح برای فروج فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ
پس آن گروه ایشانند در گذرندکان از حدود خدا و بیرون رفته
کان از اباحت آنچه حق تعالی مقرر فرموده و وطی بهایم نیز در این داخلست
وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ و آنانکه ایشان مر امانتهای خود را وَعَهْدِهِمْ

و پیمانهای خویش را رَاعُونَ رعایت کنند خواه امانت حق باشد
که آن ایمان ایشانست و ادای مفروضه و خواه امانت خلق که آن ودایعست
و غیر آن و عهود نیز خواه با خالق باشد و خواه با مخلوق چه با امانت و
عهد وفا کردن از واجبات مفروضه است وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ و
آنانکه ایشان بگواهی خود قَائِمُونَ قیام نماینده کانند و ادا کننده کان
در آنچه علم بآن داشته باشند از حقوق خدا و بنده کان و حفص بشهاداتهم
خوانده که جمع است جهة اختلاف انواع آن. از سهل روایت کرده اند که
مراد باقامت شهادة اقرار بکلمتین شهادتین است وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ
و آنانکه ایشان بر نماز خود يُحَافِظُونَ. محافظت میکنند یعنی بآداب و شرایط
و ارکان قیام مینمایند و ذکر صلوة در مفتتح و مختتم این آیات دلیل
فضل و شرف آنست بر سایر عبادات بدنیه و مالیه. محمد بن فضیل از حضرت
ابی الحسن صلوات الله علیه روایت کرده که حافظان صلوة شیعیان ما
اند که در شبانه روزی به پنجاه و یک رکعت نماز قیام نمایند و زراره
از حضرت ابو جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که مراد فرایض نماز است
هر که آنرا در وقت خود بگذارد و حال آنکه عارف باشد بحق آن و غیر آنرا
بر آن اختیار نکرده نکند حق تعالی بسبب آن برائت از برای او بنویسد که
هرگز او را عذاب نکند أُولَئِكَ آن گروه که بدین صفات موصوفند
فِي جَنَّاتٍ در بوستانها باشند که مملو از اشجار که روضات جنات
مُكْرَمُونَ گرامی کرده شده کانند و مکرم و معزز نزد حضرت عزت
آورده اند که بعد از نزول این آیات مشرکان که دور حضرت رسول حلقه
زده بودند و استهزاکنان گفتند که اصحاب محمد طمع دارند بوستانهای عقبی را
ما نیز طمع داریم که پیش از ایشان یابیم زیرا که در دنیا افضل از ایشانیم
جهة مال و خدم و حشم آیه آمد که فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا پس چیست و چه بوده است

مر آنان را که نکرویده اند وازین صفتهای مذکوره بی بهره اند قِبَلَكَ
مُهْطِعِينَ • درحالتی که بسوی تو شتابنده کانند وکردن دراز کننده
از آن بسوی تو ونکرنده کان بتو بنظر دشمنی عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ
بدست راست وبدست چپ عِزِينَ جماعت متفرقه اند کروه کروه
حلقه زده کان در روایت آمده که مستهزیان پنج رهط بودند
کرداکرد حضرت حلقه زده که استهزا وسخریت بقرآن میکردند حق
تعالی انکار ایشان کرده فرمود که أَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ آیا طمع دارد
هر مردی از ایشان أَنْ يُدْخَلَ اینکه درآورده شود با مؤمنان
جَنَّةَ نَعِيمٍ • در بوستانهای با نعمت یعنی مشرکان را داعیه اینست که
بدون ایمان وطاعت در روضات جنان درآیند كَلَّا نه اینچنین است
وحال آنکه کافران را هرکز در بهشت راهی نباشد إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ بدرستی
که ما آفریدیم ایشان را مِمَّا يَعْلَمُونَ • از آنچه میدانند یعنی از نطفه
پلید که آن را هیچ نوع از عالم قدس مناسبتی نیست پس اکر بوسیله ایمان
وطاعت استکمال نیابد واخلاق ملکی از لوث کدورات صافی نشود استعداد
دخول جنت نخواهند داشت • وکویند معنی آنست که مردمان مخلوق شده اند
بجهت دانش رسید ومعاش چه تکمیل نفس بعلم وعملست پس کسی که
استکمال نفس ننماید در منازل کاملین راه نخواهند یافت فَلَا أُقْسِمُ
پس نه چنانست که کفار میکویند بلکه سوکند میخورم بِرَبِّ الْمَشَارِقِ
بآفریده کار مشرقها ویا آنکه لا مزید باشد برای تاکید قسم یعنی البته
قسم میخورم بآفریده کار مشارق که مر آفتاب راست که هر روز بنقطه دیکر
طلوع میکند وَالْمَغَارِبِ وسوکند بخداوند مغربها که آفتاب راهست
وهر روز بنقطه دیکر غروب مینماید مقرر است که آفتاب سیصد وشصت
مطلع ومغرب دارد وهر روز از ایام سال از مطلع طلوع میکند وبمغربی فرو

میماید برحسب حکمت ومصلحت وکویند مراد بمشارق ومغارب نجومات
چه هریک از ایشان را محل شروق وغروب از دایره افق نقطه دیکر است وبر
هر تقدیر حق تعالی قسم یاد میکند که إِنَّا لَقَادِرُونَ • بدرستی که ما هر آینه
توانا باشیم عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ بدانکه بدل کنیم یعنی این مشرکان را هلاک سازیم
وبدل ایشان خلقی دیکر بیاریم خَيْرًا مِنْهُمْ که بهتر وفرمان بردارتر از ایشان
باشد وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ • وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ و ما نیستیم مسبوق
شده کان یعنی اکر اراده کنیم باین هیچ کس در آن امر بر ما پیشی نتواند
کرفت وما را مغلوب نتواند ساخت پس وقتی که اراده عذاب ایشان
کنیم از پیش بریم ومانعی بر افعال ما نباشد وچون چنین است
فَذَرْهُمْ پس بکذار ایشان را ودست بدار از ایشان يَخُوضُوا تا شروع
کنند در امور باطله خود وَيَلْعَبُوا وبیازیها مشغول شوند ودر شواغل
فانیه دنیویه عمر صرف کنند حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ تا وقتی که ملاقات
کنند روز خود را الَّذِي يُوعَدُونَ آن روزی که وعده داده شده اند
مراد قیامتست وکویند روز بدر است وحکم این آیه بآیه قتال منسوخ
شده يَوْمَ يَخْرُجُونَ روزی که بیرون آیند ایشان مِنَ الْأَجْدَاثِ
از کورها خود سِرَاعًا درحالتی که شتابنده کان باشند باجابت اسرافیل
كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصُبٍ کوییا که ایشان بسوی علمی بر پای کرده يُوفِضُونَ
میشتابند چنانکه لشکر پراکنده که علم خود را قایم بینند وبجانب
آن شتاب کنان روند • وحفص نُصُب بضم نون وصاد خوانده
که جمع پای نصب یعنی علمها • وکویند نصب بتانند یعنی کوییا که میشتابند
بجانب بتان خود بجهت تقرب ایشان چنانکه در دنیا سبقت میکرفتند
بعبادة ایشان خَاشِعَةً درحالتی که ذلیل وفرو افتاده باشند • وَ
أَبْصَارُهُمْ دیدها ایشان از هول وترس چشم کشود وسر بالا نتوانند کرد
نتوانند

تَرْهَقُهُمْ بپوشد وفرو گیرد ایشان را ذِلَّةٌ خواری ونکونساری ورو سیاهی
ذَٰلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي این روز آن روزیست که در دنیا كَانُوا يُوعَدُونَ
بودند که وعده داده میشدند بآن وترسانیده میشدند وایشان را
باك نبود بجهة عناد وطغیان تصدیق بآن نمیکردند وجود سوره ندیدند

سورة نوح عليه السلام مكية وهي ثمان وعشرون اية

اُبَيِّ بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده که هر که
سوره نوح بخواند داخل دعای نوح شود آنجا که گفته رب اغفر لي ولوالدي
ولمن دخل بيتي مؤمنا وللمؤمنين والمؤمنات واز حضرت ابو عبد الله
علیه السلم مرویست که هر که ایمان بخدا دارد وبکتاب او اقرار میکند باید
که ترك سوره نوح نکند چه هر بنده صابر این سوره را در فریضه
یا در نافله بخواند حق تعالی او را در مسکن ابرار جای وثلث جنان
باو عطا فرماید وانواع کرامت واصناف نعمت باو نوازش نماید
ودویست حور العین وچهار هزار ثیب باو دهد ان شاء الله تعالی
بدانکه چون حق تعالی ختم سوره معارج نمود بوعید اهل تکذیب افتتاح
این سوره نیز بقصه نوح وقوم او کرد وآنچه بایشان رسید بسبب
تکذیب از عذاب طوفان وعقاب آنجهان جهة تسلیه خاطر عاطر
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا بدرستی که ما فرستادیم نوح را إِلَىٰ قَوْمِهِ بسوی اهل
قابیل أَنْ أَنذِرْ قَوْمَكَ بآنکه بیم کن گروه خود را مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَهُمْ
پیش از آنکه بیاید بایشان عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناك که طوفانست
یا عذاب آنجهان قَالَ يَا قَوْمِ گفت نوح که ای قوم من إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ
بدرستی که من مر شما را بیم کننده وترساننده ام مُّبِينٌ هویدا وآشکارا
أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ بآنکه بپرستید خدا را بیگانگی وَاتَّقُوهُ وبترسید از

عقوبت او وبپرهیزید از نافرمانی خدا وَأَطِيعُونِ وفرمان برید مرا در هر چه
فرمایم ونهی کنم چه طاعت من مقرون بطاعت خداست يَغْفِرْ لَكُم تا بیامرزد
خدای مر شما را مِّن ذُنُوبِكُمْ بعضی از گناهان شما را یعنی گناهی که قبل از اسلام
مرتکب آن شده باشید چه اسلام قطع ذنوب ما قبل میکند نه گناهانی که
بعد از اسلام باشد زیرا که وعده مغفرت علی الاطلاق موجب اغراء ونیست
در ترغیب بفعل قبیح وَيُؤَخِّرْكُمْ وتا باز پس دارد شما را از عقوبت هلاك
یعنی زنده دارد شما را إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقتی که نام برده شده یعنی بانقضای
مدتی که مقرر شده است بشرط ایمان وطاعت وچون ایمان نیاورند
پیش از اجل مسمی باجل وهلاکت که طوفانست هلاك شدند إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ
بدرستی مدتی که خدا تقدیر کرده إِذَا جَاءَ چون بیاید بوجه مقدر ومقرر
لَا يُؤَخَّرُ باز پس افکنده نشود یعنی صاحب اجل را مهلت ندهد
واصلا حیله وتدبیر در آن فایده نرساند پس مبادرت کنید در وقت
امهال وتاخیر بطاعت لَوْ كُنتُمْ اگر هستید که بفکر ونظر تَعْلَمُونَ بدانید
چیزی را یعنی اگر از اهل علمید پس بدانید که در اجل تاخیر واهمال نیست القصه
نوح بفرمان الهی بعد از پنجاه سالگی وحی باو نازل شد نهصد وپنجاه
سال قوم را دعوت کرد ایشان سرکشی نموده عناد ورزیدند وهمیشه در ایذا
وانداز آنحضرت میکوشیدند آنحضرت سپر صبر در سر کشیده تحمل
آن مشاق مینمود بر تفصیلی که در سوره هود مذکور شد وچون از ایمان
ایشان مأیوس شد قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من إِنِّي دَعَوْتُ
قَوْمِي بدرستی که من خواندم قوم خود را بطاعت وعبادت لَيْلًا وَنَهَارًا
شب وروز یعنی پیوسته دعوت کردم ودر هیچ وقتی در دعوت تقصیر
نکردم فَلَمْ يَزِدْهُمْ پس نیفزود ایشان را دُعَائِي دعا کردن وخواندن
من إِلَّا فِرَارًا مگر گریختنی ورمیدن ایشان از آن ونفور نمودن از ایمان

وَاِنِّی کُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ و بدرستی که من هرچند که خواندم ایشان را بتوحید
وعبادت لِتَغْفِرَ لَهُمْ تا بیامرزی ایشان را بسبب ایمان آوردن جَعَلُوا
اَصَابِعَهُمْ درآوردند انکشتان خود را فِی اٰذَانِهِمْ در کوشهای خود و بر هکذار
سامع را از استماع دعوت بربستند وَاسْتَغْشَوْا ثِیَابَهُمْ و بسر در
کشیدند جامهای خود را تا مرا نه بینند چه فرط کراهت ایشان از دعوة
من بمرتبه بود که نمی خواستند که نظر بمن کنند تا آنکه مبادا ایشان را بنام
و دعوت نمایم وَاَصَرُّوا و مصر شدند و بایستادند بایذا و کفر و معصیت
نمودند یعنی مداومت و ملازمت نمودند بر آن و عازم شدند بر آنکه
هرکز از کفر باز نکردند وَاسْتَکْبَرُوا و سرکشی کردند از متابعت
من اِسْتِکْبَارًا سرکشی کردن بر بزرکی مرویست که اصرار و استکبار ایشان
بر وجهی رسیده بود که هر یک پسر خود را بر میداشتند و نزد نوح آوردندی
و او را می کفتند از این مرد حذر کنید که مبادا شما را کمراه کرداند و از راه
ببرد که من بر وقتی که بسن تو بودم پدر مرا نزد او آورده از او تحذیر مینمود
و میکفت مبادا که بسخن او از راه بروی که کمراه کردی پس باید که تو
نیز چنین کنی تا کمراه نشوی ثُمَّ اِنِّی دَعَوْتُهُمْ پس بدرستی که من با
وجود اصرار و استکبار ایشان را دعوت کردم جِهَارًا آشکارا ثُمَّ
اِنِّی اَعْلَنْتُ لَهُمْ پس بدرستی که من علانیه کفتم برای ایشان در جمیع
مجالس و محافل وَاَسْرَرْتُ لَهُمْ و نیز کفتم ایشان را اِسْرَارًا راز کفتنی
یعنی در خفیه نیز دعوت ایشان کردم مرویست که بلند کفتن باین
طریق بود که نوح بدر سرای ایشان شدی و آواز دادی که قُولُوا لَا اِلٰهَ
اِلَّا اللّٰهُ تُفْلِحُوا یعنی بکوئید کلمه توحید را تا رستکار شوید و آهسته
شوید کفتن او باینوجه بودی که هر جا بدانستی که مجلسی هست آنجا
آمدی و باواز بلند کفتی که ای مردمان بکوئید لا اله الا الله تا رستکار

شوید و پنهان کفتن وی آن بود که چون یکی را دیدی او را نزد خود طلبیدی
و دهن را بنزدیک کوش او آوردی و کفتی لا اله الا الله و سخن او را چون
هیچ نوع بکوش قبول اصغا نکردند روی نیاز بدرکاه بی نیاز آورد و کفت
ای پروردکار من هر وجه که دانستم طریق دعوت فرو نکذاشتم و جمیع
قواعد تلطف با ایشان مرعی داشتم و در جمیع مجالس و محافل و خلوات
بسر و علانیه ایشان را بحق خواندم هیچ فایده نداد چون تو بدیشان قهر
کردی چهل سال و بروایتی هفتاد سال باران از ایشان باز داشتی و زنان
ایشان را عقیم ساختی و ایشان رجوع بمن نکردند فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ
پس کفتم آمرزش طلبید رَبَّکُمْ از پروردکار خود و توبه کنید اِنَّهُ
کَانَ غَفَّارًا بدرستی که حق تعالی هست آمرزنده یُرْسِلِ السَّمَآءَ عَلَیْکُمْ
تا بفرستد بر شما ابر را مِدْرَارًا بسیار بارنده و ریزنده باران پی در پی
وَیُمْدِدْکُمْ بِاَمْوَالٍ و مدد دهد شما را بمالها وَبَنِیْنَ و پسران
یعنی بسیار کرداند اموال و اولاد شما را وَیَجْعَلْ لَکُمْ و بدهد یعنی
جاری کرداند برای شما اَنْهَارًا جوهای آب ثعلبی در تفسیر خود آورده
که مردی نزد حضرت امیر المؤمنین آمد و کفت یا امیر المؤمنین کناه بسیار
کرده ام و صحیفه اعمال خود را بر آن سیاه نموده دعا فرما تا حق تعالی مرا بیامرزد
حضرت فرمود برو استغفار کن شخصی دیکر بیامد و کفت یا امیر المؤمنین
ضیاع بجهت تنکی آب خشک شد دعا کن تا حق تعالی باران بفرستد فرمود
برو استغفار کن شخصی دیکر بخدمت آنحضرت آمد و کفت یا امیر المؤمنین
مرد درویشم از فقر و فاقه بیطاقت شده ام دعا فرما تا حق تعالی از خوان
نعیم خود مرا انعام فرماید فرمود برو استغفار کن مرد چهارم درآمد
و کفت یا امیر المؤمنین مال بسیار دارم و فرزند ندارم دعا کن تا
حق تعالی مرا فرزند دهد فرمود برو استغفار کن دیکری بر پای

و بدهد مر شما را جَنّاتٍ بوستانها
جوها را اَنْهَارًا وَیَجْعَلْ لَکُمْ

خواست وگفت یا سید الوصیین باغ و بستان من میوه کم میدهد دعا کن
واز خدای طلب کثرت ثمار فرمود برو استغفار کن دیگری گفت یا علی در
ناحیه ما چشمهای روان خشک گردیده وکاهی نیز چاه فرو رفته و قحطی پیدا شده
از حضرت تو التماس دعای داریم فرمود که برو استغفار کن ابن عباس گوید در
خدمت آنحضرت نشسته بودیم گفتم یا امیر المؤمنین از تو سؤالات مختلفه
کردند وتو همه را یک جواب گفتی فرمود که یا ابن عم مگر نشنیده قول
حق تعالی را که فرموده فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا تا آخر محمد بن یوسف
از پدر خود خبر داده که من در خدمت ابو جعفر صلوات الله علیه نشسته
بودم که شخصی بیامد وگفت یا ابن رسول الله جعلت فداک یعنی جانم فدای
فدای تو باد من مردی ام که حق تعالی مرا مال بسیار داده است اما هیچ
فرزند ندارم آیا علاجی درین باب باشد فرمود بلی استغفار کن از پروردگار
در آخر هر شب صد بار واگر در شب فوت شود در روز قضا کن حق تعالی
میفرماید در کلام مجید خود که استغفروا ربکم تا آخر القصه نوح بعد از
امر باستغفار بتکذیب ایشان فرمود بقوله ما لکم لا ترجون لله
چیست مر شما را که امید ندارید مر خدا را وقارا تعظیم و توقیر کردن او
شما را کاهی که او را پرستید واطاعت امر او نمایید یعنی چرا بر وجهی نیستید
که او سبحانه توقیر شما نماید در دار کرامت و تعظیم شما کند باعطای
خیر دنیا وآخرت مرویست از ابن عباس که معنی آنست که چیست شما را که
اعتقاد نمیکنید بزرگی خدا را وقد خلقکم وحال آنکه آفریده است
شما را اطوارا تارة بعد تارة وحالا بعد حال یعنی مختلف در خلق چه
اول نطفه بودید بعد از آن پس علقه مضغه وعظام ولحم پس از آن جنین
شدید وآنگاه طفل پس از آن صبی بعد از آن مراهق وآنگاه محتلم بعد از آن
ملتحی آنگاه سن شباب بعد از آن کهولت آنگاه شیخوخیت واین دلالت

بر آنکه او سبحانه ممکن است که توقیر و تعظیم شما نماید بثواب پس چرا منکر بعثید و
جاحد عبودیت او و شکر بر اعظم قدرت او وگویند مراد از اطوار اختلاف
در صفات که غناست وفقر وصحت ومرض وقوة وضعف وطول و قصر بعد از
تنبیه بر نظر در آیات انفس بیان آفاق مینماید باینوجه که الم تروا آیا نمی
بینید بنظر عبرت کیف خلق الله سبع سموات که چگونه بیافرید خدای
هفت آسمان طباقا طبقه بالای طبقه وجعل القمر وگردانید ماه روشن را
فیهن نورا در آسمانها یعنی در یکی از آنها جهة روشنی که پرتو آن بهمه آسمان و
زمین میرسد ودر بعضی تفاسیر مذکور است که جرم قمر در آسمان
دنیاست ونور وی مینماید در همه آسمانها چنانچه در زمین میتابد وآنها را
روشن میسازد وبروایت ابن عباس گردانیده است نوری در آسمانها و در میان
وجعل الشمس وگردانید آفتاب را سراجا چراغ اهل زمین چنانکه چراغ
خود ظلمت را از حوالی خود زایل میسازد آفتاب نیز تیرگی شب را از عرصه
زمین محو میگرداند وحضرت رسالت را صلی الله علیه وآله بسراج منیر
ملقب ساخت جهة آنکه نور وی تاریکی کفر ونفاق را از عرصه عالم زایل گردانید
والله انبتکم والله تعالی برویانید یعنی بهال وجود پدر شما را که آدم است
من الارض از زمین پس برویانید آدم علیه السلام از خاک نباتا رستنی
هرگاه که پدر از خاک باشد همه اولاد او نیز از خاک مخلوق خواهد بود
ثم یعیدکم پس باز میبرد شما را فیها در زمین یعنی بعد از موت بقبر
در آورد ویخرجکم وبیرون آورد شما را از قبر در روز نشر اخراجا بیرون
آوردنی از برای حساب وجزا والله جعل لکم وخدا گردانید برای شما الارض
بساطا زمین را مانند فرش گسترده که آرام در آن توان گرفت وبر آن
متقلب توان شد مانند تقلب شما بر بساط خود لتسلکوا منها تا سیر وید

ازان زمین سُبُلاً فِجَاجًا براهها‌ی کشاده وقوم نوح باوجود بیان وجود
این نعم عظیمه متامل نشدند ورؤسای ایشان اتباع خودرا بیشتر اضلال
میکردند تابدتر کشتند ودرطغیان افزودند قَالَ نُوحٌ کفت نوح بعد از
مشاهدهٔ اینحال رَبِّ اِنَّهُمْ ای پروردکارمن بدرستی که ایشان یعنی
همه امت عَصَوْنِی عاصی شدند ونافرمانی کردند مرا از اوامر ونواهی نصیحت
مرا نشیدند وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ وپیروی کردند آنرا که زیاده نکرد
اورا مَالُهُ وَوَلَدُهُ مال وفرزند او اِلَّا خَسَارًا مکر زیان کاروکمراهی یعنی
فرمان من نبردند ومتابعت من نکردند وپیروی کردند مهتران
خودرا که مغرور بودند بمال وفرزند که سبب زیادتی خسارت ایشان
شد درآخرت وَمَكَرُوا وپیروی کردند کسانی را که مکر کردند مَكْرًا كُبَّارًا
مکر بغایت بزرک چه سفله وادنی را بحیله وچاپلوسی بجانب خود کشیدند
وبرایذا وآزار من تحریض کردند وسنک جفا اعضای مرا مجروح
وشکسته ساختند کویند مکر بزرک آن بود که چون هریک از ایشان پیر
شدی کودک خودرا برداشته نوح را بوی نمودی وکفتی که من پیر شده‌ام
مشرف بر موتم باید که بعد از من کرد اینمرد نکردی وبافسانهای او ازراه
نروی که دیوانه وساحراست وهیچ چیز نمیکوید که خیر وصلاح باشد صاحب
که اتباع را از صحبت نوح منع کردند وبردین آباء راسخ ساختند وَقَالُوا
لَا تَذَرُنَّ وکفتند باهم که دست باز مدارید آلِهَتَكُمْ از عبادات خدایان
خود چون بعضی بتان ایشان اکبر واعظم اصنام بودند نزد ایشان ازاین
جهة تخصیص بذکر ایشان کرده بعد از تعمیم کفتند وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا
وَ وا مکذارید ود را و دران اوان بتی بود که بصورت مردی ساخته
بودند وَلَا سُوَاعًا ونه بت سواع را که بصورت زنی بود وَلَا يَغُوثَ

ونه یغوث

ونه یعوق را اسم

ونه یغوث را که بر هیأت شیری بود وَيَعُوقَ که بر شکل اسپی بود وَنَسْرًا ونه نسر را
که بصورت کرکسی بود واشهر آنست که اینها اسامی پنج مرد صالح‌اند که میان آدم و
نوح بودند مردم اعتقاد تمام بایشان داشتند بعد از فوت ایشان ابلیس بمردمانی که بعد از
ایشان بودند کفت صور ایشان تصویر کنید وبدان مستانس میشوید ودران
مینکرید تاباعث کثرت طاعت شما شود ایشان پیکرهای آن پنج کس را از چوب
وسنک ساختند وتعظیم آنها میکردند ودرعبادة الله جد وجهد میکردند تا
بمردند ابلیس اولاد ایشان را کفت که پدران شما اینها را می پرستیدند شما نیز اقتدا
بدین آباء خود کرده بپرستش ایشان قیام نمایید پس اولاد ایشان باضلال ابلیس به
پرستش آن صور مشغول شدند ومبدء عبادة اوثان ازاین زمان شد وچون
طوفان واقع شد آن اصنام در زیر خاک پنهان شدند ابلیس لعین آنها را از خاک
بیرون آورد ومردمان را به پرستش آنها امر نمود وآن بتان بطریق توارث دست بدست
می آمد تا آنکه هریک بقبیلهٔ افتاد وَدٌّ بقبیلهٔ بنی کلب افتاد در دومة الجندل وَ
سواع بقبیلهٔ هذیل ویغوث را مذحج وبنی غطیف وبنی مراد داشتند ویعوق
درمیان همدان افتاد ونسر معبود اهل حمیر بود وایشان را ذوالکلاع کویند
وباقی اقوال دراین اصنام حواله بمنهج الصادقین است القصه نوح علیه السلام
بحق تعالی مناجات کرد که خداوندا اکابر قوم اصاغر قوم را کفتند که دست ازین
بتان باز مدارید وَقَدْ اَضَلُّوا وبتحقیق که کمراه کردند این اکابر كَثِيرًا بسیاری
از صنف مردمان مراد نه همین قوم حاضر را کمراه ساختند بلکه فرقهٔ دیکر را که قبل
از اینها بودند نیز کمراه کردانیدند واینها را بر عبادت اصنام راسخ وثابت
کردانیدند واینها را بر عبادت کویند مراد کثرت اتباع زمان حالست
یعنی رؤسای این همه مردمان را که متصف بکثرت‌اند اضلال کردند ویا معنی
آنست که بتان باعث اضلال ایشان شدند وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ ومیفزای
ای پروردکار من ستمکاران را اِلَّا ضَلَالًا مکر هلاکت وعقاب را وضلال

درانیجا یعنی هلاکت است همچنانکه درآیهٔ ان المجرمین فی ضلال وسعر وکویند
مراد تخلیهٔ ایشان است ومنع الطاف از ایشان یعنی مکر فرو کذاشتن ایشان
در ضلالت وخذلان وباز کرفتن الطاف از ایشان بجهت تصمیم ایشان بر کفر
ووقوع یاس از ایمان ایشان مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ از جمله کناهان عظیم ایشان أُغْرِقُوا
غرق شدند بطوفان فَأُدْخِلُوا نَارًا پس درآورده شدند درآتش یعنی در ذیر
آب وخاك یا در آخرت بآتش از ضحاك روایت است که اغراق واحراق هردو
در دنیا بود ایشان از یکجانب سوخته میکشتند واز یکجانب غرق میشدند
فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ پس نیافتند ایشان مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا بجز از خدا یاری
کننده که عذاب طوفان باز دارند یعنی آلهای که بخدایی کرفته بودند غیر از
معبود بحق قادر نبودند که ایشان را از عذاب طوفان وعقاب نیران نصرت و
نجات دهند چون حق تعالی نوح را خبر داده بود که از قوم تو کسی دیگر ایمان
نخواهد آورد وان ایشان فرزندی که ایمان آورد در وجود نیاید از اینجهت
ایشان را هدف تیر نفرین کرده از حق تعالی سؤال استیصال فرمود وَقَالَ
نُوحٌ رَبِّ وکفت نوح ای پروردکار من لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مکذار بر روی
زمین مِنَ الْكَافِرِينَ از ناکرویده کان دَيَّارًا هیچ ساکن داری یا هیچ دور کننده مراد
هلاکت عالم است یعنی هیچ کافر را زنده مکذار إِنَّكَ إِنْ تَذَرْهُمْ بدرستی که
تو اکر بکذاری ایشان را يُضِلُّوا عِبَادَكَ کمراه کردانند بندکان ترا یعنی مردمان را
اضلال کنند واز دین تو باز دارند وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا ونزایند مکر فجور
کننده كَفَّارًا ناسپاس از مقاتل وربیع وعطا مرویست که نوح وقتی که این
دعا بر ایشان کرد حق تعالی رحام زنان را عقیم ساخته بود واصلاب مردان را
خشك کردانیده چهل سال یا هفتاد سال پیش از دعای وی در وقت نزول عذاب
هیچ صبی وصبیه در میان ایشان نبود نزد بعضی دیگر آنست که صبیان بودند که اما
نه بر وجه عقاب غرق شدند بلکه بطریقی که اطفال فوت میشوند بمبتا ماتند

طاعون ووبا وهدم وغرق وحرق وغیر آن واینموجب یاد نی عذاب آبا وامهات
ایشان بود که ایشان اطفال خود را میدیدند که بآب فرو میرفتند وهلاك میشدند
بعد از ان برای خود وسایر مؤمنین ومؤمنات دعای خیر کرد که رَبِّ اغْفِرْ لِي ای پروردکار
من بیامرز مرا از ترك مندوب وترك اولی عفو فرمای وَلِوَالِدَيَّ ومر مادر وپدر
مرا ووالد او الملك بن متوشلخ بود ووالدهٔ او شمخای بنت انوش بود واین هردو
از انبیا وصلحای اهل ایمان بودند وَلِمَنْ دَخَلَ وبیامرز هر کسی را که در آمده بَيْتِيَ
بخانه ومنزل من یا بکشتی یا بمسجد من مُؤْمِنًا در حالتی که مؤمن باشند وَلِلْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ وبیامرز مردان مؤمن وزنان مؤمنه را که قبل از این وبعد از این بوده
باشند تا روز قیامت کفته اند مراد امت مرحومه اند واز ابن عباس منقولست
همچنانکه دعای نوح درباره کافران مستجاب شد در شان اهل ایمان نیز باجابت
رسید وبجهت مبالغه در استیصال اهل کفر ختم دعا بر ایشان کرد وَلَا تَزِدِ الظَّا لمين
ومیفزای کافران را یعنی ستمکاران را که در کفر از حد در کذشته اند إِلَّا
تَبَارًا مکر هلاکت وعقوبت ایشان را سورة الجن مکیة وهی ثمان وعشرون آیة
اُبَيّ بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت کرده که هر که سورة
الجن بخواند بعدد هر جنی وشیاطینی که تصدیق محمد صلی الله علیه وآله کرده
وتکذیب او نموده ثواب بندهٔ آزاد کرده باو دهند وحنان بن سدیر از
حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که هر که سورهٔ قل اوحی بسیار
بخواند تا در دنیا باشد از شر جنیان وکید خلقان ایمن باشد وکسی
نتواند که باو ضرری رساند ودر آخرت با محمد واهل بیت او صلوات الله
علیهم باشد وچون بشرف ملازمت ایشان مشرف شود کوید خداوندا
بغیر از ایشان کسی دیکر را نمیخواهم ودرجهٔ غیر ازین درجه آرزو ندارم
چون حق تعالی ختم سورهٔ نوح نمود بذکر قوم او که اتباع اکابر قوم خود بودند
درین سوره افتتاح نمود اتباع جنیان به پیغمبر آخر الزمان تا فرق شود

جنّ ناتابعان باطل وتابعان حق پس فرمود که بسم الله الرحمن الرحيم • در سورهٔ الاحقاف
گذشت که کروهی از جن در بطن نخله بملازمت حضرت رسول صلی الله علیه
وآله رسیدند واستماع قرآن نموده ایمان آوردند آنها نُه تن بودند یا هفت
کس سه از اهل حران وچهار از اهل نصیبین • وصاحب کشاف آورده که
ایشان از شیعیان بودند واهل آن اعظم واکبر قبایل جن اند وعامّه
لشکر ابلیس از ایشانست وچون بشرف اسلام مشرّف شدند بمیان قوم
خود آمده ایشان را بر ایمان ترغیب کردند حق تعالی درین سوره خبر
میدهد از آن که قُلْ اُوحِيَ اِلَيَّ بگو ای محمد بامت خود که وحی کرده شد
بمن اَنَّهُ اسْتَمَعَ آنکه شنیدند قرآن را در بطن نخله نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ کروهی از
جنیان که از ده کمتر واز سه بیشتر بودند وجن اجسام عاقلهٔ لطیفه
شفافه اند که ناریه وهوائیه بر ایشان غالبست واز امثال ایشان هست
که متشکل شوند باشکال مختلفه وگویند نوعی از ارواح مجرّد اند ویا نفوس
بشریه اند مفارق از ابدان وآیه دلیلست بر آنکه حضرت رسالت ما
ایشان را ندید وقرآن بر ایشان نخواند بلکه اتفاقاً در بعضی قراءت او حاضر
شدند واستماع قرآن کردند فَقَالُوا پس گفتند در وقتی که میان قوم خود
رفتند اِنَّا سَمِعْنَا بدرستی که شنیدیم ما قُرْآنًا عَجَبًا کتابی بغایت شگفت
یعنی کلامی عجیب بدیع که میامن کلام آدمیانست در حسن نظم ودقت
معنی وکسی بر انشاء مثل آن قدرت ندارد يَهْدِي اِلَى الرُّشْدِ راه مینماید
بندکان را براستی وصواب وصلاح دین ودنیا فَآمَنَّا بِهِ پس گرویدیم
بدان که متضمن تصدیق است بوحدانیت خدا ورسالت حضرت خاتم
الانبیا صلی الله علیه وآله وَلَنْ نُشْرِكَ وهرگز شرک نیاریم وانباز نگیریم
بِرَبِّنَا اَحَدًا • به پروردگار خود هیچ یکی را از اصنام وابالسه وغیر آن چنانکه
پیشتر ازین شرک می آوردیم وآیه دالست بر آنکه حضرت محمد مبعوث بر همه

جن

جن وانس اند وانه مفتوحست بجهت آنکه فاعل اوحی است وان مکسور بجهت
آنکه مبتداست وبواقی انّ که مذکور خواهند شد مکسور بنابر انکه از کفتار جن اند
وحفص آنها را مفتوح خوانده برای آنکه معطوف باشد بر محل جار ومجرور در
امنّا که منصوب المحل است واحدی باسناد خود از سعید بن جبیر روایت کند
که ابن عباس فرمود که پیغمبر قرآن بر جن نخواند وجن را ندید بلکه روزی با جمعی از
اصحاب متوجه سوق عکاظه شد در آن وقت شیاطین از خبر آسمان ممنوع شده بودند
وچون نزد قوم خود آمدند واخبار ایشان نمودند که ما از اخبار آسمان ممنوع شده ایم
ایشان گفتند حادثهٔ عظیم در عالم واقع شده در مشارق ومغارب عالم پراکنده
شوید از بهر استخبار کنید ایشان در اطراف عالم منتشر شدند وتفحص میغو
مینمودند تا آنکه جماعتی از ایشان بتهامه رسیدند وبا آنحضرت در سوق عکاظه
ملاقات کردند وحضرت با اصحاب بنماز مشغول بودند چون استماع قرآن کردند
گفتند این است که میان ما وآسمان حایل شده پس بقوم خود مراجعت نمودند
وگفتند انا سمعنا قرانا عجبا یهدی الی الرشد فامنا به ولن نشرك بربنا احدا
وَاَنَّهُ تَعَالٰى بدرستی که بلند وبرتر است جَدُّ رَبِّنَا عظمت وجلال پروردکار
ما از مجانست مخلوقات ومشابهت ممکنات در ذات وصفات یا بزرگت
سلطنت وغنای او مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً فرا نگرفت هیچ زنی همچنانکه بعضی از بنی
مسیح میگویند وَلَا وَلَدًا ونه فرزندی را چنانچه یهود ونصاری میگویند و
بآن اعتقاد دارند وَاَنَّهُ كَانَ يَقُولُ وبدرستی که او میگوید سَفِيهُنَا
جاهل نادان یعنی ابلیس یا مردان جن عَلَى اللهِ شَطَطًا بر خدای سخن دور ومتجاوز
از حد که آن نسبت صاحبیت وولدست بوی وَاَنَّا ظَنَنَّا وبدرستی که ما
کمان بردیم وپنداشتیم اَنْ لَنْ تَقُولَ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ آنکه نگویند آدمیان وجنیان
عَلَى اللهِ كَذِبًا بر خدا دروغ لاجرم هرچه سفیه ما میگفت باور میکردیم
چون قرآن شنیدیم دانستیم که وی بر خدا دروغ بسته پس از آن برگشتیم و

مؤمن شدیم وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ و بدرستی که بودند مردانی مِنَ الْإِنْسِ از آدمیان
مر جنیان را که در بعضی مواضع يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ پناه گرفتندی بمردانی مِنَ الْجِنِّ
از جنیان و آن جنیانی بودند که چون کسی به بیابان هولناک رسیدی گفتی پناه
میگیریم بسید این وادی از شر سفیهان قوم او و اعتقاد او آن بود که بدین استعاذه آن
شب سالم و مأمون بماند فَزَادُوهُمْ پس بیفزودند آدمیان جنیان را بسبب این
استعاذه رَهَقًا الحوق اسم از کبر و سرکشی و جهل چه ایشان بسبب آن میگفتند
که بزرگی ما بمرتبه ایست که آدمیان بما پناه میجویند و ما نگهبان و حامی
ایشانیم مقاتل گفته که اول کسی که تعوذ بجن نمود قومی بودند از یمن و بعد از آن
بو حنیفه و پس از آن این تعوید در میان عرب فاش شد و همه کس تعوذ بایشان
میکردند و عکرمه از ابن ابی اللباب انصاری روایت کرده که یک روز من با پدر
بسفر رفتم در راه شب در آمد نزد شبانی رسیدیم و چون شب بنیمه رسید
گرگی بیامد و بره بگرفت راعی آواز داد که یا عامر هذا الوادی جارک یعنی ای صاحب
این وادی پناه آورده ام بتو تا دو مرتبه این بگفت منادی آواز داد که یا سرحان
ارسله ای گرگ رها کن آواز او را شنیدیم و کسی را ندیدیم گرگ بره را رها کرد
و بره در میان گله رفت و گزندی بوی نرسید حق تعالی این آیه فرستاد که وانه
کان رجال من الانس یعوذون برجال من الجن فزادوهم رهقا وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا و بدرستی
که آدمیان یعنی کفار ایشان گمان بردند كَمَا ظَنَنْتُمْ همچنانکه شما گمان برده اید
ای جنیان أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ آنکه هرگز بر نینگیزاند خدای أَحَدًا یکی از مردمان را
برای حساب و جزا یا آنکه بعث نکند حق تعالی بعد از موسی و عیسی رسولی را وَأَنَّا
لَمَسْنَا السَّمَاءَ و بدرستی که ما قصد آسمان نمودیم و طلب رسیدن بآن کردیم
برای استراق سمع فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ پس یافتیم آسمان را پر کرده شده حَرَسًا
شَدِيدًا از پاسبانان سخت با قوانا یعنی فرشتگان با قوت که برای منع جنیان
مقرر شده اند وَشُهُبًا و از ستاره گان درخشنده آتش نشان یعنی لمعا

مضیئه موقده از نار که جهت رجم دیوان معین گشته و آن انوار چند داشت از آسمان و
وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا و بدرستی که بودیم ما که می نشستیم مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ در نشستن گاه برای
شنیدن اخبار آسمان که خالی بود از حرس و شهب استماع فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ پس هر که
از جن طلب شنیدن میکند اکنون يَجِدْ لَهُ می یابد برای خود شِهَابًا ستاره روشن
آتش بار رَصَدًا نگاه داشته از صعود یعنی منع کننده او از قول فرشتگان و آماده
برای سوختن او از زهری نقلست که شهب پیش از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بودی و قول آنست که بودند اما مانع جن نبودند و چون آنحضرت متولد شد
بیشتر گشتند و مانع صعود جن شدند و بعضی بر آنند که شهب در زمان حضرت
حادث شد و قبل از آن نبود و بنابراین از جمله معجزات نبوی خواهد بود و قول
اول اصح بود و مؤید آنست که آنچه زهری از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام نقل
کرده که ابن عباس گفت که ما نزد حضرت رسول خدای نشسته بودیم و جماعتی از
انصار نزد آنحضرت بودند که ستاره از آسمان ریزان شد حضرت رسول به
ایشان گفت در زمان جاهلیت چه میگفتند در وقتی که این حادث می شد
گفتند که میگفتند مرد عظیم بمیرد یا متولد شود وَأَنَّا لَا نَدْرِي و بدرستی که ما
نمیدانیم أَشَرٌّ أُرِيدَ آیا بدی خواسته شده از حراست آسمان و باز داشتن
از استماع قول فرشتگان بِمَنْ فِي الْأَرْضِ بکسانی که در زمینند از آدمیان
أَمْ أَرَادَ بِهِمْ یا خواسته است بدیشان پروردگار ایشان رَشَدًا خیری و
صلاحی یعنی در وقت حدوث این علامات که کثرت رجمست و منع
استراق گفتیم این نیست مگر برای امر عظیمی که حق تعالی اراده فرموده باهل زمین
از عذاب یا نقمه یا لطف و رحمت وَأَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ و بدرستی که از
جنس ما شایستگان هستند یعنی مؤمنان نیکوکار که سابق اند در خیرات
وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ و از ما گروهی هستند فروتر از صالحان یعنی میان روان
یا غیر صالحان و بدکاران كُنَّا طَرَائِقَ قِدَدًا هستیم ما یعنی هست طریقهای

یعنی بعد از آن هستیم مختلف و منقطعیم از نظر [illegible]

ماطرایق مختلفه وَاَنّا ظَنَنّا وظن بمعنی یقینست یعنی بدرستی که یقین دانستیم
اَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللّٰهَ آنکه هرگز عاجز نتوانیم ساخت خدایرا فِی الْاَرْضِ در زمین
یعنی هر جا که هستیم در زمین اورا عاجز نسازیم وَلَنْ نُعْجِزَهُ وهرگز عاجز نتوانیم
کرد اورا هَرَبًا در حالتی که گریزنده باشیم باطراف آسمان یا بکوه قاف یا عاجز نتوانیم
ساخت اورا در زمین اگر ما اراده امری نماید در گریختن از اطراف آسمان
یا بیرون رفتن اگر طلب ما کند چه هرجا که هستیم در تحت فرمان اوییم و در قبضه
قدرت او و عدم امکان خروج ما از دایره فرمان وَاَنّا لَمّا سَمِعْنَا الْهُدٰی و
بدرستی که ما آنهنگام بشنیدیم قرآن را که سبب هدایت عالمیانست اٰمَنّا
بِهٖ گرویدیم باو و بآنکس که ازو شنیدیم یعنی رسالت صلی الله علیه وآله ومقررست
که هیچ پیغمبری بجن مبعوث نبوده الا حضرت خاتمیت که دعوت او بهمه جن و
انس وا رسیده و خوان نعمت تبلیغ او در نظر خواص و عام کشیده فَمَنْ یُؤْمِنْ بِرَبِّهٖ
پس هر که بگرود به پروردگار خود فَلَا یَخَافُ بَخْسًا پس او نترسد از نقصان
در جزای او وَلَا رَهَقًا ونه لحوق کراهت ومذلت بر وجه اجرا و برانم وجه با
زیرا که او بخس حق کسی نکرده ورهق ظلم احدی ننموده وبروایت ابن عباس آنست
که نترسد از نقص اجر وحسنات خود واز زیادتی عذاب بر سیئات خود و
اَنّا مِنَّا الْمُسْلِمُوْنَ وبدرستی که از ابنای نوع ما مسلمانانند یعنی گرویده به
پیغمبر ومتدین بدین اسلام گرویده اند وَمِنَّا الْقَاسِطُوْنَ واز ما ستمکارانند
بر خود و گذشتگان از طریق حق که ایمان وطاعتست وَمَنْ اَسْلَمَ وهر که گردن
نهاد حکم خدایرا چنانکه ما منقاد حکم اوییم فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه کردن نهاده کان
تَحَرَّوْا رَشَدًا قصد کردند راست را که موصل ایشانست بثواب ابدی وَاَمَّا
الْقَاسِطُوْنَ واما بیرون رفته کان از طریق حق فَکَانُوْا پس باشند در آخرت
لِجَهَنَّمَ حَطَبًا مر دوزخ را هیزمی که بدیشان دوزخ افروخته شود
همچنانکه بکفار انس آتش افروخته میشود در خبر است که حجاج یوسف لعنه الله

علیه

علیه در حینی که اراده قتل سعید بن جبیر کرد باو گفت چه میگویی در حق من فرمود که
قاسط و عادل ارکان دولتش گفتند نیکو سخنی گفت حجاج ملعون گفت که او مرا ظالم و
مشرك میگوید کمان شما آنست که بقسط و عدل مرا تعریف میکند پس این دو آیه خواند
وَالَّذِیْنَ کَفَرُوْا بِرَبِّهِمْ یَعْدِلُوْنَ وقوله وَاَمَّا الْقَاسِطُوْنَ فَکَانُوْا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا وَاَنْ لَوِ اسْتَقَامُوْا
و دیگر وحی کرده شده است بمن آنکه شان وقصه اینست که اگر مستقیم شوند اهل مکه
عَلَی الطَّرِیْقَةِ بر طریقه او که افضل طریق دین اسلام است لَاَسْقَیْنٰهُمْ هر آینه
بدهیم ایشان را و بچشانیم مَآءً غَدَقًا آب بسیار مراد از آن سعت رزق و
کثرت مال و منال که لازم بارانست یعنی ما رزق برایشان فراخ کردانیم یا اگر
جن بر اسلام استقامت ورزند ایشان را نعمت بسیار ارزانی داریم یا اگر
جن و انس مستقیم شوند بر طریقه ایمان ایشان را نعمت معیشت سرافراز
کردانیم لِنَفْتِنَهُمْ فِیْهِ تا بیازماییم ایشان را در آن یعنی با ایشان معامله
آزماینده کان کنیم تا بر عالمیان ظاهر شود که بوظایف شکر گذاری چگونه
قیام مینمایند وَمَنْ یُّعْرِضْ و هر که اعراض کند وروی بگرداند عَنْ ذِکْرِ
رَبِّهٖ از یاد کردن پروردگار خود یعنی اگر از عبادت آفریدگار اعراض
کند یا از موعظه وحی او روی بگرداند وقبول او ننماید ویا کفران نعمت
او کند یَسْلُکْهُ عَذَابًا در می آورد خدای او را در عذابی صَعَدًا سخت
که فوق طاقت او باشد و غالب بر او وَاَنَّ الْمَسٰجِدَ لِلّٰهِ ودیگر وحی کرده
شده است بمن که مسجدها مر خدایراست و خاص است بدو فَلَا تَدْعُوْا
پس مخوانید در او مَعَ اللّٰهِ اَحَدًا با خدا هیچ یکی را یعنی غیر او را در آن پرستش
مکنید چنانکه یهود و نصاری در کنایس عزیر و مسیح را بالوهیت یاد
میکنند وحسن بصری گفته چنانکه مشرکان در حوالی بیت الحرام میگویند
لبیك لا شریك لك الا شریك وهو لك یا عباد ترا در آن بریا میکنند
حسن بصری نیز گفته که مراد ازین مسجد تمام روی زمین است که مسجد امت

حضرت رسالت است که جعلت لی الارض مسجداً وترابها طهوراً یعنی همه زمین را
برای من مسجد کردند و خاکش را پاک کننده ساختند تا هر جا که باشم نماز کنادم و اگر
آب نیابم بخاک تیمم کنم معنی آنست که در هیچ بقعه از بقعهای زمین کسی دیگر را
با خدای مخوانید بلکه عبادت او را در همه جا مخصوص دارید باو و نزد بعضی مراد
مسجد الحرام است که قبلهٔ ساجدانست قوله تعالی ومن اظلم ممن منع مساجد
الله ان یذکر فیها اسمه گفته اند که مراد مساجد سبعه است که جبهه و یدین
و رکبتین و ابهامین و رجلین است یعنی اینها مر خدایراست باینمعنی که
مخلوق او یند پس آنها را برای غیر او بر زمین منهید مؤید اینست اینکه معتصم
از ابی جعفر محمد بن علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا سؤال کرد که معنی مساجد درین
آیه چیست فرمود هی الاعضاء السبعة التی یسجد علیها مراد از مساجد هفت
عضو است که سجده بر آنها واقع میشود و نیز معنی اینست که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله فرمود که امرت ان اسجد علی سبعة آراب فرموده اند که سجده
کنم بر هفت موضع و نزد بعضی دیگر مساجد جمع مسجد است بفتح جیم یعنی عضو
سجده که مخصوص بخداست جایز نیست که برای غیر او سجده کنند وَاَنَّهُ لَمّا
قامَ و بدرستی که آنهنگام که بایستاد عَبْدُ اللهِ بندهٔ خدا که محمد است صلی الله
علیه و آله در بطن نخله بنماز صبح یَدْعُوهُ میخواند خدا را در نماز و جن
قراءت او را می شنیدند کادُوا یَکُونُونَ نزدیک بودند که باشند عَلَیْهِ لِبَداً
بروی چسبیدگان از غایت ازدحام بر او بجهة تعجب ایشان از آنچه میدیدند
از عبادات او و اقتدای اصحاب او در قیام و قعود و رکوع و سجود
از آنچه میشنیدند از حرص بر استماع قرآن چه هرگز مثل اینحال ندیده
بودند و مانند این کلام نشنیده و ابن عباس گفته که این کلام از قول جنیانست
بعد از استماع قرآن چون باهل خود مراجعت نمودند بایشان خبر دادند
از ازدحام اصحاب بر آن قدوه احباب در وقت اقتدای ایشان براو

در نماز

در نماز و استماع کلام از آنحضرت در آثار آمده که آنحضرت را هیچ نامی خوشتر
از عبدالله نبود لاجرم بشرط عبادت عبودیت بر وجهی که آنحضرت قیام نموده
هیچ کس را قوت و قدرت اقامت در آن نبوده لاجرم در وقت عروج آنحضرت
بر منازل ملکی باین اسم مذکور شده که سبحان الذی اسری بعبده لیلاً و به
هنگام نزول از مدارج فلکی همین نام نامزد گشت که تبارک الذی نزل الفرقان
علی عبده قُلْ اِنَّما اَدْعُوا بگو ای محمد بمشرکان که جز این نیست که میخوانم یعنی
میپرستم رَبّی پروردگار خود را وَلا اُشْرِکُ بِهِ اَحَداً و انباز نمیگیرم بدو
هیچ یکی را و این امر بدیع و منکر نیست تا موجب تعجب شما شود قُلْ اِنّی لا اَمْلِکُ
بگو بدرستی که من قادر و مالک نیستم لَکُمْ ضَرّاً از برای شما ضرری دفع
وَلا رَشَداً و نه رسانیدن خیر و صلاح یعنی قدرت ندارم بر آنکه ضرر و
نفع بشما رسانم چه من مأمورم بتبلیغ رسالت و دعوت بدین اسلام و هدایت
بر شاد نه بغیر آن قُلْ اِنّی لَنْ یُجِیرَنی بگو ای محمد بدرستی که مرا هرگز زنهار
ندهد و در پناه خود نگیرد مِنَ اللهِ اَحَدٌ از عذاب خدا یکی یعنی اگر خدای
خواسته باشد که ضرری بمن رساند از مرض و عرض و انواع بلا و محن
کسی مرا حمایت نتواند کرد و از آن بلیه نتواند رهانید وَلَنْ اَجِدَ مِنْ
دُونِهِ و نیابم هرگز بجز او سبحانه مُلْتَحَداً پناهی که روی بدان آورم
و از آن بلیه نجات یابم حاصل که پیغمبر خود را امر فرموده که بگو که من مالک
ضر و نفع نیستم لیکن اِلّا بَلاغاً مِنَ اللهِ مگر رسانیدنی که از جانب خداست
یا نمی بینم پناهی و نجات گاهی مگر رسانیدن پیغام از او یعنی مگر آنکه گویم
که خدا چنین میگوید و نسبت دهم قول او را باو نه قول غیر او را باو وَرِسالاتِهِ
و مگر پیغامهای او یعنی ادای احکام که بمن ارسال فرموده بعد از آن در وعید
کفار میفرماید که وَمَنْ یَعْصِ اللهَ و هر که نافرمانی کند خدای را در پرستش
وَرَسُولَهُ و فرستاده او را در امر و نهی فَاِنَّ لَهُ پس بدرستی که مر

اوراست نار جهنم عذاب آتش دوزخ خالدین فیها درحالتی که جاوید مانده باشند درآن ابدا این تاکید خلود است یعنی هرگز ازان خلاصی نیابند باوجود این تهدیدات مشرکان متظاهر بر عداوت پیغمبر ما و مستضعف انصار او و مستقل بکثرت عدد وعدد خود حتی اذا راوا تا وقتی که ببینند ایشان یعنی عاصیان خدا و رسول ما یوعدون آنچه وعده داده میشدند که آن واقعه بدراست و مغلوب شدن ایشان درآنجا بر دست اهل اسلام یا عذاب جحیم را در نشاء آخرت فسیعلمون پس زود باشد که بدانند یعنی چون عذاب موعود را ببینند بدانند که گروه مؤمنان و مشرکان من اضعف ناصرا که کیست ضعیف تر از جهت یار و مددکار و اقل عددا و کمتر از روی عدد یعنی معلوم ایشان شود که ناصر کدام حزب بیشتر است و یار که ضعیف تر و کمتر کفار بعد از شنیدن این کلام گفتند که آیا این موعود کی خواهد بود آیه آمد که قل بگو ای محمد که آنچه وعده داده شده است درست و راست است البته واقع خواهد شد چه خلاف در وعده خدا محالست لیکن وقت آن بر من مخفیست ان ادری اقریب نمیدانم که آیا نزدیک است ما توعدون آنچه وعده داده شده اید از عذاب ام یجعل له یا گردانیده است یعنی مقرر کرده است از برای آن ربی امدا پروردگار من زمانی که مدت آن دراز باشد عالم الغیب اوست داننده پوشیده پس فلا یظهر آشکارا نسازد و مطلع نکرداند علی غیبه احدا برغیبی که مخصوص است بعلم او یکی را الا من ارتضی مگر آنکس را که پسندیده و برگزیده باشد من رسول از فرستاده یعنی مگر رسول خود را که بعضی را ازان اطلاع دهد بتوسط ملک برحسب مصلحت و حکمت یا معجزه وی باشد مراد حضرت رسالتست یا مطلق انبیا علیهم السلام و چون ظهور معجزات و صدور مغیبات از ائمه هدی علیهم السلام بواسطه اعلام و اخبار سید المختار بوده پس آیه مذکوره منافی آن نباشد بعد ازان

درمحفوظیت آنحضرت از مرده جن و انس میفرماید که فانه یسلک پس بدرستی که در می آورد خدای من بین یدیه از پیش وی رسول پسندیده من خلفه و از پس او رصدا نگهبانان از فرشتگان که وی را محافظت میکنند از شر شیاطین جن و انس از اختطاف مغالیط آن چنانکه جبرئیل علیه السلام که وحی می آورد هفتاد هزار فرشته همراه او میبودند و حفظ آن وحی و طرد شیاطین می نمودند ازانکه استراق سمع نمایند و آن را بکاهنان القا کنند در وقت رسانیدن جبرئیل آن را بر پیغمبر و در خبر آمده که این هفتاد هزار فرشته بجهة تعظیم وحی می آمدند چنانکه آداب ملوکانست که با رسول جماعت دیگر را میفرستند و بروایت منقوله از سعید بن جبیر روایتست که جبرئیل نزد پیغمبر نمی آمد الا که چهار فرشته با او میبودند یکی در پیش و یکی در پس و دیگری در جانب راست و یکی در جانب چپ و حفظ وی میکردند تا جبرئیل آن را بآنحضرت میرسانید و از ضحاک منقولست که هیچ پیغمبری مبعوث نشده مگر که با او جمعی از ملائکه بودند که حراست او میکردند از اعدای جن و انس از مقاتل نقل است که چون حضرت عزت پیغمبر را مبعوث ساختی ابلیس بر صورت ملکی شدی تا او را اضلال کند حق تعالی فرشتگان را فرستادی تا او را براندندی و پیغمبران را گفتندی که این ابلیس است حاصل که فرشتگان حافظ و ناصر رسول بودند لیعلم تا بداند آن رسول ان قد ابلغوا آنکه بتحقیق که رسانیده اند جبرئیل و سایر فرشتگان از ملائکه که رفیق او بودند در وقت نزول وحی رسالات ربهم پیغامها که فرستاده شده پروردگار ایشانست بی تغییر و بی تبدیل و احاط و فرا گرفته است علم حق تعالی و فرا رسیده بما لدیهم بر آنچه نزدیک پیغمبرانست و فرشتگان از حکم و شرایع بر وجهی که هیچ ازان از علم او سبحانه پنهان نشده و احصی کل شیء و شمرده است همه چیزها یعنی ضبط همه اشیا نموده عددا درحالتی که آن محدود و محصور است نزد او سبحانه تا آنکه قطرات باران و ریگ ها بیابان و اوراق درختان و کف دریا و امثال آن را احصا کرده مراد کمال علم

اوست واحاطه آن بجمیع معلومات یعنی هیچ چیز از دایره علم آن خارج نیست که هرگاه که
علم او احاطه بجمیع معلومات کرده باشد با آنچه نزد رسل از وحی کلام اوست سورة
المزمل مکیة وهی عشرون آیة اُبی بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه وآله
روایت کرده که هر که سورة المزمل بخواند حق تعالی دشواری دنیا وآخرت را
از او رفع نماید هرگز از بیتی باو نرسد • ومنصور بن حازم از ابی عبدالله علیه السلام
نقل کرده که هر که در نماز خفتن یا در آخر شب سوره المزمل بخواند شب وروز
شاهد احوال او باشد واین سوره نیز از برای او گواهی دهد حق تعالی حیوة وموت
طیب باو کرامت فرماید واز حضرت ابوجعفر صلوات الله علیه مرویست
که خوانندهٔ این سوره هرگز محتاج نگردد بدانکه چون حق تعالی ختم سورهٔ جن
نمود بذکر رسل افتتاح این سوره کرد بذکر خاتم رسل وفرمود بسم الله الرحمن الرحیم
آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله بر مبدء اسلام که نماز گذاردی
بگلیمی خود را پوشیده داشتی واز خدیجه کبری منقولست که آن مثل چادر شبی
که چهارده ذرع بود نصفی بر بالای ما بودی ونصفی رسول پوشیده نماز گذاردی
واز عایشه نقل کرده اند که آن قطیفه بود چهارده گز که نیمه آن بر بالای من
بود ودر زیر آن خواب میکردیم ونصفی دیگر بر آنحضرت بود وآنحضرت بنماز مشغول
میشد از او پرسیدند که آن چه چیز بود فرمود که نه از خز بود ونه از کجی
ونه از موی نازک که در زیر موی سطبر میباشد ونه از ابریشم ونه از پشم
بلکه تار او از موی بز بود وپود آن از موی شتر در اثنای نماز شب جبرئیل
آمد واین آیه آورد یا ایها المزمل ای گلیم در خود پیچیده قم اللیل برخیز
در شب بنماز تهجد یعنی مداومت ومواظبت نما بر آن وسبیل استراحت
ودعهٔ نفس آن ترک مکن • گویند که حضرت در خواب بود که جبرئیل
این وحی آورد • ودر روایت دیگر از خدیجه کبری منقولست که اول بار
که حق تعالی اراده کرد که وحی بآنحضرت نازل سازد امر کرد بجبرئیل که

بصورت

بصورت اصلی خود بآنحضرت نمود وحضرت چون جبرئیل را بهیأت مهیب و
صورت عجیب دید بترسید وآنحضرت لرزان ترسان بخانه آمد وبخدیجه گفت قطیفه
بر سر من انداز وچون در زیر آن رفت بخسبید این سوره بر او نازل شد وگویند
که اول حال که وحی باو می آمد خود را در زیر جامه پنهان میکرد وآن را بر خود می
پیچید از کثرت جزع وخوف وبجهت این بیا ایها المزمل ویا ایها المدثر مخاطب
گشت بعد از آنکه جبرئیل انس گرفت بخطاب یا ایها النبی • ویا ایها الرسول مخاطب
میشد • واز عکرمه نقلست که تزمل یعنی تحمل اعباء نبوت است یعنی ای بردارنده
بار نبوت برخیز در شب برای عبادة وطاعت حضرت عزت الا قلیلا نصفه
مگر اندکی از شب که آن نیمه اوست او انقص منه یا کم کن از نیمه شب قلیلا
اندکی تا به ثلث باز آید واز این کمتر نشاید او زد علیه یا زیاده کن بر نیمه
شب تا بثلثان رسد وغایتش این باشد که یعنی مخیری میان نصف ومیان
زاید بر آن تا بثلثین وآنچه قریبست بآن وگویند استثنا از اعداد لیلات
چه دلیل عامست وتخییر میان قیامست در نصف ونقصان او وزواید
بر او یعنی برخیز نصف شب مگر اندکی از شبها که در آن لیالی عذری باشد از عروض
مرض وغلبه نوم وغیر آن یا کم از نصف هر شب یا زیاده از نصف وقیام لیل
در مبدء اسلام بر رسول وامت فرض بوده ومیان مقادیر ثلثه مذکوره
مخیر بودند واین حکم ممتد بود تا یکسال وبعد از آن بآیتی که مذکور خواهد
شد فرض آن بنافله منتقل شد واز کلبی نقلست که در زمان وجوب قیام
لیل مردی بود که همه شب تا صبح بیدار بودی بر جهت خوف آنکه مبادا حفظ
نصف شب وثلث وثلثین نکرده باشد وسایر اصحاب آن قدوه احباب
بر احیای شب اقدام مینمودند وبجد وتمام بقیام لیل مواظبت میفرمودند
وبنماز شب مشغول میگشتند تا آنکه اقدام ایشان منتفخ شد ورنگهای ایشان
از کثرت این ریاضت زرد گشت حق تعالی بر ایشان رحم فرمود وتخفیف

ایجمل تثقیل فرموده • ونزد بعضی قیام لیل در همه وقت سنت بوده بدلیل تخییر در مقدار
بآیه وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ یعنی بعضی از شب بتهجد برخیز که آن نماز نیست زاید
بر فرض وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ وبتانی وشمرده بخوان قرآن را وروشن کن حروف آن را
بوقت قراءة تَرْتِيلًا خواندنی وروشن کردانیدنی چنانچه سامع عدد حروف
آن تواند شمرد • از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که ترتیل یعنی
تجویداست وتجوید محافظت قرآنست واداکردن حرفهای آن از مخارج
خود ونیز فرموده که روشن ساز حرف آن را روشن کردانیدنی وپیاپی
بیکدیگر مخوان یعنی حروف آن را بسیار متصل بیکدیگر وآن مانند اتصال
موی بیکدیگر وبسیار پراکنده مکن مانند پراکندگی ریگ ولیکن فرع
کن آن را بر دلهای سخت جای کیرد وباید که قصد هیچ کدام از شما این نباشد که
سوره را زود تمام کنم از عائشه روایت است که قراءت پیغمبر نه منفصل بود
ونه متصل وپیاپی بیکدیگر همچنانکه شمای کنید بلکه اگر سامع خواستی عدد حروف
آن توانستی کرد • ابن عباس فرموده که اگر سورة البقرة قراءت کنم ودران مراعات
ترتیل کنم دوستر است نزد من از خواندن تمام قرآن بدون ترتیل • وحضرت ابوعبدالله
علیه السلام فرموده که ترتیل آنست که چون بآیتی رسی که در آن ذکر بهشت باشد آن را
از خدای درخواهی واگر ذکر دوزخ باشد از عذاب آتش آن پناه بخدای عز
وجل جویی • ابوبصیر از حضرت ابوعبدالله علیه السلام روایت کرده که
ترتیل آنست که مکث کنی دران وبحسن صوت قراءة قرآن نمایی • واز حضرت
رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده اند که فردای قیامت قاری قرآن را
کویند که قراءت میکن وبالا میرو وآن را بترتیل بخوان چنانکه در دنیا می
خواندی پس بتحقیق که منزلت ودرجه تو نزد آخر هر آیتیست که قراءت آن نمایی
بعد از آن امر پیغمبر مینماید بحبیب خود که إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ بدرستی که ما زود باشد
که وحی کنیم ومنزل کردانیم بر تو قَوْلًا ثَقِيلًا • سخن کران یعنی کلامی مشتمل بر

تکالیف

تکالیف شاقه از امر ونهی ووعد ووعید حلال وحرام حدود واحکام که کرانست
حمل آن بر مکلفان خصوصا بر تو چه تو هم بحمل آن مکلفی وهم بتحمیل آن بر امت و
اکثر مفسران برانند که مراد آنست که ما القا خواهیم کرد بر تو قولی را که ثقیل باشد
تلقای آن وآن در اشد صور وحی بود که آنحضرت مثل آواز درای صدایی شنودی
ومجرد صوتی بی اعتماد بر مخارج فرا کرفتن حروف وکلمات از طریق معتاد
خارج میشود واز بیجهت در آنحال ثقلی تمام بسید انام علیه الصلوة والسلام
میرسید چنانچه از عایشه روایت کرده روزی که سرما بغایت اشد
بودی میدیدم که وحی بر او نازل میشد واز جبین مبین او قطرات
عرق میچکید ودر حین نزول وحی بر آنحضرت بر این نوع مذکور
میشد که اگر بر شتری سوار بودی دست وپای آن شتر خم کشتی واگر
تکیه بر ران یکی از اصحاب داشتی خوف شکستن آن بودی ودر این محل روی
کلبرکش برافروختی بسان کلی که بر صحن چمن برافروزد حارث هشام نیز
روایت کرده که من از حضرت رسول صلی الله علیه وآله پرسیدم که یا رسول
الله چکونه وحی بتو می آید فرمود که کاهی چون آواز جرس بمن میرسد
وآن بر من بسیار دشوار باشد پس منقطع میشود بر من ومن آن را در
کوش خود تکیه میدادم واوقاتی فرشته بر صورت مردی می آید وآنچه
میکوید وحفظ آن میکنم • بعد از آن در ترغیب تهجد میفرماید که إِنَّ
نَاشِئَةَ اللَّيْلِ بدرستی ساعتی که ناشی است در شب یا عبادتی که حادث میشود
دران یا نفسی که قیام نماینده است دران برای عبادت هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا
آن سخت تراست از روی ثبات قدم وکلفت از عبادت روز چه ترک
خواب وراحت نفس بغایت شاقست وآن موجب زیادتی سعوبت است مثوبت
ومزیت مرتبه نزد حضرت عزت وَأَقْوَمُ قِيلًا ودرست تر وثابت
تر از روی مقال یعنی خواندن قرآن در آن اصوبست چه در آن ناغت دل

فارغست و زبان با دل موافق و اصوات ساکن و آرامیده پس زبان میخواند و
بدل تفکر مینماید و نزد بعضی ناشئة ساعات اول شبست مشتق از نشاءت یعنی
ابتدعت در خبر است که علی بن الحسین صلوات الله علیهما در میان نماز شام و خفتن
نماز بسیار گذاردی سر آنرا از او پرسیدند فرمود ناشئة اللیل که حق تعالی در قرآن
فرموده اینساعتست و نزد مجاهد ساعات تهجد است و بروایت مأثور از ابن
عباس مراد همه شبست و از حضرت ابو عبدالله و ابو جعفر علیهما السلام مأثورست
که ناشئة اللیل قیام در آخر شبست بنماز شب و نیز از حضرت ابو عبدالله علیه السلام
روایتست که ناشئة برخواستن بنده است از فراش خود که بآن اراده غیر
رضای خدا نکند بلکه بقصد طاعت خدا باشد و پس آن را بچیزی دیگر
مخلوط نسازد و بعد از امر بقیام شب بیان علت آن کند که ان لك فی النهار
بدرستی که مر تراست در روز سبحا طویلا آمد و شد دراز و بسیار در مهمات
و تصرف در امور خلق و اشتغال بدعوت و تعلیم فرایض و سنن و اصلاح
معیشت خود و عیال پس در شبها باداء عبادت او لیست چه مناجات با قاضی
الحاجات مستدعی فراغتست از جمیع جهات واذکر اسم ربك و یاد کن نام
پروردگار خود را یعنی باسماء حسنی او را بخوان در شب و روز و مداومت
نمای به تسبیح و تهلیل و تحمید و صلوات و قراءت و دراست علم و غیر آن
و از اقسام طاعات و از سهل منقولست که مراد بذکر خدا بسمله است یعنی نماز
خود را مفتتح ساز ببسم الله الرحمن الرحیم ۝ وتبتل و ببرید شو از جمیع خلق و توجه
کن الیه بطاعت و عبادت او تبتیلا بریدنی کامل یعنی نفس خود را از
اندیشه ماسوی مجرد ساز بالکلیه و روی دل خود را باو دارد و از اینجاست که
حضرت خیر النسا فاطمه زهرا علیها السلام باسم بتول مسمی گشته چه او بالکلیه از ماسوی
منقطع بود و در جمیع اوقات لیل و نهار توجه دل خود را بحضرت مولای خود
نموده بوظایف طاعات و عبادات اشتغال داشت و حمران بن اعین از حضرت

صادقین صلوات الله علیهما روایت کرده که تبتل اینجا برداشتن هر دو دست
در نماز مراد وقت قنوطاست و در روایت ابو بصیر واقع شده که تبتل برداشتن هر دو
دست بجانب خدا و تضرع نمودن تو بسوی او و ممکنست که رفع ید علامت
انقطاع باشد بخدا که معنی تبتیل است رب المشرق والمغرب پروردگار خداوند
مشرق و مغربست یا آنکه مراد بمشرق اول نهار است و بمغرب آخر آن لا اله الا هو
معبودی نیست که سزاوار عبادت باشد مگر او فاتخذه وکیلا پس فرا گیر او را
کارساز خود یعنی مهمات خود را باو واگذار که گویند وکیل بمعنی کافیست یعنی فرا
گیر او را کفایت کننده در آنچه بتو وعده داده از نصرت و معاونت و انتقام از اعدا
واصبر و صبر و شکیبایی نما علی ما یقولون بر آنچه میگویند کفار مکه بان از سخنان
بیهوده باطل و غیر واقع که آن نسبت سحر و کهانت و شعراست بتو و عدم قبول وحدانیت من
و انکار وقوع قیامت و غیر آن واهجرهم و ببر و کناره گیر از ایشان از روی دل
هجرا جمیلا بریدنی نیکو یعنی در باطن با ایشان مجانبت نمای و بظاهر با ایشان
مدارا کن و در مقام انتقام مباش و نصیحت از ایشان باز مگیر از ابوذر علیه الرحمه
منقولست که ما در بدایت اسلام بطریق لطف در مشرکان مینگریستیم و بر روی
ایشان میخندیدیم و لیکن قلوب ما از خشم و غضب ایشان مملو بود و منتظر آن
آن بودیم که کی باشد که بقتال ایشان مامور شویم و چون آیت قتال فرود آمد و این
آیه منسوخ شد و بعد از امر بصبر و حسن معاشرت تهدید مشرکان میفرماید
وذرنی والمکذبین و بگذار مرا با مکذبان اولی النعمة که خداوندان نعمتند یعنی
کار صنادید قریش با من گذار که من کافیم در جزا دادن ایشان و فارغ ساختن دل
ترا از اندیشه ایشان پس غبار ملال بخاطر خود راه مده ومهلهم و مهلت ده ایشان را
قلیلا مهلت دادنی اندکی یا در زمان اندك یعنی عنقریب مکافات ایشان خواهیم داد
و همه را بتیغ ظفر پیکر تو هلاك خواهیم ساخت و بعذاب جحیم خواهیم رسانید
مرویست که میان نزول این آیه و حرب بدر و هلاك اکابر عرب نبود مگر اندك زمانی

إِنَّ لَدَيْنَا بدرستی که نزدیک ماست در آخرت برای دشمنان تو أَنْكَالًا وَجَحِيمًا
بندهای گران و غلها از آتش بزرگان که بران مقید شوند و هرگز از ایشان منفک نشود
وآتش جحیم بزرگ افروخته که در آن بسوزند وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وخورشی با گلوگیر
یعنی طعامی که در حلق گرفته شود نه فرو رود و نه بیرون آید همه خشونت و شدت
کراهت و آن ضریع است و زقوم و غسلین و غساق وَعَذَابًا أَلِيمًا و عذاب
دردناک غیر این عذابها که کسی کنه آن را نداند مگر حق تعالی و چون عذابی چنین
برای ایشان مهیاست پس ایشان را بگذار و دلخوش دار در روایت آمده
که مشرکان بعد از آنکه هزار سال فریاد الجوع الجوع کرده باشند این طعام بدین
صفت بدیشان دهند بعد از آنکه هزار سال دیگر فریاد العطش العطش
کرده باشند زقوم بایشان خورانند مرویست که حضرت رسالت
استماع این آیه کرد بیهوش شد و بیفتاد آورده اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در وقتی درد دندان گرفت بیطاقت شد فرمود که بارخدایا در یکپاره استخوان
اینهمه درد توانی آفرید پس عذاب ان لدینا انکالا وجحیما در چه مرتبه خواهد
بود حاصل که اهل شرک و عصیان را باین عذاب معذب سازیم يَوْمَ تَرْجُفُ
الْأَرْضُ در روزی که بلرزه در آید زمین وَالْجِبَالُ و بجنبد کوهها از هیبت و
كَانَتِ الْجِبَالُ و گردند کوهها با عظمت در آن روز كَثِيبًا تلهای ریگ
مَهِيلًا پراکنده ریخته از هیبت و هول آن روز کوهها سخت از امکنه خود زایل
گردند و مانند ریگ روان شوند إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ بدرستی که ما فرستادیم
بسوی شما ای اهل مکه رَسُولًا پیغمبری عظیم الشان یعنی محمد صلی الله علیه و آله
شَاهِدًا عَلَيْكُمْ در حالتی که گواه هست بر اقوال و افعال شما یعنی در روز قیامت
گواهی دهد چه هر کس از شما اجابت دعوت او کرده و کدام از ان امتناع نموده
كَمَا أَرْسَلْنَا همچنانکه فرستادیم إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا بسوی فرعون
فرستاده را یعنی موسی فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ پس عاصی شد فرعون آن

بغبر

پیغمبر را اجابت دعوت او نکرد فَأَخَذْنَاهُ پس گرفتیم او را أَخْذًا وَبِيلًا گرفتنی گران و
غلیظ چه با وجود کثرت جنود و وسعت ملک با آب غرق کردیم و هنوز بقعر دریا
نرسیده بود که او را بآتش در آوردیم و هرگاه که عقوبت ما در دنیا و آخرت باینوجه
باشد که استماع کردی فَكَيْفَ تَتَّقُونَ پس چگونه نگاه میدارید ای مشرکان
نفسها خود را إِنْ كَفَرْتُمْ اگر بمانید بر کفر خود و ایمان نیاورید يَوْمًا از
عذاب روزی که شدت آن بسبب شداید هول و فزع خود يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ
شِيبًا بگرداند کودکان را به پیران یعنی موی سر ایشان را سفید سازد این مثل است
در شدت آن روز مراد کثرت هموم و غموم آن روز است چه بسیار اندوه آدمی را
آن روز پیر کند و در بعضی کتب مذکور است که مردی شبانگاه موی محاسن او
در نهایت سیاهی بود چون صبح شد همه موی او چون برف سفید شده بود از آن حال
پرسیدند گفت در شب روز قیامت و آتش دوزخ را در خواب دیدم و مردمان را دیدم
که همه را در زنجیرها بآتش کشیده بودند از هول آن همه موهای من سفید گشت و
میشاید که در غایت مبالغه باشد در درازی آن روز یعنی اطفال بسبب درازی
آن روز باوان شیخیت رسند السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ آسمان شکافته شود پس سایر
مخلوقات دیگر بطریق اولی باشد كَانَ وَعْدُهُ هست وعده حق تعالی
بحدوث این وقایع و وقوع این حوادث مَفْعُولًا کرده شده یعنی لا محاله
واقع خواهد شد إِنَّ هَٰذِهِ بدرستی که این آیتهای ناطقه که مواعید شده
اند تَذْكِرَةٌ پندی و عبرتیست فَمَنْ شَاءَ پس هر که خواهد از مکلفان
اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ فرا گیرد بقرب پروردگار خود سَبِيلًا راهی بوسیله این موعظه
و سلوک نماید بتقوی که موصلست بقرب الهی و در صدر سوره مذکور است که
بعد از نزول قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و اصحاب او
شبها بر خواستندی و چون مقادیر نصف کمتر و بیشتر از ان مشتبه بود از خوف
آنکه محافظت قدر واجب نشده باشد تا بروز نماز گذاردندی و بجهت این قدم

مبارک حضرت ورم کرد و مخافت بر جمیع همایونش غالب شد و چون ملکان و معاندان
این حال را از حضرت مشاهده کردند ندای ما هذا فقد شقی فی ربه در دادند ندا ابشر و نبی
شد در طاعت حق تعالی بعد از یکسال آن بار گران از مؤمنان برداشت آیه آمد
که إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ بدرستی که پروردگار تو میداند أَنَّكَ تَقُومُ آنکه تو برخیزی برای
نماز أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ کمتر از چهار دانک شب وَنِصْفَهُ و برمیخیزی همه شب یا نصف
آن بقولی وَثُلُثَهُ و سه یکی آن وَطَائِفَةٌ و برمیخیزند بهمین دستور گروهی مِنَ
الَّذِينَ مَعَكَ از آنانکه با تو اند از اصحاب تو وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ و خدا
اندازه میکند شب و روز را یعنی میداند ساعات آن را و علم وی محیط است
بآن عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ میداند خدای آنکه هرگز نمیتوانید شمرد آنرا و ضبط نمائید
نمود تقدیر او قات شب بتعدیل و تسویه و بجهة آنست که برای احتیاط
زیاده از آن اخذ میکنید و آن بر شما شاق است فَتَابَ عَلَيْكُمْ پس بازگشت
خدا بر شما بعفو و تخفیف در حصه فرمودن شب بترک قیام در مقادیر
مذکوره یعنی رفع اثم نمود از شما در ترک آن همچنانکه رفع اثم نمود از تائب فَاقْرَءُوا
مَا تَيَسَّرَ پس بخوانید آنچه آسان بود شما را مِنَ الْقُرْآنِ از قرآن یعنی بگذارید آنچه
میسر شود شما را از نماز شب تعبیر از نماز بقراءت تعبیر است بسایر ارکان آن
رکوع و سجود و غیر آن این آیه بر نهج حکم اولست بعد از آن هر دو منسوخ شد
بصلوة خمس گویند مراد از آیت تلاوت قرآنست بعینه پس معنی آنست که
بعوض آن بتلاوت قرآن مشغول شوید عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ داند خدا که البته باشند
مِنْكُمْ مَرْضَىٰ از شما بیماران وَآخَرُونَ و دانند آنکه باشند از شما طایفه دیگر
يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ که سفر میکنند در زمین يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ طلب میکنند
از فضل و کرم خدا یعنی تجارت مینمایند و از وجوه حلال کسب میکنند
یا تحصیل علوم دینیه میکنند وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ و گروهی کارزار میکنند فی
سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا مراد آنست که چون در نماز شب حرج به بیماران و اهل سفر

از تجار و مجاهدان تمام میرسد از آنجهت حق تعالی آن را از شما تخفیف نمود و در سفر ترک
آن فرمود بعد از آن بجهت مبالغه در باب تخفیف و ترخیص بار دیگر فرمود که فَاقْرَءُوا مَا
تَيَسَّرَ پس بخوانید آنچه میسر شود مِنْهُ از قرآن در نماز این امر بر سبیل فرض نیست
و ندب در مندوبه و آنها میگویند مراد تلاوت قرآنست در غیر نماز امر بطریق استحباب
باجماع علمای ما و نزد اکثر جمهور اختلاف کرده اند در قدری که متحصل امر است نزد
سعد بن جبیر پنجاه آیتست ابن عباس فرموده که صد آیتست و از جریر منقول است
که ثلث قرآنست نزد بعضی دیگر هر ختمی در ماهی و مرویست از عبدالله عمر که پیغمبر صلی
الله علیه و آله فرموده که قرآن بخوان در هر ماهی گفتم یا رسول الله در قوت مییابم یعنی زود
تر میخوانم که بخوانم فرمود بخوان در بیست شب باز گفتم مرا قوت زیادتست فرمود بخوان
در هفته و نزو برین زیاده مکن و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که
ما تیسر خشوع دلست در نماز با تسای قراءت و صفای سر وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید
نماز مفروضه را وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید صدقات واجبه نماز را وَأَقْرِضُوا اللَّهَ و قرض
دهید خدا را قَرْضًا حَسَنًا قرض نیکو یعنی نفاق اموال خود کنید انفاق نیکو
که موافق اراده خدا باشد این امر است بسایر صدقات در طریق خیرات و بیان
جزای بسیار باد ای آن از واهب العطایا یا امر است باداء زکوة بر احسن وجه از
اخراج آن بطیب نفس یا بطیب مال بر استحقاق و مراعات نیت و طلب رضای عزت
وَمَا تُقَدِّمُوا و آنچه از پیش فرستید لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ برای نفسهای خود از
نیکی تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ بیابید آنرا نزد خدای هُوَ خَيْرًا آن بهتر از آنست که
مؤخر گردانید فرستاده آن را بوصیت نزد موت یا بهتر از متاع دنیا یا از بخل و
تقصیر وَأَعْظَمَ أَجْرًا و بزرگتر از روی مزد چه یکی را ده و هفتصد از آن نیز بیشتر
وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ و طلب آمرزش کنید از خدای در همه احوال چه انسان از تفریط و تقصیر
خالی نیست إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است گناهان بندگان را
بشرط توبه رَحِيمٌ مهربان بر ایشان سورة المدثر و هی خمسون و ست آیات

ابی بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده که هر که سورهٔ المدثر بخواند
بعدد هر که تصدیق محمد نموده باشد و هر که تکذیب وی کرده در مکه او را ده حسنه
بدهند و بروایت دیگر از او نقل است که خوانندهٔ این سوره را از صدیقان
و صالحان و شهیدان نویسند و از جمیع عقوبات و بلیّات رستکار باشد و
محمد بن مسلم از حضرت ابو جعفر صلوات الله علیه نقل کرده که هر که
در نماز فریضه سورة المدثر بخواند بر خدا واجب شود که او را با محمد کرداند در
درجهٔ واحده تا در دنیا باشد هرگز شقاوتی بوی نرسد و باید دانست که چون
حق تعالی پیغمبر را امر فرمود در آخر مزمل بنماز و غیر آن در مفتتح این سوره او را امر کرد
بانذار و فرمود بسم الله الرحمن الرحیم ۰ از جابر بن عبدالله منقولست که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود در زمان فترت وحی در وادی میرفتم
که ناگاه مرا آوازی دادند که یا محمد انک رسول الله بر چپ و راست و پس و
پیش خود نگاه کردم کسی را ندیدم بر بالا نگریستم دیدم همان ملک را که در حرا بمن ظاهر
نموده بود بر کرسی نشسته میان آسمان و زمین از سطوت و هیبت و عظمت
هیکل او خوفی عظیم بر من نشست و بسیار متوحش شدم پس وحی بمن القا کرد و غایب
شد بخانهٔ خدیجه باز کشتم کفتم دثرونی مرا بپوشانید جامها در من پوشانیدند
و من در اندیشهٔ آن حال بودم که از جانب حضرت احدیت وحی آمد که یا ایها
المدثر ای جامه در سر کشیده قم برخیز از خوابگاه خود گویند این قول
اول سوره بود که نازل شد و از زهری روایتست که اول سوره که فرود آمد
اقرأ باسم ربک بود تا قوله ما لم یعلم پس رسول صلی الله علیه وآله از آن حال
متحیر شد و بر بالای کوهها حیران میکشت و در آن باب تفکر مینمود تا آنکه
جبرئیل نزد او آمد و کفت انک نبی الله بدرستی که تو پیغمبر خدایی آنحضرت
از آن هراسان شد نزد خدیجه آمد و کفت دثرونی و صبوا علی ماء باردا
یعنی جامه بر سر من بپوشانید و آب سرد بر من ریزید پس این سوره نازل شد

از جابر بن

از جابر بن عبدالله روایتست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که من یکماه
در کوه حرا مجاورت نمودم و چون ایام سکنای من از آنجا برفت من پایین آمدم و در بطن
وادی رفتم بمن ندایی رسید چون نکاه کردم هیچکس را ندیدم بار دیکر بمن ندا کردند
دیدم که جبرئیل بر سریر نشسته من او را بر هوا بر هیأت اصلی وی دیدم بغایت ترسیدم
بخانه آمدم کفتم دثرونی فصبوا علی ماء باردا پس حق تعالی این سوره بمن نازل کردانید
و کویند آنحضرت از جفای قریش متأذی شده جامه در سر کشیده در باب ایشان
تفکر و اندیشه میکرد که جبرئیل علیه السلام این سوره را بنزد آنحضرت آورد
نزد بعضی دیکر مراد دثار نبوتست یعنی نبوت و کمالات نفسانیه در بر افکنده
قیام نمای برادای مراسم نبوت فانذر پس بترسان بندکان را یعنی کسانی را که
غیر او سبحانه را بپرستند و در حق او عصیان نورزند یا آنکه انذار را بفعل آور
بی آنکه آن مخصوص بیکی دون دیکری باشد وربک فکبر و پروردکار خود را
بتعظیم یاد کن یعنی خاص کردان خدای خود را بتکبیر و تعظیم که آن وصف اوست
بکبریا و جبروت بر کفتن الله اکبر و مرویست که چون این آیه نازل شد حضرت پیغمبر
فرمود که الله اکبر و خدیجه نیز همین وجه تکبیر کفت و بیقین دانست که این
وحی است و شیطان باین کلمه امر نمیکند ۰ کفته اند مراد تکبیرات در مفتتح صلوات
پس این ماخذ از تکبیر احرام باشد و ثیابک فطهر و جامهای خود را پاکیزه ساز
از نجاسات چه تطهیر ثیاب واجبست در زمان نماز و مستحب در غیر آن و آن بحفظ
آنست از نجاست و بغسل آن ۰ و از ابن عباس منقولست که باید جامهٔ تو از وجه
حرام نباشد و ابو بصیر از حضرت ابو عبدالله علیه السلام نقل کرده که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام فرموده که شستن جامها میبرد غم و اندوه را و آن پاک کردانیدن آنست که
از برای نماز و جامه بر آب کشیدن طهارت است برای آن و مراد از قول حق سبحانه و تعالی
و ثیابک فطهر اینست که جامها را بالا کشند تا بر زمین نرسد ۰ بعضی طهر را به
معنی قصر کرفته یعنی کوتاه کن دامن جامهٔ خود را بر خلاف صنادید قریش را ب

ایشان آن بود که جامهای دراز پوشیدندی و آنرا بر زمین کشیدندی و حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام فرموده که اقصر ثیابك فانه ابقی واتقی وانقی جامهای خودرا
کوتاه کن که بقای آن بیشتر و پاك و پاکیزه تر است چه جامه دراز زود تر دریده
میشود و مظنه عروض نجاست و محققان از دین آیه سخنانست آن در منهج الصادقین
مسطور است والرجز فاهجر واز گناه کناره گیر که بر هجران از گناه ثابت قدم
باش و بر آن استمرار نمای چه آنحضرت از جمیع اثم معصوم بوده گویند معنی آنست
که از فعل قبیح و خلق ذمیم دور شو یا دنیا از دل خود دور کن که آن سر همه گناهانست
ولا تمنن تستکثر وعطا مده در حالتی که طلب کثرت آن کنی و بیشتر از آن
بستانی این نهیست از آنکه چیزی بخشند بطمع آنکه در عوض آن زیاده بستانند و
این یا نهی تنزیهست بجمیع بندگان و یا نهیست مخصوص با آنحضرت چه آنحضرت
از جانب او سبحانه مؤدب بوده باشرف آداب حسن خلق گویند این نهی مرتمانست
از منت یا پس برای وجوب باشد و یا منت منه بر خدا در عبادت در حالتی که آنرا
بسیار شمری یا بر مردمان را ممنون مسازی باداء رسالت که طلب بسیاری مزد کنی
از ایشان وآنرا بسیار پنداری ولربك فاصبر واز برای پروردگار خود
صبر کن بر اذیت مشرکان یا بر مشاق تکالیف مأموره از تبلیغ رسالت و ادای
فرایض و سنن فاذا نقر پس چون دمیده شود فی الناقور در دمیده شونده یعنی
صور واصل آن نقر است بسبب صوت مراد نفخه ثانیه است که حق تعالی فرموده
که ثم نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون و خلاصه معنی آنست که صبر کن بر ایذای
قوم چه در پیش ایشانست زود دشوار که برسند بجزای بدی خود و برسی تو
عاقبت بجزای صبر خود بر اذیت فذلك یومئذ پس آن وقت دمیدن در آن
روز یوم عسیر روزیست دشوار یعنی امر آن دشوار است علی الکافرین بر
ناگرویدگان غیر یسیر نه آسان و این تاکید یوم عسیر است برای منع توهم
آنکه آن روز بر کافران عسیر باشد بوجهی بکر و اشعار بر آنکه بر مؤمنان یسیر است

پس

پس آیه جامع وعید کافران و وعده مؤمنان باشد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
مرویست که فرمودند که از اندک خود چگونه لذت یابم که صاحب صور صور را در دهن
گرفته منتظر اینکه کی باشد که با او ندا رسد که صور در دم یاران گفتند یا رسول الله چه گوئیم
بخلاف فرمود
استعاذه کنیم که بگوئید حسبنا الله و نعم الوکیل و علی الله توکلنا ، آورده اندکه
داره بن اوفی قرآن میخواند باین آیه رسید یکبار اعاده آن نمود و نعره بزد و جان
بحق تسلیم کرد ، آورده اندکه چون فوایح سوره حم مؤمن نازل شد پیغمبر بمسجد آمد
وآن را بر صحابه خواند ولید بن مغیره مخزومی لعنه الله قریب بمسجد نشسته بود آنرا
استماع کرد حضرت چون دانست که ولید مستمعست بار دیگر اعاده آن فرمود و
لید از آنجا بمیان قوم خود آمد و گفت بخدا که از محمد حالا کلامی شنیدم که
از سخن جن و انس نبود و آن را حلاوتی و عذوبتی هست که هیچ سخن را نباشد
خوبی و مقبولی آن بر وجهی است که هیچ خدشه ندارد و اعلای آن نهال اقبال
و مثمر ثمرات کلیه است و اسفل آن شجره طیبه بار آور است که بعروق فضایل و حکم
متانت استحکام تمام پذیرفته و این کلام غالبیست که مغلوب نگردد و بلندی و پستی
نگراید پس عنزل خود بازگشت قوم آن را از استماع این سخنان گمان بردند که ولید
ایمان آورده است و بسیار مغموم گشتند چه او پیشوا و مقتدای همه ایشان
بود و بهمه این او را ازیگانه قریش گفتندی ابوجهل با ایشان گفت که هیچ تشویش
بخود راه مدهید که من او را از دین محمد باز گردانم نزد ولید آمد غمگین و حزین ولید
گفت چیست که من ترا اندوهگین میبینم ابوجهل گفت قریش بر تو طعنه میزنند و
میگویند که او پیر گشته واز عقل دور افتاده گمان ایشان آنست که تو تابع محمد شده
دین و آباء خود را گذاشته ولید بعد از استماع این کلام با ابوجهل بمیان قوم
آمد و گفت زعم شما آنست که محمد مجنونست علامتی که دلالت بر دیوانگی
او کند از وی دیده اید گفتند نه گفت گمان میبرید که او کاهنست در وی هیچ چیزی
مشاهده کرده اید که مخبر باشد بر کهانت او گفتند نه گفت خیال میکنید

که او کذابست در هیچ زمانها از او کذبی شنیده اید کفتند هرکز نشنیده ایم
بلکه بجهت صدق شهرت او بمحمد امین ملقب شده کفت می پندارید که او شاعرست
هیچکاه از او شعری شنیده اید کفتند نه پس بولید کفتند که اینها را دانستی
پس او را چه توان کفت و او را بچه چیز نسبت توان داد ولید ملعون متفکر شد
بعد از فکر بسیار کفت ما هو الا ساحر یعنی او بکر ساحری نمی بینید که میان
ازواج تفریق میکند و فرزندان را از پدر و مادر و پدران فرزند جدا میسازد
و سبب تفرقه در میان عبید و موالی می اندازد و ما هو الا سحر یؤثر اهل مجلس
ازین سخن بسیار خوشدل کشتند حضرت رسول چون این سخنان شنید بسیار
ملول کشت حق تعالی این آیه فرستاد ذَرْنِی بکذار مرا ای محمد وَمَنْ خَلَقْتُ
و آنکس را که آفریده ام او را وَحِیداً در حالتی که من تنها باشم با او و کسی دیگر با من
نباشد در جزا و سزای او یعنی من بتنهای او را او را آفریدم و هیچ کس در
آفریدن او شریک من نبود یا خلق کردم او را در حالتی که تنها بود یعنی نه
مال و ولد و انصار و اعوان نداشت قولی آنست که او را وحید القوم کفتند
یعنی یکانه ایشان و حق تعالی اینجا از روی تهکم او را باین اسم نام برد یعنی یکانه
قوم را بمن بازکذار یا در حالتی که یکانه است در شرارت یا وحیدا ستاز پدر
زیرا که او زنیم بود حمران و محمد بن مسلم نیز از حضرت ابی جعفر و ابی
عبد الله علیهم السلام روایت کرده اند که فرمودند الوحید ولد الزنا
و نیز از زراره مرویست که در خدمت ابو جعفر علیه السلام نشسته بودم که یکی
از بنی هشام در میان مجلس در خطبه کفت که انا ابن الوحید حضرت فرمود
وای بر او که اکر میدانست که وحید بچه معنی است بآن فخر نمیکرد کفتم یا ابن
رسول الله وحید چه معنی دارد فرمود که من لا یعرف له اب کسی است که او را
معلوم نباشد که پدری هست و نیز در صفت ولید میفرماید وَجَعَلْتُ
لَهُ و کردانیدیم برای او یعنی دادیم او را مَالاً مَمْدُوداً مالی کشیده و بسیار

وکثر

وکثیر النما از سفیان ثوری منقولست که او را در نقد صد هزار هزار دینار زر
سرخ بود و بروایتی هزار هزار ابن عباس فرموده که نود هزار شتر میان مکه و طایف
داشت اسب و کوسفند چندان داشت که بحسابی نمی آمد و بساط و عیون و امتعه و عبید
بی نهایت و مستغلات از حد و حصر متجاوز بود از مقاتل نقل است که او را بوستانی بود
از مقاتل نقل است در طایف که میوه آن سال بسال آخر نشدی بلکه همیشه بودی
و لهذا حق تعالی او را مال ممدود خواند وَبَنِینَ شُهُوداً و دادم او را پسران در حالتی
که همه نزد او حاضر بودند در مکه بلقای ایشان مسرور بود و هرکز برای اکتساب وجه
معاش محتاج بسفر نبود و بجهة وجاهت و عقل پیوسته با پدر در محافل حاضر
شدندی چه او را ده پسر بود همه بحد قابلیت و رجولیت رسیده بودند و از
سعید بن جبیر منقولست که سیزده پسر بودند و نزد مقاتل هفت ولید بن ولید
و خالد و عماره و هشام و عاص و قیس و عبد الشمس خالد و عماره و هشام بشرف
اسلام در آمدند وَمَهَّدْتُ لَهُ و بکستردم برای او بساط جاه و مال و ریاست
تَمْهِیداً کستردنی و بجهة کثرت جاه و خدم و حشم و نسب ریحانه قریش و وحید
قوم ملقب شد و از و جای مناد ید قریش کشت ثُمَّ یَطْمَعُ پس طمع میدارد
آنکه أَنْ أَزِیدَ زیاده کنم عطیات خود را بر او کَلَّا نه چنین است که من نعم خود را
او فراوان سازم چه در نعمت بروی او کشاده بکذارم چه کفران نعم و معانده
با منعم معاند اینست چنانکه میفرماید إِنَّهُ کَانَ بدرستی که او هست
لِآیَاتِنَا مر آیتهای کلام ما و حجج و ادله ما را عَنِیداً ستیزه کننده و انکار نماینده
آن و بسحر نسبت دهنده با وجود معرفت او بدان و در اکثر تفاسیر هست که از بعد
نزول این آیه اموال او روی در نقصان نهاد تا آنکه همه آن در عرضه حوادث شد
و اکثر اولاد او بمردند و بعضی که ماندند از او بر کشتند و محتاج و رسوا
کشت و باین وضع بدار البوار پیوست پس از روی تهدید میفرماید که
سَأُرْهِقُهُ زود باشد که در رسانم او را صَعُوداً بعقبه که بمشقت بیا

بالای آن توان رفت این مثلیست برای کسی که گرفتار شود بعذاب سخت و عقوبت
صعب که طاقت آن نداشته باشد و ابو سعید خدری از پیغمبر صلی الله
علیه و آله روایت کرده که صعود کوهیست از آتش که ولید در عرض
هفتاد سال بالای آن رسد و چون بذروهٔ آن برآید بزیر افتد و باز
آن را باو تکلیف کنند و همیشه باین عذاب معذب باشد و در تبیان
آورده که معنی آنست که تکلیف کنیم او را بصعود و آن صخره ایست در
دوزخ که بر بالای آن نتوان رفت پس او را در زنجیرهای آتشین کشند
و از عقب آن گرزهای آتشین زنند تا بعد از چهل سال همه بر بالای آن
رود پس بیان تعلیل وعید و کفر و عناد میفرماید که إِنَّهُ فَكَّرَ بدرستی
که تفکر کرد ولید که طعنه زند بر قرآن وَقَدَّرَ و اندازه با خود راست کرد
که چگوید فَقُتِلَ پس لعنت کرده باد بعذاب ابدی و عقاب سرمدی گرفتار
باد كَيْفَ قَدَّرَ چگونه تقدیر کرد این تعجب است از تقدیر کردن
ولید امر باطل را بجهة استهزا و اهانت پیغمبر و قدح در قرآن پس بجهة مبالغه
در تعجب تکریر این لفظ کرد ثُمَّ قُتِلَ پس ملعون باد و معذب بعقاب دیگر که
اشد باشد و بعقاب دیگر كَيْفَ قَدَّرَ چگونه اندازه کرد ثُمَّ نَظَرَ
پس نظر کرد در آن و تفکر نمود تا موجب پیدا کند ثُمَّ عَبَسَ پس روی
ترش کرد بجهة آنکه موجب طعن در آن نیافت یا در پیغمبر نگریست و روی
ترش کرد وَبَسَرَ و پیشانی در هم کشید بکراهت شدیده مانند
متهم و متفکر در امری ثُمَّ أَدْبَرَ پس روی بگردانید از حقیت قرآن
یا از محمد از روی عناد وَاسْتَكْبَرَ و سرکشی کرد از متابعت
پیغمبر حاصل که ولید پلید بعد از تفکر بسیار از روی با اصحاب خود کرد
فَقَالَ إِنْ هَذَا پس گفت بایشان که نیست این که محمد میگوید
إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ مگر جادوی که روایت کرده میشود از ساحران بابل

که هاروت

که هاروت و ماروت بودند یعنی ساحران آن را باو تعلیم میدهند إِنْ هَذَا نیست اینکه
محمد میگوید إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ مگر سخن آدمی یعنی آنکه جبر و یسار یا مسلمه که از ساحران اند
نه آنکه این از نزد خدا باشد و یا سحری که مردمان آن را ایثار و اختیار میکنند بجهة
حلاوت در نفوس و ولید ملعون بجهة عناد کلام الهی را سحر گفت نه بر وجه اعتقاد
چه میدانست که اگر قرآن سحر میبود از کلام ساحران آن را ممکن بودی آوردن مثل
آن و او را و غیر او را منصف بودند بفصاحت آن قایل میبودند و قادر نبودند بر آوردن
مثل آن پس حق تعالی تهدید آن میفرماید که سَأُصْلِيهِ سَقَرَ زود باشد که برافکنیم ولید را
بسقر که درکه ایست در دوزخ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرُ و چه چیز دانا گردانید ترا که
چیست سقر این برای تنبیه است بر تفخیم و تهویل سقر بعد از آن بیان آن میکند لَا تُبْقِي یعنی
سقر آتشیست که باقی نگذارد گوشت و پوست و عروق و اعصاب و عظام را بر هیچ دوزخی
بلکه همه بسوزاند باز حق تعالی نو سازد اجزای او را وَلَا تَذَرُ و دیگر دست باز ندارد
بلکه دیگر باره بسوزد و بهمین منوال همیشه معذب باشد گویند لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ باین معنی
است که نه گوشت بگذارد و نه دست از پوست باز دارد و یا نه ظاهر اعضا را گذارد و نه باطن را
و یا نه عضوی را گذارد که محل حیوة است و نه آن را که ذی حیوة نیست لَوَّاحَةٌ لِلْبَشَرِ آتشی است
سیاه کننده مر پوست کافران را یا لایح و ظاهر برای ایشان کقوله لترونها عین الیقین عَلَيْهَا
تِسْعَةَ عَشَرَ بر آن آتش است موکل نوزده یا نوزده صنف فرشتگان یعنی موکل بر آن
و مسلط بر اهل آن و در تبیان از براء بن عازب نقل کرده که گروهی از یهود حضرت رسول را
از خزنه دوزخ پرسیدند آنحضرت دو بار باصابع یدین اشارت کرد و در نوبت دوم
ابهام و همین امساک و این آیه برای تصدیق آنحضرت نازل شد و چون این آیه مطابق
قول توریة است آن یهود مسلمان شد و در روایت آمده که یکی از آنها مالک است و
هجده از آن دیگر اعوان و انصار او و در خبر است که اینها خازنان درکه سقرند و درکات دیگر را
خازنان دیگر و اختصاص اولی آنست که این عدد بجهة حکمتیست که مخفی است مانند عدد
آسمان و زمین و بروج و غیر آن و اگر چه بعضی از محققین بدقت نظر فکری چند کرده اند

در بیان تخصیص آن و تکلف نموده اند در آن چنانکه در منهج الصادقین مذکور است و در آورده اند
که بعد از نزول این آیه ابو جهل پر جهل گفت ای معشر قریش محمد میگوید که زبانیه نوزده اند
و پیش بینند شما شجاعان و دلاورانید آیا شما یکی ده تن ایشان را دفع نتوانید کرد
ابو اسد بن اسید کلده جمحی که در قوت و شجاعت از همه پیش بود گفت من به تنهایی
ده را کفایت کنم بپشت و هفت را بشکم و دو دیگر را شما کفایت کنید و در روایتی
آمده که گفت من در پیش شما بر صراط روم ده را بدست راست و نه را بدست چپ
دفع کنم و همه بسلامت از آن بگذریم و به بهشت در آییم آیه آمد که وَمَا جَعَلْنَا
و ما نگردانیدیم أَصْحَابَ النَّارِ ملازمان و موکلان دوزخ را إِلَّا مَلَائِكَةً
مگر فرشتگانی که قوی ترین خلقان اند نه مردانی که از جنس شما باشند تا با ایشان مقاومت
توانید نمود از عمرو بن دینار روایتست که هر یکی از ایشان تواند که بیک دفعه اکثر از
قبیله ربیعه و مضر را بجهنم اندازند و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
مرویست که چشمهای ایشان چون برقست و دندانهای ایشان مانند حصار
میکنند از موهای کافران را و با یک طریق ایشان را بدوزخ می اندازند و هر یک
از ایشان را مثل قوت تمام آدمیان است و یکی از آنها امتی را بدوزخ رانند و گروهی را
از آتش بر کردن گیرد و بر سر ایشان اندازد و در روایت دیگر آمده که چشمهای ایشان چون
برق جهنده است و انیاب ایشان مانند حصارهای بلند و پاره های آتش از دهنهای
ایشان بیرون می جهد و میان هر دو دوش هر یکی از ایشان بمسافت یکساله راه است
و فراخی دست هر یک بمرتبه که قبیله ربیعه و مضر را تواند فرا گرفت و رحم از ایشان
نزع کرده و هر یک از ایشان هزار کافر را در هر گوشه از دوزخ که خواهند بیفکنند
و هرگاه قوت و صلابت هر یک از زبانیه باین مرتبه باشد چگونه این کلمه و
غیر او ایشان را دفع توانند کرد وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ و نگردانیدیم عدد موکلان
دوزخ را إِلَّا فِتْنَةً مگر عددی اندک که مقتضی امتحان باشد لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنان را
که کافر شدند یعنی تا ایشان از غایت عناد و فرط طغیان چون استماع این عدد

خاص

خاص کردند بآن استهزا کنند و استبعاد نمایند که نوزده تن چگونه اکثر ثقلین را عذاب
خواهند کرد اگر چنانچه راه عناد را میگذاشتند و با عقول خود به تفکر مراجعت میکردند
هر آینه عالم میشدند باآنکه در ضمن این عدد خاص حکم و مصالح مندرج است و متیقن
میشدند در آنکه کسی که یک فرشته را بر جمیع مردمان مسلط ساخته است برای قبض
روح ایشان و کسی نمیتواند که با او مقاومت کند چه جای آنکه بر او غالب شوند البته
قادر خواهد بود که همه را با آتش دوزخ کشد حاصل که حق تعالی میفرماید که ما زبانیه را
باین عدد معین و مقرر کرده ایم لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ تا یقین کنند آنانکه أُوتُوا
الْكِتَابَ داده شده اند کتاب توریة یعنی کسب یقین کنند از آن بنبوت
محمد صلی الله علیه و آله یا بحقیقت قرآن چه قرآن را که یابند مصدق توریة است
و موافق قول بیقین شوند در آنکه قرآن از نزد خداست و محمد پیغمبر و امینست و   آن سین م
کتاب ایشانرا نخوانده و نشنیده و با وجود آن از آن خبر میدهد که پیغمبر خداست و سخن
او حقست وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا و بیفزایند آنانکه گرویده اند ایمانا گرویدن را به
تصدیق کردن باین همچنانکه گرویده بودند بآنچه نازل شده که به پیغمبر پس مراد
بزیادتی ایمان در کمیت باشد نه کیفیت و یا بسبب تصدیق اهل کتاب بقرآن ایمان
ایشان راسخ گردد و اوج کمال باوج مزید ایمان در کیفیت باشد وَلَا يَرْتَابَ
الَّذِينَ و تا شک نیارند آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده شده اند توریة وَالْمُؤْمِنُونَ
و شک نکنند گرویدگان از اهل اسلام در آن عدد این تاکید استیقان و زیادتی
ایمانست وَلِيَقُولَ الَّذِينَ و تا گویند بر وجه انکار آنانکه فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ
در دلهای ایشان بیماری شک و نفاق باشد وَالْكَافِرُونَ و تا گویند ناگرویدگان
که جاحد ماندند بتکذیب مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ چه چیز خواسته است خدای بِهَذَا مَثَلًا
باین عدد معین از روی مثل یعنی منافقان و کافران گویند که حق تعالی باین عدد
عجیب چه غرض و قصد نموده که نوزده زبانیه تعین کرده نه بیشتر که عدد
تام است یعنی گویند این سخن خدا نیست چه اگر از نزد خدا میبود باین عدد ناقص

نار نمیشد کذلک همچنانکه حق تعالی تمثیل این عدد خاص اخبار مکلفان می کند
در تدبیر و تامل در آن و عدم آن تا ضلالت و هدایت ایشان ظاهر شود همچنین
یضل الله گمراه میسازد خدا یعنی در ضلالت فرو میگذارد کافر را و اسباب
لطف و توفیق از او باز میگیرد من یشاء هر کرا که میخواهد از اهل عناد و انکار که
تدبر و تفکر نمیکنند در حجج بینه در قول صدق پیغمبر و یهدی من یشاء و راه
مینماید کسی را که در طلب حق است و تارک عناد میخواهد و ما یعلم جنود ربک
و نمیداند لشکرهای پروردگار ترا یا محمد هیچکس از حیثیت و کمیت و کیفیت و
عدد خاص که مشتمل بر عقد کامل و ناقص باشد الا هو مگر او که عالم است بجمیع
معلومات و چه غیر او و کسی دیگر حصر ممکنات نمیتواند کرد و مطلع نمیتواند شد
بر حقایق صفات موجودات و آنچه موجب اختصاص هر یک از آنها است بآن
از کمیت در عدد و ناقص و کامل مانند حکمت در عدد سموات و ارضین و ایام
سنه و شهور و بروج و کواکب و اعداد نصب صلوات و اوضاع هر یک از آن
و غیر آن از محدثات و ما هی و نیست سقر یا عدد خزنه یا این سوره الا
ذکری للبشر مگر پندی از برای آدمیان کلا نه چنانست که کسی انکار
سقر تواند کرد و یا دفع خزنه تواند کرد یا چرا تدبر در آیات قرآنی نمیکند
تا مهتدی شوند والقمر سوگند بماه که از آیات عجیبه است در طلوع و غروب
و زیاده و نقصان و معرفت اوقات در حالت بوی باز بسته است و
و قسم بجهت اطاعت شب اذا ادبر چون بیاید در عقب روز و حفص
اذ دبر بی الف میخواند و ادبر بصیغه ماضی از باب افعال که همان والصبح
اذا اسفر بحق صبح چون روشن شود یا روشن گرداند عالم را و تاریکی را زایل
گرداند انها بدرستی که عذاب طبقه سقر لاحدی الکبر هر آینه یکی
از دو آن بلاهای بزرگ است که آنها را نظیر نباشد نذیرا للبشر از روی
ترسانیدن و بیم کردن مر آدمی را یا در حالتی که بیم کننده باشد لمن شاء منکم

هر کرا

هر کرا خواهد از شما ان یتقدم آنکه پیش میرود در خیر و طاعت او یتاخر یا باز می
ایستد از شر معصیت یعنی مر جمیع مکلفان را که ایشان را تمکین داده اند تقدم مینمایند
بر طاعات و خیرات سبقت میکنند و اگر میخواهند باز پس می ایستند و مرتکب معاصی
میشوند که فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر یعنی همه طوایف پند دهنده است محمد بن
فضیل از ابی الحسن صلوات الله علیه روایت کرده که آنحضرت فرمود که هر که پیشی
گیرد بدوستی ما از سقر متاخر گردد یعنی از آن ناجی شود و هر که متاخر گردد از محبت ما
و روی از آن بگرداند سبقت کرده بسقر و پیش از همه بآن گرفتار شود کل نفس
هر نفسی از ذکور و اناث بما کسبت بآنچه کرده است از کردار و گفتار رهینة
مرهونست بنزد خدای و بآن گرفتار خواهد بود مراد آنست که در عمل خود مواخذ
است و از آن خلاص نتوان شد و قدرت نخواهد داشت که خود را از رهن آن باز
رهاند بجهت ترک ایمان و طاعت که سبب نجات است الا اصحاب الیمین مگر یاران دست
راست که ایشان بکسب خود مرهون نباشند و بگناه خود مواخذ نه بلکه مفکوک
الرقاب باشند در نفس خود مراد آنست که حق تعالی بجهت شرافت ایمان و میمنت
اعمال صالحه خطیات ایشان را مغفور سازد و ایشان را رستگار گرداند و از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام مرویست که فرمود نحن و شیعتنا اصحاب الیمین ما و شیعیان
ما اصحاب دست راست باشیم فی جنات در بوستانهای بهشت باشند مرفه
الحال و فارغ البال یتساءلون یکدیگر را سؤال کنند در حالتی که در بهشت باشند
عن المجرمین از احوال مشرکان و بعد از سؤال سائلین بمسؤلین از احوال
مجرمین در جواب گویند که ما گفتیم بمشرکین مجرم که ما سلککم فی سقر
چه چیز در آورد شما را به دوزخ قالوا لم نک گویند ایشان در جواب که ما
نبودیم در دنیا من المصلین از نماز گذارندگان یعنی ترک صلوة مفروضه
میکردیم بفریضه آن اعتماد نداشتیم و لم نک نطعم المسکین و نبودیم که
طعام دهیم درویشان را از زکوة مفروضه و کنا نخوض و بودیم که شروع

ميكرديم در امور باطله كه آن غيبت محمد بود وغير آن مَعَ الْخَائِضِينَ باشروع كننده كان در آن وَ(كُنَّا) نُكَذِّبُ وبوديم كه تكذيب ميكرديم بِيَوْمِ الدِّينِ بروز جزا و بامه عملها شيم آن حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِينُ تا وقتى كه آمد بما مرك ومقدمات آن وبر همان حال مرديم غرض از سؤال توبيخ وتحسير ايشانست فَمَا تَنْفَعُهُمْ پس سود نكند ايشانرا شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ شفيعان (شفاعت) همه از انبيا وملائكه وسائر اهل ايمان بر تقدير آنكه ايشانرا شفاعت كنند واين خود محالست كه بنص واجماع امت شفاعت شافعان مقصور است بر عاصيان اهل ايمان عبد الله مسعود فرموده كه (پيغمبر) ما صلى الله عليه وآله ماسه كس ديكر شفيع بندكان باشند وآنها جبرئيل وابرهيم وموسى وعليهم السلام باشند يا عيسى وهيچكدام ازين سه كس زياده از پيغمبر ما شفاعت نكنند بعد از ان چهار انبياى ديكر شفاعت كنند بعد از ان صديقان وآنكه شهيدان وبعد از شفاعت شافعين جماعتى در دوزخ بمانند پس ايشانرا پرسند كه مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ در جواب كويند كه لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ الى قوله فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ بعد از ان ابن مسعود كفت كه همين جماعت در دوزخ مخلد باشند وباقى در بهشت مرويست از حضرت پيغمبر صلى الله عليه وآله كه در روز قيامت مردى از اهل بهشت كويد اى پروردكار من فلان بنده مرا در دنيا شربتى آب داده پس اذن شفاعت او را بمن كرامت فرما ندا رسد كه برو واو را از دوزخ بيرون آور بيايد تجسس او كرده او را در دوزخ ببيند بفرمان خدا بيرون آورده به بهشت در آورد ونيز از آنحضرت مرويست كه يك شهيد شافع هفتاد مجرم باشد از اهل بيت خود ونيز از آن حضرت منقولست كه از امت من كسى باشد كه شفاعت او بيشتر از قبيله ربيعه ومضر بهشت در آورد حاصل كه شفاعت در حق عاصيان اهل ايمان مسموع خواهد شد نه درباره مشركان ومعاندان فَمَا لَهُمْ پس چيست مشركان جاحد وكافر معاند را عَنِ التَّذْكِرَةِ كه از تذكير قرآنست يا مواعظ

آن مُعْرِضِينَ اعراض كننده كانند كَأَنَّهُمْ كوييا كه ايشان در رميدن از قرآن حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ خران وحشى اند فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ كه كريخته باشند از شيران واز ابن عباس مرويست كه قسوره آواز شجاعانست در معركه حرب يعنى كفار حمر وحشى اند كه كريزند از مردان تير انداز كه صيد شير ميكنند مشركان كفتند يا محمد بما رسيده كه هر كه در بنى اسرائيل كناهى كردى بامدادان صحيفه يافتى كه كناه او وكفاره او در ان نوشته براى ما مثل آن چيزها بيار تا بتو ايمان آوريم وبروايتى ديكر كفته اند كه ما بتو ايمان نياريم تا بنام ما هر يك از ما كتابى بيارى از آسمان ودر آن مكتوب باشد كه اين نامه ايست از جانب خدا بفلان كس بايد كه متابعت پيغمبر كند آيه آمد كه ايشان كريزانند از استماع كلام ونميكروند چنين است كه ميكويند بلكه از روى عناد وجحود بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ ميخواهد هر مردى از ايشان أَنْ يُؤْتَىٰ آنكه داده شود صُحُفًا مُنَشَّرَةً نامهاى سر كشاده وبمهر كه در آن نوشته باشد كه اى فلان پيروى محمد كن كَلَّا نه دهند ايشانرا اين صحيفها واكر بر سبيل فرض بدهند نخواهند كرويد پس اعراض ايشان نه بجهة امتناع ابتاء صحيفه است بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ بلكه نميترسند از عذاب آخرت وعناد ميورزند در وقوع آن وبا وجود علم ايشان بمعجزات ظاهره وحجج بينه بجهة عناد ولجاج از تو اقتراح صحف ميكنند كَلَّا نچنانست كه ميكويند قرآن سحر است وقول بشر إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ بدرستى كه قرآن پند بليغ شريف وموعظه لطيف فَمَنْ شَاءَ پس هر كه خواهد پند كرفتن ويادكردن از آن ذَكَرَهُ پند كيرد آن را وبسهولت پند كيرند از آن نه بعسرت وَمَا يَذْكُرُونَ ويادنكنند وپند پذير نشوند بآن إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مكر آنكه خدا خواهد كه يادكنند يعنى باختيار خود ياد آن نخواهند كرد

واحبار
وایمان نخواهند آورد مگر گاهی که حق تعالی معتبر واکابر ایشان را ایمان دارد واین
منافی تکلیف ومخالف حکمت ونظیر این است آیه ولو شاء ربک لآمن من فی الارض
کلهم جمیعا. هو اهل التقوی اوست سزاوار آنکه بترسند از او وخوف آن را نصب العین
خود سازند یعنی از محارم او اتقا نمایند واهل المغفرة واوست سزاوار آمرزیدن
مرگناه کاران خصوصا ترسندگان را انس از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
مغفرت نماید
روایت کرده که آنحضرت بعد از تلاوت این آیه فرمود که حق تعالی که من اهل
آنم که بیامرزم وگناه بنده را عفو کرده بروی او نیارم وگویند معنی آنست که خدای
از اهل آنست که از او بپرهیزند واز عقاب او بترسند واز اهل اینکه عمل برای او
کند بآنچه موذی شود بمغفرت او **سورة القیامة ومکیة وهی اربعون آیة**
ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت کرده که هر که سورة القیامة
بخواند من وجبرئیل از برای او گواهی دهیم که او ایمان بروز قیامت داشته وتصدیق
بوقوع آن نموده ودر آن روز روشنی روی وبرهمه دیگر غلبه کند وابو بصیر
از حضرت ابو عبد الله صلوات الله علیه نقل کرده که هر که مداومت کند در
قرآن بسوره لا اقسم بیوم القیمة وعمل بآن کند حق تعالی چون او را در قبر مبعوث
گرداند این سوره رفیق او باشد در احسن صورت واو را بشارت دهد وبر
روی او خنده واو را مسرور سازد از صراط ومیزان بگذراند بدانکه چون
حق تعالی ختم سورة المدثر نمود بذکر قیامت بآنکه کافران مکذب ومنکر آنند
افتتاح این نیز بذکر قیامت واهوال آن فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم
لا اقسم البته سوگند میخورم بیوم القیمة بروز رستخیز ولا اقسم وهر آینه
سوگند یاد میکنم بالنفس اللوامة بنفس ملامت کننده بر تقصیر طاعت در
شب یا نفس مطمئنه که ملامت کننده نفس اماره است یا ملامت کننده خود
اگر در طاعت وعبادت کوشش نماید یا مراد مطلق نفس باشد زیرا که حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله فرموده که در روز قیامت که هیچ نفس نیکوکار

وبدکار

وبدکار نباشد مگر که ملامت کند نفس خود را واگر نیکو کرده باشد گوید چرا
زیاده نکردم واگر عمل بد از او صادر گشته گوید کاشکی نکردم وجواب قسم اینکه هر آینه
برانگیخته خواهید شد ودال بر جواب قسم است قوله ایحسب الانسان آیا می
پندارد آدمی ان لن نجمع آنکه جمع نخواهیم کرد عظامه استخوانهای وی را آورده اند که
عدی بن ربیعه که همسایه حضرت رسول بود در نهایت عناد وعداوت بود روزی
از آنحضرت از احوال قیامت پرسید بعد از اخبار از وقوع آن گفت اگر آن روز را
معاینه ببینم باور ندارم وبآن نگروم آیا این استخوانها متفرقه مجتمع شوند حق
تعالی آیه فرستاد که آیا عدی بن ربیع می پندارد که استخوانهای متفرقه او را جمع نکنیم
بعد از پراکندگی واعاده آن نخواهیم نمود بعد از پوسیدگی گویند مراد جمیع
کافرانند یعنی اعتقاد یا ظن منکران بعث آنست که عظام ایشان را فراهم نخواهیم
آورد بلی آری جمیع آنها را قادرین در حالتی که توانایان باشیم علی ان نسوی بر آنکه
راست اندام گردانیم بنانه سرهای انگشتان او را که آن را بهم تالیف کنیم یعنی بلا
میات او را با وجود صغر ولطافت آن جمع کنیم وباهم منضم سازیم چنانکه اول
بود چه جای استخوانهای بزرگ از ابن عباس مرویست که معنی آنست که ما قادریم
بر آنکه فراهم آوریم ومقبوض سازیم انگشتان او را تا مانند سم چارپا شود ونتواند
که بدست چیزی بخورد بلکه بدهن اکل نماید مانند سایر حیوانات ولیکن ما
بفضل ومنت خود انامل او را عطا فرمودیم که موجب خلقت وتمامیت اعضا
ومنت خود انامل او را عطا فرمودیم قبض وبسط وارتفاق باعمال رفیعه ولطیفه
مانند کتابت وغیر آن بل یرید الانسان بلکه میخواهد عدی یا جنس آدمی باین
انکار ودروغ لیفجر امامه تا همیشه بفجور مشغول باشد در زمانی که در پیش
است او را یا نزد ولیت او را تا او فات حیوة واز سعید بن جبیر مرویست که
مراد آنست که ذنب مقدم دارد وتوبه را موخر سازد وگوید سوف اتوب سوف
اتوب تا وقتی که بود باشد که توبه کنم تا آنکه موت او را دریابد بر سوء اعمال واقبح افعال

ویا فجور یعنی کذبت یعنی دروغ گوید وتکذیب نماید آنچه او را در پیش است
از بعث وحساب یسئل می پرسد از روی استهزا واستبعاد ایان یوم القیمة
که کی خواهد بود روز رستخیز بعد از آن در بیان علامات حدوث قیامت
میفرماید که فاذا برق البصر پس آن هنگام که خیره ومتحیر شود چشم از کثرت
فزع وهول وخسف القمر وتیره گردد ماه وجمع الشمس والقمر وجمع کرده
شود آفتاب وماه یعنی ایشان را با یکدیگر جمع کرده در دریا افکنند ودریا
از مجاورت آنها آتش گردد که اذا البحار سجرت گویند مراد بجمع شمس وقمر است در
ذهاب ضوء تا آنکه تاریکی عالم بر مردمان کامل گردد وهیچ نوری وروشنی در روی
نماند وهر که در آنها نگرد مانند دو گاو سیاه در نظرش نماید یا در طلوع آنها
از مغرب یقول الانسان گوید آدمی یعنی کافر مکذب یومئذ این المفر
در آن روز که کجاست جای گریختن مانند قول کسی که نا امید شده باشد مؤمنی را
کلا نه چنانست که گریختن فایده دهد کافر را لا وزر هیچ پناهگاهی نباشد
ایشان را الی ربک یومئذ بسوی پروردگار تست یا محمد نه غیر او در آن روز
المستقر قرارگاه یعنی بمشیت خود مقرر هر کس را برحسب استحقاق از بهشت
ودوزخ مقرر کرده پس مؤمن مستحق را ببهشت آورد وکافر معاند را بدوزخ
یا استقرار عباد در آن روز بسوی او باشد ونه بدیگری ینبؤا الانسان
خبر داده شود آدمی یومئذ بما قدم در آن روز بآنچه از پیش فرستاده از
عملی که کرده واخر وآنچه تاخیر کرده از آن یعنی عمل نکرده ویا بآنچه خود کرده
از کردار خیر وشر وبآنچه مردمان را بر آن داشته که بعد از وی بجای آورند
طریق حسنه یا سیئه یا باول عمل وآخر آن یا بتقدم معاصی وتاخیر طاعت
یا عکس یا بمالی که پیش از موت فرستاده واز آنچه برای ورثه گذاشته بعضی از
اکابر گفته که گاه از پیش فرستی بجهت مال از پس یکباری بجهت گناه
بتوبه نیت کن تا نماند ومال را بتصدق ده تا بماند بل الانسان نچنانست

که آدمی محتاج ابنای واعلام باشد بلکه هر فردی از افراد آدمی علی نفسه بصیرة
بر نفس خود حجت بینه است یعنی شاهد است بر اقوال وافعال خود کقوله شاهدین
علی انفسهم یا خداوند بصیرتست یا صاحب چشمی بیننده است مراد آنست که عالم است
بکردار خود وبینا بحال خود پس احتیاج بانباء واعلام نباشد حاصل که آدمی بر افعال
واقوال خود دانا وبیناست ولو القی اگرچه القا کند معاذیره عذرهای خود را یعنی
هرچند بر گناه خود عذر انگیزد وبدانچه در دفع آن مقدور باشد چاره اندیشد هم
او گواه خود خواهد بود وعذرهای دروغ وحیلهای باطل خود را خواهد دانست
ولهذا هرچند عذر انگیزد از وی قبول نکنند که لا ینفع الظالمین معذرتهم عمرو بن
زید نقل کرده که حضرت ابو عبد الله علیه السلام این آیه تلاوت نمود گفت چه میشود
آدمی را که عذر می آورد برای مردمان بر خلاف آنچه خدای میداند از اعمال او
بدرستی که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که هر که سریره بفعل آورد
حق تعالی آنرا ظاهر گرداند خواه نیک وخواه بد از ابن عباس مرویست که چون
جبرئیل وحی بسید انام خواندی پیش از آنکه آنرا اتمام کند آنحضرت آنرا خواندی
بجهت آنکه مبادا فراموش کند وبسبب حرص او بر اخذ آن وحفظ معانی آن مبادرت
کردی بآن حق تعالی آیه فرستاد که لا تحرک به بجنبان ای محمد بقرآن لسانک زبان
خود را پیش از اتمام وی لتعجل به تا تعجیل کنی بآن یا باخذ آن یا حفظ وی بجهت
مخافت آنکه از خاطر تو برود ومیتواند بود که این فعل از آن حضرت صادر نشده باشد
ونهی ارشادی از جهت آن باشد که تا تعجیل نکند آن را بتلاوت از قبیل آیه
ولا تطع الکافرین والمنافقین ان علینا جمعه بدرستی که بر ماست فراهم
آوردن آن در سینه تو تا یاد گیری آن را وقرآنه واثبات قرائت آن تا بر
زبان بماند یا قرائت ما بر تو تا حفظ آن کنی پس خوف فوت آن بر خاطر عاطر
خود راه مده فاذا قرأناه پس چون بخوانیم آن را بر تو بزبان جبرئیل فاتبع
قرآنه پس پیروی کن خواندن آن را وتامل فرما در آن یعنی در عقب قرائت

جبرئیل قراءت نمای نزد راثنای آن و مطمئن ساز نفس خود را از خوف عدم حفظ
آن زیرا که ما ضامن تحفیظ اویم ثُمَّ اِنَّ عَلَیْنَا بَیَانَهٗ پس بدرستی که بر ماست بیان و
روشن کردن آنکه مشکل باشد بر تو از معنا آن مروی است که بعد از نزول این آیه
چون جبرئیل آیتی بر آنحضرت خواندی سر در پیش انداختی و چون قراءت
او تمام شدی و برفتی قراءت آن فرمودی گفته اند معنی فاتبع قرآنه اینست
که عمل نمای بآنچه در دوست از احکام حلال و حرام بدانکه توسیط آیه لا تحرک به
تا بقوله ان علینا جمعه و قرآنه میان آیه سابق و لاحق از آنحضرت صادر شده
بجهت تذکر نزول آنچیز است که در اثنای سابق و لاحق بود و لهذا باز سر رشته
کلام را بما سبق کشیده میفرماید که کلا نه چنانست ای آدمیان که گمان برده اید
از علم و قوع قیامت و علم بعث و نشر و حساب در آن و بجهت این تفکر و تدبر
نمیکنید در قرآن بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ بلکه دوست میدارید شما این دنیای
شتابنده را که سریع الزوال است وَتَذَرُوْنَ الْآخِرَةَ و دست باز میدارید از کار
آخرت که باقیست و حال آنکه کار بر عکس می باید کرد پس در بیان حال مردمان
در آخرت میفرماید که وُجُوْهٌ یَّوْمَئِذٍ روی ها در آن روز یعنی در قیامت نَاضِرَةٌ
تازه و تابان و با سرور و شاد باشند و مراد وجوه انبیا و اولیا و مؤمنان باشند
یعنی دوستان اهل البیت علیهم السلام که حق تعالی رویهای ایشان را با نضارت
و طراوت کرده اند تا ملائکه و سایر خلقان باین علامت بدانند که ایشان
فایزانند و مقربان درگاه سبحانی اِلٰی رَبِّهَا نَاظِرَةٌ بسوی پروردگار خود نگرنده
اند یعنی مستغرق در مطالعه مثوبات جلیله که حق تعالی با ایشان کرامت کرده
و چون بدلایل عقلیه و براهین نیره ثابتست که رؤیت حق تعالی محالست
چنانکه در کتب کلامیه مبرهن شده که لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار
پس مراد نگریستن باشد برحمت خدا که مراتب علیه و درجات رفیعه است
نه نگریستن بذات خدا و تفصیل و تلبیس این مبحث و اجوبه از طرف
اشاره

۱۵۵

اشاعره در جواز رؤیت و اثبات عدم رؤیت او سبحانه در دنیا و آخرت بدلایل
واضحه بر وجه ابسط و اکمل در منهج الصادقین مسطور است اگر تو خواهی که زین بری
بو ببری ز دو تماشای آن گلستان کن وَوُجُوْهٌ یَّوْمَئِذٍ و روی ها دیگر در آن روز
بَاسِرَةٌ سخت و ترش و تاریک باشد یعنی وجوه منافقان و مشرکان تَظُنُّ گمان
میبری تو ای بیننده یعنی بدانی و یا گمان برد آن نفس یعنی بیقین بشناسد
اَنْ یُّفْعَلَ بِهَا آنکه کرده خواهد شد فَاقِرَةٌ عقوبتی که شکننده مهره های پشت
باشد این کنایه است از نزول عذاب عظیم بر او و گویند ظن بمعنی خوفست یعنی
گمان برند حصول آن را فی الجمله و بتفصیل آن عالم نباشند کَلَّا نه چنانست ای
طالبان دنیا که دل بدنیا توان نهاد و از آخرت توان غافل شد پس از این مرتدع
شوید و تامل نمایید در اینکه اِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِیَ چون برسد روح به
استخوانهای که بر بالای سینه اند و از یمین و یسار احاطه مقدم حلق نموده
که موضع آن چنبر گردنست وَقِیْلَ و گفته شود یعنی کسان محتضر گویند مَنْ
رَاقٍ کیست افسون کننده بادعیه و علاج نماینده بر ادویه و گویند ملائکه
موت گویند که آیا ملائکه رحمت روح او را مرتقی سازند بآسمان یا ملائکه
عذاب بسوی نیران و از ابو العالیه روایتست که ملائکه عذاب و رحمت
با هم نزاع کنند در بالا بردن آن روح وَظَنَّ اَنَّهُ الْفِرَاقُ و یقین کند آن
محتضر آنکه آنچه بدو نازل شده مفارقتست یعنی سبب جدائیست از دنیا
و علت مفارقت از اقربا و احبا و اصدقا و در حدیث آمده که بنده علاج شدائد
مرگ کند و حال آنکه هر یک از مفصلهای او بر یکدیگر سلام کنند که وداع بر تو
باد که تو جدا میشوی از من و من از تو تا روز قیامت وَالْتَفَّتِ السَّاقُ و به
پیچد ساق محتضر بِالسَّاقِ بساق او یعنی پایهای او از هول مرگ و سختی جان
کندن در هم پیچد و حرکت در آن نماند و قتاده گفته مراد آنست که ساقهای
او متحرک و مضطرب شود و پیوسته یکی را پیش خود کشد و یکی را فرو گذارد و

وآنها را بر یکدیگر بپیچد و ابن عباس و مجاهد گفته اند که معنی آنست که جمع
شود شدت موت بشدت آخرت و حسن بصری گفته بپیچد شود حال
حیوة بممات گویند مراد التفات ساقین است در کفن یا اجتماع آخر روز
دنیا باول روز آخرت و در حدیث آمده که هیچ منزلی نیست سخت تر از منزل
اول از منازل آخرت و آخرین منزل از منازل دنیا از یحیی بن معاذ مرویست
که چون بنده را در قبر نهند چهار فرشته بیایند یکی بر سر وی و یکی در پایین
و یکی بر راست و یکی بر دست چپ بایستد فرشته که بر سر وی باشد گوید که
اجل حاضر آمد و عاجل منقضی گشت و آنکه بر راست باشد گوید مال رفت
و وبال ماند و آنکه بر طرف چپ باشد گوید اشتغال رفت و اعمال ماند و
آنکه بر پایین باشد گوید خوشا حال آنکسی که کسبش از ممر حلال بود و شغلش
بحضرت ذو الجلال حاصل جمیع اقوال مذکوره آنست که شداید بر محتضر
متتابع شود و هنوز از یکی خلاص نشده که دیگری از آن سخت تر باشد که گرفتار
شود إِلَىٰ رَبِّكَ بسوی جزای پروردگار تو یا محمد يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ در آن
روزی یعنی روز قیامت همه کس را بزمین محشر کنند و یا در وقت مرگ
ملائکه گویند که سوق روح او کنید بموضع جزای او و اگر از اهل جنت است
به علیین برند و اگر از اهل نار است بسجین وعدی با ایشان ایمان نیاورد
و هیچ کافر بدین نگروید فَلَا صَدَّقَ پس تصدیق نکرد بر رسول و بآیه
قرآن و در اکثر تفاسیر آمده که ابو جهل ملعون را معادات با سید المرسلین
بیشتر از مشرکان دیگر بود حق تعالی درباره او فرمود که نگروید ابو جهل
بمحمد صلی الله علیه و آله یا صدقه نداد از آنچه واجب بمال او بود وَلَا
صَلَّىٰ و نماز مفروضه نگذارد و برای خدا پیروی نکرد پیغمبر را وَلَٰكِن
كَذَّبَ ولیکن تکذیب کرد او را و سخن او را باور نداشت وَتَوَلَّىٰ
و برگشت از راه حق ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ پس برفت بسوی کسان خود يَتَمَطَّىٰ

از روی افتخار که من تکذیب کرده ام و برگشته از محمد و تابع او نشده ام بعد از آن
از غیبت بخطاب التفات کرده میفرماید که أَوْلَىٰ لَكَ یعنی سزاوار است
بر تو ای کافر معاند شدت عذاب در قبر و یا هلاک در دنیا فَأَوْلَىٰ پس بعد
سزاوار است ترا عذاب الیم ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ پس یعنی سزاوار است ترا هول قیامت
فَأَوْلَىٰ پس بغایت سزاوار است ترا خلود در دوزخ و نزد بعضی اولی بمعنی ویل است
که حق تعالی چهار کرت برای تاکید عذاب ابو جهل یا معاویه را گفت وای بر تو
آورده اند که بعد از نزول این آیه حضرت رسول ابو جهل را در بطحای مکه دید
جامه اش بگرفت و گفت اولی لک فاولی ثم اولی لک فاولی ابو جهل گفت بچه چیز مرا
میترسانی حقا که تو و خدای تو هیچ با من نتوانید کرد بدرستی که من عزیزترین اهل مکه ام
چون روز بدر شد قوت قریش و ضعف لشکر رسول را دید هیچ شک نکرد در آنکه
ایشان بر پیغمبر غالب شوند پس روی بحضرت رسول کرد و گفت پس از امروز
خدای خود امیر است که ترا ذلیل گرداند و چون جنگ ملتحم گردید حق تعالی او را
مخذول ساخت و عبدالله بن مسعود گوید که پیری بود در غایت ضعف و
ناتوانی و جهت بی قوتی و ضعف پیری نتوانست که حرب کند و جهة آن بگرد
کشتگان میگشت که هر کرا رمقی باشد او بکشد چنانکه از عبدالله مرویست که
گفت ابو جهل را دیدم در میان کشتگان افتاده رمقی بیش در بدن او نمانده بود
پای او را کشیده از میان کشتگان بیرون آوردم و پا بر پشتش نهادم چشم باز
کرد و مرا بدید گفت پای بر بلندی نهاده گفتم ای ابو جهل بر اینحال رسیده
و هنوز ترک تجبر و تکبر نکرده گفت ای عبدالله دانم که مرا خواهی کشت سه
وصیت دارم قبول کن اول آنکه محمد را بگوی که در جهان از تو دشمن تری نداشتم
دوم آنکه مرا بشمشیر من بکش نه بشمشیر خود سیم آنکه سر مرا از سینه ببر و پیش محمد
بر تا او را خوش آید گفتم بخدا که خدا ترا دشمن تر دارد که محمد ترا والله که بغیر از
تیغ تو ترا بکشم و سر ترا از ذخ ببرم تا از همه کس حقیرتر و بیمقدارتر باشی

پس گفت سر شتر ایستاده بریدم خواستم که بردارم قوت آن نداشتم ریسمانی بر سر شتر
بستم و او را میکشیدم تا بنزدیک پیغمبر آوردم آنحضرت مرا ببهشت بشارت
داد خدا را شکر کردم • و در خبر است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر
امتی را فرعون بوده است و فرعون امت من ابو جهل بود بعد از ذکر تهدید
و وعید بر سبیل انکار میفرماید أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ آیا می پندارد آدمی یعنی
یا جنس کافران أَنْ يُتْرَكَ آنکه واگذاشته شود سُدًى در حالتی که مهمل و
معطل و ضایع باشد مکلف و بعضی مبعوث نگردد و مجازات نیابد و این
هرگز نباشد چه مقتضی مجازات بود در عقبا چه مجازات در سرای تکلیف
ممتنع است عقلاً پس تقریر حجت دیگر میفرماید بر قدرت خود أَلَمْ يَكُ
نُطْفَةً آیا نبوده است آدمی قطره آبی مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَىٰ از منی که ریخته می شود
در رحم ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً پس بوده است خونی بسته فَخَلَقَ پس خلق
کرد بر تقدیری که برای وی بود زمانی در رحم یا دمید روح در
بدن او یا آفرید اعضای باطنه و ظاهره و یا صورت او را در شکم
مادر فَسَوَّىٰ پس راست اندام گردانید او را با اعتدال قامت و حسن
صورت و کمال قدرت یا تسویه فرمود هر جارحه را برای عملی که مختص
بآنست فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ پس پدید کردانید از آن دو صنف
الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ نر و ماده را که بآن تناسل حاصل میشود أَلَيْسَ ذَٰلِكَ
آیا نباشد آنکه چنین ایجاد فرماید بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ توانا بر آنکه يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ
زنده گرداند مرده کان را یعنی هر کس که قادر باشد بر ابتدا البته
قادر خواهد بود بر بعث و احیا چه هر که توانا باشد بر آنکه نطفه را
علقه کند و علقه را مضغه و مضغه را بلحم و عظام پس تسویه آن نموده
آن را حیوة بخشد و حواس خمس شریفه اعطا نماید که هر یك از آنرا
فایده ایست که آن دیگری نیست کرامت فرماید و تقدیر ذکر و انثی

حکما و اطبا گفته اند که از انسان غنی و ابن نوع که لطیف است در
رتبتی و اصل و لطیف مقتضی م

نماید

و انثی نماید که منشأ تناسل است هر آینه قادر خواهد بود بر اعاده آن بعد از موت
برای مجازات اعمال و مکافات افعال و از براء بن عازب روایتست که چون این آیه نازل شد
پیغمبر فرمود که سبحانك اللهم فادر بلی سورة الدهر مكية و ثلثون ايات
ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کند که هر که سورة الانسان
بخواند اجر وی بر خدای جنت و حریر باشد • و ابو جعفر علیه السلم فرموده که هر که
سوره هل اتی بهر صبح پنجشنبه بخواند حق تعالی صد حور العین عذار و چهار
صد هزار ثیبات از آنها باو تزویج فرماید و در بهشت با حضرت سید کاینات
باشد بدانکه حق تعالی چون ختم سوره قیامت کرد بخلق انسان از نطفه که
دالست بر صحت بعث افتتاح این سوره نیز بمثل آن کرده فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم
هَلْ أَتَىٰ بتحقیق که آمده پیش از این بزمان اندك عَلَى الْإِنْسَانِ بر آدمی مراد جنس است
حِينٌ هنگامی ممدود و معین مِنَ الدَّهْرِ از زمان ممتد غیر محدود لَمْ يَكُنْ
شَيْئًا نبود آن آدمی چیزی مَذْكُورًا در حالتی که یاد کرده شده باشد چه او عنصر بود
و نطفه در اصلاب آبا و هیچکس نام او را نمیبرد و نمیدانست که او انسان خواهد
بود اکثر مفسران بر آنند که مراد بانسان آدم است که چهل سال میان مکه و
طایف افتاده بود قبل از نفخ روح در او و در آن مدت در بعضی زمان خاک
بود و در برخی دیگر گل و حماء صلصال بود • گویند چهل سال خاک بود و باران
آن بر آن میبارید بعد از مدت چهل سال دیگر گل بود و بعد از زمان متغیر
گشت و حما شد و چهل سال بر اینحالت بود پس بحرارت آفتاب خشك شد
و صلصال گشت بعد از چهل سال دیگر روح در او دمیده شد و آنچه از عطا
و ابن عباس نقلست که آدم بعد از صد و بیست سال تمام آفریده شد مؤید
اینست و در اینمدت هیچکس از ملائکه و جن او را بانسانیت یاد نمیکردند
و نمیدانستند که نام او چیست و فایده خلقت او چه باشد و این معنی را
معلوم نداشتند که استاد قدرت آیینه میسازد که مظهر اشعه مفاتیح غیب

باشد و دنیا و اقتضای مراتب ظهور بود و مرتبه خلافت کبری ایشانند و
عین مقصود است و منتهای غایت و خفای جود و آشکارا کرد و در تفسیر
اهل البیت علیهم السلام مذکور است که مراد با انسان علی ابن ابی طالب
علیه السلام و هل استفهام در معنی ما و نفی است نه بمعنی تحقیق و تقدیر
آنکه ما اتی علی الانسان یعنی هیچ زمانی بر این انسان نگذشت که او در آن
زمان مذکور نبود بلکه همیشه مذکور و معروف بود و چگونه چنین
نباشد که نام شریفش با نام خدا و رسول او بر ساق عرش و بر در بهشت نوشته
باشند پیش از خلق عالم در مناقب خوارزمی از جابر بن عبد الله انصاری
روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که بر در بهشت نوشته است
لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله قبل ان یخلق السموات و
الارض بالفی عام این کلمه بزرگوار بر در بهشت نوشته بود پیش از خلق
آسمانها و زمینها بدو هزار سال و نیز در کتاب مذکور مسطور است که
امام حسین بن علی علیه السلام نقل کرده که سید کاینات فرمود که من و
علی یک نور بودیم نزد خدا بچهار هزار سال قبل از آنکه آدم مخلوق شود بودیم
و باقی احادیث درین باب حواله بمنهج الصادقین میرود و مؤید این قول است
نزول این آیه رفیعه آیت و انزال این سوره در حق اهل البیت علیهم السلام
باجماع امامیه و جمهور سنیه چنانکه بعد ازین مذکور شود انا خلقنا
الانسان بدرستی که ما آفریدیم آدمی را من نطفة از آبی اندک که منی است
و بنابر آنکه مراد بامیر المؤمنین علی علیه السلام است انسان و نیز در کتاب مذکور
مذکور است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل بمن آمد و هر دو
بال خود را گشاده نگاه کردم دیدم که در او نوشته بود لا اله الا الله محمد
نبی و بر دیگری نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی
و نصرته به پس مراد بر ضمیر خلقنا محمول بر عموم خواهد بود و اگر بر خصوص

دارد شده

وارد شده و اگر مراد اسم جنس باشد معنی آن خواهد بود که خلق کردیم ما همه آدمیان را
در اول حال که عناصر و نطفه بودند و هیچ کس از مخلوقات سماوی و ارضی
ایشان را بعنوان انسانیت ذکر نمیکرد پس ما ایشان را از نطفه ایجاد کردیم
و بحد انسانیت رسانیدیم و چون منی هر یک از زن و مرد مختلف الاجزاست
در رقت و قوام چه هر عضوی از آن ماده عضوی مخصوص میشود از این جهة
نطفه را با آنکه مفرد است بجمیع صفت اشاره کرده فرمود که امشاج یعنی
اجزای منی که آمیخته شده اند بهم یا مراد با مشاج طبایعست از حرارت
و برودت و رطوبت و یبوست که حق تعالی آنها را در نطفه ایجاد فرموده پس
حاصل آنست که آفریدیم آدمی را در حالتی که اراده کردیم که نبتلیه بیازماییم او را در
تکلیف که در صورت امتحانست فجعلناه پس بازگردانیدیم او را سمیعا بصیرا
شنوا و بینا تا ممکن باشد بر مشاهده دلایل و استماع آیات یعنی بجهة آنکه اراده
ابتلای او داشتیم سمع و بصر را باو دادیم انا هدیناه السبیل بدرستی که ما نمودیم
او را راه راست بنصب ادله باهره و انزال بینه بعد از اعضای سمع و بصر که آلت
ادراک آنهاست اما شاکرا در حالتی که یا سپاس دارنده یعنی مؤمن موحد است
و اما کفورا و یا ناسپاس یعنی کافر جاحد مراد آنست که هدایت ما مخصوص
نیست باهل ایمان بلکه بهمه مردمان نصب ادله کرده ایم و آلات تمکین عطا نموده
پس بدان فهم که هدایت شان کرده ایم هدایت کافر نیز نموده ایم و همه را از تمام
اختیار کفر و ایمان داده پس اگر وی بآنچه مأمور است اطاعت نکند و بجهت
عناد بر کفر خود اصرار نماید حجت بر وی باشد نه بر ما انا اعتدنا بدرستی که
ما آماده کرده ایم للکافرین برای ناگرویدگان سلاسل زنجیرهای که ایشان را
بدان بند و زنخ کشند و اغلالا و غلها که بر گردن ایشان نهند و سعیرا
و آتش افروخته که در آن همیشه بسوزند پس ذکر احوال ابرار میکند
ان الابرار بدرستی که نیکوکاران که مؤمنان فرمان بردارانند یشربون آشامند

درآخرت مِن كَأسٍ از جام فرح انجام خمر شربتی که كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا هست
آمیزش آن با کافور مراد یا کافور بهشت که برخلاف کافور دنیاست تا خنک
وشیرین وخوشبوی شود یا خدای کیفیت کافور در همان می خلق کند نه کافور را
پس مراد آنست که آن مانند چیزی باشد که کافور را بآن آمیخته باشند
بواسطه خوشبوی وسفیدی که مشابه کافور باشد ومرویست که کافور
چشمه ایست در بهشت که خوشبوتر از مشک وعنبر است وسفیدتر از برف و
بجهة مشابهت آن بکافور اورا باین نام خوانند ومؤید اینست که بدل
کافور آورده عَيْنًا یعنی آمیخته باشند آن کاسه را بآب چشمه که يَشْرَبُ
بِهَا می آشامند آن را عِبَادُ اللَّهِ بندگان خدای که فرمانبرداران او باشند
يُفَجِّرُونَهَا میرانند آن چشمه را راندن آسان بهرجا که میخواهند از
منازل وقصور خود تَفْجِيرًا راندنی بسهولت بدون منع مانعی ودر خبر آمده
که اگر اراده تفجیر داشته باشند خطی بکشند آب دران خط جاری شود بی
آنکه نهر نمایند باید دانست که باتفاق جمیع اهل حق که امامیه اند و
معظم اهل سنت این آیه وآنچه بعد از اینست در شان عالیشان حضرت
امیرالمؤمنین علی وفاطمه وامام حسن وامام حسین علیهم السلام است
وفضه رضوان الله علیها که خادمه ایشان بود نازل شده وازجملهٔ
ایشان ثعلبی که از اعاظم اهل سنت است باسانید خود در تفسیر خود
بر این نهج آورده آیهٔ ان الابرار تا آخر بلکه تمام سوره در شان اهل
البیت الکرام علیهم السلام نزول یافته ودر سبب نزول او چنین ذکر
کرده اند که در بعضی ایام حضرت امام حسن وامام حسین علیهم السلام
بیمار شدند وحضرت رسالت با جمعی از صحابه کبار بعیادت آن
دو نور دیده مرتضوی رفتند وبحضرت شاه اولیا امر
فرمود که یا ابا الحسن از برای دو نور دیده خود نذر کن تا حق تعالی

ایشان

ایشان را شفا دهد ولباس صحت وعافیت در ایشان پوشاند پس آن
وصی سید انبیا نذر فرمود که اگر حق تعالی بلطف خود این دو فرزند
مرا شفا دهد من سه روز روزه بدارم چون آن سرور این نذر فرمود
حضرت فاطمه وفضه وامام حسن وامام حسین نیز نذر فرمودند
وهمه اقتدا بآنحضرت نمودند چون حق تعالی لباس عافیت در ایشان
پوشانید وآن دو سید سروری را از دار الشفای عاطفت شراب صحت
چشانید عزیمت کردند که بنذر خود قیام نمایند در حجره طاهره هیچ طعام
نبود که بآن افطار کنند پس آن سرور اوصیا چنانکه در روایت ابن مهران
باهلی مذکور است که آنحضرت بنزد شمعون یهودی خیبری رفت که
همسایه آنحضرت بود امیرالمؤمنین بآن یهودی گفت ای شمعون تواند
بود که پاره پشم بمن دهی که آن را حضرت فاطمه برای تو بریسد وتو باجرت
آن سه صاع جو بمن دهی شمعون گفت یا علی راضی شدم یهودی بخانه
در آمد وآن سه صاع جو وپشم را برداشت بنزد حضرت امیرالمؤمنین آورد آن
حضرت پشم را بحجره طاهره فاطمه زهرا علیها السلام آورد واهل بیت بوفای نذر
مشغول شدند ونیت روزه کردند حضرت فاطمه در روز اول یک
صاع را از آن جو آرد کرد پنج قرص پخت وچون شب در آمد نماز را ادا فرمودند
وطعامی که از برای هر کدام قرصی ساخته بود آورد خواستند که افطار
کنند ناگاه آوازی بگوش ایشان رسید که یکی گفت یا اهل البیت السلام
علیکم من مسکینم از مساکین محتاج وگرسنه مرا طعام می دهید تا
حق تعالی شما را از موائد جنت محظوظ گرداند پس سرور اسخیا وسید
اوصیا قرص خود را باو تصدق فرمود چون باقی اهل بیت آن کرم
وسخا از آن سید اوصیا دیدند همه باو اقتدا نموده قرص
های خود را ایثار کردند بآن مسکین از روی تصدق ودر آن شب همه

بی طعام ماندند و بآب خالص افطار کردند و فضه نیز متابعت ایشان
نموده قرص خود را تصدق نمود روز دوم حضرت فاطمه بر پنج روز اول
پنج قرص مهیا ساخت چون شب آمد خواستند که افطار کنند آوازی
بگوش ایشان آمد که السلام علیکم یا اهل البیت محمد یتیم ام که بر در سرای شما
ایستاده بیکس و فرومانده قوتی ندارم و گرسنه ام تواند بود که مرا طعامی دهید
تا حق تعالی شما را از اطعمهٔ بهشت خوشنود و بهره مند گرداند شاه اولیا قرص خود را
باو تصدق فرمود و اهل بیت و فضه نیز متابعت کردند و قرصهای خود را
بآن یتیم بخشیدند در آن شب نیز بآب خالص روزه گشودند و طعامی اکل
نفرمودند روز سیم نیز آن سیدهٔ طاهره پنج قرص دیگر بپخت چون شب در
آمد خواستند که افطار کنند ناگاه آوازی بگوش ایشان رسید که من
اسیری ام از اسیران محمد و در اینجا غریبم و مضطر و فرومانده و گرسنه
مرا طعامی دهید تا حق تعالی شما را از خوان جنت حظی کامل و نصیبی شامل
ارزانی فرماید شاه ولایت پناه چون ندای آن اسیر شنید قرص خود را
باو تصدق نمود حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین صلوات الله
علیهم با فضه قرصهای خود را بآن اسیر بخشیدند شب سیم نیز بآب خالص
روزه گشودند و طعامی نچشیدند روز چهارم آن سرور اولیا دست حسنین را
گرفته بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفت آن دو نور
دیدهٔ زهرا از جوع و ناتوانی و ضعف میلرزیدند و چون چشم مبارک حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله بر ایشان افتاد فرمود که یا ابا الحسن ایشان را
چه شده است که چنین ضعیف و ناتوان گشته اند شاه اولیا صورت
حال را بعرض سید انبیا رسانید آنحضرت بجانب حجرهٔ فاطمه روان شد
چون بحجرهٔ طاهرهٔ فاطمهٔ زهرا در آمد دید که آن معصومه در مصلی خود
بعبادت مشغول است از گرسنگی شکم او بر پشتش چسپیده چون آنحضرت

قرة

قرة العین خود را با آن حالت دید آه از نهاد مبارکش بر آمد و فرمود که واغوثاه
یا الله اهل بیت محمد یموتون جوعاً ای پروردگار عالم اهل بیت محمد از گرسنگی
خواهند مرد پس حضرت جبرئیل از نزد ملک جلیل در رسید و فرمود که ای محمد بگیر
این را و خوش باش بآن کرامتی که خدای عز و جل در حق اهل بیت تو فرموده و سورهٔ
هل اتی تا باخر بحضرت رسالت فرمود و این قصه از ابن عباس و مجاهد و ابی
صالح مرویست و واحدی نیز در تفسیر خود این روایت را بروایت عطاء از
ابن عباس و مجاهد و ابی صالح مرویست و واحدی نیز در تفسیر خود این روایت
را باین طریق ذکر کرده که علی بن ابی طالب علیه السلام خود را باجرت داد
که شب تا صباح نخلستانی را آب دهد بدانند که از جو پس آنحضرت همه شب آب
کشید و نخلستان را آب داد و چون روز شد جو را قبض فرموده ثلث آنرا
آرد فرمود و طعامی پختند که آنرا جریره گویند مسکینی آمد و طعام طلبید
آنرا باو دادند بعد از آن ثلث دیگر را روز دوم پختند یتیمی آمده سؤال
کرد آنرا نیز بدو دادند و ثلث دیگر را روز سیم پختند اسیری از اهل
شرک بیامد و طعام طلب کرد آنرا نیز باو دادند و در همهٔ این سه روز
بگرسنگی بسر بردند و چیزی سوای آب نخوردند حق تعالی این سوره را در
حق او انزال فرمود و علی بن ابرهیم اسناد خود نقل کرده که عبد الله بن میمون
از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود که بنزد فاطمه اندکی
جو بود آنرا عصیده ساخت چون پخته شد نزد خود نهاد تا تناول کند
مسکینی آمد و گفت رحمت خدای بر شما باد حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
برخاست و ثلث آنرا باو عطا فرمود و از پس آن یتیمی آمد و گفت خدا بر شما
رحمت کناد آنحضرت برخاست ثلث دیگر را باو عطا فرمود و از عقب ایشان
اسیری در رسید گفت خدا بر شما رحمت کناد آنحضرت ثلث باقی را
نیز باو داده هیچ از آن نچشیدند حق تعالی این آیه را در حق ایشان فرستاد

بعد از آن ابو عبدالله علیه السلم فرمود که حکم این آیه جاریست در حق هر مؤمنی
که مسکین و یتیم و اسیر را طعام دهد خالصاً لله ابو المؤید خارزمی در مناقب
خود این حکایت نقل کرده بر طریقی که در روایت اول مذکور شد و در
صحیحین نیز مذکور است که این رفعت درجه و مزیت مرتبه که اهل بیت
راست بسبب آنست که یوفون بالنذر و فا میکنند اهل بیت نذر را که در
طاعت کنند و آن سه روز روزه داشتن بود برای وفای نذری که کرده
بودند در بیماری امام حسن و امام حسین علیهما السلم و یخافون یوماً و میترسند
از آن روزی کان شره که هست شدت و هول آن روز مستطیراً فاش و
آشکارا و بجمله اهل عصیان و طغیان رسیده یا بجمیع اقطار منتشر کشته
و با قصای غایات ظاهر رسیده و یطعمون الطعام و میدهند خوردنی
مخصوص خود را علی حبه بر دوستی خدا بر حسب طعام و فرط احتیاج ایشان
بآن کقوله و اتی المال علی حبه و قوله لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون یعنی بجهة
خوشنودی خدا و موافقت اداده او طعام میدهند نه بجهة ریا و سمعه و با وجود
احتیاج ایشان بطعام میدهند و میخورانند آن را مسکیناً درویش بی مایه را
و یتیماً و خورد سال بی پدر را و اسیراً و اسیر محتاج را که از دار الحرب کرفته
اند و در حدیث آمده که هیچ مسلمانی کرسنه را طعام ندهد الا که حق تعالی
از میوه های بهشت او را طعام دهد و هیچ مسلمانی برادر مسلمانی را که برهنه باشد
بپوشاند مکر که او را سبحانه جامهای سبز بهشت را در او پوشاند و هر که تشنه را آب دهد
حق تعالی او را از شراب حق سیراب کرداند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم
مرویست که ابرهیم خلیل الله در شبی از شبهای ظلمانی که هفت ساعت از آن گذشته
بود از خانه بیرون آمد و روی بصحرا نهاد و توجه بدرکاه بی نیاز آورد و کفت
ای پروردکار من برای تو خانه کعبه بنا کرده ام و هفتاد مسجد دیکر بنا نهاده ندا آمد
که هزد تو نزد من است بار دیکر اعاده کرد همان جواب شنید فرمود که الم تردنی علی الاحد

شیئاً یعنی از آنچه مقرر فرموده از اجر من یاد نیکی ندا رسید که یا ابرهیم کان لک
سدیت فوزه من شیعته علی او کوت عوزة من شیعة علی یعنی کو بیا تو شکم
شیعه از شیعیان علی یا بپوشیدی کرسنه یا دنی مزد از من میطلبی کفت یا رب علی
بوجود آمده یا موجود خواهد شد ندا آمد که او وصی و خلیفه حبیب من محمد است
صلی الله علیه و آله کفت بار خدایا جعلنی من شیعة علی یعنی مرا از شیعه علی کردان
و ذلک قوله و ان من شیعته لابرهیم و از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم منقولست
که از دنیای شما سه چیز را دوست میدارم الاکرم الضیف و الضرب بالسیف
و الصوم بالصیف بعد از آن حق تعالی از خلوص نیت ایشان خبر میدهد که انما
نطعمکم جز این نیست که میخورانیم شما را ای اهل استحقاق این طعامها را لوجه
الله برای طلب رضای خدا لا نرید منکم نمیخواهیم از شما جزاء پاداشتی و مکافاتی
بر آن و لا شکوراً و نه شکر کذاری و سپاس داری چه در احسان منت نهادن
و توقع جزا کردن ثواب را بکاهاند بلکه اطعام شما بجهة اینست که انا نخاف من
ربنا بدرستی که ما میترسیم از پروردکار خود یوماً در روزی یعنی از عذاب
روزی که عبوساً ترش کردد در او رویها بجهة شدت اهوال یا روزی
که مانند باشد بشیر خشمناک در اضطراد قمطریرا هم اسم روز قیامتست
که آن بغایت سخت و کریه است و اشتقاق است از اسم خود از ابن عباس نقلست
که روی کافران در آن روز ترش کردد و در هم کشیده شود و در میان هر دو
چشم ایشان مانند قطران عرق روان کرد و روی مؤمنان بعکس این باشد
چنانکه میفرماید که فوقیهم الله پس نکاه دارد خدا ایشان را شر ذلک
الیوم از بدی آن روز یعنی اهوال و شداید آن و لقیهم و بپذیرد ایشان را
یعنی بدهد با ایشان بعوض بدی عبوس کفار و حزن قمطریر نضرة نضارت
و تازه کی و کشاده کی روی و خوبروئی و سروراً و فرح و شادی در دل و
جزاهم و پاداش دهد ایشان را بما صبروا بسبب صبر کردن ایشان برادای

شیعه از شیعیان علی ... سیر کردی ... یا عوض ...

وابت‌ها و لجنّا از محرّمها وایجا طعام خود در حین احتیاج ایشان بآن جنّة بوستانی
مملو از اثمار و سایر اطعمه و اشربه که از آن خورند و نوشند وحریرا جامهٔ ابریشم
بهشت که بپوشند متّکئین فیها در حالتی که تکیه زده گان باشند در بهشت
علی الارائک بر تختهای آراسته بطلا و نقره و انواع جواهر و در و یواقیت لا یرون
فیها نه بینند در بهشت شمسا آفتاب یعنی گرما نیابند ولا زمهریرا و نه سرما
مراد آنست که هوای بهشت بغایت اعتدال بود و در او نه زمستان و نه تابستان باشد
تا از شدت سرما و گرما متاذی باشند از ابن عباس مرویست که روزی اهل
بهشت نوری بهشت زیاده از عادت بینند مانند روشنی آفتاب گویند خداوندا
نه ما را وعده دادی و فرمودی که لا یرون فیها شمسا ولا زمهریرا این نور
آفتاب چیست خطاب آید که این نور آفتاب نیست بلکه سید اوصیا با فاطمه
زهرا ملاطفت کرده اند و بر روی یکدیگر خندیده اند این نور از لب و دندان ایشانست
که بر روشنی بهشت غلبه کرده ودانیة و پاداش دهد ایشان را بهشتی دیگر غیر از بهشت
اول که نزدیک بود علیهم ظلالها بر ایشان سایهای درختان آن لقوله ولمن خاف
مقام ربه جنتان و میتواند بود که دانیه صفت جنتا ق لبوده باشد یعنی
پاداش دهد ایشان را بهشتی که نزدیک باشد ایشان را سایه درختان آن گویند
معنی آنست که آفتاب سایهای بهشت را زایل نکند چنانکه در دنیا زایل میکند
وذللت قطوفها و رام کرده شود که میوه‌های آن بخورند تذلیلا رام کردنی
یعنی آسان بود چیدن آن و چیزی مانع آن نشود بلکه بهر وجه که خواهند بسهولت
آنرا بچینند ویطاف علیهم و گردانیده شود بر ایشان بآنیة من فضة بجامهای خورد
دسته که از نقره باشد واکواب و جامهای بزرگ بی دسته کانت قواریرا که باشد
مانند آبگینه‌ها در صفا و شفافی قواریر آن آبگینه و اکواب من فضة از نقره
مخلوق شده باشند از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که نفوذ
کند نظر در نقرهٔ بهشت چنانکه نفوذ میکند در آبگینه مراد آنست که اصل آن

از نقره

از نقره باشد و مجتمع باشد بیاض نقره و صفای قارورة پس آنچه در او
داخل باشد از خارج آن توان دید قدّروها اندازه کنند ساقیان بهشتیان
ظروف را بر مقادیر فراخور سیرابی بهشتیان تقدیرا اندازه کردنی بی زیاده و کم
واشکال آن بمقتضای آرزوهای خود یا اندازه نمایند ساقیان آن ظروف را
فراخور سیرابی ایشان اندازه کردنی و گویند معنی آنست که بهشتیان بر قدر آنچه
اندیشه کنند از شرب بهشت آن را بیابند ویسقون فیها و آشامیده شوند در بهشت
کاسا کاسی جام خمری که باشد مزاجها زنجبیلا آمیزش آن زنجبیل دنیا است
چنانچه از ابن عباس روایتست که هر چه یاد کرده است حق تعالی در قرآن از انواع نعم
جنت و نام نهاده مثل آن در دنیا نیست ولیکن او سبحانه نام نهاده است آنرا
باسمی که معروف و مشهور است و زنجبیل از آنچیزهاست که نزد عرب محبوب و لذیذ است
و خوش آینده از این جهت حق تعالی آن را در قرآن یاد کرده و مؤمنان را بآن وعده
فرموده که در بهشت خمر که ممزوج بزنجبیل بهشتست که بطعم زنجبیل باشد عینا
فیها چشمه‌ایست در بهشت تسمی سلسبیلا نام نهاده شده است بسلسبیل بجهة سلاست
آنچه از آن در حلق یعنی انسان بگلو فرو رود و گوارنده شود یا مشغاد بهشتیان بود
و روان شود هر جا که ایشان آرزو کنند ویطوف علیهم و طواف کنند بر ایشان ولدان
مخلدون پسران جاوید مانده بر حالت طفولیت که بگردش روزگار از آغاز
بحالت دیگر نروند یا گوشواره دار اذا رأیتهم چون ببینی ایشان را ای بیننده
حسبتهم پنداری ایشان را در صفای لون و درخشندگی و انعکاس شعاع
بعضی از ایشان بر بعضی لؤلؤا منثورا مروارید افشانده شده از صدف یعنی
تر و تازه و نورانی که هنوز دست گوهر بدان نرسیده باشد در رونق و آبداری
آن قصوری پیدا نشده گویند وصف ایشان بر انثار جهة آنست که برای خدمت
در بهشت پراکنده باشند و هر یک از برای امری متردد واذا رأیت ثم و چون
ببینی آنجا یعنی در بهشت بصر تو بهر جا که واقع شود رأیت نعیما ببینی نعمتهای

زنجبیل [illegible]

که در وصف نگنجد وَمُلْكًا كَبِيرًا ۝ و ملکی بزرگ و متسع که زوال بدو راه
نیابد و در حدیث آمده که فروتر و پست ترکسی از اهل بهشت نظر کند در
ملک خود هزار ساله راه ببیند و منتهای مملکت خود را مشاهده کند بطریقی
که مبدء آنرا ملاحظه مینماید و این پسران باین صفت طواف کنند برایشان
در حالتی که عَالِيَهُمْ که بر زبر ایشان باشد ثِيَابُ سُنْدُسٍ جامهای دیباء
لطیف و نازک و کل مایه خُضْرٌ برنگهای سبز درخشنده وَإِسْتَبْرَقٌ و برایشان
باشد دیبای محکم بافته و سطبر و زیبا بافت و درخشنده کی و گفته اند این دیبا
آستر جامه باشد وَحُلُّوا و پیرایه بسته شوند و آراسته کردانیده شوند
أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ بدستوانها از نقره و در خبر است که نقره بهشت بر وصفی صفا
و شفافی داشته باشد که آنچه ماورای آن باشد در آن توان دید و آن از
جمله جواهر بهتر باشد پس کثرت استلذاذ و سرور در آن بیشتر باشد
نسبت با ساور ذهب و غیر آن از جواهر وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ و بیاشامند ایشان را
آفریدکار و پرورده کار ایشان شَرَابًا طَهُورًا ۝ شرابی پاک و پاک کننده از
غل و غش و حسد و سایر صفات ذمیمه بعد از شرب بدن را خوشبو
کرداند و بطون عرق از بدن ترشح کند و کثرت طیب او بر وجهی باشد
که بمراتب از بوی مشک اطیب باشد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
مرویست که چون مؤمن شراب طهور بیاشامد از هر چه ماسوی است میل
نموده بالکلیه متوجه مولی شود و این منتهای درجات صدیقانست و از
مقاتل نقلست که طهور چشمه ایست بر در بهشت که هر که از آن بیاشامد
در دل او حقد و حسد بلکه هیچ صفتی از صفات سیئه نماند بدانکه جوی
کوثر در بهشت خاصه حضرت رسالتست صلی الله علیه و آله و ذکر آن
در سوره کوثر خواهد آمد ان شاء الله تعالی و چهار جوی دیگر از متفیات
و آن آبست و شیر و خمر و عسل و صفت آنها در سوره محمد ذکر یافت و دو چشمه

دیکر

دیگر از آن اهل خشیت است که فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ ۝ و دو چشمه از اصحاب یمین را
که فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ و این چهار چشمه در سوره الرحمن جل ذکره مذکور شد
و شراب رحیق از آن ابرار است ۝ و چشمه تسنیم از آن مقربانست و این هر دو در سوره مطففین
رقم بیان کردد ۝ و دو چشمه از آن اهل بیت است که آن کافور و زنجبیل است که
سلسبیل خوانند ۝ و شراب طهور نیز از ایشان ۝ و از عبد الله عمر مرویست که
مردی حبشی نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت خدا شما را تفضیل
داد بحسن صورت و بیاض لون اگر من ایمان آنم بآنچه بتو آمده و بآن عمل کنم
با تو در بهشت آیم یا نه رسول فرمود که بلی بآن خدایی که جان محمد در فرمان اوست
که در دنیا مرد سیاه باشد که نور روی او هزار فرسخ تابد در قیامت ۝ بعد از آن فرمود که
هر که بگوید لا اله الا الله او را عهدی باشد نزد خدا و هر که بگوید سبحان الله
و بحمده او را صد هزار حسنه بود یکی از حضار گفت یا رسول الله هیچ کس هلاک
نشود و بعذاب دوزخ گرفتار نگردد فرمود که مردی باشد که در عرصه قیامت
حاضر شود با عمل چندان که اگر بر کوه بو قبیس نهد از جای برود و یک نعم از نعمای
الهی بیاید و آن را مستغرق گرداند و محتاج فضل و رحمت خدا گردد بعد از آن
رسول صلی الله علیه و آله این آیه که صفت بهشت بر او تلاوت فرمود چون بآنجا
رسید که وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا حبشی گفت یا رسول الله در بهشت آنچه چشم
تو بیند چشم من هم بیند گفت بلی حبشی کلمه بگفت و نعره بزد و جان بحق تسلیم
نمود عبد الله گفت بعزت خدا که رسول را دیدم که بدست خود آب بر او ریخت
و بر قبرش نهاد پس بسعادت دارین فایز شد ۝ و در بعضی روایت آمده که رب در اینجا
بمعنی سید است مانند قوله تعالی اذکرنی عند ربک مراد بآن امیر المؤمنین
علی است علیه السلام آب هدا ایشان را ستید ایشان که علی بن ابی طالب ساقی
اهل بهشت است و اخبار بسیار از مخالف و موافق متظاهر است که ساقی کوثر
علی بن ابی طالب است علیه السلام ۝ چنانکه گفته اند رب هب لی من المعشر سولی واعف

عنی بحق آل رسول واشتهی شربه بکف علی سید الاوصیا تروج بتول إِنَّ هٰذَا
بدرستی که آنچه مذکور شد از اصناف نعم كَانَ لَكُمْ جَزَاءً هست مر شما را پاداش اعمال
حسنه وطاعات مبروره وَكَانَ سَعْيُكُمْ وهست شتافتن شما در طاعات ومرضات
واهب العطیات مَشْكُورًا پسندیده وخبر داده شده بلا یق مکافات ورفع
درجات بعد از آن بر سبیل تذکیر نعمت خطاب بحضرت رسالت صلی الله
علیه وآله کرده میفرماید که إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا بدرستی که ما فرو فرستادیم
عَلَيْكَ الْقُرْآنَ بر تو قرآن را تَنْزِيلًا فرو فرستادنی بتدریج سوره و
آیه بعد از آیه بر مقتضای حکمت وموافق وقت تا بر تو دشوار نباشد
که حفظ آن وفهم معانی آن کنی کقوله وقرآنا فرقناه علی الناس علی مکث
فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ پس شکیبائی ورز مر حکم پروردگار خود را بتاخیر نصرت
تو بر کفار وتعویق هلاکت بنده کان از معاندان توجیه حکمت مقتضی این
وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ وفرمان مبر از ایشان آثِمًا گناه کاری را که ترا بر اثم خواند چون
عتبه که محتمل انواع فسوق ومآثمست وبسبب این ترا میگوید که از دعوت خود
باز ایست تا دختر خود را بتو دهم أَوْ كَفُورًا ویا ناسپاسی که ترا بکفر دعوت
کند چون ولید بن مغیره که در کفر غالبست وترا بجهة آن میگوید که از دین
آباء رجوع کنی تا ترا توانگر سازم مراد آنست که بجهة قلت صبر بر تاذی وتحمل
بر مشاق اطاعت کسی مکن که ترا بر معاصی دارد ویا کسی که ترا بر کفر ترغیب کند
وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ ویاد کن نام پروردگار خود را بُكْرَةً وَأَصِيلًا در هر
صبح وشام یعنی پیوسته مذکر او مشغول شو وبتبلیغ رسالت او واشتغال نمای
وَمِنَ اللَّيْلِ ودر بعضی از شب فَاسْجُدْ لَهُ پس سجده کن او را یعنی نماز
گذار اکثر مفسران بر آنند که بکرة وقت نماز صبح است واصیلا
متناول وقت ظهر وعصر ومن اللیل فاسجد له مغرب وعشا پس معنی
آنست که بر پنج وقت نماز مداومت کن وَسَبِّحْهُ ونماز گذار برای خدا

لَيْلًا طَوِيلًا در شب دراز یعنی در وقتی دراز از اوقات شب بنماز تهجد قیام نمای
که آن دو ثلث آنست یا نصف آن یا ثلث آن احمد بن محمد از حضرت امام رضا
علیه التحیة والثنا پرسیدند که ما ذاك التسبیح این چه تسبیح است فرمود هو
صلوة اللیل آن نماز شب است إِنَّ هٰؤُلَاءِ بدرستی که این گروه یعنی کفار يُحِبُّونَ
الْعَاجِلَةَ دوست میدارند سرای شتابنده را که دنیاست وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ
ووا میگذارند در پی خود ویا می اندازند وا پس پشت خود يَوْمًا ثَقِيلًا
روزی گران را که قیامت است یعنی بدان نمیگروند وعمل نمینمایند مراد
بثقیل هول وشدت آنست یعنی روز بسیار با هول وشدت که تحمل آن
نتوان کرد از غایت کرانی وبعضی نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ ما آفریدیم ایشان را از
اندک آب سست وَشَدَدْنَا ومحکم گردانیدیم از روی قدرت أَسْرَهُمْ
ربط مفاصل ایشان را یا اعضای ایشان را محکم بیکدیگر بستیم وَإِذَا شِئْنَا
وچون خواهیم هلاکت ایشان را بَدَّلْنَا أَمْثَالَهُمْ بدل کنیم ایشان را بامثال
ایشان در خلقت شدت اسر تَبْدِيلًا بدل کردنی یعنی ایشان را بمیرانیم و
در نشاء ثانیه همین صورت وهیئت باز آریم یا ایشان را بمیریم وبدل
کنیم ایشان را بغیر ایشان از بندگان فرمان بردار اگر حکمت ما مقتضی
آن باشد إِنَّ هٰذِهِ تَذْكِرَةٌ بدرستی که این سوره پندیست وموعظه
که بآن متذکر شوند بامر آخرت یا معامله اهل بیت در بذل وایثار
عبرتیست مر مؤمنان را بامر آخرت تا بمثل آن عمل کنند وعوض مانند این خیرها
بهره یابند فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ پس هرکه خواهد فرا گیرد إِلَىٰ رَبِّهِ بقرب
پروردگار خود سَبِيلًا راهی بوسیله کسب عطیات وخیرات واجتناب
از محرمات که دوستی اهل بیت است که طاعت محبت ایشان پذیرفته
میشود فرا گیرد که عنان اختیار در قبضه اقتدار اوست وَمَا تَشَاءُونَ
نخواهید شما ای کافران معاندهیچ راهی بمرضات الٰهی بر وجه اختیار

إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ مگر وقتی که خواهد خدا اجبار شما را بران و الجاء شما را
بدان امّا در این صورت نفعی بشما نرسد و خالی از تکلیف از تکلیف باشد
چه تکلیف در وقت اختیار است نه در زمان اجبار پس او سبحانه اراده این
مشقت باکراه نکند بلکه مشیت او آنست که شما باختیار خود ایمان آرید
تا مستحق ثواب شوید إِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيمًا بدرستی که خدای هست
دانا باعمال و احوال شما حَكِيمًا صوابکار که هیچ چیز اراده نکند الا
بمقتضای حکمت و مصلحت يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ درآورد هر کرا که خواهد
از اهل ایمان فِي رَحْمَتِهِ در بخشش خود که هدایت و توفیق است در طاعت
و یا در بهشت بفضل و کرم بی غایت خود وَالظَّالِمِينَ و ستمکاران را یعنی
کافران را که در گذشته اند از طریق مستقیم أَعَدَّ لَهُمْ آماده کرده است
برای ایشان عَذَابًا أَلِيمًا عذاب دردناک سورة المرسلات مکیة خمسون آیة
اُبَیّ بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که
سورة المرسلات را تلاوت کند در نامه او ثبت کنند که او از مشرکان نیست
و از ابن عباس مرویست که این سوره در لیلة الجن فرود آمد و ما همراه حضرت بودیم
آنحضرت فرمود که هر که این سوره بخواند از شر جن و انس در پناه
خدا باشد و او را در زمره مؤمنان بنویسند و از ابی عبدالله علیه السلام
منقولست که هر که این سوره بخواند حق سبحانه و تعالی او را به پیغمبر صلی الله
علیه و آله شناسا گرداند و با آنحضرت همنشین باشد بدانکه چون حق
تعالی ختم سوره هل اتی فرمود بذکر قیامت و آنچه مهیا ساخته از برای
ظالمان افتتاح این سوره نیز بدان نموده فرمود که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
وَالْمُرْسَلَاتِ سوگند بفرشتگانی فرستاده شده عُرْفًا بجهة نیکویی
یعنی بامر و نهی که موجب هدایتست یا بآیات قرآن که فرستاده شده است
برای نیکوی و خیرخواهی بندگان یا ابر بادهای روان گردانیده شده

ومتعاقب

و متعاقب یکدیگر یا بنفوس کامله فرستاده شده اند یا ابدان بجهة طراوت
اشکال آن قول اوّل منقولست از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و عرفا منصوب
نکرات و انتصاب او بر حالیه فَالْعَاصِفَاتِ پس سوگند بملائکه که جهنده
و سخت رونده است عَصْفًا سخت دویدنی و جهنده نی و رفتنی در امتثال
اوامر الهی مانند وزیدن باد یا بآیات قرآنی که محو کننده و زایل سازنده
احکامند یعنی ناسخ شرایع و ادیان متقدمه است یا بباد جهنده بسختی
جهة تعذیب کفار و استیصال ایشان یا بنفوس کامله که برنده ابدانست
یا سازنده ابدانست ماسوی حق وَالنَّاشِرَاتِ سوگند بفرشتگان که
نشر کننده کانند شرایع و کتب را و منتشر سازنده اجنحه خود در نزد
فرود آوردن وحی بانبیا نَشْرًا منتشر ساختنی یا بآیتهای قرآنی که آثار هدایت را
منتشر میگردانند برای خاص و عام یا ببادهای پراکنده برای استراحت بندگان
یا نفوس کامله که نشر کننده نفوسی اند که مرده اند بجهل و ضلالت بالقای
علم و هدایت در دل ایشان فَالْفَارِقَاتِ پس سوگند بملائکه که جدا کننده اند
حق و باطل را از یکدیگر فَرْقًا جدا کردنی یا بآیات قرآن که جدا کننده خیر اند از
شر یا ببریاح که متفرق سازنده اشرارند یا بنفوس کامله که فارق حق و
باطلند از یکدیگر فَالْمُلْقِيَاتِ پس سوگند بفرشتگانی که فکننده کانند بر
پیغمبران ذِكْرًا وحی را یا بآیات قرآن که القای ذکر حق میکنند در میان عالمیان
یا ببادهایی که سبب ذکر میشوند چه مشاهده هبوب ریاح موجب ذکر
حق است و استدلال بر آن بر قدرت وی یا بنفوس کامله که افکننده ذکر کنند
در قلوب بندگان عُذْرًا بجهة عذر محققان صوابکار أَوْ نُذْرًا
یا بجهة بیم کردن مبطلان تبه روزگار یعنی القای ذکر بجهة آنست که
اهل حق اعتذار جویند بخدا بتوبه و استغفار در وقت مشاهده و تعالی
آلهی و تفکر در آلاء پادشاهی و دلایل قدرت وی کما هی یا بجهة تخویف

مبطلانست که تعقل نمیکنند و در آیات او تفکر نمینمایند بدانکه عذر مصدر
عذر است که بمعنی محو الاساءة است و نذر مصدر نذر است که بمعنی
خوف است میتواند بود که عذر جمع عذیر باشد بمعنی معذرت و نذر
جمع نذیر است بمعنی انذار و حفص بسکون ذال عذرا و نذرا خوانده
بمعنی عاذرین و منذرین باشد و نصب در حالیه حاصل که حق سبحانه و تعالی
با مرسلات که مذکور شد قسم یاد میفرماید بر اینوجه که اِنَّمَا تُوعَدُونَ اینست جزای
بدرستی که آنچه وعده داده میشوید بدان از آمدن قیامت و آنچه متعلق است
بآن از ثواب و عقاب لَوَاقِعٌ هر آینه بوقوع آینده و ظاهر شونده است
آنکه بیان علامات وقوع آن میفرماید که فَإِذَا النُّجُومُ پس چون که ستاره کان
طُمِسَتْ محو و زایل کرده شوند از اماکن خود کقوله وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ
یا نور ایشان از آنها نزع نموده شوند پس بی نور و منتثر کردند وَإِذَا السَّمَاءُ
و آنگاه که آسمان فُرِجَتْ شکافته کرده و راهها و شکافها در او پیدا شود
وَإِذَا الْجِبَالُ و آنگاه که کوهها نُسِفَتْ پراکنده شوند از مواضع خود ما
اینست و بست الجبال بسا و قوله و کانت الجبال کثیبا مهیلا یا بسرعت تمام
ربوده و زایل کرده نیله شوند از اماکن خود که هیچ اثر از آن در زمین نماند
نماند غبار بر هوا روند او قول ماخوذ است از نسفت الجبال اذا نسفت بالحنف و ثانی
اذا انتسفت لشیء اذا اختطفه وَإِذَا الرُّسُلُ و آنگاه که پیغمبران أُقِّتَتْ
تعیین کرده شوند برای ایشان میقاتی که حاضر شوند در آن برای
گواهی دادن بر امتان عامل در ظرف محذوف است و آیه کریمه اِنَّمَا
تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ دالست بر آن و تقدیر اینست که فاذا طمست النجوم
و فرجت السماء و نسفت الجبال و اقتت الرسل وقعت القیمة پس بنا
کرده شود لِأَيِّ يَوْمٍ برای کدام روز أُجِّلَتْ واپس داشته شده بود این
خبرها یعنی طمس نجوم و شق آسمان و قلع جبال و تعیین وقت جمع

رسل عجب سؤال برای تعظیم و تفخیم این روز باشد و تعجب از هول آن پس جواب
آید که لِيَوْمِ الْفَصْلِ برای روزی جدا کردن بود که امروز است در آن روز مؤمن را
از کافر و مطیع را از عاصی جدا کرده باشند در مکافات یا روز حکم کردن میان خلقان
وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز دانا کرد باشد ترا یعنی تو چه دانی مَا يَوْمُ الْفَصْلِ که
چیست روز فصل و چگونه بکنه آن رسی بر روز فصل وَيْلٌ وای که کلمه
زجر است یا عذاب چاه دوزخ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ در آن روز مر تکذیب
کنندگان راست بروز فصل و ویل در اصل مصدر است منصوب باضمار
فعل خود و عدول از نصب برفع جهت دلالت است بر ثبات هلاکت مدعو
علیه و مانند اینست سلام علیکم يَوْمَئِذٍ ظرف او یا صفت اوست بعد از تهدید کفار
میفرماید که أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ آیا هلاک نکردیم پیشینیان را چون قوم نوح
و عاد که تکذیب انبیا کردند ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ پس ما از پی ایشان در آوردیم بهلاکت
الْآخِرِينَ پسینیان را که نظراء ایشانند چون کفار مکه و قتل روز بدر بود که
غلاو تحطو یا غیر آن و یا قوم لوط و شعیب و موسی را در پی قوم نوح و عاد و ثمود
در آوردیم و عدم جزم نتبع تا معطوف باشد بر نهلک بجهت استیناف آنست و مبرد
گفته که تقدیر آنست که نحن نتبعهم و غیر آن زیرا که جمله اولی به اجوبه است و ثانیه
مستقبله و مؤید تفسیر اول است قول حسن بصری که ان الاخرین هم الذین تقوم
علیهم القیمة و نتبعهم بجزم که از قراءت است مقوی قول ثانیست کَذَٰلِكَ مثل این فعل
شنیع نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ میکنیم بهمه گناهکاران مراد کفارند وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ
مکروهی بزرگ در آن روز لِلْمُكَذِّبِينَ مر تکذیب کنندگان راست
بآیات خدا و معجزات انبیا این تکرار نیست زیرا که اول تکذیب بلیت
بآیات خدا ویل اول عذاب آخرتست و ثانی اهلاک در دنیا و بر تقدیر
تسلیم اطلاق تکذیب و حمل آن بر تکریر بجهت تاکید نیز حسن است و شایع
در کلام عرب چنانکه در سوره الرحمن مبین شد بعد از آن بر سبیل منت و

وتذکیر نعمت میفرماید که أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ آیا نیافریدیم شما را مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ
از آبی خوار و بیمقدار فَجَعَلْنَاهُ پس گردانیدیم آن آب را که ونگهداشتیم فِي قَرَارٍ
مَكِينٍ در قرارگاه استوار که رحم است إِلَىٰ قَدَرٍ مَعْلُومٍ تا مقداری دانسته شده
و معین کشته که آن زمان ولادتست که آن نه ماه یا ده یا کم تر است فَقَدَرْنَا
پس توانا بودیم بر آفرینش فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ پس نیکو توانایانیم ما بر تدبیر
یا تقدیر و اندازه کردیم شما را از طول و قصر و انثی و ذکر و غیر آن از کیفیت
و کمیت پس نیکو اندازه کنندگانیم ما و مؤید اینست قراءت کسائی و نافع
که قدرنا بتشدید دال و شبهه نیست که خلق انسان که مشتمل است بر هیأت
کمال و حسن فعال و حواس صحیحه و عقل و تمییز نظر و خلق نطق از آب ضعیف
مهین اشارتست باین حجت بر آنکه او مدبر و حکیم و عالم و قادر است و جاحد
این مکابر است بر تراهت عقل وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ بزرگ شر بلاست آن روز لِلْمُكَذِّبِينَ
مر تکذیب کنندگان راست و قدرت ما را بر این باور ندارند و اقتدار ما را
بر اعاده امثال این تصدیق نکردند أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ آیا نکردانیدیم ما
زمین را كِفَاتًا تا باشد جمع کننده و ضم نماینده أَحْيَاءً وَأَمْوَاتًا زنده کان
و مرده کان را یعنی احیا را فراهم آورده در بیرون خود و اموات را در درون
خود بدانکه کفات مشتق است از کفت الشیء اذا جمعه وضمه و آن اسم ما یکفت
به است چون ضمام و جماع که اسم ما یضم ما یجمع به است یقال هذا الباب جماع
الابواب و فی الحدیث اکفتوا صبیانکم اللیل ای ضموهم الی انفسکم و احیاء و
امواتا که منصوبست بمفعولیت ان کان قیل کافته احیاء علی ظهرها و امواتا
و مرویست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در جنازه نگاه کرد گفت هذا
کفات الاحیاء بعد از آن در خانها نگاه کرده فرمود که هذا کفات الاحیاء
و از ابو عبیده نقلست که کفات جمع اوعیه است پس گفت آنجمع باشد یعنی
زمین را ظروف احیا و تنکیر اموات کردانیدیم و اموات برای تفخیم است

ر ای - فی بطنها یا بعض ... کفات ... و امواتا

کانه قیل تکفت احیاء لا تعدون و امواتا لا تحصرون یا آنکه احیاء و اموات
حیوانانست که در ظهر و بطن اند ضد و میتواند بود که معنی چنین باشد که تکفتکم
احیاء و امواتا پس نصب آنها بر حالیه باشد از ضمیر مخاطب که سوق کلام دالست
بر آن وَجَعَلْنَا فِيهَا و گردانیدیم در زمین رَوَاسِيَ کوههای استوار یا پا بر جا
شَامِخَاتٍ بلند پایه سرافراز تنکیر جهت تفخیم است و اشعار بآنکه جبال ظرف
ما لا یعرف و ما لا یری نیز هست وَأَسْقَيْنَاكُمْ و بیاشامانیدیم شما را مَاءً
فُرَاتًا آبی شیرین و صافی بسبب فرهیدن عیون و منابع در جبال وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ
لِلْمُكَذِّبِينَ وادی جهنم در روز رستخیز مر تکذیب کنندگان راست که
بر امثال آن در نعمتها اعتراف نکنند و خزنه دوزخ مکذبان را در آن روز
گویند انْطَلِقُوا إِلَىٰ مَا بروید بسوی آنچه كُنتُم بِهِ بودید که بآن تُكَذِّبُونَ
تکذیب میکردید یعنی میکردید روان شوید بجانب آتش دوزخ و انواع
عذاب آن انْطَلِقُوا تکرار برای تأکید است یعنی بروید البته یا روان شوید
خصوصا إِلَىٰ ظِلٍّ بسوی سایه ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ که خداوند سه شاخست
مراد ظل یحموم است که دود جهنم است و بجهت بزرگی و غلظت و بسیاری
متفرق میشود بشعبها و هر شعبی بطرفی میرود همچنانکه دود عظیم که متفرق
میشود و خصوصیت سه شعبه بجهت اینست که حجاب نفس از انوار قدس است
که آن حس و خیال و وهم است یا بجهت آنکه مؤدی باین عذاب قوت واهمه است
که جاذبست در دماغ و قضبیت که در یمین قلبست و شهویه که در یسار آنست
و لهذا در روایت واقعست الظل هو دخان جهنم له ثلث شعب تحیط بالکافر
شعبة یکون فوقه و شعبة عن یساره مراد بسایه دوزخ است که سه شعبه است
یکی بر بالای سر او باشد شعبه از یمین و شعبه از یسار پس هر که خواهد که
فردا از این دخان که ظل من یحموم اشاره بآنست ایمن کردد باید که امروز بنور عقل
متمسک شده از صفت بهیمی و سبعی و شهوانی بگذرد و تهذیب اخلاق و حس

نموده از معاصی اجتناب نماید وپیوسته بطاعت وعبادة مشغول شود در معالم
آورده که کردی بزرك از دوزخ بیرون آید واز وی سه شعبه منشعب کردد
یکی نور آن بر سر مومنان سایه افکند ویکی دخان وآن بر مومنان متوقف
کردد ویکی از زبانه خالص وآن بر بالای سر کافران بایستد ودر کشاف
وطبری مذکور است که یخرج لسان من النار فیحیط بالکفار کالسرادق
ویتشعب من دخانها ثلث شعب فیظلهم حتی یفرغ من حسابهم والمومنون
فی ظل العرش یعنی زبانه از آتش دوزخ بیرون آید وهمه کفار را احاطه نماید
مانند سراپرده ها کما قال احاط بهم سرادقها وسه شعبه کردد پس سایه افکند
بر ایشان تا آنکه از حساب فارغ شوند ومومنان در زیر عرش باشند وچون
ظل محتمل ظل باد هست که از لهب لطف ورحمت هبوت مینماید وظل حال
مشوب بشرارت نار که از بادیه قهر وغلبه نقمه برخیزد وپس از جهة دفع
توهم آنکه مراد ظل اول باشد میفرماید لا ظلیل نه سایه خنك و
دایم که در او راحت باشد ولا یغنی ودفع نکند از کفار من اللهب از
حرارت زبانه آتش چیزی را پس این کلام متضمن تهکمست وردّ توهم که
ظل ایشان مانند ظل اهل ایمان باشد انها ترمی بدرستی که دوزخ
می اندازد بشرر شررها وجرّه های آتش را که هر شراره از آن کالقصر
مانند کوشکی عظیم باشد وبعضی کفته اند که جمع قصره است که بمعنی شجره
غلیظ است یعنی شررها مانند درختان سطبر وتن آور باشند کانّه
کوییا که آن شررها جمالت صفر شتران زرد ند برنك آتش تذکیر بجهة
آنست که شرر اسم جنس است واز حسن وقتاده نقلست که صفر بمعنی سودا
وتسمیه آن بصفر جهة آنست که سواد ابل بصفرة است وچون آتش
دوزخ سیاه است مایل بزردی شراره او نیز چنان خواهد بود تشبیه
شرارت بصفر جهة تعظیم است وبجمالات صفر جهة لون وکثرت و

تتابع

تتابع واختلاط وسرعت وحرکتاست وجمالات بمعنی جمالت یا جماله که جمع
جمل است وحفص جمالت خوانده ویل عذاب عظیم وعقاب الیم یومئذ للمکذبین در آن
روز مر دروغ دارندکان راست که صفت دوزخ وشراره آن را باور ندارند هذا
یوم این روز روزیست لا ینطقون سخن نکویند کافران بجهة فرط دهشت بعضی
در بعضی مواقف چه قیامت مواطن ومواقف متعدده خواهد داشت یا در
یکموقف سخن نکویند بجهة فرط اهاویل واخاویف آن در موضعی بسخن درآیند
یعنی در مقامی زبان خصومت بکشایند وبایکدیکر بحث کنند کقوله تعالی ثم
انکم یوم القیمة عند ربکم تختصمون ودر موضع دیکر مهر بر زبانهای ایشان
نهند تا سخن نکویند وجوارح واعضای ایشان را بسخن درآرند لقوله تعالی
الیوم نختم علی افواههم یا مراد این باشد که در هیچ موقف ناطق نشوند بنطقی که
منتفع باشند ونطق ایشان درحکم لا نطق باشد یا بجهة عدم ترتب نفع
ومسموعیت آن که یوم لا ینفع الظالمین ولا یؤذن و دستوری داده نشود لهم
مر ایشان را در اعتذار فیعتذرون پس عذر خواهی نکنند یعنی اذن اعتذاری
که متعقب آنست از ایشان منتفی باشد وعنوان بوده که فاء سببیه باشد بجهة
علم منصوبیه نقل و دفع توهم جواز عذر ایشان درحین علم رخصت اذن
ایشان در آن ویل که بیاندوه لبیار ومشقت بیشمار یومئذ للمکذبین
در آن روز مر آنان راست که تکذیب کننده این خبرها را هذا یوم الفصل
این روز فصل و قضاست میان ظالمان ومظلومان ویا روز جدا کردن محق را
از مبطل جمعناکم جمع کردیم شما را ای مکذبان این امت والاولین و
پیشینیان را که تکذیب رسل کذشته کرده بودند با پیغمبران ومومنان این کلام
مقرر ومبین یوم فصلست زیرا که فصل میان سعدا واشقیا وانبیا وامم
فرع جمع شدن اولین وآخرین است در یکموضع تا فصل میان ایشان متحقق
شود فان کان لکم پس اگر هست شما را ای کافران کید فکیدون کیدی پس مکر

کید وحیله نمایید بامن این تعریضاست مرایشان را و عجز (اظهار) ایشان یعنی
حیلهٔ ایشان با خدای بیش بزودو مکر و فریب عذابها ز خود دفع نتوانند
کرد (شده) وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ • درآن روز مر تکذیب
کنندگان راست که بحیله از عذاب نتوانند رست بعد از ذکر احوال کافران
وعاصیان بیان حال مومنان و مطیعان میکند اِنَّ الْمُتَّقِینَ بدرستی که
پرهیزکاران از شرك و عصیان فِی ظِلَالٍ درسایهای درختان بهشت باشند
وَعُیُونٍ ودرکنار چشمهای آب وَفَوَاکِهَ ودر میان میوه ها مِمَّا یَشْتَهُونَ
از آنچه آرزو کنند مرفه الحال وفارغ البال کُلُوا این در موضع حالست از
ضمیر المتقین در ظرف که آن فی ظلالست ای هم مستقرون فی ظلال مقولا
لهم ذلك یعنی متقیان درسایهای بهشت قرارگیرندگان باشند در حالتی
که خزنهٔ بهشت قرارگیرندگان باشند ایشان را (گویند) بخورید این میوه ها را
وَاشْرَبُوا وبیاشامید این آبها را هَنِیئًا خوردنی وآشامیدنی گوارنده
با طیب نفس والتذاذ که مصون باشند از شوایب اذیت وسوء عاقبت بِمَا کُنْتُمْ
تَعْمَلُونَ بسبب آنچه بودید که عمل میکردید اِنَّا کَذَلِكَ بدرستی که
همچنین نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ پاداش میدهیم اهل احسان را در عقیده وعمل بتوا
بود که ابتدای این کلام اخبار باشد از جانب حق تعالی و مخاطب حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله باشد با ودر دنیا خطاب باشد با اهل جنت در
آخرت بر طریق سابق وامر مذکور در اکل وشرب از امر حق سبحانه است
سرور ایشان بیشتر گردد و میل ایشان در اکل وشرب زیاده شود پس (مراد)
او سبحانه مستلزم عبث نباشد وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ چاه قیح ودم درآن روز
لِلْمُکَذِّبِینَ مر اهل تکذیب راست که بنعیم بهشت میکروند وآن را باور
ندارند کُلُوا این در موضع حالست از مکذبین والویل ثابت لهم
فیما یقال لهم کلوا یعنی کلمهٔ عذاب ثابتاست مر مکذبان را در حالتی که

خزنه

خزنهٔ دوزخ ایشان را گویند که بخورید ای مکذبان نعیم فانی دنیا را وَ
تَمَتَّعُوا وبرخوردار شوید قَلِیلًا زمانی اندك اِنَّکُمْ مُجْرِمُونَ • بدرستی که شما
مشرکانید وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ وای در این روز لِلْمُکَذِّبِینَ • مر مکذبان را که
تکذیب الیم کرده باشند خطاب زبانیهٔ اهل نار با این کفار در آن روز بجهت
تذکیر آنمر ایشان را در دنیا وآنچه کردند بر نفسهای خود از ایثار متاع قلیل
بنعم مقیم جلیل یعنی مراد از این آنست که زبانیه کفار را گویند که شما سزاوار
بودید که در دنیا باین خطاب مخاطب شوید ظاهر آنست که این مستانف باشد
خطاب بمکذبان در دنیاست معنی اینکه ایکسانی که بزخارف قلیل دنیا
مغرور شده اید وبجمع مال دنیا مشغول اید و پشت بر آخرت آورده
اید بخورید از دنیا وبرخوردار باشید زمانی اندك که شما کافرانید
ومال اندك وعمر کوتاه زود بآخر رسد وببلای آخرت هرچند زودتر
گرفتار شوید کلمهٔ عذاب درآن روز مر تکذیب کنندگانراست که
نفسهای خودرا هدف تیر عذاب باقی کرده اند بجهت تمتع از متاع قلیل
فانی وَاِذَا قِیلَ وچون گفته شود لَهُمُ ارْکَعُوا مر ایشان را که نماز گذارید
لَا یَرْکَعُونَ • نماز نگذارند مراد برکوع اسلام است وتسمیهٔ آن برکوع
بجهت آنکه نماز رکن اعظم اسلام است بعد از شهادتین پس معنی آنست که چون
کفار مامور شوند باسلام آوردن اسلام نیاورند واعتماد ننمایند
وگویند معنی آنست که چون گفته شود متواضع ومتخاشع باشید مر
خدای را وبقبول وحی واتباع دین او ترك استکبار کنید ونخوت خشونت خضوع
ننمایند وقبول این امر نکنند وبراستکبار خود مصر شوند در خبر آمده
که ما کان علی العرب اشد من الرکوع والسجود واز مقاتل مرویست که
این آیه در شان (بنو) ثقیف نازل شد وقتی که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
ایشان را بنماز امر فرمود که ایشان گفتند لا نحنی فانها مسبة علینا یعنی

منحی میشویم که این برما عار است ونکوهیده آنحضرت فرمود که لا خیر فی دین
لیس له الرکوع ولا السجود واز ابن عباس نقلست که این امر آیه در روز قیامت
باشد که مردمان را به سجود خوانند وایشان توانائی نداشته باشند که سجده کنند
وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ نفرین دراین روز لِلْمُکَذِّبِینَ مر دروغ کویان راست که
اسلام را قبول نداند و بشرف دین و قرآن نمیرسند فَبِأَیِّ حَدِیثٍ پس بکدام
سخن بَعْدَهُ یُؤْمِنُونَ پس از قرآن میکروند اگر بغیر آن نکروند که معجزات
مشتمل بر حجج واضحه ومعانی لائحه که در هر باب مبین است ودر خبر آمده که
بعد از خواندن این آیه باید گفت آمنت بالله العظیم **سورة النبأ مکیة**
وهی اربعون آیة اُبَیّ بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت
کرده که هر که سوره عم را بخواند حق تعالی او را در روز قیامت آب سرد بیاشاماند
مرویست از ابو عبدالله علیه السلام که هر که سوره عم تلاوت کند وهر روز
بران مداومت نماید از آن سال بیرون نیاید تا بشرف زیارت بیت الله
الحرام مشرف شود بدانکه حق تعالی ختم سوره مرسلات نمود بذکر
قیامت و وعید مکذبان افتتاح این سوره نیز بذکر آن وبیان قدرت
بر بعث نموده فرمود که بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ آورده اند که چون
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله دعوت آشکارا کرد و قرآن بر مردمان
خواند وبروز قیامت بیم فرمود کفار در نبوت آنحضرت ونزول قرآن و
وقوع بعث اختلاف کردند واز آن یکدیگر را می پرسیدند واز حضرت
رسول سؤال مینمودند حق تعالی از تسائل ایشان خبر داد که عَمَّ یَتَسَاءَلُونَ از
چه چیز می پرسند استفهام از برای تفخیم شان آنچیزیست که از آن تسائل کرده اند
و بعد از بیان او کرده امد شان و تفخیم آن میکند عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ
از خبر بزرگ یکدیگر را سؤال میکنند الَّذِی هُمْ فِیهِ آنچیزی که ایشان در آن
مُخْتَلِفُونَ اختلاف کننده کانند وآنچه در آن اختلاف میکردند خبر بعث

است

است جمعی از ایشان میکویند که قیامت هست وبتان ما را در آن روز شفاعت
خواهند کرد که هؤلاء شفعاؤنا عند الله وبعضی مطلق آن را منکرند که ان هی
الا حیاتنا الدنیا وگروهی شک دارند در وقوع آن وگفتند بلهم فی شک منها
وبرخی دیگر میکویند که حشر ارواح خواهد بود نه حشر اجساد وطایفه دیگر می گویند
که احوال اینجا همچو احوال آخرت خواهد بود یعنی هر که اینجا درویش و یا توانگر است
آنجا نیز درویش یا توانگر خواهد بود وفرقه دیگر گویند که قیامت خواهد آمد
اما بهشت نخواهد بود وگروهی دیگر برانند که بهشت باشد اما اکل و شرب
وتمتع در او نباشد گویند معنی آنست که جمیع مردمان را از بعث سؤال میکنند
اما اهل اسلام تا حشر ایشان در قرآنست که مخبر است بر وقوع قیامت وصدق
نبوت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله یعنی آنرا بسحر و کهانت یا بشعر نسبت
میدهند وآن را قول مختلف یا مفتری یا اساطیر الاولین میکویند یا در نبوت
حضرت خاتمیت است یعنی کفار یکدیگر را میکویند که آیا محمد پیغمبر است یا ساحر یا
مجنون وحافظ معین الدین اصفهانی از اکابر اهل سنت است روایت کرده باسناد
خود از سدی که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرمود که مراد از نبإ عظیم
ولایت حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است علیه السلام که خلایق را در قبور
از آن سؤال کنند وهیچ میتی را در شرق وغرب عالم ودر بر وبحر دفن نکنند که
الا منکر ونکیر از او واز خدا و پیغمبر واز ولایت علی بن ابی طالب از او بپرسند که
فطوبی للمصدق بولایته والویل للمکذب بولایته یعنی خوشا حال
آن نیک بختی که بولایت او تصدیق نموده باشد وآن را امام وپیشوای خود
دانسته وبحبل مودتش اعتصام نموده باشد ووای بآن جاحد ومعاندکه از
ولایتش بی بهره بود ومرویست از اسحق بن محمد بصری که او گفت مرا خبر داد
محمد بن حسن شمعون از عبدالله عمران از ابان بن تغلب که او گفت مرا از
حضرت ابو جعفر صلوات الله علیه پرسیدم که مرا آگاه کن از تفسیر نبأ عظیم

آنحضرت فرمود آن نباء عظیم علی بن ابی طالب است علیه السّلام که مردمان در شان
او مختلف الاقوال باشند و در تفسیر اهل البیت علیهم السّلام مذکور است که نباء
العظیم علی بن ابی طالب است علیه السّلام و علقمه روایت کرده که روز صفین
مردی از لشکر شام بمبارزت بیرون آمد سلاح تمام پوشیده و مصحفی حایل
کرده و بجای رجز عمّ یتسآءلون میخواند من خواستم که با او مقاتله کنم حضرت
فرمود که وقف مکانک یعنی بجای خود بایست پس خود بمبارزت رفت و گفت اتعرف
نباء العظیم آیا نباء عظیم را میدانی قال لا فرمود والله انا النباء العظیم الّذی
فی اختلفتم و علی خلافتی و عن ولایتی رجعتم بعد قبلتم و ببغیکم هلکتم بعد
ما بسیفی عن الکفر نجوتم و یوم غدیر قد علمتم و یوم القیمة تعلمون ما علمتم
ثمّ علی السیف ورمی برأسه یعنی بخدا که من آن خبر بزرگم که در میان من اختلاف
کردید و بر خلافت من نزاع نمودید از ولایت و امامت من رجوع کردید
پس از آنکه قبول کرده بودید ببغی و ستم خود هلاک گشتید بعد از آنکه بشمشیر من
از کفر نجات یافتید و در روز غدیر دانستید مرتبه خلافت و ولایت
مرا و روز قیامت نیز بدانید آنچه امروز قبول نکردید پس تیغ بر آورد
و سر او را بیک ضرب بینداخت حق تعالی رد کفار میفرماید از تساول
و وعید مینماید ایشان را بر آن بقوله کلّا باید که باز ایستند از این سؤال
و دور شوند از این مقال که بخلاف آنست که ایشان میگویند بلکه سَیَعْلَمُونَ
زود باشد که بدانند نزدیک نزع حقیّت آنچه در آن اختلاف میکنند ثُمَّ
كَلَّا سَيَعْلَمُونَ پس حقا که عنقریب عالم شوند بحقیّت عقیده و بطلان
قول خود پس تعداد نعم خود مینماید بر ایشان با آنچه معاینه می بینند
از عجیب صنع خود که دالّست بر کمال قدرت تا تنبیه ایشان باشد بر وجه
استدلال بر صدق است آنچه اختلاف میکنند و میفرماید که اَلَمْ نَجْعَلِ
الْاَرْضَ آیا نساختیم ما زمین را مِهَادًا فرش گسترده تا قرارگاه شما باشد

والجبال

وَالْجِبَالَ اَوْتَادًا و گردانیدیم کوهها را میخهای زمین تا بدانها استوار شود
و متحرک نشوند مانند مشتغله که بر کنار بساط نهند تا باد آن را از جای خود
نبرد و برندارد که اگر متحرک بودی قرار ممکن نبودی و منافع از وی بظهور نرسیدی
وَخَلَقْنَاكُمْ وآیا نیافریدیم شما را بقدرت و علم خود اَزْوَاجًا جفت جفت
یعنی نر و ماده تا مستانس شوید بیکدیگر و نسل شما باقی ماند یا شما را بانواع
مختلفه از لون آفریدیم سیاه و سفید و سرخ و زرد بلند و کوتاه خوب صورت
و زشت روی و هر یکی را زبانی دیگر و لهجه دیگر وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ و گردانیدیم
خواب شما را سُبَاتًا سبب آنچیزی که بآن قطع حسّ و حرکت نشود با قوای
حیوانیه استراحت یابند و بدان آسایش نمایند و ماندگی ایشان که از تعب
رنج حاصل شده باشد زایل شود وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ و ساختیم شب لِبَاسًا پوششی
که بظلمت خود همه چیزها را بپوشاند تا هر که از شما اراده اخفا داشته باشد پنهان
شود و یا شب وقت لباس شما کردانیدیم تا در شب خود را بجامه بپوشید در وقت
خفتن وَجَعَلْنَا النَّهَارَ و گردانیدیم روز را مَعَاشًا وقت طلب معیشت تا بیدار
شده در حوایج و مکاسب خود متقلب شوید و در تحصیل آن جستجو نمایید و با
روز را سبب حیوة شما ساختیم تا در آن از خواب مبعوث شوید وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ
و بنا کردیم بر زبر شما سَبْعًا شِدَادًا هفت آسمان سخت را یعنی محکم و استوار
که در آن فرجه و شکافی که نشانه خلل و ذلل باشد نیست و بمرور دهور در
آن قصور و فتور پیدا نمیشود وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا و آفریدیم در آسمان
چراغی درخشان و تابان یا در فرط حرارت مراد آفتابست که درخشنده و گرم
کننده عرصه غبراست وَاَنْزَلْنَا فرو فرستادیم مِنَ الْمُعْصِرَاتِ از ابرهای فشارنده
بباران یعنی ابرهای که مشرف باشند بر آنکه ریاح عصر آنها نمایند پس باران
ببارانند و از عبدالله مسعود مرویست که حق تعالی باد را میفرستند تا ابر
را جمع کند پس آب از آن چنان فرود آید که شیر از پستان شتر بر فوق و ستدت

و بعد از آن باد دیگر بیاید و آن را پراکنده کند در هوا و چون بزمین آید
شدت آن مضرت نرساند حاصل که میفرماید ما از ابرها یا از آسمان فرو
فرستادیم ماءً ثجاجا آبی بغایت ریزان لِنُخْرِجَ بِهِ تا بیرون آریم بسبب آن
از دریا دانه و از زمین گیاه حَبًّا وَنَبَاتًا دانه گندم و غیر آن و نباتات را
وَجَنَّاتٍ و بوستانهای مملو از اشجار یعنی بیرون آوردیم درختان انبوه را
در آن اَلْفَافًا در هم پیچیده یعنی بسیار بیک دیگر نزدیک تر تا شکر گویید
بآن و کفران نورزید و از آن روزی که در پیش است اندیشه نمایید
و بر صحت بعث آن اقرار نمایید اِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ بدرستی که روز حکم
گذاری یعنی روز قیامت کَانَ هست در حکم خدا مِيقَاتًا وقتی مقرر جهت
محاسبه خلایق و مجازات ایشان يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ روزی که دمیده
شود در نفخه ثانیه صور فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا پس بیایید شما گروه گروه
مختلف از قبرهای خود بعرصه گاه محشر هر گروهی با پیغمبر خود و در
تفسیر ثعلبی و کشاف و طبرسی و غیر آن مذکور است که معاذ جبل
روزی با حضرت رسول صلی الله علیه و آله در منزل ابو ایوب این آیه را
از آنحضرت سؤال کرد فرمود که یا معاذ چیزی از من پرسیدی که بزرگترین
چیزهاست پس آب در چشم مبارک بگردانید و فرمود که ده صنف از امت من
در قیامت حشر کنند ایشان را از مؤمنان ممتاز سازند بعضی بر صورت
بوزینگان و برخی بر صورت خوکان باشند و جماعتی نگونساران که
ایشان را بر روی در دوزخ میکشند و بعضی نابینایان و گروهی
بخایند زبانهای خود را و آن بر سینهای ایشان افتاده باشد و چرک و
ریم از دهنهای ایشان سیلان میکند و بعضی گنگان و کران باشند
که اهل محشر را از آن کراهت باشد و بعضی دست و پا بریده باشند و بعضی
از دارهای آتشین آویخته باشند و بعضی را گندی باشد بدتر از مردار

وبعضی را

و بعضی را جبهها پوشانیده از قطران که چسپیده باشد بپوستهای ایشان
اما بوزینگان سخن چینان و خوکان حرام خوران و نگونساران ربا
خورندگان باشند و کوران جور کنندگان در حکم کردن و گنگان آنها
که باعمال خود معجب باشند و زبان خایان علما اند که گفتار ایشان مخالف
کردار ایشان باشد و دست و پا بریدگان رنجانندگان همسایگان باشند
و آویختگان از دار غمازان و سعی کنندگان برای سلاطینند و آنها که
نتن عظیم دارند متابعان شهوات و باز دارندگان حق خداوند و
پوشندگان بلباس قطران اهل تکبر و نازش باشند وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ و
شکافته گردد در آن روز آسمان از برای انزال ملائکه فَكَانَتْ پس گردد از
بسیاری شکاف أَبْوَابًا درها یعنی خداوندان درها شود یا از کثرت فرجها
همه آسمان ابواب نماید وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ و روان کردانیده شوند در هوا کوهها
فَكَانَتْ سَرَابًا پس باشد مثل سراب یعنی نمایش کوه داشته باشند اما بسبب
تفتت اجزا و خورد شدن آن بر حقیقت جبلیت نمانده باشد اِنَّ
جَهَنَّمَ بدرستی که دوزخ كَانَتْ مِرْصَادًا باشد کمین گاهی که زبانیه مترصد در
وی ایستاده باشند برای تعذیب فرا رسیدن کفار در آن باشند و نتوانند که
از آنجا گریزند یا موضع رصدی که خزنه دوزخ انتظار کفار میبرند و خزنه بهشت
نگاهبانی مؤمنان میکنند تا بر وقت مرور بر صراط از لغزش محروس باشند
و یا مقامیست که دوزخیان چون در عذابی باشند منتظر عذابی دیگر
باشند که بایشان رسد لِلطَّاغِينَ مر سرکشان راست که از حد در گذشته
باشند مَآبًا بازگشت و قرارگاه لَابِثِينَ فِيهَا در حالتی که درنگ کنندگان
در آن أَحْقَابًا روزگارهای متعاقب و متوالی یکدیگر از مجاهد منقولست
که حقب هشتاد سالست از سالهای آخرت عمار و اهنی گفته که حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه از هلال هجری پرسید که شما حقب را در کتاب

خود چه مقدار یافته اید گفت هشتاد سال و هر سالی دوازده ماه و هر ماهی سی
روز و هر روزی هزار سال و در روایت دیگر آمده که حقب هفتاد هزار
سالست و بر هر تقدیر آیه مقتضی تناهی احقاب نیست زیرا که مراد از احقاب
متزادفه است یعنی هر حقبی که تمام شود حقبی دیگر در عقب آن بیاید تا ابد
الآبدین بطریق که در دین متحقق خلود کفار باشد و نزد خالد بن سعدان
مراد این کفار نیست بلکه اهل توحید اند که بعد از مضی احقاب از دوزخ
بیرون آیند و مؤید اینست که عیاشی باسناد معتبر از حضرت ابو جعفر
علیه السلام نقل کرده که این آیه در شان جماعتی است که از دوزخ بیرون آیند
و مخلد نمانند پس مراد اهل توحید خواهند بود چه بنص و اجماع کافران
هرگز از دوزخ خلاصی نخواهند داشت لَا يَذُوقُونَ فِيهَا نچشند در
دوزخ یعنی در نیابند بَرْدًا خنکی هوا را یعنی چیزی را که بدان راحت یابند
و از حرارت دوزخ را از ایشان باز دارد وَلَا شَرَابًا و نیابند در آنجا
شرابی إِلَّا حَمِيمًا مگر حمیم که آبیست در نهایت حرارت که چون نزدیک
روی ایشان آورند گوشت روی ایشان ریخته شود و چون بخورند
امعا و احشا پاره پاره شود وَغَسَّاقًا که از ریشها و جراحات ایشان سیلان
کند تا اشکها از حسرت ببارند یا زمهریر که بر آن معذب کردند و
از شهران جوشب نقلست که غساق وادیست در دوزخ که در و سیصد و
شصت شعبه است در هر شعبه سیصد و شصت خانه و در هر خانه
چهار هزار زاویه و در هر زاویه عظیمتر چیزی ماری چندان زهر باشد
که جز خدای نداند شراب دوزخیان از آنست جَزَاءً پاداش داده شود
دوزخیان از آنست جزاءً پاداش داده شود دوزخیان را پاداشی وِفَاقًا
موافق کردار ایشان پس در علت عذاب مذکور میفرماید که إِنَّهُمْ كَانُوا
بد رستی که ایشان بودند که لَا يَرْجُونَ امید نمیداشتند و نمیترسیدند

و در سر هر ماری [illegible]

حسابا

حِسَابًا از حساب آخرت یا امیدوار نبودند به ثواب آن سرای و گمان نمیبردند که ایشان را
حساب باشد وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب نمودند بآیتهای ما که انبیا بدیشان نمودند
كِذَّابًا تکذیب کردنی وَكُلَّ شَيْءٍ و هر چیزی را از اعمال بندگان از طاعت و
معصیت و غیر آن أَحْصَيْنَاهُ شمردیم آن را یعنی نگاه داشتیم آن را كِتَابًا
نوشتنی فَذُوقُوا پس بچشید عذاب دوزخ را فَلَنْ نَزِيدَكُمْ پس هیچ
افزاییم شما را هیچ إِلَّا عَذَابًا مگر عذابی بالای عذابی و مرویست که این آیه
سخت ترین آیات قرآنیست بر دوزخیان و بعد از آن بر وعد متقیان می
فرماید که إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ بدرستی که مر پرهیزکاران راست مَفَازًا رستگاری از
عذاب یا جای فوز و صلاح در بهشت حَدَائِقَ که آن باغهاییست مشتمله بر
درختان بیشمار مملو از ثمار وَأَعْنَابًا و درختان انگور تخصیص جهت
تفضیل است وَكَوَاعِبَ و ایشان را دختران نار پستان باشد أَتْرَابًا همزادان
مساوی و شکل یکدیگر در سن و خلقت و قامت و صورت یا بر مقدار ازواج
خود در سن و حسن صورت و در بعضی تفاسیر هست که شانزده ساله باشند
و مردان سی و سه ساله و در اغلب تفاسیر هست که اهل بهشت از زنان و
مردان سی و سه ساله باشند وَكَأْسًا و مر ایشان راست جام دِهَاقًا
پر از شراب طهور یا کاسهای پی در پی لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا نمیشنوند در بهشت
لَغْوًا سخنان بیهوده و باطل وَلَا كِذَّابًا و نه دروغی و یا نشنوند در شرب
خمر آن سخن عبث و دروغ و سوگند بخلاف شاربان خمر دنیا که در مجالس
ایشان هذیان و عربده و خلاف و جدال بسیار بود شیخ از قتاده
روایت کرده که من از ابن عباس شنیدم که گفت مراد از لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا
علی بن ابی طالبست که در سوره عم است که مهتر و بهتر هر متقی است و هر
هر ترسکار جَزَاءً پاداش داده شوند این متقیان پاداش دادنی مِنْ رَبِّكَ
عَطَاءً از نزد پروردگار تو عطیه و بخششی حِسَابًا وافی بسند یده یا بر حسب

اعمال ایشان رَبِّ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ آن پروردکاری که آفریدهٔ کار آسمانها
و زمینهاست وَمَا بَیْنَهُمَا و آنچه میان آسمانها و زمینها از مخلوقات الرَّحْمٰنِ خدای
بزرک بخشایش لَا یَمْلِکُوْنَ مِنْهُ مالك نباشند اهل آسمان و زمین از او سخنی را
خِطَابًا سخن کفتن را یعنی قادر نباشند بر آنکه با وی سخن کویند یا زبان
بشفاعت بکشایند بر ثواب و عقاب چه همه مملوك علی الاطلاق اند و مملوک را
زبان اعتراض نیست یَوْمَ یَقُوْمُ الرُّوْحُ روزی که می ایستد روح وَالْمَلٰٓئِکَةُ
و می ایستد فرشتکان بتمامی صَفًّا صف زده کان باشند روح فرشته
ایست موکل بر ارواح و ابن عباس فرموده که مخلوقی از وی بزرکتر نیست
و در روز قیامت او صفی تنها باشد و باقی ملائکه با کثرت عدد و عظمت
جثه در صفی و او در بزرکی برابر همه بود در عین المعانی آورده از ابن
عباس روایتست که مقام روح در آسمان چهارم است و هر روز دوازده هزار
تسبیح میکوید و از هر تسبیح او ملکی مخلوق میشود و بروایت عطیه مراد از روح
ارواح آدمیانند که ما بین نفختین قبل از آنکه با اجساد تعلق کیرند صف
بر کشند و نزد بعضی جبرئیلست که با ملائکه در صف بایستد لَا یَتَکَلَّمُوْنَ
سخن نکویند در باب شفاعت و غیر آن اِلَّا مَنْ اَذِنَ مکر کسی را که دستوری
داده باشد لَهُ الرَّحْمٰنُ مر او را خدای بخشاینده که شفاعت کند عاصیان را
وَقَالَ صَوَابًا و کفته باشد آنکه کفتاری با صواب که آن لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ است
یعنی از اهل توحید باشد که مراد ملائکه و مؤمنانند از وهب منقولست که
جبرئیل نزد خدا ایستاده است و لرزه بر دوشهای او افتاده و از هر لرزه
او سبحانه صد هزار فرشته آفریند و همه ایشان پیش خدا ایستاده باشند
و سر بر ندارند و سخن نکویند چون روز قیامت باشد ایشان را در سخن
کفتن رخصت دهند ایشان همه بیکبار بکلمهٔ طیبه لا اله الا الله زبان
زبان بکشایند اینست معنی قوله حق تعالی که قال صوابا و معاویة بن زجاج

روایت

روایت کرده که از حضرت ابو عبد الله علیه السلام این معنی را پرسیدم فرمود بخدا
سوکند که ماییم آنانی که روز قیامت اذن شفاعت دهند ایشان را و ماییم که زبان
بشفاعت بکشاییم و بر پیغمبر صلوات فرستیم و از برای شیعیان خود شفاعت کنیم
ذٰلِكَ الْیَوْمُ الْحَقُّ آن روز ثابت امروز که محقق الوقوعست یعنی البته وقوع
خواهد یافت و شکی در آمدن آن روز نیست فَمَنْ شَآءَ اتَّخَذَ پس هر که خواهد
فرا کیرد اِلٰی رَبِّهٖ بسوی پروردکار خود مَاٰبًا بازکشتی بایمان و طاعت باید که
عمل صالح کند که موجب تقرب او شود بثواب حق سبحانه و تعالی پس او متمکن
خواهد بود بر آن بجهت ایضاح طریق حق و ابلاغ رسولان اِنَّآ اَنْذَرْنٰکُمْ
بدرستی که ماییم کردیم شما را و ترسانیدیم عَذَابًا قَرِیْبًا از عذابی نزدیک
که عذاب آخرتست و قرب او باعتبار تحقق او ستچه هر آینه قریبست یَوْمَ
یَنْظُرُ الْمَرْءُ روزی که بنکرد آدمی مَا قَدَّمَتْ یَدَاهُ آنچیزی را که پیش فرستاده
باشد هر دو دست او یعنی هر کس که باشد از کافران و مؤمنان کردار خود را
خوکردار به بیند از خیر و شر وَیَقُوْلُ الْکَافِرُ و کوید کافر در آن روز یا لیتنی
ای کاشکی که من کُنْتُ تُرَابًا بودمی خاك یعنی هرکز آفریده نشدمی در دنیا
یا امروز در خاك بودمی و مرا زنده نکردندی تا امروز را ندیدمی و از
عبد الله بن عمر مرویست که روز قیامت حیوانات را از وحوش و طیور و
هوام و دواب و سباع را حشر کنند بجهت اقتصاص تا بعدی که داد کوسفند
بی شاخ از شاخ دار بستانند بعد از آن ایشان را خاك کردانند و کافران
چون حال ایشان را به بینند کویند یا لیتنی کنت ترابا ای کاش ما نیز چون
حیوانات خاك میکشتیم و در بعضی کتب مذکور است که چون وحوش و بهایم
حال کافران را بینند کویند شکر مر خدا را که ما را آدمی نیافرید اکر چه امید بهشت
نداریم غم دوزخ نمیخوریم و از مقاتل منقولست که حق تعالی جمع کند جمیع وحوش و
هوام و طیور را با ایشان کوید که پروردکار شما کیست کویند الرحمن الرحیم

خدا بسیار بخشنده مهربان پس او سبحانه بعد از قصاص ایشان را گوید که ما شما را
آفریده بودیم و رام کرده اینه برای بنی آدم و شما در مدت حیوة اطاعت آنها کردید
پس خاک شوید چنانکه اول بودید ایشان خاک گردند چون کافران ببینند که بعضی
حیوانات خاک گردیدند گویند ای کاشکی ما هم در دنیا در صورت خوک می بودیم
و روزی ما همچو روزی و میوه امروز که قیامتست خاک میبودیم ° و در بعضی
روایت آمده که معنی آیه اینست که جاحد ولایت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
گفته که تمنا کند که کاشکی ما از شیعه ابو تراب میبودیم تا این کرامت و ترتیب
مرتبه و علو درجه که ایشان دارند ما نیز داشتمی **سورة والنازعات**
مکیة و هی ست و اربعون ایات ابی بن کعب از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سورة والنازعات بخواند
او را وقوف حساب نباشد در عرصه قیامت مگر بقدر صلوة مکتوبه
و ابن عباس از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این
سوره بخواند ثواب او چندان باشد که از اول عمر تا آخر بنماز فریضه
مشغول بوده باشد و هر سالی حج و عمره گذارده و از ابو عبد الله علیه السلام
مرویست که هر که این سوره بخواند نمیرد مگر سیراب و مبعوث نگردد
مگر سیراب و بهشت نرود مگر سیراب و وجه انتظام این سوره بسورة
عم اشتراک افتتاح و اختتام آنست که باهوال قیامت بسم الله الرحمن الرحیم
والنازعات سوگند بکشندگان غرقا از روی قوت و شوکت یعنی
قسم بملائکه موت که نزع کنندگان جانهای کافران را باغراق نمودن
در آن نزع و آن بیرون آوردن جانهای ایشان باشد از اقاصی ابدان از
اصول انامل و اظفار و از تحت شعورهای ایشان بقهر و خشم تمام آنکه
چون همه آن را بحلق آرند باز گذارند تا باز بجای خود رود پس باره دیگر
نزع آن کند بجهتی از مقاتل نقلست که ملک الموت و اعوان او جان

کافران را

کافران را از اصول ابدان بردارند بعقوبتی که آنرا شاخها باشد هر شاخی
از آن بپاره از جان ایشان در آویزد و بیکبار آنرا بکشند و باز رها کنند والناشطات
و سوگند بفرشتگان که بنشاط و رفق بیرون برندگانند ارواح مؤمنان را
نشطا بیرون آوردنی بعیدانا و نرمی تا آنکه بسهولت تمام روح از بدن ایشان
مفارقت کند چنانکه در خبر است که هیچ مؤمن نباشد الا که نزد موت او
بهشت و غرف و سایر نعم او را بر او عرضه کنند چون جای خود را در آنجا
ببیند بنشاط و بهجت تمام جان را نثار کند و کافران را نیز چنانکه جای در دوزخ
نمایند بانواع عقوبت تا بدشواری هر چه تمامتر جان ایشان را نزع کنند و
السابحات و سوگند بملائکه شناوری کنندگان سبحا شناوری کردنی یعنی
آمد و شد نمایندگان از زمین بآسمان و از آسمان بزمین برای تدبیر و
مصالح اهل زمین چنانکه غواصان در بحر غواصی کنند فالسابقات پس
سوگند به پیشی گیرندگان بر یکدیگر در وقت فرود آمدن بزمین سبقا
پیشی گرفتنی در فرمانبرداری امر الهی فالمدبرات پس سوگند بملائکه که
تدبیر کنندگانند امرا کار دینی و دنیوی را یعنی جبرئیل که بر جنود و ریاح
موکلست و اسرافیل که نازل میشود برای قضایا و اقدار و میکائیل که باران و گیاه
متعلق بدوست و عزرائیل که قبض ارواح نامزد اوست و گویند مراد ستاره
گانند که بسرعت قطع میکنند از شرق باقصای غرب و روند اندازد برجی برجی و
سبقت نمایندگان اند بر یکدیگر در سیر بسرعت حرکت و تدبیر امری اند که
بآنها باز بسته شده است باذن خدای چون اختلاف فصول و تقدیر
ازمنه و یا مراد غازیانند که بنشاط تمام کمانها میکشند از برای انداختن
تیر و در بحر و بر سیاحت میکنند و سبقت میگیرند بر حرب اعدا و
بتدبیر امور جهاد ارتکاب میکنند ° و قول اول منقولست از حضرت
امیر المؤمنین علی علیه السلام جواب قسم اینکه البته مبعوث گردید

يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ روزی که بجنبد جنبنده مراد زمینها وکوهها اند
که بشدت تمام بلرزه در آیند تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ در پی در آیند آن را
از پس در آینده مراد آسمانها و ستاره کانند که در عقب جنبیدن زمین
شکافته و پراکنده شوند در نفخهٔ ثانیه که بعد از نفخهٔ اول واقع شود
قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ دلها که در آن روز پر هول وَاجِفَةٌ ترسان و طپان
باشند أَبْصَارُهَا چشمهای خداوندان چشم در آن روز خَاشِعَةٌ خوار باشند
بود بجهت نظر اهاویل آن يَقُولُونَ میگویند یعنی منکران بعث در دنیا
وقتی که بایشان گویند که شما مبعوث خواهید شد ءَإِنَّا لَمَرْدُودُونَ
آیا ما رد کرده شدگانیم فِي الْحَافِرَةِ در حالت اولی یعنی آیا ما را بعد از
مرگ بهمان حال که داشتیم رد خواهند کرد أَئِذَا كُنَّا عِظَامًا آیا
چون کردیم ما استخوانهای نَخِرَةً کهنه و نزدیک بخاک شده که ما را
مبعوث کرده باشند وحفص نخرة میخوانند یعنی در نهایت کهنگی و
ریزندگی قَالُوا گفتند از روی استهزا اگر چنین باشد تِلْكَ إِذًا
آن بازگشتن آنهنگام كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ بازگشتنی باشد خداوندان
خسران و زیانکاران همچو تاجری که راس المال در باخته باشد
یعنی بطریق سخریت واستهزا گفتند که اگر قیامت متحقق شود ما را رجوع
بحشر باشد پس زیانکاران باشیم چه پیوسته تکذیب کرده ایم حق تعالی
در جواب آن میفرماید که استبعاد مکنید در وقوع قیامت واستبعال
منمائید که آنچه نزد قدرت ما در کمال آسانی است فَإِنَّمَا هِيَ
زَجْرَةٌ پس جز این نیست که آن فریادیست وَاحِدَةٌ بیکدمیدن
اسرافیل که همه خلایق بدان زنده شوند مراد نفخهٔ ثانیه است
فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ پس چون که ایشان بروی زمین سفید هموار
باشند که زمین محشر است یعنی همه بر روی آن محشور شوند
حنانکه

چنانکه در روی زمین مسرور بوده باشند واز وهب نقلست که
ساهره نام زمینی است نزدیک بیت المقدس است که در حوالی جولا زیحا و
محشر آنجا خواهد بود و حق تعالی آنرا گشاده کرداند چندانکه خواهد و
مرویست که حق تعالی زمین شام را بیافریند از نقرهٔ خام و طول و عرض
آن چهل برابر دنیاست و بروایت قتاده ساهره از اسمای جهنم است بعد از آن
حق تعالی بجهت تهدید کفار قریش بر تکذیب پیغمبر و انکار محشر و تسلیهٔ
حضرت رسالت خبر میدهد از وقوع عذاب برامت موسی که اعظم
ایشان بودند در شوکت و حشمت و جسامت بجهت تکذیب و انکار
میفرماید که هَلْ أَتَاكَ آیا آمد بتو استفهام از برای تقریر است حَدِيثُ
مُوسَىٰ سخن موسی إِذْ نَادَاهُ وقتی که بخواند موسی را رَبُّهُ پروردگار او
بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ بوادی پاکیزه طُوًى که آن وادی طوی است یعنی وادی
پاکیزه شده که دو مرتبه ندا کرده شده در آن و مضمون ندا این بود که
اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ برو ای موسی بنزد فرعون إِنَّهُ طَغَىٰ بدرستی که او
از حد در گذشته در تکبر و عتو فَقُلْ پس بگو او را از روی تلطف و
مدارا هَلْ لَكَ آیا مر تراست میلی و رغبتی إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ بسوی آنکه
پاک شوی یعنی آیا سر آن داری که از دنس شرک و عصیان و لوث کفر
وطغیان پاکیزه کردی و بکلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله ترنم نمای که از انس
دنس شرک و عصیان و لوث و کفر و طغیان پاکیزه و آیا رغبت داری
بآنکه راه نمایم ترا إِلَىٰ رَبِّكَ بشناختن آفریدگار خود تا فَتَخْشَىٰ پس
بترسی از عذاب او و حذر کنی از سرکشی و نافرمانی آیه دالست بر غایت
لطف او سبحانه نسبت به بندگان چه هرگاه که لطف وی با کسی که همه
عمر چهار صد ساله دعوی خدائی کرده باین مرتبه باشد که موسی را گوید
با وی سخن نرم گوی نسبت باو ولطف و مدارا مرعی دار پس نسبت

بدوستان درچه مرتبه خواهد بود • آورده اند که حق تعالی با موسی خطاب کرد که برو
وبملایمت فرعون را دعوت کن اگرچه میدانم که اجابت نخواهد کرد تا حجت
برو لازم شود و در روز قیامت نگوید که تو بمن ارسال نکردی پس موسی بفرمان
حق تعالی نزد فرعون رفت تبلیغ رسالت فرمود و او معجزه میطلبید فَأَرَیٰهُ
پس بنمود او را موسی الْآيَةَ الْكُبْرَىٰ معجزه بزرگ که آن قلب عصی بود بحیه
که اصل همه معجزات موسی بود فَكَذَّبَ پس تکذیب کرد فرعون موسی را در
دعوی رسالت وَعَصَىٰ وعاصی شد از خدا یعنی بعد از مشاهده معجزه گفت
این از نزد خدا نیست بلکه سحر موسی است ثُمَّ أَدْبَرَ پس پشت کرد بموسی
یعنی روی از وی بگردانید واعراض کرد از طاعت يَسْعَىٰ در حالتی که سعی
میکرد با بطال امر او یا بترسید از اژدها و پشت برگردانید میشتافت
در گریختن فَحَشَرَ پس جمع کرد همه لشکریان را یا ساحران را فَنَادَىٰ پس
ندا کرد مر ایشان را بنفس خود یا منادی از قبل او ندا داد فَقَالَ أَنَا
رَبُّكُمُ پس گفت منم پروردگار شما ومتولی امور شما الْأَعْلَىٰ که بزرگترم
وبرترم از همه شما هر که میخواهم ضرر میتوانم رسانید وهیچ کس بمن
ضرر نمیتواند رسانید پس هیچ خدای برتر از من نباشد در لطایف آورده
که چون ابلیس این سخن از وی بشنید گفت مرا طاقت شنیدن این کلام
نیست چه من دعوی خیریت کردم بر آدم این همه بلا بمن رسید فرعون
که چنین لافی میزند کار او بکجا رسد هرویست که فرعون چون
معجزات موسی را بدید ملزم شد نخواست که عجز او بر قوم ظاهر گردد
طریق حیله بازی پیش گرفت و گفتا گر بر حسب فرض خدای دیگر
باشد چنانکه زعم موسی است من برتر از او خواهم بود چون رسول او
موسی است همیشه برهنه وگرسنه است کلاهی بسر وچوبی در دست
ونعلینی در پا دارد نه اسب دارد ونه غلام ونه چاکر ورسولان من جامها

ولباسهای دیبا پوشیده اند وشوکتی تمام بر ایشان باید وسوارند ومستغرق
زر وسیم وخداوندان مال ومنال وخدم وحشم واز اینجا رتبه من ورتبه
خدای موسی معلوم کنید فَأَخَذَهُ اللَّهُ پس فرا گرفت او را خدای نَكَالَ الْآخِرَةِ
بعقوبت آن سرای که آخرتست وَالْأُولَىٰ وبعذاب دنیا که اغراقست وبروایت
ابن عباس معنی آنست که بنکال دو کلمه او را مواخذه ساخت کلمه اول وما علمت
من اله غیری • کلمه آخر انا ربکم الاعلی ومیان این دو کلمه چهل سال وبروایت
دیگر بیست سال گذشت که موسی مناجات کرد که بار خدایا مهلت دادی فرعون را
صد سال ودعوی انا ربکم الاعلی کرد وتکذیب رسولان وآیت تو کرد حق
تعالی وحی فرستاد که او مردی نیکو خلق بود ودر قضای حوایج مهمات مردمان
توجه مینمود وایشان را از درگاه خود منع نمیکرد ومن خواستم که مجازات
او را با او رسانم پس بجهت این او را واگذاشتم در این مدت تا از متاع دنیا
محظوظ شود واز عقبی محروم إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در گرفتن فرعون
بعذاب لَعِبْرَةً هر آینه پندیست وعبرتی لِمَنْ يَخْشَىٰ مر کسی را که از شان
او باشد که بترسد تا از نافرمانی مجتنب شده سر بر خط فرمان برداری
نهد وچون بیان معجزات موسی نمود وامتناع فرعون ومعاقب شدن
وی بسبب آن بعد از آن بجهت تذکیر منکران بعث فرماید ءَأَنْتُمْ آیا
شما ای منکران حشر ونشر أَشَدُّ سخت ترید ودشوار تر در نزد قدرت
خدا خَلْقًا از روی آفریدن أَمِ السَّمَاءُ یا آسمان با این عظمت وچون
میدانید که آسمان با عظم جثه ورفعت آفریده خداست پس چگونه
او قادر نباشد که بار دیگر شما را بیافریند بعد از آن در بیان کیفیت
خلق آسمان بر اعظم جثه ورفعت آفرینش میفرماید بَنَاهَا بنا کرد
آن را با بسط بنو کرد رَفَعَ سَمْكَهَا برداشت سقف آن را یعنی مقدار ذهاب
آن را از زمین در سمت علو مد قدر ومرفوع گردانید که با آن مسیر پانصد

سال راهست فسوّیها پس تسوی فرمود آنرا بی قصور و تفاوت و فتور
وآن را کامل ساخت شب آنرا وأخرج ضحیها و بیرون آورد روشنی آن را مراد
باین روز است والأرض بعد ذلك وزمین را بعد از آفریدن آسمانها دحیها
بگسترد و منبسط ساخت بجهة آرام گرفتن خلایق در آن • در روایت آمده
که حق تعالی اوّل زمین را بیافرید و همه را در زیر کعبه جمع کرد و بعد از آنکه
آسمان را بیافرید جبرئیل را فرمود تا زمین را از زیر خانهٔ کعبه بگسترد
چنانچه جامه در هم پیچیده بگسترانند آن را از عبد الله مرویست که
حق تعالی زمین را اوّل بار مربع خلق فرمود بطریق خانهٔ کعبه که چهار
رکن دارد وآن را بر بالای آب نهاد بعد از دو هزار سال دیگر آسمان و
غیر آن ایجاد فرمود و چون آسمانها مخلوق گشت زمین را منبسط
گردانید حاصل که زمین را منبسط ساخت أخرج منها در حالتی که بیرون
آورد از زمین ماءها ومرعیها آب آن را و چراگاه و گیاه زار آن را و
الجبال أرسیها و کوهها را محکم و استوار و پایدار ساخت واینهمه را ایجاد
فرمود متاعا لکم جهة برخورداری مر شما را ولأنعامکم ومر چهار
پایان شما را بعد از آن در بیان بعث فرموده فإذا جاءت الطامة
الکبری پس چون بیاید بلیت بزرگتر و با هولتر که بالای همه دواهی
همه و بلاهاست و غالب بر جمیع بلاها که همه داهیه و بلیه در تحت
آن پوشیده شود وآن قیامتست یا نفخ ثانیه یا ساعتی که اهل دوزخ را
بدوزخ رانند و اهل بهشت را به بهشت رسانند یوم یتذکر
الإنسان یاد کن روزیرا یاد می آورد آدمی ما سعی آنچه سعی
کرده در عمل خیر و شر که همه را نوشته بدست او دهند تا بخوانند
و همه کردار آن روز تأسف خورد و اندوه برد اما ابرار بجهة آنکه
چرا آنکار را بیشتر نکرده اند اما فجار بجهة آنکه عمل زشت چرا کردند

وبرزت

وبرّزت الجحیم و ظاهر گردانیده شود دوزخ لمن یری مر کسی را که بیند یعنی
بمرتبه آشکارا شود که هر که از اهل رؤیت باشد آنرا ببیند فأما من طغی پس اما هر که
در گذشته باشد از حد و در خلاف ایمان و طاعت که بوی نگرویده باشد
وآثر الحیوة الدنیا برگزیده باشد زندگانی دنیا را و در ملاذ آن منهمک
شده و بجهة این مستعد آخرت نشده باشد و بوسیلهٔ عبادت تقرب نجسته
و تهذیب اخلاق و کار آن نساخته فإن الجحیم پس بدرستی که دوزخ هی
المأوی آن جایگاه اوست وأما من خاف و اما هر که ترسیده باشد مقام ربه از ایستادن نزد
پروردگار خود یعنی در موقف حساب رب الأرباب ونهی النفس و نهی کرده و باز داشته
نفس اماره خود را عن الهوی بر آوردن آرزوی آن یعنی از تمنای حرام و ناشایست
منع کرده باشد فإن الجنة پس بدرستی که بهشت هی المأوی آن آرامگاه اوست
از مقاتل نقل است که این در شان کسی است که قصد معصیتی کند در خلوت و بر
آن قادر بود پس خلاف نفس نموده از خدای ترسد و از آن عمل دست باز
دارد و بعد از تهدید و وعید خطاب بحضرت رسول صلی الله علیه و آله
کرده میفرماید که یسئلونك عن الساعة میپرسند ترا ای محمد روز رستخیز
أیان مرسیها که کی باشد اقامت آن یعنی در چه زمان خدا قیامت را قایم می
گرداند و منتهی و مستقر قیامت کی باشد فیم أنت در چه چیز تو من ذکریها
از یاد کردن وقت آن برای امت و بیان کردن آن برای ایشان یعنی علم
قیامت بتو تعلق ندارد و ترا در آن دخلی نیست إلی ربك بسوی پروردگار
تست منتهیها موضع نهایت علم قیامت هیچ کس دیگر را بر آن آگاهی نیست مرویست
که کفار قریش از حضرت پیغمبر بوقوع قیامت اقتراح مینمودند حضرت رسالت
بجهة این پیوسته ذکر قیامت میکرد و میگفت که غیر از حق تعالی هیچ کس دیگر را بآن
آگاهی نیست پس بجهة قطع طمع مردمان میفرماید که إنما أنت منذر جز این
نیست که تو بیم کننده من یخشیها کسانی را که بترسند از قیامت یعنی تو مبعوث

شدهٔ برای آنکه وقت قیامت را اعلام ایشان نمائی چه فایدهٔ در ضمن هیچ
آن نیست بلکه مبعوث شده بر ایشان با آنکه انذار ایشان کنی از اهوال آن
تا از آن بترسند و مستعد آن شوند کَأَنَّهُمْ گویا که کفار مکه یَوْمَ يَرَوْنَهَا
روزی که ببینند قیامت را که از آمدن آن میپرسند لَمْ يَلْبَثُوا درنگ
نکرده اند در دنیا یا در قبر إِلَّا عَشِيَّةً مگر شبانگاه روزی أَوْ ضُحَاهَا
یا چاشت آن روزی که عشیهٔ آن روز مذکور شد یعنی از هول آن
روز مدت زندگانی خود را فراموش کنند و چنان پندارند که نبوده اند
در دنیا مگر شبانگاهی یا چاشتگاهی **سورة عبس مکیة وهی احدی
واربعون آیه** أُبَيّ بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت
کند که هر که این سوره بخواند در روز قیامت روی او ضاحك و مستبشر
باشد و از حضرت ابو عبد الله علیه السلام منقولست که هر که سوره عبس
بخواند یا سوره اذا الشمس کورت از دوستان خدا بود و در بهشت ظل
ظلیل خدا و کرامت جلیل او باشد و از مقربان درگاه او شود بدانکه
چون حق تعالی ختم این سوره نمود بذکر انذار کسی که خایف باشد از قیامت
افتتاح این سوره نمود بذکر انذار کسی که خایف باشد و مرجو الاسلام و
اظهار عتاب نسبت بکسی که اعراض نماید از اهل خشیت و میگوید در ضمن
آنکه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ آورده اند که عبد الله بن ام مکتوم مرد اعمی بود
بنزد حضرت رسول صلی الله علیه وآله آمد در آن وقت صنادید قریش
نزد او حاضر بودند چون ابو جهل بن هشام و عباس بن عبد المطلب و
ولید بن مغیره و امیه بن خلف و عتبه بن ربیعه و برادر او شیبه و غیرهم
و آنحضرت بجهت امید واری بر اسلام ایشان بر ایشان بحوی میفرمود
و سخنان سری در میان داشت و از سر حرص ایمان ایشان بالکلیه خاطر
خطیر خود را متوجه ایشان ساخته بود و ایشان را دعوت میفرمود ابن

ام مکتوم نمیدانست که آنحضرت با ایشان مشغولست پیش آمده گفت یا
رسول الله از آنچه حق تعالی بتو آموخته بر من خوان و بیاموز و مکرر این
کلمه میگفت و رسول بجهة ابن ام مکتوم قطع سخن خود نمود باندیشه
آنکه مبادا صنادید قریش گویند اتباع رسول از نابینایان و سفلگانند
از آن کراهت یافته از او اعراض نمود و روی مبارك در هم کشید جبرئیل
این آیه آورد عَبَسَ وَتَوَلَّىٰ روی ترش کرد و بگردانید رو را أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَىٰ
آنکه آمد بسوی او نابینا یعنی عبد الله بن ام مکتوم ذکر اعمی اشعار است به
عذر او در قطع کلام سید انام و علی بن ابرهیم رحمه الله در تفسیر خود آورده
و در تفاسیر دیگر مذکور است که این آیه در شان ابن ام مکتوم و عثمان بن
عفان علیه اللعنه ورود یافته و آن چنان بود که بعضی از صحابه و عثمان نزد
حضرت رسول صلی الله علیه وآله نشسته بودند و آنحضرت در هر باب ایشان را
موعظه میفرمود ناگاه ام مکتوم آمد و حضرت رسول و را بر عثمان مقدم
نشاند عثمان روی ترش کرد و از او اعراض نمود چه اعراض و عبوس در این
امر از صفات مذموم است و شفقه اکرم حق بعضی از علما و فقها گویند
فکیف در حق رسول خدای و حال آنکه حق تعالی آنحضرت را از این صفت تنزیه
فرموده و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولك و بحسن و خلق و
مهربانی و مدارا وصف نموده که وانك لعلی خلق عظیم در خبر است که اگر دست
مبارك آنحضرت در دست غلامی سیاهی بطریق مصافحه واقع شدی که
کریه منظر و بدبوی بودی تا آنکه او نگذاشتی دست مبارك خود را از دست او
نکشیدی پس حق سبحانه و تعالی از او خبر داد و فرمود که ترش کرد روی خود را
و روی بگردانید یعنی عثمان با آنکه آمد بسوی او نابینا یعنی ابن ام مکتوم
و چون او می آمد خبرها می پرسید و از ایشان نیز بعضی را بد آمد که قطع
کلام آنحضرت کرد و او را بنزد خود نشانید وَمَا يُدْرِيكَ و چه چیز

دا ماکر داینده ترا بحال ابن ام مکتوم لَعَلَّهُ يَزَّكَّى شاید که او پاک شود از
آثام بسبب رسیدن پرتو التفات تعلیم تو براو أَوْ يَذَّكَّرُ یا پند گیرد
آنچه ندانسته از مواعظ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى پس سود دهد او را پند
دادن تو مراد آنست که تو نمیدانی آنچه مرا که مترتبست از ابن ام
مکتوم از تزکّی و تذکّر پس چرا از او اعراض میکنی در آیه لطف عظیمست از جناب
حضرت ملک کریم برسول واجب التکریم زیرا که در ذکر عبوس و تولّی
او را مخاطب نساخت و نگفت • بعد از ذکر آن بصیغه غیبت التفات
بحضرت کرده گفت که أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَى اما آنکه که توانگری دارد یا بی
نیازی میکند از ایمان آوردن فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى پس تو مر او را روی
آوری یعنی بر او اقبال میکنی از بهر حرص تو بر ایمان او وَمَا عَلَيْكَ و
نیست بر تو وزر و وبالی أَلَّا يَزَّكَّى بآنکه مستغنی بآن پاک نشود باسلام
و چون بر تو همین بلاغست و بس چه چیز باعث حرص تو شده بر اسلام
مستغنی تا بسبب آن اعراض میکنی از آنکه اسلام آورده وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ
اما آنکه که آمد بتو يَسْعَى در حالتی که میشتابد در تعلیم یعنی ابن ام مکتوم وَهُوَ
يَخْشَى و او حال میترسد از خدای یا از اذیت کفار بسبب آمدن بنزد تو
یا خایفست از آنکه مبادا بجهة اعمی و عدم قاید بسر در آید و اعضای
او نقصان پذیر شود فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى پس تو از او مشغول میشوی
یعنی از او اعراض مینمایی مراد آنست که مثل تو سزاوار نیست که از برای
مستغنی متصدّی شود و از فقیر تلهی کرده • و منقولست که جبرئیل علیه السلام
آیات مذکوره را بر آنحضرت میخواند و بشره مبارک وی متغیر
میشد • و در لباب آورده که بعد ازین آیه نرگس دیده آن جویبار رسالت
بی آب و تاب شده و بمثابه دیده آن نور دیده جهانیان پر آب شده که
در وقت مشی راه را نمیدید و نزدیک شد که روی مبارکش دیوارها

مکرّرا سر فرو کند • و در خبر است که سید عالم صلی الله علیه و آله و سلّم از عقب
ابن ام مکتوم روان شد او را با خود بمسجد تشریف آوردند و ردای مبارک خود
بگسترانید و او را بر سر آن نشاند و انواع تلطف فرمود و آنچه کمال تعظیم وی بود بجا
آورد بعد از آن هر گاه که وی را دیدی گرامی داشتی و گفتی مرحبا بمن عاتبنی فیه ربی
هل لک حاجة خوش آمدی ای آنکسی که پروردگار من عتاب کرد مرا در بارهٔ تو
آیا هیچ حاجتی داری و دو بار او را در مدینه خلیفه خود گردانید در وقتی که بغزا
میرفت • و مرویست که آنحضرت بعد ازین آیه هیچ فقیری ترش نگاه نکرد و از برای
هیچ غنی تصدیق نفرمود بدانکه عتاب او سبحانه بجهة ترک اولیست از آنحضرت
نه آنکه صدور این صورت از آنحضرت بر وجه خطا بوده باشد چه کراهت و اعراض
از او از سوء ادب ابن ام مکتوم بود سخن را بروی قطع کرد اما چونکه توهم آن میشد
که آنحضرت اعراض کرد بجهة فقر او بوده باشد و توجه بصنادید قریش بجهة غنای
ایشان از اینجهة حق تعالی با او این عتاب فرموده و دیگر عبوس و انبساط بر اعمی علی
السویه است پس این مستلزم ذنب نباشد و نزول این آیه بر آنحضرت بجهة آنست
که او با فر محاسن اخلاق متخلق گردد و متنبه شود و بر عظم حال مومن مترصد
بدانکه تالیف مومن که بر ایمان خود ایستاده باشد اولیست از تالیف مشرک بجهة
طمع در ایمان آوردن • و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که
آیه در حق مردی از بنی امیه نازل شد که نزد حضرت نشسته بود و ابن ام مکتوم
از در در آمد و چون او را بدید از و تنفر نموده دامن خود را از او دور کرد
تا جامه او باو نرسد و روی ترش کرد و اعراض نمود حق تعالی این آیه فرستاد و
اخبار نمود از کراهت و اعراض او از ابن ام مکتوم كَلَّا نه چنانست منزجر شو از عبوس
و تولّی و تلهّی و تصدّی إِنَّهَا بدرستی که آیات قرآنی تَذْكِرَةٌ پندیست مر خلقانرا
یعنی واجبست متعظ شدن بآن و عمل نمودن بموجب آن فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ
پس هر که خواهد که حفظ کند آنرا و آنرا فراموش نگرداند چه زمام اختیار

در قبضه اقتدار اوست واین قرآن تذکره ایست که ثابتست فِي صُحُفٍ در
صحیفهای نوشته شده نزد الله تعالی در لوح المحفوظ یا مثبت در لوح یا در
صحف انبیا کقوله ان هذا لفی الصحف الاولی صحف ابرهیم وموسی مُكَرَّمَةٍ
گرامی کرده شده نزد خدای مَرْفُوعَةٍ برداشته شده در آسمان هفتم یا بلند
قدر مُطَهَّرَةٍ پاکیزه کرده شده از ادناس و انجاس یا از آلایش شیاطین
چه مس آن نمیکند مگر مستهای مطهرین که ملائکه اند بِأَيْدِي بدستهای
نویسندگان یعنی فرشتگان که آنرا نوشته اند یا بدستهای سفره و او
یعنی پیغام گذاردن میان خدا و رسول که فرشتگانند یا مراد قراء اند که
تلاوت آن میکنند و فضل بن یسار نقل کرده که امام جعفر صادق علیه السلام
فرمود که مراد حافظان قرآنند و عالمان آن • ونزد بعضی مراد اصحاب اتباع
حضرت رسولند كِرَامٍ بزرگان نزد خدای یا مؤمنان یا استغفار برای
ایشان و استدعای مزیت درجه ایشان از حضرت ملک منان بَرَرَةٍ
نیکوکاران و متقیان • از مقاتل مرویست که قرآن در شب قدر از لوح
المحفوظ بآسمان دنیا منزل شده بدست فرشتگان که کاتبان آن بودند
وبعد از وصف قرآن بیان حال مکذبان آن میکند بقوله قُتِلَ الْإِنْسَانُ
لعنت کرده باد انسان و از رحمت دور باد آدمی یعنی کافر مَا أَكْفَرَهُ
چه چیز کافر ساخت او را با وجود کثرت شواهد بر توحید و ظهور آیات
ومعجزات بر صدق بعثت اسلام وحقیت ایمان گویند مراد باین آیه بر خلقت
ونزد بعضی مراد عتبة بن ابی لهبست که در نهایت عناد وکفر بود وطغیان
کفر او بغایت اشتداد یافته و اصلا نظر نمیکرد در ین که مِنْ أَيِّ شَيْءٍ
خَلَقَهُ از چه چیز آفریده است خدای عز وجل او را مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ
از مقداری آب اندک که آن منیست بیافرید او را فَقَدَّرَهُ پس آماده
ساخت او را آنچه موجب صلاح اوست از اعضا و اشکال و هیئات

بطریق

بطریق ثابت ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ پس راه بیرون آمدن از شکم مادر آسان
گردانید و او را باین وجه که دهنه رحم او را واسع ساخت تا ممکن متولد شد
یا رام گردانید او را بر سبیل خیر و شر و او را اقتدار و تمکین در آن داد ثُمَّ أَمَاتَهُ
پس بمیرانید او را بوقت انتهای عمر فَأَقْبَرَهُ پس امر فرمود بخاک در آوردن او را
یا او را صاحب قبر گردانید ثُمَّ إِذَا شَاءَ پس وقتی که خدا خواهد أَنْشَرَهُ زنده
گرداند او را اخداچه آن وقت نشور باز بستن است بمشیت كَلَّا باید که کافر منزجر
شود از این انکار و اعراض یا هر آدمی از جفا لَمَّا يَقْضِ که هنوز نگذارد و ادا نکرد
مَا أَمَرَهُ آنچه فرمود خدای او را یعنی بعهد و میثاق وفا ننمود و بر طاعت
کردن دل ننهاد وگویند مراد همه آدمیانند یعنی هنوز آدمی از عهده ادای
حقوق الهی کما ینبغی بیرون نیامده چنانکه حق عبادت او سبحانه
قیام ننموده ولهذا بهترین مخلوقات فرمود که ما عبدناک حق عبادتک
بعد از آن ذکر نعمتی میکند که در زمان حیوة بنده محتاج الیه است ومی
فرماید که فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ پس باید که نظر کند آدمی بدیده عبرت إِلَى طَعَامِهِ
بخوردنی خود وببیند که بچه وجه احداث کرده میشود پس باید که بنگرد أَنَّا صَبَبْنَا
الْمَاءَ باینکه ما ریختیم آب ابر را صَبًّا ریختنی ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ پس بشکافتیم زمین را
شَقًّا شکافتنی بنبات بکرات ومرات فَأَنْبَتْنَا فِيهَا پس برویانیدیم در زمین حَبًّا
دانه را که قوت تواند بود چو نخود و گندم و برنج و امثال آن وَعِنَبًا و درخت انگور
وَقَضْبًا و رطبه آن اسپست وَزَيْتُونًا و درخت زیتون وَنَخْلًا و خرمابنان وَحَدَائِقَ
غُلْبًا و باغهای مشتمل بر درختان سطبر و تناور یا بسیار و انبوه وَفَاكِهَةً و میوه های
تر و آبدار وَأَبًّا و چراگاه یا میوه های خشک که از برای زمستان معد است
اَبًّا نزد معظم مفسران بمعنی چراگاهست و این امور مذکوره را ایجاد
کردیم مَتَاعًا لَكُمْ بجهة برخورداری مر شما را وَلِأَنْعَامِكُمْ وبجهة
تمتع چهارپایان شما چه اشیای مذکوره بعضی طعام است و بعضی علف

بعد از تعداد نعم دنیویه در کیفیت احوال اخرویه میفرماید که فَاِذَا جَآءَتِ
الصَّآخَّةُ پس چون بیاید آواز کننده یعنی صیحه که بجهت فرط شدت صوت
هر که بشنود کر گردد و مراد نفخه ثانیه است یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ روزی که بگریزد مرد
مِنْ اَخِيهِ از برادر خود با وجود انس و مهربانی که باهم داشتند وَاُمِّهِ و از مادر
خود با کثرت حقوق که مادر را با او بوده وَاَبِيهِ و از پدر وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ و از فرزندان خود
با وجود استظهار ایشان باو و فرار او از اقربا بجهت اشتغال و باشد بکار
خود و اضطرار او باحوال خود و علم او بعدم صدور نفع از ایشان و گویند
مراد مرد مؤمن باشد که از اقربای کافر خود که بزد لِكُلِّ امْرِئٍ هر مردی را منهم
يَوْمَئِذٍ از اهل قیامت در آن روز شَأْنٌ يُغْنِيهِ کاریست که مشغول دارد
او را بدان و بسبب گرفتاری وی بآن بشغل ایشان نپردازد عطاء بن یسار روایت کند
از سوده زوجه حضرت رسول صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمود
که روز قیامت خلایق را حشر کنند تن برهنه و پای برهنه و ختنه ناکرده
و عرق بطریق لجام در دهن ایشان درآمده و بگوش ایشان رسیده سوده
گفت چه رسوائی باشد که در آن روز همه عورت یکدیگر را ببینند فرمود
که مردمان بجهت بسیاری گرفتاری بکار خود بدیگری نپردازند پس
این آیه تلاوت فرمود که لکل امرئ منهم یومئذ شان یغنیه وُجُوهٌ
يَوْمَئِذٍ رویها باشد در آن روز مُسْفِرَةٌ روشن و درخشان ضَاحِكَةٌ
مُسْتَبْشِرَةٌ خندان و فرحناک و شادمان بجهت نجاة از نیران و وصول
بروضه رضوان و نگریستن در ریاض جنان و حور و غلمان مراد از
اضعاف اهل البیت علیهم السلام و شیعیان ایشانست وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ
و رویها دیگر باشند در آن روز عَلَيْهَا غَبَرَةٌ که بر آن غبار نشسته
و تیره گرفته تَرْهَقُهَا فرو گیرد آن را با وجود آن قَتَرَةٌ تاریکی و
سیاهی نزد معاینه آتش دوزخ و انواع عذاب اُولٰٓئِكَ آن گروه با اینصفت

و از زن و صاحبته و از اقربای خود ۲

کفره

گفته شد هُمُ الْكَفَرَةُ ایشانند ناگرویدگان یعنی دشمنان اهل بیت علیهم
السلام الْفَجَرَةُ نابکاران یعنی جمع کنندگان فجور و کفر و لهذا سواد
وجوه ایشان با غبره باشد مانند وجوه زنگیان و وجوه فساق اهل ایمان
درست باشد بدون قتره سورة التكوير مكية وهي تسع وعشرون آية
اُبَی بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کند که هر که سوره اذا
الشمس بخواند حق تعالی او را در پناه خود گیرد از رسوائی قیامت وقتی که
نشر صحیفه او نمایند روایت است از ابوبکر ملعون که گفت از آنحضرت
پرسیدم که یا رسول الله پیری زود بتو رسید و موی سفید بتو روی
آورد فرمود که سوره هود و واقعه و مرسلات و عم و اذا الشمس مرا
پیر گردانیدند بدانکه حق تعالی ختم سوره عبس فرمودند بذکر قیامت و
اهوال آن افتتاح این سوره کرد بذکر علامات و احوال آن فرمود که بِسْمِ اللّٰهِ
الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ اِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ چون آفتاب درهم پیچیده شود و انبساط و
انتشار نور آن را از بساط آفاق زایل گردانند وَاِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ
و آنگاه که ستارگان تیره شوند یعنی اجرام آنها بی نور مانند یا آنکه منتشر
و متساقط گردند مرویست که در آن روز آفتاب و ستارگان را در جهنم
اندازند تا عبده ایشان بدانند که آنها استحقاق الوهیت نداشتند
و معبودان باطل بوده اند وَاِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ و آنگاه که کوهها را
گردانیده شوند بعد از انقلاع از اماکن خود از روی زمین یا در هوا مانند
ابر روان شوند وَاِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ و آنگاه ناقهای که ده ماه بر حمل
ایشان گذشته باشد و بزادن نزدیک گشته فرو گذاشته شوند یعنی
هیچ کس پروای رعی و مراعات آنها ننماید با آنکه آن نفیس تر و عزیز
ترین مالهاست نزد عرب وَاِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ آنگاه که همه جانوران
وحشی جمع کرده شوند در یکجا و همه بیکدیگر مختلط شده متعادیان را

مجال آن ضرار یکدیگر نباشد از قتاده مرویست که همه حیوانات را بجهت قصاص محشور سازند و هیچ کدام باقی نمانند تا آنکه ذبابرا محشور کردانند و مرویست که بعد از قصاص و اغراض آنها را خاک کنند و هیچ یکی را باقی نکذارند مکر آنکه دل و سرور بنی آدم باشند و موجب تعجب ایشان از صورت ایشان چون طاوس و غیر آن وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ و آنهنکام که همه دریاها بر کرمانیده شوند یعنی آمیخته سازند تا همه دریاها یکی شود یا کرم تفسانیده کرد برای تعذیب اهل نار از ابن عباس منقولست که چون روز قیامت باشد حق تعالی آفتاب و ماه را با ستاره کان درهم بپیچد و در دریا افکند بعد از آن شعاع بجهد و همه دریاها را پر آتش کردانند و کویند مراد بحار جهنم است یعنی دریاهای دوزخ را پر از ریم و چرک کردانند که از ابدان دوزخیان و فرج زنان زانیه سیلان کند و از ابی بن کعب منقولست که در حدوث قیامت مردمان ازان غافل و بیخبر باشند و در بازارها بوده و معامله مشغول کشته که ناکاه ببینند که روشنائی آفتاب زایل شود و درین حیران باشند که آفتاب چه رسید و چه حادثه روی نموده که ناکاه ستارکان از آسمان فرو ریزند و درین اندیشه باشند که کوهها بروی زمین در حرکت آیند و چون کرد بر هوا روند جنیان از آدمیان کریزند و آدمیان بر پریان رو نهند و دواب و وحوش و طیور با یکدیکر مخلط کردند و در اینحال جنیان با آدمیان کویند که ما برویم و از ینمعنی استخبار کنیم پس بروند و دریاها را ببینند که از آتش پر شده میدرخشند و شعله میکشند و در اثنای اینهمه زمینها و آسمانها شکافته شوند و بادی پیدا شود همه را هلاک کرداند و از ابن عباس منقولست که این شش علامات مذکوره شد در دنیا حادث شود و شش دیکر در آخرت بوقوع آید و آن اینست وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ آنکه نفسهای جفت کردانیده شوند

یعنی

یعنی هر کس را با مثل او برانکیزانند صالح را با صالح و طالح را با طالح و یا هر کسی را با عمل خود جمع کنند و یا همه را با شکل خود مقارنه کنند و کفار و عصاة را با شکل اهل دوزخ و اهل ایمان و طاعت را با شکل اهل بهشت وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ و آنکاه که دختر زنده در کور کرده پرسیده شود یعنی از وی سؤال کنند که بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ بکدام کناه کشته است و فایده این سؤال از موؤدت توبیخ و تبکیت و ایذا باشد و لزوم حجت بر او یعنی غرض ازین تهدید و سرزنش باشد که پدران را که زنده در کور کرده باشند و این از رسوم جاهلیت بود مرویست که چون کسی نخواستی دختر را بکشد از برای وی پیراهن پشمین بدوختی و در او پوشانیدی و بشبانی فرستادی و اکر خواستی که بکشد مدت شش ماه او را نیکو داشتی پس مادرش را کفتی که او را مطیب ساز بطیبهای خوب که بخانه شوهرش میبرم و در صحرا کوی بکندی و او را بر کنار آن کو بردی و باوی کفتی که درین چاه نکاه کن چون نکاه کردی دست بر وی زدی و او را دران چاه انداختی و بر او خاک کردی قیس بن عاصم روزی نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و کفت یا رسول الله من در جاهلیت نه دختر خود را در زنده خاک کردم عذر آن چون خواهم فرمود که از برای هر کشته بندهٔ آزاد کن کفت مرا بنده نیست کفت از برای هر یکی شتری فدیه بده او نه شتر را فدیه داد و نه بنده آزاد کرد وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ و آنکاه که نامهای اعمال بوقت مرک بندکان که درهم پیچیده باشند کشاده کردانیده شوند یعنی هر کس را با نامه عمل او برانکیزانند نزد حساب تا اعمال و بر او ظاهر کردد و از قتاده مرویست که ای فرزند آدم صحیفه تو درهم پیچیده شود بعمل تو بعد از ان در روز قیامت آن را کشاده کردانند پس باید که مرد نظر کند در آنچه املا کرده میشود در صحیفه خود و از شر آن اندیشه کند و کویند مراد از نشر تفریق آنست میان اصحاب آن یعنی نامها را

دختر خود را

میان مردم تا پراکنده سازند وهمه کس نامه خود را بر دارد ومرویست از
حضرت رسول صلی الله علیه وآله که در روز قیامت صحفا از زیر عرش
پران شود پس صحیفه مؤمن را بر دست راست او دهند ودران نوشته
باشد که فی جنةٍ عالیةٍ وصحیفه کافر را بدست چپ او دهند ودر او
نوشته باشد که فی سموم وحمیم وَاِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ وآنگاه که آسمان
برکنده شوند واز روی یکدیگر کشیده باشد مانند برکندن پوست
از مذبوح وبرداشتن پرده از روی چیزی وبعد از آن آن را درهم
بپیچند وَاِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ وآنگاه که دوزخ تافته وافروخته شود
بلشتران بلشتر وَاِذَا الْجَنَّةُ اُزْلِفَتْ وآنگاه که بهشت نزدیک کرده
شود بدوستان خدای برای دخول وعرض نعم آن بر مؤمنان تا موجب
سرور ایشان شود وسبب حسرت دوزخیان جواب شروط مذکوره
اینست که عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا اَحْضَرَتْ بداند هر نفسی آنچه حاضر کرده
باشد از اعمال خیر وشر مراد آنست که آدمی این دوازده حال که مذکور شد
راست شر بزمین دنیا وشر بزمین عقبی تا مشاهده نکند نداند که چه کرده
وچون بداند که با هر خیری کرامی است وبا هر شری ملالتی بر نیکی حسرت
حسرت خورد که چرا زیاده نکردم وبر بدی اندوه خورد که چرا کردم
فَلَا اُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ پس البته سوکند میخورم بالخنس بستاره کان رجوع کننده
بعد از رفتن الْجَوَارِ الْكُنَّسِ دونده کان که پنهان شونده کانند ودر
تحت روشنی آفتاب از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام مرویست
که مراد باین نجوم خمسه اند که آنرا خمسه متحیره نیز کویند وآن مریخست
وزحل وعطارد وزهره ومشتری که با شمس وقمر سیر میکنند ورجوع
مینمایند تا آنکه در تحت ضوء شمس پنهان شوند پس خنوف ایشان
رجوعست بکنوس ایشان اختفا در تحت ضوء شمس وکویند مراد
دیگر

جمع

جمیع کواکبند که خنس ایشان در نهار است یعنی غایب میشوند از عیون وکنس ایشان
در شب یعنی در شب ظاهر اماکن خود بر آیند وکفته‌اند خنس کاو کوهیست وکنس آهو وَاللَّيْلِ اِذَا
عَسْعَسَ وسوکند بشب آنگاه که پیش آید وهوا را تاریک کرداند یا باز پس رود و
ظلمت آن را زایل کرداند این کلمه از اضداد است وَالصُّبْحِ اِذَا تَنَفَّسَ وسوکند
بصبح آنگاه که دم زند یعنی طلوع کند وروشنای آن بابتدا ممتد شود جواب
قسم اینکه اِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ بدرستی که قرآن هر آینه کفتار رسولیست
از خدا وفرستاده بسوی پیغمبر خدا مراد جبرئیل است که از نزد خدای
آورده وبر پیغمبر خوانده وباو کفته حاصل معنی اینکه قرآن کلام خداست
وآن را بلسان جبرئیل بر پیغمبر خوانده وپیغمبر آنرا از جبرئیل شنیده نه که جبرئیل
آنرا از نزد خود کفته پس در صفت جبرئیل میفرماید که ذِی قُوَّةٍ خداوند
توانائی در قلع مؤتفکات که آن را برداشته بر جناح خود وبنزدیک آسمان
برده ومنقلب ساخته ویا توانا در علم وعمل از تبلیغ رسالت ووحی عِنْدَ
ذِی الْعَرْشِ آنچنان رسولی که نزدیک خداوند عرش مَكِينٍ که با مکانت و
منزلتست مُطَاعٍ فرمان برده شده در میان ملائکه یعنی هر چه کوید فرمان
او برند وازآنجمله خازن بهشت را امر کرد تا ابواب جنت را کشودند وپیغمبر داخل
شد انواع نعم آن را بدید وخازنان دوزخ را حکم کرد تا درها دوزخ را
کشودند وآنحضرت اصناف عذاب آن را بدید ثَمَّ اَمِينٍ آنجا یعنی در آسمانها
با مانتست در وحی کذاری که اصلا زیاده وکم نمیکند بلکه بآن وجه که خدای
باو کفته بر پیغمبر رساند ودر حدیث آمده که پیغمبر جبرئیل را کفت چه نیکو
مدح کرده ترا خدای عز وجل در اینقول که ذی قوة عند ذی العرش مکین
مطاع ثم امین قوت وامانت تو چیست کفت قوت من آنست که چون مأمور
شدم بر تخریب مداین لوط که چهار شهر بودند ودر هر شهری چهارصد
هزار کس مقاتل غیر از ذراری ونسوان بودند من آن شهرها را از زمین هفتم بر کندم

وبآسمان بردم تا آنکه آواز خروش وسگان آنشهر را ملائکه آسمان شنیدند
پس آنرا منقلب گردانیدم وهمه را زیر وزبر کردم اما از امانت من آنست که هیچ کس با تو
نشدم که در آن تعدی کرده باشم وتغییر وتبدیل نموده زیاده وکم ساخته باشم و
در تبیان آورده که مراد برسول در این آیه حضرت رسالتست که بزرگوار آن
نزد پروردگار وصاحب قوتست در طاعت خداوند وخداوند قدرت و
قوت ومکانت حضرت عزت ومطاع یعنی مستجاب الدعوة وامین بر اسرار
غیب بعد از بیان حقیقت قرآن ونزول آن از نزد حضرت ملک منان
خطاب میکند بکافران ومنکران با عناد وَمَا صَاحِبُكُمْ ونیست صاحب
ویار شما یعنی محمد صلی الله علیه وآله بِمَجْنُونٍ دیوانه که عقل او پوشیده
شده باشد وتمیز میان حق وباطل وصحت وفساد نتواند کرد وَلَقَدْ
رَآهُ وآنهنگام که دید پیغمبر جبرئیل را بر صورت اصلی خود بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ
بکناره آسمان که در وشنست یعنی مطلع آفتاب که بلندترین موضعست
چنانکه تفصیل آن در سوره والنجم گذشت وَمَا هُوَ ونیست پیغمبر عَلَى
الْغَيْبِ بر چیزهای پوشیده یعنی بدانچه وحی بوی میرسد بِضَنِينٍ بخیل
که شما را تعلیم ندهد واز شما آن را بپوشاند وَمَا هُوَ ونیست
قرآن مجید بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ سخن دیو رانده شده بشهاب ثاقبه
از تصاعد بر آسمان یعنی قرآن گفتار مسترقه سمع نیست که آنرا از
آسمان استراق نموده باشد وبکهنه آن رسیده آنگاه بجهت تبکیت
کفار میفرماید فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ پس بکجا میروید بدین سخن بدین راستی
ودرستی چرا از آن اعراض میکنید ونسبت میدهید آن را بسحر وکهانت
واساطیر الاولین إِنْ هُوَ نیست قرآن إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ مگر پندی مر
عالمیان را یا نیست محمد مگر شرف اهل عالم واین موعظه لِمَنْ شَاءَ
مِنْكُمْ مر کسی راست که خواهد از شما أَنْ يَسْتَقِيمَ آنکه مستقیم شود

درراه

درراه خدا وپیروی حق کند وملازمت صواب نماید کقوله انما تنذر من اتبع
الذکر وخشی الرحمن بالغیب وَمَا تَشَاؤُنَ ونخواهید شما استقامت وهدایت
باختیار إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر آنکه خواهد خدای بطریق اجبار رَبُّ الْعَالَمِينَ
که پروردگار عالمیانست یعنی شما بمشیت واختیار خود ایمان نخواهید آورد مگر
گاهی که مشیت خدای تعلق گیرد باجبار شما بر آن اما چون این مخالف تکلیفست
اراده این نفرماید سورة الانفطار مکیة تسع عشر آیة اُبَیّ بن کعب از حضرت
رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده که هر که این سوره بخواند حق تعالی بعدد هر
حرف وقطره بارانی برای وی حسنه بنویسد وجان کندن ویرا آسان گرداند
ودر عقبه قیامت کار او را باصلاح آورد وبروایت حضرت ابو عبدالله علیه السلام
هر که این سوره قراءت کند با سوره اذا السماء انشقت در نماز فریضه ونافله
هیچ حجابی او را از رحمت خدا منع نکند وهمیشه در رحمت آلهی نظر کند
واو سبحانه پیوسته نظر رحمت باو کند تا مردمان از حساب فارغ شوند
وبدانکه چون حق تعالی ختم سوره متقدمه نمود بذکر اهوال قیامت افتتاح
این سوره نیز بمثل آن کرده فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا السَّمَاءُ
انْفَطَرَتْ آنگاه که آسمان شکافته شود وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ وآنگاه
که ستارگان فرو ریزند از ابن عباس مرویست که اول نور از کواکب
زایل کنند وبعد از آن اجرام مظلمه آنها را منتشر سازند ودر تبیان
آورده که کواکب بر مثال قنادیل معلقه از پیش طاق فلک بسلاسل
نور آویخته اند وآن سلاسل بدست ملائکه است چون اهل آسمان بمیرند
کواکب از دست ایشان بیفتند وکواکب بر زمین ریزند وَإِذَا الْبِحَارُ
فُجِّرَتْ وآنگاه که دریاها روان کرده شوند یعنی بعضی راه بر بعضی
دیگر بگشایند تا همه دریاها شور وشیرین یکی شود وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ
وآنگاه که گورها زیر وزبر کرده شوند یعنی خاکهای آن را منقلب سازند

وباطن آنرا ظاهر سازند تا همه مدفونات آن از اموات وغیر آن ظاهر کرده و پس
همه مرده کان زنده شوند وچون این امور مذکوره حادث شود عَلِمَتْ
نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ بداند هر نفسی آنچه از پیش فرستاده است از معصیت وَ
اَخَّرَتْ وآنچه باز پس گذاشته از توبه یا از ترك طاعت یا از فرایض که آنرا ضایع کرده
یا از سنت حسنه که بعد از او مردمان بآن عمل نموده باشند وحق او را مثل
ثواب عاملان باشد بی آنکه از اجر ایشان چیزی کم کنند و باو دهند یا از سنت
سیئه که بنده کان پس از او بآن اقدام کرده باشند وآنهنگام او را مثل
عذاب آنها باشد بی آنکه نقصی در روز عقاب ایشان واقع شود وگویند
معنی آنست که داند هر نفسی که چه کرده از اول عمر تا آخر عمر آنکه خطاب شد
بکافران که یَا اَیُّهَا الْاِنْسَانُ ای آدمی یا ای فردی از افراد انسان مَا غَرَّكَ چه
چیز فریفت ترا بِرَبِّكَ الْکَرِیمِ بپروردگار بزرگوار خود که کافر شدی
وجرأت نمودی بعصیان او وذکر کریم بجهة مبالغه است در منع اغترار چه محض
کرم او مقتضی ظلم وتسویه معادی وموالی وعاصی ومطیع نیست چه جای
آنکه صفت قهر وانتقام بآن منضم باشد واشعار است بآنچه شیطان او را بان
مغرور ساخته وباو گفته که آنچه میخواهی بکن که پروردگار تو کریم ورحیم است
وهیچ کس را عذاب نکند وبعقوبت معاجله ننماید چه کرم او مستدعی
حلم است در طاعت او ونظر بآنها که در عصیان او مشغولند بجهة اغترار بکرم او
سبحانه باو بایجاد واعطای نعم وبعد از آنکه تمکین تکلیف او داده تفضل
او فریب نخورد وبجهة این کافر وعاصی نگردد واعتماد ننماید بر آنکه کرم
وفضل او علت باعث است بر ایجاد وانعام تیر او را عذاب نکند وبحساب
نتواند چه این امر منکر است وخارج از حکمت ولهذا حضرت رسالت صلی
الله علیه وآله در وقت تلاوت این آیه فرمود که مغرور ساخت او را
جهل او وفضیل عیاض گفته که اگر در قیامت از من سؤال کند گویم غرنی

کرمك

کرمك کرم تو مرا مغرور ساخت وشیخ عمار منصور گفته که اگر خدای از من
سؤال کند من خواهم گفت پرده ها فرو گذاشته تو مرا مغرور ساخت ودر معالم
التنزیل آورده که ابو بکر وراق وابو الفضل عابد وغیر آن از اهل اشارت میگویند
که تخصیص ایراد اسم کریم درین محل از همه اسماء گوییا جهة تلقین است بنده را
تا گوید الهی غرنی کرمك حین قلت بربك الکریم فریفته شدم بکرم تو
که بعد از ما غرك گفته بودی حاصل که حق تعالی در روز محشر با انسان گوید
که چه چیز ترا مغرور ساخت بخداوند بزرگوار خود الَّذِی خَلَقَكَ آنخدایی
که بیافرید ترا در حالتی که هیچ نبودی فَسَوَّاكَ پس راست کردانید یعنی تمام
کردانید اجزا واعضای ترا چنانچه باید یعنی اعضای ترا سلیم ساخت
از عیب ونقصان ومعد از برای منافع مرتب بر آن فَعَدَلَكَ پس بکردانید
ترا معتدل در قامت ومتناسب در خلقت بدون تفاوت واعوجاج
واختلاف چنانکه احد یدین اطول از دیگری نکردانید واحد عینین را
اوسع از یکی دیگر وبعضی را ابیض وجمعی را اسود وبرخی موی سیاه وبعضی را
سرخموی یا ترا معتدل القامه کردانید نه مانند بهایم یا آفرید ترا بخلقت
حسنه که مفارق سایر مخلوقات دیگر است فِی اَیِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ در هر صورتی
که خواست آنرا رَکَّبَكَ ترکیب کرد ترا ودر پیوست یعنی ترکیب داد ترا در هر صورتی
که مشیت وحکمت آن اقتضای آن میکرد از صور مختلفه در حسن وقبح
وطول وقصر وذکور واناث ویا شبیه او بام واب یا خال وعم وغیر آن
از سایر اقارب حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا از آباء کرام خود
علیهم السلام روایت کرده که پیغمبر مردی را گفت ای فلان ترا فرزندی آمده
مشابهت بکه دارد گفت یا بمادر است ویا به پدر فرمود ما اینچنین مگو به
درستی که نطفه چون قرار گرفت در رحم حق تعالی نسبتی که میان مرد وزن باشد
تا بآدم وحوا جمع کند واو را بر آن شبیه آفریند که خواهد نه میبینی که حق تعالی

فرموده که فی ای صورة ماشاء رکبك یعنی در آنچه میان تست و میان آدم ترا
بیافرید و ترکیب داد • وانحضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که
مراد آنست که قادر است بر هر صورتی از صور حیوانات که خواهد ترا بآن
مصور سازد چه تصویر برا اختیار فاعل مختار است نه بایجاب موجبی که
خلاف آن روا باشد ولیکن بفضل عمیم خود ترا با حسن تقویم خلق فرموده که
آن صورت انسانیت وعکرمه وابی صالح نیز براینوجه تفسیر کرده اند
كَلَّا حقا که باز نه ایستید از مغرور شدن بکرم خدا و توسل بفضل او
چه کرم و فضل او موجب شکر و طاعت است نه کفر و معصیت بَلْ
آنست که باز نه ایستید از مغرور شدن بکرم خدا و از کفر و عصیان بلکه
تُكَذِّبُونَ بِالدِّينِ تکذیب میکنید بروز معاد از روی عناد و تصدیق
نمیکنید بثواب عقاب و تکذیب مینمایید بدین اسلام که بدتر است
از طمع منکر که اغترا است وَاِنَّ عَلَيْكُمْ و بدرستی که بر کفتار و کردار
شما لَحَافِظِينَ هر آینه نکاهبانند از ملائکه كِرَامًا بزرکان نزد
خدا كَاتِبِينَ نویسندکان روز نامهٔ اعمال و افعال و اقوال شما را
يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ میدانند آنچه شما میکنید از نیك و بد یعنی
از روی دانش مینویسند • در خبر است که بنده چون طاعت کند
فرشتهٔ دست راست شاد شود و بتعجیل تمام نیکی را ده نویسد و چون
معصیتی کند هر دو دلتنگ شوند فرشتهٔ دست چپ خواهد که بنویسد
آن فرشته دیکر کوید که توقف کن تا هفت ساعت پس تا هفت
ساعت توقف نماید تا شاید که بنده پشیمان کردد و اکر در این مدت
پشیمان نکردد و تایب نشود فرشتهٔ دست راست بفرشتهٔ دست چپ
کوید که آنرا بنویس که جاهل بنده ایست اِنَّ الْاَبْرَارَ بدرستی که
نیکوکاران و فرمانبرداران لَفِي نَعِيمٍ • هر آینه در بهشت باشند

وَاِنَّ الْفُجَّارَ و بدرستی که بدکاران که منکران بعثند لَفِي جَحِيمٍ هر
آینه در دوزخند این بیان آن چیزیست که حفظهٔ اعمال را بجهت آن مینویسند
پس در صفت فجار میفرماید يَصْلَوْنَهَا در آیند در دوزخ يَوْمَ الدِّينِ در روز
حساب که قیامتست وَمَا هُمْ عَنْهَا و نیستند فجار از دوزخ بِغَائِبِينَ • که شده کان
بجهت خلود ایشان در این معنی همیشه در آن باشند و بیرون نیایند و نزد
بعضی معنی آنست که قبل از دخول در دوزخ از آن غایب نبودند زیرا که
سموم او را در قبور مییافتند وَمَا اَدْرَاكَ و چه دانا ساخت ترا یعنی چه
دانی تو که مَا يَوْمُ الدِّينِ چیست روز حساب و جزا ثُمَّ مَا اَدْرَاكَ پس چه دانا
کرد ترا و چه دانستی که مَا يَوْمُ الدِّينِ چیست روز جزا تکرار جهت مزید تعجب و
تفخیم شان آن روز است یعنی کنه آن را هیچکس نداند يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ
روزی که مالك نشود نفسی لِنَفْسٍ برای نفسی شَيْئًا چیزی را از منفعت و دفع ضرر
یعنی هیچکس نتواند که بقوت و قدرت خود نفعی بکسی رساند و از و دفع
عذاب کند وَالْاَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلّٰهِ • و حکم و فرمان در آن روز مر خدا است
در جزا و ثواب عفو و انتقام و اذن و شفاعت و جابر از حضرت ابو جعفر
صلوات الله علیه روایت کرده که همه کارها در آن روز مر خدا را باشد
ای جابر چون روز قیامت شود همه حکم کنندکان هلاك شده باشند
و هیچ حکم کننده نباشد مکر حق تعالی بر خلاف این روز که بعضی دعوی
حکومت و فرمان روائی میکنند و مثل آیه است کریمه لمن الملك الیوم لله
الواحد القهار سورة المطففين ثلاثون اية اُبَیِّ بن کعب از سید عالم
صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هر که سورهٔ ویل للمطففین را
قراءت کند حق تعالی در روز قیامت او را از آتش دوزخ ایمن کرداند
نه آتش او را ببیند و نه آتش را او ببیند بر جسر جهنم کنار نکند و در قیامت
حساب او نکند بدانکه چون حق تعالی ختم سورهٔ اذا السماء انفطرت

او را از رحیق مختوم آشامد هر که و از حضرت
ابو عبد الله علیه السلام نقلست که هر که در نماز
او در فریضه این سوره را بخواند حق تعالی
روز قیامت

نمود بذکر قیامت و آنچه معدّ است در آن برای ابرار و فجار افتتاح این سوره نیز
بذکر احوال مردمان کرد در آن روز و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم °
آورده اند که اهل مدینه در کیل و وزن خیانتی عظیم داشتند چون حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله از مکه هجرت نمود متوجه مدینه شد در
اثنای طریق این سوره نازل شد ° گویند در مدینه مردی بود که او را ابو
جهینه گفتندی دو صاع داشت یکی که بزرگتر بود خریدی و دیگری که
خوردتر بود بفروختی حق تعالی در شأن او این سوره فرستاد که وَیْلٌ لِلْمُطَفِّفِینَ
و ویل کلمه ایست جامع جمیع بدیها یعنی انواع عذاب عقاب شدت و
محنت مر کاهندگان راست در کیل و وزن الَّذِینَ إِذَا اکْتَالُوا آنانکه
میستانند بکیل عَلَى النَّاسِ بر مردمان یعنی از ایشان برای خود یَسْتَوْفُونَ
تمام میستانند وَإِذَا کَالُوهُمْ و چون بپیمایند برای مردمان أَوْ وَزَنُوهُمْ
یا می‌سنجند برای ایشان حقوق را یُخْسِرُونَ زیان میرسانند بدیشان و
میکاهند آن را و در آثار آمده که اهل مدینه تاجر بودند و هیچکدام این
صفت خبیثه را از دست نمیدادند و معاملات را بطریق قمار نامها
نهاده بودند چون منابذه و ملامسه و مخاطره و غیر آن چون این سوره
نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله بمیان بازار آمد و بدیشان این دو
آیه خواند بعد از آن فرمود خمس بخمس یعنی پنج خصلت ذمیمه است
که مقارن پنج مصیبت و بلیه است گفتند یا رسول الله آنها کدامند
فرمود که هیچ قومی نباشد که نقض عهد کنند و وفا بآن ننمایند مگر که
خدای تعالی دشمن را بر ایشان گمارد و هیچ گروهی نباشند که حکم کنند
بغیر آنچه خدای نازل گردانیده و فرموده است مگر که درویشی در
میان ایشان آشکارا شود و هیچ جماعتی نباشند که در میان ایشان
فاحشه و ناشایسته پیدا شود مگر که مرگ در میان ایشان آشکارا

شود

شود و هیچ فرقه نباشند که کم سنجیدن و کم پیمودن عادت کنند مگر که ایشان را
از نباتات و اقوات محروم سازند و بقحط و غلا مواخذه گردانند و هیچ گروهی نباشند
که منع زکوة کنند و آن را بمستحقان نرسانند مگر آنکه باران را از ایشان بردارند
و در خبر است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چون از حکومت فارغ شدی ببازار
کوفه در آمدی و فرمودی ای مردمان بترسید از خدا و کیل و وزن را تمام بپیمایید
و طریق عدل را مرعی دارید و چیزها را بکیل و موزون بمردمان کم مدهید و در
زمین فساد و تباهی مکنید روزی در بازار مردی را دید که زعفران میکشید
یافت که ترازوی وی راست نیست زعفران را از کفه بریخت و فرمود که اول
ترازوی را راست کن بعد از آن اگر خواهی چرب بسنج از حضرت رسالت
مرویست که هر که در کیل و وزن خیانت کند فردا او را بقعر دوزخ اندازند
و او را در میان دو کوه آتشین جای دهند و باو گویند که کیل و وزن این هر دو کوه
کن و او همیشه باین عمل مشغول باشد مالک دینار گفت مرا همسایه بود بیمار
شد بعیادت او رفتم در حالت نزع بود و بانگ میکرد که دو کوه آتش قصد
من میکنند گفتم ای مرد این محض خیال خواهد بود گفت چنین است بلکه
حقست زیرا که مرا دو مکیال بود یکی ناقص و یکی زاید بناقص میدادم و بزاید میگرفتم
و این عقوبت آنست از ابی بن کعب مرویست که طلب حاجتهای خود مکن از کسی که روزی
او بر سرهای مکیال و زبانهای ترازو باشد اصمعی گوید از اعرابی شنیدم که میگفت
مروت از کسی مطلب که روزی او از سرهای ترازو باشد و از ابن مسعود روایت است
که نماز مکیالست هر که تمام بپیماید پاداش او را تمام بپیمایند برای او و اگر بکاهد در آیه
وَیْلٌ لِلْمُطَفِّفِینَ داخل خواهد بود أَلَا یَظُنُّ أُولَئِکَ آیا گمان نمیبرند آنکه
بیش ستانند و کم فروشند أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ آنکه ایشان برانگیختگانند
لِیَوْمٍ عَظِیمٍ مر روز بزرگ را چه هر که ظن وقوع این روز داشته باشد بر
امثال قبایح جرأت نکند چه جای آنکه یقین داشته باشد که مبعوث خواهد

شد و به مقدار ذره محاسب خواهند بود یوم یقوم الناس در روزی که بپای بایستند
مردمان لرب العالمین برای حکم آفریدگار عالمیان یعنی از پای ننشینند تا فرمان
نرسد و آن مقام هیبت باشد که اهل عرصات سیصد سال ایستاده باشند
و کسی را زهره سخن کردن نباشد تا حضرت رسالت و اهل بیت او علیهم السلام
باذن او سبحانه شفاعت کنند و خلق را از میان هیبت بموقف محاسبه
آرند و این شفاعت کبری باشد و یا در روزی که برخیزند مردمان از قبور
خود برای امر پروردگار عالمیان و جزا و حساب او مؤید قول قلت و از عبد الله
مسعود نقلست که مردمان در عرصات مقدار چهل سال باشند و بروایت
اشهر سیصد سال سرها در پیش انداخته و هیچ کس را زهره سخن کردن
نداشته باشد و همه منتظر اینکه ندائی از حضرت عزت در رسد و در
خبر است که مقدار ایستادن مؤمن آن مقدار باشد که نماز فریضه گذارده
شود و در خبر دیگر آمده که سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که طول
روز قیامت و غم و حزن آن بر مؤمن بقدر روز تابستان باشد هر روزه دار را
که وقت نماز عصر بر کنار حوضی نشیند و آب بر خود ریزد و خنکی آب و هوای
آن بدو رسد تا آفتاب غروب کند عبد الله عمر گفت که نزد حضرت رسول
رفتم و گفتم یا رسول الله مسئله میخواهم که از تو پرسم فرمود که بپرس از آن
چه بخاطرت میرسد گفتم مقام مردمان نزد پروردگار عالمیان چند مدت
باشد و چه مشقت در این مقام بمؤمنان رسد و میان بهشت و دوزخ منزلی
باشد یا نه فرمود که گناهکار و فجار سیصد سال در این مقام بمؤمنان رسد
و میان بهشت و دوزخ منزلی باشد یا نه فرمود گناهکار و فجار سیصد سال
در این مقام برپای ایستند و هیچ ندائی بایشان نرسد و بجهت هول و دهشت
قدرت تکلم نداشته باشند اما مؤمنان دو فریق باشند گروهی
سابقان و گروهی اصحاب یمین و مقدار ایستادن سابقان همچو امتداد

زمانی

زمانی باشد میان دو کس که با یکدیگر راز گویند و چون راز ایشان در راز شود از
یکدیگر جدا شوند و بعد از یکدیگر در بهشت جاویدان در آیند و مدت ایستادن
اصحاب یمین چون مدت زمانی مرد روزه دار که گرسنه تشنه باشد و منتظر
فرو شدن آفتاب باشد و بعد از غروب روزه بگشاید آنگاه بهشت در
آیند و میان بهشت و دوزخ حوضی باشد طول او یکماهه راه و عرض آن یکماهه
راه آب آن سفیدتر از شیر و شیرین تر از عسل و بر کنار آن حوض قدحها
باشد از نقره و قواریر که هر که یک قدح از آن بازخورد هرگز تشنه نشود
و حاجت نیفتد او را بآب خوردن در عرصات قیامت و مرویست که اهل عرصات
در مدت ایستادن عرق بطریق سیل از ایشان جدا شود و بگوش و اطراف
ایشان رسد و روان گردد سلیمان بن عامر از مقداد بن اسود نقل کرده که
او گفت من از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود در عرصات
آفتاب بالای سر بندگان بمقدار یک میل یا دو میل باشد پس آفتاب
تحلیل رطوبات ایشان کند و بطریق عرق از بدن ایشان بیرون آید و این
بقدر اعمال ایشان باشد پس بعضی باشند که عرق تا پاشنه پای ایشان رسیده
باشد و بعضی مانند لجام بدهن ایشان رفته پس آنحضرت بدهن مبارک خود اشارت
کرد و فرمود که لجمه الجاما و این حدیث را مسلم در صحیح خود آورده و مرویست
که عبد الله بن عمر این سوره را قراءت میکرد چون بآیه یوم یقوم الناس لرب
العالمین رسید گریه براو غلبه کرد و بیفتاد و از قراءت ممتنع شد و گویند
روزی بر بایعی بگذشت و گفت از خدا بترس و کیل را تمام کن که کم پیمایندگان را
در روز قیامت نزد خدا بدارند تا عرق از سر ایشان روان شود و مانند لجام
بدهن ایشان رود و از فضیل نقلست که کم پیمودن ترازوی روسیاهی است
برای روز قیامت آورده اند که اعرابی بعبد الملک بن مروان علیهم اللعنه
گفت تو شنیدی آنچه حق تعالی در سوره مطففین فرموده از توجه عظیم بمطفف

پس چیست ظن تو بنفس خود که مالهای مسلمانانرا بکیل و وزن میکیری
و بی اندیشه و بی محابا در آن تصرف میکنی کلا ردعست از تطفیف یعنی
مے بمیا نبید از دوز بعث وجزا غافل مشوید بعد از آن در ذکر وعید فجار
میفرماید که ان کتاب الفجار بتحقیق که نوشتن اعمال ایشان لفی سجین
هر آیند در سجین است و آن دیوانیست جامع جمیع اعمال شیاطین وکفره
وفجره از جن وانس وما ادریک وچه چیز دانا ساخت ترا ما سجین که
چیست سجین کتاب مرقوم کتابیست نوشته شده یا محل کتابتست که
حروف آن روشن و نمایانست و یا نشانه کرده شده بعلامتی که هرکه ببیند داند
که اصلا در آن خیری نیست از کعب الاحبار روایتست که چون ارواح
وکتاب فاجران بآسمان رسد اهل آسمان از قبول آن ابا کنند پس
بزمین بار آیند اهل زمین نیز قبول نکنند تا آنکه بزیر زمین هفتم
برند ودر سجین که موضع ابلیس ولشکر اوست بنهند وبروایت دیگر
از کعب منقولست که کفت در توریة چنین یافتم که سجین نام درختیست
در زیر زمین هفتم اسماء جمیع شیاطین در ان نوشته چون درهای آسمان
بر کافران مسدود سازند ایشان را بسجین اندازند وبروایت کلبی
سجین سنکیست سبز در زیر زمین هفتم که سبزی آسمان از آنست و
نامهای اعمال کافران در آن سنک نهند وکویند صخره ایست مجوف در
زیر دوزخ پوشیده جان کافران ونامه اعمال ایشان در آنست ابو هریره
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت کرده که سجین جاهیست
در جهنم سر کشوده وفلق چاهیست در دوزخ سر پوشیده واصح آنست
که کتاب مرقوم مفسر کتاب الفجار است وتقدیر بر آنکه کتاب الفجار
کتاب مرقومست یعنی نامه اعمال کافران نابکار نامه ایست که نوشته
با نشان کرده شده ویل شدة عقوبت وعذاب بوستی در آن روز

مکذبین

للمکذبین مر تکذیب کنندکان راست الذین یکذبون آن مکذبان
که تکذیب میکنند بیوم الدین بروز جزا باور نمیدارند آن را وما یکذب
به و تکذیب نکند بآن روز الا کل معتد مکر هر ستمکاری از حد در کذرنده
در تقلید که بقدرت الهی وعلم او استحقاق کند واعاده آن را مستحیل داند
اثیم بزه کاری بی باک ومتوغل در شهوات ومعاصی که مشغول ساخته باشد او را
از ما ورای و او را بان کار ما عدای آن داشته اذا تتلی علیه چون خوانده
شود بر او آیاتنا آیتهای کلام ما قال کوید از فرط جهل وعناد واعراض
از حق که این اساطیر الاولین افسانهای پیشینانست کلا نه چنین است
که مکذبان میکویند بل ران بلکه غلبه کرده وزنک نهاده علی قلوبهم
بر دلهای ایشان ما کانوا یکسبون آنچه بودند میکردند از آثام ومعاصی
یعنی قلوب ایشان بر سبب خباء اعتقاد کفر ومعاصی زنک کرفته وتاریک
شده بحمد از معرفت حق وباطل بر ایشان پوشیده کشته و در حدیث آمده
که بنده هرکاه کناهی بکند نقطه سیاه در دل او بدید آید تا بجایی رسد که
همه دل او سیاه کردد وعیاشی از زراره نقل کرده که حضرت ابو جعفر
علیه السلام فرمود که هیچ بنده مومن نباشد مکر که در دل او نقطه سفیدی
هست چون کناه کند نقطه سیاه در میان آن پیدا شود وچون توبه کند
آن سیاهی زایل کردد واکر در کناه متمادی شود وبر آن مداومت نماید
آن سیاهی زیاده کردد تا آنکه تمام آن نقطه را بپوشاند وهرکاه آن سفیدی
بالکلیه پوشیده کردد صاحب هرکز بکار خیر باز نکردد ودایم در معاصی باشد
بعد از آن فرمود که اینست معنی قول حق تعالی که کلا بل ران علی قلوبهم الایة
وحضرت ابو عبد الله علیه السلام فرموده که دل زنک میکیرد پس چون
نعمای الهی را بیاد او دادی از آن زنک منجلی میشود وروشن میکردد
کلا باید که باز ایستند از فجره وکفره از کفر وفجوری که بر دلهای ایشان غالب

میشود و بسبب آن زنگ غفلت بران نشسته و غشاوه غروره مغطی ساخته
تیره دل میکردند اِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ بدرستی که ایشان از مثوبت و رحمت پروردکار
خود یَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ • در آن روز هر آینه در پرده شک کانند یعنی از ان محجوب
و ممنوع شوند • از حضرت امیر المومنین علیه السلام از تفسیر این آیه پرسیدند
فرمود که ای محرومون عن ثوابه و کرامته ثُمَّ اِنَّهُمْ پس بدرستی که تکذیب
کنندکان لَصَالُوا الْجَحِیمِ • هر آینه برآیند بد و زخ و همیشه سوزندکان
باشند دران ثُمَّ یُقَالُ پس کفته شود یعنی زبانیه ایشان را کویند
از روی توبیخ هٰذَا الَّذِی کُنْتُمْ بِهِ اینست عذابی که بودید بدان تُکَذِّبُونَ
تکذیب میکردید کَلَّا ردع است از تکذیب یعنی باید که تکذیب این
توعید است و تهدید است باز ایستند و تصدیق نمایند بوقوع آن
بعد از وعید کفار در وعد ابرار میفرماید اِنَّ کِتَابَ الْاَبْرَارِ بدرستی
که آنچه نوشته میشود از اعمال نیکوکاران یا نوشتن اعمال ایشان
لَفِی عِلِّیِّینَ هر آینه در علیین است و آن علم دیوان خیر است که بد و ک
شده در و ثبت است آنچه ملائکه و صلحای ثقلین کرده اند
همچنانکه میفرماید وَمَا اَدْرَاكَ و چه چیز دانا ساخت ترا که بدانی مَا
عِلِّیُّونَ که چه چیز است علیون کِتَابٌ مَرْقُومٌ کتابیست سطور یا مکان
کتابیست که مبین و روشن است حروف کتابت آن یا موسوم بعلامتی
که هر که مشاهده کند داند که در او همه خیر است یَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ حاضر
شوند بدان کتاب ملائکه که مقرب درکاه کبریا اند و حفظ آن
میکنند و آن را بدرجه عالی و مرتبه بلند رسانند تا کواهی دهند بر آنچه
در آنست در روز قیامت و آن کتاب مرفوعست در آسمان هفتم
در زیر قایمه عرش که مسکن کروبیان است بواسطه تعظیم و تکریم آن
و بروایت ضحاک علیین سدرة المنتهی است و بروایت ابن عباس

لوحیست

لوحیست از زبرجد معلق در زیر عرش که اعمال ابرار دران مکتوبست و از کعب
و قتاده و مجاهد نقلست که علیین در آسمان هفتم است و ارواح مؤمنان
در او ست اصح آنست که کتاب مرقوم تفسیر کتاب الابرار است و تقدیر انکه کتاب
الابرار کتاب مرقوم است پس معنی آیه اینست که نامه اعمال ابرار در جاییست که آنرا
علیین کویند و تو چه دانی که علیین چه چیز است یعنی جاییست بلند قدر و با
مکانت و رفعت و نامه اعمال ابرار نامه ایست نوشته یا نشان کرده شده چه
هر که آن را بخواند یا به بیند داند که اصحاب آن نیکوکارانند مرویست از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله که ملائکه حفظه چون عمل بنده بردارند باستقلال تمام آن را به
آسمان برند و در جایی که اراده الهی باشد برسانند وحی آید بدیشان که شما نکاهبانان
بودید بر اعمال ظاهره بنده من و من نکاهبان بدانچه در دل او بود او عمل خود را
باخلاص کرده و آنرا بغرض آلوده نساخته او را در علیین جای دهید که من آنرا
آمرزیدم و چون عمل بنده دیکر بردارند تزکیه آن کنند و آن را بعالم بالا برند وحی
آید بدیشان که شما حافظان اعمال او بودید و من نکهبان بودم بر سرایر دل
او و او عمل خود را باخلاص نکرده و آن را بریا و سمعه آمیخته پس آن را بسجین
برید حاصل که حق تعالی در وصف ابرار میفرماید بار دیکر که اِنَّ الْاَبْرَارَ بدرستی که
نیکوکاران لَفِی نَعِیمٍ هر آینه در بهشت پر نعمت باشند وَعَلَی الْاَرَائِكِ بر تختهای
مرصع و حجلهای آراسته یَنْظُرُونَ می نکرند بچیزهای که شادان و فرحناک میشوند
از مناظره جنت و انواع نعمت و کرامت یا از عرش یا از انبیا و اوصیا یا نکرند به
کفار در دوزخ که بانواع عذاب معذب باشند تَعْرِفُ بشناسی ای نکرنده
فِی وُجُوهِهِمْ در رویهای ایشان نَضْرَةَ النَّعِیمِ • تازکی نعمتهای بهشت یعنی به
جهت تنعم طراوت در روی ابرار خلق میفرماید یُسْقَوْنَ آشامانیده شوند مِنْ رَحِیقٍ مَخْتُومٍ
مهر کرده شده او آن بود که اکواب و اباریق است خِتَامُهُ مِسْكٌ مهر او بجای کل
مشک مهر بجهت آن کنند تا دست کسی بدان نرسد و موجب تغیر ایشان نشود

یعنی یُسْقَوْنَ مِنْ رَحِیقٍ مختوم
از شرابی خالص که سفید و صفید
و هم شیر باشد

پس ابرار خود مهر آن بر دارند و این غیر خمر است که در انهار بهشت کنده
از ابی درداء روایت است که مسک شراب سفیداست مانند نقره
و اهل بهشت ختم شراب خود با آشامیدن آن کنند و بروایت ابن عباس
ختم آشامیدن آن بر رایحه مشک است تا شارب بعد از آشامیدن بوی
مشک از دهن و لب خود یابد و در روایت آمده که اگر اهل مردی از اهل
دنیا انگشت خود را در آن داخل سازد و بیرون آورد هیچ ذی روحی نباشد در
دنیا مگر که طیب آن انگشت بمشام او رسد و همه دنیا بآن معطر و مطیب
گردد و فی ذلک و در این شراب یا نعیم فلیتنافس المتنافسون باید
که رغبت کنند رغبت کنندگان یعنی عملی بجا آرند که سبب استحقاق
شرب آن گردد و در حدیث آمده که هر که در روزهای تابستان روزه
دارد حق تعالی دفع تشنگی او کند با آب دادن رحیق مختوم و از جمله وصیتی
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
کرده یکی اینست که ای علی هر که ترک کند خمر دنیا را جهت رضای خدا و امتثال
او امر نماید حق تعالی او را از رحیق مختوم آب دهد و مزاجه و آمیختگی شراب
رحیق من تسنیم از آب جوی تسنیم است در تبیان آورده که از ابن عباس
مرویست که تسنیم اسم آبیست که از تحت عرش بجهه میریزد و آن اشرف
اشربه اهل بهشت است و میمون بن مهران از ابن عباس پرسید که تسنیم
چیست فرمود که از جمله آن چیزیست که حق تعالی فرموده که لا تعلم نفس
ما اخفی لهم من قرة اعین یعنی هیچ نفسی نمیداند آنچه پنهان داشته
شده از برای بهشتیان از چیزی که چشم را روشن سازد و حسن بصری
نیز گفته از تسنیم از خفایای ایشانست که حق تعالی از برای اهل بهشت
مخفی ساخته و گویند شرابیست که از بلندی بهشتیان ریزان میشود
و گفته اند جوییست جاری در هوا و در اوانی اهل بهشت ریخته میشود

بر

برحسب حاجت و چون اوانی پر شود باز ایستد و قطره از آن بر زمین نریزد پس
تفسیر تسنیم میکند بقوله عینا اعنی تسنیم چشمه ایست یشرب بها المقربون که می
آشامند بآن نزدیکان بارگاه عنایت که آنحضرت محمد المصطفی و آل اوست
علیهم السلام یعنی ایشان صرف آن مینوشند و ممزوج آن را با برار میدهند
و از ابن عباس نقلست که چون مقربان مشغول بما سوی نشده اند یعنی
محبت حق را بمحبت غیر نیامیخته اند شراب ایشان صرفست و آنها
که محبت ایشان آمیخته باشد شراب ایشان ممزوج باشد آورده اند
که صنادید قریش چون ابو جهل و ولید و مغیره و عاص بن وایل و اتباع
ایشان هرگاه فقرای صحابه را چون عمار و صهیب و خباب و بلال و امثال
ایشان را میدیدند با ایشان سخریت و استهزا میکردند و بر سبیل طنز
و افسوس میگفتند اینها بر حقند آیه آمد که ان الذین اجرموا بدرستی که
آنانکه شرک آوردند و اجرام صحیفه اعمال را بجرایم شرک و عصیان سیاه کردند
کانوا من الذین آمنوا هستند از آنانکه گرویده اند یضحکون میخندند و
اذا مروا بهم و چون بگذرند بمؤمنان یتغامزون غمز میکنند بچشمها
یعنی اشارها میکنند بجهة استهزا در کشاف و طبرسی مذکور است که روزی
امیر المؤمنین علی علیه السلام با جمعی از فقرای مسلمانان میگذشتند جمعی منافقان
بخندیدند و به چشم و ابرو اشارتها کردند و طریق استهزا پیش آوردند و نزد
یاران خود رفتند و گفتند رأین الیوم الیوم الاصلع یاسرو یشین امروز امیر
المؤمنین اصلعست مراد ایشان حضرت علی علیه السلام بود و بر این سخن بسیار
بخندیدند و هنوز آنحضرت بمسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله نرسیده بود
که این آیه نازل شد که منافقان نامه سیاه بر مؤمنان نامه سفید میخندند
و بچشم و ابرو غمز میکنند و اذا انقلبوا و چون باز میگردند این منافقان
الی اهلهم انقلبوا بسوی کسان خود باز میگردند فکهین متلذذاند

ندا بنجه کرده اند؛ وگفته اند فکهین که قراءت حفص است مبالغهٔ فاکهین است
وحاکم ابو القاسم حسکانی در کتاب شواهد التنزیل باسناد خود از ابی
صالح نقل کرده که ابن عباس فرموده که انّ الّذین اجرموا منافقان قریش
اند والّذین امنوا علی بن ابی طالب است صلوات الله علیه واصحاب او
واین روایت را ابو سعید بلخی نیز که از رواة اهل سنت است از پدر
خود روایت کرده باسناد او از ابن عباس که مراد از من الّذین اجرموا
جماعت بنی امیه اند که چون حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
با جمعی از مؤمنان بر ایشان بگذشتند وبچشم وابرو اشارت بحضرت علی بن ابی
طالب علیه السلام کردند وتغامز از ایشان بظهور میرسید ومراد از انّ الّذین امنوا
علی بن ابی طالبست علیه السلام وخاص او پیغمبر شاه اولیا وآنانکه با او بودند
بشارت داد که انکم ستنظرون الیهم وهم یعذبون فی النار یعنی زود
باشد که شما در ایشان نگرید وایشان در آتش دوزخ معذب باشند
ومقاتل نیز که از اعاظم سنیان است همین روایت را در تفسیر خود
آورده ودر آخر آن گفته که چون حضرت شاه اولیا بعد از غمز
واستهزای منافقان نسبت باو وخواص او بمجلس منور حضرت ختم
انبیا رسید آنحضرت این آیه را بر شاه اوصیا خواند وآنسرور دین را
از انفعال مسرور ساخت ورفعت قدر سلطان ولایت را بعینه الله برو منکشف
ساخت ونیز حق تعالی در صفت اهل کفر ونفاق میفرماید که واذا راوهم
وچون به بینند کافران ومنافقان مؤمنان را قالوا گویند بایکدیگر
انّ هؤلاء بدرستی که این گروه که تابع محمد اند لضالّون هر آینه
گمراهانند وما ارسلوا وحال آنکه فرستاده نشده اند اهل کفر و
نفاق علیهم حافظین بر مؤمنان نگهبانان تا گواهی دهند بر ضلاله
وهدایت ایشان این تهکم است بایشان وچون کفار با مؤمنان باین

طریق

طریق سلوک نمودند وپیوسته برایشان میخندیدند فالیوم پس امروز
که قیامت است الّذین امنوا آنانکه گرویده اند من الکفّار از حال کافران
یضحکون میخندند علی الارائک در حالتی که بر تختها وحجلهای آراسته
بجواهر تکیه کرده ینظرون مینگرند بدیشان در دوزخ که بانواع عذاب
معذب‌اند ودر سلاسل واغلال مقید مراد آنست که اهل ایمان در روضهٔ
جنان نظر در هوان وصغار مشرکان ومنافقان کنند وبعد از آنکه در
دنیا عزت وکبر ایشان را دیده باشند والوان عذاب ایشان را ببینند
پس از آنکه تنعم وترفه ایشان را مشاهده کرده باشند ودر حینی که در تختهای
بهشت بخاطر جمع وامنیت مانند پادشاهان نشسته باشند ودر اخبار
آمده که دری از بهشت بگشایند ودوزخیان را گویند که به بهشت درآیید
ایشان به تعجیل تمام بطرف بهشت روان شوند چون بدر آن رسند
حسرتة فی الحال در بروی ایشان ببندند وایشان مغموم بدوزخ باز
گردند مؤمنان از انفعال خندان شوند وگویند هل ثوّب الکفّار
آیا جزا داده شدند کافران ما کانوا یفعلون آن عملها که بودند در
دنیا میکردند از سخریت واستهزا وضحک وبجهة آن بعذاب نیران
وعقاب جاویدان گرفتار گشتند سورة الانشقاق مکیة وهی عشرون آیة
ابیّ بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت کند که هر که
سورهٔ انشقاق بخواند حق تعالی اورا در پناه خود گیرد از آنکه نامهٔ
اعمال در پشت او بدو دهند بلکه آنرا در دست راست او نهند
باید دانست که چون حق تعالی ختم سورهٔ مذکوره نمود بذکر احوال
قیامت افتتاح این سوره نمود بمثل آن فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم
اذا السّماء انشقّت آنگاه که آسمان شکافته شود وفرشتگان از آن
بزمین نازل شوند؛ واز حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام مرویست

که آسمان شکافته شود از کهکشان وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وبشنود فرمان حکم
پروردگار خود را یعنی منقاد شوند مر تاثیر قدرت او و سبحانه در اوامر
انقیاد و مطوع امر برا اکه از جانب مطاع باو وارد شود مراد آنست که
آسمان در انشقاق مسخر فرمان ویست و از آن امتناع ننماید وَحُقَّتْ و
سزاوار کردانیده شده است آسمان باستماع وانقیاد امر چه او
سبحانه خالق آنست پس فی الحقیقه مطیع و منقاد او باشد وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ
وآنگاه که زمین کشیده شود بانوجه که کوهها و جمیع بلندیها را از میان بردارند
و او را چنین سازند که هیچ موضعی مرتفع و منخفض نماند چنانچه اگر تخم
مرغی در مشرق نهند از مغرب آن را توان دید و بعکس یا فراخی و
کشادگی او زیاده کردد وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا و بیرون افکند آنچه در درون
او ست از کنوز و اموات وَتَخَلَّتْ و تکلیف کند در خالی شدن یعنی
هر جهد و جهد که درین باب او را ممکن بود بجا آورد تا هیچ چیز در باطن آن نماند
وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا و فرمان برد زمین مر حکم پروردگار خود را در بیرون
افکندن و خالی شدن از همه وَحُقَّتْ و سزاوار کردانیده شود مر حکم
پروردگار تبارک را چه مخلوق و آفریده اوست و عنان اختیار در قبضه
اقتدار او ٭ و در خبر است از سید کاینات صلی الله علیه و آله که چون
نشانهای قیامت ظاهر کردد زمین آنچه درون وی باشد بیرون اندازد
از پارهای جگر خود یعنی سنگهای زر و سیم ظالم گوید که بجهت این ظلم
و قتل از من صادر شده و سارق گوید بجهت این دستم را قطع کردند
پس همه فانی شدیم و اینها را گذاشتیم يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ ای آدمی مراد جنس
و خطاب با جمع هر یک از مکلفان از اولاد آدم است إِنَّكَ كَادِحٌ بدرستی
که تو کار کننده برنج و سعی تمام إِلَىٰ رَبِّكَ تا وقتی که برسی بجزای پروردگار خود
كَدْحًا کار کردنی بجد و جهد بسیار که اثر آن در نفس تو ظاهر کردد

فلاقیه

فَمُلَاقِيهِ پس تو رسنده بکار خود یا آفریدکار خود مراد ملاقات بجزای
کردکار خود نزد آفریدکار یعنی البته بپاداش خود رسید و از آن مفری و چاره ندارد
و ملاقات کنید بحکم خدا در جایی که بغیر از حکم خدا حکم دیگر نباشد زبده معنی
آنست که ای آدمیان شما در عمل خیر و شر مشقت میکشید تا آنکه بجزای آن میرسید
فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ پس اما آنکه داده شود كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ نوشته اعمال او بدست راست
او فَسَوْفَ يُحَاسَبُ پس آن زود بود که حساب کرده شود حِسَابًا يَسِيرًا حسابی آسان
که اصلا در آن مناقشه و مضایقه نباشد و اعراض نکنند با آنچه او را بد آید
و از آن مشقت یابد همچنانکه اصحاب شمال عایشه از حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله روایت کرده که حساب یسیر آنست که ذنوب بنده را باز و نمایند و بعد
بقلم عفو آن را محو فرمایند و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که
هر که را حساب کنند معذب شود کفتند یا رسول الله نه حق تعالی فرموده که یحاسب
حسابا یسیرا مراد بحساب یسیر عرض ذنوبست با او نه حساب آن چه هر که در حساب
با او مناقشه کنند البته عذاب کنند وَيَنْقَلِبُ و باز کردد بعد از آنکه حساب او
آسان باشد إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا بسوی کسان خود یعنی بعشیره خود از اهل
ایمان یا بکروه مؤمنان یا بزنان خود از حور العین شادمان و خوشحال شده بسبب
آنچه یافته باشد از خیرات و کرامات و رفعت درجات خود ٭ در حدیث آمده
که هر که را سه خصلت باشد حق تعالی حساب او را با او آسان کند و در بهشت
در آورد کفتند کدام است آن سه خصلت فرمود یکی آنست که عطا کنی بکسی که ترا
محروم کرده باشد دوم آنکه بکسی که از تو بریده باشد سیم آنکه عفو کنی و در
گذری از کسی که بر تو ستم کرده باشد وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ و اما
آنکه داده شود نامه کردار او وَرَاءَ ظَهْرِهِ از پس پشت او بدست چپ او
آنچنان بود که دست راست او را بر کردن او بندند و دست چپ او را از پشت
او بیرون آورند و از آن طرف نامه در دست او نهند و گویند باو که اقرأ كتابك

کوید من نامه را چکونه از پس پشت خود بخوانم پس کردن او را باز پس شکسته تا نامه
خود به بیند تاریک وسیاه وعاجز ومتحیر فرو ماند ونتواند که آن را بخواند پس
کردن او را چنان کذارند ومقابل کتف که دست چپ او را منخلع کرده اند بر پشت او
ونامه عمل او را در آن نهند فسوف یدعوا پس زود باشد که بخواند یعنی تمنا کند
ثبورا هلاکت را یا کوید واثبوراه واین کلمه هم طلب هلاکت است ویصلی سعیرا
ودر آید با آتش افروخته وهمیشه ملازم آن باشد آنکه بیان موجب آن
عذاب میکند که انه کان بدرستی که آنکس بود در دنیا فی اهله مسرورا
در میان کسان خود شادمان ونازان وبمال فانی وجاه ناپایدار بجهت فرط غرور
وبآن فارغ بود از روزکار شما انه ظن بدرستی که او کمان برده ان لن یحور
آنکه باز نکردد بخدای یعنی ورا بعث ونشور نبود بلی آری او را بازکشت هست
وخواهد بود ان ربه کان به بصیرا بدرستی که پروردکار او هست باعمال او بینا
پس او را فرو نخواهد کذاشت بلکه بحشر خواهد آورد وجزا خواهد باو رسانید
فلا اقسم پس سوکند میخورم بالشفق بسرخی که بعد از غروب آفتاب دیده میشود
یا قبل از طلوع وبه بیاضی که در عقب حمرت بماند وکویند این بیاض اصلا غایب
نمیشود بلکه مترددی است از افقی با فقی وقولا قل هو روایت از ائمه هدی
علیهم السلام واکثر جمهور علماء واللیل وسوکند بشب وما وسق وآنچه جمع کند
وفراهم آورد وبپوشد یعنی بهرچه تاریکی شب آن را جمع کند وفرو پوشد
بعد از آنکه در روز منتشر بوده باشد از انواع دواب چه در شب هر شیء
که هست بمأوای خود رجوع میکند والقمر وسوکند بماه اذا اتسق آنکاه
که مجتمع ومستوی شود وتمام وکامل کردد واین وقتیست که بمرتبه بدر رسد
در شب چهاردهم جواب قسم اینکه لترکبن هر آینه بر نشینید ومرتکب شوید
یعنی اقدام کنید وملاقات نمایید طبقا عن طبق حالتی پس از حالتی که مطابق
یکدیکر باشد در شدت وهول مراد مرکست وشداید آن واهوال قیامت ومواطن

هایله

هایله آن که یکی بعد از دیکری دیده شود. وکویند مراد تحویل بنی آدم است در دنیا از حالی
بحالی یعنی از نطفه بعلقه واز آن بمضغه وعظم ولحم وخلق دیکر ولوج روح است وجنین
وولید ورضیع وفطیم هو المشرف بالنمو ومترعرع هو المشرف بالقوة ومراهق ومحتلم
بالغ وامرد وباقل وشباب وهمچنین تا پس کهول وشیخوخت ایشان از نطفه تا حین
موت طبیعی این احوال متنوع پیدا میکند. واز حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
مرویست که فرمود لترکبن سنن من کان قبلکم من الاولین والآخرین یعنی مراد
اینست که در میان شما واقع میشود آنچه در میان قرون ماضیه بود وبر شما جاری
میشود آنچه بر ایشان جاری میشد پس میان شما وایشان تطابق وتوافق است مانند
تطابق پر تیر یا برابر آن که محاذی اوست. واز عطا مرویست که مراد رخاست بعد از
شدت وشدت بعد از رخا وفقر بعد از غنی وغنی بعد از فقر وصحت بعد از سقم و
سقم بعد از صحت. وبعد از ان ترتیب انکار کفار میفرماید فما لهم پس چیست
کفار قریش را که با وجود این احوالات وتفاوت مراتب لا یؤمنون نمیکروند بخدا
وبروز آخرت وبقرآن وحضرت رسالت را تصدیق نمینمایند وبا وجود آنکه آنها
وضوح معجزات واذا قرئ علیهم القرآن وچون خوانده میشود بر ایشان آیات قرآن
لا یسجدون سجده تعظیم برای استماع تلاوت آن نمیکنند بل الذین کفروا بلکه آنانکه
نکرویده اند یکذبون تکذیب میکنند مر قرآن را وقید ترغیب نمایند در آیات آن
وایمان نمی آورند بجهت اقتدای ایشان برؤسا وتقلید بآبای خود در تکذیب والله اعلم
وخدا داناتر است بما یوعون بآنچه نکاه میدارند در دلهای خود از کفر یا آنچه
پوشند از کینه وعداوت مؤمنان یا بآنچه جمع میکنند در مصحف خود از اعمال سیئه
وذخیره می کنند از انواع عقوبات اخرویه فبشرهم پس مژده ده ایشان را بعذاب الیم
بعذاب دردناک ایراد بشارت در مقام ایذا برای تهکمست الا الذین آمنوا لیکن آنانکه
کرویدند وعملوا الصالحات وکردند عملهای شایسته لهم اجر مر ایشان راست مزدی غیر
ممنون ناکاسته ونابریده یا منت نانهاده سورة البروج مکیة وهی اثنی وعشرون آیة

اُبَیّ بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله نقل کرده که هر که سورة البروج
بخواند حق تعالی بعدد هر روز جمعه وعرفه که در دنیا بوده باشد ده حسنه
کرامت فرماید و یونس بن ظبیان از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که هر که
والسمآء ذات البروج را در فرایض تلاوت کند در محشر موقف او با انبیاء ومرسلین
بوده باشد چه این سوره سورهٔ پیغمبر است صلی الله علیه وآله بدانکه چون این سوره
مذکوره ختم باشد بذکر مؤمنان افتتاح این سوره نیز بذکر مؤمنان
اصحاب اخدود واقع شد بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ وَالسَّمَآءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ
سوگند باسمان که خداوند برجهاست مراد بروج اثنی عشر است که آن حمل
وثور وجوزا وسرطان واسد وسنبله ومیزان وعقرب وقوس وجدی ودلو
وحوت است وآنها برتبه تصویر اند در ارتفاع منازل وماه ودر هر برجی دو روز
وکسری میباشد وآفتاب در هر برجی یکماه یا مراد ابواب سموات است که نزول
از آن منازل میشود وگویند مراد کوشکها اند که از زر سرخ وزبرجد
سبز ونقره سفید وگوهر ومروارید وآن موضع عبادت ملائکه است همچنانکه
زمین مساجد آدمیانست وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ وسوگند بروز وعده داده شده
مراد روز قیامت است که خلایق در آن مجازات خواهند یافت وَشَاهِدٍ
وسوگند بهر که حاضر شود در این روز از مکلفان وغیر آن وَمَشْهُودٍ وآنچه
حاضر کرده شود در آن از عجایب وغرایب علما را در این دو لفظ اقوال مختلفه
وارد است از آنجمله گفته اند که شاهد الله است جل جلاله که همه را بیند
ومشهود بنده یا بعکس چه بنده شاهد است بر وجود او سبحانه یا شاهد حضرت
پیغمبر است صلی الله علیه وآله انا ارسلناك شاهدا ومشهود امتان حضرت
امام حسن علیه السلام فرموده که شاهد حضرت رسالت است ومشهود روز
قیامت وحضرت ابوجعفر وابوعبدالله علیه السلام فرموده اند که شاهد
روز جمعه است ومشهود روز جمعه عرفه چه جمعه گواهی دهنده است بر هر عاملی

که در او عمل کند وروز عرفه حاضر میشوند در آن بموسم حج وملائکه نیز حاضر میشوند
یا شاهد حجر الاسود است ومشهود حاجیان ویا شاهد ایام ولیالیست ومشهود بنی آدم
وباقی اقوال واختلاف وجوه هر یك از آن در اینمقام حوالت بمنهج الصادقین است جواب
قسم اینست که قُتِلَ اَصْحَابُ الْاُخْدُودِ هر آینه هلاك کشتند وملعون شدند خداوند
شکافها در زمین یعنی جماعتی که حفرها در زمین کندند وپر از آتش کردند برای
تعذیب مؤمنان وقصه اصحاب اخدود بر طریقیست که مسلم در صحیح خود
از حماد بن سلمه وی از عبدالرحمن بن ابی لیلی واو از صهیب از حضرت پیغمبر صا
که آنها جمعی مشرك بودند از اصحاب دونواس یمنی ودر زمان او ساحری بسیار دانا بود
کاهن ومستعبد که مدار ملك باو بود چون بسن شیخوخیت رسید بمرض وعرض مبتلا
شده بعرض ملك رسانید که من پیر شده ام وضعف کلی بر قوای من راه یافته
صلاح آنست که جوان اصیل عاقل وقابل بمن سپاری تا آنچه من دانسته ام از علم
سحر بوی آموزم بعد از من خلفی باشد که امور مملکت بوی منتظم تواند
بود ملك را این سخن پسندیده آمد بر وفق ملتمس او پسری بوی سپرد و
آن ساحر از روی اهتمام بتعلیم وی پرداخت در رهگذر پسر صومعهٔ زاهدی
بوده روزی آن پسر را بخاطر رسید که بآن صومعه آید وآن راهب را ببیند پس بدرون
آمد از اقوال وافعال او متعجب شد وبر احوال وی مطلع گشت وهر روز که
نزد ساحر میرفت چون بیرون می آمد با راهب صحبت میداشت چون بسبب صحبت
او با راهب پیش ساحر که میرفت او را میزد وانواع ایذا باو میرسانید که چرا دیر می
آیی وچون دیر بخانه میرفت اهل خانه نیز او را میزدند ومیرنجانیدند وی شکایت
این حال را براهب عرض کرد راهب گفت چون ساحر گوید چرا دیر آمدی بگو اهل
خانه مرا نگذاشتند وچون اهل خانه از تو پرسند که چرا دیر آمدی بگو که نزد
ساحر ماندم القصه جوان در خدمت راهب مرد عاقل ومستجاب الدعوه گشت
روزی از نزد راهب بیرون آمد وبخانه خود میرفت اژدهایی دید بر سر راه

بطریقه رهبانیت از ایشان [illegible] بیرون او
منزوی شد و [illegible] بر خود در بست [illegible]

آمد و مهر بر مردم بسته و خلق از هر طرف حیران مانده بودند جوان پیش آمده
با خود گفت که حقیقت راهب و بطلان ساحر حالا بر من ظاهر خواهد شد پس
سنگی برداشت و گفت بار خدایا اگر راهب نزد تو دوستتر از ساحر است پس این
اژدها را بکش و سنگ را بجانب او انداخت سنگ بر سر او آمد اژدها کشته شد
و در روایتی آنست که اسم اعظم بر او خواند و دست بر پشت او مالید و گفت از
راه برگرد و بمنزل خود رو اژدها برفت وقتی دیگر شیری بر سر راه آمد
جوان سخن نیز در گوش او گفت او نیز از سر راه برخاست و باسم اعظم ابرص را شفا
میداد و جمیع آلام و اسقام را دوا میکرد و چون خبر وی در شهر منتشر گشت ارباب
حاجات روی بدان جوان آوردند و بدعای او مرادات همه محصل میشد
این خبر براهب رسید او را گفت ببلای مبتلا خواهی شد باید که صبر کنی و
مرا بدشمن ندهی جوان گفت چنین باشد پس حاجب ملک که نابینا شده بود
نزد وی آمد و مال بسیار برای وی آورد و شفا طلبید جوان گفت من شفا
نمیتوانم داد بلکه خدا شفا میدهد اگر متابعت من کنی و سر مرا بپوشانی
بتوفیق خدا چشم ترا روشن سازم حاجب عهد کرد و او را بکلمه شهادة
تعلیم نمود دعا کرد چشم او روشن شد حاجب با چشم روشن شده نزد
ملک آمد ذونواس از او پرسید و تعجب نمود که چشم تو چگونه روشن
شد گفت خدای مرا صحت بخشید ملک گفت مرا میگویی گفت نه
پس گفت غیر از من خدای دیگر هست جواب داد که الله الذی لا اله الا
هو ربی و ربک کل شیء ملک بطریق حیله گفت این تلقین از که
داری با من بگو تا بوی بگرویم حاجب از شعفی که باسلام داشت قصه
جوان را در میان آورد ملک او را طلبید و گفت بمن رسیده که تو اکمه
و ابرص را شفا میدهی او گفت من شفا نمیتوانم داد لیکن خدا شفا میدهد
ملک گفت که غیر از من خدای دیگر هست گفت نعم ربی و ربک الله

دونواس

ذونواس او را در شکنجه کشید و پیوسته او را عذاب میکرد تا او را بر احوال راهب
مطلع ساخت ملک راهب را حاضر گردانید و او را گفت از دین خود برگرد و مرا پرستش
کن وی قبول نکرد و چندانکه جد و جهد نمود جوان قبول ننمود ملک حکم کرد تا او را در دریا
غرق کنند جمعی ویرا بلب آب دریا بردند و او را در کشتی بردند چون در میان دریا رسیدند
خواستند که او را در میان دریا اندازند جوان گفت بار خدایا مرا از شر ایشان نگهدار
بهر وجهی که خواهی فی الحال کشتی منقلب شد و همه غرق گشتند و او بسلامت
بر کنار آمد خبر بملک رسید کوهی را نام زد کرد تا او را بر کوهی برند و پایین
اندازند چون بر کوه رسیدند جوان گفت اللهم اکفیلهم بما شئت کوه
بلرزیدن آمد و بروایتی بادی برآمد و موکلان را از کوه در افکند
و وی سالم بماند و نزد ملک آمد ملک گفت اعوان مرا چه کردی گفت کفاهم الله
ملک در غضب شد بفرمود تا او را در آتش انداختند دیگران بسوختند و او را هیچ ضرری
نرسید پس او را بدار آویختند و تیر باران کردند هیچ تیری بر وی کارگر نیامد
جوان گفت ای ملک ایمان آور بآن خدایی که این همه آثار قدرت از وی دیدی ملک
عناد ورزید گفت نمیخواهم مگر قتل ترا جوان گفت اگر مراد تو قتل منست مردمان را
بر تلی جمع کن و مرا بر درختی بیاویز و تیری از کیش من بیرون کش و بگو بسم الله رب هذا
الغلام یعنی بنام خدای این پسر و بیفکن تا بر من آید ملک چنین کرد بر صدغ آن
جوان آمد و شربت شهادت چشید حضار آن مجمع همه بیکبار گفتند آمنا برب
هذا الغلام اهل با ملک گفتند آنچه از آن میترسیدی بر تو نازل گشت ملک را غضب
بیشتر شد بفرمود تا بر سر راهها حفرها کندند و در آن آتش افروختند و گفت هر که
ایمان آورده در آتش اندازند و آنکه نگرویده واگذارند اعوان بفرموده او مرتکب
این امر شدند بر کناره آن حفرها نشسته و هر کرا می آوردند استفسار میکردند اگر
بخدا گرویده بود میسوختند و اگر نه دست از وی باز میداشتند تا آنکه زن مومنه را
با کودک سه ماهه بر لب خندق آوردند زن بسبب کودک از خندق و آتش میگریخت

طفل بسخن در آمد مادر را گفت ای والده اصبری فانک علی الحق یعنی صبر کن بر این که
تو بر حقی و بروایتی دیگر گفت ای مادر داخل شو در این آتش که آتش جهنم از این سخت تر است
زن چون این سخن بشنید بشعف تمام خود را با کودک در آتش انداخت آورده اند که چون
مادر و پسر در میان آتش آمدند حق تعالی بادی بفرستاد و در زیر اخدود در آمد
آن آتشها را از اخدود بیرون آورده پراکنده ساخت و یکشعله از آن در درخت پادشاه
و تختش افتاد و برخی دیگر بر لشکریان و اتفند و همه را بسوخت و آن زن و کودک که
مانده بودند بسلامت بدر رفتند و بفراغت تمام بعبادت ملک علام مشغول
شدند و گویند طول اخدود چهل گز بود بعرض آن دوازده گز و عیاشی باسناد
خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است از حضرت
امیر المؤمنین علی علیه السلام شخصی با سقف نجرانی فرستاد و او را از اصحاب اخدود
سؤال کرد تو ی قصه ایشان را بر او اخبار کرد حضرت امیر المؤمنین با او پیغام فرستاد
که نه چنین است که تو گفتی لیکن من ترا خبر دهم بدانکه حق تعالی مردی حبشی را برسالت
بمیان ایشان فرستاد و ایشان تکذیب او کردند و بعضی اصحاب او را بکشتند
و او را بگرفتند و بعضی دیگر را که از اصحاب او بود گرفته بنائی ساختند و آنرا
پر آتش کردند و همه آنها را بنزد آن آتش جمع کردند و بایشان گفتند که هر که
بر دین ما است و مامور امر ما باید که بیک طرف روند و هر که بر دین ایشان است
خود را در این آتش اندازد پس اهل بیت دست یکدیگر را گرفتند و خود را
در آتش انداختند زن مؤمنه با کودک یکماهه نزد آتش آمد و خواست که
خود را در آتش اندازد دلش بر کودک بسوخت خواست که باز گردد کودک
گفت ای مادر مترس خود را و مرا در این آتش انداز که این مشقت در راه خدا
اندکست زن خود را با آن کودک در آتش انداخت و حق تعالی عرفان ایشان را
هدف تیر لعنت کرد و فرمود که قُتِلَ اصحاب الاخدود یعنی ملعون گشتند
اصحاب الاخدود النَّارِ ذَاتِ الْوَقُوْدِ آتشی بود خداوند هر چیزی که بدان افروخته

میشد اِذْ هُمْ عَلَیْهَا در وقتی که ایشان بودند بر کنارهای حفرهای آتش قُعُوْدٌ نشستگان
برای القای اهل ایمان در آن وَهُمْ عَلٰی مَا یَفْعَلُوْنَ و اعوان ملک بر آنچه میکردند
بِالْمُؤْمِنِیْنَ شُهُوْدٌ بگرویدگان گواهی دهندگان بودند بعضی بر بعضی نزدیک
ملک گواهی میدادند که ایشان تقصیری نکردند آنچه ملک بایشان امر کرده بود
یا ملک و اصحاب او شاهد بودند و عالم بآنچه با مؤمنان میکردند و گفته اند که
کفار دو فرقه بودند بعضی تعذیب اهل ایمان میکردند با حرق و بعضی دیگر
نزد ایشان حاضر بودند و بآن عمل شنیع راضی و شاکر وَمَا نَقَمُوْا و انکار نکردند
اصحاب اخدود مِنْهُمْ از مؤمنان چیزی یا کراهت نداشتند از ایشان و عیب نکردند
ایشان را بچیزی اِلَّا اَنْ یُؤْمِنُوْا بِاللّٰهِ مگر آنکه میگرویدند بخدای الْعَزِیْزِ غلبه
کننده که از عقاب او باید ترسید الْحَمِیْدِ ستوده که برحمت و مثوبت او امیدوار
باید بود خلاصه معنی آنست که هیچ کاری نکرده بودند که مستوجب این شوند
که این انکار ایشان باید کرد و انتقام از ایشان باید کشید مگر باینکه ایمان
آورده بودند بخدای غالب بر همه چیزها که مستحق جمیع حمد و ثنا است الَّذِیْ
لَهٗ آنخدای که مر او را ثابتست مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمین
وَاللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ و خدا بر همه چیزها از افعال و اقوال مؤمن و کافر و غیره
شَهِیْدٌ گواهست و عالم بآن و کسی که متصف باین صفات باشد مستحق آنست
که بوی ایمان آرند و او را پرستش نمایند نه آنکه در حق او کافر شوند و طریق
کفران در پیش گیرند اِنَّ الَّذِیْنَ فَتَنُوْا بدرستی آنانکه در فتنه انداختند الْمُؤْمِنِیْنَ
وَالْمُؤْمِنٰتِ مردان مؤمن و زنان مؤمنه را یعنی ایشان را بآتش عذاب
کردند ثُمَّ لَمْ یَتُوْبُوْا پس باز نگشتند بخدا و از کفر و طغیان توبه نکردند فَلَهُمْ
عَذَابُ جَهَنَّمَ پس مر ایشان راست عذاب دوزخ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِیْقِ و مر
ایشان راست عذاب آتش سوزان یعنی آتش عظیم غیر از آتش جهنم که مشتعل
باشد بهمه ایشان و شاید در احراق ایشان اهل ایمان را و گویند مراد آنست

که عذاب جهنم بجهة کفر ایشانست و عذاب حریق بجهة احراق ایشان اهل ایمان را
وگویند مراد از عذاب جهنم غیر احراقست از انواع عذاب و عقاب از برای ایشان مقدر
ومهیاست حذیفه فرمود که رسول صلی الله علیه وآله مرا گفت ای حذیفه در
دوزخ شیرانند و سگان و سباع و شمشیرها و کلوبها از آتش دوزخ
حق تعالی فرشتگان را امر فرماید تا بآن امرها شکنجه کافران کنند و بآن شمشیرها
پاره پاره کنند و بخورند و آن سباعان دهند و هر عضو برا که بخورند عضو دیگر
آفریده شود وگویند مراد از عذاب حریق عذاب دنیوی ایشان بود چنانچه
در روایت آمده در وقتی که مؤمنان را باخدود انداختند از آن ارتفاع یافت
بمقدار چهل گز و بدیشان احاطه کرد و همه را بسوخت إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی
آنانکه ایمان آوردند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای شایسته مراد
مؤمنان اند که ایشان را در اخدود انداختند لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مر
ایشانراست بوستانهایی که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار یا مساکن
ایشان جویها ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ آنست رستگاری بزرگ که دنیا
ومافیها در جنب آن در نهایت صغر و پستی است إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ بدرستی
که گرفتن پروردگار تو بعذاب ای محمد لَشَدِيدٌ هر آینه سخت است
یعنی مضاعف در عنف چه بطش بمعنی اخذ است بعنف و این لجبابره
وظلمه کفار است و شبهه نیست در آنکه هر که را بسبب کفر و عناد در سلسله
عذاب و عقبه عقاب کشید هرگز امید نجات از آن نخواهد دید إِنَّهُ
هُوَ يُبْدِئُ بدرستی که او آشکارا میکند بطش خود را برکافه آن در دنیا
وَيُعِيدُ و اعاده میکند آن را در آخرت از ابن عباس مرویست که معنی
آیه آنست که او می آفریند خلقان را اول بار و اعاده میکند ایشانرا
در آخرت برای حساب و جزا وَهُوَ الْغَفُورُ و اوست کثیر الغفران مر آنرا
که از کفر توبه کند یا بسیار آمرزنده ذنوب مؤمنانی که از اهل طاعت

باشند یا انابت کنند الْوَدُودُ دوستدار آنکس را که مطیع او شود بجهة طلب
رضای او از معاصی اجتناب نماید مراد بمودت او سبحانه یا بذل اعطای نعم جلیله او
مرتبه رفیعه است باو و قبول اعمال او وگویند مراد بمودت والقای محبت بنده است
در قلوب عباد لقوله تعالی سیجعل لهم الرحمن ودا ذُو الْعَرْشِ خداوند عرش
عظیم و خالق آن یا مالک ملک و علو ونعت بغایت الْمَجِيدُ بزرگوار در ذات
وصفات و غالب بر جمیع مکونات فَعَّالٌ و بسیار کننده است لِمَا يُرِيدُ
مر هر چه خواهد که بقدرت احداث میفرماید بعد از ذکر صفات کمال خود خبر
میدهد از حال جمیع کفره علی الاجمال بقوله هَلْ أَتَاكَ آیا آمد بتو استفهام برای تقریر است
یعنی البته آمد بتو حَدِيثُ الْجُنُودِ سخن لشکرهای اهل کفر که بر انبیا بیرون آمدند
و با ایشان مکر و عناد ورزیدند و کمر عداوت بر میان بستند و تکذیب ایشان
نمودند و بسبب آن بعذاب دنیا و عقبی گرفتار شدند فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ بدل
جنود است یعنی یقین تو شناختی حدیث فرعون و قوم او را و قبیله ثمود را
که آن تکذیب ایشان بود و استیصال ایشان بسبب آن و غالب شد بجهة
صبر بر ایذای ایشان پس تو نیز در صبر و شکیبای اقتدا با انبیا نمای بَلِ نه چنانست
که کفار میگویند که بگرویدیم بخدا و رسول و بروز قیامت تصدیق نمایند بلکه
الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند و نگرویدند از مشرکان مکه فِي تَكْذِيبٍ
در باور نداشتن یعنی وقوع قیامت و حساب و جزا را باور نمیدارند وَاللَّهُ
مِنْ وَرَائِهِمْ و حق تعالی از ورای ایشان مُحِيطٌ احاطه کننده است بدیشان بعلم
و قدرت پس از وی فوت نتوانند شد و نتوانند از ما که بجهت و این از کلام
مستعملست برای محافظت شیء از جمیع جوانب چنانکه امکان فوت آن نباشد
یقال قد احاط فلان من ورائه ای حد مسالک فلا مهرب منه وجه فلان
از پس اوست یعنی جمیع مسالک و طریق او را برگرفته که هیچ محل گریختن
او را از آن نجات ندهد بَلْ نه چنانست که ایشان میگویند بلکه هُوَ آنچه

تکذیب آن کردند قُرآنٌ مَجیدٌ قرآن شریف و بزرگوار است و وحید در نظم و
اعجاز جلیل القدر و گویند مجید بآن اعتبار است که مشتمل است بر معانی جلیله و
دلایل بیّنه برای اثبات حق از باطل نوشته شده فی لَوحٍ مَحفوظٍ در لوحی که
نگهداشته شده است از تغییر و تحریف و زیاده و نقصان و یا از شیاطین
از ابن عباس و مجاهد منقولست که لوح محفوظ از یکدانه درّ سفید است طول
آن از زمین تا آسمانست و عرض آن از مشرق تا مغرب و کنارهای آن از یاقوت
سرخ است و بروایت مقاتل لوح بر کنار فرشته ایست که بر یمین عرش است
و او را ماطریون گویند و از اکثر روایات که لوح در جبهه اسرافیل است و در
تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که لوح محفوظ
دو طرف دارد یک طرف بر جانب یمین عرش و طرف دیگر بر طرف دیگر
بر جانب آن هرگاه که حق تعالی اراده وحی میکند آن لوح را بر جبین اسرافیل میزند
و میکائیل در او نگاه میکند آنچه در او مرقوم گشته میخواند آن را بجبرئیل
میرساند و جبرئیل بانبیا اعلام میکند مرویست که حق تعالی در شبانه
روزی سیصد و شصت بار نظر در لوح میفرماید برای احیا و اماتت و
اعزاز و اذلال و غیر آن و مرویست که در لوح هفت خط نوشته است دو
خط و نیم از برای احوال دنیاست از ابتدای آن تا انتها و چهار خط و نیم
از برای احوال قیامت و نشر و بعث تا وقت رسیدن بهشتی به بهشت
و دوزخی بدوزخ سُورةُ الطّارِقِ مَکّیّةٌ وَهِیَ سَبعَ عَشرَةَ آیةً
اُبَیّ بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این
سوره را قرائت کند حق تعالی بعدد هر ستاره که در آسمانست او را ده حسنه
بنویسد و معلی بن خنیس از حضرت ابی عبدالله صلوات الله علیه نقل
کرده که هر که در قرائت فریضه بسوره والطارق مشغول باشد و در روز
قیامت نزد حضرت عزت با جاه و منزلت باشد و او از رفقای انبیا و

اصحاب

اصحاب ایشان باشد در جنت بدانکه حق تعالی ختم سوره البروج کرد بوعید
افتتاح این سوره نیز بمثل آن کرده فرمود که بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحیم در کشاف
آورده که در بعضی روایت آمده که شبی حضرت رسول با عم خود علیهما السلام نشسته
بود که ناگاه ستاره بدرخشید و شعله آتش عظیم از آن ظاهر شد ابوطالب
بترسید و گفت چه چیز است آنحضرت فرمود که ستاره ایست که دیوها را
از آسمان میرانند و نشانه ایست از قدرت الهی پس الحال جبرئیل نازل شد بدین
سوره که وَالسَّماءِ سوگند بحقیقت آفریدن آسمان که در غایت ارتفاع است و عظم
وَالطّارِقِ سوگند بستاره ظاهر شونده در شب و نه وَما اَدریکَ و چه
چیز دانا کرد و داناید ترا تا بدانی که مَا الطّارِقُ چیست طارق النَّجمُ الثّاقِبُ
ستاره درخشنده فروزانست که چون شعله آتش کرد در غایت درخشنده گی
باشد گویا ثقب میکند تاریکی در شب ها و در آن نفوذ میکند و یا ثقب افلاک
میکند مراد اسم جنس است یا شهب ثاقبه که رجم شیاطین میکند جواب قسم اینکه
اِن کُلُّ نَفسٍ نیست هیچ نفسی لَمّا عَلَیها حافِظٌ الا بر اینکه بر او نگهبانیست و آن حق تعالیست
کقوله تعالی وکان الله علی کل شیءٍ رقیبا و یا فرشته که نگاه میدارد قول و عمل
او را و احصای آن میکند از خیر و شر و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
مرویست که صد و شصت فرشته بر هر بنده مؤمن موکّلند که آفات و بلیات
و شر شیاطین از او دفع میکنند و اگر یک لحظه بنده مؤمن را بنفس خود
گذاشته شود شیاطین او را بربایند و چون حق تعالی بیان فرمود که بر هر نفسی
حافظی و شاهدی هست در عقب آن امر میکند آدمی را در نشأه اولی تا بآن
عالم شود بنشأه آخرت و میگوید که فَلیَنظُرِ الاِنسانُ پس باید که نظر کند آدمی
یعنی هر که منکر بعث و نشر است باید که در نگرد در اصل ایجاد خود که مِمَّ خُلِقَ
از چه چیز آفریده شده خُلِقَ مِن ماءٍ آفریده شده است از آبی دافِقٍ
که جهنده و ریزنده است در رحم یا آبی که صاحب آن آب ریزانند آنست

در رحم یَخْرُجُ بیرون می‌آید مِنْ بَیْنِ الصُّلْبِ از میان پشت مردان وَالتَّرائِبِ
و از استخوانهای سینه زنان که نزدیک بقلاده است یعنی محل کشیده شدن
منی از اعضای صلب و ترائب است و نزد بعضی دیگر تکون منی در صلب و ترائب
و از آنجا نازل شده بر دفق بیرون می‌آید اِنَّهُ بدرستی که آن خدایی که آفریننده
انسانست از نطفه عَلیٰ رَجْعِهٖ بر باز گردانیدن او یعنی اعاده ایشان در
روز بعث و نشور لَقادِرٌ هر آینه تواناست مقاتل گفته که معنی آنست
که قادر است در باز گردانیدن آدمی از پیری بجوانی و از جوانی بطفلی و از طفلی
به نطفه و از نطفه بصلب و ترائب و قول اول اصح است پس خدا قادر است بر
رجع اعاده آدمی یَوْمَ تُبْلَی السَّرائِرُ در روزی که آزموده شود نهانها یعنی
ظاهر کرده شود مخفیات ضمایر و عقاید نیات تا طیب آن از خبیث ممیز
گردد و یا فرایض اعمال را ظاهر کند چون روزه و غسل جنابت و وضو که کسی بر آن
اطلاع نداشته باشد و مکلف بعمل آن قایل بوده و نکرده و این قول منقولست
از ابی درداء و معاذ بن جبل و نیز روایت کرده اند از حضرت پیغمبر صلعم
که حق تعالی اعمال هر یک از بندگان در قیامت ظاهر گرداند تا بدانند که
کدام عمل مثاب میشوند و موجب شادی سرور ایشان میشود و بکدام
معاقب خواهند شد تا سبب زیت غم و غصه ایشان شود فَما لَهُ پس
نباشد مر انسان را آنکه منکر بعث و نشور است و فاعل معاصی و شرور
مِنْ قُوَّةٍ هیچ توانایی در نفس او تا عذاب را از خود باز دارد وَلا ناصِرٍ و نه
یاری که مدد کاری او عقاب را از خود دفع نماید و بعد از آن برای تاکید
قسم دیگر یاد میکند وَالسَّماءِ ذاتِ الرَّجْعِ سوگند بآسمان که خداوند
باز کردنست در هر روز بموضعی که از آن حرکت کرده و نزد بعضی مراد
خمسه متحیره است و اکثر بر آنند که مراد از رجع مطر است و تسمیه آن
برجع جهت آنست که هر سال در وقت خود رجوع میکند و عود مینماید
و تکثیر

و تکثیر میشود وَالْاَرْضِ ذاتِ الصَّدْعِ و سوگند بزمین که خداوند شکافتن
است یعنی شکافته میشود تا از آن نباتات بیرون می‌آید و چشمه ها از آن روان
میگردد جواب قسم اینکه اِنَّهُ لَقَوْلٌ بدرستی که قرآن هر آینه سخنی است فَصْلٌ
جدا کننده میان حق و باطل یا قول بعث قولیست مقطوع به که هیچ شبهه در آن
نیست و قول اول از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست وَما
هُوَ بِالْهَزْلِ و نیست آن بازی باطل و سخریت و افسانه پس حق وی آنست
که در نصد و هم مهیب باشد و در قلوب معظم و معزز و قاری و سامع آنرا
مترفع دانداز قصد هزل و از تفکه مزاح و اعتقاد نماید که جبار سموات با او
مخاطبه میکند و وعد و وعید و امر و نهی آنرا از خدای میشنود و چون
بآیت وعد رسد تضرع کند و امیدوار باشد که از اهل آن باشد و چون
آیت وعید خواند پناه گیرد بخدا از اهل آن بعد از آن از حال مشرکان
خبر میدهد که اِنَّهُمْ بدرستی که معاندان قریش یَکِیدُونَ کَیْداً مکر میکنند
مکر کردنی در ابطال امر خدا و اطفای نور حق و گویند این اخبار است قبل از
وقوع آن یعنی حق تعالی خبر داده که کفار مکه مکر خواهند کرد به پیغمبر در دار
الندوه وَاَکِیدُ کَیْداً و جزا میدهم مکر ایشان را با ستدراج جزای وفق
ادنای مناسب آن مکر و انتقام کشیدن از ایشان از جایی بود که هیچ گمان نداشته
باشند و تدبیر نمودن بر نقیض و تدبیر ایشان باشد فَمَهِّلِ الْکافِرِینَ پس
مهلت ده کافران را و تعجیل مکن در نفرین کردن بر مشرکان و استعجال
منمای در طلب هلاکت ایشان و مشغول مشو بانتقام کشیدن از ایشان
بلکه راضی شو بتدبیر خدا در باره ایشان اَمْهِلْهُمْ فرو گذار ایشان را
رُوَیْداً فرو گذاشتنی اندک یعنی بزودی همه هلاک خواهند شد و
این در قیامتست یا در روز بدر عاصم از پدر روایت کرده که
رسول را در مشربه بنی ثقیف بر کمانی تکیه کرده دیدم این سوره میخواند

مزاد میکرفتم و بجماعتی از ثقیف بکذشتم قومی از قریش در میان ایشان
بودند مرا کفتند از محمد چه شنیدی من این سوره را بر خواندم ثقفیان
کفتند چنین مینماید که این مرد صادق القولست و آنچه میکوید از نزد خدا آ
زیراکه این کلام مافوق کلام بشرست و هیچ کس بر ایشان نمودن بمثل این
قدرت ندارد قریشیان از روی عناد و استکبار کفتند ما صاحب خود را
براستی میشناسیم اکر میدانستیم که حق است متابعتش میکردیم فلعنة
الله من اتبع الهوی والسلام علی من اتبع الهدی سورة الاعلی مکیة وهی
عشرة ایة ابی بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت
کرده که هر که این سوره بخواند حق تعالی بعدد هر حرفی که بر ابرهیم و موسی و
محمد علیهم السلام انزال فرموده در نامهٔ اعمال او بنویسد ده حسنه و از حضرت امیر
المؤمنین علی علیه السلام منقولست که پیغمبر صلی الله علیه وآله این سوره را
دوست داشتی و کفتی که اول کسی که سبحان ربی الاعلی کفت میکائیل بود
که چون عرش خدا را با عظمت و طول و عرض بدید بسجده در افتاد و
این تسبیح در آن سجده کفت و بدین سبب فرمود آنحضرت که بکوئید
این ذکر را در سجود نماز خود و از ابن عباس روایتست که حضرت
رسول چون این سوره را خواندی فرمودی که سبحان ربی الاعلی و
حضرت رسول از جبرئیل پرسید که ثواب کوینده این تسبیح در نماز
و غیر آن چه باشد کفت ثواب آن در ترازوی حساب کران تر از عرش
و کرسی و کوههای دنیا باشد چون بنده بکوید که سبحان ربی الاعلی
حق تعالی فرماید بنده من راست میکوید انا الاعلی فوق کل شیء
کواه باشید ای ملائکه که من او را آمرزیدم و چون بمیرد میکائیل زایر وی
باشد و روز قیامت وی را بر پر خویش کیرد و او را نزد خدا برد و شافع
وی باشد و ابو بصیر از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده

که هر که این سوره در فریضه یا نافله بخواند در قیامت باو ندا رسد که داخل شو از
هر دری که خواهی از درهای بهشت و عیاشی باسناد خود از ابی حمیصه روایت کند که در
پس حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بیست نماز کذاردم آنحضرت غیر از سبح اسم
ربک الاعلی هیچ سوره دیکر قراءت نکرد و فرمود که اکر میدانستید ثواب این سوره را
قراءت کننده این سوره کویا صحف ابرهیم و موسی را خوانده بدانکه حق تعالی چون ختم سوره
مذکوره نمود ندبذکر وعید و تهدید کفار افتتاح این سوره کرد بذکر صفات
علیه و قدرت خود بر هر چه اراده نماید و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم
سبح اسم ربک الاعلی تنزیه کن نام پروردکار خود را که برتر است آن نام و منزه
از هر صحیح و روا نیست اطلاق آن بر ان مانند حمل آن بر چیزی و تشبیه و غیر
آن بلکه اسمای او را استعمال کن و معنای که لایق آنست آن مانند حمل آن بر چیزی و
تشبیه و غیر آن او باشد تامل نمای مثل آنکه تفسیر نما اعلی را بعلوی که بمعنی قهر
و اقتدار است نه بمعنی علو در مکان و ذکر او کن بر وجه خشوع و تعظیم
اعتقاد نه بطریق استهزا و یا اعلا صفت رب باشد یعنی خداوندی که برترست
از همه و اقتدار و قدرت که هر چیز از او افتاده نیست بلکه همه در تحت قهر و قدرت
اویند یا برترست از مشابهه با اعراض و اجسام و جواهر الذی خلق آنخدایی که بیافرید
همه چیزها را فسوی پس تسویه فرمود خلقان را یعنی راست کرد ابتدا اعضا و اجزا
او را بر قانون حکمت و از احکام و اتقان آنست که دالست که خالق آن علیم و حکیم
و قدیر است والذی قدر و آنخدایی که تقدیر کرد اجناس اشیا و انواع اشخاص
و مقادیر و صفات و افعال و آجال و ارزاق آن را مقدر ساخت از برای هر
حیوانی آنچه صلاح او در آنست فهدی پس راه نمود او را و شناسا ساخت تا وجه
انتفاع او را بطریق الهامات و دلالات همچنانکه طفل را بر پستان مادر راه
نمود چهارپایان را بمراتع و پاکود را الهام نمود که چکونه با جفت خود خلوت کند تا
از ایشان فرزند بیافریند یا تقدیر کرد ولد را در شکم مادر نه ماه یا بیشتر

[illegible]

وهدایت نمود ایما او را به بیرون آمدن از شکم در وقتی که تمام الخلقه شده باشد
و یا راه خیر و شر را اعلام نمود تا بخیر مرتکب شود و از شر مجتنب گردد یا تقدیر
منافع نمود در اشیا و ایشان را هدایت کرد باستخراج آن منافع از آن بعضی را
غذای خود کردانند و بعضی را دوا و برخی را سم و بعضی را برای آلات و ادوات و
یا هدایت کرد آدمی را بر الطاف توفیق و اقتدار و تمکین و نصب ادله و اصح آنست
که آیه علی العموم باشد یعنی هر چیزی آنچه ایشان را در آن نفع است تقدیر نمود و ایشان را
بآن معرفت داد و طریق انتفاع آن را بر ایشان نظام فرمود و در اخبار آمده که
افعی چون بهزار سال رسد کور میشود حق تعالی الهام میفرماید او را که چشم
خود را ببرگ رازیانه تازه میمالد نور باصره او عود میکند و اگر در بیابان
خشکی باشد که میان آن سبزه چند روزه راه باشد طی آن مسافت میکند
تا خود را ببعضی بساطین و سبزه زار میرساند و در میان اشجار و نباتات کثیره
شجره رازیانه پی میبرد و چشم خود را بآن میمالد روشن میشود و هدایات او
سبحانه بانسان از حوایج و مصالح دینیه و دنیویه و الهامات بهایم و طیور
و هوام ارضیه بر وجهیست که از حد احصار متجاوز است که بوصف هیچ واصفی
احاطه آن نتوان کرد فسبحان الله ربی الاعلی و بحمده وَالَّذِی أَخْرَجَ الْمَرْعَىٰ و
آن خدایی که بیرون آورد از زمین گیاه چراگاه او را یعنی برویانید چیزی را که چهار
پایان بآن بچرند فَجَعَلَهُ پس کردانید گیاه را بعد از سبزی آن غُثَاءً آن خشک
و خورد و مرد و ریزه و پژمرده أَحْوَىٰ سیاه و تیره و در هر دو حال قوت بهایم است
محققان از مضمون این آیه فهم کرده‌اند که چراگاه متمتع دنیا اگرچه اول
تازه و سیراب و سبز و خرم مینماید اما در اندک وقتی بسبب هبوب
ریاح خزان حوادث تیره و بی طراوت خواهد شد مرویست که چون
جبرئیل بآیتی یا سوره از قرآن نازل شدی پیش از آنکه مبادا فراموش کند
حق تعالی این آیه فرستاد که سَنُقْرِئُكَ زود باشد که بر تو خوانیم قرآن را

یعنی

یعنی جبرئیل بامر ما خواند بر تو یا ترا قاری کردانیم بالهام قراءت فَلَا تَنْسَىٰ پس تو
فراموش نکنی آن را بجهت حفظ که بتوارث داشتیم إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آنچه خواهد
خدا که فراموش کنی آن را و آن کاهی باشد که تلاوت آن منسوخ کرده و حق تعالی آن را
از صفحه خاطر تو محو نماید کقوله او ننسها نأت بخیر منها او مثلها در خبر است که
چون تمام قرآن بر آنحضرت منزل گشت جبرئیل بفرموده ملک جلیل هر سال یکبار
قرآن را بر آنحضرت خواندی برای تذکره او و دفع مظنه نسیان إِنَّهُ يَعْلَمُ
الْجَهْرَ بدرستی که او میداند آشکارا را از اقوال و افعال شما وَمَا يَخْفَىٰ و آنچه
پنهانست در نفس از آنچه داعی تست بر جهر که آن خوف نسیانست پس اندیشه
بخود راه مده که من حافظ توام از نسیان آنچه صلاح در ابقای آنست که در خاطر
تو و محو آنچه مصلحت در نسیان آنست وَنُيَسِّرُكَ و آسان کردانیم و تو بتو دادیم
ترا لِلْيُسْرَىٰ برای سلوک طریقت که آسانتر و سهلتر است و آن حفظ وحی است
یا شریعت که آیسر شرایع است از روی اخذ و تعلم فَذَكِّرْ پس پند ده
مردمان را بقرآن إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَىٰ اگر سود کند پند دادن این اشعار است
بآنکه تذکر در صورتی واجبست که نفع آن متصور باشد و از اینجهت مأمور شد
آنحضرت باعراض کردن از کسی که متولی شود و از پند گرفتن روی بگرداند
کقوله تعالی واعرض عن من تولی عن ذکرنا سَيَذَّكَّرُ زود باشد که پند پذیرد مَنْ يَخْشَىٰ
کسی که بترسد از خدا چه تفکر خواهد کرد در موعظه و از بدی عاقبت اندیشه
خواهد نمود و بحقیقت آن عالم خواهد شد و این پند در گوش خواهد کرد
وَيَتَجَنَّبُهَا و پهلو تهی کند از موعظه الْأَشْقَى بد بخت ترین یعنی کافری که
اشقی از فاسق است بسبب دشمنی محمد و آل او علیهم السلام یا از کفر بجهت
توغل او در کفر و لهذا گفته اند که این آیه در حق ولید بن مغیره و عتبه بن ربیعه
نازل گشته و بر هر تقدیر الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَىٰ آنکسی که اشقی است در
آید بآتش بزرگ یعنی آتش درکه جهنم که آن از آتش درکات دیگر تیزتر است

وسوزنده تر ودر حدیث وارد است که این آتش شما یعنی آتش دنیا جزویست
از هفتاد جزو آتش دوزخ وگفته اند نار کبری در طبقهٔ سفلی است
که جای آل فرعون ومنافقان ومنکران مائدهٔ عیسی ودشمنان آل محمد علیهم السلام
باشد ونار صغری در طبقهٔ علیا که جای گنهکاران امت سید انبیاست و
نزد بعضی نار کبری مطلق آتش آخرتست ونار صغری آتش دنیا ثُمَّ لَا يَمُوتُ پس نمیرد
آن بدبخت ترین مردمان فیها در آن نار کبری وَلَا يَحْيَى وزنده نباشد بزندگی
که از آن راحت یابد بلکه آن کند که بجهت آن حیات مستلزم فنون عقاب والوان
عذاب باشد قَدْ أَفْلَحَ بتحقیق که رستگاری یافت مَن تَزَكَّى آنکه پاک شد
از کفر ومعصیت ویا اکثار نمود در تقوی وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ ویاد کرد
نام پروردگار خود را بدل وزبان فَصَلَّى پس نماز گذارد یا رستگار شد کسی
که طهارت کرد وتکبیر احرام گفت پس این تکبیر نماز پنجگانه را بگذارد و
جابر بن عبد الله انصاری فرموده که تفسیر این آیه را از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
پرسیدم فرمود معنی آنست که رستگار شد هر که باطن خود را از خبث کفر
پاک کرد وبشهادتین اقرار نمود وبر پنج نماز یومیه محافظت نمود واز حضرت
امیر المؤمنین علی علیه السلام مرویست که تزکی تصدقست بصدقهٔ فطر
لقوله قد افلح من تزکی یعنی عطا کرد زکوة فطر را پس متوجه شد بمصلی
پس گذارد نماز عید را واز ابن عمران العالیه وابن سیرین نیز مرویست که
مراد بتزکی زکوة فطراست وبذکر تکبیر عید وصلوة نماز عید بعد از آن
اهل شقاوت را که بدنیا مشغول شده کار آخرت نمیسازند خطاب میکند ای
اشقیا شما مستعد آخرت نمیشوید بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بلکه برمیگزینند
زندگانی دنیا را وبجهت این عمل آخرت نمیکنید که موجب سعادت شما باشد
در دنیا وسبب فوز وصلاح شما در آخرت ابن مسعود فرموده که دنیا
بازخارف آن را از مطاعم ومشارب ومناکح وسایر لذات آن را بنظر آراسته کرده اند

وآخرت را

وآخرت را از نظر ما غایب کردانیدند واقتصار بر وصف آن نمودند وبجهت این ما
دنیا را بر آخرت اختیار کردیم ونقد را بر نسیه گزیدیم وبجهت غرور جهالت وغفلت تفکر
نکردیم در آنکه نسیه باقی بهتر است از نقد فانی وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى وسرای آخرت
بهتر است وپاینده تر نعیم بالذات خالص است از کدورات ومتصف ببقا إِنَّ هَذَا
بدرستیکه این سخن یعنی مضمون قد افلح تا آخر یا آنچه درین سوره است لَفِي الصُّحُفِ
الْأُولَى هر آینه در صحیفهای پیشین که قبل از قرآن نازل شد صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ
صحیفهای ابرهیم خلیل که ده است وموسی ودر صحف موسی یعنی الواح الواح تورية
موسی مراد آنست که همچنانکه امر مذکور در قرآن ممدوح است در کتب سالفه
نیز ممدوح است ابوذر غفاری رحمه الله علیه روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وآله را
گفتم یا رسول الله انبیا چند نفر بودند فرمود که صد وبیست وچهار هزار گفتم انبیای
مرسل چند نفر بودند فرمود که سیصد وسیزده وباقی غیر مرسل گفتم آدم پیغمبر بود فرمود
نعم حق تعالی باو تکلم فرمود وبید قدرت خود او را ایجاد نمود فرمود که ای
اباذر چهار پیغمبر از عرب‌اند هود وصالح وشعیب ومن گفتم یا رسول الله
چند کتاب حق تعالی انزال نمود فرمود که صد وچهار کتاب از آنجمله ده صحف بر
آدم نازل شد وبر شیث پنجاه واخنوخ که ادریس است سی واول کسی که خط
نوشت او بود وبر ابرهیم ده وبر موسی توریة وبر عیسی انجیل وبر داود زبور وبر
فرقان من سُورَةُ الْغَاشِيَةِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ عِشْرُونَ آيَاتٍ ابی بن کعب از
حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده که هر که این سوره تلاوت کند
حق تعالی حساب او بروی آسان گرداند وابو بصیر از حضرت ابو عبد الله علیه السلام نقل
نقل فرموده که هر که این سوره در فرایض ونوافل مداومت کند حق تعالی او را
غریق رحمت ومثوبت خود گرداند در دنیا ودر آخرت او را ایمن گرداند از آتش عذاب
دوزخ بدانکه چون حق تعالی ختم سورهٔ الاعلی نمود بترغیب عباد در ثواب روز
معاد که آن افضل از دنیاست افتتاح این سوره نیز به بیان احوال آخرت کرده

فرموده که بسم الله الرحمن الرحیم هَلْ أَتَاكَ البته آمد بتو ای محمد حَدِیثُ الْغَاشِیَةِ خبر
واهیه و بلیه که پوشیده است مراد قیامت است که اهاویل و شدائد آن احاطه
خلایق نماید و هیبت آن بهمه کس فرا رسد یا آتش دوزخ که بهمه دوزخیان فرود
آید وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ رویهای کفار در آن روز خَاشِعَةٌ ترسناک بود و خوار و ذلیل
مراد ظاهر وجوه‌اند و ذکر وجوه جهت آنست که اثر مذلت در وجه پیدا میشود مراد
آنست که اهل کفر خوار و ذلیل باشند و بیمقدار عَامِلَةٌ عمل کننده نَاصِبَةٌ رنج
کشنده در آن عمل یعنی دوزخیان بعملی مشغول باشند که رنج و تعب بسیار به
ایشان رسد مثل کشیدن سلسله‌ها آتشین که بر دستها و گردنهای ایشان نهاده
باشند و خوض نمودن در آتش و صعود و هبوط بر عقاب دوزخ و غیر آن از
انواع عذاب یا در دنیا رنج و تعب کشیده اند در عملی که نفع ندهد ایشان را
در عقاب بلکه آنها در مهالک و معاقب اندازد و یا رنج کشنده باشند در دنیا
در چیزی که خلاف امر الهی باشد و آنها رهبانانند و اصحاب صوامع و اهل بدع
و آراء باطله و این قول مأثور است از سعید بن جبیر و زید بن مسلم و ابی
اضحی از ابن عباس نیز مرویست و از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست
که فرمود که هر که نصب عداوت ما کرده و ناصبیت را شعار خود ساخته اگر چه در
عبادت جد و جهد تمام کند و مرتکب جمیع اقسام طاعات شود که از اهل این آیتست
و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری ع نیز روایتست که ایشان جمعی اند که مخالفت
کرده اند دین خدا را با آنکه روزه داشته اند و نماز گذارده اند و ایشان کسانی اند
که نصب عداوت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام کرده اند پس حق تعالی
افعال و اعمال ایشان را قبول نخواهد کرد تَصْلَیٰ در آورده شوند و حفص بصیغه
معلوم خوانده یعنی در آیند نَارًا حَامِیَةً در میان آتش بنهایت حرارت
رسنده که زبانه زند بر دشمنان خدا و ایشان همیشه ملازم آن باشند
و هرگز از آن خلاصی نداشته باشند تُسْقَیٰ آشامیده شوند یعنی بعد از آنکه

عطش

عطش ایشان بنهایت رسیده باشد بیاشامانند ایشان را مِنْ عَیْنٍ آنِیَةٍ از آب چشمه
بغایت گرم رسنده قتاده گفته که از آن روز که آتش دوزخ آفریده شده آب بجوش تا
که بنهایت گرمی رسیده بعد از ذکر شراب بیان طعام ایشان میکند که لَیْسَ لَهُمْ طَعَامٌ
نیست مر دوزخیان را خوردنی إِلَّا مِنْ ضَرِیعٍ مگر از ضریع و آن یکنوع گیاهیست
خارناک که آن را برگ نباشد چون تر باشد آن را ضریع گویند و هیچ دابه گرد آن نگردد
و در آخرت شجریه نادیه مشابه ضریع بود که آن را بخورد دوزخیان دهند و ابن عباس
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که ضریع چیزیست که در میان آتش
دوزخ است و مشابه خار است تلخ‌تر از زهر و گندیده‌تر از مردار و حرارت آن بیشتر از
آتش و حق تعالی آن را ضریع نام نهاده جهت آنکه اکل آن ضراعت کند در معاف
داشتن او از اکل وا بود در او و حسن گفته اند که روز قیامت رویهای اهل دوزخ را
زشت کریه مانند کردار ایشان و علت گرسنگی بر ایشان مسلط گردانند تا
چنان شوند که غایت جوع عذاب آتش بر ایشان سهل نماید و ایشان بیطاقت شده
بفریاد آیند و طعام طلبند بعد از چند سال ایشان را ضریع دهند که هزار سال
تلخی آن در گلوی ایشان بماند و اصل آن فرو نرود وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ پس طعام
ایشان رسد که در دنیا چون طعام گلوی ایشان را میگرفت آب می آشامیدند
پس بجهت آن آب طلبند تا آن بگلوی ایشان فرو رود و بعد از هزار سال
ایشان را از چشمه آب دهند که چون نزدیک دهن آرند که بیاشامند روی
ایشان بسوزد و پوست باز گذارد کقوله یشوی الوجوه بئس الشراب و چون
بیاشامند امعا و احشاء ایشان پاره پاره کرده که وسقوا ماءً حمیما فقطع امعاءهم
آورده اند که چون ابوجهل و اتباع او این آیه را شنیدند گفتند محمد ما را
چیز میترساند که چون شتران ما از آن میخورند سیر میگردند و فربه میشوند
و قوت پیدا میکنند ما نیز اگر آن را بخوریم سیر شویم و فربه گردیم و این
وجه تکذیب و تعنت میگفتند چه ضریع را هیچ شتری و دابه نمیخورد لَا یُسْمِنُ

فربه نمیکند و ضریع دوزخ کسی را وَلَا یُغْنِی و دفع نمیکند از ایشان مِنْ جُوعٍ هیچ
گرسنگی را یعنی مقصود از خوردن طعام یکی از این دو امراست و هیچ کدام دست
نخواهد داد بعد از آن در ذکر وصف بهشتیان میکند که وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ رویها
بهشتیان در آن روز نَاعِمَةٌ تازه باشد و اثر نعمت بر او پیدا و صاحب آن را
بهجت و سرور یا ارباب وجوه متنعم و مرفه باشند در انواع لذات لِسَعْیِهَا
مر عمل خود را رَاضِیَةٌ پسند کننده یعنی عملی که کرده باشند بآن راضی شوند
در آن وقت که جزا و ثواب او ثواب آن را ببینند و بانواع کرامت برسند یعنی
چون نفع اعمال و جزای عبادة ایشان را بر ایشان ظاهر کردانند بآن راضی و
خوشنود شوند فِی جَنَّةٍ عَالِیَةٍ در بهشت رفیع مقدار و بلند قدر باشند
و مرتفع القصور و الدرجات چه علو جنت بر دو وجه است علو الشرف
والجلاله و علو المکان و المنزلت لَا تَسْمَعُ نشنوند خدا وندان آن وجوه یا نشنوی
تو ای مخاطب فِیهَا در آن بهشت عالی لَاغِیَةً لغوی و بیهوده یا کلمه یا نفسی
که خداوندان لغو باشد یعنی کلام بهشتیان با صواب و حکمت باشد
فِیهَا عَیْنٌ جَارِیَةٌ در آن جنت چشمه روان شود در غایت عظمت و کثرت
که هرگز منقطع نگردد و بعضی از آن انگبین و بعضی شیر از آب و انهار بر روی
زمین بهشت گذرد و بر وفق مراد بهشتیان در اخدود و انهار جاری باشند
فِیهَا سُرُرٌ در آنجا تختها باشند مَرْفُوعَةٌ رفیع القدر بالنده و برداشته
تا مؤمن بر بالای آن برآید جمیع نعم دایمی که حق تعالی باو کرامت فرموده باشد بنظر
او درآید و اصل آن تختها از زر باشد و مکلل بزبرجد و دُر و یاقوت و در
معالم آورده که مرفوع باشد در هوا چون صاحبش خواهد که بروی نشیند
بزمین آید و چون بر آن قرار گیرد باز مرتفع گشته بموضع خود باز
گردد وَأَکْوَابٌ و در جنت کوزهائی بی دسته و لوله دار باشند
مَوْضُوعَةٌ نهاده شده پیش بهشتیان و مهیا و آماده نزد ایشان تا احتیاج

نداشته

نداشته باشند بطلبیدن یا نهاده بر کنارهای عیون و معد و مهیا برای
شراب وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ و بالشهای نهاده بصف همدیگر یعنی متصل بجنب یک
دیگر تا بهر کدام که خواهند بنشینند وَزَرَابِیُّ مَبْثُوثَةٌ و فرشهای عریض که گسترده
شده باشد در هر جا که اراده بهشتی باشد یا متفرق در مجالس عاصم بن حمزه از حضرت
امیر المؤمنین علی علیه السلم روایت کرده که آنحضرت ذکر اهل جنت میکرد در اثنای
آن فرمود که بهشتیان بیایند در بهشت داخل شوند و اصل خانهای ایشان از
سنگ لؤلؤ باشد و در آنجا سرر مرفوعة و اکواب موضوعة و نمارق مصفوفة و
زرابی مبثوثه باشد و اگر نه آن بودی که حق تعالی آنها را از برای تمتع و لذت دادن
خلق کرده نور چشمهای ایشان از اشعه لمعات و تزیین آن پراکنده شدی و پنهان
ماندی و ایشان دست در کردن زوجات خود کنند و بر بالای تختهای بلند بنشینند
و در بعضی روایت آورده اند که چون کفار از سید ابرار صلی الله علیه و آله
شنیدند که در بهشت سریرها باشد بغایت بلند و درازی آن بمقدار پانصد
ساله راه باشد و کمتر و بیشتر از آن تعجب کردند و گفتند این خود نشاید
و اگر واصحاب جناب و بلال و غیر ایشان را کار عظیمی افتاده چه مدتهای
متمادی باید که بر بالای آن تختها برآیند و پس از زمان طویل باید که از بلندی
آن فرود آیند آیه آمد که أَفَلَا یَنْظُرُونَ آیا نمی نگرند ایشان إِلَی الْإِبِلِ بسوی
شتر که بقدرت مَا کَیْفَ خُلِقَتْ چگونه آفریده شده یعنی با آن بلندی و بزرگی
مسخر کودکی میشود تا بروی می آید و فرود می آید پس چرا از تخت بهشت
متعجب میشوند که در فرمان بهشتی باشد و در تفاسیر آمده که موشی مهار
شتری میبرد چون بسوراخ خود رفت شتر بدر سوراخ بایستاد چون در سوراخ
رفت او را بکشید شتر بجنبید و چون موش بلی شتر بکشید شتر سر فرود آورد و سر در
سوراخ نهاد مردمان واقف شدند گفتند سبحان الله جانوری باین عظمت
مسخر جانور ضعیف و کوچک شده است در تبیان آورده که مخاطب عرب بود

واكثر ايشان اهل بر بند كه مال ايشان همين شتران است وبهر طرف كه مى نكرند
جز آسمان وزمين وكوه نمى بينند لاجرم بعد از ذكر شتر ميفرمايد وَإِلَى السَّمَاءِ
وآيا نمى نكرند بسوى آسمان كه بحكمت بالغه كَيْفَ رُفِعَتْ چكونه بلند
داشته شده است بى عمود وبى ستون وَإِلَى الْجِبَالِ وآيا نظر نميكنند بكوهها
كه بقدرت غالبه كَيْفَ نُصِبَتْ چكونه علم وبرافراشته شده است بر زمين
وَإِلَى الْأَرْضِ ونمى نكرند بزمين كه كَيْفَ سُطِحَتْ چكونه پهن شده است
تا جاى آرام مخلوقات باشد خلاصه معنى آنست كه نظر كنيد در انواع مخلوقات
بسايط ومركبات تا متيقن شويد بر كمال قدرت خالق وانكار اقتدار او
ننماييد بر بعث ونشور ولهذا در عقب آن ميفرمايد كه فَذَكِّرْ پس پند
ده وموعظه كوى اى محمد ايشان را واكر از روى عناد در دلايل مذكوره
تدبر نكنند هر آينه راه برند ما بر بعث والحاح منماى زيرا كه بر تو همين تذكير است
إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ جز اين نيست كه تو پند دهنده لَسْتَ عَلَيْهِمْ نيستى تو
بر ايشان بِمُصَيْطِرٍ مسلط تا اجبار كنى ايشان را بايمان إِلَّا مَنْ تَوَلَّى ليكن
هر كه روى بكرداند بعد از تذكر وكفر حق را بپوشد ونكرود فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ
پس عذاب كند او را حق تعالى الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ عذابى بزركتر يعنى عذاب
آخرت كه اعظم از دنياست كه آن قتل وقحط واسر ايشانست إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ
بدرستى كه بسوى ماست يعنى بحكم ماست بازكشت ايشان ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا پس
بدرستى كه ديكر بر ماست حِسَابَهُمْ شمار اعمال ايشان در محشر اين آيه جامع
وحى پيغمبر است ووعيد كفار وخلاصه معنى آنست كه اى محمد اندوه و
ملال بر خاطر عاطر خود راه مده كه كفار اكرچه معاندت ميكنند وآزار و
ايذا بتو ميرسانند بازكشت همه ايشان بحكم ماست ومجازات ايشان
بر ما خواهد بود وعنقريب از دغدغه ايشان فارغ شوى ونزد مشاهده
عذاب ايشان خوشحال وشادمان كردى سورة الفجر مكية وهى تسع

وعشرون آية أُبَيّ بن كعب از حضرت پيغمبر صلى الله عليه وآله روايت كرده
كه هر كه اين سوره را در ليالى عشر ذى الحجه بخواند آمرزيده شود واكر در روزهاى
آن بميرد ببهشت رود وهر كه در ساير ايام بخواند از براى او نورى كردد در روز قيامت
داود بن فرقد از حضرت ابى عبد الله عليه السلام روايت كرده كه سورة الفجر
بخوانيد در فرايض ونوافل كه اين سوره حسين بن على است عليهما السلام وهر كه قرائت
آن كند در روز قيامت حشر شود با حسين بن على ودر درجه او در بهشت
نزد وى بود بدانكه حق تعالى ختم سوره نمود باينكه مرجع خلق باوست وحساب
ايشان بر او وافتتاح اين سوره نمود بذكر تاكيد اين معنى كه آن قسم اوست
بر مرصاد وفرمود كه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْفَجْرِ سوكند باول صبح
كه مانند عمودى از افق ظاهر ميشود وبراستى مى ايستد واين پيش از صبح دوم است
باشد از زمانى وآن وقت مناجات ومجال دعاى دوستانست يا بسفيده صبح
دوم كه هنكام نماز وزمان اجتماع بندكانست براى آن يا بنماز صبح كه فرشتكان
در آن شاهد اند كه إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا ونزد ابن عباس مراد همه
روزهاست وكويند مراد اول ماه محرم است كه سال از آن منفجر ميشود يا
اول ذى الحجه كه ابتداى ليالى عشر است يا بامداد صبح جمعه كه حج مسكينانست
يا صباح روز عرفه كه وظايف دعا ونياز حاجيان در آنست يا سفيده روز دوم
عيد يا اول روز قيامت يا انفجار خلقان از قبور در تبيان آورده كه
اشارتست به انفجار آب از اصابع مبارك حضرت رسالت صلى الله عليه وآله
آن در وقتى بود كه آنحضرت در طايف بود ولشكر اسلام كه دوازده هزار
مرد بودند از غايت تشنكى بوى استغاثه نمودند وكفتند يا رسول الله
تن وجان ما فداى خدا ورسول او باد اكر از تشنكى هلاك شويم كافران خرم
شوند آنحضرت قدحى طلبيد وانكشتان خود را در آنجا نهاد جبار عالم چهار
چشمه صافى از انكشتان ماه شكاف او روان ساخت مانند جوشيدن آب

از چشمه از آن بر میجوشید و همه لشکر از آن سیراب شدند و خیکها و سایر
ظرفها پر ساختند یا مراد از انفجار عیونست و یا انفجار ناقه صالح از کوه یا انفجار
آب از حجر موسی یا انفجار معرفت از سر عارف یا صبح عرفان از قلوب عارفان
که روشنتر از آفتابست چه نور آفتاب بحجاب ممنوع شود و نور معرفت بهیچ
حجاب ممنوع نگردد یا انفجار اشک از دیدهٔ عاصیان تائب وَلَيَالٍ عَشْرٍ و سوگند
بده شب یعنی دههٔ ذی الحجه که عرفه در آنست یا دههٔ محرم که روز عاشورا از آنست
یا دههٔ آخر ماه رمضان که شب قدر در اوست یا دههٔ شعبان که شب برات از اوست
و یا بده شب موسی که متمم سی شب بود که وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ و اصح و اشهر مراد دههٔ ذی
الحجه است ° از انس مرویست که حق تعالی سوگند باین ده روز خورده جهت آنکه
ایام دوستی از دههٔ ذی الحجه اند و هر روزی از آن در ثواب برابر ثواب یک
سال است و قیام هر شب از آن مانند قیام شب قدر است ° و در حدیث
نبوی صلی الله علیه و آله آمده که هر که درین دهه روزه بدارد چنان باشد
که دو هزار بنده آزاد کرده باشد و دو هزار شتر قربان کرده و دو هزار اسب
بغازیان داده که در راه خدا غزا کند و هر که درین دهه تصدق کند چنان
باشد که آن را به پیغمبر تصدق نموده و هر که در آن روزها بعیادت بیماری
رود چنان باشد که رسول خدا را ضیافت نموده وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ و سوگند
بجفت و طاق مراد عدد جمیع اشیا اند که از زوج و فرد خارج نیستند
یا شفع لیالی مذکوره است و وتر آن یعنی یا روز نحر که عاشر ایام عشرست
و عرفه که تاسع آنست و از حضرت ابو جعفر و ابو عبد الله علیهما السلام منقولست
که شفع روز ترویه است و وتر روز عرفه و گویند وتر روز نیست که شب
بعد از و نباشد یعنی روز قیامت و یا شفع تضاد اوصاف مخلوقاتست
چون عز و ذل و عجز و علم و جهل و قوت و ضعف و موت و حیات و — وقدرت ذل
وتر انفراد صفات آلهی چون عز بی ذل و قدرت بی عجز و علم بی جهل

وقوت

و قوت بی ضعف و حیات بی موت یا شفع جمیع مخلوقات اند از نر و ماده و من کل شیء خلقنا
زوجین و وتر خالق ایشان که قل هو الله احد و باقی اقوال درین باب رجوع بمنهج الصادقین
وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ و سوگند بشب آنگاه که بگذرد و منقضی شود واللیل اذا ادبر و تقیید شب بمضی
جهة آنست که در تعاقب آن دلالت است بر کمال قدرت و وفور نعمت چه محو ضیا نزد انقضی
آن با اول دلالتست بر آنکه فاعل آن مختص است بعز و جلال و متعالیست از اشباه و امثال
قتاده و جبائی گفته اند که یسر بمعنی جاء و اقبل است یعنی سوگند بشب که بیاید و در وی آرمد در عقب
روز و نزد مجاهد و عکرمه و کلبی مراد لیلة المزدلفه است که اجماع مردمان در آنست بجهت طاعت
از عرفه بمزدلفه است و گذاردن نماز صبح در آن و از آنجا بمنی رفتن و نزد بعضی شب قدرست و
اصح آنست که مراد جمیع لیالیست آنکه بجهة تعظیم اقسام مذکوره میفرماید هَلْ فِي ذَٰلِكَ آیا هست
در آنچه قسم یاد کردیم بآنها قَسَمٌ مقسمی پسندیده لِذِي حِجْرٍ مر خداوند عقل را استفهام برای تقریر است
و تحقیق یعنی تحقیق که این اقسام مذکوره بجهة عظم آن کافیست مر خداوند عقل را که تعقل
کند در آن و مقسم علیه محذوفست تقدیر آنکه لیعذبن سوگند باین امور مذکوره که هر
آینه عذاب کرده شوند کافران معاند و دال بر حذف جواب قسم است قوله تعالی أَلَمْ تَرَ
خطاب بحضرت رسولست و مراد تهدید کفار قریشست یعنی آیا ندیدی و ندانستی ای محمد
مر انفرا است یعنی البته معلوم تو شد كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ که چکرد پروردگار تو بِعَادٍ إِرَمَ
باولاد عاد بن عوص بن ارم بن سام بن نوح که قوم هود بودند و ایشانرا عاد اولی اند که باسم جد خود
تسمیه یافته اند عاد آخر که هود از ایشان بود و ایشانرا بنی لقیم میگفتند پس تقیید عاد
بارم جهة اشعارست بآنکه ایشان عاد اولی قدیمی اند نه عاد اخیر و گویند ارم نام بلد ایشانست
و بر این تقدیر اهل ارم باشد ذَاتِ الْعِمَادِ خداوندان قامتهای بزرگ و گویند استخوانهای
هر یک از ایشان چون ستونی بود و درازی بالای هر یک زیاده تر از هزار ذرع و کمتر از پانصد
گز نبود و استخوان ساق پا و دست ایشان مثل ستونهای بزرگ بود و از حضرت رسول
روایتست که قوم عاد مردانی بودند که اگر ایشانرا خصومت افتادی قوت و توانائی
ایشان بیاوردندی و بر سر آن قبیله زدندی و همه را بیکبار هلاک کردندی و نزد

بعضی ذات العماد یا بمعنی است که از اهل خیمها و خرگاهها بودند چه صحرا نشین بودندی
و خیمهای ایشان بر ستونهای بلند بر افراشته التی لم یخلق مثلها آن قبیله که آفریده نشد مانند
ایشان نیز از روی قد و قامت و بزرگی جسامت با رفعت و ثبات و قوت فی البلاد
در شهرها و اشهر آنست که ارم بلده عاد یا ایست و ذات العماد صفت آنها یعنی شهر ارم
خداوند ستونی عظیم و بنای رفیعست که مثل آن در هیچ بلادی نبوده و بلیت و آن
شهریست که شداد بن عاد آن را بنا کرده و عاد را دو پسر بودند شداد و شدید هر دو
پادشاه روزگار و قهرمان با اقتدار بودند چون شدید درگذشت سلطنت جمیع
ممالک بر شداد قرار یافت و همه ملوک سر طاعت پیش او بر زمین نهادند و پادشاه
باستقلال گشت و دعوی خدایی کرد و هرچند انبیا که باو مبعوث شده بودند ذکر وعد و
وعید میکردند و معجزات مینمودند عناد او بیشتر میشد و چون ذکر بهشت از انبیا شنیده
بود و در وفا تردید گفت من نیز مثل آن بسازم پس بر مثال آن در بعضی از صحاری عدن باغی
بنا کرد و ارم نام نهاد و بعد از اتمام با اهل حشمت متوجه آن شد و یک روزه راه مانده بود
که حق تعالی صیحه از آسمان بر ایشان نازل ساخت و همه هلاک شدند و وهب بن منبه
روایت کند که عبدالله بن قلابه گفت من بطلب شتر گم شده در صحرای عدن میگشتم رسیدم
بشهری که بارهٔ محکم داشت و بر حوالی آن قصور بسیار و منارهای عالی مقدار من بامید
آنکه کسی را به بینم و احوال شتر خود را بپرسم بر در حصار آمدم در عظیمی دیدم که بزرگی
آن هرگز ندیده بودم هر دو مصراع در از طلا بود و مرصع و مکلل بلؤلؤ و یاقوت
سرخ و سفید و غیر آن از اقسام جواهر آنجا نشستم متحیر و متعجب ماندم و چون کسی پیدا
نشد دابه خود را از آنجا بستم و شمشیر حمایل کرده بشهر در آمدم و از مشاهدهٔ آن شهر حیرتم
بیشتر شد و دهشت بر من مستولی گشت قصرها دیدم بر ستونهای زبرجد خشتی از زر
و خشتی از نقره و بر بالا غرفها همین کیفیت و فوق آن غرفه غرفهای دیگر از طلا و نقره
و لؤلؤ و یاقوت و مصاریع آن مثل مصراع در مدینه و فرشها بر همین طریق از دُر
و لآلی و دُر و مشک و زعفران و بجای سنگ ریزه مرواریدها آبدار ریخته و بجای خاک مشک

وزعفران

وزعفران پاشیده و چون آن را بدیدم هیچ کس آنجا پیدا نشد خوف و ترس بر من
افزون گشت و از آنجا متوجه بازارها و کوچهای آن شدم درختهای بسیار در حوالی
آن نشانده بودند تنهای از زر و شطرنج کرده و برگها از زبرجد و شکوفهها از سیم و میوههای
آن گوییا رسیده و در زیر آن درختها آبهای روان بر روی لؤلؤ و مرجان و نهرهای از زر
و سیم و قنوات آن از نقره که لمعات آن بر روشنی روز غالب بود من گفتم بحق آنکسی که
محمد را بحق بخلق فرستاده که مثل این در دنیا نیست هذه الجنة التی وعد المتقون
این بهشت که حق تعالی متقیان را بآن وعده داده است پس قدری از آن جواهر و لؤلؤ
و مشک و زعفران برداشتم و بر پشت بستم و از آن شهر بیرون آمدم و خواستم که
از زبرجد و یاقوت درهای شهر بکنم نتوانستم پس همین راه باز گشتم و آنها را بمردمان
مینمودم و ایشان در آن تعجب میکردند این خبر اشتهار یافت و بمعاویه غاویه
که در آن وقت حاکم شام بود اعلام کردند معاویه مرا در خلوت طلبید و صورت حال را
از من پرسید من قصه خود را از اول تا آخر باو اخبار کردم پس مرا در مجلس بنشاند و
کعب الاحبار را طلبید و گفت یا ابا اسحق در دنیا شهری هست که بنای و خشتی از زر
و خشتی از نقره باشد و درختان مکلل بجواهر گفت آری شهری هست که حق تعالی
در قرآن یاد کرده که لم یخلق مثلها فی البلاد و آن را شداد عاد ساخت معاویه علیه اللعنه
گفت قصه آن را بیان کن این عاد اولی اند نه عاد اخری که قوم هود بودند زیرا که ایشان
و هود همه از نسل عاد اولی اند و عاد که پدر قبیلهٔ عاد اولی بود اینها باسم او مسمی شده
بودند دو پسر داشت شداد و شدید چون عاد بمرد هر دو پسر او پادشاه ممالک
شدند و همه پادشاهان عهد خود را مقهور و مغلوب ساختند بعد از آن شدید
هلاک شد پادشاهی مقرر گشت بر شداد و همه ملوک منقاد او شدند تا آنکه
هیچ پادشاه نماند که با او مقاومت توانستند کرد نهصد سال عمر کرد چون وصف
بهشت شنید بخاطرش رسید که مثل آن را در دنیا بسازد تا باقصا و اکناف عالم
کسان خود را فرستاد و همه را خبر کرد که من چنین و چنان بنایی میسازم هر کرا از

جواهر قلیل وکثیر داشته باشد باید که بفرستد مردم عالم با پادشاهان زمان
از ترس او آنچه داشته باشند جانب او فرستادند و مقدار قطمیر نزد خود نگذاشتند
و وی صد فرمان دهنده را مقرر کرد که با هر یک دو هزار بنا از استاد و
شاگرد و ایشان در تمام عالم بگشتند و بجهت بجستن موضعی که آب و هوای
خوش داشته باشد تا آنکه عدن را خوش کردند آنجا عمارت کرده شهر ارم را سا
کذاشتند و درختان بنشاندند و همه را بسیم و زر مطرز و مرصع کردند و در عرض سیصد سال
باتمام رسید و چون آن را تمام کردند حصنی در اطراف آن ساختند و در میان
آن حصن هزار قصر بنا کردند از جواهر و یواقیت و چون خبر اتمام به شداد
رسید ده سال دیگر به تهیه راه اشتغال نمود امرا و وزرا را جمع کرد و از
دار السلطنه خود بتماشای آن شهر روان شد چون بیک روزه آن رسید
حق تعالی ملکی را فرستاد تا صیحه بایشان زد همه بمردند و آن شهر از نظر مردمان
پوشیده شد و خوانده ام که در زمان حکومت مردی کوتاه بالا و سرخ
موو سبز چشم که بر روی او خالی و بر عنق او نشانه باشد بطلب شتری
آنجا رود و آن را ببیند و چون باز نگرد نبیند این قلابه را بدید گفت والله
ذلك الرجل بخدا سوگند که این آنمرد است و از عقال شیبا روایت است که
شداد و اتباع او بصیحه هلاک کشتند وی را پسری بود نام وی مرثد بن شداد
و او را بر ممالک خلیفه کردند پدر را بر گرفت و بحضرموت آورد و وی را بدر
و کافور بشست و در غاری برد و بر تختی از زر خوابانید و هفتاد حله منسوج
بزر و سیم بر وی پوشانید و لوح زرینی بر بالای سر وی بنهاد وَثَمُودَ و آیا ندیدی
و خبر بتو نرسید که چه کرد آفریدگار تو بثمود که قوم صالح پیغمبر بودند
الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ آنکه میبریدند سنگها و کوهها را برای مساوای خود بِالْوَادِ بوادی
قوی کما قوله وتنحتون من الجبال بیوتا فارهین و گویند اول کسی که کوهها و
سنگهای رخام تراشید قوم ثمود بودند و ایشان هزار و نهصد و نود هزار نفر

بودند

بودند که هر یک هفت و هشت خانه از سنگ بریدند و حق تعالی صالح پیغمبر را بر ایشان
فرستاد متابعت نکردند آخر عذاب بر ایشان نازل شد و همه مستاصل گشتند و
تفصیل آن در ما تقدم مذکور شد وَفِرْعَوْنَ و آیا ندانستی و بتو خبر نیامد که
چه کرد پروردگار تو بفرعون ذِي الْأَوْتَادِ که خداوند جنود بسیار و اموال و حشم
بیشمار بودند و یا استحکام و اتصال و ربط پارچهای چوب بیکدیگر پیوندانست یا خداوند
خیمهای بیشمار که در وقت نزول میزدند که او را لشکر فراوان بود بهر جا که فرود
می آمدند خیمه در خیمه می بستند چون استحکام خیمه بیوندانست از این جهت
بذی الاوتاد موصوف شد یا ذی الاوتاد بان اعتبار است که نزد ایشان باوتاد
بازی میکردند و به لهو و لعب مشغول شدند و از آنجمله حزقیل با زن وی که ماشطه
دختر فرعون بود و آسیه بنت مزاحم را باین طریق هلاک کرد چنانکه تفصیل آن در
منهج الصادقین با بسط وجهی مرقوم شد الَّذِينَ طَغَوْا این سه گروه آنها اند
که بجهل از حد بیرون کی در گذشتند و بر انبیا تکبر و تجبر نمودند فِي الْبِلَادِ که در
شهرها حاکم بودند فَأَكْثَرُوا پس بسیار کردند ایشان فِيهَا الْفَسَادَ در آن شهرها تباهی
که آن قتل مردمان بود بغیر حق غصب اموال ایشان و غیر آن از انواع تعدی و چون
کفر و ظلم ایشان بسر حد نهایت رسید متوجب عذاب شدند فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ
پس بریخت بر ایشان پروردگار تو سَوْطَ عَذَابٍ تازیانه عذاب مراد احاطه
نوع عذابست چه اصل سوط خلط است و تازیانه را بجهت آن سوط می گویند که
مخلوط الطاقات و بعضی از آن ملاصق بعضی دیگر پس حقیقت آنست که فرو گرفت
ایشان را آنچه آمیخته شده بود برای ایشان از انواع عقوبت در دنیا و آخرت
إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو لَبِالْمِرْصَادِ در سر راه گذرگاه است و در
موضع ترقب یعنی همچنانکه کسی در مرصاد نشسته منتظر گذرنده که از نظر وی در
هیچ چیز از او فوت نمیشود همچنین از حق تعالی چیزی فوت نمیگردد از افعال و
اقوال بندگان بلکه همه آن را می بیند و میشنود و اصلا بر او پوشیده و پنهان

بلت و محمد را بر وفق آن جزا خواهد داد و از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست
که مرصاد قنطره ایست بر صراط که از آن نگذرد کسی که ظلم کرده باشد بر بنده از بندگان
خدا مراد نه مکانست بلکه علم او سبحانه است بآن و لهذا از حضرت امیر المؤمنین علی ع
پرسیدند که پروردگار ما در کجا بود قبل از آنکه آفرید آسمانها و زمینها را فرمود
یعنی این که معنی کجاست سؤالست از مکان و حال آنکه خدا بود و هیچ مکانی نبود حاصل
که حق تعالی عالم است باعمال بندگان و مرید طاعت است از ایشان و کاره معصیت
از ایشان فاما الانسان پس اما آدمی نمیخواهد این را و اهتمام ندارد مگر در دنیا
و مستلذات آن پس از غیمه است که اذا ما ابتلیه چون آزمایش نماید او را ربه پروردگار
او و شکر بر نعمت یعنی اراده نماید که سپاسداری بر توانگری بمال ظاهر کردد
فاکرمه پس گرامی کندش بجاه و اقتدار و نعمه و نعمت دهد او را و معیشت
بر او فراخ گرداند و بآسانی کار وی را بسازد فیقول پس گوید از روی فرح ربی
اکرمن پروردگار من گرامی کرد مرا و با من این کرامتها فرمود یعنی گمان کرد
که سبب کرامت او توسیع نعمت است بر وی و قرب و منزلت او نزد خدای و اختصاص
او بآن بجهت افضال و احسان واما اذا ما ابتلیه و اما آدمی چون بیازماید او را
پروردگار او بصبر بر درویشی فقدر علیه رزقه پس تنگ سازد بر وی روزی
او را فیقول ربی پس گوید از روی جزع و ناشکیبائی که آفریدگار من اهانن کلا
خوار کرد مرا یعنی گمان برد که بسبب هوان فقر است و بجهت این گوید خدا مرا بفقر
خوار گردانید حاصل معنی آنست که آدمی بجهت اشتغال او بحطام دنیا و لذات
آن کرامت خود را بتوانگری داند و اهانت خود را بدرویشی و این قصور نظر و قلت فهم او
و تدبر است چه بحسب حقیقت کرامت بطاعت است و مذلت بمعصیت و تقصیر
و فقر موصل بکرامت دارین است و توسعه گاه است که مقتضی باستدراج آید
کلا نه چنانست که آدمی تصور کرده از کرامت بغنی و اهانت بفقر بل
بلکه فعل شما بدتر است از قول شما و دلالت او بیشتر است بر هلاکت شما بالا و

ابلت

ابلت لا تکرمون الیتیم گرامی نمیدارید طفل بی پدر را و تفقد حال او و دلجوئی
او نمیکنید بصله و عطیه تخصیص یتیم بجهت آنست که او را کافلی نیست که بامر او قیام نماید
مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله اشارت بسبابه و وسطی کرد و فرمود که من
و کافل یتیم همچو این دو انگشتیم در انضمام بدخول بهشت و درجه آن و مقاتل گفته
که قدامة بن مظعون در حجره امیة بن خلف یتیم بود و امیه او را از حق خودش منع
میکرد و مال او را که نزد امیه بود در انفاق او صرف نمیکرد حق تعالی فرمود که مال یتیم را
که در تحت تصرف شماست صرف نفقه او نمیکنید و این بنا بر عادت کفار بود که
یتیم را محروم میساختند از مالی که بطریق ارث باو میرسید و لا تحاضون و تحریص نمیکنید
یکدیگر را علی طعام المسکین بر دادن طعام بدرویش مراد آنست که بجهت فرط محبت
شما بحطام دنیا نه یتیم را دلنوازی میکنید و نه مسکین را نوازش مینمائید و نه یکدیگر را
بر آن ترغیب مینمائید و تاکلون التراث و میخورید مال میراث را اکلا لما خوردنی
که خداوند جمع است یعنی جمع مالها را از حلال و حرام میخورید و هیچ تفرقه نمیکنید
میان آنها و امتیاز نمینمائید و گویند مراد اموال ایتام است که با مالهای خود
خلط میکردند و همه را میخوردند و حقوق واجبه را به مستحقان نمیرسانیدند
یا آنچه میت جمع کرده بود از مظلمه شما آن را میخورید و با وجود علم شما به غصبیت
آن و تحبون المال و دوست میدارید مال را حبا جما دوستی بسیار و فراوان
با حرص و شره و منع حقوق یا دوست میدارید کثرت مال را از فرط حرص و بجهت
آن جمع میکنید و از غیر آن منع مینمائید و از بدی عاقبت آن اندیشه نمیکنید کلا باز ایستید
از این امر ناشایست و یاد کنید تحسر روزی را که اذا دکت الارض چون شکافته شود
زمین در آن دکا دکا شکستنی بعد از شکستنی پاره پاره کرده شود و تلال و جبال آن
همه هموار کردد و یا مانند گرد بهوا پراکنده شود و جاء ربک و بیاید پروردگار
تو یعنی ظاهر کردد آثار قدرت و هیبت و سطوت پروردگار تو والملک و بیایند
فرشتگان بعرصه محشر صفا صفا صفی از پس صفی بحسب منازل و مراتب و در بعضی

تفاسیر آورده اند که اهل هر آسمانی صفی علیحده باشند از ضحاک منقولست که در آن روز آسمان منزلزل شود و فرشتگان از اماکن خود بزمین نازل شوند هفت صف شده احاطه جمیع جنیان و آدمیان نمایند و جهنم بر ایشان کارند تا چه حادثه رخ نماید وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ و آورده شود در آن روز جهنم یعنی حاضر کرده شود از پس پردهٔ حجاب و اهاویل آن بر اهل محشر نموده شود کقوله و برزت الجحیم يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ در آن روز یاد کند آدمی گناهان خود را یا پند گیرد زیرا که عالم شود بقبح عمل خود و بدان ندامت خورد وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى و از کجا باشد او را یاد کردن و پند گرفتن چه ترتب نفع بر پند گیری است که در دنیا حاصل است نه در آنجا حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرده از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که بعد از نزول این آیه رنگ و روی مبارک آنحضرت بسیار متغیر شد من متغیر از آنحضرت پرسیدم فرمود که جبرئیل نزد من آمد و این آیه بر من خواند بعد از آن حضرت علی علیه السلام فرمود که دوزخ را چگونه بیارند یا رسول الله گفت یا علی دوزخ را بیارند در حالتی که هفتاد هزار فرشته بکشند آن را بهفتاد هزار زمام بمحشر حاضر سازند پس یک شراره از شرارهای آن بجمله که اگر فرشتگان دفع آن نکنند جملهٔ اهل قیامت را بسوزد پس من متوجه دوزخ شوم او با من سخن در آید و گوید ای محمد مرا با تو چکار حق تعالی گوشت ترا بر من حرام کرده است و نزد آنحال هیچ کس نماند که گوید نفسی نفسی و من گویم ای پروردگار من امتی امتی بفریاد من و امت من برس و کافر بر وجه حسرت و ندامت يَقُولُ يَا لَيْتَنِي گوید که کاش من قَدَّمْتُ پیش فرستادم عمل خیری لِحَيَاتِي برای زندگانی من در این عالم یاد در وقت حیوة من در دنیا فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ پس آن روز عذاب نکند کسی را عَذَابَهُ أَحَدٌ مثل عذاب خدا هیچیک از مردمان وَلَا يُوثِقُ و بند نکند بسلاسل و اغلال هیچ کس را وَثَاقَهُ أَحَدٌ مانند بند کردن خدای هیچ یکی زیرا که متولی عذاب خلق و وثاق او نباشد در آن روز غیر او سبحانه چه همه

امر

امر خدا را باشد و پس و حق تعالی نزدیک موت مؤمن یا در وقت بعث او یا در حین دخول او در بهشت با او خطاب کند بکیفیتی که در طور با موسی خطاب نمود و یا بر زبان ملکی فرماید که يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ای نفس آرام گرفته بذکر من که شاکر بودی در نعمت و صابر بودی در بلیه یا ای نفس ایمان آرنده از طمینان و یقین بدون خلجان ریبی و اختلال شک در وحدت من یا ایمن شده از خوف و عناد و حزن از عذاب من ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ باز گرد بسوی موعد پروردگار خود رَاضِيَةً در حالتی که شکر کننده باشی با آنچه بتو دهند یا شاکر و صابر بودی در دنیا بدانچه بتو رسیده بود یا خشنودی باعمال خود که مشاهدهٔ ثواب خود کنی مَرْضِيَّةً پسندیده شده نزد خدا بعملی که کرده فَادْخُلِي فِي عِبَادِي پس در آی در زمرهٔ بندگان شایستهٔ من و منتظم شو در سلک ایشان وَادْخُلِي جَنَّتِي و در آی در بهشت من با ایشان یا با زمرهٔ مقربان مرویست که چون بندهٔ مؤمن مشرف بر موت شود حق تعالی دو فرشته را بفرستد تا از برای وی تحفه از بهشت بیاورند و با او گویند ای نفس آرمیده بیرون آی راضی و مرضی با روح و ریحان پس مکیف شود برایحهٔ مطیبه که بمراتب از بوی مشک خوشبوتر باشد و چون رایحه را فرشتگان آسمان بشنوند با خود گویند که نفس بندهٔ مؤمن می آرند درهای آسمان برای او بگشایند و بر او صلوات دهند و او را نزد عرش خدای برند و چون فرشتگان که قابض ارواحند با وی باشند بآنجا رسند خدا را سجده کنند و گویند بار خدایا تو عالمی که این بنده موحد است و همیشه ترا پرستیده و در هیچ لحظه با تو انبازی نگرفته حق تعالی به میکائیل خطاب کند که نفس را بنزدیک نفسهای مؤمنان برو بفرما تا قبر وی را در طول و عرض هفتاد گز فراخ کرده باشند و بروح و ریحان جنت مطیب سازند پس او در قبر خود چنان خواب کند که عروس بر بالای جامهٔ الوان و وقتی که از خوابگاه خود برخیزد همچو کسی باشد که بمراد خود خواب کرده باشد و چون کافر را موت فرا رسد دو فرشته را بفرستد و با او گویند یا ایتها النفس الخبیثه ارجعی الی الجحیم و العذاب الیم از سعید بن جبیر مرویست که عبد الله عباس در طایف وفات کرد مرغی بیامد که بر شکل وی کسی ندیده بود

در قبر وی رفت و بیرون نیامد و در آن وقت که وی را دفن میکردند بر سر قبر وی
هاتفی آواز داد که همه میشنیدند که میگفت یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك
راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی سورة البلد عشرون آیات
ابی بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت کند که هر که قراءت او در فرایض
این سوره باشد در دنیا معروف شود که او از صالحانست و در آخرت مشهور
کردد که او مقرب درکاه سبحانست و از رفقای انبیا و شهدا و صلحاء باشد و نیز
فرمود که هر که تلاوت سورة البلد کند حق تعالی او را امان دهد از غضب و خشم خود
در روز قیامت بدانکه چون حق تعالی ختم سورة الفجر نمود بذکر نفس مطمئنه ذات طمأنینه
و اطمینان افتتاح این سوره نمود که آن نظر است در طریق معرفت حق تعالی و آن را مؤکد
ساخت بقسم و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم لا اقسم البلد سوگند میخورم
بهذا البلد بدین شهر مکه یعنی چگونه سوگند نخورم باین شهر وانت حل وحال آنکه
تو فرود آمده بهذا البلد بدین شهر با آنکه موضع امن و مثاب خلق و میقات
حج و مکان بیت الحرام و محل ابرهیم و اسمعیل نیز هست قسم را مقید ساخت بحلول
حضرت رسالت صلی الله علیه وآله در آن بجهة اظهار مزیت فضل آنحضرت و
اشعار بر آنکه مکان بمزیت شرف اهل آنست یعنی این شهر بجهة آنکه مولود تو در اینجاست
و در او نزول اجلال نموده شایسته آنست که بوی سوگند خورند و گویند معنی
آنست که در حالتی که تو حلالی باین معنی که بتو حلالست آنچه کسی دیگر را حلال نبوده
و نیست از قتل و اسیر و این در ساعت از روز فتح مکه بود که حق تعالی او را امر کرد
که کافران مکه را بکشد و اسیر کند پس در آن ساعت ابن خطل را بکشت و حال آنکه
دست در آستانه کعبه زده و مقیس بن صبابه را و غیره او نیز بقتل رسانید
بعد از آن فرمود بدرستی که حرام کردانید حق تعالی مکه را روزی که بیافرید
آسمان و زمین را پس مکه حرامست تا آنکه قیامت قایم شود و حلال نبوده مر
هیچ کس را که بیش از من بوده و هرگز حلال نشود مر کسی را که بعد از من باشد

تا آنکه

تا آنکه قیامت قایم شود و مرا حلال نیست مگر یکساعت از روز که حلال نبوده مر
هیچکس را که پیش از من بوده پس درخت آن را قطع نباید کرد و کیاه تر آن را
نباید برید و صید آن را نتوان رمانید و لقطه آن حلال نیست مگر کسی را
که تعریف آن کند ابن عباس فرموده که یا رسول الله اذخر را استثنا فرما که آن
محتاج الیه است حضرت فرمود الا الاذخر ووالد وسوگند به پدر یعنی آدم
که ابو البشر است یا ابرهیم علیه السلام که پدر حضرت رسالتست بملت
و بانی کعبه معظمه وما ولد و آنچه زاده است از آدم که جمیع ذریت و یند که
عمار ارضند و اوصیا و اتباع ایشان و این قول با عبد الله علیه السلام نسبت
هر تقدیر جواب قسم اینکه لقد خلقنا الانسان بدرستی که آفریدیم
ما آدمی را فی کبد در سختی و رنج و انواع مشقت ظلمت رحم و مضیق آن و تولد
و رضاع و فطام و معاش و تکلیفات شرعیه و موت و بعث و عقاب و غیر آن از
مصایب دنیا و شداید آخرت و از ابن عباس روایت است که کبد بمعنی استوا است
و استقامت یعنی آدمی را آفریدیم منتصب القامة و ایستاده بر هر دو پای خود بخلاف
حیوانات دیگر که ایشان بر روی افتاده در راه میروند و نزد بعضی مراد بانسان
ابو الاسدین است و کبد بمعنی شدید الخلق والقوة است یعنی حق تعالی
بیافرید ابو الاسدین را که در غایت قوت بود و در نهایت ضخامت که قوت
او بر وجهی بود که ادیم عکاظی در زیر پای خود می انداخت و ده تن او را بکشیدندی ادیم
پاره شدی و از زیر پای او بیرون نیامدی و او دعوی کردی که کسی را
با من دست نیست و پیوسته پیغمبر صلی الله علیه وآله را بیازردی و در ایذا
و آزار او کوشیدی که حق تعالی انزال فرمود این آیه را که ایحسب آیا می پندارد
آدمی یعنی این شدید قوی که ابو الاسدین است و آن جاحد معاند
کمان دارد ان لن یقدر علیه احد آنکه قادر نباشد بر او احد کسی که انتقام
و معادات او با پیغمبر نکند و مکافات ایذا و آزار باو رساند یعنی

طغیان وی آنست که قیامت قایم نکرده و کسی نیست که این انتقام از او بکشد و در تفسیر
امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که مراد از این انسان عمرو بن عبدود است
در حینی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر وی اسلام عرض کرد در روز خندق
و او از آن ابا کرد و آنحضرت او را بقتل رسانید یقول گوید از روی حسرت وقت در
وقوع قیامت اهلکت هلاک کردم یعنی ضایع کردانیدم در دنیا مالا لبدا مالی
انبوه و بسیار مراد کثرت انفاق وی است در چیزی که اهل جاهلیت آن را از مکارم
دانسته اند و از مفاخر پنداشته اند و آن صرف اموال است بریا و سمعه و افتخار یا
مراد انفاق آنست در معادات از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند
که ابو الاسدین رشوه بمردم دادی تا پیغمبر را بیازارند و گویند که صدور این
قول از مالدار دنیا بوده یعنی آن معاندان از روی افتخار میگویند که من مال
بسیار در عداوت پیغمبر صلی الله علیه و آله انفاق کردم ایحسب ان لم یره احد آیا می پندارد
آنکه ندیده است او را یکی یعنی خدای وی را دیده و بر آن قصدی که نفقه کرده جزا
خواهد داد و از مطالبه نخواهد کرد که آن مال را از کجا کسب کرده و در چه صرف
نموده از ابن عباس روایت است که هیچ بنده را نگذارند که قدم از قدم برگیرد
تا از عهده چهار سؤال بیرون آید از عمر او پرسند که چون بسر برده و از مال که از کجا فراهم
آورده و در کجا نفقه کرده و از علم که چگونه باو عمل نموده و از محبت و دوستی اهل البیت
علیهم السلام بعد از آن بجهت تقریب و تذکیر نعمت میفرماید که الم نجعل له آیا نگردانیدیم
مر او را یعنی بیافریدیم برای او عینین دو چشم که بدان می بیند از آثار حکمت
و قدرت ما و هر چه میخواهد از مرئیات مشاهده میکند و لسانا و زبان را که
بدان سخن میگوید و از ما فی الضمیر خود خبر میدهد و شفتین و دو لب که دهن
او را بپوشد و بر نطق و اکل و شرب او معاونت نماید ابو حازم روایت کرده که
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی میفرماید که ای فرزند آدم اگر زبانت بر تو منازعه
کند در آنچه بر تو حرام کرده ام از گفتن پس اعانت نموده ام ترا بر منع آن که دو لب

است پس آن را بر هم نه و اگر چشم تو بر تو نزاع کند با آنچه بر تو حرام کرده ام از دیدن
پس اعانت فرموده ام ترا بر آن بدو جفن پس آن را بر هم نه تا نه بینی و اگر فرج تو منازعه کند
بر آنچه بر تو حرام کرده ام از مباشرت پس اعانت کرده ام ترا بدو ران پس آن را بر یکدیگر نه
و فراهم آور و هدیناه النجدین و راه نمودیم وی را طریق خیر و شر بانزال کتب و ارسال
رسل یا راه نمودیم باو دو پستان مادر را تا بعد از ولادت بدان چسبیده شود و بشیر
خوردن اشتغال نماید و قول اول از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و از ابو جعفر ع
منقولست که مراد بعینین حضرت رسالت است که مظهر نبوت و رسالتست
و بلسان حضرت امیر المؤمنین و بشفتین حضرت امام حسن و امام حسین علیهم السلام
و بنجدین ولایت ایشان و بدانها تقرب و مسکینا که می آید بعد از این محمد است و علی
علیهما السلام ای علی بقرب محمد و یتیم بعلم و بابه صلی الله علیه و آله امام حسن و امام حسین
علیهما السلام از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل فرموده اند که ای مردمان نجدین
نجد خیر است و نجد شر پس خیر کردانیده است نجود شر را دوستر دارید شما از نجد خیر
مراد آنست که با وجود ظهور حقیقت خیر و بطلان شر انسان طریق حق را گذاشت
و در طریق باطل که شر است سلوک نمود فلا اقتحم العقبة پس بتکلیف در نیامد و
شروع نکرد در امر سخت یعنی رنج نکشید در مخالفت نفس و مجاهده شیطان و بر
و استعمال اعمال صالحه که متضمن مشقت و تکلف است بشکر گزاری نعم مذکوره قیام ننمود
مراد آنست که چرا آدمی مال را که در طریق شر صرف بقصد ریا و سمعه و افتخار بعداوت
پیغمبران از وجوه قبیحه در اقتحام چه عقبه که طریق خیر است در وجوه البر
انفاق نکرد ملخص معنی آنست که چرا مالی که در عداوت پیغمبر نفقه کرد و در
اقتحام عقبه نکرد اقتحام عقبه دخول در خیر نیست لیکن حق تعالی اعمال صالحه را
عقبه ساخته و عمل آن را اقتحام از برای او و آنچه در او هست از شدت
حق تعالی اعمال صالحه را عقبه ساخته و عمل آن را اقتحام از برای او و آنچه در او
هست از شدت یعنی بجای عداوت این را بعمل می آورد و بعد از آن بجهت

تعظیم عقبه میفرماید که وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ وچه چیز دانا کردانید که تراچیست عقبه یعنی تو نمیدانی کُنه صعوبت آن را بر نفس وکُنه ثواب آن را نزد خدای
فَكُّ رَقَبَةٍ رها نیدن کردنیست از قید بندکی و تخلیص آن از رقبه أَوْ
إِطْعَامٌ یا خورانیدن طعامی فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ در روزی که خداوند کرسنکیست
یعنی در وقت قحط که بدشواری یابند اورا بخورانند يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ یتیمی را
که خداوند قربت وخویشی است یعنی آن یتیم خویش را معطم بوده باشد أَوْ مِسْكِينًا
ذَا مَتْرَبَةٍ یا درویشی را که خداوند خاک نشستن باشد یعنی پهلو برخاک نهاده باشد
واین کنایت است از احتیاج وتنکدستی ودرماندکی وتبهه نیست در آنکه فک رقبه
واطعام یتیم ومسکین در وقت تعسر طعام متضمن مجاهدهٔ نفس است وتحمل
مشقت وشدت واین هر سه بلکه زیاده از حضرت امیر المؤمنین بفعل آمد
ودر حدیث آمده که هرکه آزاد کند رقبه را آزاد کند هر عضوی از آن رقبه عضوی را
از وی از آتش دوزخ وهرکه سیر کرداند کرسنه را در روزی قحطی حق تعالی در روز
قیامت اورا در آورد از در کاه بهشت که داخل نشود در آن مکر کسی که کرده باشد
مثل آنچه او کرده وجابر بن عبد الله از آنحضرت روایت کرده که از چیزهای که
موجب آمرزشست طعام دادنست بمسلمانان کرسنه ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا
پس بود آن انسان متعاند جاحد از جملهٔ آنانکه ایمان آورده اند وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ
ووصیت کرده اند یکدیکر را بشکیبای بر طاعت یا از معصیت یا در نصرت
دین الهی بر انواع مشقت یا مطلق محن که بندهٔ مؤمن بآن مبتلا میشود وَتَوَاصَوْا
بِالْمَرْحَمَةِ ووصیت کرده اند ببخشایش ومهربانی بر بندکان خدا خصوصا
بر اهل حاجت وذی قرابه ویا بموجبات رحمت خدا که ارتکابست بطاعت
واجتناب از معصیت أُولَئِكَ آنکروه مؤمنان که بصبر ومرحمت یک
دیکر را وصیت میکنند أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ یاران دست راستند که از جانب
یمین عرش ببهشت در آیند ویا خداوندان یمین وبرکت وَالَّذِينَ كَفَرُوا

وآنانکه کافر شده اند بِآيَاتِنَا بنشانهای ما یعنی بدلایل که نصب کرده ایم بر حقیت کتاب و
حجت ما بآیتهای قرآن هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ ایشانند اصحاب دست چپ که ایشان را از جانب
شمال عرش ببرند ودوزخ برند یا آنها اهل مشامت ونکبتند عَلَيْهِمْ نَارٌ مُؤْصَدَةٌ بر ایشانست
در دوزخ آتشی پوشیده یعنی سر آن در کرده که آنجا معذب باشند بپوشند بر
طبقی وآن را مضبوط سازند که ریحی که موجب روح وراحت باشد در آن وزد ودود
از آنجا بیرون آید پس بالکلیه نا امید باشند از راحت وآسایش ودایم معذب بنیران
سُورَةُ الشَّمْسِ خَمْسَ عَشْرَ آيَاتٍ أُبَيّ بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله روایت کرده که هرکه این سوره بخواند ثواب او چون ثواب کسی باشد
که هر چه شعاع آفتاب وماه بر او تابد در راه خدا تصدق کرده باشد واز حضرت
ابو عبد الله علیه السلام روایت است که هرکه سورهٔ والشمس والليل والضحى الم
نشرح بسیار بخواند در روز یا در شب هیچ چیز نزد او حاضر نباشد مکر که در روز
قیامت برای او کواهی دهند از موی وپوست وکوشت وعروق واعصاب واعظام و
وآنچه زمین او را برداشته وحق تعالی کوید قبول کردم شهادت شما را برای بندهٔ خود
واو را از آتش دوزخ امان دادم ببرید او را ببهشتهای من یا هر بهشتی که خود اختیار کند
او را بدهید بمحض رحمت وفضل من پس کوارنده وخوشکوار باد آن بهشت از برای
بندهٔ من بدانکه چون حق تعالی اختتام سورهٔ البلد نمود بذکر نار مؤصده درین سوره
بیان میکند که نجات وفوز آن مرکسی راست که تزکیهٔ نفس خود کند وبجهت این تاکید
قسم یاد کرده وفرموده که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالشَّمْسِ سوکند بفرمان
برداری آفتاب عالمتاب وَضُحَاهَا وبروشنی ودرخشندکی او در آنوقت که بلند شود
بموضع چاشت رسد وضوء او ممتد ومنبسط کردد بر زمین والضحی چاشتست
قتاده کفته که مراد همه روزاست وَالْقَمَرِ وسوکند بماه جهان إِذَا تَلَاهَا چون
پیروی کند آفتاب را وازپی او رود یعنی در عقب طلوع آفتاب طلوع کند
یا طالع شود بعد از غروب آفتاب در لیلة البدر یا تلألؤ او از آفتاب باشد در

استدراج وکمال نور در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که ابو بصیر
از حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام روایت کرده که مراد از آفتاب حضرت رسالت است
لمعات نور هدایت او تمام عالم را منور ساخته وبقمر حضرت امیر المؤمنین علیه
علیه السلام که کسب آن نور از آنحضرت نموده ومن جمیع الوجوه تابع و تالی او شده
وَالنَّهَارِ وسوگند بروز إِذَا جَلَّاهَا چون جلا دهد وظاهر و روشن گرداند آفتاب را
در وقت انبساط خود چه آفتاب درین وقت بیک منجلی میشود و بنهایت انجلا
میرسد و جرم آن بروز ظهور میاید وَاللَّيْلِ وسوگند بشب إِذَا يَغْشَاهَا چون
بپوشاند نور آفتاب را یعنی روشنی او را مستور سازد یا پوشیده گرداند و
فرو گیرد آفاق عالم را وَالسَّمَاءِ وسوگند بآسمان وَمَا بَنَاهَا وکسی که او را
بنا کرده است بقدرت کامله ذاتیه وَالْأَرْضِ وسوگند بزمین وَمَا طَحَاهَا
و آن قادر تمام القدرت که گسترده است آن را و مسطح گردانیده برای
مقر بندگان وَنَفْسٍ وبنفس آدم یا مطلق نفوس وَمَا سَوَّاهَا وبحکیم
خالق غالب الحکمة که تسویه فرموده اعضای او را و ویرا راست خلقت گردانیده
فَأَلْهَمَهَا پس الهام داده واعلام نموده مر آن نفس را فُجُورَهَا دروغ و ناپاک
و بی باکی او را وَتَقْوَاهَا و پرهیزکاری و نیکوکاری و فرمانبرداری او را
یعنی اعلام او کرده که فجور معصیت وانواع شرور قبیحست و تقوی
و طاعت واصناف فعل خیر حسن است و تمکین او داده در اختیار کردن
هر کدام از آن جواب قسم اینکه قَدْ أَفْلَحَ بدرستی که رستگار شد مَنْ زَكَّاهَا
هر که پاکیزه گردانید نفس خود را از دنائیر و رذایل کفر و معصیت و پاک
نماداد او را بمعرفت و طاعت وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا و بدرستی که بی بهره ماند
هر که کم کرد نفس خود را بجهالت کفر و ضلالت یا کم گردانید قدر و مرتبه
خود را بفسق و معصیت از ابن عباس منقولست از حضرت پیغمبر صلی الله علیه
روایت کرده که آنحضرت در وقت تلاوت فرمود که این آیه تلاوت فرمود

کم تزکیه

تزکیه نفس موجب تصفیه دلست هرگاه که نفس از شوب هوا مزکی شود فی
الحال دل او از لوث تعلق بما سوی مصفا گردد و همگی خاطر مصروف بادبر
تادیب شکرگذاری و بالکلیه مستغرق شود بمطالعه جمال پروردگار صاحب کشاف
آورده که جواب قسم محذوف است و آن اینست که سوگند باموری مذکوره که فرود
آورده خدای عذاب را بر کفار مکه بجهت تکذیب آنها صالح پیغمبر را کما قال
كَذَّبَتْ ثَمُودُ تکذیب کرده قبیله ثمود بِطَغْوَاهَا بسبب طغیان و عدوان
خود مر صالح را یعنی طغیان ایشان را بر تکذیب داشت إِذِ انْبَعَثَ در وقتی که بر
خواست أَشْقَاهَا بد بخت ترین قبیله ایشان که قدار بن سالف بود فَقَالَ لَهُمْ
پس گفت مر آن قبیله را رَسُولُ اللَّهِ فرستاده خدا یعنی صالح نَاقَةَ اللَّهِ دست
بدارید ناقه خدا را یعنی واگذارید ناقه را که خدای تعالی بمحض قدرت آن را از سنگ
بیرون آورده وَسُقْيَاهَا و کرده مکردید شراب او را یعنی مانع شرب او شوید در روزی
که نوبت اوست تا عذاب بشما فرو نیاید فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند صالح را در آنچه
تحذیر ایشان کرده بود از حلول عذاب بعد از عقر ایشان ناقه را فَعَقَرُوهَا
پس پی کردند و مجروح ساختند ناقه را یعنی بشمشیر قوایم او را قطع کردند و
بکشتند فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ پس فرو پوشانید بر ایشان عذاب رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ
پروردگار ایشان بسبب گناه ایشان فَسَوَّاهَا پس یکسان کرد آن دمدمه را بر همه
ایشان را مستاصل ساخت زیرا که همه بعقر آن راضی بودند و در تکذیب مشارکت
با یکدیگر وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا و نترسید خدای عاقبت و تبعه دمدمه را چنانکه
ملوک میترسند از عاقبت هلاک همه و بجهت آن بعضی را باقی میگذارند مراد آنست
که از آنچه عقب هلاک میشود و آن معارضه خصم است با ایشان و انتقام کشیدن
الا ایشان هیچ کس را برا و سبحانه دست نیست و تبعات را برو راه نیز در طبرسی
آورده بروایت صحیحه واسانید وثیقه که عثمان بن صهیب از پدر خود
روایت کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله بحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام

گفت یا علی بدبخت ترین پیشینیان کیست حضرت امیر فرمود که عاقر الناقه آنحضرت
فرمود که صدقت راست گفتی بدبخت ترین پسینیان چه کست فرمود که خدا و
رسول او داناترند فرمود که آنکست که شمشیر بر این موضع زند و اشارت کرد بتارک
مبارک حضرت امیر علیه السلام و عمار یاسر نیز این روایت کرده از آنحضرت

سورة واللیل احدی عشرون آیة ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
روایت کرده که آنحضرت فرمود که هر که سورة واللیل بخواند حق تعالی چندان
عطایا و کرامت فرماید که بآن راضی و خرسند شود و او را از عسر و تنگی عافیت
دهد و جمیع امور دنیوی و اخروی او را سهل و آسان گرداند و در روایت دیگر
آمده که مهمات او کفایت کند و او را با شهدا و صلحا حشر کند. بدانکه چون حق تعالی
در سوره سابق بیان حال مؤمنان و کافران نمود در این سوره نیز بمثل آن
افتتاح کرد آن را موکد ساخت بقسم فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم واللیل
اذا یغشی سوگند بشب چون بپوشد آفتاب یا روشنی روز را یا جمیع عالم را بظلمت
خود والنهار اذا تجلی و سوگند بروز چون آشکارا گردد بزوال ظلمت شب
یا مستبین بطلوع آفتاب این شب و روز از اعظم منافع بندگانند ولهذا
افتتاح قسم بانها شد بعد از آن فرمود که وما خلق الذکر والانثی
سوگند بقادر القدیر است که بیافرید نر و ماده را یعنی آدم و حوا را که منشأ وجود
آدمیانند یا جمیع مذکر و مؤنث از انواع حیوانات جواب قسم اینکه ان
سعیکم لشتی بدرستی که سعیهای شما در اعمال و افعال و اقوال لشتی هر آینه پراکنده
و مختلفاست چه بر بعضی عمل بعضی از سعی شما موجب نجات و رستگاری
و بعضی دیگر سبب هلاکت و گرفتاری. و از رسول خدای روایتست که مردم
بر دو نوع‌اند یکی آنکه خود را بخرد و آزاد کند و دیگری آنکه خود را بفروشد
و هلاک کند بیان احوال مختلفه و پاداش آن میکند که فاما من اعطی
پس هر که بداد حقوق و مال خود را در راه خدای واتقی و پرهیز کرد

از معاصی

از معاصی وصدق بالحسنی و تصدیق نمود کلمه نیکوتر را که لا اله الا الله محمد
محمد رسول الله است یا وعده عوض را که ایه است وما انفقتم من شیء فهو یخلفه یا
یا غیر آن از کلمه که دلالت بر حق کند و یا باور داشت مثوبت حسنی را که در
جنتاست فسنیسره پس زود باشد که بآسانی دهیم و اسباب لطف او کرامت فرماییم
تا آماده باشد للیسری برای طاعتی که ایسر و اهون امور باشد بر او و بطیب نفس و
بهجت بآن اقدام نماید یا آماده سازیم او را برای حالتی که مؤدی شود بر یسر
و راحت که آن دخول جنت است و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست
که هیچ روز آفتاب بر نیاید الا که برد بجانب او دو فرشته هستند که میگویند بار
خدایا هر که مال نفقه میکند عوض وی بتعجیل باو رسان و هر که انفاق
نمیکند مال او بتعجیل تلف کن و بعد از آن فرمود که مصداق این سخن ایت
فاما من اعطی واتقی وصدق بالحسنی فسنیسره للیسری واما من بخل واما هر که
بخیلی کرد بعطاء صدقه واستغنی و بی نیاز دید خود را بشهوات دنیا از
ثواب خدا و بدین سبب بموجبات آن که ارتکاب طاعاتست واجتناب از
معصیت توجه نمود وکذب بالحسنی و تکذیب کرد کلمه نیکوتر را که
توحیداست یا غیر آن از کلمات حقه یا خصلت نیکوتر را که تدین است
بدین اسلام فسنیسره پس زود باشد که مهیا گردانیم او را یعنی بجهة آن
عناد اسباب لطف و راه توفیق از او باز گیریم و او را در بادیه خذلان
در آریم تا آماده شود للعسری برای خصلتی یا حالتی یا طریقه که مؤدی او باشد
با عسر و شدت امور که آن دخول نار است یا منع الطاف کنیم تا طاعت بر او دشوار
ترین چیزها شود وما یغنی عنه ودفع نکند از او عذاب ماله مال او که بدان
بخل کرد اذا تردی چون هلاک شود یا در دوزخ افتد واقدی باسناد
خود حکایت میرساند که ابن عباس فرمود که سبب نزول این آیات آن بود که مردی
از انصار در سرای او درختی از خرما بود و بعضی از شاخهایش در سرای ام

در درویشی عیال بار آویخته بود و صاحب آن درخت هرگاه که بر بالای درخت رفتی
و میوه های آن چیدی اکثر احیانا از آن میوه بیفتادی و اطفال همسایه آن را برداشتی آن مرد
فی الحال پایین آمدی و آن را از ایشان بستدی و اگر ایشان آن را در دهن داشتندی
انگشت در دهن ایشان کردی و بیرون آوردی مرد همسایه شکایت او را پیش حضرت
معروض داشت آنحضرت صاحب درخت را طلبید و گفت ای مرد فلان نخله خود را که
شاخ آن در خانه همسایه تو آویخته بمن بفروش بنخله که در بهشت بود هم آن مرد گفت
مرا نخلستان بسیار است و این نخل بهترین نخلات است و خاطر من بسیار باین متعلقست
و بعوض این فروختن آن را با خود قرار نمیتوانم داد ابو دحداح چون این سخن را از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله شنید گفت یا رسول الله اگر من این نخله را از وی بخرم تو آن را از من
میخری به آنکه نخلی که در بهشت باو میدادی حضرت فرمود که آن را از تو میخرم بنخله بهشت
که بدو میدادم پس ابو دحداح نزد آن مرد رفت و از وی طلب بیع کرد آن شخص گفت تو میدانی
که پیغمبر آن را از من میخرید که در بهشت بمن دهد و من بعوض آنکه آن درخت بهترین
نخلات است دلبستگی تمام باو داشتم با آنحضرت نفروختم امّا اگر تو آن را بر وفق مدعای
من بخری بتو میفروشم ابو دحداح گفت مدعای تو چیست گفت این که او را بعوض
چهل نخله بفروشم ابو دحداح هرچند مبالغه کرد بکمتر از چهل نخله راضی نشد پس آن
درخت را از و بخرید بخرماستانی که مشتمل بر چهل درخت بود در مدینه و مردمان را
در آن بیع گواه گرفت و بعد از آن نزد حضرت پیغمبر رفت و گفت یا رسول الله
نخله را از صاحبش خریدم آنحضرت نخله را از ابو دحداح بخرید بدرختی که در
بهشت بوی دهد پس برای آن همسایه رفت و گفت آن نخله را بخشیدم بتو
و عیالان تو حق تعالی این سوره را فرستاد و در آن بیان فرمود که سعی آدمی
مختلفست یعنی سعی انصاری که از برای دنیا بود و سعی ابو دحداح که از برای
آخرت بود پس مراد از قوله فاما من اعطی ابو دحداح است و آن درخت را بخرماستانی
بخرید و برسول فروخت و بعوض آن در ظل ظلیل اشجار بهشت قرار گرفت و قوله

واما من

وامّا من بخل واستغنی مراد مرد انصاریست که بخیلی کرد و آن درخت را برسول نفروخت
و بعوض آن بعذاب نیران گرفتار شد مال او آن عذاب را از او دفع نکرد از عطایه بعمومست
و چون خصوص سبب موجب تخصیص نمیشود چنانچه در مواضع خود مقرر شده پس هر که
متصف بصفت ابو دحداح و یا آن مرد انصاری باشد در این حکم داخل خواهد بود
إنّ علینا للهدی بدرستی که بر ما واجبست راه نمودن چه حکمت و مصلحت ما مقتضی
آنست که هدایت مردمان کنیم بحق بنصب دلایل و بیان شرایع این دلیلست بر وجوب لطف
بر خدا وانّ لنا و بدرستی که ما راست للآخرة والاولی هر آینه سرای عقبی و سرای پیشین
که دنیاست و چون مالک هر دو ملک ماییم هرچه خواهیم و بهر که خواهیم دهیم تا سرای دارین را
بمهتدی دهیم و تارک اهتدا ضرر بما نتواند رسانید بلکه ضرر راجع بخود ش شود
که و من اساء فعلیها فانذرتکم پس بیم میکنیم شما ای اهل مکه نارا تلظی بآتشی که زبانه
زند لا یصلیها در نیاید در آن آتش بطریق دوام و لزوم الا الاشقی الذی کذب
مگر بدبخت تری که تکذیب کرد حق را و مهتدی نشد و تولّی و روی بگردانید از
طاعت مفروضه و مرتکب آن نشد چون مرد انصاری که منافق بود و تکذیب پیغمبر
کرد و از اطاعت او اعراض کرد و فاسق مؤمن اگرچه بآتش داخل شود اما نه بطریق
دوام باشد وسیجنّبها و زود باشد که دور کرده شود از آن آتش الاتقی الذی
پرهیزکارتر یعنی مجتنب از شرک و عصیان یؤتی ماله میدهد مال خود را
یعنی در مصارف خیر صرف میکند یتزکّی میجوید بدان پاکی را نزد خدای یعنی
باخلاص آن را بدون شائبه ریا و سمعه و بعد از آن در صفت اتقی که معطی مالست
از روی اخلاص میفرماید وما لاحد عنده و نیست هیچ کس را نزد آن معطی
من نعمة تجزی هیچ نعمتی و منّتی که مکافات کرده شود یعنی تا قصد کند
باعطای آن مجازات آن نعمت را بلکه اعطای آن نمیکند الا ابتغاء وجه ربه
الاعلی مگر برای طلب رضای پروردگار خود که برتر و برترست نه برای مکافات
آن ولسوف یرضی و هر آینه زود باشد که خشنود شود بآنچه خدا بوی دهد از ثواب

عظمی برای مجازات اعطای مال بقصد اخلاص و تقرب نزد حضرت ذو الجلال
در خبر است که هرگاه که رسول خدا صلی الله علیه وآله بر خرماستان ابو دحداح
بگذشتی فرمودی که ابو دحداح را در بهشت بهتر ازین نخلستان خواهد بود
سورة والضحی احدی عشر آیة ابی بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه وآله
روایت کرده که هر که این سوره را بخواند حق تعالی او را از جمله کسانی گرداند
که بشرف شفاعت پیغمبر صلی الله علیه وآله مشرف شود و بآن خوشنود و خرسند
باشد و بهشت عنبر سرشت درآید و بعدد هر یتیمی و سائلی او را ده حسنه
باشد. بدانکه چون حق تعالی ختم سوره واللیل نمود باینکه اتقی چندان ثواب بدهند
که بآن راضی شود افتتاح این سوره کرد باینکه حق تعالی حضرت رسالت را صلی الله علیه وآله
روز قیامت چندان کرامت و لطف بدهد که بآن راضی گردد و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم
والضحی سوگند بچاشتگاه که آفتاب در آن وقت ارتفاع یافته بسبب آن نورها متزاید
گشته و قوت تزاید گرفته واللیل اذا سجی سوگند بشبانگاه که بیارامد تاریکی او و یا ساکن
و آرمیده شود اهل آن و اصوات ایشان در آن آورده اند که چون در مبدء حال سید عالم
صلی الله علیه وآله وسلم اظهار دعوت نمود و مردمان را بر دین اسلام خواند اهل مکه
رسولی بمدینه فرستادند که شخصی در میان ما پدید آمده که نام وی محمد بن عبد الله است
و در کمال عقل و فطانت است و بحسب و نسب از همه در پیش و خلق و خلق حسن او بنهایت
رسیده و لیکن دعوی نبی میکند که آباء ما در آن دین نبوده اند و مردمانند و مردم را
بران میخوانند ما همه امی ایم و حقیقت بطلان دین او بر ما مشتبه است و شما کتابها
خوانده اید و حقیقت احوال او را دانسته اید ما را خبر دهید که در کتاب شما نام و
نشان این مرد خوانده اید ایشان در جواب فرستادند که ما در جمیع کتابهای خود نام
نبی امی دیده ایم و خوانده و پیغمبران سابق بوجود او خبر داده اند و اکنون وقت
ظهور آنست شاید که آن مرد موعود این شخص باشد و برای سه مسئله تجربه کنید یکی
قصه اصحاب کهف دوم حکایت ذو القرنین سیم حقیقت روح اگر هر سه را جواب

دهد

دهد رسولست و آنچه میگوید حق و صدق است و اوست که در کتب موصوف و منعوتست
چون رسول این پیغام را باهل مکه آورد اشراف ایشان برخواستند و نزد حضرت پیغمبر رفتند این سه
مسئله را از وی سؤال کردند آنحضرت فرمود قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی گفت آدمیم
من مانند شما اما وحی باید علم بچیزی پیدا نمیکنم امروز بروید فردا بیایید تا جواب شما
بگویم بجهة آنکه کلمه انشاء الله در عقب آن ذکر نفرمود تا پانزده روز بروایت دیگر و به
قولی تا چهل روز وحی بوی نیامد آنحضرت ازین بسیار دلتنگ شد کفار زبان تعرض
دراز کرده گفتند ان محمدا ودعه ربه وقلی حق تعالی محمد را واگذاشت و او را دشمن گرفت
از طعن دشمنان و مشرکان آنحضرت محزون گشت و بر کوه حرا آمد و سر بر زمین نهاد و
گفت خداوندا تو عالمی باینکه دشمنان میگویند هنوز سر از سجده برنداشته بود که جبرئیل
فرود آمد و وحی آورد در آنحال حضرت از وی پرسید که چرا در این مدت نیامدی که من
بغایت مشتاق بودم و این آیه برخواند که وما نتنزل الا بامر ربک و بعد از آن این آیه
دیگر برخواند ولا تقولن لشیء انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله پس قصه اصحاب کهف
و ذو القرنین را تعلیم آنحضرت داد بطریقی که در سورة الکهف گذشت و در جواب سؤال
از حقیقت روح این آیه آورد که یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و بجهة
رد قول کفار که قائل این قول بودند ودعه ربه وقلی این سوره را بر او نازل ساخت
بر والضحی واللیل قسم یاد کرد بر اینکه ما ودعک ربک و انگذاشت ترا پروردگار تو
و از تو برید وحی و ما قلی و دشمن نگرفت ترا بلکه حبیب خدائی و برگزیده نازنده
باشی و وحی از تو منقطع نسازد و همیشه ظهیر و معین تو باشد در دنیا و للآخرة و
هر آینه آن سرای دیگر که عقبی است خیر لک بهتر است مر ترا من الاولی ازین سرای
یعنی کرامت خدا بتو در آخرت بهتر است از کرامت دنیا چه آخرت باقیست و خالص از
شوائب دنیا فانیست و مشوب از مصائب و نوائب یا نهایت امر تو بهتر است از بدایت
چه ساعت بساعت بر درجه رفیعه متصاعدی و بروز روز کمال مترقی ولسوف یعطیک
و هر آینه زود باشد که بدهد ترا ربک آفریدگار تو نعمت تا شاد شوی فترضی

پس خوشنود شوی بآن این وعده ایست شامل جمیع آنچه باو عطا فرماید در دنیا از کمال
نصر و نصرت و ظفر بر اعدا در روز بدر و روز فتح مکه و داخل شدن فوج فوج مردم
در دین اسلام و غالب گشتن او بر بنی قریظه و بنی نضیر و جلای ایشان و نشر عساکر و
سرایای او در دیار عرب و عجم و فتح مداین و حصون در اقطار ارض و هدم ممالک
جبابره بدست عساکر ظفر پیکر وی و نهب کنوز اکاسره و رعب و خوف در قلوب
اهل شرق و غرب اعدای دین اسلام و نشر دعوت و استیلای سلطان بر جمیع اهل عالم
و در آخرت مثوبات جلیه و درجات عالیه و مراتب غالیه که هیچکس بکنه او نرسد بغیر
ذات او سبحانه از جمله منصب شفاعت و نجات عصات امت بیامن آنحضرت
و شبهه نیست که تخلیص امت از عقوبت بسبب شفاعت و موجب رضا و
خوشنودی آنحضرت خواهد بود از عبد الله عمر روایت است که روزی
حضرت رسول صلی الله علیه و آله آیه فمن تبعنی فانه منی و من عصانی فانک
غفور رحیم تلاوت فرمود که مجزاست از استعطاف ابرهیم علیه السلم از حق تعالی
برای امت خود بعد از آن آیه ان تعذبهم فانهم عبادک و ان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم
غفور رحیم که مبنی است از استرحام عیسی از برای عاصیان قوم پس دست مبارک
برداشت و گفت رب امتی امتی حق تعالی جبرئیل را امر کرد که حبیب مرا از من
سلام برسان و بگوی که چون میدانی کرامت و تقرب تو بدرگاه ما از همه
انبیاء در پیش است چرا اینقدر غمگینی و غم امت میخوری جبرئیل چون
این پیغام بگذارد حضرت فرمود که خدایا امتی گناه کار دارم و پیوسته غم
ایشان میخورم و بر ایشان بسیار خایفم و دل من از اندوه ایشان مجروح است مرهم
مرحمتی بر جراحت دل من نه و از دار الشفاء مغفرت خود شربتی که مفرح
دل من باشد عطا فرما حق تعالی خطاب کرد که هیچ غم مخور که رضای ترا حاصل
کنم پس این آیه بر و نازل ساخت که ولسوف یعطیک ربک فترضی و حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله از این خوشحال شد فرمود اذا لا ارضی و واحد من امتی

فی الآثار

فی الآثار چون چنین است من راضی نشوم تا مادام که یکی از امت من در دوزخ
باشد و نیز در خبر است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که روز قیامت مرا
چندان اذن شفاعت دهند که گویم حسبی حسبی رضیت رضیت بس است مرا بس است مرا
راضی شدم و خوشنود گشتم و در آثار آمده که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در بهشت نشسته باشد که حق تعالی آواز او را با جماعت رساند که در دوزخ مانده
باشند پس ایشان فریاد بر آورند که خدایا اثر شفاعت رسول تو بما نرسید حق تعالی
فرماید که اگر اثر شفاعت او بشما نرسید رحمت من واسع است و همه کس رسیده پس
بفرماید که همه اهل توحید را بیرون کنند از دوزخ و به بهشت برند حارث بن شریح
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که علی بن الحسین علیهما السلام
روایت کرده که حضرت شاه مردان در مسجد کوفه میفرمود که اهل عراق زعم شما
اینست که امیدوارترین آیتی از قرآن این است که قل یا عبادی الذین اسرفوا علی
انفسهم تا آخر آیه ما که اهل بیتیم بر آنیم که امیدوارترین آیه اینست ولسوف یعطیک
ربک فترضی بخدا سوگند که مراد از این شفاعت است که حق تعالی باو کرامت فرماید
در حق اهل توحید تا آنکه آنحضرت گوید ای پروردگار من راضی و خوشنود
شدم مقرر است آنحضرت راضی نخواهد شد تا یکی از امتان وی در دوزخ باشد
و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که روزی حضرت رسول صلعم
بخانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام رفت دید که گلیمی از پشم پوشیده و بدست
مبارک خود آرد خمیر میکرد و فرزند خود را شیر میداد آب در چشم مبارک خود
بگردانید و فرمود که ای دختر من بستان تلخی دنیا را بشیرینی آخرت که حق تعالی
این آیه را بمن نازل گردانید که ولسوف یعطیک ربک فترضی و نیز از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که جد من آنزمان راضی خواهد شد
که هیچ موحدی در دوزخ نماند از ابن عباس روایت است که حضرت رسول صلعم
فرمود که از پروردگار خود پرسیدم که دوست داشتم که آنرا نپرسیدمی گفتم سلیمان ع

پیغمبر را ملك عظیم دادی و فلان را این و آن و مرا هیچ عطایی نفرمودی حق
تعالی فرمود که ای محمد الم یجدك آیا نیافت پروردگار تو ترا یتیما کودکی بی پدر
یعنی عالم بود بر یتیمی تو فآوی پس جای داد ترا در کنف کفایت جد و عم تو و آنچنان
بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله هنوز شش ماهه بود در شکم مادر که پدر
او عبدالله رحلت نمود و عبدالمطلب نیز رحلت نمود و حضانت او مشتغل بابوطالب
طالب شد او و چون پدر مشفق بود و او را باحسن وجه تربیت میداد تا آنکه بحد
بلوغ رسید ۵ از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند که چرا پیغمبر را
یتیم گردانیدند فرمود که تا هیچ آفریده را بر او حقی نبوده باشد و تولیت کار
او را خدا کند ۵ و مجاهد گفته عرب دری را که نفیس تر و قیمت تر است یتیم
خوانند پس معنی آنست که حق تعالی در میان کائنات بی نظیر و یگانه یافت
بشرف و فضل کمال و قابلیت و متفرد و قطع علاقه نسبت با سوی و بجهة
این ترا در صدف نبوت جای داد ووجدك ضالا و یافت ترا راه گم کرده بر
دروازه مکه وقتی که حلیمه دایه تو ترا آورده بود تا بجد بسپارد فهدی پس راه نمود
ترا بانکه جدت را بر تو رسانید و کیفیت این حال برین منوال بود که چون
مادر آنحضرت از دار فنا برای بقا رحلت نمود جد وی عبدالمطلب حلیمه بنت
ابی ذویب که از قبیله بنی سعد بود بشرف رضاع او نامزد کرد و حلیمه او را
بقبیله خود برد و چون ایام رضاع او منقضی شد وی را برداشت تا بجدش
رد کند در نزدیک مکه او را در موضعی بگذاشت بطهارت کردن رفت چون
بازگشت رسول را نیافت از هر که میپرسید خبر نداد ند حلیمه گوید که فریاد
برداشتم که محمد را پروردم و بدر مکه ویرا گم کردم پس با خود اندیشه کردم که
اگر او را نیابم بر بالای کوهی روم و خود را بزیر اندازم تا هلاک شوم و این
شرمساری نکشم پس در مکه در آمدم و فریاد میکردم که وا محمداه پیری بر عصا
تکیه کرده بود بمن چون جزع مرا بدید گفت ترا چیست من قصه خود را با وی بازگفتم

وی گفت بیا تا نزد هبل رویم که اعظم اصنام است و شفاعت کنیم تا او ما را هدایت
کند و محمد را بما راه نماید پس آن پیر نزد خانه کعبه آمد و بوسه بر دست هبل میداد
و میگفت ای فریاد رس قریش یا ای این زن برس و دستگیری وی کن که فرزند محمد نام گم کرده است
و او بسیار جزع میکند طوق منت در گردن ما افکن و محمد را بوی نمای حلیمه گفت همین که نام
محمد بر زبان پیر گذشت هبل و دیگر بتان بر روی در افتادند آوازی آمد که پیغمبر دور
شو که هلاکت این بتان در دست محمد خواهد شد پیر بلرزید و عصا از دستش
بیفتاد و دندان بر دندان میزد پس روی بحلیمه کرد و گفت دل مشغول مدار
که این محمد را خدایی هست که وی را بتو میرساند و چون خبر گم شدن محمد
بعبدالمطلب رسید گمان برد که بعضی از قریش او را هلاک کردند شمشیر برکشید و
آواز داد که یا آل غالب قریش همه جمع آمدند و گفتند یا سید ترا چه افتاده است وی
صورت حال باز گفت و با قریش سوار شد و در شعاب مکه بگشت و او را نیافت اسلحه را
بینداخت و روی به بیت الحرام نهاد و طواف کرد و گفت یارب رد ولدی محمدا و اتخذ
عندی لن یوجد لیسح قریش کلهم مبددا ای پروردگار آفریدگار من باز گردان
بمن فرزند مرا و فراگیر نزد من منتی و نعمتی ای آفریدگار من اگر محمد یافت
نشود همه قریش متفرق و متلاشی شوند ندای از آسمان بوی رسید که ای قوم جزع
مکنید که محمد را خدای هست که حافظ و ناصر اوست عبدالمطلب گفت وی کجاست
آواز آمد که بوادی تهامه نزدیک فلان درخت عبدالمطلب سوار شد و با شراف
قوم خود روی بدان وادی نهاد ورقة بن نوفل در اثنای طریق بوی رسید در راه
بوی موافقت نمود چون رسیدند بآنموضع رسول را دیدند که با شاخی از درخت
بازی میکند عبدالمطلب بجهة آنکه مدتی از وی دور افتاده بود او را نشناخت از
وی پرسید که یا غلام تو کیستی گفت انا محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب گفت فدتك
نفسی یعنی نفس من فدای تو باد پیاده شد و او را در برگرفت و بوسید و در کنار
خودش جای داد و بمکه باز آمد و بعضی در تفسیر این آیه گفته اند که ای محمد خدا

عبدالمطلب

ترا در معالم النبوة و احکام شریعت ضال یافت پس هدایت تو کرد و ترا عالم کردانید
چنانکه فرموده ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان مراد احکام ایمانست نه ذات
ایمان چه آنحضرت از اول عمر از دنس کفر مستبرا بود که ما کان لنا ان نشرک بالله من
شیء و باقی وجوه درین باب در منهج الصادقین توان یافت و وجدک و یافت ترا
عائلا درویش و عیالدار فاغنی پس توانکر ساخت ترا بمال خدیجه تا بآن تجارت
کردی و بعد از ان بغنایم دار الحرب یا قول باد ترا بی نیاز کردانید بقناعت
که القناعة کنز لا یفنی و راضی و خرسند ساخت ترا بآنچه عطا فرمود بتو و عیاشی
باسناد خود از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام روایت کرده
که آنحضرت در تفسیر این آیه فرمود که آیا نیافت ترا یتیم یعنی فرد و یکانه که مثلی
نبود ترا در میان خلقان پس جای داد و مردمان را بسوی تو و یافت ترا ضال
در میان قومی که نمیشناختند ترا و فضل ترا نمیدانستند پس راه نمود ایشان را
بسوی تو و یافت ترا عائل و عیال خود ساختی مردمان را بعلم پس غنی کردانید
ایشان را بعلم تو و بعد از ان میفرماید که ای محمد چون شربت یتیمی و تنهایی
چشیده و درد دلتنگی کشیده فاما الیتیم پس اما یتیمان را فلا تقهر پس قهر مکن
و از نزد خود مران و حقیر مشمر و قدر ایشان بشناس و بطریق احسان و رافت
و عطوفت با ایشان سلوک نمای و اما السائل و اما درویشان را خواهنده باش
فلا تنهر پس زجر مکن و بانک بر ایشان مزن و محروم مساز ایشان را و
درویشی خود را فراموش مکن یا طالبان علم شریعت را از تعلیم و افاده خود منع مکن
آورده اند که بعد از نزول این آیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
بیشتر یتیمان را ملاطفت فرمودی و انواع مرحمت و احسان نسبت بایشان
مرعی داشتی و هرکز سایلان را از درکاه خود محروم نساختی و مکرر امتان را
بآن وصیت فرمودی و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایتست که
هیچ کران نشاید یتیم نباشد پس نیکو کرداند و لایت خود را بر او و دست خود را
مؤل

بر سر او نهند مکر که حق تعالی بهر موئی حسنه از برای او بنویسد و بهر موئی سیئه از
او محو نماید و بهر موئی درجه از برای او بر دارد و نیز فرمود که هرکاه یتیمی بکرید
عرش خدا بلرزد بسبب کریه او پس حق تعالی کوید با ملائکه خود که ای فرشتکان
من کیست که این یتیم را بکریه در آورده ملائکه کویند خدایا تو دانا تری پس کوید
ای فرشتکان من بدرستی که من شما را کواه میکیرم بر آنکه هر که آن یتیم در زمین
خاموش کرده اند و خوشنود سازد در روز قیامت من از او خوشنود و راضی
باشم آورده اند که سید عالم صلی الله علیه و آله یتیمی را تعهد و نفقه مینمود و
شفقت و عطوفت میفرمود از قضا یتیم وفات کرد رسول صلی الله علیه و آله دست
از طعام بکشید و تاسف بسیار میخورد پرسیدند که یا رسول الله چرا دل مبارک را
غمکین ساخته اکر فرمایی یتیم دیکر را حاضر کردانیم تا در خدمت تو بسر برد فرمود
که آن کودک یتیم بدخویی بود و من با خوی بد او بسر میبردم و بخلق نیکو با او رفق و
مدارا میکردم مرا و مرا بدین اجر جمیل و ثواب عظیم بود و از دیکری این غرض حاصل
نبود انس روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هرکاه سایلی بیاید
نزد تو و بر اسب نشسته و کمها کسترده حقی بر تو واجب کردانید اکرچه بنصف
خرما باشد مراد آنست که هیچ سائلی را محروم مساز اکرچه بر اسب سوار باشد و
بروایت دیکر حق سایل بده اکرچه در دست برنجین باشد و در حدیث قدسی
وارد شده منقول از حضرت ابو عبد الله علیه السلام که حق تعالی میفرماید که
هیچ چیزی نیست مکر که عمال خود را وکیل کردانیده ام که قبض آن کنند الا صدقه را که
من او را فرا میکیرم و کسی دیکر را وکیل نمیکردانم تا آنکه اکر مردی یا زنی بتمره یا نصف
تمره صدقه کند من آن را میپرورم چون روز قیامت باشد و بمن رسد آن
صدقه مانند کوه احد شده باشد و بیاورم سازم و اما بنعمة ربک و اما به
نعمت پروردکار خود که آن نعم مذکوره است فحدث پس سخن کن یعنی آن را بر
سبیل کان من اعلام نمای و افشای آن کن که تحدیث نعم شکر منعم است و

اخفای آن مظنه کفر آن • و نزد مجاهد مراد نعمت نبوتست که اعظم نعم است و
تحدث بآن تبلیغ آنست بهمه خلقان • و نزد کلبی مراد نعمت قرآنست و تحدث
نمودن بر آن تلاوت کردنست سورة الم نشرح وهی ثمان آیات ابی بن کعب از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هرکه این سوره بخواند ثواب
او مانند کسی باشد که بمن ملاقات کرده و مرا اندوهناک شاد کردانیده و شفاعت
او بمن واجب باشد وجه ارتباط این سوره بسورهٔ سابقه اشتراک تعداد
نعمتاست در خاتمه و فاتحه هردو بسم الله الرحمن الرحیم • أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ
صَدْرَكَ آیا کشاده نکردیم برای توسینهٔ ترا تا مناجات حق و دعوت خلق و غم
امت و اعبای رسالت در وی گنجد یا آیا دل ترا گنجایش این ندادیم که هرچه از
اسرار وحی و حکمت بر تو وارد شد قبول توانی کرد مراد استفهام انکار
و نفی است یعنی بار اندوه و الم که خاطر ترا مضیق ساخته بود از تبلیغ رسالت
بخاص و عام و مقامات در دعوت جن و انس از دل تو زایل کردانیدیم تا
منشرح ساختیم آن را برای قبول علوم و حکم و حفظ قرآن و آسان کردانیدیم
تلقی وحی بر آن بعد از دشواری آن وَوَضَعْنَا عَنْكَ و بر گرفتیم از تو وِزْرَكَ
الَّذِي بار گران ترا آن باری که أَنْقَضَ شکسته و گران ساخته بود ظَهْرَكَ پشت
ترا و آن تحمل اعبای رسالت بود با اوامر و نواهی او و تکذیب کفار و عجز او از
ایشان با رشاد آنها که حق تعالی تحمل آن را بر او آسان کردانید و بمعجزات و
براهین پشت او را قوی کردانید و او را قوی کردانید و او را مسلط ساخت
بر همه ایشان و اکثر ایشان را بشرف اسلام رسانید و باقی در دست او
بورطه هلاکت کرفتار شدند و یا وضع کردیم از تو ثقل احکام شریعت را
و آن را بر تو سهل و آسان کردانیدیم وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ و بر داشتیم
برای تو ذکر ترا به نبوت و رسالت و خاتمیت یا بآنکه نام ترا قرین نام خود
ساختیم در اذان و اقامت و تشهد و خطبه نام مرا یاد نکنند مگر آنکه

ترا در عقب آن یاد کنند یا خود بر تو صلوات فرستند و بندکان را امر کردیم
که والله و رسوله احق ان یرضوه ومن یطع الرسول فقد اطاع الله و اطیعوا الله
و اطیعوا الرسول که ما ترا نبی الله و رسول الله ملقب کردانیدیم که نام رفیع
ترا در کتب سابقه مذکور ساختیم و یاد روز قیامت ترا شافع بندکان
کردانیدیم مقدم و پیشوای خلق اولین و آخرین ساختیم • ذوالنون مصری
کفته که رفعه ذکر اشاره بآنست که همه انبیا بر حوالی عرش جولان
نمودند و طایر همت آنحضرت بالای عرش پرواز میکرد آورده اند که
مشرکان تعییر مؤمنان میکردند و سرزنش مینمودند بفقر و فاقه
و آنحضرت بجهة ترس این متوهم بود که مبادا مسلمانان از اسلام رغبت
بکردانند حق تعالی جلایل نعم خود را که بر او عطا فرموده بود تذکیر او
نموده بعد از آن فرمود که ای محمد صبر کن و دلخوش دار که فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ
يُسْرًا بدرستی که با هر دشواری که در دنیاست يُسْرًا آسانیست در عقبی
إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ بدرستی که با هر دشواری که در مکه است يُسْرًا آسانیست در
مدینه در موضح آورده که با عسری که در مدینه باشد یسریست در بهشت
و بیضاوی کفته که کلام اول راجعست باینکه با ضیق صدر و وزری که
منقض ظهر باشد و ضلال قوم و ایذای ایشان شرح صدر است و وضع
توفیق امتداد طاعت و کلام ثانی تکریر اولست برای تاکید یا استیناف وعده
بآنکه عسر متعقبست به یسری که ثواب آخرتست و این قول الصوابست بمقام
از قول اول در طبرسی از ابن عباس نقل کرده که حق تعالی فرموده که آفریدم
یک عسر را و دو یسر را و از حسن نیز منقولست که روزی رسول صلی الله
علیه و آله از خانه بیرون آمد مسرور و فرحناک و خندان و میکفت
هرکز غالب نکردد عسر بر دو یسر که فان مع العسر یسرا و صاحب کتاب
نظم در تفسیر این آیه آورده که حق تعالی پیغمبر خود را مبعوث ساخت در وقتی

که بضاعتی نداشت و درویش بود و قریش سرزنش او میکردند و گفتند اگر
غرض تو از این دعوت طلب غناست ما ترا چندان مال بدهیم که تو امیر
اهل مکه شوی پیغمبر صلی الله علیه وآله از این معنی بسیار مغموم شد و گمان برد
که قوم او بجهة فقر تکذیب او میکنند حق تعالی این آیه فرستاد و او را بوعده
غنا تسلیه داد پس حقیقت معنی آنست که باید فقر و آنچه اهل مکه میگویند
ترا غمگین نسازد چه با این عسرت یسرت خواهد بود در دنیا و آخرت و آنچنان
این وعده نمود و چنان و قرای اهل عرب و عامه بلاد یمن را از برای او مفتوح
ساخت و در وقت بهجت تصرف او آورد آنحضرت قوت یک ساله
از برای اهل خود بگذاشت و باقی را در راه خدا تصدق نمود و بعد از آن حق
تعالی بر وجه استیناف فرمود که ان مع العسر یسرا و بعد از آن بجهة ترغیب وی
بر شکر و اجتهاد در عبادت و رنج کشیدن بر طاعت فرمود فاذا فرغت پس
چون فارغ شوی از تبلیغ رسالت فانصب پس رنج کش در مراسم عبادت
یا چون از نماز فارغ شوی جهد کن در دعا یا چون از گذاردن احکام
فراغت یابی باستغفار و زیارت مشغول شو یا چون از نوع عبادتی
پردازی شروع کن در تحصیل نوعی دیگر از آن یعنی باید که همیشه مشغول
عبادت باشی و در هیچ وقتی از تعب طاعت فارغ نباشی و یا چون از فرایض
فارغ شوی بعد از تشهد دعا کن برای حوایج دنیویه و اخرویه خود و سایر
اهل ایمان ٥ و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نیز فرموده که مراد به نصب
معنی آنست که اجتهاد کن بعد از نماز خفتن در دعا در حین جلوس
و یا چون از غزوه فارغ شوی بعبادت میل کن حضرت علی بن ابی طالب را
برای خلافت و جانشینی خود و الی ربک و بسوی پروردگار خود فارغب
پس رغبت کن در همه اوقات و هرچه خواهی از او خواه نه از غیر او که قادر
بر اسعاف حاجات و انجاح مرادات جز حضرت او نیست و سخن تو بر درگاه

قرب مقبولست و دعوات طیبات تو در محل قبول ٥ و از حضرت ابو جعفر و ابو
عبدالله صلوات الله علیهما منقولست که چون از نماز فرایض فارغ شوی جد و جهد
نمای در دعا و بسوی پروردگار خود رغبت کن بجانب او در سؤال تا بدهد
بتو آنچه از او بطلبی در همه احوال ٥ و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
مسطور است که حضرت امیر المؤمنین علی را نصب کن برای امامت و وصایت و
خلافت خود و رغبت کن بجانب احدیت و از این سرای فانی خود را بدار الخلد
رسان و بفراغت تمام در مقعد صدق قرار گیر **سوره والتین مکیه و هی
ثمان آیات** ابی بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده
که هر که این سوره بخواند حق تعالی دو خصلت باو کرامت فرماید یکی عافیت
و دیگری یقین مادام که در دار دنیا باشد و چون وفات کند بعدد هر که این
سوره خوانده باشد ثواب یک روز روزه باو عطا فرماید و شعیب
عقرقوفی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که هر که سوره
والتین را در فرایض و نوافل بخواند هر موضعی که از بهشت آرزو
کند باو دهند و چون اختتام سوره مذکوره امر بندگان بود بر رغبت
کردن بحق تعالی افتتاح این سوره نیز باین طریق شد که او خالقیست که
مستحق عبادتست بجهة تاکید آن را موکد ساخت بقسم و فرمود که
بسم الله الرحمن الرحیم والتین سوگند بانجیر والزیتون سوگند بزیتون
تخصیص این هر دو میوه بقسم از جمیع اثمار بجهة آنست که انجیر فاکهه
طیبه ایست بی فضله و غذایی لطیف و سریع الهضم و کثیر النفع و ملین طبع
و محلل بلغم و مطهر کلیتین و مزیل ریگ مثانه و مفتح سدد کبد و طحال
و مسمن بدن و در حدیث آمده که او قطع بواسیر کند و نقرس را فایده
دهد اما زیتون او هم میوه ایست و هم نان خورش و دوا و روغن
کثیر المنافع و گفته اند مراد از تین و زیتون منبت آنهاست که آن دو

کوه است در ارض مقدسه یکی را تین زیت و دیگری را طور سینا گویند
هریک معبد یکی از انبیا بوده و در معالم آورده که تین مسجد اصحاب
کهف است و زیتون مسجد ابنیا و در تبیان گفته که جبل جودی و جبل
بیت المقدس است و از ابن عباس نقلست که تین مسجد نوح است علیه السلام
و زیتون مسجد بیت المقدس و بروایت ضحاک تین مسجد الحرام است
و زیتون مسجد اقصی وَطُورِ سِينِينَ و سوگند بطور سینا یعنی کوه
زبیر که محل مناجات حضرت کلیم بود و سینین و سینا هر دو بمعنی بقعه آیت
و از مقاتل نقل است که چهار کوه است که نزد حق تعالی مقدس است اول
طور سینا بقعه ایست که موضع مناجات حضرت موسی است دوم
طور زیتا که بیت المقدس است سیم طور تینا که دمشق است چهارم
طور تیما تا که مکه است وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ و سوگند بدین شهر
که امان دهنده اهل مکه است از خسف و رجف و سبی و قحط و قتل
و هر که در او داخل شود امین یعنی مؤمن باشد یعنی ایمن سازنده
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت است که مراد به تین
حضرت امام حسن است و زیتون حضرت امام حسین علیهما السلام که
دو میوه دل حضرت مصطفی و مرتضی و فاطمه زهرا علیهم السلام اند و از طور سینین
حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و از بلده امین فاطمه زهرا علیها السلام حاصل که
حق تعالی سوگند خورده باین امور مذکوره که متضمن برکات عظیمه جواب قسم
اینکه لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ بدرستی که ما آفریدیم جنس آدمی را فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ در نیکوترین
تعدیلی و راست کردنی در شکل و صورت و تسویه اعضا یعنی مخصوص کردانیدیم
او را از میان حیوانات بانتصاب قامت و حسن صورت و اعتدال مزاج
و کمال نفس و نطق و تمیز و تدبیر و استجماع خاص و مکونات یا خلق فرمودیم
او را مظهری اتم و اکمل و محلی اعم و اشکل که حامل امانت و منبع فیض نامتناهی
تواند

تواند بود ثُمَّ رَدَدْنَاهُ پس باز گردانیدیم او را در عاقبت امر بسبب عدم شکر گذاری او بر نعمت
خلقت قویمه سویه و صورت حسنه بهیه خود أَسْفَلَ سَافِلِينَ بزیرترین همه فرو
تران در خلق و ترکیب یعنی صورت حسنه او را بافتح صورت کردانیدیم و خلقت
بهیه او را باسوء خلقت مراد اصحاب دوزخند که در آخرت بصورت منکره و در
خلق مستقبحه مخلوق کرده اند یا باز کردانیدیم او را بزیرتر همه زیرتران از اهل
درکات یعنی او را در آخرین درکه دوزخ رد کردیم یا باز کردانیدیم او را بعد از این
تقویم و تحسین باسفل کسانی که فروترند در حسن صورت و شکل یعنی تنکیس او
کردیم در خلقت چون تقوس ظهر بعد از اعتدال و ابیاض شعر بعد از سواد
و تشنج جلد بعد از غضاضت و بضاضت و کلال سمع و بصر بعد از حدت حس
آن و تغییر حواس باطنه و قوت عاقله بعد از شدت ادراک آن یعنی و را رسانیدیم
بخرافت که ارذل عمر است و در آن هیچ کاری نتوان کرد و کسی را در آن هیچ مزدی نباشد إِلَّا
الَّذِينَ آمَنُوا مگر آنانکه کرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای ستوده و
شایسته فَلَهُمْ أَجْرٌ پس مر ایشان راست مزدی غَيْرُ مَمْنُونٍ نابریده و کم ناشده مراد
نعم دایم بهشت است یعنی همچنانکه در جوانی و صحت مزد عبادت ایشان را می
نوشتند در پیری و ضعف با آنکه عمل نمیکنند بهمان دستور مزد ایشان ثابت است از انس بن
مالک از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که اطفال تا بحد بلوغ
نرسیده هر خیر و بلاغت که از ایشان صادر شود ثواب او را به پدر و مادر او کرامت
فرمایند کاهی که پدر آن با امر و نهی مادر و پدر و تعلیم ایشان از افعال بفعل آمده
باشد و هر گناه که ایشان کنند بر ابوین ننویسند و چون بحد بلوغ رسند
بر هر کدام دو فرشته موکل کنند تا حافظ او باشند و چون چهل سال در اسلام
بگذرانند از سه بلا ایمن کردانند جنون و جذام و برص و چون به پنجاه رسند
تخفیف حساب کنند و چون بشصت رسند او را توفیق توبه دهند و چون
بهفتاد رسند اهل آسمان او را دوست گیرند و چون بهشتاد رسند حسناتش را

مضاعف کند و سیّئاتش را محو نماید و چون بنود رسد که آن اول عمر و آخرش را بیامرزند
و شفاعتش در حق اهل بیت او قبول کند و او را اسیر الله فی ارضه نام نهند و چون بارذل
عمر رسد حق تعالی عملی که در وقت کمال عقل بجای آورده بود برای او بنویسد چنانکه
فرمود که إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا یعنی مگر آنانکه ایمان آورده‌اند و عمل صالح کرده‌اند که
ایشان را در کبر سن و ضعف و قوت و خرافت مزدی باشد که آن را منقطع و ناقص
نکرده‌اند بلکه چنانکه در وقت جوانی و قوت داری کردی همان عمل می‌نویسند و
از ابن عباس مرویست که مراد مؤمنان قرآن خوانند که چون بنهایت پیری رسند
و قصوری در عقل ایشان پیدا شود در آخر مزد ناکاسته بوی دهند بر طریق
جوانی بعد از آن بر طریق التفات آدمی را خطاب میکند که فَمَا يُكَذِّبُكَ پس چه
چیز ترا تکذیب میدارد ای سنگر بعث بَعْدُ پس از ظهور دلایل واضحه بِالدِّينِ
بروز جزا و حساب یعنی چه چیز ترا کاذب کرد اینک بجبین و انکار آن بعد از
ادله ساطعه مراد آنست که تو از کجا و چون که تکذیب مینمائی بجزا خلاصه
معنی آنست که آفریدن آدمی از نطفه و تقویم و تسویه اعضا و تدریج او در
مراتب زیاده تا بحد کمال و استوار بعد از آن تنکیس او تا رسید او تا برسیدن
بارذل عمر دلیل است بر قدرت خالق و هر که قادر باشد بر همه این عاجز نخواهد
بود از اعاده او پس چیست سبب تکذیب تو ای آدمی بجزا بعد از این دلایل
قاطعه أَلَيْسَ اللَّهُ آیا نیست خدای بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ حکم کننده‌ترین حاکمان
استفهام برای تقریر است یعنی بتحقیق که یقین که او احکم الحاکمین است
در هر چه کند و فرماید از تعذیب کفار و غیر آن پیغمبران پیغمبر صلی الله
علیه و آله هرگاه خواندی که الیس الله باحکم الحاکمین گفتی بلی و انا علی ذلک من
الشاهدین و از مقاتل منقولست که معنی آیه آنست که ای محمد آیا نیست خدای
تعالی اقضی القاضین بحکم کردن در میان تو و اهل تکذیب تو سورة العلق مکیة
تسع عشر آیات أُبَیّ بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کند که

هر که این سوره بخواند چنان باشد که جمیع سوره مفصل را خوانده و محمد بن حسان از
حضرت ابو عبدالله علیه السلم نقل کرده که هر که در روز یا در شب اقرأ باسم ربک بخواند
اگر در آن روز یا در آن شب بمیرد شهید مرده باشد و چنان باشد که با حضرت
رسول در راه خدا شمشیر زده باشد چون حق تعالی ختم سوره والتین نمود باسم
شما خود این سوره را نیز مفتتح ساخت باسم مبارک خود و فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
اکثر مفسران بر آنند که اول چیزی که بر حضرت رسول نازل شد پنج آیت است
از اول این سوره و نزد جمعی سوره فاتحة الکتاب و نزد بعضی سوره مدثر زهری
از عروه و عایشه روایت کرده که در بدایت کار رسول صلی الله علیه و آله هر خوابی
که دیدی همه در بیداری واقع شدی و چون تنها بودی ندا با و رسیدی او هیچ
کس را ندیدی روزی در غار حرا تکیه فرموده بود بر بالای کوهی بود که ناگاه
جبرئیل بر وظاهر گشت گفت ای محمد مرا بتو فرستاده اند و تو رسول خدای بدین
امت آنگه گفت اقرأ بخوان حضرت گفت ما انا بقاری من خواننده نیستم جبرئیل
مرا بگرفت و بیفشرد چنانکه بی‌طاقت شدم پس بگذاشت مرا و گفت بخوان همان
جواب دادم که ما انا بقاری دیگر مرا بگرفت و سخت بیفشرد گفت بگو اقرأ باسم
ربک الذی خلق رسول گفت من بترسیدم و تب بگرفتم و لرزه بر اعضای من
افتاد بحجره خدیجه رفتم و گفتم زملونی مرا بپوشانید و جامه بر سر من
کشید خدیجه جامه بر سر من افکند بخفتم دیگر باره جبرئیل آمد و آیه یا ایها
المدثر آورد برخواستم و اینحال را با خدیجه بگفتم که میترسم که این خیال سودا باشد
خدیجه گفت خدا اینحالت را از تو دور دارد تو مرد راست گویی و بخلق و حسن
محیای و صلهٔ رحم رعایت میکنی و متحمل آزار مردمان میشوی و مهمانان را اطعام
مینمائی و مردم را بر مصایب روزگار معاونت میکنی برخیز تا بنزد عمم رویم
و ورقه را از اینحال خبر دهیم پس نزد ورقه بن نوفل رفتیم او کتب اوایل خوانده
بود چون بشنید گفت هنیئاً لک یا محمد انت الناموس الاعظم در کتب

اوایل مانند توریة و انجیل و زبور خوانده ام که تو پیغمبر آخر الزمانی وختم نبوت
بتو شود ای کاش من در زمان تو بودمی تا نصرت تو کردمی چنین پنداشتم که ترا ازین
شهر بیرون کنند وحق تعالی هیچ پیغمبر را نفرستاد که او را نرنجانیدند آنگاه رسول
گفت هرگاه که جبرئیل آمدی من خواستی که خود را بیندازم او مرا بگرفتی ورقة
بن نوفل را ازین خبر دادم گفت ای محمد چون اینجا او را بر تو دست دهد خود را میندازی
بلکه بر جای خود بایست و آنچه گوید بشنو و یاد گیر دیگر باره که جبرئیل آمد گفت
انك نبي حقا اقرا گفتم چه بخوانم گفت بگو بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله
رب العالمین تا آخر سوره بر او خواند وگفت بگو لا اله الا الله پس نزد ورقه آمدم
وصورت حال را باو باز گفتم گفت مژده باد ترا بدرستی که من گواهی میدهم
که تو آنکسی که عیسی بن مریم بآمدن تو مژده داد و تو مثل موسی پیغمبر مرسلی و زود
باشد که بجهاد مامور شوی واگر من آن روز را دریابم با تو در جهاد معاونت
کنم چون ورقه وفات کرد فرمود که قس را یعنی ورقه را در بهشت دیدم
جامهای حریر پوشیده زیرا که او بمن گرویده بود و تصدیق کرده وقس به
معنی امام انصار است در علم دین واین روایت را حاکم ابو عبدالله باسناد
خود ابی میسره عمر بن شرحبیل نقل کرده ودر روایت دیگر آمده که آنحضرت
فرمود که جبرئیل از زیر خود نامه از حریر بهشت که بدر و یاقوت منسوج
بود بیرون آورده نزد من انداخت وگفت بخوان گفتم خواننده نیستم و درین
نامه نوشته چیزی نمی بینم جبرئیل مرا بر خود ضم کرد و منقبض ساخت چنانکه
نزدیک بود که بیهوش شوم تا سه نوبت این صورت واقع شد بعد از آن مرا
گذاشته این آیه بر من خواند که اقرا باسم ربك بخوان قرآن را در حالتی که
افتتاح کننده باشی یا استعانت کننده بنام خدای که پروردگار تست الذی خلق
آنخدایی که بیافرید همه چیز را یا خلق کرد آدم را از خاك بعد از آن آدمیان
که انتشار یافته اند در صنع و تدبیر و دلالت ایشان بیشتر است بر وجوب مبادی

مقصوده

مقصوده از خلق که اقرار نموده اند بذکر و فرمود که خلق الانسان آفرید
آدمیان را من علق از خونی بسته بعد از آنکه نطفه بودند اقرا تکرار برای مبالغه
یا اول امر است بقرائت برای نفس خود و ثانی برای تبلیغ وربك الاکرم
و پروردگار تو بزرگتر است از همه بزرگان و کرم او بیشتر است از همه کریمان
چه او منعم است بدون عوض و حاکم است بی تخوف از روی حقیقت کریم
بالذات اوست نه غیر او چه هر نعمتی که هست از جانب اوست یا بروجه اختراع
و یا از حیثیت تسبب الذی علم آنخدایی که آموزانید نوشتن را بالقلم بقلم
یا علم را بخط قید کند و با غایبان را بنامه آگاهی دهند در تبیان آورده که
مراد آدم است که حق تعالی علم خط را تعلیم او داد و اشهر آنست که اول کسی که خط
نوشت ادریس بود ابن عباس فرموده که حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وآله
گفتم یا رسول الله رخصت باشد که آنچه از تو بشنوم از احادیث بنویسم فرمود
نعم فان الله علم بالقلم علم الانسان بیاموخت جنس آدمی را مالم یعلم آنچه نه
میدانست از امور دین و دنیا بنصب دلایل و خلق قوی و انزال آیات یا محمد را تعلیم
داد از احکام شریعت آنچه بدان دانا نبود که وعلمك مالم تكن تعلم یا آدم را
تعلیم داد از احکام شریعت آنچه بدان عالم نبود که وعلم آدم الاسماء کلها
حاصل که حق تعالی درین آیات مبدء امر انسان و منتهای آن نموده بجهة اظهار
آنچه بر او انعام فرموده از تنقل او یعنی از اخس مراتب باعلای آن بجهة تقریر
ربوبیت و تحقیق اکرمیت خود فرمود که کلا باز ایست ای جاحد نعمت از جحود
و کفران خود و گویند کلا یعنی حقا و مرتبط بما بعد یعنی حقا که ان
الانسان بدرستی که آدمی لیطغی هر آینه از خدای خود گردن کشی میکند ان
راه استغنی بجهة آنکه دیده است یعنی توانگر گشته بکثرت و اموال و
مزیت و اولاد و در حدیث آمده که بار خدایا من پناه میگیرم بتو از دو چیز

که مرا از یاد مردم ببرد و از توانگری که مرا طاغی سازد بعد از آن بر طریق الْتِفات
خطاب با انسان میکند از روی تهدید و تحذیر از عاقبت طغیان و میفرماید
که اِنَّ اِلیٰ رَبِّکَ بدرستی که بسوی آفریدگار تست الرُّجْعیٰ بازگشتن همه در آخرت پس
طاغی و کافر نعمت را جزای خود خواهد رسانید پس هرگاه که آخر کار چنین خواهد بود
چگونه آدمی بسبب مال طاغی شود و عبادت را حقیر فرو گذارد و مسلم در صحیح خود آورده
که روزی ابوجهل ملعون با اصحاب گفت که این محمد در میان شما نماز میگذارد و روی
در خاک میمالد و شما او را منع نمیکنید و هیچ نمیگویید پس بحق آنکس که با او سوگند
میخورند که او را اگر نماز میگذارد ببینم پای بر گردن او نهم و او را هلاک کنم گفتند این ساعت
نماز میگذارد بشتاب نزد آنحضرت شتافت و چون نزدیک رسید بازگشت رنگ او
زرد گشته و لرزه بر اعضای او افتاده گفتند یا ابالحکم ترا چه رسید گفت چون
رفتم که قصد محمد کنم میان خود و محمد خندقی دیدم از آتش و اژدرهای دهن
بازکرده و مرغان پر در پر هم بافته این خبر بآنحضرت رسید فرمود بحق آن خدایی که جان
محمد در قبضه قدرت اوست که اگر بمن نزدیک شدی فرشتگان او را
پاره پاره کردندی و عضو عضو او را بربودندی پس این آیه نازل شد اَرَاَیْتَ الَّذِی
آیا می بینی تو آنکس را یَنْهیٰ عَبْدًا که باز میدارد بنده کامل را یعنی محمد را اِذا صَلّیٰ
در وقتی که نماز میگذارد حاصل که حق تعالی بر طریق تعجب خطاب بحبیب خود
میکند که ای محمد خبر ده بمن که شخصی منع صلوات کند و بنده را از نماز باز دارد
جزای او چگونه باشد و حال او نزد حق تعالی بر چه وجه باشد و عقوبت او در چه
مرتبه اَرَاَیْتَ اِنْ کانَ آیا می بینی تو ای ناهی عبد از صلوة اگر بنده منهی باشد
از نماز خود عَلَی الْهُدیٰ بر راه راست اَوْ اَمَرَ یا فرماید خلق را از روی هدایت
بِالتَّقْویٰ به پرهیزکاری او را باز توان داشت از آن اَرَاَیْتَ اِنْ کَذَّبَ آیا می
بینی اگر تکذیب کند ابوجهل ترا یا مطلق سخن حق را و تَوَلّیٰ و روی بگرداند

از ایمان و بر گردد از طریق فرمان چه نوع عذاب باشد او را در آن جهان اَلَمْ یَعْلَمْ
آیا ندانسته است ابوجهل یعنی دانا نیست بِاَنَّ اللّٰهَ یَریٰ بآنکه از روی تحقیق خدا میبیند
و میداند قصد او را و مطلع است بر افعال شنیعه او و ویرا بر آن جزا خواهد داد و در آیه
اشارت است بآنکه حق تعالی از برای محو انتقام میکند از مبطل حاصل که خطاب اول و
آخر با جمع و منهی است که پیغمبر است صلی الله علیه و آله و در خطاب ثانی رجم بنای ابوجهل
پس حق تعالی بحکم حکم است که دو خصم نزد او حاضر شوند و او هر یکی را مخاطب سازد به
خطابی که مناسب او باشد از اکابر علما منقولست که در کلمه اِنَّ اللّٰهَ یَریٰ هم وعد
مندرج است و هم وعید ای عابد زاهد پرستش کن بر طریق خلوص که خدا ترا
می بیند و ای فاسق توبه کن که فعل ترا می بیند ای مرائی اخلاص ورز که ترا می بیند
و ای در خلوت قصد گناه کرده شرم کن که ترا می بیند در خبر است که درویشی بعد از
گناه توبه کرده بود و پیوسته میگریست گفتند چه گریه میکنی که حق تعالی عفو
و غفور است گفت هرچند عفو کند خجلت آن را که می دید چگونه از خود دفع
کنم آورده اند که نوبت دیگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله نماز میگذارد ابوجهل
گفت مرا میترسانی و حال آنکه مجلس من از همه اهل وادی بزرگتر است و اهل
مجلس من در عدد بیشتر آیه آمد که کَلّا باید که باز ایستد آن ناهی معاند و آن
کافر جاحد که ابوجهلست یا حقا که لَئِنْ لَمْ یَنْتَهِ هر آینه اگر باز نایستد آن ناهی
یعنی ابوجهلست از ایذای محمد و از نهی او از عبادت لَنَسْفَعًا هر آینه بقهر و شدت
بگیریم او را بِالنّاصِیَةِ بموی پیشانی او و ویرا بعنف و تعدی بدوزخ کشیم ناصِیَةٍ
بگیریم و بکشیم موی پیشانی او را کاذِبَةٍ خاطِئَةٍ دروغ گوست و خطاکار
یعنی ابوجهل و بجوادی تمام او را بدوزخ کشیم فَلْیَدْعُ نادِیَهُ پس باید که
بخواند اهل مجلس و عشرت خود را تا یاری او دهند سَنَدْعُ الزَّبانِیَةَ
زود باشد که ما بخوانیم زبانیه دوزخ را که ملائکه غلاظ و شدادند برای

بردن او بلدو مرخ ابن عباس از حضرت پیغمبر صلعم نقل کرده که ابوجهل اهل مجلس خودرا می
خواند هرآینه اورا میگرفتند و هلاك میکردند کلّا باید که بازایستد ابوجهل از این قول
باطل که بخیانت که او میگوید و تصوّر میکند لا تُطِعْهُ فرمان مبر او را یعنی محمد بر ترك
نماز یعنی بر مخالف او ثابت قدم باش وَاسْجُدْ و سجده کن خدا را یعنی بر سجود خدا
استمرار نمای مراد آنست که بردوام نماز کنا وَاقْتَرِبْ ونزدیك شو بپروردگار خود
بوسیله طاعت مراد قرب و منزلت است و مکانت ابن مسعود از حضرت پیغمبر صلعم
نقل کرده که آنحضرت فرمود وقتی که بنده بپروردگار خود اقرب باشد که در سجود
باشد و این سوره از عزایم اربعه است باجماع علما یا امر بر طریق وجوب سجده بر قاری
و هم بر سامع و از حضرت ابو عبدالله علیه السّلام روایت است که العزایم الم تنزیل
وحم سجده و والنجم واقرء وما عداها فی جمیع القرآن مسنون ولیس مفروض
یعنی این چهار سوره از عزایمند و ما عدای آن در تمام قرآن سنّت است و مفروض
نیست سورة القدر وهی خمس آیات اُبَی بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله روایت کرده که هرکه این سوره بخواند چنان باشد که تمام ماه رمضان
روزه داشته ولیلة القدر را در طاعت و عبادت احیا کرده و از حضرت
ابو عبدالله علیه السّلام منقولست که هرکه انّا انزلناه را بجهر بخواند همچنان
کسی باشد که شمشیر در راه خدا کشیده و جهاد کرده باشد و هرکه آنرا آهسته
بخواند مثل کسی باشد که در خون خود غلطیده باشد در راه خدا و هرکه
آنرا ده بار بخواند هزار گناه از دیوان او محو شود بدانکه چون حق تعالی
ختم سورهٔ علق بود امر بسجود و تقرّب بجانب او افتتاح این سوره کرد
بذکر لیلة القدر که تقرّب در آن بیشتر است از بواقی لیالی و سایر
ایام سال و فرمود که بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ ثعلبی در تفسیر خود از
وهب منبه روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه وآله اصحاب خود را

خبر داد که در بنی اسرائیل عابدی بود شمعون نام که هزار ماه سلاح پوشیده
در راه خدا جهاد کرد اصحاب متعجب شده گفتند ما با این عمر کوتاه و عملهای قاصر
بچنین دولتی چگونه توانیم رسید حق تعالی این آیه فرستاد که اِنّا اَنْزَلْناهُ بدرستی
که ما فرستادیم قرآن را از لوح محفوظ باسمان دنیا فی لَیْلَةِ الْقَدْرِ در شب قدر یعنی
ابتدای نزول آن درین شب بود و یا تمام قرآن درآن شب از لوح محفوظ باسمان دنیا
آمد و در بیت العزت لسفره سپرده شد و روح الامین در مدت بیست و سه
سال آیه آیه و سوره سوره بحسب مصالح بدنیا آورده و این قول معظم مفسرانست
وَما اَدْرٰیكَ و چه چیز دانا کرد و اعلام کرد ترا تا بدانی مٰا لَیْلَةُ الْقَدْرِ که چیست شب قدر
یعنی درایت تو بقدر و عزت و شرف و غایت فضل و منتهی علو قدر آن
نمیرسد و بجهة مزیت قدر و عزت و شرافت این شبست که هرکه در او طاعت
کند عزیز و مشرّف گردد و عملی که در او واقع شود نزد حق تعالی با قدر بود و یا
هر بیقدری که درین شب احیا کند با قدر گردد و گویند لیلة القدر بجهة آنست
که درین شب از نزد ملك ذی قدر نازل شد بر رسولی ذی قدر بر دست ملك
ذی قدر و گویند قدر بمعنی قضا است یعنی در او تقدیر کند هر کاری که مشحون
بحکمتست که تغیر را در آن راه نباشد یا قدر بمعنی تنگیست چه زمین در آن
شب بر ملایکه تنگ شود از بسیاری ایشان که بزمین آیند لَیْلَةُ الْقَدْرِ خَیْرٌ
شب قدر بهتر است مِنْ اَلْفِ شَهْرٍ از هزار ماه که غازی بنی اسرائیل یعنی شمعون
در آن شب جهاد کرده هر کسی که دریابد آنرا و بطاعت برون آورد مرویست
که شمعون مردی قوی هیکل و شجاع بود و همه کفار بجهة کثرت محاربه او عاجز
بودند و در دفع او هیچ چاره نداشتند و آخر نزد زن وی رفتند و او را
بمال دنیا فریب دادند گفتند چون او بخسبد وی را ببند تا او را هلاك
کنیم زن وی را بریسمان قوی ببست چون آگاه شد ریسمان بگسیخت و با زن
گفت چرا چنین کردی گفت تا قوت ترا بیازمایم که در چه مرتبه است و اکنون

بگو که ترا بچه توان بست که از آن عاجز شوی گفت بموی سر من شبی دیگر او را بموی
وی بستند چون بیدار شد عاجز گشت وزن کفار را خبردار کرد بیامدند و او را
بماوای خود بردند و چشمهایش بدر آوردند و گوش و بینی او را ببریدند وی بدرگاه
الهی نالید حق تعالی چشمها و اعضایش بوی باز داد و از بندش خلاص کرد و ملک ایشان را
قصری بود که بر بالای آن ستونهای محکم بنا کرده بودند و بر آنجا نشسته شمعون بیامد
و آن ستونها را بجنبانید ملک از قصر در افتاد و هلاک شد و لشکر او را بتمامی بقتل
در آورد و همین طریق با کفار مدت هزار ماه کارزار مینمود حق تعالی بحبیب
خود خطاب کرد که من شبی داده ام که تو و امت تو اگر در آن شب بعبادت بیرون شتابید
ثواب آن بهتر باشد ازین هزار ماه که شمعون با کفار جهاد میکرد بعضی گفته‌اند
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله چهار عابد را نام برد که ایشان هشتاد سال
خدا را پرستیده بودند و طرفة العینی از یاد او غافل نبودند حضرت یحیی و
زکریا و حزقیل و یوشع صحابه را از این تعجب آمد جبرئیل این سوره آورد و
باز نمود که عبادت در شب قدر بهتر از هزار ماه عبادت ایشانست از
ابوبکر وراق روایتست که ملک سلیمان هزار ماه بود و ملک ذی
القرنین نیز هزار ماه جبرئیل گفت که هر آن مؤمن که این شب را دریابد وی را
بهتر از ملک سلیمان و اسکندر باشد و از حضرت امام حسن بن علی علیهما السلام
روایتست که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود که در خواب
دیدم که بوزینگان بر منبر من میرفتند و چون جبرئیل آمد صورت واقعه را
با او اعلام کردم گفت آنها بنی امیه باشند که بعد از تو بناحق بر منبر تو آیند
من گفتم مدت ملک ایشان چند باشد گفت هزار ماه من دلتنگ شدم
جبرئیل مرا تسلی داد و سورة الکوثر و سورة القدر بمن آورد و در آن باز نمود که
شب قدر بهتر از هزار ماه بنی امیه است قتیبه گوید که از اول عهد بنی
امیه شمار نگاه میداشتم تا آخر هزار ماه بود نه زیاده و نه کم و باید دانست که

علما را درین شب اختلاف بسیار است جمهور ایشان بر آنند که شب قدر در ماه رمضانست
و در تعیین آن اختلاف کرده اند آنچه مشهورست نزد علما از شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم
بیرون نیست و اصح قول آنست که آن در عشر آخر ماه رمضانست و از حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله در عشر آخر ماه رمضان اهل خود را بیدار
میکرد و بعبادت ترغیب میفرمود و میگفت شب قدر را درین ماه شب طلب کنید و ابو
بصیر از حضرت ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده که چون دهه آخر میرسید ازار محکم
می بست و از زنان اجتناب مینمود و همه شبها احیا میکرد بعبادت و از کارهای دنیا دور
میشد و نزد ابوسعید خدری شب قدر بیست و یکم ماه رمضانست و در صحیح بخاری
مذکورست که ابوسعید خدری گفت پیغمبر را دیدم که شب بیست و یکم تا روز نماز میکرد
و آن شب تا صبح از آسمان باران آمدی و در مسجد آب فرود آمدی رسول الله صلی الله علیه و آله
در میان آب و گل سجده میکرد بامداد چون از مسجد بیرون آمد اثر گل از جبهه و انف
مبارکش نمایان بود و نزد اکثر علمای امت شب بیست و سیم است و اخبار اهل بیت
نیز همین است عیاشی باسناد خود از زراره روایت کرده که عبد الواحد بن مختار
انصاری گفت که از حضرت ابی جعفر علیه السلام سؤال کردم از لیلة القدر فرمود که
در دو شبست شب بیست و یکم و شب بیست و سیم است یکی ازین دو شب برای
من جدا کن فرمود که میشود ترا که عمل کنی در دو شب لیلة القدر یکی از آن دو شبست و
شهاب بن عبد ربه گفت که حضرت ابی عبدالله را گفتم که خبر ده مرا از لیلة القدر
فرمود که در شب بیست و یکم و بیست و سیم است عبدالله بن بکیر از زراره روایت
کرده که از صادقین صلوات الله علیهما پرسیدم که در لیالی ماه رمضان کدام شب
غسل سنتست فرمودند در شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم بعد از آن
فرمود که شب بیست و سیم لیلة الجهنی است و تسمیه این بلیلة الجهنی بجهت
آنست که مرد جهنی نام نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله
منزل من از مدینه دورست شبی از شبهای ماه رمضان تعیین فرما تا بعد

آنیم و بعبادت قیام نمایم آنحضرت فرمود که علیک بلیلة الثالث والعشرین برتو
باد که شب بیست و سیم اختیار کنی برای عبادت و در خبر آمده که شیطان در این شب
قدر بیرون نیاید تا بروز دیگر بوقت چاشت و نتواند که کسی را آزار رساند
و سحر هیچ ساحری در آن اثر نکند و از ابن عباس مرویست که حق تعالی در این شب
جبرئیل را با هفتاد هزار ملائکه از سدرة المنتهی بزمین فرستد با ایشان علمهای
نور باشد و آن علمها را در چهار جانب بزنند اول بر پشت بام کعبه دوم بر سر
روضه مطهر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سیم در بیت المقدس چهارم
در طور سینا و جبرئیل با ملائکه گوید پراکنده شوید در زمین پس هیچ سرای
و بقعه نماند که در آنجا مؤمنی و مؤمنه باشد الا که در آنجا بروند مگر خانه که در
او سگ یا خوک باشد یا جنب از حرام یا صورت مجسم باشد و همه زبان به تسبیح
و تهلیل بگشایند و استغفار کنند برای امت محمد و چون صبح شود روی بآسمان
نهند ساکنان آسمان دنیا باستقبال ایشان بیرون آیند و گویند که خدا بر امت
محمد چه کرامت فرمود گویند صلحای امت را بیامرزید و شفاعت ایشان در حق
اهل ایمان قبول فرمود پس فرشتگان بآسمان دوم برآیند فرشتگان آن آسمان
پرسند و همان جواب شنوند و اظهار مسرت و سرور کرده بتسبیح و تهلیل مشغول
شوند بهمین سؤال تا بآسمان هفتم رسند نزد سدرة المنتهی همین حدیث گویند
و همین جواب شنوند و زبان بتسبیح بگشایند اهل بهشت عدن آواز ایشانرا
بشنوند با رضوان گویند که این چه آوازاست گوید فرشتگان اند که خدا را
تسبیح و تهلیل میکنند برای امت محمد ایشان نیز آواز بردارند بر تسبیح و
تحمید و حاملان عرش نیز چون آواز ایشان شنوند و کیفیت احوال معلوم
نمایند تسبیح و تهلیل ملک جلیل قیام نمایند از جانب الهی خطاب در رسد که این
چه آوازاست و او عالمتر باشد گویند شنیده ایم که امت محمد بشرف مغفرت
تو مشرف شده اند و شفاعت صالحان در حق طالحان مقبول درگاه تو شده

الله

الله تعالی فرماید آری امت محمد راست نزد من آنچه هیچ چشم ندیده باشد و هیچ گوش نشنیده
و بر خاطر هیچ آدمی نگذشته باشد و در خبر دیگر آمده که جبرئیل با هفتاد هزار فرشته
بزمین فرود آیند و میکائیل با هفتاد هزار و لوای احمد را بیاورند و آن را چهار
چشم دو ابر باشد یکی بشرق و دیگری بغرب یکی بآسمان و دیگری بزمین و بر لوای
احمدی نوشته باشد که امةٌ مذنبةٌ و ربٌ غفورٌ و هیچ جائی نباشد که جبرئیل
با فرشته در آنجا نرود و سلام نکند و سلام ایشان باهل ایمان بود چنانکه میفرماید
که تنزل الملائکة فرود آیند فرشتگان بزمین والروح و فرود آید جبرئیل
با ایشان بنهاد در شب قدر اظهر آنست که جبرئیل با فرشتگان که ایشان را علاقهٔ
آشنائی باهل زمین است فرود آید و بخانهای مؤمنان در روند و جبرئیل با
مؤمنان مصافحه کند و علامت مصافحه جبرئیل اقشعرار جلد و رقت قلب و اشک
چشم باشد حاصل که بجهة شرافت این شب ملائکه و روح فرود آیند باذن ربهم
بفرمان آفریدگار خود یا بعلم پروردگار خود کما قال انزله بعلمه من کل امر از جهة
هر کاری بزرگ که حق تعالی قضا فرموده است یا بهر کاری از خیر و برکت یا بهر امری
از روزی و اجل سلامٌ تقدیم خبر جهت افاده حصر است یعنی نیست این شب مگر
سلام بجهة کثرت سلام کردن ملائکه در این شب بر قائم و راکع و ساجد اهل ایمان یا
سلامتیست از شیاطین و وساوس ایشان چه در این شب ممنوع باشند که ضرری
و اذیتی بکسی رسانند هی این سلامتی و برکت و فضیلت و کرامت در آن شب ممتد است
حتی مطلع الفجر تا دمیدن سفیده صبح صادق **سورة البینة وهی ثمان آیات**
ابی بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که اگر مردمان بدانستندی
آنچه در این سوره است از فضیلت و مثوبت اهل و مال را رها کردندی و این
سوره میخواندندی یا می آموختندی و هیچ منافقی این سوره نخواند و نه کسی که
در خدا شک داشته باشد و بخدای سوگند که از آن زمان که حق تعالی آسمان
و زمین را آفرید فرشتگان این سوره را میخوانند و در هیچ وقت فتور

در قراءت ایشان نمی‌شود و هیچ بنده این سوره نخواند مگر که او سبحانه فرشتگان را
بفرستد تا محافظت او کنند دین و دنیای او را و از برای وی طلب مغفرت و
رحمت کنند و اگر در روز قراءت کند بعدد هرچه روشنی روز و تاریکی شب
با او رسد او را ثواب دهد و حضرت ابو جعفر علیه السلام فرمود که هر که سوره
لم یکن تلاوت کند از شرک بری گردد و در دین محمد ثابت و راسخ گردد و در
روز قیامت با صفت ایمان مبعوث شود و حساب او را آسان کند و بدانکه
چون حق تعالی در سوره قدر بیان فرمود که قرآن حجت است درین سوره بیان
میفرماید کفاری که قبل از نزول قرآن بودند هیچ وقتی خالی از حجت نبوده اند
میفرماید که بسم الله الرحمن الرحیم لم یکن الذین کفروا نبودند آنانکه
کافر شدند من اهل الکتاب از اهل کتاب و مشرکان پیش از آنکه حضرت رسالت
مبعوث شود گفتند ما باز نمی‌ایستیم از دین خویش و ترک آن نمیکنیم تا آنکه پیغمبر
موعود که در توریة و انجیل مکتوبست مبعوث گردد یعنی حضرت محمد
صلی الله علیه و آله حق تعالی ازین خبر داده که اهل توریة یعنی یهود و نصاری
که ملحد شدند در صفات خدا والمشرکین و از شرک آرندگان که عبده اصنام
بودند منفکین باز ایستادگان از کفر حتی تأتیهم البینة تا آنگاه که آمد بدیشان
حجتی روشن یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله یا قرآن که مبین حقیت یا
سایر معجزات وی چنانکه میفرماید که آن حجت بینه رسول من الله فرستاده‌ایست
از جانب خدا یتلوا که آن فرستاده میخواند بر امت خود صحفا مطهرة صحیفهای
پاکیزه از کذب و بهتان و کجی و بطلان یعنی قرآن و تسمیه قرآن بصحف جهت
آنست که آن جامع اسرار جمیع صحایف است فیها کتب در صحف مطهره نوشتهایست
قیمة درست و راست و ناطق بحق که مواعظ و احکام است خلاصه معنی آنست
که اهل کتاب و مشرکان بر دین خود بودند تا آنکه حضرت پیغمبر بیامد و ایشان را
بایمان خواندند و بعضی از ایشان که تارک عناد و جحود بودند بشرف ایمان

رسیدند

رسیدند و ما تفرق الذین و متفرق نشدند آنانکه اختلاف نکردند در شان پیغمبر
جماعتی که اوتوا الکتاب داده شده اند کتاب توریة و انجیل الا من بعد ما جاءتهم
البینة مگر بعد از آنکه آمد بدیشان حجتی مبین که حضرت محمد است و پیش از
بعثت آنحضرت همه مجتمع بودند بر تصدیق وی و بعد از آنکه مبعوث شد مختلف
شدند بعضی بوی گرویدند و برخی کافر گشتند حاصل که اهل کتاب قبل از بعثت
آن قدوه احباب وعده میدادند بر اجتماع کلمه و اتفاق کردن بر حق و وقتی که
آنحضرت مبعوث شد پس ایشان را از حق تفریق نمودند و بر کفر و باطل ثابت گردانیدند
مکر امت محمد ایت کریمه و کانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا فلما جاءهم
ما عرفوا کفروا به و ما امروا و مامور نشدند اهل کتاب بآنچه در توریة و انجیلست
الا لیعبدوا الله مگر بجهة آنکه پرستش کنند خدا را مخلصین در حالتی که پاک کننده باشند
له الدین برای خدا کیش خود را از شرک و الحاد حنفاء میل کنندگان از عقاید
باطله بدین اسلام و یقیموا الصلوة و بپای دارند نماز فریضه را در اوقات آن و
یؤتوا الزکوة و بدهند زکوة واجبه در محل خود و ذلک و آنچه مامور شدند
بآن دین القیمة دین و ملتیست که درست و راست ان الذین کفروا بدرستی که
آنانکه کرویدند من اهل الکتاب از اهل کتاب که یهود و نصاری اند
والمشرکین و از مشرکان که عبده اصنام اند فی نار جهنم در آتش دوزخ باشند
روز قیامت خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند در آن و اگرچه عذاب ایشان در
شدت و صعب باشد یعنی عذاب اهل شرک اشد باشد از عذاب اهل کتاب
اولئک هم آن گروه ایشانند شر البریة بدترین آفریدگان ان الذین آمنوا بدرستی که
آنانکه گرویدند و عملوا الصالحات و کردند عملهای پسندیده و ستوده اولئک
هم خیر البریة آن گروه ایشانند بهترین آفریدگان جزاؤهم پاداش ایشان که
خیر البریه اند عند ربهم نزد پروردگار ایشان جنات عدن بوستانهای با
قامت است تجری من تحتها الانهار که میرود از زیر اشجار یا قصور آن جویها

دران چه بوستان بی آب مرغوب نیست خالدین فیها جاوید باشند در آن
بهشتها ابدا همیشه این تاکید خلود است رضی الله عنهم خوشنود باشد خدای از
ایشان بجهت توحید و تنزیه او سبحانه مما یلیق و کسب طاعات و خیرات و از حضرت
امام رضا علیه التحیة والثنا مرویست که مراد بخوشنودی خدا از ایشان اراده ثواب
عظیم است و رسانیدن ایشان بمرتبه جلیله و رضوا عنه و خوشنود باشند
ایشان از خدا بدادن ثواب بحساب و رسانیدن ایشان بنعمتهای مرادات ذلک
آنچه مذکور شد از جنات و رضوان لمن خشی ربه برای کسیست که بترسد از
عقوبت پروردگار خود یعنی از معاصی اجتناب نماید و بمثوبات موجبه اشتغال
کند و در کتاب شواهد التنزیل ابو القاسم حاکم حسکانی روایت کرده که حاکم ابو عبد الله
حافظ مرا خبر داد باسناد مرفوع بریزید بن شراحیل انصاری کاتب حضرت
امیر المؤمنین علی علیه السلام شنیدم از آنحضرت که فرمود که در وقت رحلت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله پشت مبارک او را بسینه خود کرم کرده بودم
فرمود ای علی آیا شنیدی آیه کریمه ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم
خیر البریة ایشان شیعیان تو اند و وعده گاه من با شما در کنار حوض کوثر
خواهد بود در وقتی که جمیع خلق اولین و آخرین مجتمع شده باشند برای حساب
و جزای شما را بخوانند و شما سعید رویان و دست و پا سفید باشید و همه
اعضای شما نورانی و درخشنده بود و شما را در آن روز بغر المحجلین ندا کنند
و این موجب فوز و فلاح شیعیان آنحضرتست و مقاتل بن سلیمان و ضحاک نقل
کرده که ابن عباس فرمود که آیه اولئک هم خیر البریة در شان عالیشان
علی بن ابی طالب و اهل بیت او صلوات الله علیهم اجمعین نازل شده و حافظ
ابو نعیم اصفهانی در کتاب خود که مسمی بحلیة الاولیاست باسناد خود روایت
میکند از ابن عباس که چون این آیه نازل شد حضرت رسالت خطاب کرد بشاه
اولیا و فرمود که ای علی مراد بخیر البریة توئی و شیعه تو یا علی در آن روز محشر که

حق تعالی خلق را برانگیزد تو و شیعه تو راضی و خوشنود باشید و حق تعالی نیز از شما خوشنود
باشد و اعدای تو یا علی در آن روز محشور شوند در حالتی که در آن روز مغضوبان و مقهوران
باشند و طبری نیز در کتاب مناقب خود ذکر کرده باسناد از مسروق که او گفت من از
عایشه شنیدم که میگفت که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که در حق خوارج می
فرمود که هم شر الخلق والخلیقة یقتلهم خیر الخلق والخلیقة و قاتلهم علی بن ابی طالب فی النهروان
یعنی خوارج بدترین آفریدگانند بکشد ایشان را بهترین آفریدگان باتفاق حضرت
امیر المؤمنین علی علیه السلام در نهروان ایشان را بقتل رسانند سورة الزلزال و هی تسع
آیات ابی بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که قراءت این
سوره کند چنان باشد که قراءت سورة البقره کرده و ثواب کسی که ربع قرآن را تلاوت
کرده باشد و این روایت از علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا نیز مرویست و انس بن مالک
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کند که آنحضرت از مردی پرسید
که یا فلان متزوج شده گفت نه یا رسول الله نیز اگر نزد من چیزی نیست که بآن
متزوج شوم فرمود مگر با تو قل هو الله احد نیست گفت بلی فرمود که آن ثلث قرآنست
بعد از آن فرمود که آیا نیست با تو اذا زلزلت الارض گفت بلی فرمود که آن نیز ربع
قرآنست بعد از آن فرمود تزوج تزوج برو زن کن و این را سه بار تکرار کرد و
بعد از و ابو عبد الله علیه السلام مرویست که ملال مگیرید از قراءت اذا زلزلت و
هر که قراءت او در نوافل اذا زلزلت باشد حق تعالی هرگز او را مبتلا
نکند بزلزله و صاعقه و آفتی از آفات دنیا هلاک نشود و چون بمیرد مامور شود
بداخل شدن در بهشت و در وقت دخول حق تعالی با و خطاب کند که مباح کردانیدم
بهشت خود را برای تو پس در آن ساکن شو و از هر جا که خواهی و آرزو کنی آرام گیر که
ممنوع نیستی از آن بدانکه چون حق تعالی ختم سورة البینه نمود به بیان حال مؤمنان و
کافران افتتاح این سوره نمود به بیان وقت آن و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم
اذا زلزلت الارض چون جنبانیده شود زمین زلزالها و جنبانیدن وی که

مقاربت بنزدیک نفخهٔ اولی و ثانیه وَاَخْرَجَتِ الْاَرْضُ وچون بیرون آید زمین اَثْقَالَهَا
بارهای گران خودرا که اجساد اموات ودفاین وکنوز است یعنی آن را از درون خود بیرون .
اندازد و فایدهٔ اخراج دفاین وکنوز واظهار آن تحسر عصاتست در وقتی که نظر بآن کنند
زیراکه ایشان بواسطهٔ آن در خلق عاصی شده اند ومرده اند وآن را گذاشته اند وازنفع آن
محروم گشته وَقَالَ الْاِنْسَانُ وگوید آدمی یعنی کافر ومنکر بعث ویا همه آدمیان بعد از
مشاهدهٔ اینحال از روی تعجب گوید مَا لَهَا چیست مر زمین راکه همه متزلزل شده
وپوشیدهای خودرا آشکارا میکند وقول اول اصحست چه کافران عیهٔ عدم تصدیق
به بعث چون امر قطعی به بینند قایل این قول شوند چنانکه گویند من بعثنا من مرقدنا
اما مؤمنان گویند هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ آن روز
سخن گوی شود زمین بزبان حال واضح آنست که حق تعالی قوت تکلم دراو آفریند
چنانکه در طور شجرهٔ موسی بسخن درآمد وگوید اَخْبَارَهَا خبرهای خود را یعنی خبر
دهد که این جنبیدن وبیرون آمدن مدفونات بسبب چیست یا خبر دهد از
عملهای هریک از مکلفان که بر بالای آن کرده باشند از خیر وشر واین قول
اظهر قولین است ومصدق اینست ودر حدیث واقع شده که حضرت با اصحاب
خود میگفت که آیا میدانید که خبرهای زمین چه باشد گفتند الله ورسوله اعلم
فرمود که گواهی دهد بر هر مردی وزنی که بآنچه عمل کرده باشند بر بالای آن مرویست
که ابوامامه در مسجد الحرام نماز میگذارد هر نمازی را در بقعهٔ از آن پرسیدند که
چرا چنین میکنی گفت همهٔ زمین روز قیامت گواه باشند واین آیه تلاوت کرد
که يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ اَخْبَارَهَا بِاَنَّ رَبَّكَ یعنی سخن گوید زمین بسبب آنکه پروردگار
تو اَوْحٰى لَهَا وحی کند مر او را یعنی امر کند ودستوری دهد او را که خبر دهد از
عملهای مردمان که بر تو واقع شده ویا معنی آنست که تحدیث زمین باین وجه
باشد گوید خدای وحی کرده بمن خبرها را پس خبر دهم شما را بآنچه از شما
صادر شده باشد و واحدی باسناید و ثعلبه روایت کرده که پیغمبر فرمود

که باوضو بودن برای نماز بهترین عملیست باید که محافظت کنید وخودرا نگه دارید از زمین
که آن مادر شماست وهیچ کس در او عمل خیر وشر نکند الا که او خبر دهنده باشد بآن در روز
قیامت يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ در آن روز باز گردند مردمان از مخارج خود بموقف حساب
اَشْتَاتًا پراکنده گان یعنی گروه گروه جمعی نورانی وایمن وطایفهٔ ظلمانی وخایف روی
بمحاسبه گاه آورند یا از حساب باز گردند بعد از عرض پراکنده گی بعضی متوجه بهشت شوند
وبعضی از جانب دست چپ بدوزخ شتابند لِيُرَوْا اَعْمَالَهُمْ تا نموده شوند عملهای خود را
برؤیت قلب یعنی بأعمال خود معرفت پیدا کنند یا ببینند بچشم سر جزای کردارهای خود یا
صحایف اعمال خود را بخوانند وآنچه کرده باشند از صغیره وکبیره بنظر ایشان در آید
همچنانکه میفرماید فَمَنْ يَعْمَلْ پس هر که از اهل ایمان عمل کند مِثْقَالَ ذَرَّةٍ همسنگ
مورچهٔ خورد یا مقدار ذرهٔ آفتاب خَيْرًا يَرَهُ از نیکی ببیند آن را به پاداش آن وَ
مَنْ يَعْمَلْ وهر که بکند عمدا یا سهوا مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ همسنگ بودن مورچه
سرخ یا هبا از بدی ببیند مکافات آن را که مغفرت الهی شامل حال او نشود ودر اسباب
نزول آورده که دو کس بودند یکی سایل را لقمه وکسره وکره میتواخت ومیگفت این
اندکست چیزی بسیار خیر باید کرد تا بران مزد دهند ودیگری گناه خرد را خوار
میداشت ومیگفت بنظره وخطیره مؤاخذه نخواهد بود بلکه بکبایر عذاب خواهند
کرد حق تعالی آیهٔ مذکوره را در باب ایشان وکس فرستاد ومرویست که صعصعه بن
ناجیه بنزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله آمد وگفت یا رسول الله از آنچه بر تو
فرود می آید بر من خوان حضرت این آیه خواند گفت حسبی همین بسندیده ام
ملا که لیست هر آنکه نشنوم از قرآن غیر از این آیه از عبدالله بن مسعود روایت است که محکمترین
آیتی در قرآن این آیه است و پیغمبر خدا این آیه را جامعه فاذه کفتی از ابن عباس مرویست
که هیچ مؤمنی وکافری نباشد که در دنیا خیری وشری بکند مگر که حق تعالی در روز
قیامت عمل ویرا بوی نماید اما سیئات مؤمن را بیامرزد وحسنات او را مزد دهد
وحسنات کافر را رد کند وبسیئات معذب سازد و محمد بن کعب گفته که معنی آیت

که هرکه در دنیا مثقال ذرّه نیکی کند و او کافر باشد جزا یابد در مال و فرزند و نفس تا چون
از دنیا برود او را هیچ چیز نباشد و اگر مثقال ذرّه بدی کند و او مؤمن بود در دنیا
عقوبت یابد بحادثه که بوی رسد در نفس و مال و فرزند تا چون از دنیا برود
او را هیچ فعل بدی باقی نباشد و در خبر است که چون این آیه نازل شد بعضی از
اصحاب گفتند یا رسول الله این کار عظیم است که هر مثقال ذرّه از عملی که از ما
صادر شود حساب کنند فرمود که مکارهی که در دنیا بشما میرسد از رنج
و بیماری و مصیبت در برابر مثاقیل شرّ شماست اما مثاقیل خیر ملخر است تا روز
قیامت بشما دهند سورة العادیات مکیة عشر آیات ابیّ بن کعب از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کند که هرکه این سوره بخواند بعدد هرکه
بیتوته کرده در مزدلفه و در مجمع حاضر شده باشد ده حسنه برای او بنویسند
و از حضرت ابو عبد الله علیه السلام مرویست که هرکه والعادیات بخواند و بدان
مداومت کند حق تعالی او را در قیامت با حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام مبعوث
ساند و از رفقای و جلسای آنحضرت باشد در جنّت عدن و چون این سوره در ذکر
قیامت است و جزای اعمال چنانکه سورة الزلزال از ینجهة آن را باین متصل ساخته و
فرموده که بسم الله الرحمن الرحیم ° و در بعضی تفاسیر آمده که حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله منذر بن عمر انصاری را با خیلی از صحابه بقبیلهٔ از کنانه فرستاد و فرمود
که باید فلان روز بوقت صبح بدیشان شبیخون زنید و غارت کنید و باید
که فلان روز بیایید ایشان چنان کردند و در باز آمدن بسبب عبور بر رود
خانهٔ عظیم توقفی افتاد منافقان زبان دراز کرده با یکدیگر میگفتند که تمام این
سریه در بادیه هلاک شدند و کسی نیز که خبری از ایشان برساند نمانده این
سخن بمؤمنان رسیده اند و غمناک شدند حق تعالی برای دلخوشی اهل ایمان از حال
آن سپاه بفرستادن این سوره خبر داد ° و از حضرت ابو عبد الله علیه السلام و جمعی
کثیر از مفسران و محدثان در سبب نزول این سوره فرموده اند که جماعتی از

امرا

اعراب از بنی سلیم بنزدیک مدینه آمدند و در وادی رمله جمع شدند و غرض ایشان
از اجتماع آن بود که بر مسلمانان شبیخون آورند و بحضرت رسالت کیدی کنند و ایذا
و آزار بآن سرور رسانند چون آنحضرت بر احوال ایشان مطلع شد علم اسلام
بابوبکر داد و او را با جمعی از اهل اسلام نزد ایشان روان کرد و بر محاربه امر فرمود چون
ابوبکر علیه اللعنه بحوالی آن وادی رسید ایشان بر حال او مطلع شدند تهیه جنگ
کردند و در محاربه مبادرت نمودند و خود را بلشکر اسلام رسانیدند و آغاز جنگ
کردند ابوبکر لعین از ایشان بترسید و روی بگریز نهاد و بواسطه انهزام و عدم
ثبات و رسوخ او جمعی از مسلمانان بقتل در آمدند و چون ابوبکر علیه اللعنه
منهزم شد و توفیق فتح و فیروزی نیافت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
روزی دیگر علم بعمر خطاب داد و او را با جمعی از صحابه بجانب آن وادی فرستاد
عمر ملعون چون بنزدیک آن وادی رسید اصحاب بقصد محاربه اش بیرون
تاختند و او را در ساعت منکسر و منهزم ساختند چون عمر علیه اللعنه بر
گشت و بفتح و نصرت موفق نشد پیغمبر صلی الله علیه و آله از خجالت بسیار ملول
گشت و غبار ملال بر خاطر عاطر آنحضرت نشست عمرو بن عاص علیه اللعنه
برخاست و گفت یا رسول الله مرا بفرست که من صاحب غدر و مکر و حیله را خوب
میدانم امید وارم که از روی غدر و مکر و حیله بر ایشان غالب شوم مظفر و
منصور باز آیم حضرت التماس او را قبول کرده با جمعی دیگر بجانب آن وادی فرستاد
عمرو لعین چون بحوالی آن رسید از حال او آگاه گشتند و آغاز جنگ کردند
و عمرو را شکستند چون کار بر عمرو مردود تنگ شد فرار نمود جمعی کثیر از لشکر
اسلام شکستند و حضرت رسالت از آنحال نیز متألم و غمگین شد و فرمود که
حضرت علی را بخوانید چون حضرت شاه اولیا علی المرتضی علیه السلام بیامد فرمود
که یا علی این علم را بگیر و بجانب ملاعنه متوجه شو و ابوبکر و عمر و عمرو عاص علیهم اللعنه را
همراه خود ببر حضرت شاه مردان با جمعی دیگر روان شدند و حضرت رسالت

تا بعد احزاب متابعت آن حضرت نموده در حق شاه ولایت دعا فرمود بعد
از آن برکت و کیفیت سر آن سره چنان بود که در شب میراند و روز مخفی میشد
و قرار میگرفت تا کسی بر سر آن سره مطلع نشود پس بر این نهج خود را بحوالی آن وادی
رسانید و از مقابل ایشان در آمد عمرو بن عاص علیه اللعنه چون آن حال قتال شاه
اولیا بدید دانست که آنحضرت بر اعدا مظفر خواهد شد نیرا و را عرق عصبیت
در حرکت آمده آغاز فساد کرد با ابو بکر گفت که تو بعلی بگو که ما در این وادی
شیران و گرگان بسیارند و ما از شر ایشان ایمن نیستیم احتیاط آنست که از دهنه
این وادی بیرون رویم تا از ضرر سباع ایمن باشیم غرض عمر ملعون از این نصیحت نبود
بلکه آن بود که چون ایشان بر بالای وادی بر آیند اصحاب آن وادی از حرکات
و اصوات ایشان واقف شوند و بر ایشان زنند چنانکه او و یاران مغلوب
شدند علی بن ابی طالب نیز مغلوب شود و او را مزیتی بر ایشان نباشد و چون
ابو بکر ملعون این حال را بحضرت عرض کرد شاه اولیا اصلا التفات بگفتار او نکرد
و از مقوله او اعراض نمود عمر منافق همین حکایت را بعمر خطاب گفت عمر لعین
همین حال را بعرض آنحضرت رسانید التفات بگفتار او نیز نکرد و آنچه مقتضای
رای شریف آنحضرت بود عمل مینمود تا بر اول صبح خود را بنزدیک آن جماعت
رسانید و بیخبر بر ایشان تاخت و آغاز حمله فرمود بعنایت الهی و برکات انفاس
حضرت رسالت پناهی بر ایشان غالب شده مظفر و منصور گشت بعضی را بکشت
و بعضی را اسیر کرد ایشان را در سلاسل کشید و از نتیجه این غزوه ذات السلاسل
خوانند و چون حضرت صفدر منصور گردید متوجه مدینه شد وقتی که
بنزدیک مدینه رسید سید عالم باستقبال حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
از مدینه بیرون آمد و چون چشم شاه اولیا بر چهره منور سید انبیا افتاد
از مرکب فرود آمد و رکاب آنحضرت را بوسه داد و حضرت رسالت پناهی
علی را ببوسید و در بر گرفت و در حق وی دعا فرمود و تحسین او نموده

ازغایت

از غایت فرح فرمود که یا علی اگر نه اندیشه گمراهی امت بودی و از انحراف ایشان از
جاده شریعت باکی نداشتم که تا آنچه در شان تو توغل کنند و در محبت تو مبالغه نمایند
چنانکه امت حضرت عیسی در حق او توغل نمودند و گمراه گشتند هر آینه در شان تو
امری بر وجهی سخن بگفتمی و مردمان را در باره تو مقاله میشنوانیدم که هر طایفه
از امت من که بر تو بگذشتندی ایشان خاک اقدام ترا بر میداشتند و از
از آن استشفا مینمودند یا علی بر مرکب خود سوار شو که بشارت باد ترا که خدا
و رسول خدا از تو خوشنودند و در آنوقت که حضرت شاه اولیا بر طایفه
بنی سلیم غالب شدند هنوز خبر فتح آنحضرت بمدینه نرسیده بود که
جبرئیل علیه السلام از نزد ملک جلیل بنزد حضرت رسالت آمد و آنحضرت را
بفتح و نصرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بشارت داده این سوره آورد که وَالْعَادِيَاتِ
سوگند باسبان دونده غازیان که بوقت دویدن نفس زنند ضَبْحًا نفس زدنی
باوازی که نه صهیل بود فَالْمُورِيَاتِ پس سوگند به بیرون آورندگان آتش
از سنگ لبهای خود یعنی اسبانی که سم بر سنگ زنند از آن آتش جهد
چنانکه آتش زنه را آتش زنند فَالْمُغِيرَاتِ پس سوگند باسبان غارت کننده
صُبْحًا در وقت سفیده دم مراد راکبان اسبانند که غارت کنند اموال
اعدا نمایند و چون سبب غارت کردن عدوا سبانند پس گوییا که آنها غارت
کننده کانند و غارت بمعنی سرعت نیز آمده یعنی سوگند باسبان شتاب کننده
در رفتار بوقت صبح فَأَثَرْنَ بِهِ پس بر انگیخته بوقت سفیده دم نَقْعًا غباری
کردند که از آن قبیله در حین دویدن و شتابانیدن فَوَسَطْنَ پس میان در
آمدند بِهِ جَمْعًا بوقت صبح گروهی را از دشمنان دین که بنی سلیمند جواب قسم
اینکه إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستی که آدمی یعنی ابن ابی و توابع او که اراجیف در میان
مردمان می افکند یا مطلق کفار لِرَبِّهِ مر پروردگار خود را لَكَنُودٌ هر آینه نا
سپاسست حسن بصری گفته که کنود آنست که مصایب را بشمرد و نعمتها

[illegible]

فراموش کند ودر حدیث آمده که الکنود هو الذی یاکل وحده ویمنع رفده
ویضرب عبده یعنی ابن قداح با عمرو بن عاص بخیل که افساد خود پیوسته
مردمان را میترسانیدند از سباع آن بیشه وعداوت میورزیدند با دوستان
حق آنحضرت که امیر مؤمنان است وَإِنَّهُ هر آینه کواهست بر کنود خود بر
چه ظهور اثر آن از او وَإِنَّهُ و بدرستی که آدمی لِحُبِّ الْخَيْرِ مر دوستی مال
وکرانی انفاق برو لَشَدِيدٌ هر آینه سخت است یعنی بخیلست وامساک
او بنهایت رسیده وکویند معنی آنست که آدمی دوست دارنده مالست از
بعض اکابر منقولست که اکر مال را دوست داری بده تا بان بنوده هند وبرای
وارث منه که داغ حسرت بر دل تو نهند پس حق تعالی بر طریق تکدیر و
وعید میفرماید که أَفَلَا يَعْلَمُ پس آیا نمیداند آدمی إِذَا بُعْثِرَ که چون بر
انکیخته وزنده کردانیده شود مَا فِي الْقُبُورِ آنچه در کورهاست یعنی
اموات وَحُصِّلَ وجمع کرده شود در صحف یعنی ظاهر سازند در آن مَا فِي الصُّدُورِ
آنچه در سینهاست از خیر وشر یا تمیز کرده شود آنچه در صدورست مراد
آنست که خفایای صدور که اعتقادات حق و باطلست ونهایت ریا و
اخلاص از یکدیکر متمیز سازند وبر وفق آن جزا دهند چنانکه بر اعمال ظاهره
مکافات نمایند إِنَّ رَبَّهُمْ بدرستی که پروردکار ایشان بِهِمْ با ایشان یعنی
باقوال وافعال ایشان يَوْمَئِذٍ در روز رستخیز لَخَبِيرٌ هر آینه آکاه
ودانا است ومعنی علم او سبحانه با ایشان در روز قیامت مجازات
اوست مر ایشان را بر مقادیر اعمال ایشان واین علامت خبر از احاطهٔ علم
اوست با ایشان سورة القارعة مكية وهي عشر آيات ابی بن کعب از حضرت
رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده که هر که این سوره بخواند حق تعالی
در روز قیامت ترازوی اعمال او را کران کرداند واز حضرت ابو جعفر ع
مرویست که هر که سورة القارعة بخواند حق تعالی او را از فتنهٔ دجال

وفتح

وفتح جهنم نکهدارد بدانکه اتصال این سوره بما قبل نظیریست بر نظیر چه این
سوره نیز احوال آخرتست کما قال بسم الله الرحمن الرحيم الْقَارِعَةُ ساعت قیامت
یا حال آدمی در حالت کوبنده مَا الْقَارِعَةُ چیست آن ساعت یا حالت کوبنده وَمَا
أَدْرَاكَ وچه چیز ترا دانا کردانید تا بدانی مَا الْقَارِعَةُ که چیست کوبنده مراد هول
روز قیامت است که بسبب هیبت وهول دلهای مردمان را بکوبد يَوْمَ يَكُونُ
النَّاسُ در روزی که باشند مردمان از شدت كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ مانند پروانهای
پراکنده در کثرت یا چون غوغای ملخ که بهم بر می آیند و پامال و پریشان
حال میشوند تشبیه فرموده مردمان را بفراش در کثرت وذلت وضعف
وانتشار واضطراب ونظایر ضعف بدو اعی از جمیع جوانب وَتَكُونُ الْجِبَالُ
وکردند کوهها از هول آن روز كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ مانند پشم
رنکین کرده شده باشند بکمان ندائی بجهت تفرق اجزای آن وتطایر
آن در هوا تشبیه جبال آنست که ملونست یا باعتبار فرط قبول تفرق
آن چه رنک پشم داشت میکند ودر زدن زود منتشر میشود پس
تفضیل حال مردمان میکند در آن روز بقوله فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ فاما هر که کران
کران باشد مَوَازِينُهُ اعمال موازین او یعنی در آن روز مقادیر انواع حسنات
راجح باشد فَهُوَ فِي عِيشَةٍ پس او در زندکانی باشد رَاضِيَةٍ پسندیده و
أَمَّا مَنْ خَفَّتْ واما هر که سبک باشد مَوَازِينُهُ اثقال وزن کرده او یا میزان اعمال
کردار او یا آنکه حسنات نباشد یا سیئات او راجح باشد فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ پس ماوای
او هاویه است واو درکاتست زیر تر از همه درکات دوزخ وَمَا أَدْرَاكَ وچه
چیز دانا کرد ترا مَا هِيَهْ که چیست هاویه نَارٌ حَامِيَةٌ آتشیست که کرمی و
سوزش او بغایت رسیده ودایم الحرارتست مرویست که عمق هاویه بر وجهیست
که چون اهل دوزخ در ان اندازند هفتاد خریف بقعر او نرسد وبصحت
پیوسته که فردای قیامت صحایف اعمال او را تان خواهند کرد باین وجه که صحیفه

طاعت را طاعت را در کفه و صحیفه معصیت را در کفه دیگر نهند و هر کدام که
راجح آید حکم آن را باشد و اگر هر دو مساوی باشد حق تعالی بفضل خود نظر
درستینه نکند و صاحبش را ناجی سازد و بهشت بخوشحالی در آورد سورة التکاثر
وهی ثمان آیة أُبَی بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت کند که
هرکه این سوره بخواند حق تعالی حساب او نکند نعمتی را که در دنیا بر او انعام کرده
باشد و ثواب کسی را که هزار آیه خوانده باشد در نامه او ثبت کند و از حضرت
ابو عبدالله علیه السلام نقل کرده که هر که الهیکم التکاثر در فریضه قراءت
کند حق تعالی ثواب صد شهید برای او بنویسد و اگر در نافله بخواند ثواب
پنجاه شهید یابد و چهل هزار ملائکه در نماز فریضه با او نماز کنند و نیز از حضرت
ابو عبدالله علیه السلام روایت است که از پیغمبر صلی الله علیه وآله مرویست
که هر که این سوره در وقت خواب بخواند از فتنه قبر محفوظ باشد و ابو
امامه از حضرت رسالت پناه نقل کرده که خواننده این سوره را بحساب
بهشت برند و در روایت صحیحه ثابت شده که هر که دو رکعت نماز بگذارد
در رکعت اول فاتحه و آیة الکرسی و قل هو الله احد دو بار و در رکعت دوم
یکبار فاتحه و ده بار الهیکم التکاثر و این نماز را هدیه میت گویند و بعد از آن
بگوید اللهم صل علی محمد وآل محمد وابعث ثوابهما الی قبر فلان بن فلان
حق تعالی هزار فرشته در قبر وی فرستد که این نماز برای او گذارده باشد با
هر فرشته ثوبی و حله و قبر او را فراخ گردانند تا روز نفخه صور و بعدد
آنچه آفتاب بر آن واقع میشود مصلی را حسنات دهند و هزار درجه او را بر
دارند بدانکه چون حق تعالی در سورة القارعة صفت قیامت فرمود
درین سوره نیز آنکس ذکر میکند که تفاخر بکثرت قبیله او را باز داشت از یاد آن
و میفرماید که بسم الله الرحمن الرحیم از مقاتل و کلبی منقولست
که بنی عبد مناف بن قصی و بنی سهم بن عمرو بر یکدیگر تفاخر کردند بکثرت

قبیله

قبیله و هر یکی میگفتند که مردمان ما بیشترند و سادات و اشراف در میان ما زیاده تر
چون تعداد مردمان بر یکدیگر کردند و همه را شمردند بنی عبد مناف غالب
آمدند بنی سهم گفتند بسیاری از مردمان ما در جاهلیت کشته شده و مرده و زنده
قبیله یکدیگر را شمار میکنیم چون بر این نوع شمردند قوم بنی سهم بسه خانه
بیشتر آمدند حق تعالی این سوره نازل ساخت از قتاده مرویست که یهودان گفتند که
ما از بنی فلان بیشتریم و بنی فلان اکثر از قبیله دیگراند و بدین مشغول
بودند و اوقات میگذرانیدند تا آنکه بر صفت کفر و ضلالت مردند حق تعالی
این سوره را در باره مذمت ایشان فرستاد که أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ مشغول کرد شما را
مفاخرت یکدیگر به بسیاری قبیله و عشیره از طاعت و ذکر آخرت حَتَّى
زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ تا بجائی که زیارت کردید یعنی آمدید بگورستان و شماره
کردید مردگان خود را یا به تکاثر عشایر مشغول شدید تا وقتی که بمردید و
آمدید بمقابر کلا نه چنانست که همت شما صرف دنیا شود و آخرت را فراموش
کنید چه عاقبت این وبال و حسرتست و مآل این تأسف و ندامت یا حقا که
سَوْفَ تَعْلَمُونَ زود باشد که بدانید خطای رای خود را و عاقبت تفاخر و تکاثر را
وقتی که مشاهده اهوال و شداید عظیم کنید چه نزد مرگ ثُمَّ كَلَّا پس باید که
از این باز ایستید سَوْفَ تَعْلَمُونَ زود باشد که بدانید خطای تکاثر و تباهی را
و معاینه ببینید آن را در وقت موت و حشر یا علم نزد موت باشد
یا در قبر یا در وقت نشور یعنی چون قدم در دروازه مرگ نهید و بساحت
قبر در آیید مشاهده عذاب کنید و اهوال منکر و نکیر و فشار قبر را در
یابید و بعد از آنکه مبعوث گردید و بعرصات قیامت در آیید نامهای اعمال
و ترازوی کردار و انواع نکال و عقوبات را منظر شما در آرند و شما را بسلسله
عذاب عقوبت عقاب در کشند و نیز بجهت مبالغه در تنبیه ایشان بفرماید
که کلا نه چنانست که بکثرت زنده و مرده خود تکاثر کنید و بوفور اموال

فانیه خود تفاخر نماید لَو تَعلَمُونَ اگر بدانید که چه در پیش دارید از اهاویل و مخاوف
عظیم عِلمَ الیَقِینِ دانستن امری که بیگمان باشد هرآینه شما را باز دارد از تفاخر و
تکاثر لَتَرَوُنَّ الجَحِیمَ بخدا سوگند که هرآینه البته به بینید دوزخ را در حالت نزع یا وقتی
که بعرصات در آیید ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا پس هرآینه خواهید دید آن را البته عَینَ
الیَقِینِ همچون دیدن چیزی بیگمان یعنی دیدن بچشم وقتی که در آن در آیید
و شبهه نیست که علم عیانی اعلی مراتب یقین است ثُمَّ لَتُسئَلُنَّ پس پرسیده
شوید یَومَئِذٍ در آن روز بوقت محاسبه عَنِ النَّعِیمِ از نعمتهای که بدان
مشغول بودید و از عبادت دست کشیده بید خطاب است بهر که اهم شغل
دنیا او را از امر دین باز دارد و نعیم مخصوص بآنچه شاغل شما باشد از
امر آخرت بجهت قرینه حالیه و نصوص کثیره کقوله تعالی قُل مَن حَرَّمَ
زِینَةَ اللهِ و کلوا من الطَّیِّبَاتِ و از حسن بصری روایتست که لا یُسئَلُ عَنِ
النَّعِیمِ اِلّا اَهلُ الجَحِیمِ و گویند هر دو بر عموم خود اند زیرا که هر کس را از
شکر نعمت سؤال کنند پس آنست که ای معاشر مکلفان پرسیده خواهید
شد از هر نعمتی که بشما داده اند و این قول اکثر مفسران است و از قتاده
منقولست که حق تعالی سؤال خواهد کرد از هر صاحب نعمتی که نعمت بر او انعام
فرموده باشد و از سعید بن جبیر روایت است که نعیم مأکول و مشروب
و غیر آن از ملاذ و نعیم نزد عکرمه صحت بدنست و فراغت و مؤید اینست
که ابن عباس از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که دو نعمتند
که بیشتر مردمان مغبونند و قدر آن را نمیدانند آن صحتست و
فراغت و این از حضرت ابی جعفر نیز مرویست و گویند که از نعمتی سؤال
نکنند مگر آنچه حدیث مخصوص شده و این قول حضرت رسالت است
صلی الله علیه و آله که سه چیزند که بنده را از آن سؤال نکنند خرقه که عورت
خود را بآن پوشیده باشند و نان ریزه که بآن گرسنگی خود را دفع کرده باشند

وخانه

وخانه که خود را از گرما و سرما باز داشته باشند و نزد بعضی مراد آب سردست
و سایه خنک و غیر ازین نیز گفته اند و در روایت آمده که حضرت رسول این آیه را
تلاوت فرمود و گفت هر گرانان گندم باشد و آب سرد و نشیمن که در آنجا
متوطن شود در روز قیامت او را از سه چیز سؤال نکنند و از حضرت امام
محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که مراد باین نعمت
ولایت امیر المؤمنین علی علیه السلامست که تمامیت نعمت بآنست و بیان آن اینست
که و اتممت علیکم نعمتی و عیاشی نیز باسناد خود روایت کرده که ابو حنیفه کوفی علیه اللعنه
معنی این آیه را از حضرت ابو عبد الله علیه السلام پرسید فرمود که ای نعمان
چه نعمتی نزد تست گفت طعام است و آب سرد فرمود که اگر حق تعالی ترا در روز
قیامت در حسابگاه بدارد تا آنکه از هر لقمه و شربت آبی که خورده و آشامیده
سؤال کند پس ایستادن در آن موضع بطول انجامد چه گویی و حال آنکه بمقدار دو شیدن
شیر گوسفندی حساب تمام خلایق میشود گفت یا ابن رسول الله فالنعیم پس کدام
نعمتست فرمود که ماییم که اهل بیت رسولیم و حق تعالی بما انعام فرموده است
بر بندگان و بما الفت گرفته اند بعد از آنکه مختلف بودند و متفرق و حق
تعالی بما الفت افکنده در دلهای ایشان و ایشان را برادران همدیگر کردانیده
بعد از آنکه دشمنان بودند و بما ایشان را بدین اسلام راه نموده و این
نعمتیست که منقطع نشود و حق تعالی ایشان را از حق این نعمتی که باین انعام کرده است
بر ایشان سؤال خواهد کرد و این نعمت حضرت رسالتست صلی الله علیه و آله
و عترت او صلوات الله علیهم اجمعین و در عیون الرضا از علی بن موسی الرضا
علیه التحیة و الثنا روایت است که آنحضرت فرمود که مراد از این نعیم در
این آیه نه آب سرد است و نه سایه خنک و نه خواب خوش و نه طعام پاکیزه
و غیر آن از اقسام نعیم دنیویه همچنانکه اهل خلاف گفته اند زیرا که حق سبحانه
و تعالی سؤال نکند بندگان خود را از آنچه بفضل خود بر ایشان انعام کرده

باشند و بر ایشان منت نهد بآنچه ایشان از نعم مخلوق قبیحست پس چگونه آن را
نسبت بخالق عالم توان داد ولیکن مراد از این نعم در این آیه دوستی ماست که اهل بیتیم
و موالات ما که حق تعالی از آن سؤال کند بعد از توحید و نبوت زیرا که بنده هرگاه
که باین نعیم وفا کند او را بروضه رضوان رساند که هرگز محنت فنا و زوال نپذیرد
و پدر من از آباء کرام خود علیهم السلام حدیث کرد که پیغمبر صلی الله علیه وآله امیر
المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را فرمود که یا علی اول چیزی که بنده را
بعد از مرگ سؤال کنند کلمتین شهادتین باشد و ولایت و محبت تو و اهل بیت
و فرزندان تو پس هرکه بدین اقرار کند و اعتقاد نماید بنعیم ابدی و سعادت
سرمدی رسد **سورة العصر و هی ثلاث آیة** اُبَیّ بن کعب از حضرت رسول صلی
الله علیه وآله روایت کرده که هرکه سورة العصر بخواند ختم او را حق تعالی
بصبر کند و در قیامت با صابران و اصحاب حق او را حشر کند و بروایت
دیگر از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله مرویست که هرکه والعصر را
تلاوت کند حق تعالی او را بیامرزد و از جمله کسانی باشد که بحق وصبر
وصیت کرده باشند و از حضرت ابو عبد الله علیه السلام روایت است
که هرکه والعصر را در نوافل قراءت کند حق تعالی در روز بعث روی او را
نورانی کرداند و دندان های او را خندان و چشمهای او را روشن سازد
و بهشت در آورد و همچنین است در فرایض بدانکه چون حق تعالی ختم سوره
تکاثر نمود بوعید کسانی که مشغول حطام دنیا ترک طاعت و عبادت او
کردند و یا انکار آخرت کنند در این سوره خسران انسان را ذکر
میکند و میفرماید که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ وَالْعَصْرِ سوگند بعصر
هر پیغمبری یا بعصر حضرت رسول صلی الله علیه وآله که افضل اعصار است
یا بروز کاری که مشتملست بر اعاجیب بسیار و باعتدای روزگار یا بنماز
عصر که صلوة وسطی است بقول اکثر مفسرین و ترتیب و تنزیه فضل

همچنانکه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله منقولست که هرکه نماز عصر از او فوت شود
چنانست که از اهل و مال خود مسلوب و مقطوع گشته بیکس و بی چیز مانده و بعد
تقدیر جواب قسم اینست که إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ بدرستی که آدمی هرآینه از پی
زیانکاریست بسبب صرف اعمار در مطالب ناپایدار و سعی در مقاصد بی اعتبار
الف لام انسان برای استغراقست بقرینه استثنا یعنی جمیع آدمیان در زیانکاری
واحتناند إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا مگر آنانکه گرویده اند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کرده اند کارهای پسندیده زیرا که هر بعد و شیء که بر ایشان گذشته سرمایه
عمر خود اکتساب درجات در جنات جنات کرده اند بجهة این در معامله
آخرت رابح آمده اند و بحیات ابدی و سعادات سرمدی فایز گشته چه در
دنیا ملازمت حق نموده اند بتوحید خدا و تصدیق انبیا و اوصیا عمل نموده اند
بطاعات و عبادات مفروضه و مندوبه و اجتناب نموده اند از معاصی
وَتَوَاصَوْا و وصیت کرده اند یکدیگر را بِالْحَقِّ بامر ثابت و راست و درست
از اعتقادات عمل که جایز نباشد عقلا و شرعا انکار آن چون توحید
و طاعت و اتباع کتب رسل و زهد در دنیا و رغبت در عقبی وَتَوَاصَوْا
و دیگر وصیت نموده اند یکدیگر را بِالصَّبْرِ بشکیبایی و تحمل در مشاق
بطاعت یا از معصیت یا صبر بر بلیه و مصیبت اُبَیّ بن کعب گفته که من
تفسیر این سوره را از رسول صلی الله علیه وآله پرسیدم فرمود که والعصر
سوگندست بآخر روز بآنکه ابو جهل در خسارتست مگر مؤمنان که عمل
صالح کرده اند یعنی اهل بیت من که علی بن ابی طالبست و فرزندان او
که آل اطهارند و متابعان ایشان لقوله إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ
آمنوا و تواصوا بالحق یعنی بولایت علی بن ابی طالب علیه السلام که الحق مع علی و
علی مع الحق و تواصوا بالصبر بر اذیتی که از اعدای آل محمد بدیشان رسد **سورة
الهمزة المکیة و هی تسع آیات** اُبَیّ بن کعب از حضرت رسول صلی الله

علیه وآله روایت کرده که هر که این سوره بخواند حق تعالی بعدد هر که استهزا بمحمد
و اصحاب او کرده باشد ده حسنه برای وی بنویسد و ابو بصیر از حضرت ابو عبد الله
علیه السلام نقل کرده که هر که ویل لکل همزة را بخواند در فرایض خود درویشی از او
زایل کرده و روزی بر وی فراخ کرده و از مردن بد ایمن شود بدانکه حق تعالی
بعد از اجمال خسران در سورة العصر تفصیل آن درین سوره میکند بقوله بسم الله
الرحمن الرحیم آورده اند که اخنس بن شریق همیشه حضرت پیغمبر را غیبت کردی
در حضور ولید پلید و او از آن مبتهج و مسرور شدی و در غیبت با وی شرارت
کشتی چون حضرت بر ایشان بگذشتی بدست و چشم طعنه زدندی و هر یک
بدون یکدیگر را با اهل کفر باین عمل قبیح ارتکاب نمودندی حق تعالی درباره
ایشان فرمود وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ وای بر هر عیب کننده در خفیه لُمَزَةٍ طعنه زننده
در مواجهه و لمزه نزد بعضی معنی بر عکس است یعنی همزه بمعنی طعنه است در مواجهه
و لمزه غیبت در غیر مواجهه است حضرت رسول مشغول بودی و بر هر تقدیری
میفرماید که جامع این صفت الَّذِي جَمَعَ مَالًا آنکسیست که جمع کرد مال را وَعَدَّدَهُ
و شمرد آن را مرة بعد اخری یا شماره نگهداشت بجهة شدت محبت و فرط تعلق
او بآن و یا آن را معد و آماده ساخت برای رسیدن نوازل و حوادث
بآن کما قال امیر المؤمنین علی علیه السلام بَشِّرْ مال البخیل بحادث او وارث يَحْسَبُ
أَنَّ مَالَهُ میپندارد آدمی آنکه جمع کردن مال و تعدید نمودن آن أَخْلَدَهُ جاوید
خواهد ساخت او را در دنیا بجهة این او را دوست میدارد همچنانکه خلود را
دوست میدارد در دنیا یا پندارد و آفت که حب مال او را از موت غافل
خواهد ساخت یا امل او را دور و دراز خواهد کرد یا بپندارد که او
مخلد است بر جهت این عمل میکند مانند عمل کسی که مظنه موت نداشته
باشد مرویست که اخنس چهار هزار دینار زر سرخ داشت و گویند ده
هزار و فرط تعلق او بدان در غایت کمال رسیده بود و شدت محبت

او بآن

او بآن بمرتبه غایت انجامیده با وجود این یکساعت از جمیع مال زاهد نبود و یک
لحظه از آن غافل نه و بعلت این غنا کفر و عناد او زیاده گشت و کمر معاندت و جحود
حضرت رسالت را صلی الله علیه وآله محکم بر میان بست و آخر الامر همه آن را گذاشته
بجهنم پیوست بعذاب ابدی و عقاب سرمدی گرفتار گشت كَلَّا چنین است آنچه
پنداشت اوست از تخلید مال او را در دنیا یا حقا که لَيُنْبَذَنَّ هر آینه انداخته
شود فِي الْحُطَمَةِ در حطمه یعنی در آتش که حطم و کسر هر چیزی کند که در او انداخته
میشود این نام درکه ایست از درکات دوزخ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ و چه چیز
دانا کرد اند ترا که تا بدانی که حطمه چیست بعد از آن تفسیر آن میکند بقوله نَارُ
اللَّهِ الْمُوقَدَةُ یعنی حطمه آتش خداست که برافروخته بقهر و غضب خود و هرچه
حق تعالی آن را برافروزد کسی تواند که آن را فرو نشاند الَّتِي تَطَّلِعُ آن آتش که بر
آید و غالب شود عَلَى الْأَفْئِدَةِ بر دلها یعنی از همه اعضا و اطراف او در گذرد و
بمیان دل آید و همه ظاهر و باطن آن را فرو گیرد و تخصیص دلها از جهت آنست
که محل عقاید خبیثه است و دیگر آنکه دل الطف اعضاست والم او اشد و اصعب پس
تالم او باستیلای نار جهنم بر او در غایت مرتبه باشد که ما فوق آن متصور
نباشد إِنَّهَا بدرستی که آن آتش عَلَيْهِمْ مُؤْصَدَةٌ بر کافران فرو بسته شده است
چنانکه در را بر چیزی فرو بندند آتش بر کافران بسته شود فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ
در ستونهای کشیده شده یعنی چنانکه ستونها را بر درها میکشند ایشان را
بر ستونها محکم میگردانند و آتش را بر کافران فرو بندند و بر میان ایشان مضبوط
و محکم گردانند مقاتل گفته که درهای آتشین را بر کفار فرو بندند و آن را
بمیخهای آهنین که از آتش باشد مسدود و محکم سازند تا غم و حرارت آتش
بدیشان راجع شود و هیچ روح و راحت بر ایشان داخل نشود و عیاشی باسناد
معتبره از حمران بن اعین نقل کرده که او از ابو جعفر صلوات الله علیه که کافران
و مشرکان در دوزخ زبان تعرض دراز کرده عصات اهل توحید را سرزنش

کند و ایشان گویند که توحید شما بشما فایده نرسانید و عذاب دوزخ از شما
دفع نکرد ما و شما مساوی یکدیگریم حق تعالی این سرزنش را از ایشان نشنود
ملائکه را امر فرماید که شفاعت ایشان کنید پس فرشتگان که آنجا در اکثر شفاعت
آنچه تعلق بآن گرفته باشد که گرفتار دوزخ باشند شفاعت کنند بعد از آن بانبیا
خطاب رسد که شفاعت عصات امت خود کنید ایشان نیز بر وفق مشیت او
سبحانه شفاعت نمایند چون بمومنان رسد که شفاعت عاصیان اهل ایمان
کنید ایشان نیز بر طبق اراده او سبحانه زبان بشفاعت بگشایند و عدد بسیار
که امر حق تعالی باشد شفاعت کنند بعد از آن فرماید که انا ارحم الراحمین
اخرجوا برحمتی من رحم کنندهٔ ترحم کنندگانم از دوزخ بیرون آیید برحمت
واسعه من عصات اهل ایمان چون ملخ بیرون پرند حضرت ابو جعفر علیه السلم
فرمود که بعد از این ستونهای آتش را بکشند و بر کفار فرو بندند بخدا سوگند
که در میان آن مخلد و جاوید بمانند دشمنان ما که هرگز از آن خلاصی نیابند

سورة الفیل وهی خمس آیات

ابی بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
روایت کرده که هرکه سورة الفیل بخواند حق تعالی او را از خسف و مسخ و
قذف ایمن گرداند و ابو بصیر از حضرت ابو عبد الله علیه السلم روایت کرده
که هرکه در فرایض خود الم ترکیف بخواند فرشتگان و حیوانات و سایر جمادات
از زمین هموار و کوهها و سنگ و کلوخ و غیر آن که در عالم باشند
برای او گواهی دهند که او از نماز گزارندگان است و روز قیامت منادی
از حضرت عزت ندا کند که بهبود که شما در شهادت بر بندهٔ من صادق
بودید و من گواهی شما را قبول کردم در آورید بندهٔ مرا بهشت و محاسبه
او مکنید که او از آن کسیست که دوست دارم او را و عمل او را بدانکه حق تعالی
در سورهٔ همزه ذکر آنچیزی فرمود که معد و مهیا بود بعد از عذاب برای
طاعن غائب و معایب مایل بدنیا و تارک عقبی در این سوره بیان عذابی

میکند که بر اصحاب فیل نازل شده و میفرماید بسم الله الرحمن الرحیم در روایت صحیحه
و احادیث وثیقه وارد گشته و باجماع امت نیز بثبوت پیوسته که ابرهه بن صباح
که از قبیلهٔ اصحمه نجاشی ملک حبشه بود و جد نجاشی در عهد حضرت رسول صلعم
بود پادشاه یمن شد قصد هدم خانهٔ کعبه کرد سبب این بود که ذو نواس یهودی
...ترسایان را که مهتر ایشان عبد الله قاهر بود بر طریق
...یهودی ترغیب نمود ایشان را آنها قبول نکردند
...ت یکی از ایشان که او را اوس بن نواس گفتندی اسب
...گریخت و نزد قیصر روم رفت و این قصه را بعرض
...ت تا انتقام از ایشان کشد قیصر گفت مسافتی
...ف توجه نمایم اما کتابتی بملک حبشه رسید که مردی
...فرستاد و با وامر کرد که ثلثی از ایشان را بکشی و ثلثی را
...لشکریان بآن صوب رفته با ایشان مقاتله کرد و
...ت نهادند و لشکر اریاط در عقب وی میشتافتند
...در دریا انداخت و هلاک شد اریاط بعضی از
...بر کرده و بعضی را از شهر اخراج کرد و خود بیمن
...حبشه اعلام نمود ملک حبشه این صورت را بنجاشی
...تماشا و بعد از مدتی ابرهه را با وی خصومت
افتاد سازحرب کرده روی بیکدیگر آوردند ابرهه با اریاط گفت ما را
باهم خصومت افتاد لشکری گناهند بیا تا ما و تو حرب کنیم اگر تو مظفر شوی
مملکت ترا باشد و اگر نه مرا این برای قرار دادند و بمیدان محاربه در آمدند
اریاط مردی تن آور جسیم بود ابرهه کوتاه و حکیم غلام خود را گفت بهانه
آنکه سلاح او دارد همراه گرفته بود تا اگر عاجز شود غلام معاون وی شود
چون آغاز محاربه شد اریاط حربه بزد روی و دهان ابرهه بریده شد و

کند و ایشان کویند که توحید شما بشما فایده نرسانید و عذاب دوزخ از شما
دفع نکرد ما و شما مساوی یکدیگریم حق تعالی این سرزنش را از ایشان نشنیده دو
ملائکه را امر فرماید که شفاعت ایشان کنید پس فرشتکان که آنجا دیرا که شیب
آلهی تعلق بآن کرفته باشد که رفتار دوزخ باشد شفاعت کنند بعد از آن
خطاب رسد که شفاعت عصات امت خود کنید ایشان نیز بر وفق
سبحانه شفاعت نمایند چون بمومنان رسد که شفاعت عاصیان
کنید ایشان نیز بر طبق اراده او سبحانه زبان بشفاعت بکشایند
که امر حق تعالی باشد شفاعت کنند بعد از آن فرماید که اَنَا اَرحَمُ
اخرجوا برحمتی من رحم کنندهٔ ترحم کنندکانم از دوزخ بیرون آ
واسعه من عصات اهل ایمان چون ملخ بیرون پرند حضرت
فرمود که بعد از این ستونهای آتش را بکشند و بر کفار فرو
که در میان آن مخلد جاوید بمانند دشمنان ما کر هرکز از آن

سورة الفيل وهي خمس آيات

اُبَی بن کعب از حضرت
روایت کرده که هر که سورة الفیل بخواند حق تعالی و را
قذف این کرداند • وابو بصیر از حضرت ابو عبدالله علیه
که هر که در فرایض خود الم ترکیف بخواند فرشتکان و حیوا
از زمین هموار و کوهها و سنک و کلوخ و غیر آن که در عالم باشند
برای او کواهی دهند که او از نماز کزارندکانست و روز قیامت منادی
از حضرت عزت ندا کند بشهود که شما در شهادت بر بندهٔ من صادق
بودید و من کواهی شما را قبول کردم در آورید بندهٔ مرا بهشت و محاسبهٔ
او مکنید که او از آن کسیست که دوست دادم او را • و عمل او را بدانکه حق تعالی
در سورهٔ همزه ذکر آنچیزی فرمود که معد و مهیا بود بعد از عذاب برای
طاعن غایب و معایب مایل بدنیا و تارک عقبی در این سوره بیان عذابی

میکند

میکند که بر اصحاب فیل نازل شده و میفرماید بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ • در روایت صحیحه
واحادیث وثیقه وارد کشته و باجماع امت نیز بثبوت پیوسته که ابرهه بن صباح
که از قبیلهٔ اصحمهٔ نجاشی ملک حبشه بود و جد نجاشی در عهد حضرت رسول صلعم
بود پادشاه یمن شد قصد هدم خانهٔ کعبه کرد سبب این بود که ذرعه و نواس یهودی
که پادشاه حمیر بود جمعی از ترسایان را که مهتر ایشان عبدالله قاهر بود بر طریق
اتفاق آنجا افتاده بود بدین یهودی ترغیب نمود ایشان را آنها قبول نکردند
بعضی را بکشت و بعضی را بسوخت یکی از ایشان که او را اوس بن نواس کفتندی اسب
خوبی داشت سوار شده بکریخت و نزد قیصر روم رفت و این قصه را بعرض
وی رسانید و مدد خواست تا انتقام از ایشان کشد قیصر کفت مسافت بسیار
دور است نمیتوانم که با آن طرف توجه نمایم اما کتابتی بملک حبشه رسید که مردی
ارباط نام لشکری عظیم بیمن فرستاد و با او امر کرد که ثلثی از ایشان را بکشی و ثلثی را
از شهر آواره کردانی اوس با لشکریان بآن صوب رفته با ایشان مقاتله کرد و
لشکر ذو نواس روی بهزیمت نهادند و لشکر ارباط در عقب وی میشتافتند
تا بکنار دریا رسیدند اسب در دریا انداخت و هلاک شد ارباط بعضی از
آنها را کشته و بعضی را اسیر کرده و بعضی را از شهر اخراج کرد و خود بیمن
آمد کیفیت حال را بملک حبشه اعلام نمود ملک حبشه این صورت را بنجاشی
عرض کرد که با لشکر خود همانجا باش و بعد از مدتی ابرهه را با وی خصومت
افتاد ساز حرب کرده روی بیکدیکر آوردند ابرهه با ارباط کفت ما را
با هم خصومت افتاد لشکری کناهند بیا تا ما و تو حرب کنیم اکر تو مظفر شوی
مملکت ترا باشد و اکر نه مرا این برابر قرار دادند و بمیدان محاربه در آمدند
ارباط مردی تن آور جسیم بود ابرهه کوتاه و حکیم غلام خود را کفت بهانهٔ
آنکه سلاح او دارد همراه کرفته بود تا اکر عاجز شود غلام معاون وی شود
چون آغاز محاربه شد ارباط حربه بزد روی و دهان ابرهه بریده شد و

بجهة این وی را اشرم میخواندند ابرهه بیفتاد غلام پیش آمد ارباط را زخمی زد
و بکشت لشکر بر ابرهه جمع شد و او را پادشاه ساختند این خبر بنجاشی رسید خشم گرفت
نامه بر ابرهه نوشت که چه کس ترا امر کرده بود که با ارباط حرب کنی و وی را بکشی
والله که لشکری بفرستم تا سر ترا و خاک مملکت ترا پیش خود آورم ابرهه نامه را
مطالعه کرد در حال بفرمود تا سر ش را بتراشیدند پس موی سر خود با پاره خاک
در انبانی کرده پیش نجاشی فرستاد و در نامه اعلام کرد که آنچه تو بدان سوگند
خورده‌ای من بدان کار کردم من بندهٔ توام و این مملکت را برای تو محافظت کنم رأی
رای تست حکم حکم تو والسلام نجاشی شاد شد آن ولایت را باو تفویض نمود و ویرا
پادشاه حبشه گردانید ابرهه در صنعا کنیسه بساخت از رخام ملون و در و
دیوار آن را بزر و جواهر مرصع و مزین گردانید و قلیس نام نهاد و نامهٔ دیگر
نوشت که من برای تو کنیسه ساختم که در جهان مثل آن نیست و مردم از جوانب
بزیارت آن آیند امید آن هست که چنان شود که مردمان کعبه را بگذارند
و بدین جانب آیند و نجاشی شادمان شد و او را انواع رعایتها نمود تعظیم و تکریم
کرد و او در صدد آن شد که حجاج را بدان معطوف گرداند و این صورت
اگرچه بر قریش شاق آمد لاجرم جز شکیبائی چاره نداشتند یکی از بنی کنانه
بخدمت آنخانه مشغول شده رتبه مجاورت یافت شبی آن بیت محدث را
بحدث آلوده ساخته فرار نمود این خبر در آفاق منتشر گشت و طباع مردم
از طواف متنفر شدند ابرهه ازین حال در غضب شده لشکری جمع کرده با
فیلان قوی پیکر مهیب منظر بقصد تخریب حرم محترم متوجه مکه معظمه
شد و فیل محمود را که بعظمت جثه بمثابه کوه بود با خود برد و بهر بلده از
بلاد عرب که میرسید پادشاه آن بلاد بمحاربه بیرون می‌آمد اول پادشاهی
که با وی قتال کرد ذونفر بود از ملوک حمیر ابرهه بر او غالب آمد او را بکشد
خواست که ویرا بکشد گفت مرا مکش من در این عزمی که کردهٔ اعانت و مدد

توکنم

توکنم ابرهه او را بند کرد و چون بقبایل خثعم رسید نفیل بن حبیب با جمعی از خثعمیان
بیرون آمد باز ابرهه بر او غالب شد خواست که او را بکشد وی نیز گفت من ترا یاری
دهم ابرهه او را نیز بند کرد و بطایف آمد مسعود بن مغیث با اهل طایفه بیرون آمد
و گفت ایها الملک ما را با تو نزاعی و جدالی نیست اگر خواهی دلیلی بفرستم تا ترا بجانب
کعبه راه نماید گفت چنین باشد پس مردی را با وی فرستاد نام او ابورغال چون
بنزدیک منزلی رسید که آن را مغمس خوانند بمرد و جان بمالک دوزخ سپرد او را
همانجا دفن کردند و عادت جاری شده که هر که آنجا رسد سنگی بر گور وی
اندازد القصه ابرهه مردی را از آنجا با لشکر عظیم پیش از خود بمکه فرستاد تا آنجا را
غارت کند وی بیامد جمیع حوالی حرم را با چهارصد شتر عبدالمطلب بگرفت و
شخصی را نزد عبدالمطلب فرستاد که حاکم و پیشوای اهل مکه بود که من آمده‌ام که
خانهٔ کعبه را خراب کنم اگر مانع شوی با تو قتال کنم والا با تو کاری ندارم عبدالمطلب
کسی را باو فرستاد که کار به پیغام گذاری راست نمی‌آید من خود بیایم و جواب او را
بگویم پس با جمعی از اولاد و اقارب و بزرگان قوم بآنجا رفت ملک حمیر چون
شنید که عبدالمطلب خود می‌آید با ابرهه گفت ای ملک عبدالمطلب سید قریش
و مهتر عرب را مثل نیست و در شرافت و بزرگی بی همتاست و او مردیست که همه
مردمان را طعام میدهد و در سهل و جبل وحوش و طیور را دانه میدهد باید
که حرمت او را نیکو داری و جای که لایق مرتبهٔ او باشد بنشانی و رضای او را بجوئی
که سرافرازی عرب است این بگفت و با عبدالمطلب ملاقات کرده ویرا نزد ابرهه برد
عبدالمطلب مردی نیکوروی و نیکوقامت بود و فصیح زبان با شوکت و هیبت تمام
و نور محمدی از ناصیهٔ او درخشان و تابان ابرهه چون او را بدید واهمهٔ
عظیم و هیبت عجیب از او در دل ابرهه آمد ابرهه از تخت بزیر آمده ویرا بر بالای
تخت نزد خود نشانده بدو زانوی ادب بنشست و مترجم را طلبید گفت از او
بپرس که بچه کار آمده عبدالمطلب گفت غلامان ملک چهارصد شتر مرا برده‌اند

التماس آن ملک است که بفرماید تا بازدهند ابرهه مترجم را گفت این سخن عجب است از ایزد
چه دلالت بر خفت عقل او میکند بر خلاف آنچه مردمان او را ستایش میکرده اند
از کمال عقل و دانش و مکرمت او میکرده اند چه من با لشکری عظیم آمده ام تا خانه
که دین ایشان است و شرف ایشان از آن خراب کنم او از آن هیچ سخنی نمیگوید و از
شتران که کابین خود سؤال میکند مترجم این سخن را بعبد المطلب باز گفت عبد
المطلب گفت انا رب المال من خداوند مالم و بطلب مال خود آمده ام و للبیت رب
ان شاء یحفظه و بیعه آن خانه را خداوندیست که او را نگاه میدارد و منع متصدیان
آن خواهد کرد مرا بآن کاری نیست ابرهه از این سخن هراسان و ترسان گشت و شتران را
باو رد کردند عبد المطلب شتران را بکوه فرستاده روی بمکه نهاد ابرهه آن
چنان خایف و ترسان بود و اندیشه ناک بمنزل دیگر آمد عبد المطلب با جمعی از
قبایل عرب بپیش وی رفت و گفت ثلثی از مال حجاز و تهامه بتو میدهیم و اگر ترک
تخریب خانه کعبه کنی قبول نکرد و گفت تا کعبه را خراب نکنم و خاکش را بر پشت
شتران و فیلان بوطن خود نبرم جایی آرام نگیرم عبد المطلب بازگشت و با
قریش گفت بشعاب کوهها روید تا مضرتی نه بینید پس عبد المطلب بیامد
و حلقه خانه کعبه را بگرفت و چند بیت بزبان عربی ادا کرد مضمون آنکه بار
خدایا خانه خود را از دشمنان خودت حمایت کن و در پناه حفظ خود نگهدار پس
بیرون آمد و در جایی متواری شد و ابرهه روی بکعبه معظمه نهاد با فیلان جنگی
نفیل که اسیر خثعم بود بیامد سر در گوش فیل محمود نهاد که بپیش و فیلان بود
که اگر وی برفتی فیلان دیگر رفتندی باو گفت یا محمود میدانی که چه جایی است
این حرم خداوند و خانه و بیت زنهار که کردی او کردی که البته بهلاکت ابدی
گرفتار خواهی شد این بگفت و در میان ایشان گریخت و در بعضی کوهها پناه
گرفت پس فیلبان هرچند مطرقه بر فیل محمود میزد یکقدم پیش نرفت و فیلان
دیگر همچنان بر جای خود ایستاده بودند و آنوقت طلوع آفتاب بود حق تعالی

از جانب

از جانب دریا مرغی بر شکل خطاف آفرید و با هر یکی سه سنگ بود یکی در منقار
و دو در چنگال هر سنگی بزرگتر از عدس و کوچکتر از نخود و بروایت ابو عبد الله
علیه السلام مرغان مانند خطاف بودند در منقار هر یکی سنگی بمقدار عدسی بر بالای هر کسی
مرغی بایستاد و هر کدام را که سنگ بر سرش میزدند از مقعدش بیرون می آمد و بر استخوان
هر کدام که می آمد خورد و مرد میکرد و علی الفور هلاک میگشت القصه ایشان روی
بهزیمت نهادند و مرغان از پی ایشان میرفتند و سنگ می انداختند آخر همه را هلاک
کردند نفیل بن حبیب چون اینحال بدید گفت کجاست مفر الله غالب شد و اشرم مغلوب
گشت و در ایشان نگاه میکرد تا هلاک شدند و اهل خثعم و شعرا را هیچ ضرری نرسید
و در ابرهه دردی و علتی پیدا شد که همه انگشتان دست و پای او بیفتاد و خون و ریم از آن
روان شد چون بصنعا رسید شکمش ورم کرد و شکافته شد و بجهنم پیوست و بروایت شیخ
آنست که همه لشکریان هلاک شدند مگر ابرهه که تنها بگریخت و روی بحبشه نهاد
و مرغی که نام دوی بود بر بالای سر او میرفت تا بحبشه رسید و چون ببارگاه
نجاشی در آمد آن مرغ بر بالای سر او پرواز میکرد ابرهه صورت حال را بعرض رسانید
نجاشی از وی تعجب پرسید که چگونه مرغان بودند که بسنگ ریزه چندین هزار
مبارز را هلاک کردند ابرهه را در اینحال نظر بآن مرغ افتاد گفت ایملک یکی از آن
مرغان این است همان لحظه آن مرغ سنگی که داشت بر سرش افکند و هم در نظر نجاشی
هلاک شد و این از برای آن بود که تا نجاشی قوت قهر الهی را بداند و ازین
صورت عبرت گیرد و باقی اقوال در این باب رجوع بمنهج الصادقین است پس حق تعالی
پیغمبر خود را از این واقعه خبر داده میفرماید که الم تر آیا ندیدی تو یا محمد کیف
فعل ربک که چگونه کرد پروردگار تو باصحاب الفیل بخداوندان فیل یعنی
ابرهه و لشکریان او و همزه برای تقریر است و اگرچه حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله آن واقعه را ندیده بود اما چون آثار آن را مشاهده کرده و هم
اخبار آن را بتواتر شنیده که بآن متیقن شده بود پس گویا که آن را دیده

بود و حق

ویارای بمعنی علم است یعنی الیته دانسته قصه اصحاب فیل را الم یجعل آیا نکردانید یعنی
نیفکند کیدهم مکر ایشان را که در شروع کینه فیل را و تخریب خانه کعبه بود فی
تضلیل در تباهی و تضیع وابطال و گمراهی وارسل علیهم وفرستاد بر ایشان از
طرف ساحل دریای هند طیرا مرغانی کوچک ترکیب ابابیل درحالتی که گروه گروه
بودند یعنی مرغان متفرقه بر ایشان فرستاد ترمیهم بحجارة می افکندند بجانب ایشان سنگها
من سجیل از کلین یعنی گل سنگ شده واین معرب سنگ وگلست ابن عباس
فرموده که آن گل پخته بود مانند آجر فجعلهم پس گردانید حق تعالی ایشان را
بدآن سنگ کعصف چون برگ کاه مأکول خورده شده در روی افتاده و نابود
کرده یا همچو کاهی که دواب آن را خورده باشند وسرگین کرده اند بر هر تقدیر
این کنایتست در استیصال ایشان این آیات اعظم آیاتست که دلالت بر کمال
قدرت او سبحانه دارد چه مرغان ضعیف را امر کرد تا سنگهای گلین را که مقدار
عدسی بود بر سر ایشان انداختند وهمه بسبب آن هلاک کشتند سورة القریش
مکیة وهی اربع ایات ابی بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت
کرده که هر که این سوره بخواند بعدد هر که طواف خانه کعبه کرده ودر آنجا
معتکف شده ده حسنه بدهند ابو بصیر از حضرت ابو عبد الله علیه السلام روایت
کرده که لایلاف قریش بخواند حق تعالی او را در روز قیامت بر مرکبی از مراکب بهشت
سوار کرده به بهشت رساند واو را بر موائد نور بنشانند عیاشی باسناد
صحیح از حضرت ابو عبد الله علیه السلام نقل کرده که جمع مکیند در یک رکعت
نماز دو سوره را مگر والضحی والم نشرح لك والم تر کیف ولایلاف وهر دو
در حکم یک سوره واحد اند وباجماع علمای ما نیز جمع میان این دو سوره
در یک رکعت واجبست بدانکه حق تعالی ذکر عظیم نعمت خود کرد بر اهل مکه
که آن استیصال اصحاب فیل بود ومظفر ساختن ایشان را بر آنها در عقب
آن بیان نعمت دیگر میکند برای ایشان بقوله بسم الله الرحمن الرحیم

ودر بعضی

ودر بعضی تفاسیر آورده که قریش را برای تجارت دو سفر بود زمستان بیمن میرفتند
وتابستان بشام واهل یمن وشام وسایر مردمان ایشان را اهل حرم وولایت
بیت الله میگفتند وحرمت میداشتند واز غارت ایمن بودند وحق تعالی برای
اثبات این نعمت بر ایشان این سوره فرستاد لایلاف قریش برای الفت گرفتن
قریش بود ایلافهم پیوستن ایشان یعنی خو کرده شدن ایشان رحلة الشتاء
والصیف بسفر زمستان وتابستان فلیعبدوا پس باید که بپرستند رب
هذا البیت پروردگار خداوند این خانه معظم را که تعظیم وتکریم ایشان
بسبب آن خانه است یعنی ایشان بچنین نعمت مخصوص گشته اند پس باید که بپرستند خداوند
این خانه بزرگوار را نه غیر او را الذی اطعمهم آن خداوندی که طعام داد ایشان را
بدین دو رحلت وسیر گردانید ایشان را من جوع از گرسنگی یعنی بعد از آنکه
بسبب شدت فقر وفاقه گرسنه بودند بحدی که آن ارواث واعظام وجیفه
میخوردند ایشان را حق تعالی بوسیله این دو رحلت اموال بیشمار وارزاق
بسیار کرامت فرمود وایشان را از آن گرسنگی برهانید ومتنعم گردانید و
آمنهم وایمن ساخته ایشان را بجهت عزت این حرم محترم من خوف از ترس
عظیم آنها که در حوالی مکه اند در نواحی وسایر بلاد یمن وشام یکدیگر را
میکشتند وغارت میکردند از خوف اصحاب فیل واز حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام مرویست که مراد از آمنهم من خوف آنست که حق تعالی ایشان را ایمن
گردانید از خوف آنکه خلافت در میان غیر ایشان باشد واز حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
نقلست که چون حق تعالی از فرزندان اسمعیل بنی کنانه را برگزید و
از بنی کنانه قریش را واز قریش بنی هاشم را واز کلینی مرویست که اول کسی
که از مکه سفر کرد بشام رفت واز آنجا طعام ومتاع آورد هاشم بن عبد مناف
بود بعد از آن قریش در تجارت دلیر شدند ودر بلاد مساعدت تردد
مینمودند تا صاحب خدم وحشم وآمال واموال گشتند وبر جمیع اهل

زمان خود فایق شدند و نام هاشم عمرالعلی بود و چون از برای مردمان
تلتم ثرید میکرد و بآن اطعام مردمان مینمود خصوصا در زمان قحط و غلا
از بجهة باین اسم ملقب گشت **سورة الماعون وهی سبع ایات** ابی بن کعب
از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده که هرکه این سوره بخواند حق تعالی او را
بیامرزد اگر مال زکوة را داده باشد والاّ نه • واز حضرت ابو جعفر علیه السلام منقولست
که هرکه ارایت الذی را قراءت نماید در فرایض و نوافل حق تعالی نماز و روزه وی را
قبول فرماید و آنچه در دنیا از او صادر شده باشد محاسبه ننماید بدانکه چون حق تعالی
در سورهٔ مذکوره ذکر نعم خود نمود بر قریش در این سوره اظهار تعجب میفرماید از
تکذیب ایشان بوجود اعطای عظیمهٔ نعم خود بر ایشان و میفرماید بسم الله الرحمن الرحیم
أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ آیا دیدی ای محمد و دانستی آنکس را که تکذیب میکند
بِالدِّينِ بروز جزا یا بدین اسلام و باور نمیدارند آن را و با وجود وضوح امر آن و
قیام حجج بیّنه بر صحت آن بعضی از مفسران برانند که نصف اول این سوره در شان
کافرانست و نصف اخیر در شان منافقان و نزد کلبی این سوره در بارهٔ عاص بن
سهمی فرود آمده و نزد سدی و مقاتل بن حیان در شان ولید بن مغیره و ابن
جریج روایت کرده که ابو سفیان و ابو جهل هر هفته دو شتر را نحر کردندی و چون
یتیمی بیامدی عصا را بر وی زدی و او را چیزی ندادی حق تعالی این سوره را در شان
او فرستاد و بعضی دیگر برانند که ابو جهل تکذیب قیامت کردی و هرگاه وصی
یتیمی بودی او را در وقت طلب طعمه و کسوه از مال خود او راندی و براندی و سوت
مردمان از انفاق باز داشتی حق تعالی این سوره را انزال فرمود که آیا بشناختی آنکه
تکذیب کنندهٔ روز جزاست چه گسست بشناس او را فَذَٰلِكَ الَّذِي پس او
آنکس است که يَدُعُّ الْيَتِيمَ که دفع میکند بعنف و ستم یتیم را و میراث او را
بشدت خشونت و زجر قبیح وَلَا يَحُضُّ و تحریص نمیکند و ترغیب نمینماید
اهل خود و سایر مردمان را عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ • بر طعام دادن درویش محتاج

بعنی

یعنی نمیخورند و نه مردم را بدادن آن امر میکند بجهة عدم اعتقاد او بروز جزا
و چون دفع یتیم و عدم تحریص بر طعام کرد داءة و قبح آن و خطر است از عدم
مبالات بصلوة که از ارکان اسلام است بسبب تکذیب باشد بدین ورد فَوَيْلٌ
لِّلْمُصَلِّينَ پس سختی عذاب برای نماز گذارنده کافت کرد یا می کند یعنی ابن
ابی و اصحاب او یا همه منافقان الَّذِينَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ آنانکه ایشان از نماز خود
سَاهُونَ غافلان و بیخبرانند و آن را وقعی نمیگذارند و حسابی نمیگیرند و بجهة
عدم اعتقاد ایشان بثواب آن و عدم خوف عقاب بر ترک آن و بجهة دفع ضرر
اسلام از خود در نظر مردمان بشروط و آداب میگذارند و در خفیه و خلوت ترک
آن میکنند الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ آنانکه ایشان ریا میکنند در کردار خود تا مردمان
ایشان را ثنا گویند وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ • و منع میکنند مال زکوة را بر اهل
یعنی آن را نمیدهند و شبهه نیست در آنکه تکذیب بروز جزا آخر اشیاست
بر صاحب خود چه آن مانع دواعی خیر آفت و باعث جمیع اقسام شر و عیاشی
باسناد خود از یونس بن عمار روایت کند که او گفت که حضرت ابو عبدالله علیه السلام
پرسیدم از این آیه و گفتم مراد وسوسه شیطانیست در نماز فرمود نه مراد از
این وسوسه شیطانی نیست چون آن همه کس را واقع میشود بلکه مراد آنست که از
نماز غافل شود و آن را واگذارد تا آخر وقت و نیز از آنحضرت مرویست که مراد
ترک نماز است و کاهلی از آن و محمد بن فضل از حضرت ابو الحسن علیهما السلام
نقل کرده که مراد ضایع کردانیدن نماز است و عدم اتیان بر شروط و ارکان
آن در ماعون از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و ابو عبدالله و ابن عمر و
ابن عمر و حسن بصری و قتاده و ضحاک مرویست که مراد از این زکوة
مفروضه است چنانکه باین مفتر شد و ابن عباس و سعید بن جبیر
گفته اند که ماعون متاع مایحتاج خانه است که مردمان آن را بیکدیگر
میدهند چون دیگ و کاسه و تبر و دلو آب و نمک و آتش و ابو بصیر از ابو

عبدالله علیه السلام نقل کرده که ماعون قرض است و عاریه دادن متاع خانه و اقدام
نمودن بامر معروف که از جملهٔ آن زکوة است گفتم یابن رسول الله ما را همسایگان
هستند که چون بایشان عاریت میدهیم آن را میشکنند و فاسد میسازند اگر
ایشان را از آن منع میکنیم ما را گناهی باشد فرمود که گناهی نیست اگر ایشان را
از آن منع کنی کاهی که ایشان آن را مکسور و فاسد میسازند و بعضی ماعون را منحصر
میدانند در آب و آتش و نمک و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت
که هر که نمک بکسی دهد چنان باشد که مرده را زنده کرده **سورة الکوثر و
هی ثلث آیات** ابی بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده
که هر که این سوره بخواند حق تعالی ورا از همهٔ انهار جنت آب دهد و بعدد
هر قربانی که عباد و حاجیان وسیلهٔ تقرب خود ساخته باشند ده حسنه
کرامت فرماید و ابو بصیر از حضرت ابو عبدالله علیه السلام روایت
کرده که هر که این سوره را در فرایض و نوافل قراءت کند حق تعالی ورا
از حوض کوثر آب دهد و در زیر درخت طوبی نشاند و حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله محدث او باشد بدانکه حق تعالی چون در سورهٔ
ماعون ذکر تارکان صلوة و مانعان زکوة نمود بیان میکند که هر که قیام
نماید بنماز و زکوة خیر کثیر باو دهد و در اکثر تفاسیر آورده اند که
عاص بن وایل سهمی به نزدیک باب سهم بسید عالم ملاقات کرد و زمانی
باهم سخن گفتند حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بیرون رفت و
عاص بمسجد آمد و جمعی از صنادید قریش که در مسجد نشسته بود ند از وی
پرسیدند که با که سخن میگفتی گفت با بتر یعنی ابتر و عادت عرب این بود که
هر که را پسر نبودی ورا ابتر گفتندی یعنی قطع است و از و عقب
نخواهد ماند و درین ایام پسران حضرت که عبدالله نام داشت ملقب
بطاهر از خدیجه حاصل شده بود و درگذشته چون این خبر

بحضرت

[illegible]

بحضرت رسول رسید دل مبارکش از آن اندوهناک شد حق سبحانه و تعالی برای
تفریح دل آنحضرت و تسلی خاطر عاطر او صلوات الله علیه این سوره فرستاد
بسم الله الرحمن الرحیم ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾ بدرستی که ما عطا
کردیم ما ترا یا محمد خیر بسیار که آن اولاد و اعقاب بیشمارند و کثرت بسیار
در نسل و ذریات اطهار از وجود حضرت فاطمه علیها السلام یعنی خاطر شریف را
اندوهگین مگردان که ما ترا کثرتی دهیم در عقب و نسل که در زمین هیچ بقعه
نماند که فرزندان تو در آن نباشند و این مشهور است که بعد از شهادة امام
مظلوم معصوم ابی عبدالله الحسین بغیر از امام زین العابدین علیهما السلام از
ذکور اهل بیت او کسی نمانده بود حق تعالی انجاز وعده خود فرموده از نسل او
عالم را پر کردانید اولاد و امجاد او را از حد و حصر متجاوز ساخت و از حضرت
ابو عبدالله علیه السلام منقولست که الکوثر هو نهر فی الجنة یعنی کوثر نهریست
در بهشت و از عایشه و ابن عمر نیز مرویست که روزی حضرت رسول صلی الله علیه
با اصحاب خود نشسته بود که ناگاه اثر وحی بر او ظاهر شد سر در پیش انداخت
بعد از زمانی سر برآورده بربالا رفت و فرمود که ایها الناس بدانید که حق
تعالی سورهٔ بمن فرستاد و در آنجا بمن نوازش بسیار کرده گفتند یا رسول الله
آن سوره کدامست حضرت این سوره را بر ایشان خواند و فرمود که هیچ
میدانید که کوثر چیست گفتند الله و رسوله اعلم فرمود جوییست در بهشت
و در آن خیر کثیر مرا وعده داده و این نهر از شیر سفید تر است و از مشک
خوشبوتر و از عسل شیرین تر و از برف سرد تر و بعدد ستاره های آسمان
قدحهای هموار و مطبوع بر کنار آن نهاده از مروارید و قبهای آن از یاقوت
سرخ و لعل و مرجان و اطراف آن زبرجد و ریگ آن یاقوت و مروارید
و منبع آن از اصل درخت سدرة المنتهی طول آن از شرق تا غرب عالم هر که
از وی نفسی آب خورد هرگز تشنه نگردد و هر که از آن وضو سازد هرگز اشعث

که کوثر نهریست در بهشت
و از ابن عباس و انس روایتست

واعبر نکردد و امت در آن ازدحام کنند و انبوهی نمایند و جمعی را از آن چون
چهارپایان تشنه برانند و دور کردانند و ایشان در میان امت چون شتران
کرکین باشند در میان شتران باشوکت و نیکو منظر چون ایشان را ببینم
کویم اصحابی اصحابی ایشان اصحاب کان منند خطاب آید که تو نمیدانی که ایشان
بعد از تو چها کردند و چه بدعتها نهادند و همین روایت را بعینه مسلم
در صحیح خود آورده و در احادیث معراجیه آمده که بالای آسمان هفتم جوئی
دیدیم که بر لب آن جو خیمها از یاقوت و لؤلؤ و زبرجد و مرغان سبز بر لب
آن جوها نشسته دیدیم و از جبرئیل پرسیدم که این چیست فرمود که این جوی
کوثرست که حق تعالی بتو عطا کرده و در معالم التنزیل همین روایت را
نقل کرده و ساقی این آب علی بن ابی طالب است علیه السلام که دوستان خود را
آب دهد با یاران و فرزندان خود و دشمنان خود را تشنه بدوزخ فرستد
و از حضرت علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله علیهما در این باب نیز
چند بیت منقولست نحن علی الحوض روّاده نزود ونسعد ورّاده وما فاز من
فاز الا بنا وما خاب من حبّنا زاده ومن سرّنا نال منّا السرور ومن ساءنا ساء
میلاده وما کان غاصبنا حقّنا فیوم القیمة میعاده مائیم که بر حوض کوثر
دارندکانیم شیعیان خود را و میرانیم از آنجا دشمنان خود را و امداد و
اسعاد میکنیم وارد شدکان آن را در آب دادن و رستکار نشد آنکس که
رستکار شد مکر با ما یعنی بوسیلهٔ محبت و شفاعت ما و نومید نکشت
از رحمت هر کرا که دوستی ماست توشهٔ او و هر که شاد ساخت ما را بیاید از ما
بد و شادیها و هر که غمکین کرداند ما را یا آنکه بر ما جفا کرد از بدی و نا
پاکی میلاد اوست و هر که غصب کرد حق ما را پس روز قیامت وعده کاه
اوست و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم نقل کرده اند که کوثر
شفاعت آنحضرتست و کویند کثرت ذکر آن در آسمان و زمین غیر از

انواع

معبودان ما را پرستش کن تا ما نیز یکسال پرستش معبود تو کنیم اکر دین تو بهتر از دین
ما بوده باشد تو شریک ما شده باشی در آن و از آن حظی یافته حضرت فرمود معاذ
الله که من غیر از خدای بحق را شریک او شوم در عبادت پس کفتند بعضی آلههٔ ما را استلام
کن و لمس و تقبیل آن نمای تا ما تصدیق تو کنیم و خدای ترا پرستش نمائیم فرمود من
مرتکب هیچ امری نمیشوم تا که فرمان الهی نازل شود پس اکر حکم پروردکار من در این باب
فرود آید من تابع شما شوم در استلام و تقبیل مقارن این حال جبرئیل ذو الجلال
نازل شد و این سوره آورد که قُلْ یَا أَیُّهَا الْکَافِرُونَ بکو ای محمد که ای کروه ناکرویدکان
جاحد و ای کافران معاند لا أَعْبُدُ نخواهم پرستید هرکز مَا تَعْبُدُونَ آنچه را که
می پرستید شما در آینده وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ و نیستید شما پرستندکان در
زمان حال مَا أَعْبُدُ آن را که می پرستم در استقبال وَلَا أَنَا عَابِدٌ و نیستم من
پرستنده هرکز مَا عَبَدْتُمْ آنچه پرستش کردید شما در ماضی وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ
و نیستند شما پرستندکان در هیچ وقتی از اوقات زمان مَا أَعْبُدُ آنچه من پرستش
میکنم لَکُمْ دِینُکُمْ مر شما راست کیش شما یعنی شرک که معتقد آیند و از آن دست
باز نخواهید داشت وَلِیَ دِینِ و مراست دین و آیین من یعنی توحید که بر آنم
و بهیچ وجه آن را نخواهم واکذاشت ملخص معنی آنست که من پیغمبری ام از جانب
خدا مبعوث بشما تا شما را براه راست و دین خود و راه نجات خوانم پس اکر قبول
قول من نمیکنید و تابع دین من نمیشوید و مرا بحال خود باز کذارید تو لیشرا نخوانید
بدانکه این سوره متضمن اعجاز حضرت رسالتست جهة اخبار بآنچه واقع شود
از اوقات مستقبله که آن ایمان نیاوردن آن جماعت مذکوره است در زمان
آینده و مردن ایشان بر صفت کفر بعد از نزول این سوره حضرت در میان
مسجد الحرام بر آن جماعت قریش خواند ایشان بعد از استماع آن از آنحضرت
مایوس شدند ایذا و آزار باو و اصحاب او رسانیدند و این آیه بآیة السیف
منسوخ کشت سُورَةُ النَّصْرِ مدنیة و هی ثلث آیة أُبَیّ بن کعب از حضرت رسالت

روایت کرده که هر که این سوره بخواند چنان باشد که در روز فتح مکه با پیغمبر خدا
همراه بوده و موافقت او نموده و از حضرت ابو عبدالله علیه السلم نقل است
که هر که اذا جاء نصر الله را در نافله بخواند و یا در فریضه حق تعالی بر جمیع اعدا
او را نصرت دهد و چون مبعوث کردد حق تعالی کتابی از جوف قبر او بیرون
آورد و باو دهد و در او نوشته باشد که او را امانست از جسر جهنم و از فیر نیران و
حق تعالی آن نامه را ناطق کرداند تا آنچه بر و ست بر و میخواند تا بهشت رسد
و در روز قیامت بهیچ چیز نکذرد مکر آنکه او را بشارت دهد بانواع نعمت و
جنت و اقسام مکرمت تا آنکه بجنت عدن درآید بدانکه چون حق تعالی ختم
سوره متقدمه نمود بذکر دین افتتاح این سوره نمود بظهور دین و فرمود
که بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللهِ چون بیاید یاری کردن
خدای که آن ظفر دادن و غالب کردانیدن اوست ترا بر قریش یا بر همه عرب
وَالْفَتْحُ و بیاید فتح مکه و نزد بعضی مراد جنس نصرت اوست سبحانه
مر کافه اهل ایمان را و فتح مکه و سایر بلاد اهل شرک برای ایشان وَرَأَيْتَ النَّاسَ
و چون به بینی مردمان را يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللهِ در حالتی که درآیند در
دین خدا که اسلام است أَفْوَاجًا در آن حال که جماعت کثیره باشند چون اهل مکه
و طایف و یمن و هوازن و بنی اسد و قرانه و بنی مره و بنی کلب کنانه و
بنی هلال و ابلی و بجیب و اولاد آدم و غیر آن از قبایل عرب بعد از نزول
امر موعود متحقق شد که قبایل مذکوره فوج فوج و کروه کروه بدایره
اسلام درآمدند فَسَبِّحْ پس تسبیح کن و تنزیه نمای خدا را تنزیهی مقترن
بِحَمْدِ رَبِّكَ بستایش پروردکار تو یعنی همیشه مسبح و حامد او باش بجهت زیادتی
عبادت و ثنای او بر مزیت انعام او بر تو یعنی بکوی سبحان الله و بحمده یا ثنای
او کن بصفات جلال و حامد او باش بر صفات اکرام وَاسْتَغْفِرْهُ و آمرزش
طلب او را چون بدلایل واضحه عصمت انبیا بصحت پیوسته پس مراد

باستغفار

باستغفار آنحضرت هضم نفس است و تواضع او بحق سبحانه شدن بانقطاع از ما سوی و یا
استغفار کن از ترک اولی و یا طلب آمرزش برای امت کن و یا غرض ازین لطف باشد
برای امت تا اقتدا با نحضرت نمایند در استغفار و توبه إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا بدرستی
که خدا همیشه هست قبول کننده توبه از مستغفران و تائبان و رفع درجات ایشان
ام سلمه رضی الله عنها مرویست که بعد از نزول این آیه پیغمبر در نشستن و
برخواستن و ایستادن و رفتن و آمدن و جنبیدن پیوسته میکفتی سُبْحَانَكَ
اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ اسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ و روایت فتح مکه بروایت محمد بن اسحق
و غیره برین نهج بود که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله در عام الحدیبیه
با قریش صلح کرد باین شرط که هر که از قریش خواهد که در عهد رسول آید
قریش را با او تعرض نباشد و هر که از رسول اراده نماید که بعهد قریش رود
رسول با او مضایقه ننماید پس بنی خزاعه در عهد رسول درآمدند و بنی بکر
در عهد قریش بعد از آن در میان ایشان و قبیله فتنه عظیم حادث کشت
بجهت دعوی چند که بنی بکر بر بنی خزاعه میکردند و چون قریش دیدند که
بنی بکر در عهد ایشان درآمدند و با ایشان موافقت کردند بر بنی خزاعه
شبخون زدند و مردی را از ایشان بکشتند و مجادله در بیرون حرم بود از جمله
معاندان بنی بکر عکرمه بن ابی جهل و سهل بن عمرو و صفوان بن امیه بودند و بنی خزاعه
پناه بحرم آوردند و نوفل به بنی بکر کفت در حرم مرد و ید و انتقام از ایشان
بکشید و ملاحظه حرمت حرم مکنید که در حرم بدتر ازین کارها میکنند
چون دزدی و غیر آن بنی خزاعه التجا بخانه بدیل بن ورقا بردند و بدیل ستند
قوم بود پس بیرون آمد و کفت ای قوم این آن عهد نیست که با محمد کرده اید
اکنون آن را بشکنید و هتک حرمت حرم کرده اید و احترام آن را مرعی نداشتید
ای قوم اکر حرمت خدا نبودی امروز شما را سیاست میکردم و مردی را بمدینه
فرستاد نام او عمرو بن سالم بود چون بمدینه آمد رسول با اصحاب در مسجد

نشسته بودند نزد آنحضرت آمد صورت واقعه را بیان نمود حضرت فرمود
ای عمرو اندیشه بخود راه مده که من کینه شما را بخواهم و نصرت خدا نزد من است
پس بخانه میمونه آمد و گفت آب حاضر کن میمونه آب بیاورد و آنحضرت از آن
غسل کرد و فرمود نصرت داده نشوم اگر نصرت بنی کعب ندهم بنی کعب رهط
عمرو بن سالم بود بدیل با جمعی از خزاعه بعد از فرستادن عمرو بخدمت حضرت
بمدینه آمدند و مظاهره بنی قریش بر بنی خزاعه را و نقض عهد ایشان را معروض
داشتند حضرت پیغمبر ایشان را اعزاز و اکرام نمود فرمود شما باز گردید
که من برای شما می آیم و انتقام مرا می باید کشید بدیل بمکه مراجعت نمود
و رسول با اصحاب گفت چنین می بینم که ابوسفیان خواهد آمد تا عهد را
تجدید سازد و مدت مصالحه را زیاده کرداند و در راه با بدیل ملاقات
خواهد کرد و آنچنان شد که حضرت فرموده بودند چه قریش ابوسفیان را
گفتند ترا نزد محمد میباید رفت تا تجدید عهد کنی ابوسفیان از مکه بیرون
آمد و در عسفان به بدیل رسید و او را گفت از کجا می آیی گفت از این
ساحل شترانی که در بطن این وادی بود رفته بودم تا موضع آنها را ببینم
ابوسفیان گفت از نزد محمد می آیی بدیل گفت نه چون بدیل از او جدا شد
ابوسفیان با یاران خود گفت که بدیل بشکایت نزد محمد رفته بود اگر
باور ندارید پشکل شتران او را بشکنید اگر استخوان خرما در آن باشد از
مدینه می آید زیرا که ایشان شتران را خرما میدهند چون بشکافتند
چنان بود پس ابوسفیان بمدینه آمد در مسجد بحضرت رسید
گفت ای محمد حفظ خون قوم خود کن و قریش را امان ده و مدت مصالحه
تمام کن حضرت فرمود که نقض عهد کردید اکنون معذرت میگویی گفت
چنین است ما بر صلحیم بعد از آن هرچند با پیغمبر سخن گفت حضرت
جواب نمیداد و سر از زمین بر نمیداشت ابوسفیان برخاست و نزد ابوبکر

علیه اللعنه

علیه اللعنه آمد و گفت ای ابوبکر قریش را امان ده گفت ویحک وای بر تو هیچکس امان
نمیتواند داد بدون اذن پیغمبر پس نزد عمر آمد همان طریق جواب شنید و
آنگه برخاست و نزد دختر خود ام حبیبه رفت که زوجه حضرت رسول بود تا شفاعت
او کند و خواست که پای نجس بر فراش ام حبیبه نهد ام حبیبه فراش را بهم پیچید
و جامه خود را از و دور کرد گفت ای دختر چرا چنین کردی گفت این فراش جامه پیغمبر است
و تو مشرک و نجسی جایز نیست که عضو تو بر این فراش و جامه رسد و بر آن نشینی
ابوسفیان از آنجا نیز نادم و پشیمان برگشت و نزد امیر مؤمنان علی علیه السلم آمد و آن
حضرت در حجره فاطمه زهرا علیها السلام بود حضرت امام حسن و امام حسین
علیهما السلام کودک بودند در پیش ایشان نشسته گفت یا ابن ابی طالب در کار من فکری
کن آنحضرت فرمود که رای که صلاح تو در آن باشد و نفعی بتو رساند نمیبینم
پس بحضرت فاطمه گفت یا بنت سید العرب ای دختر بهترین عرب قریش را
امان ده و مدت امان ایشان را زیاده کردان که تو بهترین زنان عالمی فاطمه
گفت جواری جوار رسول الله امان دادن من امان دادن رسول خداست
گفت فرزندانت را بکو که مرا حمایت کنند و امان دهند فرمود که فرزندان
من هنوز بمرتبه آن نرسیده اند و کسی بر پیغمبر مقدم نتواند شد به
امان دادن پس بحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت که کارهای خود را
پریشان می بینم بیان حل این مشکل کن فرمود تو سید قریشی خود بدر
مسجد رو و برهان قریش و حمایت ایشان کن و گفت رایی به از این میدانی
بکو و طوق منتی بر گردن من نه فرمود بخدای که غیر از این رایی نمی بینم ابو
سفیان بدر مسجد آمد و گفت ایها الناس بحمایت قریش آمده ام هیچ کس
جواب نداد و رسول اصلا با و التفات نکرد ابوسفیان منکوب و مخذول
گشت و قریش را از قضیه خود اعلام کرد گفتند والله که پسر ابوطالب بتو
هزل و مزاح کرده و بتو خندیده و استهزا کرده پس حضرت رسول اصحاب را فرمود

مستعد جهاد شوید و بتهیه رفتن بحرب مکه مشغول کردید بعد از آن دست
بدعا بر داشت و فرمود که بار خدایا جواسیس اخبار را از قریش باز دار و
ایشان را بر احوال ما مطلع مکردان تا ظاهر کردانی و در آوری ما را بدیار
ایشان بعد از آن باصحاب امر فرمود که حالا از مردمان پنهان دارید و به
هیچ کس مکویید حاطب بن ابی بلتعه فرمان نبرده نامه به قریش فرستاد تا
ایشان را واقف سازد جبرئیل از نزد ملک جلیل نازل شد و حضرت را اخبار نمود
حضرت پیغمبر امیر المؤمنین و زبیر را فرستاد آن نامه را از آن زن فرا کرفتند
و تفصیل این در سوره ممتحنه کذشت القصه سید عالم در مدینه خلیفه
کذاشت و با ده هزار مرد بیرون آمدند و متوجه مکه شدند و این واقعه
در دهم شوال بود در سال هشتم از هجرت ابو سفیان بن حارث و عبد الله
بن امیه در اثنای راه بموضعی که بنیق العقاب مشهور است به اردوی
همایون پیوستند و التماس کردند که بحضرت ملاقات کنند آنحضرت
رخصت دخول نداد و فرمود که بسبب آن جفاها و ایذاها که از ایشان
بمن رسید طاقت آن ندارم که ایشان را ببینم ام سلمه پیش آمد و کفت
یا رسول الله یکی پسر عم تست و دیکری پسر عمه و داماد تست فرمود ابن عم
من هتک حرمت من کرد و از بدکویی چیزی فرو نکذاشت اما پسر عمه
داماد من در مکه سخنان نالایق در حق من کفته چون این خبر بایشان
رسید ابو سفیان پسری که با خود داشت کفت بخدا اکر پیغمبر مرا اذن
ندهد من دست این کودک بکیرم و سر در بیابان نهم تا از کرسنکی و تشنکی
هر دو هلاک شویم این سخن را بعرض حضرت رسانیدند بر حال ایشان
رحم فرموده رخصت دخول داد و ایشان در آمدند و اسلام آوردند
و آنحضرت می آمد تا بمنزل ظهران نزول اجلال فرمود و چون خبر رسول
بر قریش پوشیده بود و کسی از مکه بمدینه نمیرفت تا کیفیت احوال از او

بپرسند

بپرسند و از جانب حضرت پیغمبر لیکن بغایت خایف بودند حکیم بن حزام و
بدیل بن ورقا بر تجسس اخبار از مکه بیرون آمده بودند عباس کوید من با خود
اندیشه میکردم که اکر حضرت رسول بدین جمعیت بمکه در آید از قریش اثری
باقی نخواهد ماند پس در آن شب بر شتر حضرت رسول سوار شدم و با وراک
آمدم بقصد آنکه شاید هیزم کشی یا کسی که شتر بمکه برد ببینم تا او قریش را
خبر کند که بیرون آیند و از حضرت رسول امان خواهند و در حد و دو
راه میکشتم که ناکاه آواز ابو سفیان بکوش من رسید چون آتشهای عظیم را که در
اردوی همایون حضرت رسالت بر افروخته بودند از دور بدیدند
کفتند این آتش بنی خزاعه است ابو سفیان کفت این آتش زیاده از آنست
بدیل میدانست که لشکر حضرت رسولند اما تجاهل میکرد عباس کوید که
چون آواز ایشان شنیدم کفتم یا ابا سفیان کفت یا ابو الفضل تویی کفتم
عباسست ابو سفیان کفت پدر و مادرم فدای تو باد این حالت که در پیش
تست کفت این رسول خداست که با لشکر ظفر پیکر که ده هزار مردند آمده اند
و شما را طاقت مقاومت او نیست کفت ای ابو الفضل تو در این باب چه
مصلحت می بینی و رای تو چیست کفتم صلاح آنست که بر پس این شتر سوار
شوی و بیای نزد پیغمبر تا طلب امان از برای تو کنم و بخدا سوکند که چون بتو
ظفر یابد کردن ترا بزند پس او در عقب من سوار شد و من شتر را برانکیختم
و از میان لشکر آوردم و هر آتش که میکذشتم میکفتم این عم رسولست که بر شتر
رسول الله سوار شده تا آنکه بکذشتم بآتش عمر بن خطاب ابو سفیان با و رساند
شتر را دوانیدم و بر و سبقت کرفتم و نزد پیغمبر رفتم او در عقب من در آمد
عمر کفت یا رسول الله این ابو سفیانست که دشمن خداست و ما را بر او دست
داده بی عقد و عهدی بجانب پیغمبر آمد بفرمایی تا کردن او را بزنم من
کفتم یا رسول الله ابو سفیان را امان ده که من او را باینجا آورده ام پس نزد

ابو سفیان از آن کفت که عمر حضرت را آکه ما را از نمود
داد دی عقد و عهد ... بعمل آید تا اخر

از انواع نعم دنیا و آخرتست و بر هر تقدیر میفرماید که چون خیر دنیا و آخرت را
بتو کرامت فرموده ایم بر وجهی که هیچ کس را نداده ایم فَصَلِّ لِرَبِّكَ پس نماز بگذار برای
پروردگار خود یعنی مداومت کن بر آن خالص از برای رضای وی بجهة ادای شکر
گذاری کثرت نعم او بر تو چه نماز جامع اقسام شکر است وَٱنْحَرْ و قربان کن
شتر را که خیار اموال عرب است و تصدق نمای آن را بر محاویج برای رضای حق
تعالی و تقرب برحمت او بخلاف مشرکان که اهل احتیاج را از آن منع میکنند و ماعون را
از ایشان باز میدارند یا برای بتان شتر را قربان میکنند این سوره مقابل سوره
متقدم است یعنی نقیض سلوک اهل شرک و عناد را اختیار کن از عطیه مرویست
که اصبغ بن نباته حدیث کرد مرا از امیر المؤمنین علی علیه السلام که چون این سوره نازل
شد حضرت پیغمبر از جبرئیل علیه السلام پرسید که نحیره که حق تعالی مرا امر فرموده چه
چیز است گفت آن نحیره نیست ولیکن ترا امر کرده از برای نماز که چون تکبیر احرام
گوئی دستهای خود را برداری تا نحر کردن و چون رکوع کنی و راست شوی سجده کنی
و سر از سجده برداری تکبیر احرام را بهمین کیفیت بگوئی که نماز ما و نماز جمیع فرشتگان
در هفت آسمان باین طریق است و بدرستی که مر هر چیز را زینتی است و زینت نماز
دستها برداشتن است نزد هر تکبیره و از عطا مرویست که معنی آنست که نماز بگذار
و سر از رکوع و سجود آن بر دار چنانکه نحر یعنی سینه تو پیدا شود إِنَّ شَانِئَكَ
بدرستی که دشمن دارنده تو یعنی عاص هُوَ ٱلْأَبْتَرُ او ست دنباله بریده
و منقطع از خیر و نسل و ذریت ظاهره و چنان شد که حق تعالی از آن خبر داد
چه عاص و اتباع او که در حق رسول این سخن گفتند نه عقب از ایشان ماند و نه
حسن ذکر او اما آثار اقتدار سید مختار و حسن صیت و اشتهار و آثار فضل بیشمار
تا قیامت باقی ماند و در آخرت عزت مرتبه و نهایت قربت او نزد حضرت عزت
بر وجهی خواهد بود که در تحت وصف در نیاید و بوهم هیچ واهمی نگنجد سوره
الکافرون مکیه و هی ست ایات اُبَیّ بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله

پیغمبر نشستم و گفتم بخدا که امروز بغیر از من با پیغمبر کسی راز نگوید و نگذارم که
دیگر کسی در باره ابو سفیان چیزی بعرض رسول رساند بغیر از من چون
مبالغه عمر در باب کشتن ابو سفیان در از کشید گفتم ای عمر شتاب مکن
بخدا که اینمرد از بنی عبد مناف است و اگر از عدوی میبود مضایقه نمیکردم گفت
مهلا یا عباس بخدا که اسلام تو در آن روز که گرویده بودی دوستتر نزد من از اسلام پسر
خطاب اگر اسلام می آورد پس حضرت رسول فرمود که ما او را امان دادیم تا فردا
که او را باز نزد من آرید روز دیگر او را نزد پیغمبر آوردم فرمود و یحک یا ابو
سفیان وقت نیامد که از سر یقین بدانی که خدائی دیگر نیست که مستحق
پرستش باشد مگر او سبحانه ابو سفیان گفت پدر و مادرم فدای تو باد چه
رحم پیوندی کریم و رحیم و حلیمی بخدا سوگند که من دانستم که اگر با او خدای
دیگر میبود در روز بدر و احد بفریاد ما میرسید دیگر فرمود که وقت نشد
که بدانی که رسول خدایم و فرستاده او بحق گفت پدر و مادرم فدای تو باد
در این کلمه در نفس من ترددی هست من گفتم باو که گواهی بحق بده پیش
از آنکه گردنت را بزنند گفت مراد و ماه مهلت بدهید پیغمبر فرمود که چهار
ماه ترا مهلت دادم پس بمن امر کرد که او را ببر و در رهگذار لشکر بنشان
تا مردم و یرا که بینند بدانند که و یرا امانست گفتم یا رسول الله تو میدانی
که وی مردیست که فخر را دوست میدارد و طمع عظیم و تشریف دارد
از قریش پس از شما طمع و توقع بیشتر دارند فرمودند که هر که در سرای
خود رود در ایمنست و هر که بمسجد رود در ایمنست و هر که در خانه خود رود و در
بندد در ایمنست عباس گفت من و یرا همراه بردم و در رهگذر تنگ بداشتم
تا قبیله قبیله و گروه گروه لشکر بروی میگذشتند و وی میگفت اینها
چه کسانند من میگفتم فلان قبیله تا که رایت حضرت رسول صلی الله
علیه و آله در کتیبه خضرا نمایان شد و سوار عظیم بدید آمدند مهاجر

وانصار که همه غرق آهن بودند وکسی مثل آن ندیده بود کفت اینها چه
کسانند که بحشمت وهیبت وسطوت ایشان هیچ کس را ندیده ام کفتم
هذا رسول الله فی المهاجرین والانصار کفت یا ابو الفضل برادرت پادشاهی
عظیم یافت کفتم ویحک این شوکت نبوتست پس همه متوجه مکه شدند و
حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که رایت را در حجون که اعلای مکه است
بزنند وار آنجا پیشتر نروند تا من برسم پس همه را امر فرمود که دست از جنگ
بکشند وباکسی قتال نکنند مکر با آنانکه در مجادله درآیند وبکشتن چهار کس
امر فرمود عبد الله بن سعود را ابن ابی سرح وحویرث بن نفیل وعبد الله بن
خطل ومقیس بن ضبابه ودو زن مغنیه که در غنا هجو پیغمبر خواندندی و
امر کرد بقتل شش تن اکرچه دست در پرده ستون کعبه زده باشند پس
حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام حویرث را با یکی از آن دو زن بقتل رسانید
ویکی دیکر بکریخت ومقیس را در بازار بکشتند وابن خطل را یافتند که دست به
آستانه کعبه زده سعید بن حارث وعمار یاسر بر یکدیکر سبقت کرفتند
وسعید پیش دستی کرده ابن خطل را بکشت وحضرت امیر المؤمنین علی
علیه السلام رایت برداشته متوجه سرای ابوطالب شد ام هانی در آنجا بود جمعی کفار
پناه بآنخانه آورده بودند وآنحضرت روی مبارک پوشیده بود وخود
بر سر نهاده آواز داد که ای اهل این سرای هرکدام که دشمن خدا است
بیرون آید ام هانی بدر خانه آمد وحضرت شاه مردان را نشناخت
کفت که ای جوانمرد من دختر ابوطالبم وخواهر حضرت امیر حرمت مرا
نکاه دار امیر المؤمنین بار دیکر کفت که اعدای خدا را بیرون کن ام هانی کفت
بخدا اکر شکایت ترا به پیغمبر خدا کنم وامیر المؤمنین خود را از سر برداشت
ام هانی چون برادر خود را بدید برجست ورکاب برادر را بوسه داد و کفت
یا علی سوکند خورده ام که شکایت ترا به پیغمبر کنم چکنم فرمود که باکی نیست

روایت کرده که هرکه سوره قل یا ایها الکافرون بخواند چنان باشد که ربع قرآنرا
خوانده باشد ولشکر شیطان از او دور شوند واز شرک بری کردد واز فزع اکبر
ایمن باشد واز جبیر بن مطعم روایت است که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که ای جبیر
میخواهی که چون بسفر روی واز همه چیز در پناه خدای عز وجل باشی ومهیبت
ومهابت تو از همه همراهان بیش باشد ودر کثرت مال از همه بیش باشی کفتم
نعم یا رسول الله فرمود که این پنج سوره را ورد خود ساز قل یا ایها الکافرون
واذا جاء نصر الله وقل هو الله احد وقل اعوذ برب الناس وقل اعوذ برب الفلق
ودر قراءت هر یک افتتاح بسم الله الرحمن الرحیم کن جبیر کفت مال چندان نداشتم
چون بر قراءت این سوره مواظبت نمودم مال وزاد من از همه کس بیشتر شد واز
حضرت ابو عبد الله علیه السلام روایت است که قل یا ایها الکافرون ربع قرآنست
وچون از قراءت آن فارغ میشد میکفت اعبد الله وحده ونیز مرویست
از حسن بن ابی العلا که هرکه سوره قل یا ایها الکافرون وقل هو الله احد را در
فریضه از فرایض بخواند حق تعالی ورا وپدر ومادر اورا وهمه اولاد ویرا
بیامرزد واکر شقی باشد اسم اورا از دیوان اشقیا محو کند ودر دیوان سعدا
بنویسد وتا زنده باشد سعید ونیک بخت باشد وشهید بمیرد وشهید مبعوث
کردد واز ابن عباس مرویست که در قرآن هیچ سوره نیست که شیطان دشمن تر
از این داشته باشد بدانکه چون حق تعالی سوره الکوثر ذکر فرمود اعدای
حضرت پیغمبر را که ابتر واقعند از خیر دارین در این سوره امر میفرماید
اورا ببراءت از ایشان ومیکوید بسم الله الرحمن الرحیم جمیع مفسران
برآنند که این سوره در باره جمعی از قریش نازل شد سبب این بود که قریش
حارث سهمی وعاص بن وایل ولید بن مغیره واسود بن یغوث زهری و
اسود بن مطلب بن اسد وامیه خلف وغیر ایشان از صنادید قریش حضرت
رسول را کفتند ای محمد بیا وبا ما موافقت کن تا تابع دین تو شویم ویکسال تو

معبودان

شکایت مرا بعرض رسان رسول در وادی اعلی فرود آمده است ام‌هانی کفت
بیامدم دیدم که رسول خدا امر میکند که بمکه درآید کفتم یا رسول الله چیزی دیدم
امروز از علی علیه السلام کفت ای ام‌هانی شرم نداری که شکایت امیر المؤمنین را با
رسول خدا میکنی بجهت آنکه وی دشمنان خدا را میرنجانید حضرت رسول صلعم
بخندید و فرمود که آیا نکه در سرای تو اند در حمایت منند بلی مکان و
مرتبه آنکه تو خواهر حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالبی بعد از آن
حضرت رسول تشریف بمکه معظمه آورد صنادید قریش بمظنه
آنکه برایشان محاربه خواهد کرد و مقتول خواهد ساخت در اندرون خانه
کعبه متحصن میشدند آنحضرت در مسجد الحرام آمد و بر در خانه بایستاد
و کفت لا اله الا الله وحده وحده وانجز وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب
وحده بعد از آن فرمود که بدانید ای مردمان هر مالی و ثروتی و خونی که
مردمان دعوی آن میکنند و همه در زیر قدم من است مکر آنکه آستانی
باکعبه و سقایه حاج که هر دو باهل خود رد کرده شده اند بدانید که مکه
از قتل و غارت و صید محرمست بتحریم خدا حلال نبود هیچ کس را که پیش از من بودند
و حلال نیست بر من مکر یکساعت روز و بعد از آن محرم است تا که قیام قیامت
شود باید که کیاه آن را نبرند و درخت آن را قطع نکنند و صید آن را نرمانند
و لقطهٔ آن را بر ندارند مکر کسی که تعریف آن کند و صاحب آنرا تجسس نماید
بعد از آن فرمود بدانید که ای معشر قریش که خدا نخوت جاهلیت را از شما قطع نمود
و بدانید که شما بد همسایه بودید پیغمبر خدا را که تکذیب وی کردید و او را از
وطن خود اخراج نمودید و باینهمه راضی نشدید مکر آنکه آمدید در شهرهای من
و با من مقاتله کردید آیا امروز مظنهٔ شما بمن در چه مقام است کفتند رحیمی و حلیمی
مقتدا و سیکمانی حضرت فرمود که بروید که همه شما را آزاد کردم ایشان از خانهای
بیرون آمدند چنانکه مردکان از قبرها بیرون آیند آن روز اهل مکه را طلقا

کفتند

طلقا کفتند آنحضرت در زیر صفا بنشست و ایشان فوج فوج می‌آمدند بدایرهٔ
اسلام و بیعت میکردند و سمعاً و طاعةً میکفتند و چون همه مردمان بشرف اسلام
رسیدند زنان نیز آمدند و بیعت نمودند و از مقاتل مرویست که این سوره
نازل شد آنحضرت خواند همه فرحان و شادان کشتند و خوشحالی نمودند مکر عباس
که چون استماع آن کرد بکریست پیغمبر او را کفت چه چیز ترا بکریه درآورد کفت ای عم جان
کمان من چنان است که این سوره خبر از وفات تو میدهد حضرت فرمود که اینچنین است که
تو میکوئی از مقاتل مرویست که بعد از دو سال از نزول این سوره رحلت فرموده و
در این دو سال کسی او را مسرور ندید و بروایت دیکر از ابن عباس مرویست که پیغمبر صلعم
فرمود که خبر مرک من همین بمن رسانیدند که امثال قبض روح من شود و باقی
تفاصیل در منهج الصادقین طلب توان کرد سورة تبت مکیة وهی خمس آیات
ابی بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنحضرت فرمود
که امید میدارم که حق تعالی خوانندهٔ این سوره را با ابی لهب در یکجا جمع نکند یعنی
جائی که ابو لهب باشد او را در نیارند و از حضرت ابو عبد الله علیه السلام مرویست
که چون تبت قرائت نمائید لعن کنید بر ابو لهب چه وی از جملهٔ مکذبان حضرت
پیغمبر و منکر آنحضرت از جانب رب العزت لعنت برای خود آورده و وجه اتصال
این سوره بسورة الفتح اشتراک آنهاست در مغلوبیت و مقهوریت اعدا چه
در و وعدهٔ نصرت و فتحست و این در کفایت امر ابی لهبست از پیغمبر
صلی الله علیه و آله مرویست که بخاری در صحیح خود آورده از سعید بن
جبیر که ابن عباس فرموده که چون آیهٔ وانذر عشیرتک الاقربین نازل شد
سید عالم بر کوه صفا بر آمد و ندا کرد که یا صباحاه و این کلمه در وقت نزول بلیهٔ
عظیمه چون قتل و غارت استعمال کنند رؤسای قریش که از اقارب حضرت
بودند از منازل خود بوی مسارعت نموده کفتند مالک یعنی چه میشود ترا
و چه واقع شده آنحضرت فرمود که خبر دهم شما را که در پایین این کوه جمعی از دشمنان

آمده اند بدا عیه آنکه صباح یا شام بر سر شما ریزند ودست بقتل وغارت
کشایند آیا مرا در آن تصدیق میکنید یا نه همه کفتند آری چرا تصدیق نکنیم
و تو پیش ما بدروغ متهم نشده که فرمود که چون میدانید که من دروغ نکفته ام
و همیشه راست کو بوده ام پس بدانید که من ترساننده ام شما را از عذاب الیم
و عقاب جحیم پیش از آنکه واقع شود ابولهب برخواست و کفت تبا لك هلاك
باد ترا برای این ما را خوانده در روایتی دیکر آنست که بهر دو دست سنکی برداشت
وخواست که بر آنحضرت زند در همان حال حضرت ذوالجلال این سوره فرستاد
که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ خاسر و هالك باد هر دو دست
ابی لهب که سنك برداشت وخواست که بر حبیب من زند و کویند مراد از این
یدین دنیا و آخرت اوست یعنی ناچیز باد دنیا و عقبای وی یا خالی باد هر دو
دست او از خیرات و وی عم پیغمبر بود پسر عبد المطلب و عبد العزی نام
داشت و ذکر وی بطریق کنیت کنایت است که از لهب آتش دوزخ است وَتَبَّ
و هلاك شد و ناچیز کشت ابولهب و بعذاب ابدی رسید از
طارق محاربی منقولست که در اول اسلام روزی در بازار ذی المجاز
رفتم جوانی دیدم که حلهٔ سرخ پوشیده و بزبان فصیح میکفت قولوا
لا اله الا الله تفلحوا این کلمهٔ شهادت بکویید تا رستکار شوید یکی را دیدم
که در پی او میرفت و میکفت سخن او مشنوید که دروغ کوست و سنك
بروی می انداخت و پاشنهٔ کعب مبارك او را خونین کرده بود من پرسیدم
که اینها چه کسانند یکی کفت آن جوان که سرخ در بر دارد محمد قرشیست که خلق را
بخدای آسمان دعوت میکند و آنکه در عقب سنك بروی می اندازد و
تکذیبش میکند عم او ابی لهب است و اکثر صنادید قریش را در این قضیه
متفق خود ساخته بود از عبد الله بن مسعود روایت است که چون
ابولهب را از دوزخ و انواع عذاب آن انذار مینمودند در جواب میکفت

اکر آنچه میکویی حق است از مال خود و فرزندان را از دوزخ باز خرم حق تعالی
رد قول او کرده فرمود مَا أَغْنَى عَنْهُ دفع نکند از او هلاکت و عذاب دوزخ را
مَالُهُ وَمَا كَسَبَ جمیع مال او و آنچه کسب آن کرده یعنی فرزند عتبه یا غیر او
ملبوس او از ارباح تجارات و منافع معاملات و آنچه از انعام بنتایج حاصل
کرده از منافع آن پسران ابولهب بجهة آنست که مکسوب و محصول پدرانست
و پدر کاسب آن و محصل آن در خبر است که روزی پسران ابولهب بجهة
خصومتی که با هم داشتند بمحاکمه ابن عباس آمده بودند و وی در مسجد
الحرام نشسته بود آنجا در هم آویختند و آن مخاصمه بضارب منجر شد ابن
عباس فرمود که اخرجوا عنا الکسب الخبیث یعنی دور کنید از نزد ما کسب خبیث
یعنی پسران ابولهب را و از ضحاك منقولست که معنی آیه آنست که مال و خواسته
او که در عداوت پیغمبر انفاق میکرد و عمل خبیث او یعنی کید و مکر که در
بارهٔ آنحضرت بجا می آورد هیچ نفعی نرسانید او را در دنیا سَيَصْلَى نَارًا زود
باشد که در آید بآتشی که ذَاتَ لَهَبٍ خداوند زبانه است یعنی شعله زننده
و درخشنده مراد آتش دوزخ است وَامْرَأَتُهُ و زود باشد که در آید بآتش
دوزخ زن ابولهب که ام جمیله خواهر ابوسفیان بود آورده اند که وی در
همسایکی رسول خانه داشت دوزها پشتهای خار و دستهای خسك جمع کردی
در شب آوردی و بر سر راه پیغمبر ریختی تا خاری در دامنش آویزد یا در پایش
خلد و آنحضرت چون بقصد نماز در مسجد از خانه بیرون آمدی آنها را
از سر راه بر کرفتی و بطریق ملایمت کفتی این چه نوع حق همسایکیست که
با من میکنید و حق تعالی بجهة این او را وعید نمود بقول مذکور و بعد از آن
بر این خفت مذمومه بیان وی کرده فرمود حَمَّالَةَ الْحَطَبِ یعنی زن ابولهب
بردارندهٔ هیمه و کشندهٔ هیمه است نصب آن بر ذمت یعنی او را باینصفت بد
مذمت میکنم و دشنام میدهم از ابن عباس و قتاده نقلست و عکرمه و مجاهد

وسدی نیز روایت کرده اند که هیزم کشی وی عبارتست از نمامی یعنی سخن
چینی وی که موجب افروخته شدن آتش خصومت بود چنانکه هیمه آتش مشتعل میشود
ولهذا هیمه را حطب میکویند میان دو کس چنانچون آتشست سخن چین بد
بخت هیزم کشست وکویند حقیقت او هیزم میکشید برای خود چنانچه رسم
زنان عربست روزی پشتهٔ هیزم در پشت داشت مانده شد رسن هیزم
که در کردن داشت بر سنکی نهاد تا لحظهٔ بیاساید ملکی بیامد وآن پشته را در
پس پشت او از سنک فرو کیرانید رسن در کردن او بماند وکلوی آن با آن
کرفته شد و نفس منقطع کشت وبدوزخ پیوست حق تعالی بجهة تخییر و
تحقیر او فرمود که هیزم کش است فِی جِیدِهَا حَبْلٌ در کردن او رسنی است
مِن مَسَدٍ از لیف خرما یعنی همچنانکه هیزم بدان در پشت می بندد از
مقاتل نقل است که بر طوق آنکه رسن در کردن میکرد وخار وهیزم میکشید
ودر قیامت نیز بر رسن آتشین پشته های خار آتش را از درخت زقوم بر پشت
او بندند و ویرا بدان عذاب کنند واز ابن عباس منقولست که این رسن
زنجیری باشد از آهن تفتهٔ آتش که درازی آن هفتاد کز است وآن را
در دهنش کنند که از مقعدش بیرون آید و باقیرا بر کردنش پیچند سورة
الاخلاص وهی ربع ایات ابی بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه واله
روایت کند که هر که این سوره بخواند ثلث قرآن را خوانده باشد وبعدد
هر که ایمان آورده بخدا وملائکه وکتابها ورسول وبروز قیامت ده حسنه
در نامهٔ اعمال او ثبت کنند وابو دردا از سید انبیا صلی الله علیه واله
نقل کرده که آنحضرت فرمود که آیا هیچ کدام از شما هست که در یک
شب ثلث قرآن بخواند کفتند یا رسول الله که میتواند فرمود که قل
هو الله احد بخوانید که ثواب آن مثل ثواب ثلث قرآنست واکر دو بار بخوانید
دو ثلث قرآن را خوانده باشید واکر سه بار بخوانید چنان باشد که همهٔ قرآنرا

ختم

ختم کرده باید یعنی ثواب او مثل ثواب ختم کردن قرآنست وهر که بخانهٔ خود درود
واین سوره بخواند حق تعالی فقر وفاقه واحتیاج را از آنخانه دور کرداند و فراخ
دستی وتوانکری بدان خانه آید انس بن مالک از حضرت رسول صلی الله علیه واله
خبر داده که هر که یکبار این سوره بخواند حق تعالی برکت او را دهد در نفس و مال و
هر که دو بار بخواند او را و اهل بیت او را برکت دهد و هر که سه بار بخواند
برکت در او و اهل بیت او و همسایه او پیدا شود واکر دوازده بار بخواند دوازده
قصر در بهشت از برای او بنا کنند وحفظه وفرشتکان را کویند بیایید
تا قصرهای برادر خود را ببینیم که بچه نوع بنا کرده اند واکر صد بار بخواند کناه
بیست وپنج سال او آمرزیده شود غیر از خون ناحق وغصب اموال واکر چهار
صد بار بخواند معاصی چهارصد سالهٔ او مغفور کردد واکر هزار بار بخواند
نمیرد تا جای خود را در بهشت ببیند یا از برای او ببینند سهل بن ساعد
روایت کرده که مردی نزد حضرت رسول صلی الله علیه واله آمد واز فقر و
فاقه وضیق معیشت خود شکایت کرد آنحضرت فرمود که هرکاه در خانه
خود روی سلام کن خواه کسی باشد وخواه نه و یکبار قل هو الله احد بخوان
آن مرد بدین عمل اقدام نمود حق تعالی روزی را بر وی فراخ کردانید
تا که همسایکان خود را نیز از آن محظوظ کردانید وسکونی از حضرت ابی
عبد الله علیه السلام نقل کرده که چون سعد بن معاذ وفات کرد حضرت
رسول بر وی نماز کرد و فرمود که در عقب من جبرئیل با هفتاد هزار فرشته بر سعد
نماز کذاردند کفتند یا رسول الله سعد این فضیلت از چه یافت فرمودند
که قل هو الله احد را ورد خود ساخته بود و همیشه او را در نشستن و بر
خواستن وسواره و پیاده و رفتن وخوابیدن میخواند انس روایت
کرده که روزی با رسول خدا در تبوک بودیم آن روز آفتاب طالع شد
با نوری وشعاعی که مثل آن را هرکز ندیده بودیم کفتیم یا رسول الله این چه

نور است که بر آفتاب غلبه کرده آنحضرت متفکر شد جبرئیل آمد و گفت
بدان یا رسول الله معاویه لیثی در مدینه فوت شد و حق تعالی هفتاد هزار فرشته
فرستاده که نماز برو گذارند پیغمبر از جبرئیل پرسید که وی این مرتبه از چه
یافت گفت بورد قل هو الله احد چه آنرا ایستاده و نشسته و گاه و بیگاه
میخواند پیغمبر گفت ای جبرئیل مرا آرزوی آنست که بروم و او نماز گذارم
پس طی ارض شد آنحضرت از تبوک بمدینه آمد و با فرشتگان باو نماز
گذارد و از حضرت ابو عبدالله علیه السلام نقلست که هر که از و یکروز بگذرد
و پنج نماز یومیه را بگذارد و قل هو الله احد نخواند او را گویند ای بنده خدا
تو از نماز گذاران نیستی و از اسحق بن عمار روایت است که حضرت ابی عبدالله
علیه السلام فرمود که هر که بر او جمعه بگذرد و او در آن روز قل هو الله احد نخوانده
باشد و بمیرد بر دین ابی لهب مرده باشد و نیز از آن سرور مرویست که هر که
ایمان بخدا و رسول و روز جزا دارد باید که قراءت قل هو الله احد را در عقب
هر نماز ترک نکند چه هر که قراءت آن کند در عقب هر فریضه خیر دنیا و
آخرت را جمع کرده باشد و بیامرزد خدای عز و جل او را و پدر و مادر او را و
هر فرزندی که از و متولد شود و از عبدالله بن حجر روایت است که از حضرت
امیر المؤمنین علی علیه السلام شنیدم فرمود که هر که در عقب نماز صبح یازده بار قل
هو الله احد بخواند در آن روز هیچ گناهی از او صادر نشود و شیطان را
منکوب و مخذول گرداند و از حضرت ابو الحسن علیه السلام مرویست که هر که
خواهد نزد سلطان قهار و جبار رود و از او خایف باشد باید که قل هو الله
احد در پیش خود قراءت کند و در پس خود و بجانب راست و چپ خود حق تعالی
خیر آن سلطان را باو رساند و شر شر او دفع کند و از حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه روایت است که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که
قل هو الله احد را در وقت خوابیدن بخواند حق تعالی گناه پنجاه ساله

او را بیامرزد و از ابن عباس منقولست که عامر بن طفیل و اربد بن ربیعه برادر
لبید نزد حضرت پیغمبر آمدند عامر گفت ای محمد ما را بچه دعوت میکنی گفت
شما را بخدایی که مستجمع جمیع صفات و کمالست دعوت میکنم گفت صفت او
کن از برای ما که او از طلاست یا از نقره از آهن است یا از چوب این سوره نازل
گشت ایشان ابا کردند چون برگشتند از عقب ایشان صاعقه بیامد و اربد را
بسوخت عامر بگریخت اتفاقا نیزه بر پهلوی او خورد و بآن هلاک گشت معلوم
نشد که از کجا باو رسید در معالم التنزیل آورده که یهودان گفتند یا ابو
القاسم وصف کن خدا را برای ما تا بتو ایمان آوریم چه نعت او را در توریت دیده ایم
و دانسته ایم بگو که چه چیز است چه میخورد و چه می آشامد و از که میراث
گرفته و میراث او که خواهد گرفت این سوره فرود آمد که بسم الله الرحمن الرحیم
قل بگو ای محمد آنکس را که میپرسید هو الله اوست خدای بحق که مستجمع جمیع
صفات و کمالست احد یگانه یعنی متوحد بذات و منفرد بصفات و منفرد بافعال
حکم اکثر مفسران بر آن اند که ضمیر شانست یعنی شان و امر عظیم است که خدا یکیست
و ویرا ثانی نیست در الوهیت و قدمیت از حضرت ابو جعفر علیه السلم
روایتست که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم فرمود که معنی الله معبودیست
که واله و متحیر او باشند مخلوقات و مستور از ادراک ابصار و محجوب از اوهام
و فطرت و افکار و بعد از آن فرمود که معنی کلام امیر المؤمنین علی علیه السلام آنست
که الله معبودیست که بندگان متحیر و سرگردانند و از ادراک ماهیت او را
نظیر و مثل نباشد و در ذات و صفات الله الصمد معبود بحق پناه همه
محتاجان و نیازمندانست و بی نیاز از غیر خود پس او نخورد و ننوشد
برخلاف آنچه زعم یهودانست و در تفسیر ماوردی گفته که صمد کسی است
که هرچه خواهد کند بی منع مانعی و در عین المعانی از حضرت امام علی بن
موسی الرضا علیه التحیة و الثنا نقل کرده که صمد آنست که عقلها از اطلاع

برکیفیت او نا امید باشند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که
پدرم امام زین العابدین از پدر خود امام حسین بن علی علیهم السلام روایت کرده
که صمد آنست که در سؤدد خود بنهایت رسیده باشد صمد آنست که نخورد و
نیاشامد صمد آنست که خواب نکند یعنی زنده که او را احتیاج باین صفات
ثلثه نباشد صمد سیدیست مطاعی که فوق او آمری و نهی نباشد و از محمد بن
حنفیه نقل کرده اند که صمد قایم بنفسه است و غنی بالذات از غیر خود
و متعالی از کون و فساد و غیر موصوف بنظایر و امثال و از حضرت
علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام پرسیدم از معنی صمد فرمود که صمد کسی است
که او را شریکی نباشد و در ربع حفظ کند او را نگهداشتن چیزی و پنهان نباشد
او چیزی و از وهب نقل است که صمد آنست که اراده وجود چیزی نماید بلفظ
کن و ایجاد آن نماید و ابداع اشیا کند و او را پیدا فرموده بر اشکال و ازواج
مختلفه متفرد بوحدت باشد و او را ضدی و شکلی و مثلی و ندی نباشد
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند معنی صمد را فرمود که
تفسیر صمد آنست که بعد از آن سفر مایند لَمْ يَلِدْ نزاد یعنی بیرون نیامد
از چیزی کثیف که آن ولد است و سایر اشیاء کثیفه که از مخلوق بیرون می آید
و نه چیزی لطیف چون بعث نفس و منبعث لذات و عوارض چون سنه و نوم
و فترت و غم و حزن و بهجت و ضحک و بکا و خوف و رجا و رغبت و شامت
و جوع و شبع و غیر آن یعنی متعالیست از آنکه متولد شود و بیرون آید از
اشیای کثیفه و لطیفه وَلَمْ يُولَدْ و زاده نشد یعنی بیرون نیامد از چیزی
چنانکه از اشیای کثیفه بیرون می آید از عناصر خود مانند حصول حیوان
از حیوان و نبات از ارض و میاه از ینابیع و ثمار از اشجار چنانکه اشیای
لطیفه که از مرکز خود بیرون می آید چون بصر از عین و سمع از اذن و شم
از انف و ذوق از فم و کلام از لسان و معرفت و تمیز از قلب و نار از حجر بلکه

که لم یزل و لا یزال باشد صمد آنست که در سؤدد خود بنهایت رسیده باشد صمد آنست که او را جوف نباشد صح

او صمدیست

او صمدیست که لا من شیء و لا علی شیء مبدع اشیا و منشی امور بقدرت و معنی
آن بمشیت و منع آن بمصلحت وَلَمْ يَكُنْ لَهُ و نیست و نبود مر او را كُفُوًا أَحَدٌ همتا
و مماثل هیچ کس یعنی او را مثلی و نظیری نیست و شبهی در ذات و صفات او نیست
بعد از آن فرمود که صمد آنکسیست که منعوت شد باین صفتها بدانکه لم یلد رد
قول جماعتی است که گفتند که عزیر و مسیح پسران خدایند و لم یولد رد نصاریست
که گفتند مسیح خداست و لم یکن له کفوا احد رد مجوسی و مشرکانست که
میگفتند او را شریک و انباز هست و گویند بمعنی صاحبه است یعنی او را
زنی نیست که از او ولدی بیاورد چه ولد بدون زوجه نباشد و قومی
گفته اند که کفو بمعنی آنست که او کفو زوج است و گفته اند نزد معتزله
عالم را صانعی نیست و فلاسفه بر آنند که آن را صانعی هست اما او را نام و
صفتی نیست و مذهب ثنویان آنست که شریک دارد معتقد مشبه
است که مانند بخلقست و یهود و ترسا گویند که او را زن و فرزند هست
و اعتقاد مغان چنانست که کفو دارد و چون بنده مؤمن گوید هُوَ از
تعطیل بیزار شد و چون گفت اللَّهُ از گفتار فلاسفه متبرا گشت و چون
گفت أَحَدٌ از روش ثنویه براءت نمود و چون بر زبان راند که اللَّهُ
الصَّمَدُ از مذهب مشبه دور شد و چون لم یلد و لم یولد قراءت نمود
از یهود و ترسا بیزاری کرد و چون و لم یکن له کفوا احد گفت از معتقد
مغان متبرا گشت و باقی اسرار و نکات و سخنان اهل تحقیق در این
سوره حواله بمنهج الصادقین است سورة الفلق وهی خمس ایات
در حدیث ابی بن کعب مذکور است که هر که قل اعوذ برب الفلق با قل
اعوذ برب الناس بخواند چنان باشد که جمیع کتبی که حق تعالی بر انبیا
نازل ساخته قراءت نموده و مسلم در صحیح خود از عقبة بن عامر
روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که چند آیت بر من نازل شد

که هر کز مثل آن نازل نشده کفتند کدام است فرمود معوذتین ونیز عقبه نقل کرده
که پیغمبر صلی الله علیه وآله بمن کفت ای عقبه ترا تعلیم دهم دو سوره که آن افضل قرآنند
کفتم بلی یا رسول الله آن حضرت معوذتین را تعلیم من داد بعد از آن آن را در نماز
صبح میخواند فرمود اینها را در محل خوابیدن وبرخواستن بخوان وحضرت ابو
جعفر علیه السلم فرمود که در نماز وتر سوره معوذتین وقل هو الله احد بخوانند
او را کویند ای بنده خدا بشارت باد ترا که حق تعالی نماز وتر ترا قبول فرمود
بدانکه حق تعالی ذم اعدای حضرت رسول نمود در سوره تبت بعد از آن
ذکر توحید کرد در سوره اخلاص در عقب آن رسول را امر فرمود باستعاذه
از شرکان حاسد وجاحد وساحر وسایر فسقه جن وانس در سبب نزول
اینده وسوره آورده اند که کودکی از یهود در خدمت حضرت رسول صلی الله
علیه وآله مشغول بود دختران لبید بن اعصم یهودی از آن کودک بمبالغه
بسیار شانه سر آنحضرت سقداری ودندانه چند از شانه وی
بستدند وبریسمی بستند در رسن سحر کرده در پوست طلع خرما نهادند
ودر چاه ذروان در زیر سنکی پنهان کردند وآنحضرت بجهت این
بیمار ورنجور کشت وجبرئیل سید انام را ازین خبر کرد وآنحضرت امیر
المؤمنین وزبیر وعمار را امر نمود تا آب آن چاه را بکشیدند وآن سنک را
برداشتند آب پوست را بیرون آوردند از زیر آن سنک ویازده کره بر آن
موزده بودند حق تعالی معوذتین را فرستاد که یازده آیتست که جبرئیل
قرائت میفرمود هر آیتی عقده از آن رسن کشوده میشد ودر روایت دیکر
آمده که لبید بن اعصم بر آنحضرت سحر کرد وآن را در چاه بنی زریق پنهان
کرد پیغمبر صلی الله علیه وآله بجهت آن بیمار شد حق تعالی دو فرشته را
نزد آنحضرت فرستاد ووی در خواب بود یکی در بالین مبارک او بنشست ویکی
در پیش پای وی واو را ازین خبر دادند وآنحضرت امیر المؤمنین را علیه السلم بفرستاد

وآن را بیرون آورد وجبرئیل معوذتین را برو خواند سحر باطل شد ورسول صلی
الله علیه وآله صحت یافت چنانکه کسی از بندی خلاص شود ومذهب حق آنست
که سحر اصلا در آنحضرت اثر نکرد وجبرئیل او را براین فعل قبیح اخبار نمود بر
جهت آنکه تا معجزه وی باشد وهمه علمای امامیه بر اینند بعد از آن این دو سوره
آورد که بسم الله الرحمن الرحیم قل اعوذ بکو ای محمد که پناه میکیرم من
برب الفلق با آفریدکار شکافنده صبح ومدبر آن ومطلع بر آن خطاب بحضرتست
ومراد جمیع امت ویند وفلق در اصل لغت بمعنی فرقست وتسمیه آن صبح بفلق
بر جهت آنست که ظلمت لیل از آن مفلوق ومفروق میشود واین قول ابن
عباس وجابر وحسن وسعید بن جبیر ومجاهد وقتاده است ونزد سدی فلق
اسم وادی یا چاهیست در جهنم ومرویست که یکی از اصحاب سید عالم صلی الله علیه
بشام رفت وخانهای اهل ذمت را که مزین ومنقش بود وایشان در نهایت
وسعت رزق وتنعم ومترفه بانواع نعم ومشغول بلهو ولعب والحان بودند نعم کفت
لا ابالی لیس من ورائهم فلق چه میشود مرا آیا نیست در پس ایشان فلق کفتند
فلق چیست کفت بیتی در جهنم اذا فتح صاح جمیع اهل النار من شدة حره یعنی
خانه ایست در دوزخ که چون در آن را بکشایند همه اهل دوزخ از شدت
حرارت آن بفریاد آیند وبر هر تقدیر بخداوند فلق پناه باید کرفت که
ظلمت شب را زایل میکرداند من شر ما خلق از بدی آنچه آفریده است از
موذیات جن وانس وسباع وبهایم یعنی از بدی آنچیزی که مکلفان
میکنند از معاصی ومآثم که اجرا از بعضی به بعضی از ظلم وقتل وبغی وضرب
وشتم وغیر آن از بدی وآنچه غیر مکلفان میکنند مانند اکل ونهش ولدغ
وعض از سباع وحشرات وبهایم صادر میشود از بدی هدم وغرق و
تردی وسمیه نباتات ومعادن وغیر آن ومن شر غاسق واز بدی شب تاریک
اذا وقب چون در آید تاریکی آن در هرچیزی وبهمه آنها فرا رسد وکویند مراد

بر غاسق مار سیاه است یعنی از شر مار سیاه و نیش رسانیدن او و گفته‌اند
که غاسق هر چیزیست که هجوم کند بضرر رسانیدن در هر وقتی که باشد
وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ و از شر دمندگان یعنی زنان کلمات سحر میگویند
و میدمند فِي الْعُقَدِ در گرهها یعنی دختران لبید و یا مراد نفوس جماعة
نفاثه اند که رقیه اند میخوانند و در گرهها میدمند و میباید دانست که
نمد هیچ سحر را تاثیری نیست و ضرری بسبب ظلم عارض میشود یا بسبب اطعام
سما ضار است یا سعی آن یا اشمام یا بسبب اعتقاد کردن یا تاثیر آن که موجب
تشویش خاطر و اضطراب قلب میشود پس مراد از استعاذه از شر نفاثات
یا استعاذه از شر نفاثها از عمل ایشان که آن صفت سحر است و یا از آثم
ایشان در آن و یا از استعاذه از فتنه ایشان که مردمان را بسحر خود به
خلاع باطل خود فریب دادن و در هم انداختن ایشان مردمان عوام را
از نفع و خیر و شر آن را و تصدیق جهل بر قول باطل ایشان و تعظیم کردن
آنها را باین عمل و توهم کردن بآنکه ایشان مستخرجین اند و عالم بعلوم غیبیه
و این موجب ضرر و فساد است در دین اسلام بجهة این حق تعالی امر
فرمود بتعوذ از شر ایشان وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ و از شر حسد برنده إِذَا حَسَدَ
چون ظاهر کند حسد خود را و بمقتضای آن عمل کند چه اگر آن را مخفی
دارد ضرر آن جز بوی عاید نیست و آن مغموم شدن اوست ببرود
محسود و تخصیص این صفت از میان انواع شرور بجهة آنست که آن
عمده است در اضرار انسان بلکه حیوان بغیر خود و ختم شرور باین
صفت دالست که حسد بدترین صفات رذیله است چنانکه از ابن عباس
مرویست که اگر در عالم بدتر از شر حسود چیزی بودی حق تعالی ختم
این سوره را بآن ختم کردی و اول خطیئه که در آسمان واقع شد حسد ابلیس
با تلبیس بود بر حضرت آدم علیه السلام و نخست گناهی که در زمین صادر

کشت

کشت حسد قابیل بود بهابیل و گویند مراد از شر نفس حاسد عین اوست
چه چشم زخم او اثر کلی دارد چنانکه مشهور و معروفست و شمه از آن در سوره ن
والقلم مذکور شد • و در روایت آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله باین دو سوره
تعویذ حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما میفرمود سوره
الناس و هی ست آیات فضیل بن یسار روایت کند از حضرت
ابو جعفر علیه السلام که شنیدم سید عالم صلی الله علیه و آله را مرضی و وجعی
شدید عارض شد جبرئیل و میکائیل علیهما السلام نزد وی آمدند و هر دو بر بالین
وی نشستند جبرئیل تعویذ کرد بقل اعوذ برب الفلق و میکائیل بقل اعوذ
برب الناس و آنحضرت ازآن مرض شفا یافت • و ابو خدیجه از حضرت ابو
عبد الله علیه السلام نیز روایت کرده که جبرئیل نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
آمد و آنحضرت مشتکی بود از مرض پس ویرا رقیه نمود بمعوذتین و قل هو الله
احد بعد از آن گفت بسم الله ارقیك والله یشفیك من کل داء یؤذیك
حسدها فلتهنیك بدانکه چون استعاذه در سوره متقدمه از مضار
بدنیه بود که اعم از انسان است و استعاذه در این سوره از اضراری
که عارض نفوس بشریت میشود و مخصوص بآنست از یجهة نعیم اضافه
نمود و اینجا تخصیص آن نمود بانسان و فرمود بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ • قُلْ
أَعُوذُ بگو ای محمد پناه میگیرم بِرَبِّ النَّاسِ به پروردگار آدمیان که مالك
امور ایشان است مدبر و مربی ایشان و مستحق عبادت ایشان مَلِكِ النَّاسِ
پادشاه آدمیانست إِلَٰهِ النَّاسِ معبود آدمیا مردمان در این نظم دلالتست
بر آنکه او سبحانه حقیقتست و بر ادعای عادت و قادر بر آن و غیر ممنون
و از آن اشعار بر مراتب ناظر در معارف چه ناظر در معارف اولا علم
بربت خود حاصل میکند بتوسط آنچه می بیند بر خود حاصل میکند بتوسط
آنچه می بیند بر خود از نعم ظاهره و باطنه و ثانیا مشتغل میشود در نظر

تا آنکه متیقن میشود که او غنی است از جمیع مکونات و هر چیزی که هست
مکنون اوست و ثالثا استدلال میکند بآن بر آنکه او مستحق عبادتست نه غیر او
و تکریر ناس بجهة آنست که استعاذه از کسی است که از شر موسوسه در
صدور انسان حاصل آنکه بگو پناه میگیرم بربوبیت و ملکیت و الهیت خدایی
که معبود مردمانست مِن شَرِّ الوَسْوَاسِ از شر دیو وسوسه کننده مردمان
بپروردگار ایشان که مالک امور ایشانست معبود و اله ایشان همچنانکه
بعضی از عبید که چون بامر عظیم گرفتار میشوند استغاثه میکنند بمولی
و مخدوم و والی امر خود و وسواس در تقدیر ذو وسواس است یعنی از شر
دیوی که خداوندی وسواس است الخَنَّاسِ الَّذِی باز پس رونده و پنهان
شونده وقتی که یاد خدا کند وی از پس جهد و بگریزد و چون از ذکر غافل
شوند بوسوسه در آید این صفت از آن دیو لعین است یُوَسْوِسُ که وسوسه
میکند و پنهان میشود در وقت یاد خدا فِی صُدُورِ النَّاسِ در سینهای
مردمان در وقتی که از ذکر خدا غافل میشوند در خبر است که علی علیه السلم
از حق تعالی درخواست تا موضع شیطان و فرزندان او را بوی نماید
حق تعالی وی را اطلاع داد و شیطان را دید در جوف که آدمی که سرش
مانند مردمان بود هرگاه آن بنده ذکر خدای میکرد سرش را باز پس
میبرد و پنهان میشد و میگریخت و چون از ذکر خدا غافل میشد دل
او را مانند لقمه در دهن میگرفت مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ • بیان الذی است
یعنی آنکه وسوسه میکند از پری و آدمی یعنی شیطان بر دو نوع است
جنی و انسی کقوله تعالی و من الشیاطین الانس و الجن مراد بشیاطین
الانس اهل کفره و اضلال اند که مردمان را بر کفر و اضلال میدارند و بتلبیسات
بصورت مناصحه ایشان را گمراه میسازند و در بعضی تفاسیر آمده
که لفظ ناس که در این سوره پنج نوبت واقع شده اگرچه بحسب ظاهر تکرار مینماید

اما بحسب معنی مکرر نیست چه مراد باول اطفالند و معنی ربوبیت دالست
بر آن و ثانی جوانان و لفظ ملک که دلیل است بقهر و سیاست مشعر است
بر اتهامات باحاد و بثالث پیران و اسم اله که مشعر است بطاعت و عبادت
مبنی است بدان و برابع صالحان که وسواس مولعست باغوای ایشان و به
خامس مفسدان و عطف آن معوذ منه دلالت میکند بر آن بدانکه در
افتتاح کلام الهی بحرف با و اختتام آن بحرف سین سری عجیب و نکته غریب
چه هر آینه اید و حرف نزد ترکیب بس است و عرب میگوید بسک حسبک
بمعنی پس معنی آنست که حسبک من الکونین ما اعطیناک بین الحرفین • یعنی
کافیست ترا بهر دو جهان آنچه بتو عطا کرده ایم از میان اید و حرف یعنی
قرآن کفایت است از برای هر مؤمن و مؤمنه در تحصیل مرادات دنیویه و اخرویه
بحسب تلاوت آن و توجه بآن و اشتغال بمطالعه آن و عمل بما مورد
و منهی آن از نوادر اتفاقات آنست که اید و حرف در لغت فارسی
هم بمعنی حسب است یعنی پسندیده و بس و حکیم درین باب گفته اول

• و آخر قرآن ز چه با آمد و سین • یعنی اندر دو جهان رهبر تو •
قرآن بس • حسبنا الله نعم الوکیل • نعم المولی و نعم النصیر • و الیه
المرجع و المصیر • تم خلاصة المنهج الصادقین • الحمد
• لله رب العالمین • و صلی الله علی نبینا •
• محمد و آله اجمعین •
• سنه عشر و مائة الف من •
• الهجرة النبویه •

۴۲

تاریخ [illegible]
چهارشنبه ۱۲ شهر صفر المظفر
۱۲۴۶

ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی